اسرار آل محمد علیهم السلام

ترجمه

کتاب سلیم بن قیس هلالی

[illegible]

اولین کتاب حدیثی و تاریخی از شیعیان اوائل اسلام

تحقیقی درباره کتاب و مؤلف، متن و ترجمه [illegible]

نشر الهادی

اسرار آل محمد علیهم السلام: ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی ، اولین کتاب حدیثی و تاریخی از قرن اول هجری

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیم بن قیس هلالی، 2 قبل از هجرت - 76؟ق.

عنوان قراردادی : کتاب سلیم بن قیس الهلالی .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : اسرار آل محمد علیهم السلام: ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی ، اولین کتاب حدیثی و تاریخی از قرن اول هجری/ تالیف ابوصادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی؛ ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی .

مشخصات نشر : قم: دفتر نشر الهادی، 1375.

مشخصات ظاهری : 766، [4] ص.

شابک : 15000ریال: 964-400-002-1 ؛ 2300 ریال (چاپ سوم)

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی:Asrar -e ale Mohammad: a Persian version of kitab-e Solaim Ibn Qays al-Helali.

یادداشت : چاپ سوم: 1377

یادداشت : چاپ پنجم: :1378

یادداشت : کتابنامه: ص. [730] - 744؛ همچنین به صورت زیرنویس

عنوان دیگر : کتاب سلیم بن قیس. فارسی

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- اثبات خلافت

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 1ق.

موضوع : اسلام-- تاریخ -- قرن1 ق.-- احادیث

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها -- متون قدیمی تا قرن 14

شناسه افزوده : انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، 1312 - 1388.، مترجم

رده بندی کنگره : BP223/5/س 78ک 2041 1375

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : م 75-6610

ص :1

اشاره

سلیم و کتاب او در یک نگاه

نام بلند سلیم و کتاب او

تاثیر انتشار کتاب سلیم در جامع اسلامی و میراث فرهنگی اسلام

مروری بر تحقیق عربی و ترجمه فارسی و اردوی کتاب سلیم

انگیزه و برنامه کار در ترجمه حاضر

ترسیمی ار کتاب حاضر

ص: 5

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب حاضر، نوشته مرد شمشیر و قلم، ابوصادق سُلیم بن قیس هلالی رضوان الله علیه است. با نگاهی گذرا به گذشته و حال کتاب سلیم، اهمیت شصت سال تلاش علمی او روشن میگردد، و از این رهگذر وظیفهٔ ما در حفظ این میراث دینی هزار و چهارصد ساله معلوم می شود.

سلیم و کتاب او در یک نگاه

سلیم بن قیس در شرائطی اقدام به تألیف این کتاب نمود که پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه و آله، در جامعه مسلمین جو رعب و وحشت و اقدامات پیشگیرانه شدید علیه تدوین حدیث پیامبر تمامیه و ثبت و ضبط تاریخ اسلام و معارف دینی ایجاد شده بود و هر گونه فعالیت در این زمینه ممنوع بود، و در همان حال طبقه حاکم برنامه های تحریف و دستبرد به حقایق دین را در پشت نقاب اسلام آغاز کرده بودند. در چنین شرایطی، این مرد فداکار و مخلص دست بکار تألیف این کتاب شد، و در طول شصت سال توانست حقایق مهمی از حدیث و تاریخ اسلام را جمع آوری کند. او برای تألیف و حفظ کتابش زحمات طاقت فرسایی کشید و سفرهای بسیاری

نمود و با افراد زیادی تماس حاصل کرد تا توانست چنین مجموعه ای را آماده کند.

شرایط وحشتناک دیگری که سلیم و کتابش در آن قرار داشته اند، روزگار سیاه معاویه و یزید و زیاد و ابن زیاد و حجاج و امثالشان بوده که اقدامات اساسی برای ریشه کن کردن تشیع انجام می گرفت. این سلیم بود که گاهی با مخفی شدن و گاهی با تقیه و گاهی گرفتاری در دست دشمن، این گذرگاههای خطرناک را پشت سر گذاشت و توانست این امانت عظیم را برای نسلهای بعد از خود به یادگار گذارد.

چنین فرصتهایی کمتر پیش می آید که فردی همچون سلیم بتواند از محضر پنج امام یعنی امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر ایالا علوم آل محمد طبیلا را فرا گرفته و با اصحاب خاص ایشان همچون سلمان و ابوذر و مقداد در تماسی باشد، و از کوچکترین فرصتها حداکثر استفاده را در راه این هدف بنماید.

نام بلند سلیم و کتاب او

اهمیت کار سلیم بن قیس از آنجا معلوم می شود که ائمه ایلا کتابش را تأیید کرده اند و این سند افتخار را به او و کتابش دادهاند. علما و محدثین نیز در نقل و حفظ کتاب او کوشیده اند بطوری که اثر جاودان آن در طول هزار و چهار صد سال بعنوان اولین کتاب در تاریخ اسلام باقی مانده است. اکنون که سلیم عمر خود را وقف راه خدا و پیامبر و ائمه جایزه نموده و آنچه داشته در این راه فدا کرده، خداوند هم نام او و کتابشی را در طول قرنها حفظ کرده و بعنوان یکی از بزرگترین پشتوانه های اسلام ثبت نموده است. سلیم بن قیس هلالی حق عظیمی بر همۀ ما دارد که این چنین حقایق دینمان را برای ما حفظ نموده است، همانطور که ابان بن ابی عیاش تنها نقل کنندۀ کتاب از مؤلفش نیز حقی بزرگ بر ما دارد که اگر او این امانت سلیم را بخوبی حفظ نمی کرد و بدست افرادی امین نمی سپرد تا کنون اثری از این کتاب باقی نمانده بود. در همین راستا، همۀ علمایی که در طول چهارده قرن، بهر صورتی در حفظ کتاب اقدامی

کرده اند و زحمتی متحمل شده اند، حق خاصی بر ما دارند. این ما هستیم که باید با نشر و حفظ و مطالعه این کتاب، قدردانی خود را از زحمات آنان نشان دهیم.

تأثیر انتشار کتاب سلیم

در جامعه اسلامی و در میراث فرهنگی اسلام

با توجه به آنچه ذکر شد تأثیر انتشار کتاب سلیم در اجتماع مسلمین - چه حال و چه آینده - معلوم می شود که اگر پایه های اعتقادی مردم بر تاریخ و حدیث صحیح بنا شود بسیاری از انحرافات فکری و عملی پیش نمیآید و مردم به آسانی راه مستقیم را تشخیصی میدهند. در جنبه فرهنگ دینی هم، هرگاه کتابهای عرضه شده و مورد مراجعه، کتب ریشه دار و اصیل باشند مدارک محکمی برای قوام دین و آبروی آن در مقابل ادیان و مذاهب جهان خواهند بود، و چنین سندهای معتبری است که تشیع را با ابدیت قرین ساخته و سایر فرقه های ضلالت را در معرض اضمحلال و نابودی و شرمندگی در مقابل سایر ملل و ادیان قرار داده است. اکنون که ضرورت تحقیق و معرفی و عرضه هرچه بهتر (کتاب سلیم بن قیس هلالی) روشن شد، خواننده محترم براحتی میتواند قضاوت کند که این مرحله اخیر از ترجمه کتاب سلیم بجا و ضروری بوده و عظمت کتاب و مؤلفش تقاضای چنین

اقدامی را داشته است.

مروری بر تحقیقی عربی و ترجمه فارسی و اردوی کتاب سلیم با مروری بر تاریخچه اقدامات انجام شده در راه انتشار این کتاب، شما را در

جریان برنامه ترجمه حاضر قرار می دهیم: متن عربی کتاب سلیم تاکنون سه بار مورد تحقیق قرار گرفته و به صورتهای مختلف

مکرراً چاپ شده است. ترجمه فارسی آن نیز سه بار انجام شده و در شکلها و اندازه های مختلف به چاپ رسیده است. ترجمه آن به زبان اردو هم یکبار چاپ شده است. تفصیل این چاپها در بخشهای 10 و 11 و 12 از قسمت دوم این مقدمه خواهد آمد. ترجمه فارسی کتاب سلیم اولین بار در سال 100 هجری قمری طبق چاپ اول کتاب سلیم انجام شد، و طی دوازده سال بارها تجدید چاپ شد و بیش از یکصد هزار نسخه از آن بدست خوانندگان رسید. در سال 113 هجری که چاپ اخیر متن عربی در حال آماده شدن بود و هنوز کامل نشده بود ترجمه فارسی از روی متن عربی جدید تکمیل شد و نتیجه آن به چاپهای اخیر ترجمه فارسی کتاب سلیم در 121 صفحه شد. در این چاپ، مقدمه چاپ اول برداشته شد و مقدمه متن عربی جدید -که هنوز ناتمام بود - تلخیص و به فارسی ترجمه شد. در متن هم ترتیب و تعداد احادیث طبق متن عربی جدید قرار داده شد، ولی ترجمه متن از روی متن مقابله شده نبود، و فقط اضافاتی که در متن جدید آمده بود در محل خود اضافه شد و اصلاحاتی نیز انجام گرفت. اشاره مختصری هم به مدارک در آخر هر حدیث شد و چند فهرست به آخر کتاب اضافه گردید.

انگیزه و برنامه کار در ترجمه حاضر

در اواخر سال 11 که تحقیق جدید متن عربی کتاب سلیم در سه جلد برای چاپ آماده بود، تصمیم گرفته شد ترجمه کتاب هم مانند متن عربی آن از هر جهت کامل و تمام عیار عرضه شود، تا ریشه محکم و بنیان پایدار این اولین سند شیعه روشن باشد و در عرصه علمی و دینی آنچنانکه هست جلوه نماید. لذا از روی چاپ عربی سه جلدی ترجمه کاملی انجام گرفت. ابتدا مقدمه آن با

تنظیمی جدید ترجمه شد، و سپس ترجمه متن کتاب بطور کاملی از روی نسخه مقابله شده با چهارده نسخه خطی انجام شد، و نسخه بدلها و توضیحات مربوط به فرازهای تاریخی و غیر آن در پاورقیها ذکر شد. مدارک احادیث هم که در متن عربی بطور جداگانه در جلد سوم آمده در ترجمه فارسی در پایان هر حدیث آورده شد. فهرستها نیز با استفاده از فهرستهای عربی با تنظیمی جدید به آخر کتاب اضافه گردید. آغاز این تصمیم در شب عید غدیر سال 1414 بود و در مدت دو سال مراجیل خود را طی کرد و اینک مقارن عید غدیر سال 1416 نتیجه آن بصورت کتاب حاضر

تقدیم میگردد.

ترسیمی از کتاب حاضر

کتاب حاضر به سه بخشی اصلی تقسیم شده است:

بخش اول: مقدمه

این بخش شامل دو قسمت است:

قسمت اول: خلاصه ای از زندگی سلیم و تاریخچه کتاب

قسمت دوم: تحقیقی و بررسی درباره کتاب سلیم، که شامل دوازده بخشی است.

بخش دوم: متن کتاب

این بخش شامل سه قسمت است:

قسمت اول: متن کتاب سلیم طبق نسخه های (الف) و (ب) و (ج) و (د).

قسمت دوم: تتمه متن کتاب سلیم طبق نسخه (ج).

قسمت سوم: مستدرکات کتاب سلیم، که از کتب حالیتث استخراج شده است.

بخش سوم: فهرستها

این بخش شامل 9 فهرست است که در آخر همین مقدمه بیان می شود.

ص: 11

تذکر این نکته ضروری بنظر می رسد که آنچه در مقدمه کتاب حاضر آورده شده تلخیصی از مقدمه عربی است. لذا کسانی که خواهان تفصیل بیشتر و دستیابی به عین عبارات مدارک هستند به چاپ سه جلدی متن عربی مراجعه نمایند.

به امید آنکه ترجمه حاضر، اثری مثبت در راه احیای علوم آل محمد مبتلائو یاد بزرگ مردی از شاگردان مکتب اهل بیت طبیلا باشد، و بیش از پیش در قلوب شیعیان مؤثر افتد و مورد استفاده قرار گیرد، و باعث هدایت حق جویان در آینده های دور و نزدیک گردد.

با آرزوی قبولی از صاحبان ولایت ائمه معصومین ایالا، چشم امید به توجهات حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن المهدی ارواحنا فداه دوخته ایم.

قم، اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی

عید غدیر 1416 هجری قمری

اردیبهشت ماه 1375 شمسی

ص: 12

[مقدمه]

اشاره

ص: 13

[قسمت اول خلاصه ای از زندگانی سلیم و تاریخچه کتاب]

اشاره

ص: 15

ابو صادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی (1)، از اصحاب خاصّ امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین علیهم السّلام است و محضر امام باقر علیه السّلام را هم درک کرده است (2).

او از اقدم علمای شیعه و بزرگان اصحاب ائمه علیهم السّلام و مورد وثوق آنان بوده و نزد ایشان از محبوبیّت خاصّی برخوردار بوده است.

کتاب سلیم بعنوان اوّلین کتاب در موضوع حدیث و تاریخ است که پس از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تألیف شده، و با گذشت چهارده قرن محفوظ مانده و بدست ما رسیده است.

ولادت و نسب سلیم و اوائل زندگی او

سلیم از طایفه بنی هلال بن عامر است که از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل اللّه علیهما السّلام بوده و در نواحی حجاز سکنی داشته اند و بعدها به شام و عراق آمده اند (3).

1- (1) نام کامل سلیم با این خصوصیات در کتابهای زیر مذکور است: رجال برقی: ص 4. فهرست شیخ طوسی: ص 81. رجال نجاشی: ص 6. خلاصه الاقوال: ص 82. عوائد الایام: ص 290. ضوابط الاسماء: ص 39. روضات الجنات: ج 4 ص 65.
2- (2) رجال برقی: ص 4 و 7 و 8 و 9. رجال شیخ طوسی: ص 43 و 68 و 74 و 91 و 124. فهرست ابن ندیم: ص 275. خلاصه الاقوال: ص 83.
3- (3) معجم قبائل العرب: ج 3 ص 1221. اللباب: ج 3 ص 396. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم،

ولادت سلیم دو سال قبل از هجرت در منطقه کوفه بوده (1)، و او هنگام وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله دوازده سال داشته است.

سلیم در زمان حیات پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و نیز بعد از آن حضرت در زمان حکومت ابو بکر در مدینه نبوده، و در جریانات سقیفه و شهادت حضرت زهرا علیها السّلام شخصا حضور نداشته است. او در سنین نوجوانی که در حدود پانزده سال داشته در اوائل حکومت عمر و قبل از سال شانزدهم هجرت وارد مدینه شده است (2).

سلیم در جوّ حاکم بعد از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله

سلیم با ورود به مدینه متوجّه جوّ حاکم و شرائط فرهنگی و علمی آن دوره خاصّ گردید. مردمی که اهل بیت پیامبرشان را رها کرده و باب مدینه علم، امیر المؤمنین علیه السّلام را خانه نشین نموده بودند، و راه جهل را پیش گرفته به جاهلیّت بر می گشتند.

از سوی دیگر حاکمین غاصب، سیاست منع شدید از نقل و جمع و تدوین سنّت پیامبر صلی اللّه علیه و آله را مطرح کرده بودند تا مردم را بکلّی از دین و معارف آن بیگانه نمایند، و فقط نامی از اسلام بر جامعه مسلمین حاکم باشد.

این وضع که در زمان ابو بکر ایجاد شده بود، در حکومت عمر شدّت یافت و اقدام به حبس و تأدیب عاملین نشر معارف دینی نمود و نوشته های آنان سوزانده شد.

سلیم بن قیس در سنین نوجوانی، وارد چنین جوّ تاریک و رعب آوری شد.

جهاد علمی سلیم در زمان عمر

سلیم با دیدن چنین جوّ فکری ظلمانی، مخفیانه دست بکار جمع آوری و تدوین تاریخ و معارف صحیح اسلام گردید. هدف او این بود که نسلهای آینده

1- (4) تاریخ ولادت سلیم از آنجا بدست می آید که سلیم در حدیث 34 کتاب تصریح می کند که در آخرین روزهای جنگ صفین در سال 38 هجری چهل سال داشته است. در نتیجه سال تولد او، دو سال قبل از هجرت می شود. برای دستیابی به تاریخ دقیق جنگ صفین به کتاب (صفین) نصر بن مزاحم: ص 473 مراجعه شود.

2- (5) تعیین سال شانزدهم برای آن است که در این سال، سلمان بعنوان حاکم مدائن از مدینه به آن شهر رفته است. از آنجا که سلیم احادیث بسیاری از سلمان و نیز در مجلسی که سلمان و ابو ذر و مقداد هر سه حضور داشته اند نقل کرده، باید ورود سلیم به مدینه چند سال قبل از حکومت سلمان در مدائن باشد.

مسلمین از حقایق دینشان آگاه باشند، و خیانتها و ضلالتهای حاکمان غاصب مردم را به جهنّم نکشانند، چنان که امام صادق علیه السّلام می فرماید:

(علماء شیعتنا مرابطون فی الثّغر الّذی یلی ابلیس و عفاریته، یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا و عن ان یتسلّط علیهم ابلیس و شیعته النّواصب) (1)، (علمای شیعیان ما در مرزی هستند که در سوی دیگر آن ابلیس و دار و دسته اش هستند. اینان مانع از شیاطین می شوند که به ضعفای شیعیان ما حمله کنند، و از اینکه ابلیس و پیروان ناصبی اش بر آنان مسلّط شوند).

سلیم برای رسیدن به این هدف، پس از شناخت حقیقت، ارتباط خود را با امیر المؤمنین علیه السّلام و اصحاب گرامش سلمان و ابو ذر و مقداد و امثال آنان محکم نمود و از چشمه پر فیض اهل بیت علیهم السّلام سیراب شد.

او به دور از چشم حاکمان، آنچه از ایشان می شنید ثبت می کرد و جزئیات وقایع تاریخی را سؤال می کرد. در همان حال با صحابه دیگر هم تماس می گرفت و از آنان هم می پرسید، تا بدین وسیله اسناد تاریخ را نزد دوست و دشمن محکم کرده باشد.

سلیم در زمان عثمان

در سال بیست و سوّم هجرت، عثمان به حکومت رسید. در این زمان سلیم از اصحاب خاص امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می رفت و پنهانی به برنامه خود در ثبت حدیث و تاریخ ادامه می داد، در حالی که ممنوعیّت های قبلی همچنان ادامه داشت و شدّت یافته بود.

در زمان عثمان، سلیم همچنان ارتباط قوی با ابو ذر و مقداد داشت در حالی که سالها بین او و سلمان جدایی افتاده بود، چه آنکه از سال 16 هجری سلمان به مدائن رفته و در آنجا از دنیا رفته بود.

1- (6) بحار الانوار: ج 2 ص 5 ح 8.

در این سالها، سلیم بهمراه ابو ذر در سفر حجّ حاضر شد و خطابه او در کنار کعبه را ثبت کرد و همراه او به مدینه باز گشت. همچنین در سال 34 هجری که ابو ذر به ربذه تبعید شد، سلیم در آنجا به دیدن او رفت.

سلیم در زمان امیر المؤمنین علیه السّلام

پس از 25 سال فشار فکری و اجتماعی، در سال 35 هجری امیر المؤمنین علیه السّلام خلافت را که حقّ الهی اش بود بدست گرفت، و تا حدّ امکان در محو بدعتها و زدودن جوّ سیاه جهل و ظلمت از اجتماع مسلمانان سعی فرمود.

در همان اوایل حکومت حضرت، آنان که روش امیر المؤمنین علیه السّلام را نمی پسندیدند و در پی ادامه و تجدید بدعتهای ابو بکر و عمر و عثمان بودند و هوسهای شیطانی در سر می پروراندند، در مقابل آن حضرت علم مخالفت برافراشتند.

در اینجا سلیم همچنان که با قلم به یاری حقّ مشغول بود، جهاد خود را با شمشیر تکمیل نمود و شخصا در میدانهای جنگ حضور یافت و در صف اوّل مبارزین بعنوان (شرطه الخمیس) که فدائیان امیر المؤمنین علیه السّلام بودند به جنگ و جهاد پرداخت، و در همان حال آنچه در میدانهای جنگ دید در کتابش ثبت نمود. اینک سنّ سلیم به 37 سالگی رسیده بود.

سلیم در جنگ جمل

سلیم بن قیس بهمراه امیر المؤمنین علیه السّلام از مدینه به بصره آمد و از اوّل تا آخر جنگ جمل بعنوان یکی از پنج هزار فدائی امیر المؤمنین علیه السّلام در صفّ اوّل میدان جنگ شمشیر زد.

او در کتابش تعداد افراد لشکر در جنگ جمل، و خصوصیات افراد و کیفیت جنگ و آنچه بعد از آن در بصره اتفاق افتاد و حتّی خطابه امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از جنگ را ثبت کرد.

سلیم در جنگ صفین

در اواسط سال 36 هجری، سلیم بهمراه امیر المؤمنین علیه السّلام از بصره به کوفه آمد و از

آنجا در طلیعه لشکر آن حضرت عازم صفین شد، و تا سال 38 که جنگ صفین 17 ماه ادامه داشت حاضر در جنگ بود. همچنین در جنگ (یوم الهریر) که شدیدترین و آخرین روز جنگ صفین بود و در یک شبانه روز بیش از هفتاد هزار نفر بقتل رسیدند، سلیم شخصا حضور داشت و حدودا چهل سال از عمر او می گذشت.

او در کتابش، مکاتبات امیر المؤمنین علیه السّلام را با معاویه به دقت ثبت کرد و خطابه های آن حضرت در جنگ را نوشت. همچنین کیفیت جنگ هریر و داستان حکمین و بر نیزه نمودن قرآنها را در کتابش نوشت. در بازگشت از صفّین هم در قضیّه راهبی که مسلمان شد و کتابهای حضرت عیسی علیه السّلام را به امیر المؤمنین علیه السّلام تحویل داد حاضر بود و تمامی جریان را در کتابش نوشت.

او در اواخر سال 38 به ملاقات امام سجّاد علیه السّلام مشرّف شد که در سنّ شیرخوارگی در محضر امیر المؤمنین علیه السّلام بود. در همین ایّام به مدائن رفت و در آنجا با حذیفه ملاقات کرد.

سلیم در جنگ نهروان تا شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام

در سال چهلم هجرت که جنگ نهروان واقع شد سلیم در آن شرکت داشت و مطالبی از آن واقعه را در کتابش ثبت کرد.

پس از آن، سلیم در کوفه بهمراه امیر المؤمنین علیه السّلام برای جنگ تازه ای با معاویه آماده می شد که در ماه رمضان همان سال شهادت آن حضرت پیش آمد. چنین حادثه ای برای شخصی همچون سلیم بس دردناک بود.

او که از اولیای امیر المؤمنین علیه السّلام بود در سه روز آخر عمر شریف آن حضرت ملتزم حضور بود، و وصیّت نامه حضرتش را بنقل از لبان مبارک آن حضرت نوشت.

سلیم در زمان امام حسن مجتبی علیه السّلام

پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام، سلیم از اصحاب وفادار امام مجتبی علیه السّلام بود.

هنگامی که معاویه بعنوان صلح وارد کوفه شد سلیم حاضر بود، و خطابه آن حضرت در مقابل معاویه را ثبت کرد.

ص :21

در طول حکومت معاویه، سلیم فعّالیت علمی خود را ادامه داد و بدعتها و جنایات معاویه، و نیز اقدامات او در وضع و تحریف احادیث را به دقّت در کتابش ثبت کرد.

سلیم در زمان امام حسین علیه السّلام

پس از شهادت امام مجتبی علیه السّلام، سلیم از ملتزمین و خواصّ اصحاب حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام بود، و سن او در این هنگام حدود 50 سال بود.

از سال 49 هجری که زیاد از طرف معاویه حاکم کوفه شد سلیم توانست با تقیّه کامل خود را از شر او حفظ کند، و حتّی با ایجاد ارتباط مخفیانه با نویسنده زیاد، نامه سرّی معاویه را استنساخ کرد و آن را بعنوان یک سند تاریخی مهم ثبت کرد که احدی غیر از سلیم بر آن دست نیافته است.

در سال 50 هجری که معاویه به بهانه حج به مدینه آمده بود، سلیم هم از کوفه به مدینه آمد و گزارشی از سفر معاویه به مکه و مدینه و اقدامات او بر علیه شیعه تهیه کرد.

در سال 58 هجری (دو سال قبل از مرگ معاویه)، امام حسین علیه السّلام در منی بیش از 700 نفر از صحابه و تابعین را جمع کرد و برای آنان خطابه ای بر علیه معاویه ایراد کرد. سلیم در آن مجلس حضور داشت و فرمایشات حضرت را بطور کامل در کتابش نوشت. در این ایام بیش از شصت سال از عمر سلیم می گذشت.

در سال 61 هجری که مصیبت عظمی یعنی شهادت امام حسین علیه السّلام اتّفاق افتاد، در صفحات تاریخ مطلبی از احوال سلیم دیده نمی شود. به احتمال قوی او هم از زندانیان ابن زیاد بوده است که نتوانستند امام علیه السّلام را یاری کنند.

سلیم در زمان امام زین العابدین و امام باقر علیهما السّلام

پس از شهادت حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام سلیم از اصحاب امام سجّاد علیه السّلام گردید و در حضور آن حضرت خدمت امام باقر علیه السّلام را هم که در سنین هفت سالگی یا بیشتر بودند درک کرد.

ص: 22

در این سالها که در حجاز جریان ابن زبیر و در عراق جریان مختار ادامه داشت، در کتاب سلیم و تاریخچه زندگی او مطلبی نمی بینیم، ولی ظاهرا تا زمان حجاج سلیم در کوه بوده است.

تألیف و زندگی علمی سلیم

با نزدیک شدن به سالهای آخر عمر سلیم، بسیار بجاست فعالیّتهای علمی شصت ساله او را مورد بازنگری قرار دهیم، و از لابلای آن اخلاق و روحیات او را بررسی کنیم.

سلیم بن قیس بعنوان یک مؤلف، از آن جهت مورد توجّه خاص است که در اکثر مطالب کتابش شخصا حضور داشته و یا از کسانی که شخصا حضور داشته اند نقل کرده است، و در نقل خود جز موثّقین به کسی اعتماد نکرده است.

با در نظر گرفتن این مطلب، گردآوری و تألیف کتاب سلیم در چهار دوره انجام گرفته که بصورت زیر قابل توضیح است:

از آنجا که سلیم از اوّل راه حق را تشخیص داد، توانست با امیر المؤمنین علیه السّلام و اصحاب خاص آن حضرت یعنی سلمان و ابو ذر و مقداد و امثال ایشان ارتباط قوی برقرار کند. مطالبی که در طول 30 سال مستقیما از ایشان نقل کرده یک چهارم کتاب او را تشکیل می دهد.

از اوائل حکومت عمر، سلیم شخصا در بسیاری از وقایع حضور داشت و شاهد بسیاری از بدعت گذاری های عمر و نیز احتجاجات امیر المؤمنین علیه السّلام بر علیه حاکمین بود که ربع دوّم کتابش به این دوره مربوط می شود.

طیّ پنج سال خلافت ظاهری امیر المؤمنین علیه السّلام سلیم شاهد جنگهای جمل و صفین و نهروان و نیز بسیاری از خطبه های آن حضرت بوده و آنها را ثبت کرده است.

این بخش هم ربع دیگری از کتاب او را تشکیل می دهد.

بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام از سال 40 تا سال 76 که سلیم از دنیا رفت، در اثر جوّ وحشتناکی که معاویه بر علیه شیعیان حاکم کرده

بود سلیم توانست فقط گوشه هایی از وقایع آن دوره را در کتابش ثبت کند، و این بخش ربع چهارم کتاب اوست.

ص :23

بنا بر این می توان اذعان داشت که سلیم قسمت اعظم کتابش را از سال دوازدهم هجری تا سال 40 نوشته که از چهارده سالگی تا چهل و دو سالگی او می شود و یک چهارم بقیه را در طول 34 سال اخیر عمرش نوشته است.

روحیات و اخلاقیات سلیم

اشاره

در یک جمع بندی از زندگانی سلیم می توان روحیات و اخلاقیات او را چنین تحلیل کرد:

بسیار کم اند افرادی که بتوانند مرد میدان شمشیر باشند و در همان حال در میدانهای علم و قلم گام نهند، چرا که هر یک از دو جهت اقتضای روحی خاصی دارد و جمع بین هر دو را مشکل می نماید.

سلیم بن قیس از کسانی است که این دو جنبه در او جمع شده است. او با قدم در میدانهای هولناک جنگهای جمل و صفین و نهروان، وظیفه خطیر خود را در جنبه های عقیدتی و عملی به انجام رساند. در حالی که قبل از آن و همزمان با جنگها و بعد از آن دست از فراگیری معارف و تاریخ و نیز تألیف و تدوین آنها برنداشت و در نتیجه این یادگار گرانقدر را برای ما باقی گذاشت.

از سوی دیگر، او صاحب همتی بلند و تلاشی بی وقفه بود و کتاب حاضر نتیجه سعی و کوشش بی امان او در طول 60 سال است.

از همه اینها گذشته دو روحیّه بسیار مهم در سلیم بوده که در سایه آن توانسته است چنین کتابی تألیف نماید و آن را حفظ کند و به نسلهای بعد از خود برساند.

اوّل: کتمان و اجتناب از شهرت

با توجّه به اینکه سلیم فقط در پنج سال حکومت امیر المؤمنین علیه السّلام آزاد بوده و قبل و بعد از آن در شرایط اختناق بسیار شدیدی بسر می برده، پیداست که جز با حالت کتمان نمی توان چنین کتابی را تألیف کرد. در حکومت عمر و عثمان که تدوین حدیث به هر صورتی ممنوع بود، سلیم

نه تنها کتابی تدوین کرد بلکه مطالب آن هم بر ضد حکومت وقت بود، که اگر از کار او مطلع می شدند هم خود او و هم کتابش را نابود می کردند !

ص :24

بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام که بار دیگر اختناق شدید اجتماعی بر علیه شیعیان در دوران معاویه و یزید و مروانیان حاکم شد، سلیم آنقدر در کتمان کار خود با مهارت عمل کرد که توانست اضافه بر حفظ کتاب خود و ادامه تدوین آن، از اسرار معاویه هم اطلاع پیدا کند و آنها را در کتاب خود ثبت کند که نامه محرمانه معاویه به زیاد از نمونه های آن است.

دوّم: دقّت و جستجو در ثبت مطالب

این اخلاق که باید همراه تألیف باشد در سلیم بحد بالایی وجود داشت، آن هم در عصری که هنوز قواعد مفصلی برای تألیف کتاب مطرح نبوده است.

سلیم هنگام یادگیری مطالب، سؤالاتی را که احتمالا بذهن خطور می کند شخصا مطرح می کرد و جواب آنها را نیز می گرفت. از سویی زمان روایت و مکان آن و شرایطی که در آن اتّفاق افتاده همه را ثبت می نمود. او برای اطمینان و محکم کاری، مطالب را بر ائمه علیهم السّلام عرضه می کرد تا یک بار دیگر از صحت آن اطمینان حاصل کند.

سلیم برای بدست آوردن جزئیّات بیشتر قضایا، یک جریان را از چند نفر سؤال می کرد و به مسافرتهایی اقدام می نمود. او سؤالات مهمّی در جنبه های عقیدتی از ائمه علیهم السّلام پرسیده و جواب آنها را ثبت کرده است. حتّی گاهی از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام در باره کارها و بدعتهایشان سؤال می کرد و از زبان خودشان اقرار می گرفت.

هر گاه سلیم متوجّه یک واقعه مهم در بلاد اسلامی می شد سعی می کرد شخصا حاضر شود تا دقیقا آنچه اتفاق می افتد ثبت نماید که حضور او در سفر معاویه به مدینه از نمونه های آن است.

پس از چنین زحمات طاقت فرسا و تلاش بی وقفه، و نیز در سایه کتمان شدید و دقّت کامل در ثبت و ضبط قضایا، اینک سلیم ثمره شصت سال زحمتش را در مقابل خود می بیند. و در این حال با آخرین ضربه از طرف دشمنان امیر المؤمنین علیه السّلام روبرو می شود. اینک سلیم و کتابش با چنگال خون آشامی همچون حجّاج روبرو هستند، و این سلیم است که باید آخرین تصمیم را بگیرد.

ص :25

سلیم در زمان حجّاج

در سال 75 هجری، حجّاج بن یوسف ثقفی از طرف عبد الملک بن مروان حاکم عراق شد و وارد کوفه گردید. از اوّلین کسانی که حجاج سراغشان را گرفت سلیم بن قیس بود، چرا که سابقه او با امیر المؤمنین علیه السّلام روشن بود.

بهمین جهت با ورود حجاج، سلیم بن قیس بهمراه کتابش از عراق فرار کرد و به سمت ایران آمد تا در سرزمین فارس در نزدیکی شیراز به شهر بزرگی بنام (نوبندجان) (1) رسید. سلیم در این تبعید ناخواسته که علّتی جز ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام نداشت، هفتاد و هفت سالگی عمر خود را می گذراند.

ارتباط سلیم با ابان بن ابی عیّاش در ایران

در شهر نوبندجان، سلیم با جوانی که 14 سال از عمرش می گذشت و نامش (ابان) بود ملاقات کرد. البته جنبه آشنایی بین سلیم و ابان برای ما معلوم نیست که آیا فامیل بوده اند و یا سابقه دوستی داشته اند یا یک اتّفاق و تصادف بوده است. ولی به هر حال سلیم در خانه پدری ابان بن ابی عیّاش اقامت کرد.

ابان در آن سنین قرائت قرآن را آموخته بود ولی از آنچه بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر اهل بیت علیهم السّلام رفته بود آگاهی نداشت، چرا که در طول پنجاه سال پس از فتح مناطق فارس و توابعش، همان دین منسوخ از طرف حاکمان به مردم تفهیم شده بود.

در چنین شرائطی، مردی همچون سلیم نعمتی عظیم برای ابان بود که حقایق دینی را از او بگیرد، و آنچه را ندیده از شاهد عینی بپرسد.

سلیم هم در فکر کسی بود که بتواند امانت بزرگ و ثمره عمرش را بخوبی حفظ کند و آن را سالم به نسلهای بعد منتقل کند. لذا بفکر تربیت عقیدتی ابان افتاد و آهسته آهسته او را با حقایق گذشته تاریخ اسلام آشنا کرد و وقایع بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله را برای او تشریح نمود و بدین وسیله او را متوجّه شرائط موجود نمود.

1- (7) این شهر در آن زمان بسیار بزرگ و خوش آب و هوا بوده است. هم اکنون از این شهر روستایی بنام (نوبندگان) بین شیراز و فسا باقی مانده است.

ابان در باره مدّتی که با سلیم معاشرت داشته چنین می گوید:

(او پیرمردی اهل عبادت بود و چهره ای نورانی داشت. بسیار پر تلاش، صاحب نفسی بزرگوار و حزنی طولانی بود. او استتار را دوست می داشت و از اشتهار پرهیز می کرد).

سلیم هم در باره ابان گفته است:

(من با تو معاشرت داشتم و جز آن گونه که دوست می داشتم چیزی ندیدم).

بدین ترتیب شرائط عقیدتی و فکری بین ابان و سلیم برای تحویل کتاب آماده شده بود.

تصمیم سلیم در باره کتاب

دیری نگذشت که سلیم احساس کرد در سرزمین غربت، عمرش به پایان خود نزدیک می شود، و مهمترین مسأله برای او حفظ کتابش بود. کتابی که سرتاسر آن بیان مظلومیّت اهل بیت علیهم السّلام و افشای بدعتها و جنایات غاصبین خلافت بود و می توانست چراغ هدایتی برای نسلهای آینده باشد تا بتوانند دوستان را از دشمنان تشخیص دهند.

سلیم نگران کتابی بود که با تمام وجود در راه تألیف و حفظ آن فداکاری کرده بود و مطالب آن را بطور شفاهی از خود معصومین علیهم السّلام یا از اصحابشان گرفته بود.

کتابی که در بر دارنده نکات و گوشه های بسیار دقیقی از تاریخ اسلام بود و او در بدست آوردن آنها زحمت فراوان کشیده بود. کتابی که در یک نگاه مجموعه ای از معارف و تاریخ اسلام بود که می بایست بعنوان پایه تولّی و تبرّی تلقی شود.

در مسائل مربوط به تولّی شامل مطالبی همچون امامت دوازده امام علیهم السّلام و ذکر نام ایشان، فضائل اهل بیت علیهم السّلام، احتجاجها و اتمام حجت های امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام و اصحابشان در مقابل غاصبین خلافت و بیانات کاملی از ائمه علیهم السّلام در معارف اسلام بود.

از سوی دیگر در جنبه های تبرّی شامل پیشگوئی های پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره اختلافات امّت و فتنه های بعد از آن حضرت و نیز در باره ظلم قریش و غصب حقوق اهل بیت علیهم السّلام، رفتار منافقین در زمان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، اخبار مفصّلی از غصب خلافت و شهادت حضرت زهرا و حضرت محسن علیهما السّلام، ذکر مطاعن غاصبین خلافت بخصوص اصحاب صحیفه ملعونه، گوشه های مهمی از جنگهای جمل و صفین و نهروان، اخباری از فتنه های معاویه بعد از امیر المؤمنین علیه السّلام و جنایات او نسبت به شیعیان بود.

از یک سو با توجه به محتوای کتاب ممکن بود در دسترس ماندن آن، آن را بدست نااهلان برساند و مسأله ای ایجاد کند، و از سوی دیگر از بین بردن آن به قیمت نابود کردن زحمات پرارزش او بود.

بهمین جهت سلیم گاهی بفکر از بین بردن کتابش می افتاد، ولی اقدامی نمی کرد زیرا متوجّه بود که چنین سرمایه علمی گرانبها را نباید بدست تلف سپرد، و از سوی دیگر در پی کسی بود که بتواند امانتش را به او بسپارد.

بالاخره فردی که سلیم توانست بعنوان حافظ کتابش به او اعتماد کند کسی جز ابان بن ابی عیّاش تربیت شده خود سلیم نبود.

وصیّت سلیم و تحویل کتاب به ابان

سلیم پس از فرار از شرّ حجاج و ورود به شهر نوبندجان بیش از یک سال دوام نیاورد و بیمار شد. همین که آثار مرگ را در خود دید مخفیانه مسأله کتابش را با ابان در میان گذاشت و سرگذشت خود را در تألیف کتاب برای او تشریح کرد و او را متوجه این نکته نمود که مطالب این کتاب برای جامعه ای که با سیره ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه پرورش یافته اند قابل تحمل نخواهد بود و نباید در دسترس هر نااهلی قرار بگیرد.

بعد از آن، طی برنامه ای دقیق کتاب خود را رسما به او تحویل داد که مراحل آن چنین بود:

اولا: ابان را از نظر اعتقادی و امانتداری مورد آزمایش قرار داد و از هر دو جهت مطمئن شد.

ثانیا: سه شرط اساسی با ابان قرار داد و در مورد آنها عهد و پیمان الهی از او گرفت، که آنها از این قرارند:

1. تا سلیم زنده است از کتاب و مطالب آن به کسی خبر ندهد.

2. پس از رحلت او نیز کتاب و مطالبش را جز به موثّقین از شیعه خبر ندهد.

3. هنگام مرگ کتاب را به شخصی موثق و دیندار از شیعه بسپارد.

ثالثا: تمام کتاب را برای ابان قرائت کرد و او به دقت گوش فرا داد تا در مطالب آن جای ابهامی نماند.

رابعا: با دست مبارکش کتاب را بطور رسمی بدست ابان داد و بعبارت دیگر آن را تحویل او داد تا در ادای امانت وظیفه خویش را بطور کامل به انجام رسانده باشد.

وفات سلیم بن قیس

در اواخر سال 76 هجری، سلیم در شهر نوبندجان فارس در سن 78 سالگی بدرود حیات گفت و ظاهرا در همان شهر بخاک سپرده شد (1).

او در حالی که بیش از شصت سال از عمر شریفش را در راه احیاء ولایت اهل بیت علیهم السّلام سپری کرده بود بدیدار موالیانش شتافت و این یادگار بزرگ را از خود بر جای گذاشت. رحمت خدا بر روان پاکش باد.

کتاب سلیم در نوبندجان و بصره

پس از سلیم، ابان بن ابی عیّاش در نوبندجان به مطالعه کتاب سلیم پرداخت، و آنچه در باره مطالب کتاب از او شنیده بود شخصا دریافت. بهمین جهت تصمیم گرفت به شهرهای بزرگ اسلامی سفر کند تا آگاهی بیشتری در باره دینش پیدا کند.

1- (8) تعیین سال 76 بعنوان سال رحلت سلیم از مجموعه قرائن زیر بدست آمده است: حجاج در سال 75 هجری بعنوان حاکم عراق وارد کوفه

شد. طبق تصریح ابان در سر آغاز کتاب سلیم، حجاج پس از ورود به عراق فورا سراغ سلیم را گرفته و سلیم هم بی وقفه فرار کرده و به نوبندجان آمده است. همچنین ابان تصریح می کند که پس از ورود به نوبندجان دیری نپایید که سلیم از دنیا رفت. بنا بر این از سال 75 زمان زیادی نگذشته که سلیم از دنیا رفته که اگر حد اکثر حساب کنیم سال 76 می شود.

او کتاب سلیم را بهمراه خود برداشت و عازم بصره نزدیکترین شهر به منطقه فارس شد. در بصره کتاب سلیم را به حسن بصری نشان داد، و او پس از مطالعه کتاب مطالب آن را مورد تأیید قرار داد و گفت: (تمام احادیث آن حق است که از شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام و غیر ایشان شنیده ام).

ابان، بصره را بعنوان وطن دوّم خود انتخاب نمود و طبق قوانین آن عصر خود را به طایفه (بنی عبد القیس) ملحق نمود و نام او در شمار آن قبیله ثبت شد.

کتاب سلیم در مکّه و مدینه

ابان از بصره بهمراه کتاب سلیم عازم سفر حج شد. او در مکّه با بیش از صد نفر از اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و تابعین ملاقات کرد و از آنان احادیثی فرا گرفت.

بعد از آن، مقصد او رسیدن به حضور امام زین العابدین علیه السّلام بود تا هر سؤال و مشکلی دارد از امام زمانش بپرسد و از حجّت خدا فرا گیرد، و این برای اطمینان کامل خود و نسلهای آینده بود و برای اینکه هر گونه سؤال اعتقادی برایش حل شود.

کتاب سلیم در محضر امام زین العابدین علیه السّلام

ابان در حالی که کتاب سلیم را همراه داشت خدمت امام سجّاد علیه السّلام رسید. ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمه دو صحابی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نیز در خدمت حضرت حضور داشتند.

او کتاب سلیم را خدمت آن حضرت تقدیم نمود، تا کلامی در باره کتاب و مؤلّفش از آن حضرت بشنود.

امام علیه السّلام دستور دادند تا کتاب سلیم نزد آن حضرت قرائت شود. ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمه، سه روز- از صبح تا شب- در حضور امام زین العابدین علیه السّلام می نشستند و کتاب را می خواندند و آن حضرت استماع می فرمودند.

این برنامه، عنایتی بس عجیب را در شأن این کتاب می رساند که امام معصوم علیه السّلام سه روز بنشیند تا کتاب یکی از اصحابش را که از دنیا

رفته در محضرش بخوانند.

قرائت کنندگان هم دو نفر از بزرگان اصحاب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بودند که تا آن زمان حیات داشتند. اهمیّت دیگر مطلب اینکه امام علیه السّلام بدون قرائت هم می توانستند مطلبی در باره

ص: 30

کتاب بفرمایند، ولی شکل رسمی قرائت را اجرا کردند تا هیچ شبهه ای در بین نماند و همه بدانند آن حضرت کلمه کلمه کتاب را مورد توجه قرار داده اند.

پس از قرائت کامل کتاب، همه در انتظار سخن امام علیه السّلام بودند. لبان مبارک حضرت با کلامی نورانی در شأن سلیم و کتابش گشوده شد و فرمودند:

(سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. همه اینها احادیث ما است که نزد ما شناخته شده است).

این سخن در حقیقت امضا و مهر تأیید الهی از لسان حجه اللّه بود، که اصالت و اعتبار کتاب سلیم را به ثبت رسانید و آن را جاودانی ساخت و سندی محکم برای این کتاب بنیادی اسلام گردید.

ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمه هم گفتند: (تمام احادیث آن را از امیر المؤمنین علیه السّلام و از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیده ایم).

پس از آن، ابان سؤال مهمّی در رابطه با کتاب خدمت امام علیه السّلام مطرح کرد و عرضه داشت: اکنون که مطالب آن صحیح و مورد تأیید است، پس تکلیف امّت اسلامی چه می شود که اکثرشان از راه شما اهل بیت منحرفند؟ آیا واقعا همه آنان که دین شما اهل بیت را نپذیرفته اند در هلاکت اند؟

امام علیه السّلام در پاسخ به این سؤال، دو حدیث متواتر بین همه مسلمانان را مطرح کردند و فرمودند: آیا این حدیث را شنیده ای که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرموده است:

(مثل اهل بیت من چون کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس بر جای ماند هلاک شد، و مثل اهل بیتم همچون باب حطه (1) در بنی اسرائیل است)؟

1- (9) (باب حطه) در بنی اسرائیل دری بوده که همه باید هنگام عبور از آن در مقابل خدای عز و جل سر تعظیم فرود می آوردند. اهل بیت علیهم

السّلام از این جهت به (باب حطه) تشبیه شده اند که همه مردم باید در مقابل ایشان سر تعظیم فرود آورند و سخن ایشان را بپذیرند، تا بدین وسیله در مقابل خداوند اظهار تعظیم و خضوع نموده باشند. به بحار الانوار: ج 13 ص 185- 180 مراجعه شود.

ابان اقرار کرد که این حدیث را بطور متواتر بنقل از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده است.

ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمه گفتند: ما هم این حدیث را از لبهای مبارک پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده ایم.

حضرت فرمود: آیا همین حدیث نگرانی و تعجب ترا حلّ نمی کند؟ یعنی اگر اهل بیت علیهم السّلام تنها راه نجات هستند و همه امت فقط باید در مقابل آنان سر تعظیم فرود آورند، پس این راهی که امّت اسلامی در پیش گرفته اند و از این کشتی نجات تخلف ورزیده و در مقابل هر کسی جز ایشان سر تعظیم فرود آورده اند، آیا نتیجه ای جز هلاکت در بر خواهد داشت؟ پس هیچ تعجبی ندارد که معتقد باشیم آن عده از امت اسلامی که مهمترین دستور پیامبر خود را که پیروی از اهل بیت علیهم السّلام است رها کرده اند، راه جهنم را پیش گرفته اند و خود را به هلاکت انداخته اند.

از این رهگذر معلوم می شود که کتاب سلیم با محتوای شیعی آن، براحتی می تواند تکلیف بقیه فرق اسلامی را تعیین کند، و این را قبل از کتاب سلیم احادیث متواتر منقول از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تعیین نموده است.

بهر حال، این مجلس پس از سه روز با این نتیجه گرانبها در مورد سلیم و کتابش پایان یافت، و اینک ابان پس از چند روز بهمراه کتاب سلیم به بصره باز می گردد.

جهاد علمی ابان

ابان پس از بازگشت به بصره، بدون آنکه تشیّع خود را علنی کند با محدّثین بزرگ و علمای دینی آن عصر ارتباط برقرار کرد و از آنان حدیث اخذ می کرد، تا کم کم در شمار محدّثین و معتمدین زمان خود در آمد، بطوری که طایفه بنی عبد القیس بوجود فقیهی چون او افتخار می کردند.

ابان در همین حال، ارتباط خود را با امام سجاد علیه السّلام و اصحاب آن حضرت حفظ کرده بود، و بدور از چشم دشمن با آنان رفت و آمد داشت.

در آغاز قرن دوّم هجری که ممنوعیّت تدوین حدیث رسما لغو شد، محدّثین و مورّخین آزادانه به انتشار آنچه جمع کرده بودند پرداختند و بدین ترتیب

دهها کتاب تآلیف شد. ولی چه انتظاری می توان داشت از جامعه ای که حدود یک قرن راه

ص: 32

انحراف را آموخته بودند و هر چه بعنوان دین فرا گرفته بودند سبّ و شتم و لعن اهل بیت علیهم السّلام بود؟! آیا این آزادی نشر حدیث، نتیجه ای جز انتشار میراث عمر و معاویه ثمر دیگری داشت؟! آیا کتابهای تدوین شده در آن شرائط جز مجموعه ای از اکاذیب بود؟

البته در چنین فرصتهایی، ائمّه علیهم السّلام و همچنین اصحابشان حد اکثر استفاده را بردند و تا حدّی معارف اصیل تشیع را در معرض دید جهانیان قرار دادند، که ابان بن ابی عیّاش نیز از این زمره بحساب می آمد.

درگیری ابان با علمای مخالف شیعه

در این گیر و دار، حاکمان و نیز علمای مخالفین متوجّه انتشار و مقبولیّت معارف شیعه در بین مردم شدند، ولی کمی دیر شده بود که بتوانند مانع آن شوند. لذا برای ایجاد سدّ در مقابل چشمه زلال معارف اهل بیت علیهم السّلام اقدام به دو کار اساسی نمودند:

اوّلا: از طریق علمای معروف خود، تهمتهای ناروا به علمای شیعه نسبت می دادند که کمترین آن نسبت نسیان و عدم دقت بود.

ثانیا: خود تشیع را بعنوان یک جرم بحساب می آوردند، و بمجرد تشیع راوی حدیث را ساقط می کردند اگر چه موثّق بودن او مورد قبول بود.

از جمله کسانی که به این تهمت ها مبتلا شد، ابان بن ابی عیّاش بود. او که تا دیروز مورد اعتماد بزرگان علمای مخالفین واقع شده بود و صدها حدیث بنقل از او روایت کرده بودند و از نظر تقوا و عبادت هم او را در درجه بالایی قبول داشتند و بوجود او افتخار می کردند، بمحض اینکه از تشیّع او- که عمری آن را مخفی کرده بود- مطلع شدند شروع به طعن و تعرّض به شخصیّت او نمودند و سخنان ناروا در حق او شایع ساختند و یکباره از او کناره گرفتند. این اهانتها پس از مرگ او نیز ادامه یافت تا آنجا که آثار این خیانت در صفحات تاریخ باقی ماند و بسیاری از آنان که به امثال شعبه بن حجاج و سفیان ثوری اعتماد می کردند، طعن های آنان را هم علیه ابان می پذیرفتند، ولی علمای شیعه در طول تاریخ با اعتماد کامل بر او کتاب سلیم را بنقل از او روایت می کرده اند.

تحقیق کتاب سلیم بدست ابان

ابان بن ابی عیّاش در طول زمانهایی که در بصره یا غیر آن با ائمّه علیهم السّلام و اصحابشان تماس داشت، آنچه در رابطه با کتاب سلیم و مطالب آن بدست می آورد در محل مناسب آن اضافه می کرد. تأییدات ائمه علیهم السّلام را نسبت به احادیث کتاب ثبت می کرد، و در چند مورد احادیث جدیدی که ارتباطی با احادیث سلیم داشت به آن اضافه می نمود.

البته در همه این موارد کاملا مشخص می کرد که چه مقدار از حدیث از طرف او اضافه شده است. بدین ترتیب نسخه های کتاب سلیم که اکنون در دست ما است، شامل تحقیقات ابان، اوّلین ناقل آن از سلیم است که در حضور ائمّه علیهم السّلام انجام داده و به کتاب ملحق نموده است (1).

ابان در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السّلام

در زمان امام زین العابدین علیه السّلام ابان از اصحاب آن حضرت بشمار می آمد، و پس از شهادت آن حضرت در زمره اصحاب امام باقر علیه السّلام بود و با اصحاب آن حضرت ارتباط قوی داشت. بعد از آن حضرت در شمار اصحاب امام صادق علیه السّلام در آمد و از علمای بزرگ شیعه بود، و تا آن لحظه بخوبی از عهده حفظ کتاب سلیم بر آمده بود.

انتقال کتاب از ابان بن ابن اذینه

در این حال که عمر ابان از 70 می گذشت در فکر کسی بود که بتواند کتاب سلیم را به او تحویل دهد تا وصیّت سلیم را بخوبی عمل کرده باشد.

اتفاق عجیبی که در سال 138 هجری در 76 سالگی ابان اتفاق افتاد این بود که یک شب سلیم را در عالم رؤیا دید. سلیم نزدیکی مرگ او را خبر داد و گفت:

1- (10) برای نمونه احادیث 6، 10، 12، 37 و 58 ملاحظه شود.

(ای ابان، تو در این روزها از دنیا می روی، در باره امانت من تقوی پیشه کن و آن را ضایع مکن و به وعده ای که به من در مورد کتمان آن داده ای عمل کن، و آن را جز نزد مردی از شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام که صاحب دین و آبرو باشد مسپار).

این خواب از رؤیاهای صادقه بود، چه آنکه یکماه از آن نگذشته ابان از دنیا رفت.

در پی این رؤیا، ابان خود را در مقابل بزرگترین مسئولیّت عمر خود دید. او برای تحویل کتاب سلیم، عمر بن اذینه بزرگ علمای شیعه در بصره را انتخاب کرد که یکی از اصحاب امام صادق علیه السّلام بود و بعد از آن حضرت در شمار اصحاب امام موسی کاظم علیه السّلام در آمد.

از آنجا که ابان و ابن اذینه هر دو از طایفه (بنی عبد القیس) بودند، احتمال می رود ارتباط نزدیک آن دو از این جهت هم باشد، گذشته از جنبه عقیدتی که اصل علّت ارتباط بود.

صبح آن شب که ابان سلیم را خواب دید با ابن اذینه ملاقات کرد و رؤیای شب گذشته را و نیز اجمالی از تاریخچه کتاب را با او در میان گذاشت. سپس کتاب را رسما به او تحویل داد، و او هم مانند سلیم تمام کتاب را برای ابن اذینه قرائت کرد.

بدین ترتیب، امانت سلیم را به بزرگ مردی از شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام که مورد اعتماد بود سپرد و دقیقا به وصیّت سلیم عمل کرد. ناگفته نماند که ابان مطالب کتاب سلیم را در طول عمرش برای افراد مورد اعتمادی نقل کرده، ولی کتاب را فقط به ابن اذینه تحویل داده است.

وفات ابان بن ابی عیّاش

بیش از یکماه از تحویل کتاب سلیم به ابن اذینه نگذشته بود که ابان در ماه رجب سال 138 هجری در بصره از دنیا رفت، و بحقّ مسئولیّت بزرگ خود در مورد کتاب را بخوبی به انجام رساند. رحمت خدا بر روح پاکش باد.

ص: 35

کتاب سلیم در دست محدّثین بزرگ

تا این مرحله کتاب سلیم، از دست مؤلّف عظیم الشأن آن به عالمی بزرگ چون ابان بن ابی عیّاش، و از دست او به بزرگ علمای شیعه در بصره یعنی ابن اذینه منتقل شد. اکنون مراحل بعدی در حفظ کتاب او را پی می گیریم:

کتاب سلیم پس از وفات ابان، توسط ابن اذینه به دست هفت نفر از بزرگان محدّثین رسیده است: ابن ابی عمیر، حماد بن عیسی، عثمان بن عیسی، معمر بن راشد بصری، ابراهیم بن عمر یمانی، همام بن نافع صنعانی، عبد الرزاق بن همام صنعانی.

این عدّه از نسخه اصلی کتاب نسخه برداری کردند، و از آنجا که با یک دیگر معاصر بودند احادیث کتاب را گاهی بنقل از یک دیگر و گاهی از خود نسخه نقل می کردند.

اینان ناقلین اوّلیه نسخه کتاب سلیم بودند که نسخه های بعد، از روی نسخه های آنان استنساخ شده و تا امروز بدست ما رسیده است.

با توجه به مدارک موجود، محدثینی که در مراحل بعد کتاب سلیم به دستشان رسیده معرفی می کنیم: اسانیدی که امروزه کتاب سلیم را برای ما نقل می کند به هفت سند منتهی می شود. چهار سند آن به شیخ طوسی، و یک سند آن به محمد بن صبیح بن رجا، و یک سند به ابن عقده، و یک سند به شیخ کشّی، و یک سند به حسن بن ابی یعقوب دینوری منتهی می شود.

این هفت سند به سه نفر از بزرگان محدّثین یعنی ابن ابی عمیر و حماد بن عیسی و عبد الرزاق بن همام- که قبلا نامشان ذکر شد- بر می گردد. یعنی نسخه های کتاب سلیم نزد این سه نفر بوده و بدست ایشان انتشار یافته است که توضیح آن چنین است:

اوّل: نسخه عبد الرزاق، که به چهار طریق به دست ما رسیده است: طریق ابن عقده متوفّای 333، طریق محمد بن همام بن سهیل متوفّای 332، طریق حسن بن ابی یعقوب دینوری متوفای قرن سوم، طریق ابو طالب محمد بن صبیح بن رجا در دمشق سال 334.

نسخه سوّم و چهارم تا امروز متداول است و نسخه هایی از آن هم اکنون در کتابخانه های خطی موجود است.

ص: 36

دوّم: نسخه حماد بن عیسی، که از طریق شیخ طوسی و شیخ نجاشی با اسناد متصل برای ما نقل شده است.

سوّم: نسخه ابن ابی عمیر، که از طریق شیخ طوسی با اسناد متصل به دست شیخ حرّ عاملی و علّامه مجلسی رسیده است. هم اکنون نسخه هایی از آن در کتابخانه های خطی وجود دارد، و چاپهای اوّل کتاب سلیم هم از روی همین نسخه ها انجام شده است.

سلسله متّصل علما در نسخه برداری از کتاب سلیم

بعنوان نمونه، یکی از اسنادی که نسخه کتاب سلیم را در یک سلسله متصل از زمان سلیم تاکنون برای ما نقل کرده اند و همگی از بزرگان علمای شیعه محسوب می شوند بیان می شود تا ارزش کتاب و توجّه خاصّ علما به این کتاب بیشتر روشن شود. ترتیب این سند چنین است:

مؤلّف کتاب، سلیم بن قیس هلالی متوفای 76 هجری که از اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السّلام است، کتابش را به ابان تحویل داده است.

ابان بن ابی عیّاش متوفای 138 هجری که از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام است، کتاب را به بزرگ علمای شیعه در بصره عمر بن اذینه تحویل داده است.

ابن اذینه متوفای حدود 168 هجری که از اصحاب امام صادق و امام موسی کاظم علیهما السّلام است، کتاب را به یکی از بزرگترین علمای شیعه یعنی محمد بن ابی عمیر تحویل داده است.

ابن ابی عمیر متوفای 217 هجری که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السّلام است، کتاب را برای سه نفر از بزرگان علمای شیعه نقل کرده است که عبارتند از:

1. عالم بزرگ قم احمد بن محمد بن عیسی از علمای قرن سوم که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السّلام بوده است.

2. شیخ معتمد یعقوب بن یزید سلمی از علمای قرن سوم که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السّلام بوده است.

3. شیخ جلیل محمد بن حسین بن ابی الخطاب متوفای 262 هجری که از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السّلام بوده است.

این سه نفر از بزرگان اصحاب ائمّه علیهم السّلام بوده اند و هر یک صاحب تألیفات بسیاری هستند.

بزرگ علمای قم عبد اللَّه بن جعفر حمیری که در سال 300 هجری زنده بوده و از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السّلام است، بنقل از سه عالم مذکور کتاب سلیم را روایت کرده است.

عالم بزرگ شیعه ابو علی محمد بن همام بن سهیل متوفای 332 هجری کتاب سلیم را بنقل از عبد الله حمیری و عبد الرزاق بن همام از علمای قرن سوم نقل کرده است.

عالم بزرگ شیعه هارون بن موسی تلعکبری متوفای 385 هجری بنقل از شیخ ابو علی محمد بن همام کتاب سلیم را روایت کرده است.

محدّث جلیل حسین بن عبید الله غضائری متوفای 411 هجری کتاب را بنقل از تلعکبری روایت کرده است.

شیخ طوسی متوفای 460 هجری کتاب سلیم را از ابن غضائری نقل کرده است.

شیخ طوسی که اکثر اسانید کتب شیعه به او منتهی می شود و صاحب کتابخانه عظیم در بغداد بوده و مؤسّس حوزه علمیّه نجف اشرف است کتاب را برای سه نفر نقل کرده است:

1. محدّث بزرگ شهرآشوب جدّ صاحب مناقب، از علمای قرن پنجم.

2. فقیه صالح محمد بن احمد بن شهریار خزانه دار حرم امیر المؤمنین علیه السّلام، از علمای قرن ششم.

3. عالم جلیل شیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی، از علمای قرن ششم.

این سه نفر هم کتاب را به این تفصیل روایت کرده اند:

- شیخ شهرآشوب نسخه اش را برای نوه اش ابن شهرآشوب صاحب کتاب مناقب

ص: 38

نقل کرده است و صاحب مناقب در سال 567 هجری در شهر حلّه کتاب سلیم را نقل کرده است.

- شیخ ابن شهریار کتاب را برای عالم بزرگ شیخ ابو الحسن عریضی نقل کرده است و شیخ عریضی در سال 597 هجری کتاب را برای شیخ فقیه محمد بن کال نقل کرده است.

- شیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی کتاب را برای دو نفر روایت کرده است:

1. شیخ فقیه حسن بن هبه اللَّه بن رطبه سوراوی، که او هم در کربلا به سال 560 هجری کتاب را روایت کرده است.

2. شیخ امین حسین بن احمد بن طحال مقدادی که شیخ ابو علی در سال 490 هجری کتاب را برای او نقل کرده است. شیخ مقدادی هم در سال 520 هجری در نجف کتاب را برای شیخ هبه اللَّه بن نما نقل کرده است. شیخ ابن نما هم در سال 565 هجری در شهر حلّه کتاب سلیم را نقل کرده است.

این نسخه های کتاب که با این اسناد عالی از شیخ طوسی نقل شده دست به دست توسط علمای بزرگ همچنان نقل و استنساخ شده و نسخه های آن تکثیر گردیده تا به دست دو عالم بزرگ شیعه یعنی شیخ حرّ عاملی متوفّای 1104 و علّامه مجلسی متوفای 1111 رسیده است.

علّامه مجلسی تمام نسخه خود را در کتاب بحار الانوار در ابواب مناسب هر حدیث منعکس نموده است.

نسخه شیخ حرّ عاملی هم از روی نسخه عتیقه ای به سال 1085 در اصفهان استنساخ شده است. سپس آن نسخه به دست فرزندانش و بعد به دست افراد معینی رسیده که نامشان در اوّل نسخه مذکور است. در آخرین مرحله به دست شیخ محمد سماوی در سال 1370 در نجف رسیده است و بارها از روی آن نسخه برداری شده تا چاپ نجف کتاب سلیم از روی همان نسخه انجام شده است، و خود نسخه هم اکنون در کتابخانه آیه اللَّه حکیم در نجف است.

...

نسخه دیگری در سال 609 هجری استنساخ شده و به دست علّامه مجلسی و شیخ حرّ عاملی رسیده که هم اکنون نسخه ای از روی آن با مهر علامه مجلسی در کتابخانه دانشگاه تهران نگهداری می شود.

ص: 39

نسخه های دیگری که سابقه آنها به سال 334 هجری بر می گردد، ابتدا در یمن بوده و سپس به دمشق منتقل شده است. هم اکنون بیش از ده نسخه از آن موجود است و در کتابخانه های ایران و عراق و هند نگهداری می شود.

نسخه دیگری بخطّ کوفی با قدمت هزار ساله که در ایران بوده در سالهای اخیر مفقود شده است.

امروزه بیش از 60 نسخه خطی از کتاب سلیم قابل معرفی است، و در همین حال بیش از 24 نسخه خطی آن در کتابخانه های عمومی و خصوصی موجود است، و نسخ بسیاری هم در طول تاریخ در دست علما بوده است که در کتابهای خود آنها را ذکر کرده اند.

با نگاهی به تاریخچه کتاب سلیم در طول تاریخ هزار و چهار صد ساله آن، نسخه های آن را در شهرهای مختلف اسلامی می یابیم که عبارتند از: مکّه و مدینه از شهرهای حجاز، صنعا و بندر مخا از شهرهای یمن، نجف و کربلا و حلّه و بغداد و بصره و کوفه از شهرهای عراق، دمشق از شهرهای شام، اصفهان و قم و مشهد و تهران و یزد از شهرهای ایران، لکنهو و بمبئی و فیض آباد از شهرهای هند.

بدین ترتیب در می یابیم که این کتاب در هر دوره ای از تاریخ اسلام با منزلت و ارزش خاصّش مورد توجه علما بوده و بعنوان اوّلین و قدیمی ترین میراث عقیدتی و علمی اسلام حفظ شده است و بعنوان یک کتاب مرجع، از مطالب آن در علوم مختلف از جمله فقه و اصول و رجال و حدیث و تاریخ و تفسیر استفاده های وافری برده اند.

از نیمه دوم قرن چهاردهم به تحقیق و چاپ متن عربی کتاب سلیم تحت اشراف علمای بزرگ اقدام شده و در اواخر این قرن به زبان اردو ترجمه و چاپ شده است.

در آغاز قرن پانزدهم اقدام به ترجمه فارسی آن نیز شده و در سطح وسیعی انتشار یافته است.

خدا را شکر که این امانت ذی قیمت سلیم و محصول عمر او را که با اقتباس از انوار علوم ائمه علیهم السّلام و با کمک اصحابشان تألیف نموده، بدست محدّثین و علمای بزرگ حفظ فرموده است.

در شأن چنین عالمانی امام هادی علیه السّلام فرموده اند:

ص :40

(لو لا من يبقى بعد غيبه قائمنا من العلماء الدّاعين إليه و الدّالّين عليه و الذّابّين عن دينه بحجج اللّه و المنقذين لضعفاء عباد اللّه من شباک إبلیس و مردته و من فخاخ النّواصب لما بقى احد الّا ارتدّ عن دينه) (1)، (اگر نبودند علمایی که بعد از غیبت قائم ما باقی می مانند و به او دعوت می کنند و به سوی او راهنمایی می نمایند و با حجّتهای الهی از دین دفاع می کنند و بندگان ضعیف خدا را از دامهای ابلیس و یاران او و ناصبیان نجات می دهند، اگر اینان نبودند احدی نمی ماند مگر آنکه از دین خود بر می گشت).

در اینجا یک دوره خلاصه از زندگانی سلیم و تاریخچه کتابش پایان می پذیرد، که در واقع ترسیمی از یک جهاد علمی و فداکاری دینی است و آمادگی لازم را برای مطالعه دسترنج شصت ساله مؤلف و تشکر از زحمات هزار و چهار صد ساله علما برای حفظ آن، در ذهن خواننده ایجاد می کند.

1- (11) بحار الانوار: ج 2 ص 6 ح 12.

قسمت دوّم بررسی و تحقیق در باره کتاب سلیم

اشاره

ص: 42

در این قسمت، مدارک و اسناد مربوطه در ذیل هر مطلب ذکر می گردد. از آنجا که ترجمه فارسی برای عموم مردم در نظر گرفته شده نوعی تلخیص و اختصار در مقدمه بکار رفته است.

لذا برای تفصیل بیشتر به مقدمه عربی مراجعه شود.

ص :43

بخشهای دوازده گانه این قسمت شامل مطالب زیر خواهد بود:

الف. نام کتاب و جهت نامگذاری.

ب. بحثی در باره اوّل بودن کتاب سلیم در شیعه و در تاریخ اسلام.

ج. آنچه در تأیید و تصدیق کتاب سلیم وارد شده است:

1. کلمات ائمّه علیهم السّلام.

2. کلمات علمای شیعه.

3. نقل و روایت علما از کتاب سلیم.

4. سخنان غیر شیعه در باره کتاب سلیم.

د. بررسی مناقشات در باره کتاب سلیم و جواب آنها.

ه. اسناد کتاب سلیم و تحقیقی در باره ابان.

و. نسخه های خطی و چاپی کتاب سلیم و منتخب و ترجمه فارسی و اردوی آن بضمیمه چند نمونه عکسی.

ز. روش تحقیق و ترجمه کتاب سلیم.

ص: 44

بخش اوّل نام گذاری کتاب سلیم

اشاره

ص: 45

نام مشهور کتاب سایر نامهای کتاب و جهت نامگذاری

ص: 46

نام مشهور کتاب

از آنجا که نامگذاری مؤلّف برای ما روشن نیست، بهترین نام کتاب همان است که در اکثر زمانها بدان معروف بوده است. این کتاب از زمان امام صادق علیه السّلام تاکنون بنام (کتاب سلیم بن قیس هلالی) معروف است. در این نامگذاری کتاب را به مؤلّف نسبت داده اند، و با توجّه به اینکه سلیم کتاب دیگری نداشته بهترین نامی که راه هر گونه اشتباه را می بندد همین است. برای اوّلین بار این نام را در کلام امام صادق علیه السّلام می بینیم که می فرماید: (هر کس از شیعیان و محبّین ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد ...) (1).

عمر بن اذینه که کتاب سلیم را از ابان تحویل گرفته با ذکر همین نام در آغاز کتاب می گوید: (این نسخه کتاب سلیم بن قیس هلالی عامری است که ابان آن را بمن تحویل داده است) (2).

در طول قرنها، در لسان علمای متقدّم و متأخر همین نام برای کتاب سلیم بکار رفته است. شیخ نعمانی، شیخ مفید، شیخ نجاشی، شیخ طوسی، شیخ ابن شهرآشوب از قدما، و علّامه حلی، شهید ثانی، میر داماد، قاضی شهید تستری، شیخ حر عاملی، علّامه مجلسی، شیخ بحرانی، میر حامد حسین، محدث نوری، شیخ آغا بزرگ تهرانی و علّامه امینی از متأخّرین، همه این بزرگان وقتی نام این کتاب را در کلماتشان آورده اند همین نام مشهور را ذکر کرده اند.

1- (1) به ص 58 همین کتاب مراجعه شود.
2- (2) به ص 201 همین کتاب مراجعه شود.

سایر نامها و جهت نامگذاری

گاهی کتاب سلیم به نامهای دیگری یاد شده، که جهت خاصّی در آنها مورد توجه بوده است و ذیلا به آنها اشاره می کنیم:

اصل سلیم بن قیس هلالی، صحیفه سلیم، کتاب حدیث سلیم بن قیس هلالی، کتاب سقیفه، کتاب فتن، کتاب وفاه النبی صلی اللّٰه علیه و آله، کتاب امامت (1).

(اصل) به خاطر آن است که این کتاب از مهمترین کتابهای اصول چهارصدگانه شیعه به حساب می آید.

(صحیفه) به معنای مجموعه نوشتار است.

(کتاب حدیث) هم با توجه به جنبه حدیثی کتاب گفته شده است.

(سقیفه) ناظر به مطالب بسیاری در باره سقیفه است که در این کتاب آمده است.

(فتن) با توجه به جنبه تاریخی کتاب است که جریانات تاریخی اسلام در طول 75 سال پس از رحلت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را در بر دارد.

(وفاه النبی صلی اللّٰه علیه و آله) به خاطر اوّلین حدیث کتاب است که در اکثر نسخه های خطی با همین عنوان آمده است و عده ای آن را نام کتاب تصور کرده اند.

(امامت) از آن جهت است که هدف اصلی این کتاب اثبات امامت دوازده امام علیهم السّلام است.

اگر چه این نامها به مناسبتهای مختلف ذکر شده ولی نام معروف کتاب همان است که در اوّل این بخش گفته شد، و به اختصار (کتاب سلیم) گفته می شود و در طول چهارده قرن به همان معروف بوده است.

1- (3) غیبت نعمانی: ص 61. الذریعه: ج 1 ص 63 و ج 6 ص 336. الاعلام (زرکلی): ج 3 ص 119. المراجعات: ص 307 المراجعه 101. مؤلفوا الشیعه فی صدر الاسلام: ص 16.

بخش دوّم اوّل بودن کتاب سلیم

اشاره

بیان اوّل بودن کتاب سلیم کلمات علما در اوّل بودن کتاب بررسی مناقشات در اوّل بودن کتاب

ص: 49

بیان اوّل بودن کتاب سلیم

اوّلین کسی که در تاریخ اسلام اقدام به تألیف نموده سلیم بن قیس است، و با دقّت در شرائط اجتماعی سالهای اوّل بعد از رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله معلوم می شود که در موضوع معارف و تاریخ هیچ کتابی قبل از کتاب سلیم در آن عصر تألیف نشده است.

برای اثبات این مطلب، توجّه به آنچه در تاریخچه تألیف این کتاب در قسمت اوّل ذکر شد روشن می کند که زمان و مکانی که سلیم در آن اقدام به این تألیف نموده از هر جهت استثنائی بوده و اوّلین فرصتی بوده که مؤلف دست به این اقدام بزرگ زده است. گذشته از آن، دو جنبه دیگر را هم مورد بررسی قرار می دهیم:

1. گواهی اهل خبره به اوّل بودن کتاب.

2. بررسی مناقشات در اوّل بودن کتاب.

کلمات علما در اوّل بودن کتاب

علمایی که ذیلا سخنان ایشان ذکر می شود همگی اهل خبره در کتابشناسی و علم رجال و تاریخ هستند.

1. شیخ ابن ندیم می گوید: (اوّلین کتابی که برای شیعه ظاهر شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است) (1).

2. شیخ نعمانی می گوید: (در بین همه اهل علم و راویان حدیث ائمّه علیهم السّلام اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی از بزرگترین و قدیمترین کتابهای

1- (1) فهرست ابن ندیم: ص 275.

پایه ای است که اهل علم و راویان حدیث اهل بیت علیهم السّلام نقل کرده اند) (1).

3. قاضی بدر الدین سبکی می گوید: (اوّلین کتابی که برای شیعه تألیف شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است) (2).

4. علّامه میر حامد حسین می گوید: (کتاب سلیم بن قیس هلالی که سزاوار است در حقّ آن گفته شود: قدیمی تر و افضل از همه کتابهای شیعه است همان طور که علّامه مجلسی به این مطلب معترف است) (3).

5. علّامه خوانساری صاحب روضات می گوید: (کتاب سلیم اوّلین تألیف و تدوین در اسلام است که احادیث را جمع کرده است) (4).

6. محدّث قمی می گوید: (کتاب سلیم اوّلین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده و بین محدّثین معروف است) (5).

7. علّامه سیّد حسن صدر در کتابهایش، سلیم را در شمار اوّلین تألیف کنندگان در حدیث و تاریخ نام برده است (6).

8. مورّخ خبیر مدرّس خیابانی می گوید: (کتاب سلیم اوّلین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده است) (7).

9. علّامه مرعشی نجفی می گوید: (کتاب سلیم از قدیمی ترین کتابها نزد شیعه است) (8).

10. علّامه موحّد ابطحی می گوید: (کتاب سلیم اوّل کتاب شیعه است که در بین عموم ظاهر و مشهور شده و همه آن را می شناسند) (9).

1- (2) غیبت نعمانی: ص 61.
2- (3) الذریعه: ج 2 ص 153 بنقل از کتاب محاسن الوسائل فی معرفه الاوائل تألیف سبکی.
3- (4) عبقات الانوار: ج 2 ص 61.
4- (5) روضات الجنّات: ج 4 ص 67.

5- (6) الکنی و الالقاب: ج 3 ص 243.
6- (7) تأسیس الشیعه لفنون الاسلام: ص 272 الشیعه و فنون الاسلام: ص 68.
7- (8) ریحانه الادب: ج 6 ص 369.
8- (9) احقاق الحق: ج 1 ص 55.
9- (10) تهذیب المقال: ج 1 ص 180.

بررسی مناقشات در اوّل بودن کتاب

در مورد اوّل بودن کتاب سلیم دو اشکال مطرح شده که با بررسی آنها مطلب کاملا روشن خواهد شد.

اشکال اوّل: بعضی گفته اند: اوّلین مؤلّف در اسلام امیر المؤمنین علیه السّلام است که با املای پیامبر صلی اللّه علیه و آله معارف اسلام و تفسیر قرآن را می نوشت و بنام (کتاب علیّ علیه السّلام) معروف است. همچنین کتاب (مصحف فاطمه علیها السّلام) که بعد از رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله در تماس حضرت زهرا علیها السّلام با جبرئیل و ملائکه به تألیف رسیده است، و نیز کتاب (جفر و جامعه) که نزد امیر المؤمنین علیه السّلام بوده است. این سه کتاب بر کتاب سلیم تقدم دارند و هر سه در دست ائمه علیهم السّلام بوده اند تاکنون که نزد حضرت بقیه الله الاعظم عجل اللّه فرجه محفوظ است.

در جواب از این سخن باید گفت: اوّل بودن کتاب سلیم در مقایسه با تألیفات مردم عادی است که در دسترس همگان است. کتابهایی که نزد امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السّلام بوده و بعد به دست ائمّه علیهم السّلام رسیده ناموس دین و لوح محفوظ است و با علم لدنّی و تعلیم الهی بدست ایشان رسیده و تدوین شده که در رأس همه آنها قرآن است، و اینها بعنوان یک کتاب عادی تلقّی نمی شود (1) تا امثال کتاب سلیم با آنها مقایسه شود.

اشکال دوّم: در شمار اوّلین کتابهای تألیف شده در اسلام، نام کتابهای زیر دیده می شود: کتاب سنن تألیف ابو رافع، کتاب حدیث جاثلیق تألیف سلمان، کتاب فتن تألیف ابو ذر، کتاب فرمان امیر المؤمنین علیه السّلام به مالک اشتر تألیف اصبغ بن نباته، کتاب مقتل الحسین علیه السّلام تألیف اصبغ بن نباته، کتاب قضاوتهای امیر المؤمنین علیه السّلام تألیف ابو رافع، کتاب حارث همدانی، کتاب ربیعه بن سمیع، کتاب عبید الله حلبی.

در جواب از این موارد باید گفت:

اوّلا: مؤلّفین کتابهای مذکور یا معاصر سلیم بوده اند و یا بعد از او می زیسته اند.

بنا بر این دلیلی بر تقدّم تألیف آنها بر سلیم نیست، و تقدّم تاریخ وفات بعضی از آنها

1- (11) در این باره به الذریعه: ج 2 ص 306 مراجعه شود.

دلیل بر تقدّم کتابهایشان نمی شود.

از سوی دیگر، با توجّه با تاریخچه ای که از تألیف کتاب سلیم ذکر شد معلوم گردید که او از اوائل سال 14 هجری مشغول تألیف بوده و قضایای مورد مشاهده اش و آنچه از امیر المؤمنین علیه السّلام و سلمان و ابو ذر و مقداد و غیر ایشان می پرسیده ثبت می کرده است. با در نظر گرفتن این سابقه از تألیف سلیم، می توان اذعان داشت که او از اکثر افراد مذکور بلکه از همه آنها در تألیف مقدّم بوده است.

ثانیا: از اکثر کتابهای مذکور اثری باقی نمانده و حتّی نقل مستقیمی هم در دست نیست و در این میان اوّلین کتابی که عینا بدست ما رسیده است فقط کتاب سلیم است.

ثالثا: کتاب عبید الله حلبی که شیخ برقی در رجالش ذکر کرده (1)، مؤلّف آن از اصحاب امام صادق علیه السّلام است و یقینا بعد از سلیم اقدام به تألیف کرده است. احتمالا منظور شیخ برقی از اوّل بودن کتاب حلبی، در بین تألیفاتی است که از فکر مؤلّف باشد نه بصورت جمع و تدوین، و بهر حال تقدّم سلیم بر او مسلّم است.

در خاتمه سخن در یک جمله می توان گفت: کتاب سلیم اوّلین اثر در اسلام است که بعد از مؤلّفش تا زمان ما باقی مانده و هیچ کتابی در این موضوع بر آن تقدّم ندارد، و اگر هم فرضا تقدّم داشته تنها یادگار باقیمانده از اوّل اسلام فقط کتاب سلیم است.

با توجه به اینکه منظور از مطرح کردن مسأله اوّلیّت چیزی جز قدرشناسی نسبت به آن نیست، و این مطلب فقط نسبت به کتاب موجود قابل تصوّر است، کتابهایی که اکنون مفقودند اگر مقدم هم باشند فعلا ارزش عملی ندارند، چون در دسترس نیستند تا مورد استفاده علمی قرار گیرند.

1- (12) رجال برقی: ص 27.

بخش سوّم اعتبار کتاب و احادیث آن به تأیید ائمه علیهم السّلام

اشاره

عرضه کتاب سلیم و احادیث آن بر امام معصوم علیه السّلام کلام امیر المؤمنین علیه السّلام در تأیید کتاب سلیم کلام امام زین العابدین علیه السّلام در تأیید کتاب سلیم کلام امام صادق علیه السّلام در تأیید کتاب سلیم سخنان امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام در تأیید احادیث سلیم سخنان امام زین العابدین و امام باقر علیهما السّلام در تأیید احادیث سلیم

ص: 55

عرضه کتاب و احادیث آن بر امام معصوم

در مورد کتاب سلیم، امضای ائمّه معصومین علیهم السّلام و تأیید صحت محتوای کتاب از جانب ایشان و حتّی دفاع از آن به گونه ای صورت گرفته است که نظیر آن در کتب مربوط به زمان ائمّه علیهم السّلام دیده نمی شود.

سلیم بن قیس شخصا احادیث کتابش را خدمت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام عرضه می کرده است. بعد از او ابان بن ابی عیّاش ناقل کتاب سلیم، احادیث آن را در محضر امام زین العابدین و امام باقر علیهما السّلام مطرح کرده است. پس از آن هم حمّاد بن عیسی ناقل چهارم کتاب، احادیث آن را خدمت امام صادق علیه السّلام عرضه کرده است.

در همه این موارد، ائمّه علیهم السّلام سلیم و کتابش را در سطح بالایی تأیید فرموده و از آن دفاع نموده اند. پیداست که تأیید از طرف امامان معصوم علیهم السّلام که حجج الهی هستند، بیانگر امضای خداوند و تصدیق پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله است، و این از افتخارات کتاب سلیم است.

کلام امیر المؤمنین علیه السّلام در تأیید کتاب سلیم

بعنوان دفاع از کل کتاب سلیم و مطالب آن، در حدیث 10 همین کتاب از امیر المؤمنین علیه السّلام کلامی نقل شده که خلاصه آن چنین است: سلیم از امام علیه السّلام سؤال می کند که من از شما و از سلمان و ابو ذر و مقداد احادیثی شنیده ام، ولی در دست مردم احادیثی است که با گفته های شما مخالف است. علّت این مسأله چیست؟

حضرت در جواب سلیم مطالب مفصّلی می فرمایند که خلاصه اش چنین است:

ص: 56

آنچه در دست مردم است مخلوطی از حق و باطل و صدق و کذب است. مردم بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله دروغ می بندند و بدین وسیله به امامان ضلالت تقرّب می جویند، و بدین گونه احادیثشان با احادیث خاندان رسالت منطبق نمی شود. در مقابل، آنچه از دست ما به تو رسیده حقایق دین است و باطلی بدان مخلوط نیست.

مجموع این حدیث تأییدی از جانب امیر المؤمنین علیه السّلام نسبت به مطالب مدوّن در کتاب سلیم است.

کلام امام زین العابدین علیه السّلام در تأیید کتاب سلیم

امام سجّاد علیه السّلام پس از سه روز که کتاب سلیم بطور کامل نزد آن حضرت قرائت شد و امام علیه السّلام به مطالب آن گوش فرا دادند، فرمودند: (سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. اینها احادیث ماست که نزد ما شناخته شده است).

مدارک این حدیث چنین است:

1. در سرآغاز کتاب سلیم، ابن اذینه از ابان نقل کرده است. در بحار الانوار: ج 1 ص 76، و ج 23 ص 124، و نیز در اثبات الهداه: ج 1 ص 663 بنقل از کتاب سلیم نقل شده است.

2. اختیار معرفه الرجال (رجال کشی): ج 2 ص 321. وسائل الشیعه: ج 18 ص 72 نیز از آن کتاب نقل کرده است.

3. مختصر البصائر: ص 40، وسائل الشیعه: ج 20 ص 12 و بحار الانوار: ج 53 ص 66 نیز از آن کتاب نقل کرده اند.

اینک توضیحی در رابطه با اهمیّت این قرائت و استماع از جانب امام علیه السّلام عرض می شود:

اقدام به قرائت و گوش فرا دادن به مطالب کتاب بطور کامل در سه روز متوالی از صبح تا شب، در زمانی که این گونه روشهای تحقیقی متداول نبوده، و با در نظر گرفتن انجام این کار در زمان وحشتبار حجاج، و نیز با توجه به وقوع آن در ایام حج، همه اینها اهمیّت این برنامه و بنیادی بودن این سخن حضرت را می رساند.

امام زین العابدین علیه السّلام، در این کلام کوتاه سه جنبه مهم را مورد توجه قرار داده اند:

از یک سو سلیم را بعنوان یک محدّث صادق معرفی کرده اند، و از سوی دیگر با رحمت فرستادن بر او اشاره به محبوبیت او در پیشگاه خداوند و ائمّه علیهم السّلام نموده اند، و نهایتا احادیث سلیم را تأیید تمام عیار کرده اند بدین صورت که این مجموعه را بطور کامل احادیث آل محمد علیهم السّلام دانسته اند و تصریح فرموده اند که از نظر معنی و محتوا نیز همه آنها نزد ائمه علیهم السّلام شناخته شده است. دنباله این تأیید کامل، دفاع امام علیه السّلام از کتاب سلیم است که در بخش اوّل مقدّمه بیان آن گذشت و متن آن در سرآغاز کتاب سلیم خواهد آمد (1).

کلام امام صادق علیه السّلام در تأیید کتاب سلیم

امام صادق علیه السّلام فرمود:

(هر کس از شیعیان و محبّین ما کتاب سلیم بن قیس هلالی نزد او نباشد چیزی از امر ولایت ما نزد او نیست، و از مسائل مربوط به ما چیزی نمی داند. آن کتاب الفبای شیعه و سرّی از اسرار آل محمّد علیهم السّلام است).

این حدیث در مدارک زیر نقل شده است:

1. علّامه مجلسی این حدیث را در نسخه ای از کتاب سلیم که در سال 609 استنساخ شده دیده است. که همان نسخه خطی شماره 30 در فصل دهم این کتاب است.

2. در نسخه خطی شماره 35 که از روی نسخه خطی سال 609 نوشته شده این حدیث عینا موجود است.

3. در نسخه خطّی شماره 36 که آن نیز از روی نسخه سال 609 استنساخ شده موجود است.

4. در آخر نسخه خطّی شیخ حر عاملی که در سال 1087 نسخه برداری شده این حدیث آمده است، که همان نسخه خطی شماره 1 در فصل دهم این کتاب است.

5. در نسخه های خطی شماره 15، 19، 32، 37، 38 و 42 از نسخه های کتاب سلیم نیز این حدیث عینا موجود است.

1- (1) به ص 30 و 196 از همین کتاب مراجعه شود.

6. تکمله الرجال: ج 1 ص 467، بنقل از دستخط علامه مجلسی در حاشیه مرآه العقول.

7. مستدرک الوسائل: ج 3 ص 183.

8. تنقیح المقال: ج 2 ص 54.

9. الذریعه: ج 2 ص 152.

در اینجا توضیح مختصری در باره این حدیث لازم بنظر می رسد:

در طول 250 سال حضور ائمه علیهم السّلام در اجتماع مسلمانان تا اوّل غیبت امام زمان عجل الله فرجه، مبانی اعتقادی و حقایق تاریخی شیعه در سطح وسیعی تبیین گردید، و بسیاری از غیر مسلمانان و نیز مسلمانان و حتّی عدّه زیادی از شیعیان که اعتقادات کاملی نداشتند، از اصول عقیدتی مذهب اهل بیت علیهم السّلام آگاهی پیدا کردند.

با در نظر گرفتن شرائط سر تا سر اختناق در زمان حکومت ابو بکر و عمر و بنی امیّه و بنی عبّاس و انحراف فکری اکثریّت مردم از حقایق تاریخ اسلام، تبیین مبانی تشیّع بصورت تدریجی صورت می گرفت. بهمین جهت بسیاری از مطالب عمیق در زمان امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام قابل بازگو نبود و جز چند نفر انگشت شمار کسی در پی آن نبود و یا نمی پذیرفت، در حالی که در زمان امام صادق و امام رضا و امام هادی علیهم السّلام عقاید شیعه در سطح بالاتری همچون محتوای زیارت عاشورا و زیارت جامعه بر مردم عرضه گردید.

با توجّه به تصویر بالا، باید توجّه داشت که امام صادق علیه السّلام در زمانی کلام مزبور را فرموده اند که شیعه در شرایط مرگبار حکومتهای غاصب، امکان نشر و بسط معارف خویش را نداشتند، و بخصوص در جنبه عقیدتی کتابی تدوین شده و آماده نداشتند تا در مقابل دشمنان و یا برای خود شیعیان عرضه کنند، و تنها نوشته درخشانی که بحق آبروی تشیّع بشمار می آمد و حامل حقایقی بس عمیق از عقاید و تاریخ تشیّع بود همانا کتاب سلیم بن قیس بود.

اهمیّت کتاب هنگامی روشن تر می شود که به چند کتاب تدوین شده بدست معاندین اهل بیت علیهم السّلام در آن عصر بنگریم که یک نمونه آن

کتابی انباشته از فضائل جعلی و دروغین برای ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه بود که دستور تدوین آن را

ص: 59

خود معاویه داد و امر کرد تا در منبرها و مکتب خانه ها به عموم مردم تعلیم گردد.

در چنان شرایطی امام صادق علیه السّلام (کتاب سلیم بن قیس) را بعنوان سرّی از اسرار آل محمّد علیهم السّلام و بعنوان شناسنامه و الفبای تشیّع معرّفی فرمودند و از کلام حضرت می توان چنین استفاده کرد که هر کس لا اقل محتوای این کتاب را که همانا ولایت و برائت است قبول نداشته باشد، باید در صدد کامل کردن عقاید خود باشد تا از محبّین واقعی اهل بیت علیهم السّلام بشمار آید.

سخنان امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام در تأیید احادیث سلیم

در آخر حدیث 10 کتاب سلیم، بعنوان تأیید حدیث سلیم مطالبی به نقل از امام حسن و امام حسین و امام سجّاد و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام آمده است، و خلاصه آن چنین است که فرموده اند:

آنچه سلیم نقل کرده اوّلا صحیح است، و ثانیا ما نیز از پدرانمان شنیده ایم، و ثالثا سلیم آن را بطور دقیق و بدون کم و زیاد نقل کرده است.

مدارک این حدیث چنین است:

1. حدیث 10 کتاب سلیم.

2. مختصر اثبات الرجعه، تألیف فضل بن شاذان: حدیث اوّل.

3. اعتقادات شیخ صدوق: حدیث آخر.

4. اختیار معرفه الرجال (رجال کشی): ج 1 ص 321 ح 167.

سخنان امام زین العابدین و امام باقر علیهما السّلام در تأیید کتاب سلیم

در آخر وصیتنامه امیر المؤمنین علیه السّلام که سلیم نقل کرده بنقل از امام باقر علیه السّلام آمده است که آن حضرت فرمود:

(این وصیّت امیر المؤمنین علیه السّلام است، و این نسخه کتاب سلیم بن قیس هلالی است که به ابان سپرده و برای او قرائت کرده است. ابان

گفته من کتاب را خدمت امام

زین العابدین علیه السّلام قرائت کردم و آن حضرت فرمود: سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند).

مدارک این حدیث چنین است:

1. غیبت شیخ طوسی: ص 117 بحار: ج 42 ص 213.

2. تهذیب شیخ طوسی: ج 9 ص 176 ص 714.

3. الدر النظیم (نسخه خطّی)، به نقل مقدمه کتاب سلیم (چاپ نجف): ص 15.

خلاصه این حدیث تأیید همه کتاب سلیم است و آنچه ابان در اوّل کتاب از امام زین العابدین علیه السّلام نقل کرده در اینجا از قول امام باقر علیه السّلام از ابان نقل شده و تایید سخن ابان و سلیم از لسان امام علیه السّلام محسوب می شود، و با توجّه به اینکه این مطلب در پایان حدیث 49 از کتاب سلیم است، از جهتی تأیید خاصّ این حدیث سلیم نیز خواهد بود.

این بود آنچه از تأیید ائمّه علیهم السّلام در باره سلیم و احادیث آن بما رسیده است. همین افتخار سلیم را بس که نزد امامانمان شناخته شده بود و او را به نیکی یاد کرده اند و آنچه او نقل کرده تأیید فرموده اند.

بخش چهارم سخنان علماء در اعتبار کتاب سلیم

اشاره

تأیید کتاب سلیم از سوی علما در طول 14 قرن کتاب سلیم از اصول چهارصدگانه شیعه اعتراف غیر شیعه به اشتهار کتاب سلیم بین شیعه گفتار سلیم در باره کتاب خود متن سخنان علما در تأیید کتاب سلیم

ص: 63

تأیید کتاب سلیم از سوی علما در طول 14 قرن (1)

بزرگان علمای شیعه از قرن اوّل تا امروز، سخنان درر باری در باره کتاب سلیم فرموده اند و در طول چهارده قرن احادیث آن را بعنوان یک سند معتبر نقل کرده اند، و چه بسا علّت این عنایت مؤکّد، همان تأیید خاصّ ائمه علیهم السّلام نسبت به این کتاب بوده است.

قبل از همه، خود سلیم احادیث کتابش را بر امثال سلمان و ابو ذر و مقداد عرضه می کرد و آنان او را تأیید می نمودند. ابان بن ابی عیاش هم پس از وفات سلیم کتاب را بر ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمه عرضه کرد و آنان همه احادیث کتاب سلیم را تأیید کردند.

توجه به راویان کتاب سلیم این نکته را روشن می کند که اکثر آنان از محدّثین و علمای بزرگ شیعه بوده اند که معارف و عقاید تشیّع توسّط آنان به نسلهای بعدی منتقل گشته است. این بزرگان در طول 1400 سال، کتاب سلیم را بعنوان اوّلین و معتبرترین سند شیعه حفظ کرده اند و در تألیفاتشان احادیث آن را بعنوان سند و مدرک آورده اند و تأکید خاصّی در انتقال اصل کتاب به نسلهای بعد از خود داشته اند.

کتاب سلیم از اصول چهارصدگانه شیعه

علمای شیعه از زمان امیر المؤمنین علیه السّلام تا زمان امام حسن عسکری علیه السّلام چهار صد کتاب تألیف کرده اند که از آنها بعنوان (اصل) یاد می شود.

خصوصیّت این چهار صد کتاب این بوده که همه آنها بدون واسطه از خود امام معصوم علیه السّلام و یا به یک واسطه از امام علیه السّلام روایت شده است، و بصورت نقل از کتاب

1- (1) غیبت نعمانی: ص 61. الذریعه: ج 2 ص 128- 125 و ص 152. معالم العلماء: ص 3. الرواشح السماویّه: ص 98.

دیگری نبوده است. پیداست که احتمال اشتباه و غلط و نسیان در چنین کتابهایی کمتر می شود. از سوی دیگر مؤلفّین کتابهای اصل، با توجّه به مسئولیّت خطیرشان، دقّت لازم در ثبت و ضبط احادیث آن می نموده اند.

با در نظر گرفتن این خصوصیّات، کتابهای (اصل) همیشه نزد علمای شیعه جایگاه خاصّی داشته و نسبت به حفظ آنها و نقل مطالب از آن کتب توجه خاصی مبذول می داشته اند، بطوری که کتب اربعه شیعه در واقع جمع بندی و تنظیم احادیث همان اصول چهارصدگانه است (1).

اکنون باید بگوئیم کتاب سلیم بن قیس بعنوان اوّلین اصل و یکی از مهمترین کتابها در بین اصول چهارصدگانه بوده، و از همین جهت مورد عنایت خاص علما و محدّثین بوده است.

اعتراف غیر شیعه به اشتهار کتاب بین شیعه

یکی از خصوصیّات کتاب سلیم این است که از روز اوّل تاکنون بعنوان کتابی معروف بین شیعه مطرح بوده است، بطوری که مخالفین شیعه هم کاملا متوجّه آن بوده اند. به سه نمونه از گفتار علمای غیر شیعه در مورد اشتهار کتاب بین شیعه اشاره می کنیم چرا که سخن مخالف در این موارد برای اثبات مطلب گویاتر است:

1. ابن ابی الحدید متوفای قرن هفتم می گوید: (سلیم، مذهبش معروف است ... و کتاب معروف او بین شیعه بنام کتاب سلیم خوانده می شود) (2).

2. قاضی سبکی متوفای قرن هشتم می گوید: (اوّلین کتابی که برای شیعه تألیف شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است) (3).

3. ملّا حیدر علی فیض آبادی می گوید: (صحّت این ... کتاب نزد محقّقین شیعه مورد اتفاق است که بطور یقینی از لسان ترجمان وحی صادر شده، چرا که همه علوم ائمه علیهم السّلام به امثال این کتابها بر می گردد) (4).

1- (2) معالم العلماء: ص 3. الرواشح السماويه: ص 98. الذريعه: ج 2 ص 128- 125.
2- (3) شرح نهج البلاغه: ج 12 ص 216.
3- (4) الذريعه: ج 2 ص 153.
4- (5) منتهى الكلام: ج 3 ص 29. استقصاء الافحام: ج 2 ص 350.

گفتار سلیم در باره کتاب خود

سلیم بن قیس هنگام تحویل کتابش به ابان بن ابی عیاش به او چنین گفت: (نزد من نوشته هایی است که از افراد مورد اطمینان شنیده ام و بدست خود نوشته ام. در آنها احادیثی است که نمی خواهم برای مردم (در اجتماع آن زمان) ظاهر شود، زیرا آن را انکار می کنند و عجیب تلقّی می نمایند، در حالی که حقّ است و از اهل حقّ و فقه و صدق و صلاح، از امیر المؤمنین علیه السّلام و سلمان و ابو ذر و مقداد گرفته ام ..) (1).

بدین ترتیب، در درجه اوّل خود مؤلف اعلام داشته که در تألیف این کتاب دقت و اتقان لازم را بکار برده است.

متن سخنان علما در تأیید کتاب سلیم

در اینجا آنچه از علما در تأیید کتاب رسیده بترتیب تاریخ وفات ایشان ذکر می کنیم:

1. عمر بن ابی سلمه از علمای قرن اوّل می گوید: (در این کتاب هیچ حدیثی نیست مگر آنکه آن را از علی علیه السّلام و از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیده ام) (2).

2. ابو الطفیل از علمای قرن اوّل می گوید: (هر حدیثی که در این کتاب است از علی علیه السّلام و از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیده ام) (3).

3. مسعودی از علمای قرن چهارم می گوید: (اصل عقیده شیعه دوازده امامی را سلیم بن قیس هلالی در کتابش ذکر کرده است) (4).

4. ابن ندیم از علمای قرن چهارم می گوید: (اوّلین کتابی که برای شیعه ظاهر شده همین کتاب سلیم بن قیس مشهور است) (5).

5. شیخ نجاشی از علمای قرن پنجم می گوید: (اکنون نام کسانی از سلف صالحمان را که در تألیف تقدّم داشته اند ذکر می کنیم)، و سپس در شمار طبقه اوّل سلیم و کتابش را نام می برد (6).

1- (6) به ص 194 همین کتاب مراجعه شود.
2- (7) به ص 198 همین کتاب مراجعه شود.
3- (8) به ص 198 همین کتاب مراجعه شود.
4- (9) التنبیه و الاشراف: ص 198.
5- (10) فهرست ابن ندیم: ص 275.
6- (11) رجال نجاشی: ص 6.

6. شیخ طوسی از علمای قرن پنجم می گوید: (سلیم بن قیس که کنیه اش ابو صادق است، کتابی دارد که به این اسناد به دست ما رسیده است ...) (1).

7. شیخ نعمانی از علمای قرن پنجم می گوید: (بین همه علما و محدّثین شیعه اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی از بزرگترین کتابهای اصول و قدیمی ترین آنهاست ... این کتاب از اصولی است که از کتابهای مرجع شیعه است و به آن اعتماد می کنند) (2).

8. شیخ ابن شهرآشوب از علمای قرن ششم می گوید: (سلیم بن قیس هلالی صاحب احادیث است و کتابی دارد) (3).

9. سید جمال الدین ابن طاوس از علمای قرن هفتم می گوید: (در این کتاب مطالبی است که همانا دلالت بر موثّق بودن مؤلّف و صحّت کتابش دارد) (4).

10. علّامه شیخ محمّد تقی مجلسی از علمای قرن یازدهم می گوید: (شیخ طوسی و شیخ نجاشی حکم به صحّت کتاب او کرده اند، گذشته از آنکه متن کتاب دلالت بر صحت آن دارد). و نیز می گوید: (اعتماد شیخ کلینی و صدوق بر کتاب سلیم کفایت می کند. این کتاب نزد من موجود است و متن آن دلیل بر صحّت آن است) (5).

11. علّامه سید مصطفی تفرشی از علمای قرن یازدهم می گوید: (صدق و درستی از اوّل تا آخر احادیث این کتاب پیداست) (6).

12. علّامه شیخ حرّ عاملی از علمای قرن دوازدهم می گوید: (کتابهای مورد اعتمادی که احادیث وسائل را از آن نقل کرده ام و مؤلفین آنها و دیگران شهادت به صحّت آنها داده اند و قرائنی بر ثبوت آنها وارد شده و بطور متواتر از مؤلّفین آنها به ما رسیده و در نسبت آنها به مؤلّفینش جای شکّ نیست). و از جمله کتاب سلیم را ذکر می کند (7).

1- (12) فهرست شیخ طوسی: ص 81 شماره 336.
2- (13) غیبت نعمانی: ص 61.

3- (14) معالم العلماء: ص 58 شماره 390.
4- (15) تحریر طاوسی: ص 136 شماره 175. تنقیح المقال: ج 2 ص 52.
5- (16) روضه المتّقین: ج 14 ص 372. تنقیح المقال: ج 2 ص 53.
6- (17) نقد الرجال: ص 159.
7- (18) وسائل الشیعه: ج 20 ص 36 و 42.

13. علاّمه سید هاشم بحرانی از علمای قرن دوازدهم می گوید: (کتاب سلیم کتابی مشهور و مورد اعتماد است که مؤلّفین در کتابهایشان از آن نقل کرده اند) (1).

14. علاّمه شیخ محمد باقر مجلسی از علمای قرن دوازدهم، همه کتاب سلیم را ضمن 110 جلد بحار الانوار نقل کرده و در اوّل بحار گفته است: (کتاب سلیم بن قیس در نهایت اشتهار است، و حق این است که این کتاب از اصول معتبر است). و نیز می گوید:

(کتابی معروف بین محدّثین است که کلینی و صدوق و قدمای دیگر بر آن اعتماد کرده اند و اکثر اخبار آن مطابق است با آنچه با اسناد صحیح در کتب معتبر به ما رسیده است) (2).

15. مولی حیدر علی شیروانی از علمای قرن دوازدهم می گوید: (صحت کتاب سلیم معلوم است چرا که از طرق متعدّد و صحیح از موثّقین اصحاب ائمه علیهم السّلام و بزرگان ایشان نقل شده و شامل مطالب مهمّی در جوانب مختلف دین است. و چگونه ممکن است چنین کتابی از نظر مبارک ائمّه علیهم السّلام مخفی بماند و به آن توجهی نکرده باشند) (3).

16. علاّمه میر حامد حسین هندی از علمای قرن چهاردهم می گوید: (کتاب سلیم که می توانیم در باره آن بگوییم: اقدم و افضل از همه کتابهای حدیثی شیعه است). و نیز می گوید: (اکثر روایات آن با احادیث صحیح و مورد قبول تأیید می شود) (4).

17. علاّمه سیّد محمد باقر خوانساری از علمای قرن چهاردهم می گوید: (کتاب سلیم اوّلین تألیف و تدوین در اسلام است که روایات را در آن جمع آوری کرده است) (5).

18. علامه محدث نوری می گوید: (کتاب سلیم از اصول معروف است، و اصحاب ما به آن کتاب اسناد زیادی دارند). و نیز می گوید: (کتاب معروف و مشهوری است که بزرگان محدّثین از آن نقل کرده اند) (6).

19. حاج ملا هاشم خراسانی می گوید: (کتاب سلیم که به ابان سپرده معروف است) (7).

1- (19) غایه المرام: ص 546.
2- (20) بحار الانوار: ج 1 ص 32 و ج 8 قدیم ص 198.
3- (21) رساله فی کیفیه استنباط الاحکام من الآثار فی زمن الغیبه (نسخه خطی): اواخر کتاب.
4- (22) عبقات الانوار: ج 2 ص 61. استقصاء الافحام: ج 1 ص 579.
5- (23) روضات الجنات: ج 4 ص 67.
6- (24) مستدرک الوسائل: ج 3 ص 733. نفس الرحمن: ص 56.
7- (25) منتخب التواریخ: ص 210.

20. محدّث بزرگ حاج شیخ عبّاس قمی می گوید: (کتاب سلیم اوّلین کتابی است که بین شیعه ظاهر شده و بین محدّثین معروف است و شیخ کلینی و صدوق و دیگران بدان اعتماد کرده اند) (1).

21. علّامه مامقانی می گوید: (کتاب سلیم در نهایت درجه اعتبار است) (2).

22. سیّد حسین بن محمّد رضا بروجردی می گوید: (سلیم از اولیاء اهل بیت علیهم السّلام است و کتاب او از اصول است و بزرگان علما از آن روایت کرده اند) (3).

23. میرزا محمد علی مدرس خیابانی می گوید: (کتاب سلیم کتابی معروف و از اصول چهارصدگانه مشهور است، و اوّلین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده .... و صدوق و کلینی و دیگر بزرگان از محدّثین بر آن اعتماد کامل نموده اند) (4).

24. علّامه حاج آقا بزرگ تهرانی می گوید: (اصل سلیم بن قیس از آن کتابهای اصل است که قبل از زمان امام صادق علیه السّلام تألیف شده است). و نیز می گوید: (کتاب سلیم از کتابهای اصول است و نزد شیعه و غیر شیعه مشهور است) (5).

25. علّامه سیّد حسن صدر می گوید: (سلیم کتاب مهم و گرانقدری دارد که مطالب آن را از علی علیه السّلام و از سلمان و ابو ذر و مقداد و عمّار و عدّه ای از بزرگان صحابه نقل کرده است) (6).

26. علّامه سید احمد صفائی خوانساری می گوید: (کتاب سلیم از بزرگترین اصول قدیمی است که به صحّت آن حکم شده و بر ائمه علیهم السّلام نیز عرضه شده و حکم به صحت احادیث آن نموده اند) (7).

27. علّامه امینی می گوید: (کتاب سلیم از اصول مشهور و متداول از زمانهای قدیم است که نزد محدّثین شیعه و غیر شیعه و تاریخ نویسان مورد اعتماد است) (8).

1- (26) الکنی و الالقاب: ج 3 ص 243.

2- (27) تنقیح المقال: ج 2 ص 54.
3- (28) نخبه المقال: ص 50.
4- (29) ریحانه الادب: ج 6 ص 369.
5- (30) الذریعه: ج 2 ص 152.
6- (31) الشیعه و فنون الاسلام: ص 68.
7- (32) کشف الاستار: ج 2 ص 130.
8- (33) الغدیر: ج 1 ص 195.

28. علامه سید صادق بحر العلوم می گوید: (بزرگان علما نسبت کتاب را به سلیم ثابت کرده اند و اینکه در نهایت اعتبار است و روایاتش صحیح و مورد وثوق است) (1).

29. علّامه مرعشی نجفی از قرن پانزدهم می گوید: (کتاب سلیم از قدیمی ترین کتابهای شیعه و صحیح ترین آنهاست، بلکه بعضی از غیر شیعه هم حکم به صحّت آن کرده اند). و نیز می گوید: (کتاب سلیم کتابی است معروف و چاپ و منتشر شده، و نزد ما و اکثر غیر شیعه مورد اعتماد است و از طرف ائمه علیهم السّلام نیز مورد تأیید قرار گرفته است) (2).

اینها گواهی عده ای از محقّقین بزرگ در باره اعتبار کتاب سلیم و صحت نسبت آن به مؤلّفش بود. آنچه در این بخش ذکر شد کلمات صریح علما بود، در حالی که بسیاری از بزرگان علما بحثهای مفصّلی در اعتبار کتاب آورده اند و آن را به اثبات رسانده اند. در این راستا بیش از 50 کتاب رجالی و حدیثی و تاریخی، مطالبی در باره خود سلیم آورده اند که به ذکر آدرس بعضی از آنها اکتفا می شود:

شیخ برقی در رجال: ص 4.

شیخ کشی در رجال: ج 1 ص 221 ح 167.

ابن قتیبه در معارف: ص 341.

علامه حلی در خلاصه الاقوال: ص 83 و 192.

میر داماد در تعلیقه بر اصول کافی: ص 145.

میر محمد اشرف در فضائل السادات: ص 284.

علامه مجلسی در بحار الانوار: ج 53، ص 122.

سید خوانساری در روضات الجنات: ج 4 ص 65 و 73، و ج 7 ص 129.

علامه سید امین عاملی در اعیان الشیعه: ج 35 ص 293.

محقّق خیابانی در ریحانه الادب: ج 6، ص 369.

علامه امینی در الغدیر: ج 1 ص 66 و 163 ج 2 ص 34.

آیه اللّٰه خوئی در معجم رجال الحدیث: ج 8 ص 220.

1- (34) کتاب سلیم (چاپ نجف): ص 15.
2- (35) احقاق الحق: ج 1 ص 55 و ج 2 ص 421.

بخش پنجم نقل علماء از کتاب سلیم به عنوان مدرکی مورد اعتماد

اشاره

شواهدی بر نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم سخنان علما در نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم نام محدّثین و مؤلفّین ناقل کتاب سلیم و احادیث آن

ص: 71

در این بخش نام کلیه کسانی که همه کتاب سلیم یا احادیث آن را نقل کرده اند ذکر خواهد شد. بعنوان پشتوانه سخن، گواهی عدّه ای از بزرگان را بر اینکه اوّلا روایات علما از سلیم بنقل از کتاب او بوده، و ثانیا بعنوان اعتماد بر کتاب سلیم از آن نقل کرده اند می آوریم و قرائنی دالّ بر این مطلب ذکر می کنیم.

شواهدی بر نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم

قرائن بسیاری دلالت می کند که آنچه متقدّمین در کتابهایشان از سلیم نقل کرده اند بنقل از کتاب او بوده است، که شرح آن چنین است:

اوّل: اکثر قدما احادیث کتابهایشان را از اصول چهارصدگانه استخراج می کردند، و بسیار بعید است که در نقل احادیث سلیم به کتاب او که از بزرگترین و قدیمی ترین اصول است دست نیافته باشند.

دوّم: شیخ نعمانی که شاگرد شیخ کلینی بوده و در تألیف کتاب کافی او را یاری کرده است، از کتاب سلیم بعنوان یکی از بزرگترین و قدیمی ترین کتب شیعه و از کتابهای مرجع و مورد اعتماد ایشان یاد می کند. بنا بر این بعید است این کتاب در دست محدّثین بزرگ متداول نبوده باشد.

سوّم: عدّه ای از قدما همچون شیخ نعمانی و شیخ مفید و شیخ نجاشی و شیخ طوسی در کتابهایشان نام (کتاب سلیم) را صریحا آورده اند.

چهارم: آنچه علما از سلیم نقل کرده اند عینا در نسخه های کنونی کتاب سلیم موجود است و این دلالت بر آن دارد که آنها هم از کتاب سلیم نقل کرده اند.

پنجم: شیخ طوسی و نجاشی و نعمانی که از کتابشناسان عصر خود بوده اند، سند خود را به کتاب سلیم نقل کرده اند، و سپس احادیث سلیم را در تألیفاتشان آورده اند، و بسیار بعید بنظر می رسد که از نسخه خود نقل نکرده باشند.

ششم: اسنادی که در کتب قدما برای احادیث سلیم دیده می شود با یک دیگر مطابقت دارد، و بسیاری از آنها بر سندی که در اوّل کتاب سلیم است منطبق است. از اینجا می توان استنباط کرد که آنان از کتاب سلیم نقل کرده اند و بصورت یک حدیث که با یک سند خاص از سلیم نقل شده باشد نبوده است، و گر نه چطور چنین انطباقی در اسناد بوجود می آید؟

هفتم: عدّه ای از علما سر آغاز کتاب سلیم را که شامل تاریخچه کتاب است عینا نقل کرده اند. این نیز دلالت بر رؤیت خود کتاب و نقل از آن دارد.

هشتم: سندهایی که برای احادیث سلیم ذکر کرده اند در طبقه سوّم یا چهارم یا پنجم و یا همه این مراتب، با اسناد سر آغاز کتاب منطبق است، و این دلالت می کند که نسخه های موجود نزد ایشان با نسخه های امروزی مطابقت داشته است.

نهم: در بعضی کتب که در همه احادیث آن اسناد ذکر شده است، وقتی از سلیم حدیث نقل کرده اند آن را با حذف سند از خود سلیم نقل کرده اند، و این می تواند قرینه باشد که از کتاب او نقل نموده اند.

قرائن دیگری نیز در اینجا هست که از مجموع آنها می توانیم چنین استفاده کنیم:

کتاب سلیم بصورت کامل از دست او به محدّثین منتقل شده است، و او هم از کسانی نبوده که در اجتماع برای مردم حدیث نقل کند. بنا بر این آنچه از او نقل شده بنقل از کتابش است. تطابق اسناد در احادیث منقول از سلیم در کتب مختلف، اضافه بر انطباق آن بر سند موجود در سر آغاز کتاب سلیم، و وجود اکثر احادیث منقول از سلیم در کتاب او، همه اینها کاشف از آن است که نسخه هایی از کتاب سلیم نزد ایشان بوده است و همان سند اوّل نسخه را بعنوان سند احادیث سلیم در کتابهایشان آورده اند.

با در نظر گرفتن قرائنی که ذکر شد گواهی عدّه ای از بزرگان علما را در این باره که آنچه قدما از سلیم نقل کرده اند از کتاب او و بعنوان اعتماد بر او بوده نقل می کنیم.

1. علامه مجلسی اوّل می گوید: (اعتماد شیخ کلینی و صدوق بر کتاب سلیم برای ما کافی است). و نیز می گوید: (شیخ صدوق و کلینی حکم به صحت کتاب سلیم کرده اند) (1).

2. علامه مجلسی می گوید: (کلینی و صدوق و غیر ایشان بر کتاب سلیم اعتماد کرده اند) (2).

3. علامه وحید بهبهانی می گوید: (آنچه از روایات سلیم در کتاب کافی و خصال است با اسناد متعدّد و صحیح و معتبر است. و ظاهر این دو کتاب آن است که از کتاب سلیم و با سند موجود در آن کتاب نقل کرده اند ... و ظاهر از روایت ایشان صحّت نسخه کتاب سلیم است. کما اینکه این مطلب از روایات کشی و نجاشی و شیخ در فهرست فهمیده می شود، بلکه باید گفت: از سخن ایشان- بخصوص از روایات کافی- صحّت خود کتاب سلیم فهمیده می شود) (3).

4. محقّق خوانساری از بعضی بزرگان چنین نقل کرده است: (برنامه شیخ کلینی این بوده که احادیث صحیح تر و واضح تر را در اوّل هر بابی ذکر می کرده، و می بینیم که در همه موارد احادیث سلیم را در اوّل باب آورده است. و این دلیل بر آن است که کتاب سلیم نزد او مورد اعتماد بوده است) (4).

5. محدّث قمی می گوید: (شیخ کلینی و صدوق و غیر ایشان از قدما بر کتاب سلیم اعتماد کرده اند) (5).

6. مورخ خیابانی می گوید: (شیخ صدوق و کلینی و دیگر بزرگان از محدّثین بر

1- (1) تنقيح المقال: ج 2 ص 53. روضه المتقين: ج 14 ص 372. هلالى، سليم بن قيس - انصارى زنجانى خوئينى، اسماعيل، أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه كتاب سليم بن قيس هلالى، 1جلد، نشر الهادى - ايران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق. أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه كتاب سليم ؛ ؛ ص74

2- (2) بحار الانوار: ج 8 قديم ص 198.

3- (3) تعليقه بر منهج المقال: ص 171. تنقيح المقال: ج 2 ص 54. روضات الجنات: ج 4 ص 70.

4- (4) روضات الجنّات: ج 4 ص 68. احتمالا منظور از بعضى بزرگان شيخ بهائى يا مير داماد است.

5- (5) الكنى و الالقاب: ج 3 ص 243.

کتاب سلیم اعتماد کامل کرده اند) (1).

7. حاج آقا بزرگ تهرانی می گوید: (عدّه زیادی از قدمای اصحاب در کتابهایشان از کتاب سلیم با اسناد متعدّد نقل کرده اند که اکثر آنها به ابان منتهی می شود) (2).

8. سیّد صفائی خوانساری می گوید: (طبرسی در کتاب احتجاج از کتاب سلیم نقل کرده است، و این در حالی است که در اوّل احتجاج می گوید: حذف سندها بخاطر واضح بودن روایت و مشهور بودن آن است و از ذکر سند مستغنی می نماید. کلینی نیز که موثّق ترین و دقیق ترین شخص در حدیث بوده، روایات سلیم را نقل کرده است) (3).

9. از جمله مطالبی که دلالت بر اعتماد علما بر کتاب سلیم می کند آن است که عدّه ای از اعاظم فقها در فتاوای خود در احکام شرعی به احادیث سلیم استناد کرده اند. با توجّه به احتیاط شدید علما در مقام فتوی، اعتماد ایشان بر کتاب سلیم معلوم می گردد.

نام محدّثین و مؤلّفین ناقل کتاب سلیم و احادیث آن

در این قسمت نام محدّثین و مؤلّفینی که همه کتاب سلیم یا بعضی احادیث آن را بدون واسطه یا با واسطه نقل کرده اند و یا تصریح به داشتن نسخه ای از کتاب سلیم نموده اند می آوریم. برای رعایت اختصار از ذکر نام کتاب و آدرس در این ترجمه خودداری می شود و طالبین می توانند به متن عربی مراجعه کنند. همچنین با مطالعه مدارکی که در آخر هر حدیث ذکر خواهد شد می توان به نام کتابها و آدرس آنها دست یافت.

در ترتیب اسامی علما تاریخ وفات ایشان در نظر گرفته شده است، و آنچه از القاب و کلمات مدح برای محدّثین و علما ذکر می شود از کلمات شیخ طوسی و نجاشی و دیگر بزرگان علم رجال استفاده شده است. این القاب را برای آن آورده ایم که معلوم شود هر یک از این محدّثین از نظر علمی و اجتماعی چه شخصیّتی داشته اند و

1- (6) ریحانه الادب: ج 6 ص 369.

2- (7) الذريعه: ج 2 ص 154.
3- (8) كشف الاستار: ج 2 ص 130.

چه اندازه نزد ائمه علیهم السّلام مقرّب بوده اند. اعتماد و نقل اینان بر کتاب سلیم، مقام والای آن را بعنوان یک مدرک دینی معتبر روشن می کند.

ذیلا اسامی بیش از 130 نفر از شخصیتهای بزرگ شیعه و نیز غیر شیعه، که احادیث کتاب سلیم را نقل کرده اند تقدیم می شود.

1. عالم بزرگ شیعه در بصره عمر بن اذینه متوفای 168، که از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام بوده و کتابی دارد.

2. شیخ موثّق ابراهیم بن عمر یمانی، که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السّلام بوده و چند کتاب از اصول دارد و کتابهایش مورد اعتماد است.

3. حافظ ابو عروه معمر بن راشد بصری متوفای 152، که از عامه و مورد وثوق ایشان است.

4. مورّخ شهیر نصر بن مزاحم منقری کوفی، که از اصحاب امام باقر علیه السّلام است و تألیفاتی دارد.

5. شیخ موثّق ابو خالد کابلی، که از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام است.

6. شیخ موثّق عبد الله بن مسکان از اصحاب امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السّلام، که تألیفاتی دارد.

7. شیخ موثّق ابو محمّد عبد الله بن مغیره بجلی از اصحاب امام کاظم علیه السّلام که سی کتاب تألیف کرده است.

8. شیخ موثّق جلیل القدر مفضّل بن عمر جعفی، که از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام است.

9. شیخ موثّق محمد بن اسماعیل زعفرانی، که از اصحاب امام صادق علیه السّلام است.

10. شیخ موثّق حماد بن عیسی متوفای 209، که از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السّلام است و تألیفات بسیاری دارد.

11. محدّث کبیر عبد الرزاق بن همام صنعانی متوفای 211، که از اصحاب امام صادق علیه السّلام است و تألیفات زیادی دارد. او نزد عامه هم از محدّثین بزرگ است و کتاب (المصنّف) تألیف اوست.

ص: 76

12. شیخ جلیل محمد بن ابی عمیر ازدی بغدادی متوفای 217، که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السّلام است. او از سرشناسان شیعه بوده و نزد شیعه و غیر شیعه جلیل القدر و صاحب منزلت است و 94 کتاب تألیف کرده است.

13. شیخ موثق محمد بن اسماعیل بن بزیع، که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السّلام است و تألیفاتی دارد.

14. محدّث موثّق حسین بن سعید اهوازی، که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السّلام است و 30 کتاب تألیف کرده است.

15. شیخ جلیل موثّق علی بن مهزیار اهوازی، که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السّلام است و 33 کتاب تألیف نموده است.

16. شیخ موثّق عبّاس بن معروف که از اصحاب امام رضا و امام هادی علیهما السّلام است.

17. شیخ قمیّین محدّث جلیل محمد بن عیسی، که از اصحاب امام رضا علیه السّلام است.

18. شیخ موثّق معتمد عبد الرحمن بن ابی نجران تمیمی، که از اصحاب امام رضا علیه السّلام است و تألیفات بسیاری دارد.

19. شیخ زاهد موثّق حسن بن علی بن فضّال تیملی کوفی، که از اصحاب امام رضا علیه السّلام است.

20. شیخ موثّق یعقوب بن یزید سلمی از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السّلام که صاحب تألیفاتی است.

21. شیخ و فقیه قمیّین موثّق جلیل القدر احمد بن محمد بن عیسی از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السّلام که تألیفاتی دارد. او از شدت احتیاط و دقّت در نقل احادیث، کسانی را که از راویان ضعیف نقل می کردند از قم اخراج می نمود.

22. محدّث جلیل ابراهیم بن هاشم قمی، از اصحاب امام رضا علیه السّلام که تألیفاتی دارد.

23. متکلّم فقیه محدّث فضل بن شاذان نیشابوری متوفای 260، که از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السّلام است و 180 کتاب تألیف کرده است.

24. شیخ موثّق علی بن حسن بن فضال از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السّلام که از غیر شیعه است و 30 کتاب تألیف کرده است.

ص: 77

25. شیخ موجّه حسن بن موسی الخشاب از اصحاب امام عسکری علیه السّلام که از بزرگان شیعه است و تألیفاتی دارد.

26. شیخ جلیل موثّق محمد بن حسین بن ابی الخطاب متوفای 262، که از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السّلام است و تألیفاتی دارد.

27. شیخ محدّث موثّق احمد بن محمد بن خالد برقی متوفای 274، که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السّلام بوده و حدود 100 کتاب تألیف کرده است.

28. شیخ محدّث مورّخ ابراهیم بن محمد ثقفی متوفای 283.

29. شیخ محدّث موثّق حسین بن حکم حبری متوفای 286.

30. شیخ قمیّین عبد الله بن جعفر حمیری، که در سال 300 زنده بوده و از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السّلام است و تألیفات زیادی دارد و در جمع آوری کتب زحمات زیادی کشیده است.

31. شیخ موثّق سلیمان بن سماعه ضبّی کوفی.

32. شیخ و فقیه شیعه سعد بن عبد الله اشعری قمی متوفای 299، که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بوده است. او تألیفات زیادی دارد و در جمع آوری کتب زحمات زیادی کشیده است.

33. فقیه شیعه محمد بن مسعود عیّاشی سمرقندی، که بیش از 200 کتاب تألیف کرده است.

34. سیّد محدّثین محمد بن حسن صفّار متوفای 300، که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام است و تألیفاتی دارد.

35. محدّث جلیل فرات بن ابراهیم کوفی متوفای 307.

36. محدّث معتمد علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی که در سال 307 زنده بوده و تألیفاتی دارد.

37. محدّث موثّق جلیل محمد بن عباس بن ماهیار، که در سال 328 زنده بوده و تألیفات بسیاری دارد.

38. رئیس محدّثین ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی متوفای 329 صاحب کتاب کافی، که رئیس علمای شیعه در زمان خود بوده است.

39. شیخ و فقیه موثّق قمیّین علی بن حسین بن بابویه متوفای 329، که پدر شیخ صدوق است و تألیفاتی دارد.

40. شیخ موثّق بصریّین عبد العزیز بن یحیی جلّودی متوفّای 330، که تألیفاتی دارد.

41. شیخ موثّق مظفّر بن جعفر علوی سمرقندی، که از مشایخ اجازه است.

42. شیخ شیعه محمد بن همام بن سهیل متوفای 332، که از محدّثین دقیق بوده و تألیفاتی دارد.

43. حافظ احمد بن محمد بن سعید بن عقده متوفای 333 که زیدی بوده و تألیفات بسیاری دارد.

44. متکلّم جلیل محمد بن جریر طبری آملی شیعی از علمای قرن چهارم، که تألیفاتی دارد.

45. شیخ محدّث فقیه محمد بن علی ماجیلویه قمی، که از اساتید شیخ صدوق بوده است.

46. شیخ و فقیه قمیّین محمد بن حسن بن ولید که در سال 343 زنده بوده و از اساتید شیخ صدوق است. او در فقه و رجال تخصّصی داشته و تألیفاتی دارد.

47. شیخ موثّق شیعه محمد بن یحیی عطّار اشعری قمی، که از مشایخ کلینی و صدوق است و تألیفاتی دارد.

48. محدّث موثّق محمد بن موسی بن متوکل، که صدوق روایات بسیاری از او نقل کرده است.

49. علامه مورّخ مشهور علی بن حسین مسعودی متوفای 346، که تألیفات بسیار زیادی دارد.

50. شیخ علی بن محمد بن زبیر قریشی کوفی متوفای 348 که از مشایخ اجازه است.

51. حافظ محدّث احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی متوفای 352، که از عامه است.

52. حافظ ابو بکر محمد بن احمد جرجرائی متوفای 378.

ص: 79

53. شیخ محدّثین محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق متوفای 381، که تألیفات بسیاری دارد.

54. شیخ محدّث جلیل حسن بن علی بن شعبه حرانی صاحب تحف العقول، که از علمای قرن چهارم است.

55. فقیه موثّق علی بن محمد خزّار قمی از علمای قرن چهارم، که فاضلی جلیل و محدّثی معروف بوده است.

56. محدّث موثّق جلیل هارون بن موسی تلعکبری متوفای 385، که همه کتابهای اصول و تألیفات شیعه را نقل کرده است.

57. شیخ محدّث فقیه محمد بن احمد بن شاذان قمی، که از علمای قرن چهارم است.

58. شیخ حسین بن بسطام بن سابور زیّات نیشابوری متوفای 401.

59. شیخ ابو عتاب عبد الله بن بسطام نیشابوری برادر شیخ حسین، که هر دو مشترکا مؤلف کتاب (طب النبی و الائمه علیهم السّلام) هستند.

60. محدّث جلیل شیخ حسین بن عبید الله غضائری متوفای 411، که از مشایخ اجازه است و تألیفات زیادی دارد.

61. لسان شیعه شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان بغدادی متوفای 413، که بیش از 200 کتاب تألیف کرده است.

62. متکلم جلیل سیّد مرتضی علی بن حسین موسوی متوفای 436، که تألیفات بسیاری دارد.

63. شیخ محدّث علی بن احمد قمی معروف به ابن ابی جید، که از علمای قرن پنجم و از مشایخ اجازه است.

64. شیخ احمد بن عبد الواحد معروف به ابن عبدون، که از مشایخ اجازه است.

65. شیخ موثّق جعفر بن محمّد دوریستی، که از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی است.

66. علّامه جلیل و فقیه محدّث ابو الفتح محمد بن علی کراجکی متوفای 449، که از شاگردان سید مرتضی بوده است.

ص: 80

67. رجالی موثّق شیخ ابو العباس نجاشی متوفای 450 که از ارکان علم رجال است و تألیفاتی دارد.

68. محدّث جلیل شیخ ابو المفضل شیبانی، که تألیفاتی دارد.

69. شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی متوفای 460، که مؤسّس حوزه علمیه نجف و صاحب کتابخانه عظیم در بغداد بوده و تألیفات بسیاری دارد.

70. علّامه محدّث شیخ ابو عبد الله نعمانی متوفای 426، که از بزرگان مؤلفّین شیعه است.

71. شیخ حسین بن عبد الوهاب که صاحب کتاب عیون المعجزات است.

72. عالم محقّق شیخ ابو الصلاح حلبی، که شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی بوده و تألیفاتی دارد.

73. قاضی محدّث ابو القاسم نیشابوری معروف به حاکم حسکانی متوفای 483، که تألیفاتی دارد.

74. محدّث جلیل شیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی معروف به مفید دوّم متوفای 515، که تألیفاتی دارد.

75. فقیه صالح شیخ ابو عبد اللّٰه ابن شهریار خزانه دار حرم امیر المؤمنین علیه السّلام که در سال 516 زنده بوده است.

76. عالم جلیل شیخ ابو الحسن عریضی، که از علمای قرن ششم است.

77. فقیه جلیل شیخ ابو عبد الله ابن کمال متوفای 597، که صاحب تألیفاتی است.

78. عالم بزرگ شیخ ابو عبد الله مقدادی.

79. محدّث بزرگ شیخ ابن شهرآشوب مازندرانی پدر صاحب مناقب، که از علمای قرن ششم است.

80. شیخ موثّق امین الاسلام طبرسی متوفای 548، که تألیفاتی دارد.

81. خطیب خوارزمی متوفای 568، که از عامه است و تألیفاتی دارد.

82. شیخ محدّث حسین بن ابی طاهر جاوانی که از علمای قرن ششم است و تألیفاتی دارد.

83. شیخ فقیه جمال الدین سوراوی از علمای قرن ششم، که تألیفاتی دارد.

84. عالم فقیه ابو البقاء هبه الله بن نما حلّی، که از بزرگان علمای قرن ششم است.

85. محدّث جلیل ابو منصور طبرسی متوفای 620، که از اساتید ابن شهرآشوب است.

86. حافظ موثّق علّامه شیخ ابو عبد الله ابن شهرآشوب متوفای 588، که در رجال و حدیث متبحّر بوده و تألیفاتی دارد.

87. شیخ موثّق فقیه سدید الدین شاذان بن جبرئیل قمی متوفای 660، که تألیفاتی دارد.

88. عالم جلیل سید رضی الدین علی بن طاوس حلی متوفای 664، که از بزرگان علمای شیعه است و تألیفات بسیاری دارد.

89. عالم جلیل محمد بن حسین رازی از علمای قرن هفتم، که صاحب کتاب (نزهه الکرام) است.

90. محدّث بزرگ سیّد شمس الدین فخّار بن معد موسوی حائری.

91. فقیه بزرگ شیخ جمال الدین یوسف دمشقی متوفای 676، که صاحب کتاب (الدر النظیم) است.

92. فقیه بزرگ شیخ نجم الدین معروف به محقّق حلّی متوفای 676، که تألیفات بسیاری دارد.

93. علامه مورخ شیخ ابو الحسن علی بن عیسی اربلی متوفای 692، که تألیفاتی دارد.

94. عالم جلیل شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی صاحب کتاب (العدد القویّه) که برادر علامه حلّی است.

95. شیخ ابو اسحاق حموئی متوفای 722 که از محدّثین و حفّاظ عامه و صاحب کتاب (فرائد السمطین) است.

96. علامه بزرگ جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهّر علّامه حلی متوفای 726، که تألیفات بسیاری دارد.

97. عالم محدّث ابو محمد دیلمی از علمای قرن هشتم، که صاحب کتاب (ارشاد القلوب) است.

ص: 82

98. محدّث حافظ علی بن شهاب همدانی متوفای 786 از علمای عامّه، که صاحب کتاب (مودّه القربی) است.

99. حافظ فقیه شیخ رجب برسی متوفای 773، که صاحب کتاب (مشارق انوار الیقین) است.

100. علاّمه فقیه شیخ عز الدین حسن بن سلیمان حلّی، که در سال 803 زنده بوده و تألیفاتی دارد.

101. علامه بزرگ شیخ نور الدین بیاضی متوفای 877 که تألیفاتی دارد.

102. محدّث جلیل شرف الدین استرآبادی متوفای 940، که صاحب کتاب (تأویل الآیات الظاهره) است.

103. شیخ جلیل علم بن سیف نجفی که در سال 937 زنده بوده و صاحب کتاب (کنز جامع الفوائد) است.

104. عالم فقیه شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی که در سال 927 زنده بوده و صاحب کتاب (تعیین الفرقه الناجیه) است.

105. عالم محقّق فاضل الدین حموئی خراسانی متوفای حدود 950، که صاحب کتاب (منهاج الفاضلین) است.

106. عالم جلیل شیخ احمد بن محمد مقدّس اردبیلی متوفای 993، که تألیفات بسیاری دارد.

107. محقّق جلیل شیخ جمال الدین حسن بن شهید ثانی متوفای 1011، که در فقه و رجال و حدیث متبحّر بوده و تألیفاتی دارد.

108. عالم متبحّر سیّد قاضی نور الله شوشتری شهید در سال 1019، که صاحب تألیفات بسیاری از جمله کتاب (احقاق الحق) است.

109. علاّمه جامع شیخ بهائی متوفای 1030، که صاحب تألیفات بسیاری است.

110. محدّث کامل علاّمه شیخ محمّد تقی مجلسی پدر علامه مجلسی، متوفای 1070 که صاحب تألیفاتی است.

111. علّامه رجالی سیّد مصطفی تفرشی، که در سال 1015 زنده بوده و صاحب کتاب (نقد الرجال) است.

ص: 83

112. عالم جلیل سیّد محمّد میر لوحی سبزواری متوفای بعد از سال 1038، که صاحب کتاب (کفایه المهتدی فی معرفه المهدی علیه السّلام) است.

113. محقّق متبحّر شیخ محمد علی استرآبادی متوفای 1094، که صاحب کتاب (منهج المقال) است.

114. علّامه محدّث شیخ حرّ عاملی متوفای 1104، که صاحب کتاب (وسائل الشیعه) است و تألیفات بسیاری دارد.

115. علّامه محدّث سیّد هاشم بحرانی متوفای 1107، که تألیفات بسیاری دارد.

116. رئیس المحدّثین علامه مجلسی متوفای 1111، که صاحب کتاب (بحار الانوار) است و تألیفات بسیاری دارد.

117. علامه محدّث سیّد نعمه الله جزائری متوفای 1112، که تألیفات بسیاری دارد.

118. علامه محدث شیخ عبد علی حویزی متوفای 1112، که تألیفات بسیاری دارد.

119. عالم محقّق شیخ بهاء الدین بن تاج الدین مشهور به فاضل هندی متوفای 1135، که صاحب کتاب (کشف اللثام) است.

120. محدّث متبحّر شیخ یوسف بحرانی متوفای 1186، که صاحب کتاب (الدرر النجفیّه) است.

121. عالم متبحّر شیخ عبد الله بحرانی، که صاحب کتاب (عوالم العلوم) است.

122. علّامه محقق میر محمد اشرف عاملی متوفای 1145، که صاحب کتاب (فضائل السادات) است.

123. محقّق رجالی شیخ ابو علی حائری متوفای 1216، که صاحب کتاب (منتهی المقال) است.

124. عالم محقّق شیخ عبد النبی نیشابوری متوفای 1232، که تألیفات بسیاری دارد.

125. علامه محقق شیخ احمد نراقی کاشانی متوفای 1244، که تألیفاتی دارد.

126. علامه محقّق شیخ مرتضی انصاری متوفای 1281، که صاحب کتاب رسائل و مکاسب است.

ص: 84

127. عالم محقّق سید اسماعیل نوری طبرسی که صاحب کتاب (کفایه الموحدین) است.

128. حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی متوفای 1294، که صاحب کتاب (ینابیع المودّه) است.

129. علامه سید مهدی قزوینی نجفی متوفای 1300، که صاحب کتاب (الصوارم الماضیه) است.

130. علامه میر حامد حسین هندی متوفای 1306، که صاحب (عبقات الانوار) است و تألیفات بسیاری دارد.

131. عالم محدّث سید اعجاز حسین کنتوری برادر میر حامد حسین که صاحب کتاب (کشف الحجب و الاستار) است.

132. عالم بزرگ سید محمد باقر خوانساری متوفای 1313، که صاحب کتاب (روضات الجنات) است.

133. علامه محدّث شیخ حسین نوری طبرسی، متوفای 1320، که صاحب کتاب (مستدرک الوسائل) و تألیفات بسیاری است.

134. علّامه محقّق شیخ عبد الله مامقانی متوفای 1353، که صاحب کتاب (تنقیح المقال) و تألیفات دیگری است.

135. علّامه بزرگ شیخ عبد الحسین امینی نجفی متوفای 1390، که صاحب کتاب (الغدیر) و تألیفات دیگری است.

با توجّه به آنچه ذکر شد معلوم گردید که چگونه این کتاب از قرن اوّل تاکنون در طول هزار و چهار صد سال مورد توجه علمای شیعه و نیز نسلهای شیعی یکی پس از دیگری بوده، و در حفظ و انتقال آن به نسلهای بعد از خود کوشیده اند.

علمای عصر حاضر همچون محدث نوری و شیخ آقا بزرگ تهرانی و علّامه امینی و علّامه سید صادق بحر العلوم و علامه شیخ شیر محمد همدانی عنایت خاصّی در مورد کتاب سلیم داشته اند، تا آنکه در نیمه دوّم قرن چهاردهم این کتاب برای

اوّلین بار بچاپ رسید و در طول بیش از پنجاه سال به شکلهای مختلفی منتشر شده و به فارسی و اردو نیز ترجمه گردید و انتشار یافت، که توضیح آن در بخش دهم خواهد آمد.

ص :86

بخش ششم کتاب سلیم نزد غیر شیعه

اشاره

تفکر آزادانه در بررسی تاریخ نقل راویان غیر شیعه از سلیم سخنان علما در باره اعتبار کتاب سلیم بین شیعه و غیر شیعه اعتراف حسن بصری در باره کتاب سلیم

ص: 87

کتاب سلیم در واقع حکایت تاریخ صحیح اسلام با سند متصل از قول کسانی است که در متن قضایا حاضر بوده اند و بعبارت دیگر بیانگر قسمتهای حسّاس از تاریخ مسلمین است که باعث تفرقه و اختلاف آنان گردیده، همان طور که بیانگر فرقه ناجیه است.

وظیفه مسلمان غیر متعصب آنست که همه کتب تاریخی و حدیثی اسلام را مورد مطالعه قرار دهد و فقط به آنچه اهل مذهبش نوشته اند اکتفا نکند، تا شاید با کنار گذاردن پیش ساخته های ذهنی حقایقی ناگفته برایش منکشف شود و نور هدایت از روزنه های تاریخ بر قلب او بتابد و ره توشه آخرت را با اطمینان خاطر آماده کند.

ضرورت این مطلب آنگاه بیشتر احساس می شود که بدانیم تاریخ، بمعنای حکایت امور واقعی و حقایقی است که خارج از ذهن بوقوع پیوسته و در آن فقط باید به صدق و کذب مورخ توجّه کرد و هر گونه تعصّبی را کنار گذارد.

در این راستا، باید مخالفین شیعه اثنا عشری نیز چنین باشند، و به آنچه شیعه با اسناد معتبر نقل کرده توجّه کنند و بدون تعصّب آنها را مورد مطالعه قرار دهند.

همان طور که علمای شیعه در جنبه های مختلف دینی، کتب مخالفین خود را نیز مورد مطالعه قرار داده و با استفاده از آنها حقیقت را عرضه نموده اند.

لذا کتاب سلیم بن قیس هلالی، بعنوان یک مرجع تاریخی و حدیثی با قدمت هزار و چهار صد ساله در عرصه تحقیقات اسلامی مورد توجّه علمای مسلمین بوده و اکنون نیز در بین مدارک تاریخی جای خاص خود را حفظ کرده و خواهد کرد.

نقل راویان غیر شیعه از سلیم

عده ای از علمای غیر شیعه، کتاب سلیم و احادیث آن را نقل کرده اند. حتّی یکی

از اسناد کتاب سلیم تماما از بزرگان محدثین نزد عامّه هستند که در اوّل نوع (ب) از نسخه های خطی کتاب موجود است، و هم اکنون بیش از ده نسخه خطی به همین سند موجود است. متن سند چنین است:

(محمد بن صبیح بن رجا در دمشق بسال 334 هجری، از عصمه بن ابی عصمه بخاری، از احمد بن منذر صنعانی در صنعا، از عبد الرزّاق بن همام، از معمر بن راشد از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی) (1).

در این سند عبد الرزاق بن همام متوفای سال 211 از بزرگان محدّثین عامه بشمار می آید و اکثر اصحاب حدیث شاگرد او بوده اند و کتاب معروف او بنام (المصنف) در یازده جلد، هم اکنون بعنوان یکی از مدارک معتبر عامه در دسترس است. معمر بن راشد متوفای سال 152 از بزرگان محدّثین عامّه است و مورد وثوق رجالیّین و تاریخ نویسان و محدّثین آنان است (2).

همچنین امثال ابن مردویه و حاکم حسکانی و خطیب خوارزمی و حموئی خراسانی و ابن شهاب همدانی و قندوزی از محدّثین عامه، و نیز ابن عقده و ابن فضّال از فطحیّه، احادیث سلیم را نقل کرده اند.

از سوی دیگر، عدّه ای از علما که بین شیعه و عامّه مورد اتفاق در وثاقت هستند تمام کتاب سلیم یا احادیث آن را نقل کرده اند، همچون ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمه و ابراهیم بن عمر یمانی و نصر بن مزاحم و حسین بن حکم حبری و ابن ابی عمیر و ابن ندیم و ابراهیم بن محمد ثقفی و شیخ مفید و مورّخ مسعودی و ابن شاذان (3).

سخنان علما در باره اعتبار کتاب سلیم بین شیعه و غیر شیعه

در اینجا گفتار پنج تن از خبرگان تاریخ و کتابشناسی، در مورد اتفاق شیعه و عامّه بر اعتبار کتاب سلیم ذکر می شود:

علّامه سید شرف الدین می گوید: (سلیم کتابی در موضوع امامت دارد که شیعه و

1- (1) به ص 140 همین کتاب مراجعه شود.
2- (2) رجال نجاشی: ص 268 رجال طوسی: ص 267 و 315. تنقیح المقال: ج 2 ص 150 و ج 3 ص 234 الغدیر: ج 1 ص 75، جامع الرواه: ج 2 ص 253 استقصاء الافحام: ج 1 ص 743 الذریعه: ج 4 ص 250.
3- (3) نام این راویان از سلیم مفصّلا در بخش قبلی ذکر شد.

عامه از آن نقل می کنند) (1).

حاج آقا بزرگ تهرانی می گوید: (کتاب سلیم از کتابهای مرجع و اصول مشهور بین شیعه و عامه است) (2).

علامه امینی می گوید: (سلیم کسی است که نزد شیعه و غیر شیعه به او و کتابش استناد می شود) (3). و نیز می گوید: (کتاب سلیم از اصول مشهور و متداول از زمانهای قدیم است و نزد محدّثین شیعه و عامّه و تاریخ نویسان مورد اعتماد است ... و بهمین جهت است که بسیاری از بزرگان عامّه همچون حسکانی از آن نقل کرده و به آن استناد نموده اند) (4).

علامه مرعشی نجفی می گوید: (کتاب سلیم معروف است و نزد ما و اکثر عامّه مورد اعتماد است) (5).

علامه موحّد ابطحی می گوید: (کتاب سلیم کتابی مشهور بین شیعه و عامه است) (6).

اعتراف حسن بصری در باره کتاب سلیم

از آنجا که حسن بصری متوفای سال 110 از بزرگان محدثین عامه بشمار می آید و اسناد بسیاری از روایات آنان به او منتهی می شود، ذکر سخن او در باره کتاب سلیم در اینجا بسیار بجا است که تفصیل آن چنین است:

ابان کتاب سلیم را بطور کامل بر حسن بصری عرضه کرد و برای او خواند. او همه مطالب را مورد تأیید قرار داد و گفت: (در این کتاب حدیثی نیست مگر آنکه حق است و از افراد مورد اعتمادی از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السّلام و دیگران شنیده ام) (7).

در پایان این بخش می توانیم نتیجه گیری کنیم که کتاب سلیم برای هر محقّقی در تاریخ و حدیث اسلامی لازم است و باید در تحقیقات اسلامی مورد استفاده قرار گیرد.

1- (4) مؤلّفوا الشیعه فی صدر الاسلام: ص 16.
2- (5) الذریعه: ج 2 ص 153.

3- (6) الغدير: ج 1 ص 66.
4- (7) الغدير: ج 2 ص 34.
5- (8) احقاق الحق: ج 1 ص 55 ج 2 ص 421.
6- (9) تهذيب المقال: ج 1 ص 180.
7- (10) به ص 195 همين كتاب مراجعه شود.

بخش هفتم بررسی و جواب مناقشات در باره کتاب سلیم

اشاره

روش بحث در جواب شبهات اسامی علمایی که به شبهات جواب داده اند منشأ فکری در اشکالات نسبت جعل و تحریف به کتاب و جواب آن بررسی در باره ابن غضائری اشکال ابن غضائری و جواب آن اشکال سیزده امام و جواب آن اشکال تکلم محمد بن ابی بکر با پدرش و جواب آن اشکال عرضه سلیم احادیث کتابش را بر غیر معصوم و جواب آن

ص: 91

روش بحث در جواب شبهات

در این فصل شبهات و اشکالاتی که در مورد کتاب سلیم مطرح شده و آنچه ممکن است بعنوان یک سؤال در ذهن خطور کند مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در جواب آنها از سخنان علمای گذشته و حاضر استفاده شده تا معلوم شود بی اساس بودن شبهات در طول زمانها در نظر بزرگان علما روشن بوده است. البته مطالبی هم به گفتار ایشان اضافه شده و سعی شده ریشه یابی عمیقی در این باره صورت گیرد.

برای فراگیری بحث نسبت به همه جوانب آن، ترتیب زیر در نظر گرفته شده است:

1. منشأ فکری در اشکالات.

2. جواب شبهه جعل و تحریف که به همه کتاب مربوط می شود.

3. بحث در باره ابن غضائری و کتابش، که منشأ همه شبهات است.

4. بحث در دو اشکال معروف: روایت دال بر سیزده امام، مسأله تکلّم محمد بن ابی بکر با پدرش هنگام مرگ او.

از آنجا که در این بحث، مناظره و مجادله شخصی مطرح نیست و غرض اصلی یک تحقیق علمی در باره کتاب و جواب از شبهات مربوطه است، لذا فقط متن شبهات و اشکالات بدون ذکر نام گوینده آن مطرح خواهد شد. چنان که امیر المؤمنین علیه السّلام می فرماید: (دین خدا با اشخاص شناخته نمی شود، بلکه با دلیل حق شناخته می شود.

پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی) (1).

1- (1) بحار الانوار: ج 6 ص 178 ح 7.

اسامی علمایی که به شبهات جواب داده اند

اکثر کسانی که در باره سلیم و کتابش سخن گفته اند، جواب اشکالات را هم بعنوان گوشه ای از این بحث متعرّض شده اند که ذیلا نام ایشان ذکر می شود:

1. علامه مجلسی اوّل در روضه المتقین: ج 14 ص 371.

2. میرزای استرآبادی در منهج المقال: ص 15 و 171.

3. فاضل تفرشی در نقد الرجال: ص 159.

4. شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه: ج 20 ص 210.

5. علامه مجلسی در بحار: ج 8 قدیم ص 195 و ج 22 ص 150.

6. وحید بهبهانی در تعلیقه بر منهج المقال: ص 171.

7. شیخ ابو علی حائری در منتهی المقال: ص 153.

8. علامه میر حامد حسین در استقصاء الافحام: ج 1 ص 464، 466، 514، 554، 581، 855.

9. سید اعجاز حسین در کشف الحجب و الاستار: ص 445.

10. سید خوانساری در روضات الجنات: ج 3 ص 30 و ج 4 ص 71.

11. علامه مامقانی در تنقیح المقال: ج 2 ص 52.

12. علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه: ج 5 ص 50، ج 35 ص 293.

13. آیه الله خوئی در معجم رجال الحدیث: ج 8 ص 220.

14. علامه شیخ محمّد تقی تستری در قاموس الرجال: ج 4 ص 452.

15. علامه موحّد ابطحی در تهذیب المقال: ج 1 ص 186.

16. حجه الاسلام سید علاء الدین موسوی در مقدمه بر کتاب سلیم.

منشأ فکری در اشکالات

با در نظر گرفتن عظمت کتاب سلیم و جایگاه علمی آن از روز اوّل تاکنون و توجّه خاص علما به آن، شکی باقی نمی ماند که اشکال تراشی در مورد چنین کتابی و برخورد نامناسب با بزرگترین اصل از اصول چهارصدگانه شیعه، مسلّما منشأ خاصّی

ص: 93

داشته و باید در صدد کشف آن باشیم. با دقّت در کیفیّت طرح اشکالات و شکل جواب دادن علما به آنها می توان یکی از پنج جهت زیر را بعنوان علّت این امر مطرح کرد:

1. مطالعه نکردن دقیق کتاب و بی توجّهی به اهمیّت خاصّ آن در جنبه های علمی از نظر عقاید و تاریخ.

2. اشتباه در مبانی و نظریّات علمی در معنای غلوّ و امثال آن، و نیز اشتباه در فهم اصطلاحات رجالیین.

3. مطرح کردن هر اشکالی بمجرّد خطور در ذهن بدون تعمّق در آن و بدون در نظر گرفتن اثر فرهنگی و اجتماعی آن از نظر لطمه به شخصیّت مؤلف و درجه علمی کتاب و نیز ضررهایی که از این ناحیه متوجّه دین می شود.

4. ریشه اشکال تراشی ها در دشمنان اهل بیت علیهم السّلام همان انگیزه عقیدتی است، که آنان با هر چه موجب بالا رفتن ولایت باشد مخالفت می کنند و به نوعی به آن ضربه وارد می کنند.

مقابله دشمنان با این کتاب، با توجّه به منزلت خاصّ آن در معارف اهل بیت علیهم السّلام، یک مسأله طبیعی است و تعجب ندارد. در واقع اشکال در کتاب سلیم نیست، بلکه افشاگری علیه غاصبین خلافت، آنان را وادار به اشکال تراشی در مورد کتاب سلیم کرده تا بتوانند لکّه های ننگ را از دامان آنان بزدایند.

5. بعضی از اشکال کنندگان، با آنکه از نظر اعتقادی با محتوای کتاب سلیم مخالف نیستند، ولی مانند دشمنان با آن برخورد کرده اند و مطالبی نامناسب با شأن کتاب مطرح کرده اند. در مورد این گونه اشخاص چند احتمال بنظر می رسد:

- بی توجّهی به مبانی اساسی عقاید شیعه و مطالب ریشه ای آن.

- عادت غلط به قبول آنچه بین شیعه و غیر شیعه مورد قبول است و ردّ آنچه شیعه به تنهایی نقل کرده است. روش اشتباهی که موذیانه از طرف دشمنان القا شده و عده ای ناخودآگاه بدان عادت کرده اند. البته این کار

در مناظره جای خود دارد، ولی نباید در ترسیم مبانی عقیدتی برای خود شیعه نفوذ کند.

- تقیه از مخالفین و اظهار عدم موافقت با کتاب سلیم از سوی کسانی که بر جان خود خوف داشته اند و با این اظهار غیر واقعی توانسته اند اصل کتاب یا نسخه هایی از

ص: 94

آن را از شر دشمنان حفظ کنند. دلیل بر این احتمال آن که عدّه ای از کسانی که در باره کتاب سلیم مناقشه کرده اند در کتابهای اعتقادی یا فتوایی خود به احادیث آن استناد کرده اند.

با توجه به ریشه های فکری که ذکر شد می بینیم اشکال کنندگان بصور مختلفی با کتاب برخورد کرده اند. بعضی اشکالاتی را مطرح کرده اند ولی خودشان اقرار کرده اند که چنین مطلبی حقیقتا اشکال نیست، و بعضی گفته اند کتاب در مجموع مورد اطمینان است چرا که احادیث آن در کتب معتبر موجود است، و بعضی هم با آنکه اشکالاتی مطرح کرده اند ولی در کتب فتوایی و اعتقادی خود به مطالب کتاب استناد کرده اند و عملا نشان داده اند که به کتاب سلیم اعتماد دارند.

نسبت جعل و تحریف به کتاب و جواب آن

یکی از شبهاتی که در رابطه با کتاب سلیم مطرح شده نسبت تحریف و کم و زیادی و حتّی جعل است.

علمای بزرگ متعرّض بطلان این ادعای بی اساس شده اند که مجموع گفته هایشان چنین است: (1) (مطالعه اوّل تا آخر کتاب سلیم در حکم به صحت آن کافی است و در این کتاب مطلب خاصی که دلالت بر جعل یا تحریف کند وجود ندارد.

نمونه هایی هم که بعنوان اشکال مطرح شده هرگز دلالت بر جعل و تحریف در کتاب ندارد، و خلاصه هیچ دلیلی بر جعل در این کتاب نمی توان پیدا کرد. گذشته از اینکه نقل احادیث کتاب سلیم در طول چهارده قرن توسط علمای شیعه دلیل روشنی است بر اینکه کتاب از هر گونه جعل و تحریفی به دور است، و گر نه این طور مورد توجه واقع نمی شد).

آیا علمای شیعه که در طول چهارده قرن کتاب سلیم را تأیید و از آن نقل کرده اند در صدد تأیید کتابی جعلی بوده اند؟ آیا نه چنین است که می خواسته اند نمونه ای از میراث علمی مذهب شیعه را در معرض دید جهانیان قرار دهند؟ آیا با چنین هدفی، کتاب جعلی یا تحریف شده ای را عرضه می کنند؟ آیا در طول هزار و چهار صد سال

1- (2) روضه المتقين: ج 14 ص 372. نقد الرجال: ص 159. منهج المقال: ص 171. وسائل الشيعه: ج 20 ص 210. معجم رجال الحديث: ج 8 ص 225. تهذيب المقال: ج 1 ص 186.

واقعا هیچ کس متوجّه این مطلب نشده است؟

برای روشن شدن کامل مطلب می توان چنین گفت: ادعای جعل و تحریف فقط برای ایجاد شکّ و تردید در عظمت کتاب سلیم مطرح شده است. چنین ادعایی بدون ذکر هیچ دلیلی که بتواند حتّی گوشه ای از آن را ثابت کند از نظر علمی توجیهی جز این ندارد.

با توجه به این همه ناقلین احادیث سلیم و اعتبار کتاب نزد علمای شیعه و نقل آن با اسناد معتبر و صحیح از ابن اذینه، بسیار خنده آور است که گفته شود کسی کتاب سلیم را جعل کرده و آن را به ابن اذینه نسبت داده است. جالبتر آنکه نسبت دهندگان جعل به کتاب سلیم، در سخن خود نیز اختلاف دارند: یکی جعل کتاب را به ابان نسبت داده و دیگری به ابن اذینه، و یکی از آنان گفته: در دنیا مردی که نامش سلیم باشد اصلا وجود نداشته است!!! و این حاکی از یک تلاش مذبوحانه در تخریب حیثیّت علمی کتاب است.

بعنوان یک ریشه یابی در جواب از نسبت جعل و تحریف باید پرسید: کدامیک از احادیث کتاب سلیم بوی جعل یا تحریف دارد؟ و کدام حدیث آن با عقاید شیعه منافات دارد؟ محتوای کتاب سلیم جز مسائل ریشه ای از اعتقادات شیعی چیز دیگری نیست. اگر کسی در مطالب کتاب سلیم شک دارد مسلما مطالب امثال کتاب کافی را هم منکر خواهد بود. بنا بر این ریشه مسأله را در عقاید نادرست اشکال کننده باید جستجو کرد نه در مطالب کتاب سلیم! از سوی دیگر کتاب سلیم یک مدرک تاریخی اصیل و معتبر است که وقایع سقیفه و بعد از آن را برای ما حکایت می کند. مخالفت برخی مطالب آن با منقولات طبری و امثال آن دلیل بر جعل و تحریف در کتاب سلیم نیست، بلکه دلیل بر وجود جعلیّات و تحریفات در تاریخ طبری و امثال آن است، که راه تشخیص آن کتاب سلیم و نظائرش است.

عجیب تر از همه اینکه اشکال کننده نسبت (زندیق) و (کافر) به جاعل فرضی کتاب داده است!!! غافل از اینکه معنای این سخن وجود مطالب دالّ بر کفر در کتاب سلیم است، و در نتیجه گوینده این سخن به همه علمایی که در طول چهارده قرن مطالب کتاب سلیم را نقل کرده اند و آنها را قبول کرده اند نسبت کفر داده است!!؟

آیا بهتر نیست این نسبت را به کسی بدهیم که بدون مدرک و دلیل، چنین اهانت بزرگی به بزرگان علمای شیعه می نماید؟! آیا در عصر حاضر به کسی که در صدد تحمیل نظر خود باشد و نظر علمای چهارده قرن را نادیده بگیرد، بعنوان صاحب یک روش فرسوده و رنگ باخته نگاه نمی کنند؟ آری تعجب از کسی است که در دنیای علم که یک کلمه بدون دلیل متقن پذیرفته نمی شود این گونه گستاخانه قلم فرسایی کند و متوجّه عواقب سخن خویش نباشد.

اکنون نوبت اشاره به سخن گروه دیگری است که گفته اند:

(باید آنچه سلیم به تنهایی نقل کرده بر مدارک دیگر هم عرضه کرد تا صحیح آن را از غیر صحیح تشخیص داد).

اگر منظور از این گفته آن است که در اعتبار کتاب و احادیث آن شکّ داشته باشیم، بازگشت این سخن به همان مطالب بالا است و آنچه در عظمت کتاب در طول چهارده قرن نقل شد در جواب این سخن کافی است چرا که همه آنها دالّ بر اعتبار مجموع کتاب سلیم است.

اضافه بر آنکه اگر بگوئیم: (آنچه از کتاب سلیم که مؤیّدی داشته باشد قبول می کنیم) در واقع به غیر سلیم اعتماد کرده ایم، و در نتیجه کلام بی اعتباری کتاب سلیم خواهد بود. در قسمتهای گذشته ثابت شد که در اعتبار اصل کتاب سلیم هیچ گونه شکّی نیست تا احتیاج به تطبیق آن بر مدارک دیگر باشد.

ولی اگر منظور این است که اگر کسی در محتوای کتاب سلیم شک دارد می تواند مطالب آن را بر سایر مدارک معتبر تطبیق دهد تا مطمئن شود، و یا منظور این باشد که در صورت تعارض مطالب کتاب سلیم با کتب دیگر باید به مدارک دیگر هم مراجعه کرد و پس از دقّت لازم نظر نهایی را اعلام کرد، نه آنکه فورا مطلب کتاب سلیم کنار گذاشته شود، اگر منظور یکی از این دو جهت باشد درست است، و این مطلبی است که در همه مدارک حدیثی و تاریخی جاری است.

بررسی در باره ابن غضائری

ابن غضائری اوّل کسی است که در مورد کتاب سلیم اشکال مطرح کرده، و آنان که

ص :97

بعد از او آمده اند سخن او را نقل کرده اند و مطلبی غیر از گفته او بچشم نمی خورد.

قبل از هر چیز باید خود ابن غضائری و کتاب رجال منسوب به او مورد بررسی قرار گیرد و مشخص شود که اشکال از لسان چه کسی صادر شده و از کجا نشأت گرفته است.

ابن غضائری کسی است که گفته هایش در کتاب رجال منسوب به او از نظر علمای رجال قابل اعتماد نیست، و این مطلب در چهار جنبه قابل بررسی است:

الف. نسبت کتاب رجال بنام (ضعفاء) به ابن غضائری ثابت نیست، چرا که نسخه کتاب مزبور را سید جمال الدین ابن طاوس در قرن هفتم برای اوّلین بار پیدا کرده است و تا آن روز نامی از آن دیده نمی شود. حتّی شیخ طوسی و نجاشی که در صدد معرفی کتب شیعه بوده اند کتابی به این نام برای ابن غضائری نقل نکرده اند. بلکه صریح کلام شیخ طوسی در کتاب فهرست آن است که دو کتاب ابن غضائری در رجال بدست ورثه او از بین رفته است.

جالبتر اینکه ابن طاوس فقط مطالب آن کتاب را در کتاب (حل الاشکال) خود آورده است، ولی از اصل کتاب (ضعفاء) از زمان او تا امروز نیز خبری نیست، و کسی نسخه ای از آن نیافته است.

از سوی دیگر ابن طاوس تصریح کرده که فقط بعنوان نقل محتوای آن اقدام به آوردن مطالب آن در کتاب خود نموده و از نظر اعتبار کتاب (ضعفاء) و مطالب آن ضمانتی نداده است. بلکه صریحا گفته که این کتاب به ابن غضائری نسبت داده می شود و از صحت نسخه شانه خالی کرده است (1).

ب. کتاب (ضعفاء) منسوب به ابن غضائری سرتاسر تضعیف بزرگان علمای شیعه است که مشهور به تقوی و دقّت در نقل و صحت در عقاید بوده اند. و پیداست که کتاب مزبور جعلی بوده و جاعل آن به انواع مختلفی در صدد ضربه زدن به رجال شیعه و در نتیجه به روایات شیعه بوده است.

اگر ابن غضائری آن عالم مشهور شیعه باشد ساحت او و مبرّا از چنین اقدامی است و او بزرگتر از آن است که نسبت به استوانه های علمی دین

ما چنین هتک حرمتهایی

1- (3) فهرست شیخ طوسی: ص 1. الذریعه: ج 4 ص 288 و 289.

بنماید، و نسبت چنین کتابی به او در درجه اوّل اهانتی به خود او بشمار می آید. لذا هیچ کس نتوانسته است نسبت این کتاب را به او ثابت کند (1).

ج. حاج آقا بزرگ تهرانی می گوید: ظاهر این است که مؤلف حقیقی رجال ابن غضائری، یکی از معاندین نسبت علمای شیعه بوده است و می خواسته به هر صورت نسبتهای ناروا به آنان دهد. لذا این کتاب را تألیف کرده و برخی گفته های ابن غضائری را به آن وارد کرده تا از این راه سخنان ناروای خود را اعتبار دهد (2).

بنا بر این بجای اینکه بگوئیم کتاب سلیم جعلی است، باید بگوییم کتاب ابن غضائری جعلی است و بدست مخالفین جعل شده و به ابن غضائری نسبت داده شده تا بدین وسیله به امثال کتاب سلیم و سایر مدارک و رجال شیعی ضربه زده شود (3).

با یک دقت نظر روشن خواهد شد که سبک رجال ابن غضائری به سبک کتب رجالی عامه شباهت دارد و به همان اندازه روش تألیف آن از کتب رجالی شیعه فاصله دارد.

د. بر فرض ثبوت کتاب رجال، نظریات موجود در کتاب منسوب به ابن غضائری مورد اعتنا نیست چرا که فورا اقدام به تضعیف می کرده و نسبت به بزرگان شیعه شناخت درستی نداشته است، و کمتر کسی از اشکال تراشی او در امان مانده است. اگر بنا باشد به گفته های او اعتنا کنیم باید اکثر کتابهای حدیثی مشهور را کنار بگذاریم.

از سوی دیگر او بسیاری از آنچه اشکال حساب نمی شود را مایه نقد قرار داده، و بعبارت دیگر مبانی او از نظر رجالی مورد قبول نیست. لذا اکثر گفته هایش با سخن دیگران مخالف است و هر کس آن را دیده ردّ کرده است (4).

اشکال ابن غضائری و جواب آن

اشاره

در این بخش کلام ابن غضائری را در اشکال به کتاب سلیم نقل می کنیم و از جوانب مختلف به جواب آن می پردازیم.

1- (4) الذريعه: ج 4 ص 290.
2- (5) الذريعه: ج 10 ص 89. المشيخه: ص 36.
3- (6) معجم رجال الحديث: ج 1 ص 102.
4- (7) الرواشح السماويه: ص 111. تنقيح المقال: ج 1 ص 57 و ج 2 ص 53. فرائد الاصول: ص 334. اعيان الشيعه: ج 5 ص 50. تهذيب المقال: ج 1 ص 86.

ابن غضائری می گوید:

(کتاب سلیم جعلی است، و بر این مدّعا علاماتی است که بر آن دلالت دارد. از جمله اینکه محمد بن ابی بکر هنگام مرگ پدرش او را موعظه کرده است، و از جمله اینکه امامان سیزده نفرند، و غیر این دو مطلب. سندهای این کتاب مختلف است که گاهی به روایت عمر بن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم است، و گاهی عمر از ابان بدون واسطه نقل می کند) (1).

جمله (سندهای این کتاب مختلف است ...) در کلام ابن غضائری بعنوان اشکال مطرح نیست، بلکه فقط خواسته بگوید این کتاب به طرق مختلف نقل شده و فقط یک سند ندارد. مؤیّد این مطلب کلمه (و غیر این دو مطلب) است که قبل از جمله مزبور آمده، و با این کلمه اشکالات پایان یافته است.

بنا بر این مجموع سخن ابن غضائری در دو اشکال خلاصه می شود:

1. وجود جمله ای در کتاب سلیم که دلالت بر سیزده امام داشته باشد.

2. تکلّم محمد بن ابی بکر با پدرش هنگام مرگ با کمی سنّ او.

جواب از هر دو اشکال ابن غضائری در دو مرحله مطرح می شود:

مرحله اوّل: حدّ اشکال

دو اشکالی که ابن غضائری مطرح کرده و بر فرض اینکه مورد قبول باشد دلالتی بر جعلی بودن کتاب ندارد، و نهایتا اشکالی بر یک یا دو حدیث کتاب است. در اینجا بهتر است به کلام دو نفر از اهل فن توجّه کنیم:

علّامه مجلسی می گوید: (چنین اشکالی باعث اشکال در اصل کتاب نمی شود، چرا که کمتر کتابی از این نوع اشکالات خالی است) (2).

آیه الله خوئی می گوید: (وجود مطلب نادرستی (بر فرض قبول) در یک یا دو مورد از کتابی، دلیل بر جعلی بودن آن نمی شود، چرا که بیش از آنچه در باره کتاب سلیم ذکر شده در اکثر کتب ... یافت می شود) (3).

ص: 100

1- (8) خلاصه الاقوال: ص 83.
2- (9) بحار الانوار: ج 22 ص 150.
3- (10) معجم رجال الحديث: ج 8 ص 225.

مرحله دوّم: جواب اشکال

دو اشکالی که ابن غضائری به کتاب سلیم نسبت داده درست نیست، و اصل چنین اشکالاتی ثابت نیست تا به وسیله آن بر کتاب سلیم اشکال شود. بقیه این فصل در بیان این مطلب است:

اشکال سیزده امام و جواب آن

در کتاب سلیم جمله ای که صریحا دلالت بر سیزده امام داشته باشد وجود ندارد.

همه کسانی که با این اشکال برخورد کرده اند تصریح نموده اند که جمله ای حاکی از این مطلب در اوّل تا آخر کتاب سلیم نیافته اند و منشأ این ادّعا را دقّت نکردن در عبارت و ملاحظه نکردن اوّل تا آخر حدیث و عدم توجه به محتوای کلّی کتاب سلیم دانسته اند. برای روشن شدن این مطلب، باید سه جنبه کاملا روشن شود:

اوّل: کتاب سلیم به اثبات امامت دوازده امام علیهم السّلام مشهور است.

این کتاب از قرن اوّل هجری تاکنون به وجود احادیث در باره امامت دوازده امام علیهم السّلام در آن مشهور است. چنان که مورّخ مسعودی از قرن چهارم و محدّث نعمانی از قرن پنجم و ابن شهرآشوب از قرن ششم و علامه مجلسی و دیگران به این مطلب اشاره نموده اند (1).

با توجه به این مطلب، نسبت سیزده امام به چنین کتابی بسیار جای تعجب خواهد بود! اضافه بر اینکه مشهور بودن کتاب سلیم بعنوان یکی از مدارک معتبر شیعه دوازده امامی، و آنچه از سخنان علمای شیعه در طول چهارده قرن در تأیید کتاب سلیم و نیز نقلهای آنان از این کتاب ذکر شد، دلیل روشنی است بر اینکه اگر حدیثی در رابطه با اثبات سیزده امام در این کتاب وجود داشت عوام شیعه آن را رد می کردند و کتاب را کنار می گذاشتند تا چه رسد به علمایی که بدان استناد کرده اند.

دوّم: بیست و چهار مورد از کتاب سلیم از احادیث معروف شیعه در اثبات

1- (11) التنبیه و الاشراف: ص 198. غیبت نعمانی: ص 61. مناقب ابن شهرآشوب: ج 1 ص 294. بحار: ج 53 ص 122. روضات الجنات: ج 7 ص 131.

امامت دوازده امام علیهم السّلام بشمار می آید که در کتب حدیثی نیز نقل شده است. این موارد در احادیث: 1، 10، 11 پنج مورد، 14، 16، 21، 25 پنج مورد، 37، 42 دو مورد، 45، 49، 61 دو مورد، 67 یک مورد، 77 یک مورد است (1).

با مطالعه این 24 مورد که صراحت کامل در اثبات امامت دوازده امام و انحصار عدد ایشان بر دوازده نفر و نام بردن ایشان در چند مورد و نفی هر گونه زیادی یا کمی از عدد دوازده دارد معلوم خواهد شد که نسبت سیزده امام به کتاب سلیم خنده آور است، و از نظر علمی و عرفی چنین نسبتی نمی تواند معقول باشد. بخصوص آنکه تعیین نشده این سیزده امام منطبق بر کدام مذهب است که در هیچ زمان و مکان پیرو ندارد و کسی به آن قائل نشده است؟ این سیزده نفر بر چه کسانی منطبق است که نه در کتاب سلیم و نه در جای دیگر نام و نشانی از نفر سیزدهم نیست؟ مذهب زیدی هم که امامت را بعد از امام زین العابدین علیه السّلام برای زید قائل است، بعد از زید تا امروز بیش از ده ها امام داشته اند و هرگز بقیه دوازده امام علیهم السّلام را قبول ندارند. بنا بر این با نسبت دادن این مطلب به یک نفر زیدی مذهب مشکلی حل نمی شود، و ما در دنیا مذهبی نداریم که به امامت دوازده امام علیهم السّلام به اضافه زید معتقد باشد.

سوّم: موردی که دلالت بر سیزده امام داشته باشد اصلا در کتاب سلیم وجود ندارد و منشأ اشکال، تصحیف و اشتباه در ادای یک کلمه و یا ضمیر است.

با توجه به اینکه ابن غضائری، مورد کلمه (سیزده امام) را در کتاب سلیم معیّن نکرده، احتمال می رود منظور او یکی از سه مورد زیر باشد:

1. در حدیث 16 بنقل از کتاب راهبی که در راه صفین با امیر المؤمنین علیه السّلام ملاقات کرد چنین نقل می کند: (در آن کتاب نام سیزده نفر از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم را ذکر کرده است ... احمد رسول الله که نامش محمّد است .... سپس برادرش صاحب پرچم ... و سپس یازده امام ...) (2).

2. در حدیث 25 از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: (مقصود از ایشان سیزده نفر

1- (12) به صفحات 203، 273، 294، 296، 298، 299، 311، 346، 368، 400، 428، 429، 430، 432، 433، 506، 523، 526، 550، 576، 611، 612، 634، 657 از همین کتاب مراجعه شود.

2- (13) به ص 368 همین کتاب مراجعه شود.

است: من و برادرم و یازده نفر از فرزندانم) (1).

3. در حدیث 45 از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: (بدانید که خداوند نظری به اهل زمین کرد و از بین آنان دو نفر را انتخاب کرد: من ... و دیگری علی بن ابی طالب ... بدانید که خداوند نظر دوّمی کرد و بعد از ما دوازده جانشین از اهل بیتم انتخاب کرد و آنان را یکی پس از دیگری برگزیدگان امّتم قرار داد) (2).

دو عبارت اوّل جای اشکال نیست چرا که به تصریح متن حدیث، خود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با دوازده امام علیهم السّلام در نظر گرفته شده است، که طبعا سیزده نفر می شود.

بنا بر این تنها عبارتی که در کتاب سلیم بعنوان دلالت بر سیزده امام باید مورد بررسی قرار گیرد جمله سوّم است. خلاصه اشکال هم به این نکته منتهی می شود که ضمیر (نا) (یعنی ما) در کلمه (بعدنا) (یعنی بعد از ما) به پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام بر می گردد، و دوازده نفر بعد از ایشان بمعنای سیزده امام خواهد بود.

با توجه به آنچه تاکنون ذکر شد جواب از این اشکال در یکی از دو جهت خلاصه می شود:

جهت اوّل: ملاحظه سابقه هزار و چهار صد ساله کتاب و نسخه برداری های مختلف در شهرهای دور از یک دیگر، و با توجه به اینکه هیچ گونه تصریحی در این جمله بر سیزده امام وجود ندارد و تمام اشکال در تغییر عبارت از (بعدی) به (بعدنا) منحصر شده، و این کلمه هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی قابل اشتباه است، با در نظر گرفتن همه این جهات اطمینان حاصل می شود که این اشتباه یا از خود سلیم و یا از راوی و یا از نویسنده نسخه ای هنگام شنیدن یا نوشتن سرزده است.

مؤید این مطلب، استفاده از ضمیر (ی) در دنباله جمله در کلمه (اهل بیتی) و (امّتی) است که نشان می دهد در (بعدنا) هم ضمیر (ی) بوده و اشتباها (نا) نوشته شده است.

از سوی دیگر این احتمال نیز بجاست که تصحیف و اشتباه در کلمه (اثنا عشر)

1- (14) به ص 432 همین کتاب مراجعه شود.
2- (15) به ص 551 همین کتاب مراجعه شود.

باشد. یعنی (بعدنا) به همان صورت باقی باشد و منشأ این اشتباه را در این بدانیم که بجای یازده نفر اشتباها دوازده نفر نوشته شده و مقصود راوی همان دوازده امام است که اعتقاد شیعه است.

جهت دوّم: منشأ اشکال بی توجّهی راویان به عبارت بوده است. به این معنی که راوی بطور واضح می خواسته با ذکر این حدیث امامت دوازده امام علیهم السّلام را اثبات کند، ولی هنگام ادای مطلب از شکل عبارت پردازی خود غافل شده و متوجّه نشده که ضمیر (ما) با (دوازده نفر) منافات پیدا می کند.

بعبارت دیگر، راوی این حدیث را فقط برای اثبات دوازده امام علیهم السّلام آورده و اگر کوچکترین احتمالی می داد که از کلامش غیر این معنی فهمیده می شود ابتدا خود او در گفتن مطالب توقّف می کرد. بنا بر این با هدف اثبات امامت دوازده امام علیهم السّلام فقط جمله را به شکل نامناسبی بکار برده بطوری که امکان سوء استفاده از آن ایجاد شده است.

و باز بعبارت دیگر، با توجه به اینکه مؤلف کتاب یک نفر معیّن یعنی سلیم بن قیس است، و ناقل آن هم یک نفر معیّن یعنی ابان بن ابی عیاش است، و هر دو از اوّل تا آخر کتاب را در نظر داشته اند و با آن همه روایات مربوط به دوازده امام علیهم السّلام امکان ندارد در یک مورد خواسته باشند سیزده امام را ثابت کنند، با توجه به این مطلب پیداست که اشکال کننده با حالت عنادی که بخود گرفته و از یافتن هر اشکالی در کتاب عاجز شده، در آخرین تلاش خصمانه خود یک کلمه پیدا کرده و با این تکلّفات خواسته اشکالی و ضربه ای بر کتاب وارد کند، و گر نه بی اساس بودن این اشکال بسیار روشن است.

امثال این مطلب در کتابهای معتبر دیگر نیز موجود است و هیچ کس در آن کتابها اشکال را بدین صورت مطرح نکرده و نگفته است در آن کتابها حدیثی دال بر سیزده امام موجود است زیرا چنین اشکالی به کتابهای اصیل و معروف شیعه خنده آور است، و اکثرا در اثر سقط کلمه ای اشتباه در نسخه برداری بوجود آمده است و با مراجعه به مدارک و متون دیگر بعنوان یک اصلاح کتابتی تلقّی می شود.

ذیلا به چند نمونه اشاره می کنیم:

1. در کافی از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: (من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی مایه ثبات زمین هستیم ... و وقتی دوازده نفر از فرزندانم از دنیا رفتند زمین اهل خود را فرو می برد) (1).

در این حدیث پیداست که یا کلمه (از فرزندانم) اشتباها وارد حدیث شده یا (دوازده نفر) اشتباها بجای (یازده نفر) آمده است، و منشأ آن فقط یک اشکال ناشی از عدم توجه در نقل عبارت است، نه اینکه می خواسته سیزده امام را ثابت کند. و لذا همین حدیث در اصل ابو سعید عصفری بدون کلمه (از فرزندانم) آمده است (2).

2. در مورد دیگری از کافی از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: (از فرزندانم دوازده نفر نقیب نجیب هستند که به آنان الهام می شود، و آخر آنان قائم علیه السّلام است) (3).

در این حدیث کلمه (دوازده نفر) با کلمه (فرزندانم) مناسبت ندارد، زیرا از دوازده امام، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از فرزندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نیست. ولی این اشتباه فقط در الفاظ است و منظور راوی مشخص است. لذا همین حدیث عینا در کتاب ابو سعید عصفری با لفظ (یازده نفر) آمده (4) که اشکال را بر طرف می کند.

3. در کافی در روایت دیگر از جابر روایت کرده که خدمت حضرت زهرا علیها السّلام وارد شدم در حالی که نزد آن حضرت لوحی بود و در آن اسامی جانشینان از فرزندان آن حضرت بود و من دوازده نفر را شمردم) (5).

در این حدیث نیز کلمه (از فرزندان آن حضرت) با دوازده نفر مناسبت ندارد چرا که امیر المؤمنین علیه السّلام از فرزندان حضرت زهرا علیها السّلام نیست، ولی در اینجا نیز اشتباه فقط در عبارات است و مقصود روشن است. لذا همین حدیث عینا در اکمال الدین و عیون الأخبار و خصال بدون کلمه (از فرزندان آن حضرت) نقل شده است (6).

ص: 105

1- (16) کافی: ج 1 ص 534 ح 17.
2- (17) اصل ابو سعید عصفری: ص 1.
3- (18) کافی: ج 1 ص 534 ح 18.
4- (19) اصل ابو سعید عصفری: ص 1.
5- (20) کافی: ج 1 ص 532 ح 9.
6- (21) اکمال الدین: ص 311 ح 3. عیون الاخبار: ج 1 ص 37 ح 6. خصال: ب 2 ح 42.

4. در کافی در حدیث دیگری از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: (دوازده امام از آل محمّد علیهم السّلام همگی با ملائکه تماس دارند و از فرزندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السّلام هستند) (1).

در این حدیث کلمه (دوازده امام) با عبارت (از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السّلام) مناسبت ندارد، ولی منشأ این اشتباه هم یک غفلت در عبارت است، چنان که همین حدیث در کتاب خصال و عیون الأخبار به این عبارت آمده است: (همه آنان بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با ملائکه ارتباط دارند، و علی بن ابی طالب علیه السّلام هم از ایشان است) (2)، و در این عبارت اشکالی پیش نمی آید.

با توجه به آنچه ذکر شد واضح می شود که وجود حدیثی در کتاب سلیم که امامت سیزده امام را ثابت کند بکلی منتفی است، و از نظر علمی نسبت چنین مطلبی به کتاب سلیم- که بعنوان یکی از ارکان علمی شیعه و مدارک معتبر در اثبات دوازده امام علیهم السّلام شناخته شده- خنده آور و فاقد ارزش علمی است، و روشن است که بعنوان اشکال تراشی و ضربه زدن به حیثیت کتاب، عمدا به میان آورده شده است.

اشکال تکلّم محمد بن ابی بکر با پدرش و جواب آن

اشاره

خلاصه اشکال این است که محمد بن ابی بکر چگونه در سنین کودکی هنگام مرگ پدرش آن سخنان مفصّل را با او گفتگو کرده و او را موعظه کرده است، و این مطلبی است که در حدیث 37 کتاب سلیم آمده است.

خلاصه جواب هم این است که حدیث مزبور از اوّل تا آخرش صحیح و بدون اشکال است و هیچ گونه تصحیف یا تحریف یا خلطی در آن راه ندارد و از متقن ترین احادیث کتاب است، و قرائن داخلی و خارجی بسیاری بعنوان تأیید دارد، و سنّ محمّد بن ابی بکر یک مسأله اختلافی است و در مدارک مختلف سنّ او متفاوت نقل شده است.

برای روشن شدن بیشتر، ابتدا خلاصه ای از حدیث 37 تقدیم می گردد تا معلوم

1- (22) كافى: ج 1 ص 533 ح 14.
2- (23) عيون الاخبار: ج 1 ص 46 ح 24. خصال: ب 12 ح 49.

شود سلیم در نقل این حدیث که مطالب مهمی در بر دارد، دقت بیشتری بکار برده و محکم کاری های لازم را نموده است. ملخّص حدیث چنین است:

سلیم بن قیس می خواسته بداند که پنج نفر اصحاب صحیفه ملعونه، هنگام مرگ چه حالی داشته اند، و در آن ساعت حساس که بسیاری از حقایق بر زبان جاری می شود چه گفته اند.

اصحاب صحیفه ابو بکر و عمر و معاذ بن جبل و ابو عبیده بن جراح و سالم مولی ابی حذیفه هستند که در حجه الوداع در کعبه پیمان نامه ای امضا کردند که پس از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله تا آنجا که قدرت دارند نگذارند خلافت به اهل بیت علیهم السّلام برسد.

سلیم، بدنبال هدف مذکور با سه نفر به این ترتیب ملاقات کرد: عبد الرحمن بن غنم پدر زن معاذ بن جبل، محمد پسر ابو بکر، امیر المؤمنین علیه السّلام.

ابن غنم از احوالات سه تن از اصحاب صحیفه یعنی معاذ و ابو عبیده و سالم خبر داد که هنگام مرگ چه کرده اند و چه گفته اند. خلاصه سخن ابن غنم این است که معاذ هنگام مرگ پس از جزع و فزع گفته که پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام را می بیند که او و چهار نفر دیگر اصحاب صحیفه را به آتش بشارت می دهند! ابن غنم می گوید: از سخن معاذ تعجّب کردم و آشفته شدم و در سفر حجّ با کسانی که در مرگ ابو عبیده و سالم حاضر بودند ملاقات کردم و آنها هم خبر دادند که آن دو نفر هنگام مرگ نظیر سخنان معاذ را گفته اند.

سلیم، پس از ابن غنم سراغ محمد بن ابی بکر رفت و در باره مرگ ابو بکر از او سؤال کرد. محمد بن ابی بکر آنچه هنگام مرگ پدرش واقع شده بود با تمام جزئیّات توضیح داد و گفت که پدرش نیز هنگام مرگ نظیر سخنان آن سه نفر را گفته است.

همچنین او به سلیم گفت که با عبد الله پسر عمر نیز ملاقات کرده و او هم خبر داده که پدرش عمر هنگام مرگ نظیر سخنان چهار نفر دیگر را گفته است.

و نیز محمد بن ابی بکر به سلیم خبر داد که آنچه خودش و عبد اللّه بن عمر از ابو بکر و عمر شنیده بودند به امیر المؤمنین علیه السّلام خبر داده و آن حضرت فرموده است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله قبل از رحلتش و بعد از آن در عالم خواب به آن حضرت همین خبر را داده است.

بعد از شهادت محمد بن ابی بکر در مصر، سلیم با امیر المؤمنین علیه السّلام ملاقات کرد و آنچه محمد بن ابی بکر گفته بود به آن حضرت خبر داد، و حضرت فرمود: (محمد راست گفته است خدا او را رحمت کند).

این بود خلاصه واقعه ای که سلیم در حدیث 37 نقل کرده، و بسیار مناسب است خواننده گرامی یک بار عین حدیث را در متن کتاب بدقّت مطالعه کند تا آنچه بعد از این در جواب اشکال گفته می شود روشن تر باشد.

در متن این حدیث قرائن بسیاری بر صدق وجود دارد، همان طور که مؤیّداتی در کتب حدیث و تاریخ هست که ذیلا ذکر می شود:

الف. قرائنی از متن حدیث که دلالت بر دقت سلیم در نقل این حدیث می نماید و راه هر گونه تحریف و خلط را مسدود می کند:

1. آنچه محمد بن ابی بکر از قول پدرش نقل کرده با آنچه دیگران از چهار نفر دیگر نقل کرده اند تطابق کامل دارد.

2. محمد بن ابی بکر تمام جزئیات قضیّه را نقل می کند، حتّی سخنان عمر و عایشه و برادرش عبد الرحمن را، و اینکه آنان برای وضو خارج شدند و دوباره برگشتند. و این نشان می دهد که در مقام نقل یک واقعه مفصل است و مسأله بر سر یک کلمه نیست که با تغییر آن بخواهیم مشکلی را حل کنیم.

3. محمد بن ابی بکر تصریح می کند که عمر و عایشه و عبد الرحمن هنگامی به خانه بازگشتند که او چشمان ابو بکر را بسته بود، و آنان از او پرسیدند که بعد از خروجشان ابو بکر چه گفته است.

4. محمد بن ابی بکر با دقّت آنچه او به تنهایی شنیده را جدا از آنچه همراه عمر و عایشه و عبد الرحمن شنیده نقل می کند.

5. امیر المؤمنین علیه السّلام سخن محمد بن ابی بکر را تصدیق می فرماید و آن را به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مستند می نماید.

6. محمد بن ابی بکر از اینکه امیر المؤمنین علیه السّلام از آنچه در مجلس خصوصی او با پدرش گفتگو شده و اتفاق افتاده خبر می دهد، تعجب می نماید و آن را بعنوان یکی از

معجزات آن حضرت و علم غیب تلقی می کند.

7. امیر المؤمنین علیه السّلام یک بار دیگر سخن محمد بن ابی بکر را، بعد از شهادت او در جواب سلیم مورد تأیید قرار می دهد.

8. مسأله کمی سن محمد بن ابی بکر هنگام مرگ پدر بعنوان یک اشکال نه از طرف امیر المؤمنین و نه از طرف پسر عمر و نه از طرف سلیم مطرح نشده و به او اعتراض نکرده اند، با آنکه در متن قضیه بوده اند و سن محمد بن ابی بکر و پدرش و خصوصیات زندگی آن دو را می دانسته اند.

از اینجا معلوم است که سنّ او هنگام مرگ پدر در حدّی بوده که نقل آن قضایا و گفتگوها با پدر سؤال برانگیز نبوده است، اضافه بر اینکه سلیم با دقت خاصی که در نقل همه روایاتش دارد، در این حدیث بخصوص جزئیّات قضیّه را به صور مختلف از محمد بن ابی بکر سؤال می کند ولی در باره کمی سن او سؤالی مطرح نمی کند، و خود محمد بن ابی بکر نیز حتّی توضیح و اشاره ای در این باره ندارد.

ب. قرائن و مؤیّدات خارج از این حدیث که آن را تأیید می کند:

1. نسخه های چهارگانه کتاب (الف، ب، ج، د) در تعداد احادیث و زیاده و نقیصه آن مختلفند، ولی این حدیث بطور کامل در همه آنها موجود است.

2. شیخ صفّار و شیخ صدوق و شیخ مفید و ثقفی، این حدیث را با سند به سلیم از او نقل کرده اند (1). بنا بر این معلوم می شود این حدیث بهر حال از سلیم نقل شده و انحصاری به کتاب او ندارد.

3. در سایر احادیث کتاب سلیم، تصدیق این سخنان محمد بن ابی بکر دیده می شود که در حدیث 4 دو مورد و در حدیث 11 دو مورد و در حدیث 19 نیز یک مورد است (2).

4. در کتب تاریخ و حدیث شیعه تأیید قسمتهایی از این حدیث را می بینیم که

1- (24) بصائر الدرجات: ص 372. علل الشرائع: ج 1 ص 182. الاختصاص: ص 324. الكافيه (شيخ مفيد) بنقل بحار الانوار: ج 8 قديم ص 199. الغارات (ثقفی): ج 1 ص 326.

2- (25) به ص 232 و 240 و 301 و 304 و 392 همين كتاب مراجعه شود.

ذیلا به نمونه هایی اشاره می شود:

- ابو الصلاح حلبی نقل کرده که وقتی ابو لؤلؤ به عمر ضربت زد ... عمر در حالی که سرش بر سینه پسرش عبد الله بود گفت: (وای بر تو سرم را بر زمین بگذار) و از هوش رفت. پسر عمر می گوید: (از این حالت نگران شدم). پدرم گفت: (وای بر تو صورتم را بر زمین بگذار) و من سر او را بر زمین گذاردم. او صورت بر خاک می مالید و می گفت: (وای بر عمر، وای بر مادر عمر اگر خدا او را نیامرزد) (1).

- شیخ مفید نقل می کند که عثمان گفت: آخرین کسی بودم که در لحظات مرگ عمر نزد او بودم. وارد شدم در حالی که سرش در دامن پسرش عبد الله بود و وای و ویل سر داده بود. گفت: (صورتم را بر زمین بگذار)، ولی عبد الله امتناع کرد. عمر گفت: (ای بی مادر، صورتم را بر زمین بگذار)! او هم صورتش را بر زمین گذاشت.

عمر گفت: (وای بر مادرم! وای بر مادرم! اگر بخشیده نشوم)! و این سخن را آنقدر تکرار کرد تا مرد (2).

- سید بحرانی نقل می کند که عبد الله بن عمر گفت: وقتی مرگ پدرم نزدیک شد گاهی از هوش می رفت و دو باره بهوش می آمد. وقتی بهوش آمد گفت: (پسرم، علی بن ابی طالب را قبل از مرگ بنزد من برسان)! گفتم: با علی بن ابی طالب چکار داری در حالی که خلافت را بعد از خود بین شش نفر شوری قرار دادی و دیگران را با او شریک نمودی؟ گفت: پسرم، از پیامبر شنیدم که می گفت: (در آتش جهنم تابوتی است که دوازده نفر از اصحابم در آن محشور می شوند)، و سپس رو به ابو بکر نمود و گفت:

(بپرهیز که اوّل ایشان باشی). سپس رو به معاذ کرد و گفت: (مبادا که دوّمی آنان باشی).

سپس رو به من کرد و گفت: (ای عمر، مبادا تو سوّمی باشی)! پسرم، اکنون که بیهوش شده بودم آن تابوت را دیدم که ابو بکر و معاذ در آن بودند و شکی ندارم که سوّمی من هستم (3).

اکنون با ملاحظه این قرائن داخلی و مؤیّداتی که ذکر شد مطمئن می شویم که این

ص: 110

1- (26) بحار الانوار: ج 8 قديم ص 196.
2- (27) بحار الانوار: ج 8 قديم ص 197 و 199.
3- (28) مدينه المعاجز: ص 109.

حدیث قطعا جزئی از کتاب سلیم است، اضافه بر آنکه آنچه در تأیید اصل کتاب از کلمات ائمه علیهم السّلام و سخنان علما نقل شد مطلب را محکمتر می کند.

بنا بر این هیچ شکی وجود نخواهد داشت که این کلام را محمد بن ابی بکر گفته و راه هر گونه تأویل و اشتباه و یا تحریف در آن بسته است تا چه رسد به اینکه دلالت بر جعلی بودن کتاب داشته باشد.

پس از اطمینان از صدق اصل حدیث، فقط مسأله کم بودن سن محمد بن ابی بکر باقی می ماند، و در بیان رفع شبهه چنین می گوئیم:

تاریخ ولادت محمد بن ابی بکر از مطالبی است که در کتب تاریخ در آن اختلاف وجود دارد: بعضی روایات سال تولد او را سال حجه الوداع یعنی سال دهم، و بعضی روایات سال هشتم می داند، و بعضی روایات هم بر قبل از سال هشتم دلالت دارد.

ذیلا مدارک موجود ذکر می شود:

1. میر حامد حسین می گوید: (دهلوی گفته: محمد بن ابی بکر در سال حجه الوداع بدنیا آمده است. ابن اثیر گفته: او در سال هشتم بدنیا آمده است. در کتابهای العقد الثمین و تهذیب الکمال و اختصار تهذیب الکمال و الاستیعاب نیز به همین اختلاف اشاره شده است) (1). البتّه همه این نقلها از عامّه است و مدارک شیعه غیر این را می گوید.

2. قضیّه تکلّم محمد بن ابی بکر با پدرش هنگام مرگ، در روایات دیگر شیعه هم وارد شده است. با ذکر این روایات معلوم خواهد شد که محمد بن ابی بکر هنگام مرگ پدرش در سنی بوده که می توانسته با او صحبت کند. ذیلا به سه روایت اشاره می شود:

اوّل: روزی امیر المؤمنین علیه السّلام از محمد بن ابی بکر پرسیدند: آیا پدرت قبل از مردن این آیه را قرائت نکرد: وَ جاءَتْ سَکْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِکَ ما کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ، (سکرات مرگ به حق آمد، این همان چیزی بود که از آن روگردان بودی). عمر در آن حال به تو گفت: (بپرهیز پسرم که علی بن ابی طالب این خبر را از تو نشنود و ما را ملامت نکند)! هنگامی که امیر المؤمنین علیه السّلام این خبر را به محمد بن ابی بکر داد و از او سؤال کرد، تبسّمی فرمود.

1- (29) استقصاء الإفحام: ج 1 ص 514.

محمد گفت: یا علی، درست فرمودی، و من شنیدم که پدرم عمر را لعنت کرد و گفت: (تو مرا به مهلکه ها انداختی). حضرت فرمود: درست است .(1)

دوّم: محمد بن ابی بکر در حال جان کندن پدرش نزد او آمد و گفت: پدر، تو را در حالی می بینم که قبل از امروز ندیده بودم. ابو بکر گفت: پسرم، من به آن مرد ظلمی روا داشته ام که اگر مرا حلال کند امیدوارم حالم بهتر شود! پرسیدم: پدر، چه کسی را می گویی؟ گفت: علی بن ابی طالب را. گفتم: من قول می دهم که در این باره با علی علیه السّلام صحبت کنم و برای تو حلالیّت بگیرم، چرا که او سختگیر نیست.

محمد بن ابی بکر نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و عرض کرد: پدرم در بدترین حالات است و چنین سخنانی گفته، و من به او قول داده ام برایش از شما حلالیّت بگیرم. آیا او را حلال می کنی؟ حضرت فرمود: بخاطر تو آری، ولی به پدرت بگو بالای منبر رود و این حلیّت طلبی خود را به مردم خبر دهد تا او را حلال کنم.

محمد بن ابی بکر برگشت و به پدرش گفت: (خدا دعایت را مستجاب کرد)، و سپس کلام امیر المؤمنین علیه السّلام را برای او بازگو کرد. ابو بکر قبول نکرد و گفت: (دوست ندارم حتّی دو نفر بر من درود نفرستند)! (یعنی اگر من از کار خود اظهار پشیمانی کنم پس از مرگم مردم به من ناسزا می گویند که چرا حق دیگران را غصب کرده بودی) (2) ! سوّم: در کتاب الصراط المستقیم نیز روایت کرده که محمد بن ابی بکر بر پدرش وارد شد در حالی که بخود می پیچید. به او گفت: حالت چگونه است و این چه حالی است؟ گفت: از ظلمی که نسبت به علی بن ابی طالب روا داشته ام چنین حالتی دارم .(3)

3. قضیّه تکلم محمد بن ابی بکر هنگام مرگ پدرش در کتابهای عامّه هم آمده است و این نیز مؤیدی دیگر در باره سنّ محمد بن ابی بکر است. غزالی و ابن جوزی این روایت را نقل کرده اند:

محمد بن ابی بکر در مرضی که پدرش در آن از دنیا رفت نزد او آمد. ابو بکر گفت: پسرم، عمویت عمر را فرا خوان تا خلافت را به او بسپارم. گفتم: پدر، بر حق

1- (30) کامل بهائی: ج 2 ص 129 فصل پنجم.
2- (31) کامل بهائی: ج 2 ص 129 فصل پنجم.
3- (32) اثبات الهداه: ج 2 ص 368 ح 205.

بوده ای یا باطل؟ گفت: بر حق !! گفتم: اگر بر حق بوده ای خلافت را برای فرزندانت وصیّت کن، و اگر بر حق نبوده ای آن را به غیر خود واگذار ...) (1).

مقصود از ذکر روایات فوق این بود که معلوم شود قضیّه تکلم محمد بن ابی بکر با پدرش هنگام مرگ او، اختصاص به کتاب سلیم ندارد که اشکالی بر این کتاب باشد، بلکه هم در سایر کتب شیعه و هم در کتب عامه موجود است، و این روایات نشان می دهد سنّ او در حدّی بوده که می توانسته با پدر سخن بگوید.

4. در جریان قتل مالک بن نویره و به اسارت در آمدن قوم او توسط خالد بن ولید که بخاطر مخالفت آنها با خلافت ابو بکر و طرفداریشان از امیر المؤمنین علیه السّلام صورت گرفت، سنّ محمد بن ابی بکر در حدّ بالایی گفته شده بطوری که برخاسته و در مقابل مردم در باره اسرا صحبت کرده و حق خود را به امیر المؤمنین علیه السّلام بخشیده است. طبق این نقل، سن او در زمان حیات ابو بکر بیش از 10 سال بوده که چنان مطالبی را گفته است. ذیلا خلاصه ای از تاریخ نقل می شود:

در کتاب مدینه المعاجز، در معجزه 361 از معجزات امیر المؤمنین علیه السّلام چنین نقل می کند: (در زمره اسرا) خوله حنفیّه وارد مسجد شد و عدّه ای از صحابه به او تمایل نشان دادند، ولی او گفت که خود را جز در اختیار مردی که سر گذشت او را بگوید و نامش علی باشد نخواهد گذاشت.

در اینجا امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و تاریخچه زندگی او را از غیب برایش گفت، و خوله حاضر شد خود را در اختیار آن حضرت قرار دهد. ابو بکر و عمر گفتند: ارزش این دختر از سهم علی و فرزندانش در غنایم جنگی به اندازه یک سهم بیشتر است و بنا بر این حق ندارد او را در اختیار خود بگیرد. محمد بن ابی بکر برخاست و گفت: آن یک سهم هم از من حساب شود (و من سهم خود را به علی می بخشم). ای عمر، تا کی با این مرد عناد و کینه توزی می کنید در حالی که بین شما نظیر او نیست؟ ! مردم هم سخن محمد بن ابی بکر را تأیید کردند.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: (اگر خوله اسیر هم حساب شود) من او را آزاد کردم، چرا که غارت و اسارتی که به این قوم روا داشته شده به اموال ما نباید داخل شود

1- (33) استقصاء الافحام: ج 1 ص 514. تذكره الخواص: ص 62. كشف الحجب: ص 445. سر العالمين: ص 5.

(چون خلاف اسلام بوده است). من خدا و رسول و مؤمنین شما را شاهد می گیرم که اگر او قبول کند با او ازدواج نمایم. خوله هم گفت: قبول کردم ... (1).

با توجّه به آنچه گفته شد ذیلا جمع بندی و خلاصه ای از جواب شبهه محمد بن ابی بکر بیان می شود:

سخنان مفصل محمد بن ابی بکر با پدرش هنگام مرگ او، در کتاب سلیم و در کتب دیگر شیعه با سند به سلیم و بنقل از غیر سلیم و حتی در کتب عامّه نقل شده است. از این مجموعه یقین پیدا می کنیم که محمد بن ابی بکر هنگام مرگ پدرش در سنینی بوده که براحتی می توانسته با پدر سخن بگوید.

با در نظر گرفتن مطالب فوق و با توجه به اینکه ابو بکر در اواسط سال 13 هجری از دنیا رفته، اگر تولد محمد در سال حجه الوداع باشد هنگام مرگ پدر نزدیک به چهار سال داشته و اگر در سال هشتم باشد بیش از پنج سال داشته است. این دو قول هم هیچ کدام متواتر و قطعی نیست بلکه هر کدام در حدّ یک نقل تاریخی است، و روایاتی که از کتاب سلیم و غیر آن نقل شد دلالت می کند که او در سنینی بوده که می توانسته با پدر چنان سخنانی را بگوید و آنها را بخاطر بسپارد.

بنا بر این وقوع چنین گفتگویی در سن چهار یا پنج سالگی ممکن بوده و جای اشکال نیست، بخصوص با در نظر گرفتن اینکه رشد جسمی و فکری در نژادهای عرب قوی تر است و نباید با غیر آن قیاس شود. و اگر از نظر اشکال کننده کودک در این سنین نمی تواند چنین گفتگویی انجام دهد، همین احادیث کافی است تا سنّ او را در حدی بدانیم که بتواند چنان سخنانی را بگوید و هیچ گونه ضرورتی در بین نیست که ما سن چهار یا پنج را برای محمد ثابت کنیم، چرا که این چند حدیث که مؤیّد یک دیگرند دلیلی قوی تر در مقابل آن دو قول خواهد بود. اضافه بر آنکه از حدیث مدینه المعاجز سنّ او بیش از نوجوانی هم استفاده می شود.

بر فرض هم که این سه قول را متعارض بدانیم، روایت کتاب سلیم را که از روایات شیعه و عامه مؤیّد دارد، بر آن دو که مؤیّدی ندارد و از عامه نقل شده مقدّم می داریم.

1- (34) مدينه المعاجز: ص 129.

ملاحظات

در حاشیه مطالبی که بعنوان جواب از شبهه محمد بن ابی بکر داده شده، تذکر چند نکته لازم بنظر می رسد:

1. با توجّه به جوابی که داده شد نیازی به احتمالات ذکر شده در این باب نیست از قبیل این که محمد بن ابی بکر نابغه بوده، یا این گفتگوی او با نظر اعجاز امیر المؤمنین علیه السّلام بوده، یا مادرش اسماء به او آموخته و امثال این احتمالات که با ذکر جواب اصلی، از آوردن آنها صرف نظر می شود.

2. بر فرض اینکه مسأله سنّ محمد بن ابی بکر بعنوان یک سؤال باقی باشد باید گفت: باقی ماندن یک نقطه مبهم در مجموع یک حدیث یا یک کتاب، بطوری که فقط سؤال انگیز باشد نه اینکه بصورت یک اشکال ثابت باشد، چنین شبهه ای نمی تواند به درستی اصل حدیث لطمه بزند. در مسأله محمد بن ابی بکر هم مبهم ماندن سنّ او نمی تواند یک روایت به این مفصّلی با آن همه قرائن صدق را باطل کند و از ارزش بیندازد. بلکه اصل مطلب ثابت است و یک قسمت آن بعنوان نکته ای حل نشده باقی می ماند.

3. احتمال قوی می رود ریشه مطرح شدن این اشکال، فقط منزّه نمودن ابو بکر و عمر از سخنانی باشد که هنگام مرگ بر زبانشان جاری شده و از حقایق و اسراری پرده برداشته است، و طبیعی است که دشمن از میان همه مطالب کتاب این یک قطعه را که دارای چنین محتوایی است برای اشکال تراشی انتخاب کرده است.

مؤید این مطلب کلام صاحب الذریعه است که می گوید: (ظاهرا مؤلف رجال منسوب به ابن غضائری از معاندین نسبت به بزرگان شیعه بوده و می خواسته به هر صورتی در مورد آنان بدگویی کند) (1)، و نیز کلام آیه الله خویی که می گوید: (بعضی بطور یقین معتقدند که رجال منسوب به ابن غضائری یک کتاب جعلی است و آن را یکی از مخالفین جعل کرده و به ابن غضائری نسبت داده است) (2).

1- (35) الذريعه: ج 10 ص 89.
2- (36) معجم رجال الحديث: ج 1 ص 102.

4. ممکن است اشکالاتی نظیر اشکال محمد بن ابی بکر مطرح شود که منشأ آن عدم تطابق مطالب کتاب سلیم با کتب غیر شیعه باشد. مثلا در تاریخ طبری می گوید:

(معاذ بن جبل در جریانات سقیفه حاضر نبوده است)، در حالی که کتاب سلیم او را از مؤسّسین سقیفه می داند.

جواب کلّی از این نوع شبهات آن است که بر فرض وجود چنین مواردی، کتاب سلیم بعنوان یک اصل اصیل و کهن در مدارک اسلامی بر سایر مدارک ترجیح دارد، و بر فرض آنکه ترجیح هم ندهیم روایتی در مقابل روایت دیگر است و هیچ دلیلی وجود ندارد که نقل دیگری را بر کتاب سلیم ترجیح دهیم.

جای تعجّب از کسانی است که منقولات کتابهایی را که برای مذهب غیر شیعه و نجات ابی بکر و عمر و معاذ و امثال آنان تألیف شده بر نقل کتاب سلیم مقدم می دارند، در حالی که امام موسی بن جعفر علیه السّلام می فرماید:

(معارف دینت را از غیر شیعیان ما مگیر، چرا که اگر از شیعیان ما بگذری و به دیگری مراجعه کنی در واقع دین خود را از خائنینی که به خدا و رسولش و به اماناتشان خیانت کرده اند گرفته ای ...) (1) !

اشکال عرضه سلیم احادیث کتابش را بر غیر معصوم، و جواب آن

بعنوان آخرین اشکال بی رنگ، بعضی از معاندین این سؤال را نسبت به کتاب سلیم مطرح کرده اند که چرا سلیم بن قیس احادیثی را که از معصومین علیهم السّلام می شنیده، برای اطمینان از صحت، آنها را بر غیر معصوم عرضه می کرده است؟!! این سؤال اگر چه نیاز به جواب ندارد، ولی با اشاره به جواب آن نکاتی روشن خواهد شد. جواب این شبهه به پنج وجه ذکر می شود:

1. در سرتاسر کتاب سلیم، حتّی یک مورد وجود ندارد که سلیم احادیث معصومین علیهم السّلام را بر غیر معصوم عرضه کرده باشد، و آنچه موجود است عرضه

1- (37) بحار الانوار: ج 2 ص 82 ح 2.

احادیث غیر معصومین بر معصوم و غیر معصوم است (1) و این یک امر بسیار عادی و طبیعی است.

2. بر فرض ثبوت چنین مطلبی باز جای اشکال نیست، زیرا این کتاب بعنوان یک مدرک عمومی بین مسلمین مطرح است و باید مطالب آن در برابر کسانی که معصومین علیهم السّلام را بعنوان امام معصوم قبول ندارند نیز محکم باشد. لذا اگر چنین نسبتی را قبول هم نماییم برای اتمام حجّت بوده است (2).

3. بر فرض قبول شبهه، منظور از این کار تکثیر اسناد روایت و در نتیجه تقویت آن از نظر مدارک بوده است.

4. مسأله عرضه حدیث بر دیگران نمی تواند بعنوان یک اشکال مطرح باشد، بلکه این کار حاکی از دقت راوی و ناقل است که می خواهد مطمئن شود که در شنیدن و نوشتن خود مرتکب اشتباهی نشده است. این کار تا آنجا پیشرفت داشته که علمای بزرگ، احادیث و منقولات خود را به اشخاصی که از نظر علمی در درجه نازلتر از خود بودند عرضه می کردند تا از جهت اشتباهات سمعی و بصری و کتابتی در امان بمانند.

5. مؤیّد مطالب فوق و جواب اصلی از شبهه آن است که بر فرض وجود چنین مواردی در کتاب، وقتی سلیم احادیث خود را نزد افراد والامقامی چون سلمان و ابو ذر و مقداد عرضه می کرد، خود آنان چنین اشکالی را به او نمی کردند و کار او را مورد انتقاد قرار نمی دادند. از اینجا معلوم می شود که این شبهه بعنوان اشکال تراشی و تلاشهای بی ثمر در این راه مطرح شده است.

در پایان این بخش روشن شد که کتاب سلیم از متقن ترین و محکم ترین کتابهای اصول است، بطوری که شک بدان راه ندارد و نمی توان شبهه ای به آن متوجه ساخت.

کتابی است استوار بر پایه ای محکم که اشکالات حساب نشده و بدون فکر و تدبّر تأثیری در عظمت آن نخواهد داشت.

ص: 117

1- (38) به اوّل بخش سوم همين مقدمه در ص 56 مراجعه شود.
2- (39) استقصاء الافحام: ج 1 ص 466.

ص :118

بخش هشتم اسناد کتاب سلیم

اشاره

وجود احادیث سلیم در کتب قدما شجره اسناد و راویان احادیث سلیم مناوله و قرائت در نقل کتاب سلیم تعداد سندهای منتهی به کتاب سلیم تحقیقی در باره ابان بن ابی عیاش تعریف رجال مذکور در اسناد کتاب سلیم

ص: 119

وجود احادیث سلیم در کتب قدما

برای جمع آوری روایاتی که از سلیم نقل شده، جستجوی کاملی در کتب قدما و متأخرین از شیعه و غیر شیعه انجام شد بطوری که می توان اطمینان یافت نود و پنج درصد از احادیث سلیم یافت شده و احتمال وجود احادیث دیگری از سلیم بسیار ضعیف است.

با توجّه به اسناد مذکور و تکرار نام عدّه ای از راویان در بعضی از آنها، معلوم می شود اکثر آن اسناد منتهی به کتاب سلیم است، و عده ای از راویان نسخه ای از کتاب سلیم را داشته اند و از روی آن روایت کرده اند، همچون سعد بن عبد الله اشعری و محمد بن یحیی عطّار و ابراهیم بن هاشم قمی و علی بن ابراهیم و حسین بن سعید و شیخ کلینی و شیخ نعمانی و شیخ صدوق و شیخ طوسی.

بهر حال وجود احادیث سلیم با اسناد معتبر و متّصل در کتب قدما یکی از جنبه های شاخص کتاب سلیم است که اسناد آن را محکمتر می نماید، و بسیاری از آن اسناد می تواند سندی برای اصل کتاب سلیم هم باشد.

شجره اسناد و راویان احادیث سلیم

اشاره

در این بخش ترسیمی از سلسله اسناد منتهی به سلیم بصورت شجره بندی آورده می شود. این شجره نامه، معرّف راه هزار و چهار صد ساله ای است که کتاب سلیم پیموده، و در همان حال معرّف امانتدارانی است که این ودیعه آل محمد علیهم السّلام را

ص: 120

در این مسیر پر خطر حفظ کرده و به ما رسانده اند.

بر خواننده کتاب لازم است با نگاهی اجمالی، راهی را که این کتاب در چهارده قرن طی کرده و اتصال اسناد نسخه های امروزی را با نسخه ای که به دست مؤلف بزرگوار نوشته شده بداند، و بعنوان سند دائمی و پشتوانه استوار کتاب آن را بخاطر بسپارد.

تنظیم شجره بندی به این صورت است که اسناد از سلیم بن قیس شروع شده و در مرتبه دوم ابان بن ابی عیاش بعنوان روایت کننده از سلیم ذکر شده است. سپس نام افرادی که احادیث سلیم را از ابان روایت کرده اند- که 14 نفرند- آمده است. بعد از آن راویان از هر یک از چهارده نفر و سپس طبقات بعدی راویان ذکر شده تا آنجا که به یکی از مدارک و منابع حدیثی یا تاریخی منتهی شود که احادیث سلیم با اسنادش در آنها ثبت شده و به دست ما رسیده است.

برای دست یابی به عین اسناد به اوّل جلد سوّم متن عربی کتاب سلیم و نیز مدارکی که در پایان هر حدیث در ترجمه فارسی آمده مراجعه شود.

لازم به تذکر است که بحثهای مربوط به تقدّم و تأخّر بعضی راویان و حذف نام بعضی راویان در سندها و نیز اشتباهاتی که در نام بعضی راویان بوجود آمده در اینجا مطرح نیست و آنچه تقدیم می شود نتیجه نهایی از آن مباحث است.

با توجّه در شجره ای که در صفحه بعد آمده کلیّه اسنادی که به سلیم بن قیس منتهی می شود و نام همه راویانی که احادیث او را نقل کرده اند، به صورت یک جا به نمایش گذاشته می شود.

ص :121

شجره اسناد و راويان احاديث سليم

سليم بن قيس/ أبان بن ابى عياش ابراهيم بن عمر يمانى/ حماد بن عيسى و عثمان بن عيسى ابراهيم بن هاشم/ على بن ابراهيم/ كلينى در كافى محمد بن اسماعيل بن بزيع/ فضل بن شاذان در مختصر اثبات الرجعه محمد بن على صيرفى/ ماجيلويه/ ابن وليد/ ابن ابى جيد/ نجاشى و شيخ طوسى در رجال حسين بن سعيد/ احمد بن محمد بن عيسى/ صفار/ ابن وليد/ صدوق در كمال الدين محمد بن عيسى/ احمد بن زياد/ صفار/ ابن وليد/ صدوق در كمال الدين معمر بن راشد/ عبد الرزاق بن همام/ ابو بكر احمد بن منذر صنعانى/ ابو عمرو عصمه بن ابى عصمه بخارى/ محمد بن صبيح بن رجاء در دمشق/ نسخه خطى (ب) عبد الله بن مبارک/ عمرو بن جامع كندى/ احمد بن عبيد الله همدانى/ نعمانى/ محمد بن عبد الله بلدى/ كراجكى در استنصار رجالهم/ ابن عقده/ ابن جحّام در تاويل الايات/ هارون بن محمد/ نعمانى در غيبت عبد الواحد بن يونس و عبد العزيز بن يونس و محمد بن همام بن سهيل/ نعمانى در غيبت همام بن نافع صنعانى/ عبد الرزاق بن همام/ ابراهيم بن عمر يمانى/ حسن بن ابى يعقوب دينورى/ نسخه خطى (د) و حموئى در منهاج الفاضلين محمد بن هارون سندى/ نصر بن مزاحم و عبد الله بن مغيره و حفص بن عاصم/ قاسم بن اسماعيل انبارى/ على بن محمد بن زهرى/ تفسير فرات حسن بن محمد هاشمى/ محمد بن اسلم/ محمد بن على صيرفى/ خواتيمى/ طب الائمه عليهم السلام عبد الله بن مسكان/ حماد بن عيسى/ يعقوب بن يزيد/ سعد بن عبد الله/ والد صدوق/ صدوق ابن ابى نجران و حسن بن على بن فضّال/ فضل بن شاذان ابو الحسن ازدى/ عبد الله بن قاسم/ سليمان بن سماعه/ ابو على طبرسى/ ابن جحام در تأويل الايات نصر بن مزاحم/ حسين بن نصر بن مزاحم/ حسين بن حكم حبرى و عبيد بن كثير/ محمد بن قاسم/ ابن جحام در تأويل الايات محمد بن مروان/ على بن محمد بن مروان/ محمد بن قاسم/ على بن محمد جعفى/ محمد بن عباس/ اللوامع النورانيه عيسى بن ايّوب همدانى/ كتاب التحفه فى الكلام/ شيخ حرّ در اثبات الهداه ابو الحسن على بن يحيى/ على بن يوسف/ بشر بن مفضّل/ احمد بن محمد بن عمير/ عبد العزيز بن يحيى/ محمد بن احمد/ محمد بن عبد الله صوفى/ حسكانى در شواهد التنزيل ابو احمد مصرى/ ابو بكر جرجرائى/ حسكانى در شواهد التنزيل عبد الله بن شريک عامرى/ محمد بن خالد ضبّى/ ابى معمر سعيد بن خثيم/ عباده بن زياد/ جعفر بن محمد بن هاشم/ تفسير فرات عمر بن اذينه/

محمد بن أبى عمير محمد بن حسين بن ابى الخطاب عبد الله حميرى/ محمد بن همام/ هارون تلعکبرى/ غضائرى/ شيخ طوسى/ نسخه خطى (الف) يعقوب بن زيد احمد بن محمد بن عيسى محمّد بن يحيى/ کلينى سعد بن عبد الله/ والد صدوق/ صدوق در کمال الدين و عيون الاخبار عبد الله بن جعفر حميرى/ ابو المفضّل شيبانى/ جماعه/ شيخ طوسى در غيبت محمد بن عيسى/ حسين بن احمد مالکى/ ابن جحّام در تأويل الايات ابراهيم بن هاشم/ على بن ابراهيم/ کلينى/ نعمانى در غيبت على بن عيسى/ سعد بن عبد الله/ صدوق/ طبرسى در اعلام الورى احمد بن هلال/ على بن محمد/ کلينى عثمان بن عيسى احمد بن محمد بن خالد/ عده من اصحابنا/ کلينى در کافى حسين بن سعيد در کتاب زهد و کتاب بهار احمد بن محمد بن عيسى محمد بن حسين بن ابى الخطاب/ مختصر البصائر على بن اسماعيل بن عيسى حماد بن عيسى محمد بن عيسى/ احمد بن محمد بن عيسى/ احمد بن عبد الله از جدش از پدرش/ حسن بن على علوى/ ابن شاذان در مائه منقبه و خوارزمى در مقتل محمد بن يحيى/ کلينى يعقوب بن يزيد/ سعد بن عبد الله/ والد صدوق/ ابن وليد/ صدوق ابراهيم بن هاشم/ على بن ابراهيم/ کلينى در کافى محمد بن على صيرفى محمد بن حسن بن وليد/ ابن ابى جيد/ فهرست شيخ طوسى محمد بن ابى القاسم ماجيلويه فضل بن مفضل بن قيس/ عبد الرزاق بن سليمان/ ابو المفضل/ جماعه/ امالى طوسى احمد بن ابى عبد الله/ پدرش/ على بن حسين سعدآباد/ محمد بن موسى بن متوکل/ صدوق در علل الشرائع ابراهيم بن عمر يمانى/ محمد بن على صيرفى/ محمد بن زيد تسترى/ عبد الله انبارى/ ابن عياش جوهرى/ حسين بن عبد الوهاب در عيون المعجزات محمد بن اسماعيل زعفرانى/ على بن حسن بن فضال/ شيخ طوسى در تهذيب محمد بن عبد الله بن مهران/ طبرى در المسترشد حسن بن محمد هاشمى/ محمد بن اسلم/ محمد بن على صيرفى/ احمد بن ابى عبد الله/ صفار/ صدوق در معانى الاخبار خواتيمى/ طب الائمّه عليهم السلام ابو محمد مدنى/ عمران بن قرّه/ اسماعيل بن همام/ حکم بن بهلول/ حسن خشاب/ محمد بن نصير/ جعفر بن محمد بن مسعود/ مظفرى علوى/ صدوق على بن هاشم/ حماد بن عيسى/ هيثم بن عدى طائى/ اسماعيل بن على بن رزين واسطى/ ابن مردويه در مناقب اسماعيل بن همام/ حکم بن بهلول/ على بن مهزيار/ عباس بن معروف/ احمد بن محمد/ محمد بن احمد/ محمد بن يحيى عطار/ ماجيلويه/ صدوق در خصال ابراهيم بن عمر يمانى/ حماد بن عيسى/ ابراهيم بن هاشم/ على بن ابراهيم/ کلينى در کافى اسحاق بن ابراهيم بن عمر/ حسن بن على بن کيسان/ محمد بن حسن براثى/ رجال کشى محمد بن اسلم/ محمد بن حسين/ صفار در بصائر الدرجات

مناوله و قرائت در نقل کتاب سلیم

از جمله روشهای نقل حدیث (مناوله) است، و منظور آن است که مؤلّف یا راوی با دست خود کتاب را به شخصی که می خواهد از او روایت کند منتقل نماید.

ارزش سند آنگاه بیشتر می شود که (قرائت) هم به مناوله اضافه شود به این معنی که مؤلّف یا راوی، کتاب را برای کسی که به او تحویل می دهد بخواند، یا تحویل گیرنده بخواند و مؤلّف یا راوی گوش فرا دهد و صحّت آن را تأیید کند.

در نقل کتاب سلیم مناوله و قرائت مکرّر انجام شده، که موارد زیر در مدارک مربوط به کتاب تصریح شده است (1).

1. مناوله کتاب از دست سلیم به ابان، و قرائت سلیم برای او، در سال 76.

2. مناوله کتاب از دست ابان به ابن اذینه، و قرائت ابان برای او، در سال 138.

3. قرائت کتاب بر ابو عبد الله مقدادی در سال 520 در نجف.

4. قرائت کتاب بر حسن بن هبه الله بن رطبه در سال 560 در کربلا.

5. قرائت کتاب بر هبه الله بن نما در سال 565 در حله.

6. قرائت کتاب بر ابن شهرآشوب در سال 567 در حله.

اینها موارد تصریح شده بر مناوله و قرائت کتاب سلیم بود. مسلّما موارد بسیاری نیز بوده که در تاریخ ثبت نشده است. همچنین مخفی نماند که مناوله و قرائت کتاب دلالت بر وجود نسخه های خطی کتاب در تاریخهای مزبور می نماید، اگر چه خصوصیات آن نسخه ها بدست ما نرسیده باشد.

تعداد سندهای منتهی به کتاب

کتاب سلیم بیست و یک سند معتبر دارد که از نظر رجال و اسناد جنبه مهمّی برای این کتاب تلقّی می شود و کمتر کتابی از چنین خصوصیّتی برخوردار است.

توضیح این 21 سند چنین است:

اسناد اوّل نسخه های نوع (الف) شامل شانزده طریق است. یک سند هم در اوّل

1- (1) به سر آغاز کتاب سلیم در ص 192 همین کتاب مراجعه شود.

نسخه های نوع (ب) و سند دیگری در اوّل نسخه های نوع (د) است. در رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی سند دیگری موجود است. یک سند دیگر در رجال کشی، و سندی هم در الذریعه است که رویهم 21 سند می شود.

برای ملاحظه عین اسناد به بخش دهم این مقدمه که مربوط به نسخه های خطی کتاب سلیم است، و نیز به سر آغاز کتاب سلیم مراجعه شود (1). در اینجا فقط توضیحی در باره 16 سند نسخه های نوع (الف) تقدیم می شود:

اسناد تا شیخ طوسی به چهار سند متصل می شود. از شیخ طوسی تا سلیم هم به چهار سند می رسد و حاصل ضرب چهار سند قبل از شیخ طوسی در چهار سند بعد از او شانزده سند می شود.

تحقیقی در باره ابان بن ابی عیاش

اشاره

از آنجا که در قسمت اوّل این مقدمه، شرح کامل زندگی سلیم و ابان گذشت، در بحث حاضر فقط به ذکر مدارک و نیز چند جهت مهم در باره ابان می پردازیم.

قابل توجه اینکه مطالب مربوط به ابان به دو علّت از اهمیّت خاصّی برخوردار است:

اوّل: ابان اوّلین و تنها ناقل کتاب از مؤلف است، و اگر امانتداری و محافظت او نبود اکنون اثری از این کتاب بزرگ باقی نمانده بود.

دوّم: کسانی که احوال ابان را مورد بررسی قرار داده اند آن را بطور کامل بررسی نکرده اند و اکثرا از نسبتهای ناروای مخالفین به او غافل مانده اند. البته عده ای از متأخرین متوجه این نکته شده اند. بنا بر این ضرورت دارد حقایق مربوط به ابان کاملا روشن شود.

اسم و نسبت ابان

اسم و نسبت ابان (2)

اسم و القاب كامل ابان بن ابى عياش در كتب رجال و تاريخ چنين است: شيخ

ص: 125

1- (2) به ص 138 و 192 از همين كتاب مراجعه شود.
2- (3) معجم رجال الحديث: ج 1 ص 18. اعيان الشيعه: ج 5 ص 48. مناقب ابن مغازلى: ص 212 ح 256. عيون اخبار الرضا عليه السّلام: ج 1 ص 42. ميزان الاعتدال: ج 1 ص 10 و 12. المجروحين (ابن حبان): ج 1 ص 96. المعارف (ابن قتيبه): ص 239. امالى شيخ طوسى: ج 2 ص 70. كتاب حاضر ص 193 و 194.

تابعی، عالم فقیه، عابد زاهد، ابو اسماعیل ابان بن ابی عیاش فیروز عبدی بصری.

ذیلا به توضیح این القاب می پردازیم:

(تابعی)، یعنی او صحابه پیامبر صلی اللّه علیه و آله را درک کرده ولی خود آن حضرت را ندیده است. از سوی دیگر ابان از علما و فقهای زمان خود بشمار می رفته بطوری که طایفه بنی عبد القیس به وجود فقیهی چون او در میان قبیله خود افتخار می کردند. عابد و زاهد بودن او در حدّی بوده که او را از عابدان شب زنده دار و روزه داران در روزها در زمان خود معرفی کرده اند.

از آنجا که نام پسر او اسماعیل بوده کنیه (ابو اسماعیل) به او داده شده است. نام خود او ابان و نام پدرش فیروز با کنیه ابو عیّاش است. لذا گاهی به او ابان بن فیروز گفته می شود.

(عبدی) اشاره به آن است که ابان پس از خروج از شهر خود (نوبندجان)- که در نزدیکی شیراز است- وارد شهر بصره شد. طبق قوانین آن عصر، هر کس ساکن شهری می شد می بایست نام خود را در یکی از قبایل ثبت کند و در خوب و بد روزگار شریک آنان باشد. ابان هم از میان قبایل، قبیله (بنو عبد القیس) را انتخاب کرد که به تشیّع مایل تر بودند. با مخفّف کردن کلمه (بنی عبد القیس) به ابان (عبدی) گفته اند.

عنوان (بصری) نیز بخاطر اقامت رسمی و دائمی ابان در آن شهر است.

ولادت و وفات ابان

ولادت و وفات ابان (1)

ابان بن ابی عیّاش در حدود سال 62 هجری بدنیا آمده و در اوّل رجب سال 138 از دنیا رفته، و عمر او حدود هفتاد و هفت سال بوده است.

در مقدّمه کتاب سلیم ابان می گوید: هنگام ملاقات با سلیم سن او 14 سال بوده است. با توجّه به اینکه سلیم کمی پس از ملاقات با ابان در سال

76 هجری از دنیا رفته، با کم کردن 14 از 76، سال 62 بدست می آید که سال تولد ابان است.

سال رحلت ابان هم صریحا در کتب شیعه و عامه آمده که همان سال 138 است و بعضی سال 140 یا کمی بعد از آن را هم گفته اند.

هلالی، سلیم بن قیس - انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، 1جلد، نشر الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم ؛ ؛ ص126

ص: 126

1- (4) اعیان الشیعه: ج 5 ص 48. میزان الاعتدال: ج 1 ص 14. کتاب حاضر: ص 194.

ابان از اصحاب ائمه علیهم السّلام

ابان از اصحاب ائمه علیهم السّلام [(1)]

ابان از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام بوده و در زمان آن حضرت از دنیا رفته است. این مطلب از روایاتی که ابان نقل کرده پیداست، و در رجال برقی و رجال شیخ طوسی نیز صریحا ذکر شده است.

سخنان علما در باره ابان

بخاطر شرایط سخت تقیّه که در زمان حجّاج حاکم بود، ابان مذهب حقیقی خود یعنی تشیّع را در اوایل زندگی مخفی می کرد تا از این رهگذر بتواند کتاب سلیم و صدها حدیثی را که از اهل بیت علیهم السّلام به او رسیده بود حفظ کند، و از عهده این مهم بخوبی بر آمد.

ولی پس از مرگ حجّاج و در حکومت عمر بن عبد العزیز که آزادی نسبی در اجتماع راه پیدا کرد، با کنار رفتن شرایط شدید تقیّه، ابان بیشتر شناخته شد و اعتقادات واقعی او هم کم کم آشکار شد. بسیاری از علمای عامّه که احادیث بسیاری از ابان نقل کرده بودند و او را بعنوان یکی از استوانه های علمی جامعه بحساب می آوردند با اطلاع از تشیّع ابان چنان بر آشفتند و زبان به طعن او گشودند که ذکر بعضی سخنان ایشان شرم آور و دور از ادب است.

البته این عکس العملها ریشه ای جز بغض امیر المؤمنین علیه السّلام و حبّ ابو بکر و عمر نداشت، و ابان هم جرمی جز محبّت اهل بیت علیهم السّلام و بغض دشمنانشان نداشت.

این سخنان ناروا که از سوی امثال شعبه و سفیان ثوری و احمد بن حنبل و وکیع بن جراح و یحیی بن معین و امثالشان منتشر شد، همچنان در کتابهای رجالی و تاریخی باقی ماند و موجب اشتباه عدّه ای شد بطوری که همان تصویر نادرست را برای معرفی ابان در نظر گرفته اند.

در همین حال بسیاری از متأخّرین از علمای شیعه، متوجّه عظمت مقام ابان شده اند و منشأ این سخنان ناروا به او را پیدا کرده اند، و به موشکافی در وثاقت و مقام

ص: 128

1- (5) رجال برقی: ص 9 رجال شیخ طوسی: ص 83 و 106 و 156. کتاب حاضر: ص 196.

علمی ابان پرداخته و شخصیت واقعی او را معرفی کرده اند.

با صرف نظر از ذکر سخنان قبیح عامه که در باره ابان گفته اند- گر چه در موارد بسیاری مدح او را هم گفته اند- فقط به ذکر آدرس آنها اکتفا می نماییم:

میزان الاعتدال: ج 1 ص 10 و 11 و 12 و 14 و 15. التاریخ الکبیر (بخاری): ج 1 ص 454 شماره 1455. جامع المسانید (خوارزمی): ج 2 ص 389. تهذیب التهذیب: ج 1 ص 97. احوال الرجال: شماره 157. الضعفاء و المتروکین (نسائی): ص 31 شماره 21. المجروحین (ابن حبّان): ج 1 ص 96. الطبقات الکبری: ج 7 ص 254. الضعفاء الکبیر: ج 1 ص 38. الضعفاء و المتروکین (دارقطنی): شماره 103. المعارف (ابن قتیبه): ص 239. الضعفاء الصغیر (بخاری): ص 32. الجرح و التعدیل (ابن جماعه): ج 2 ص 1087. الکامل (ابن عدی): ج 1 شماره 134. الضعفاء (عقیلی): شماره 6. تهذیب الکمال (مزی): شماره 25. تقریب التهذیب: ج 1 ص 31. الدوری: شماره 3625 و 4350. تاریخ ابن معین: ج 4 ص 146. العلل (ابن حنبل): ج 1 ص 135. الجرح و التعدیل (ابن حاتم): ج 1 ص 2951.

اینک به سخنان علمای شیعه در باره ابان می پردازیم:

شیخ برقی و شیخ طوسی در رجالشان ابان را از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام شمرده اند. شیخ طوسی در یک مورد در باره او کلمه (تابعی ضعیف) بکار برده و در دو مورد دیگر مطلبی نگفته است.

ابن غضائری معروف که قبلا مطالبی در باره کتاب رجال منسوب به او گفته شد، در باره ابان کلمه (تابعی ضعیف) را بکار برده است. علّامه حلّی نیز گفته: (بخاطر سخن ابن غضائری، در روایات ابان توقّف می کنیم) (1).

در توضیح و تبیین آنچه از شیخ طوسی و ابن غضائری و علّامه حلی نقل شد، چند نکته از چند عالم بزرگ تقدیم می شود (2):

1. علّامه سیّد محسن امین می گوید: منشأ تضعیف شیخ طوسی و علّامه حلی

1- (6) رجال برقی: ص 9. رجال شیخ طوسی: ص 83 و 106 و 156. خلاصه الاقوال: ص 207.

2- (7) اعیان الشیعه: ج 5 ص 50. کشف الاستار: ج 2 ص 30. تهذیب المقال: ج 1 ص 182.

نسبت به ابان، سخن ابن غضائری است، و ابن غضائری و رجالش معلوم الحال هستند.

2. علّامه صفائی خوانساری می گوید: شیخ طوسی فقط در اصحاب امام باقر علیه السّلام ابان را تضعیف کرده و در دو مورد دیگر کلمه (ضعیف) را نیاورده است. علت این مسأله معلوم نیست، و شاید سخنان مخالفین منشأ گفته شیخ طوسی باشد، در حالی که تضعیف مخالفین باید مدح حساب شود.

3. علامه موحد ابطحی می گوید: شاید کلمه (تابعی ضعیف) در کلام شیخ طوسی اشتباه از (تابعی صغیر) باشد، چنان که در کتب عامه آمده که ابان از بزرگان تابعین نیست، و حتی در میزان الاعتدال آمده که ابان (تابعی صغیر) است.

اکنون به سخنان متأخرین توجّه می کنیم که متوجّه ریشه مسأله شده اند و شخصیت واقعی ابان را تبیین کرده اند (1):

1. شیخ استرآبادی می گوید: اصل تضعیف ابان از طرف مخالفین بوده و بخاطر تشیّع اوست.

2. علامه میر حامد حسین می گوید: (ابان بن ابی عیاش نزد خود عامّه هم از بزرگان علمای مورد احترام و از موثّقین بشمار می آمده، ولی بعد او را تضعیف کرده اند و نسبت مفتری و کذّاب به او داده اند). سپس چند جمله از سخنان قبیح علمای عامه را ذکر کرده و بعد از آن مطلبی گفته که خلاصه اش این است: (بنا بر این علمای عامه و همین کسانی که سخنان ناروا را در باره ابان گفته اند در حالی که عمری احادیث او را نقل می کرده اند، مستحق همان سخنان ناروایی هستند که خودشان به روایت کنندگان از ابان نسبت داده اند).

3. علامه سیّد محسن امین می گوید: دلیل بر شیعه بودن ابان سخن احمد بن حنبل است که می گوید: (ابان گرایش خاصی داشت) که منظور او همان تشیّع است.

شعبه بن حجاج رئیس بدگویان در باره ابان، کسی است که ضدیت او با تشیّع

1- (8) منهج المقال: ص 15. استقصاء الافحام: ج 1 ص 563، 564، 566. اعیان الشیعه: ج 5 ص 50. تهذیب المقال: ج 1 ص 182 و 183. الجامع فی الرجال: ج 1 ص 11. کشف الاستار: ج 2 ص 123. رساله فی کیفیه استنباط الاحکام (نسخه خطی).

معروف است، گذشته از آنکه شعبه تصریح می کند که آنچه گفته از روی گمان است نه یقین!! و این ظن و گمان در مقابل تصریحهایی که خود عامه بر وثاقت ابان دارند ارزشی ندارد. اضافه بر اینکه سخنان خود شعبه نیز اشکالی به ابان وارد نمی کند، زیرا او احادیث ابان را منکر و ناشناخته تلقّی می کند و پیداست که امثال فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام و روایات شیعی در احکام شرعی باید برای شعبه و امثال او ناشناخته باشد.

جالب تر اینکه برای تضعیف ابان به چند خواب دیدن تمسّک کرده اند که از نظر رجالیین فاقد ارزش علمی است.

4. علامه موحد ابطحی می گوید: اکثر تضعیفات ابان، با اعتماد بر سخن شعبه است که در مورد ابان بیش از اندازه بدگویی کرده است. آنچه هم بعنوان تضعیف نقل کرده اند چیزی جز عناد نیست زیرا یکی از سه جهت را مطرح کرده اند: خوابهایی که بر علیه ابان دیده اند!! روایت ابان از ضعفایی که آنان ضعیف دانسته اند! روایات منکر و ناشناخته او که بعنوان مثال فضائل اهل بیت علیهم السّلام را شمرده اند! در هر سه این اشکالات، چیزی جز جنبه عناد با تشیع منظور نیست و تضعیف او به هر حال از جهت مذهب است.

5. مولی حیدر علی شیروانی می گوید: ابان در زمان امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام مطالب کتاب سلیم را نقل می کرده و از اصحاب آن امامان علیهم السّلام بشمار می آمده است. بزرگان علما نیز روایات او را بعنوان اعتماد بر او نقل می کرده اند.

6. علّامه شیخ موسی زنجانی می گوید: بنظر من روایات ابان مورد قبول است همان طور که عدّه ای از متأخرین علمای شیعه متوجّه این نکته شده اند. نظر آنان هم به روایات متقدّمین مانند شیخ صفّار و شیخ صدوق و ابن ولید و دیگران است که به آنچه در باره ابان گفته شده اعتنا نکرده اند و روایات او را نقل کرده اند. اضافه بر آنکه روایات ابان از نظر محتوا و مطلب نشان می دهد که او شیعه بوده و از اعتقاد بالایی برخوردار بوده است.

نتیجه سخن در باره ابان

یک جمع بندی از آنچه تاکنون در باره ابان ذکر شد نتیجه زیر را در بر خواهد داشت:

ص :130

آنچه در اعتبار کتاب سلیم از ائمه علیهم السّلام و از علما نقل شد و اینکه در طول چهارده قرن علما به نقل کتاب سلیم و احادیث آن توجه خاصی داشته اند، همه اینها به تأیید ابان بر می گردد، زیرا با توجه به اینکه تنها ناقل کتاب سلیم ابان بن ابی عیاش بوده و هر گونه تأیید کتاب سلیم و احادیث آن در درجه اوّل بمعنای تأیید ابان است که کتاب بدست او رسیده و توسط او نقل شده است.

پیداست که این عده کثیر از علما، در صدد تأیید کتابی نبوده اند که به سند ضعیفی روایت شده باشد، چنان که علّامه خوانساری می گوید: (وقتی این همه اسناد کتاب سلیم، همگی به ابان منتهی می شود این خود کاشف از وثاقت ابان است).

توجّه خاص به روایاتی که ابان نقل کرده نیز راه مناسبی برای مطالعه احوال اوست که با چه کسانی در ارتباط بوده و اعتقاد او در چه حد بالایی بوده است.

سخنان علمای عامه در باره ابان، نیز بهترین دلیل بر تشیّع و وثاقت او نزد شیعه است که مخالفین را چنان بر آشفته است.

همچنین دقت علمای شیعه در کشف واقعیّت در باره ابان در خور تقدیر است که توانسته اند یکی از حقایق تاریخی و رجالی شیعه را این چنین ریشه یابی کنند و آن را در آئینه حقیقت جلوه گر سازند.

تعریف رجال مذکور در اسناد کتاب سلیم

نام اشخاصی که در اسناد کتاب سلیم قرار دارند در بخش پنجم این مقدّمه با اشاره به مقام علمی و اجتماعی ایشان ذکر شد. بحثهای رجالی در باره هر یک از اشخاص موجود در اسناد کتاب سلیم برای اهل فن براحتی قابل مراجعه به مقدمه متن عربی است و برای عموم تا حدی موجب تطویل بحساب می آید. بهمین جهت از مطرح کردن آن در ترجمه فارسی صرف نظر شد.

در اینجا بد نیست یادآور شویم که گذشته از وثاقت راویان موجود در اسناد کتاب سلیم، شخصیتهای مهمّی در اسناد کتاب هستند که هر یک بتنهایی برای اعتماد به کتاب کافی اند. علمای بزرگی همچون ابن اذینه که رئیس

علمای شیعه در بصره و از اصحاب امام کاظم علیه السّلام بوده است، و نیز ابن ابی عمیر که موثّق ترین علمای شیعه و از

ص: 131

اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السّلام بوده و روایات او بدون ذکر سند مورد قبول علما است. همچنین نظیر احمد بن محمد بن عیسی که رئیس علمای قم و از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السّلام است، و یا عبد الله بن جعفر حمیری که بزرگ علمای قم در زمان امام عسکری علیه السّلام بوده، و یا ابو علی بن همام و تلعکبری که از علمای والامقام شیعه در اوائل قرن چهارم بوده اند.

از سوی دیگر مؤلّفین بزرگی در اسناد کتاب سلیم بچشم می خورند همچون ابن ولید استاد شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ نجاشی و ابن شهرآشوب و شیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی و امثال اینان که هر یک استوانه علمی زمان خود بوده اند، و روایات هر یک از اینان می تواند موجب اعتماد کامل بر کتاب سلیم و احادیث آن باشد.

اضافه بر همه اینها، وجود بیست و یک سند برای یک کتاب، آنهم با گذشت چهارده قرن از تاریخ تألیفش- که صدها کتاب در طول آن از بین رفته اند و اثری از آنها نمانده- دلیل روشنی بر عنایت الهی و توجّه ائمه معصومین علیهم السّلام به این کتاب است که در این زمان طولانی پایه هایی استوار برای این کتاب مهیّا کرده اند، تا برای همیشه بعنوان افتخار شیعه اثنا عشری در جهان اسلام جلوه گر باشد و معارف اصیل اسلام را بجهان عرضه نماید.

ص :132

بخش نهم نسخه های خطی کتاب سلیم

اشاره

توجه علما به حفظ نسخه های کتاب سلیم شواهدی بر وجود نسخه های بسیار از کتاب سلیم گواهی علما به مشهور بودن کتاب سلیم در طول قرون کسانی که در هر قرنی نسخه های کتاب را داشته اند کسانی که چند نسخه از کتاب داشته اند یا دیده اند انواع ششگانه نسخه های خطی کتاب سلیم معرفی نسخه های خطی کتاب سلیم سنجش نسخه های کتاب سلیم و اختلاف آنها نسخه های خطی موجود از کتاب سلیم شهرهایی که کتاب سلیم در آنها بوده

ص: 133

توجه علما به حفظ نسخه های کتاب سلیم

علمای شیعه در طول چهارده قرن، بصور مختلف در حفظ نسخه های کتاب سلیم کوشیده اند. گاهی بصورت روایت و نقل کتاب یا قرائت و مناوله و اجازه آن، و گاهی بصورت استنساخ و نقل احادیث آن، و گاهی با حفظ نسخه های آن، و بالاخره با چاپ و انتشار کتاب خود را موظّف به حفظ آن دانسته اند.

دو جهت مهمّ در مورد نسخه های کتاب سلیم شرایط خاصی برای آن ایجاد کرده و در نتیجه اهمیّت نسخه های موجود را روشن می نماید: از یک سو دشمنان آن در هر عصری سعی در نابودی نسخه هایش داشته اند، و از سوی دیگر طرفداران آن از ترس دشمنان مجبور به مخفی کردن نسخه های آن بوده اند. از این رهگذر بسیاری از نسخه های کتاب عمدا نابود شده و بسیاری هم در مخفیگاهها مانده و اطّلاعی از آنها بدست نیامده است.

در اینجا لازم است یادی از علّامه محقّق مرحوم شیخ شیر محمد همدانی متوفای 1390 شود که توجه خاصی به احیای نسخه های کتاب سلیم داشته و چهار نسخه مختلف از کتاب را بدست خویش استنساخ نموده و آنها را با یک دیگر مقابله کرده است، و اوّلین چاپهای کتاب سلیم در نجف اشرف از روی نسخه مقابله شده ایشان با تحقیقاتی که بصورت مقدمه بر کتاب سلیم تنظیم کرده چاپ شده است.

شواهدی بر وجود نسخه های بسیار از کتاب سلیم

در سخنان راویان احادیث سلیم قرائنی وجود دارد که بر وجود نسخه ای از

کتاب سلیم نزد اکثر آنها، یا رؤیت نسخه ای دلالت می نماید. خلاصه آن شواهد چنین است:

1. کلمه (کتاب سلیم) در گفتار عدّه ای از ایشان دیده می شود.

2. تصریح عده ای از ایشان به روایت از کتاب سلیم.

3. وجود آنچه از سلیم نقل کرده اند در نسخه های موجود از کتاب سلیم.

4. ذکر سند به کتاب سلیم در کلام عدّه ای از راویان.

5. تکرار سندهای مشابه در کتابهایشان.

6. مطابقت بسیاری از اسناد مذکور در کتابهایشان با اسناد نسخه های موجود کتاب.

7. ذکر سرآغاز کتاب سلیم در کلام عدّه ای از ایشان.

8. بحث در باره کتاب بصورتی که حاکی از رؤیت نسخه آن است.

گواهی علما به مشهور بودن کتاب سلیم در طول قرون

یکی از نکات شاخص در مورد کتاب سلیم این است که نام آن در هر زمانی بین موافق و مخالف معروف بوده و بعنوان کتابی مشهور و شناخته شده معرفی شده است.

در این باره ابن ندیم از قرن چهارم و نعمانی و ابن غضائری از قرن پنجم و ابن ابی الحدید از قرن هفتم تصریح به شهرت کتاب سلیم در عصر خود کرده اند (1). از متأخرین هم شیخ حر عاملی و سید هاشم بحرانی و علاّمه مجلسی و محدّث نوری و محدّث قمّی و حاج آغا بزرگ تهرانی و علاّمه سیّد محسن امین و علاّمه امینی و علاّمه مرعشی نجفی تصریح به شهرت و معروفیّت کتاب نموده اند (2).

آنچه در ذکر راویان احادیث سلیم نقل شد نیز دلیلی روشن بر اشتهار کتاب بعنوان یکی از قدیمی ترین مدارک اسلامی است.

ص: 135

1- (1) فهرست ابن نديم: ص 275. غيبت نعمانى: ص 61. خلاصه الاقوال: ص 83. شرح نهج البلاغه: ج 12 ص 216.

2- (2) وسائل الشيعه: ج 20 ص 36. غايه المرام: ص 549 باب 54. بحار الانوار: ج 1 ص 32 و ج 8 قديم ص 198. مستدرک الوسائل: ج 3 ص 733. نفس الرحمن: ص 56. الکنى و الالقاب: ج 3 ص 243. الذريعه: ج 2 ص 153. اعيان الشيعه: ج 35 ص 293. الغدير: ج 1 ص 195. احقاق الحق: ج 2 ص 421.

کسانی که در هر قرنی نسخه های کتاب را داشته اند

دانستن این نکته که در طول چهارده قرن گذشته نسخه برداری و حفظ نسخه های کتاب سلیم بصورت متّصل ادامه داشته ارزش نسخه های امروزی را بیشتر روشن می کند، که تفصیل آن چنین است:

قرن اوّل: نسخه اصلی از دست سلیم به ابان منتقل شده است.

قرن دوّم: نسخه کتاب در حضور ائمه علیهم السّلام به دست سه نفر تکثیر شده است: عمر بن اذینه، معمر بن راشد و ابراهیم بن عمر یمانی.

قرن سوّم: نسخه های کتاب در حضور ائمه علیهم السّلام بدست این عده از علما تکثیر شده است: حمّاد بن عیسی، عثمان بن عیسی، عبد الرزّاق بن همام، ابن ابی عمیر، یعقوب بن یزید، احمد بن محمد بن عیسی، ابراهیم بن هاشم، محمد بن حسین بن ابی الخطاب، عبد الله بن جعفر حمیری، سعد بن عبد الله اشعری.

قرن چهارم: که مقارن با غیبت صغری است، کتاب بدست این عده از علمای بزرگ انتشار یافته است: علی بن ابراهیم، شیخ کلینی، شیخ علی بن بابویه پدر شیخ صدوق، محمد بن همام بن سهیل، ابن عقده، ماجیلویه، ابن ولید (استاد شیخ صدوق)، محمد بن یحیی عطّار، مسعودی، شیخ صدوق، هارون تلعکبری، ابن ندیم، محمد بن صبیح بن رجا، که نسخه محمد بن صبیح تا امروز بارها نسخه برداری شده و بیش از ده نسخه آن هم اکنون موجود است.

قرن پنجم: در این قرن کتاب سلیم از نظر علمی به نهایت درجه اشتهار رسیده و این عده از علما آن را روایت کرده اند: شیخ نعمانی، ابن غضائری، ابن ابی جید، شیخ نجاشی، شیخ طوسی و شیخ مفید که تصریح به اشتهار آن نموده است.

قرن ششم: در این قرن نسخه های کتاب بطوری انتشار یافته که ابن ابی الحدید هم به شهرت آن اعتراف کرده است. علمایی که در این سده نسخه های کتاب سلیم را نقل کرده اند عبارتند از: شیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی، ابن شهریار خازن، شهرآشوب جد صاحب مناقب، ابو الحسن عریضی، محمد بن هارون بن کمال، ابو عبد الله مقدادی، حسن بن هبه الله سوراوی، هبه الله بن نما، ابن شهرآشوب صاحب

مناقب. از روی نسخه های این عده نسخه های بسیاری استنساخ شده که با عین اسنادشان امروزه موجود است.

قرن هفتم: نسخه های کتاب در این قرن در حد بالایی منتشر بوده که این عدّه از علما بدان تصریح کرده اند: شیخ طبرسی صاحب احتجاج، سید احمد بن طاوس، شاذان بن جبرئیل صاحب فضائل، محمد بن حسین رازی صاحب نزهه الکرام. نسخه ذی قیمتی از آغاز قرن هفتم یعنی سال 609 بدست علامه مجلسی رسیده و بدستور او استنساخ و تکثیر شده است.

قرن هشتم: نسخه هایی از کتاب نزد علامه حلی، دیلمی صاحب ارشاد القلوب و حافظ رجب برسی بوده است.

قرن نهم: نسخه های کتاب نزد علامه بیاضی و شیخ حسن بن سلیمان حلی بوده است.

قرن دهم: نسخه هایی از کتاب نزد شهید ثانی و علامه قطیفی و حموئی خراسانی بوده است.

قرن یازدهم: نسخه هایی از کتاب نزد علامه مجلسی و فاضل تفرشی و میرزای استرآبادی بوده است.

قرن دوازدهم: نسخه هایی از کتاب نزد شیخ حر عاملی و سیّد بحرانی و امیر محمد اشرف و وحید بهبهانی و فاضل هندی بوده است.

قرن سیزدهم: نسخه هایی از کتاب نزد شیخ ابو علی حائری و شیخ عبد الله بحرانی و سیّد مهدی قزوینی بوده است.

قرن چهاردهم: نسخه هایی از کتاب نزد میر حامد حسین هندی و سید خوانساری و محدّث نوری و محدّث قمّی و علّامه مامقانی و علّامه تهرانی و علّامه امینی و شیخ شیر محمد همدانی و علامه سید صادق بحر العلوم بوده است. در نیمه دوّم این قرن کتاب سلیم بچاپ رسیده و منتشر شده است. همچنین ترجمه آن به زبان اردو در اواخر این قرن چاپ شده است.

قرن پانزدهم: نسخه های خطی بسیاری از کتاب سلیم در کتابخانه های عمومی و خصوصی وجود دارد. در این قرن کتاب سلیم بارها و بصور

مختلف بچاپ رسیده و ترجمه فارسی آن نیز کرارا چاپ و منتشر شده است.

ص: 137

کسانی که چند نسخه از کتاب داشته اند

عده ای از علما تصریح کرده اند که چند نسخه از کتاب سلیم را داشته اند یا در زمان خود دیده اند، که عبارتند از: شیخ حر عاملی، فاضل تفرشی، میرزای استرآبادی، علامه مجلسی، شیخ ابو علی حائری، حاج آقا بزرگ تهرانی و شیخ شیر محمد همدانی (1).

منظور از ذکر نام این عده از علما آن است که اوّلا نسخه های کتاب تا چه اندازه متداول بوده، و ثانیا عده ای در پی جمع آوری و تطبیق نسخه های آن بوده اند، و ثالثا معرفی چند نسخه بصورت یک جا حساب می شود.

انواع ششگانه نسخه های خطی کتاب سلیم

نسخه های کتاب سلیم از نظر تعداد احادیث و ترتیب آنها و سایر خصوصیات قابل تقسیم به شش نوع است که هر نوع چند نسخه دارد.

این شش نوع را با نامهای (الف)، (ب)، (ج)، (د)، (ه) و (و) نامگذاری کرده ایم و ذیلا به بیان خصوصیّات هر یک می پردازیم:

نوع (الف) نسخه هایی است که از طریق شیخ طوسی متوفای 465 با اسناد معتبر از ابن ابی عمیر نقل شده است. از این نوع 6 نسخه معرفی شده که 3 نسخه آن موجود است.

این نسخه ها دارای 48 حدیث هستند که چاپهای قدیم کتاب سلیم به همان ترتیب است، و در چاپ سه جلدی و نیز ترجمه حاضر ترتیب 48 حدیث بهمان صورت حفظ شده است.

این نسخه ها در قرن پنجم در نجف و کربلا و حله که حوزه های علمی شیعی در آن عصر بوده تکثیر شده و تا امروز باقیمانده است. اسناد اوّل این نسخه ها همان است

1- (3) وسائل الشیعه: ج 20 ص 210. نقد الرجال: ص 159. منهج المقال: ص 171. منتهی المقال: ص 153. الذریعه: ج 2 ص 156. کتاب

سليم (چاپ نجف): ص 19.

که در اوّل همه چاپهای کتاب سلیم و نیز ترجمه حاضر آمده است، و لذا از تکرار آن خودداری می شود (1).

نوع (ب) نسخه هایی است که از طریق محمد بن صبیح بن رجا در دمشق به سال 334 منتشر شده و قبل از آن در یمن انتشار داشته است. از این نوع 22 نسخه معرفی شده که 12 نسخه آن موجود است. این نسخه ها دارای 41 حدیث است که بر 41 حدیث از نوع (الف) منطبق است، ولی در ترتیب با آن اختلاف دارد و طبق ترجمه حاضر ترتیب احادیث آن چنین است: 1، 4، 6، 42، 7، 9، 8، 10، 11، 12، 13، 14، 15، 16، 17، 18، 19، 20، 21، 24، 22، 23، 25، 26، 27، 28، 29، 30، 31، 32، 33، 34، 35، 3، 48، 37، 38، 39، 40، 36، 41. بنا بر این در نوع (ب) هفت حدیث وجود ندارد که عبارتند از: 2، 5، 43، 44، 45، 46، 47.

سند این نسخه ها چنین است:

(ابو طالب محمد بن صبیح بن رجا در دمشق بسال 334 می گوید:

ابو عمرو عصمه بن ابی عصمه بخاری به من خبر داد که: ابو بکر احمد بن منذر صنعانی در صنعا برایم نقل کرد که: ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع صنعانی حمیری برایم نقل کرد که:

ابو عروه معمر بن راشد بصری از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل کرد ...).

در ابتدای بعضی احادیث این نوع، اسناد نوع (د) که بعدا ذکر می شود نیز آمده که احتمالا دلیل بر مقابله نسخه اصلی بر نسخه ای از نوع (د) است.

نوع (ج) نسخه هایی است که از ابو محمد رمّانی در سال 609 نقل شده است. از این نوع

1- (4) به سرآغاز کتاب سلیم در ص 191 همین کتاب مراجعه شود.

15 نسخه معرفی شده که 6 نسخه آن موجود است. این نوع نسخه ها با دو نوع قبل تفاوتهایی دارد و 22 حدیث از احادیثش در نوعهای (الف) و (ب) و (د) وجود ندارد که در بخش دوّم متن کتاب بطور جداگانه آمده است. از سوی دیگر، اوّل و آخر این نسخه ها ناقص است و سند اوّل آن از بین رفته است. اگر نسخه کاملی از آن پیدا شود گذشته از سند اوّل آن احادیث دیگری نیز یافت خواهد شد.

این نوع نسخه ها از دو قسمت مجزّا تشکیل شده است و می توان هر نسخه آن را بعنوان دو نسخه از کتاب سلیم یا یک نسخه به دو روایت دانست. بخش اوّل که ابتدای ناقص آن از اواسط حدیث 7 شروع می شود دارای 32 حدیث است که ترتیب آن طبق شماره های ترجمه حاضر چنین است: 7، 27، 49، 38، 11، 16، 50، 51، 6، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 58، 59، 60، 61، 62، 63، 30، 64، 31، 65، 37، 66، 33، 67، 68، 24، 42. در آخر بخش اوّل این نسخه ها چنین نوشته شده است: (کتاب سلیم بن قیس هلالی در اوّل ربیع الآخر سال 609 پایان یافت و نسخه را ابو محمد رمانی نوشته است). بعد از این حدیث امام صادق علیه السّلام در شأن کتاب سلیم را آورده است.

بخش دوّم این نسخه ها دارای هفت حدیث بدین ترتیب است: 12، 24، 69، 26، 25، 14، 70 و آخر نسخه ناتمام مانده است.

نوع (د) نسخه هایی است که به روایت ابراهیم بن عمر یمانی نقل شده است. از این نوع 9 نسخه معرفی شده که فقط یک نسخه آن موجود است. این نسخه دارای 40 حدیث است که همه آنها در نوع (الف) و (ب) موجود است و ترتیب آنها طبق ترجمه حاضر چنین است: 1، 4، 6، 42، 10، 7، 8، 9، 11، 12، 13، 14، 15، 16، 17، 18، 19، 20، 21، 24، 22، 23، 25، 26، 27، 28، 29، 30، 31، 32، 33، 34، 3، 48، 37، 38، 39، 40، 36، 41 و بدین ترتیب شباهت کاملی به نوع (ب) دارد.

اسناد این نسخه چنین است:

ص :140

(حسن بن ابی یعقوب دینوری نقل می کند که: ابراهیم بن عمر یمانی نقل کرده که: عمویم عبد الرزاق بن همام صنعانی از پدرش همام بن نافع از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل کرده است).

نوع (ه) نسخه هایی است که از وجود آنها اطلاع داریم ولی خصوصیات آنها در دست نیست و فقط نامی از آنها آورده شده و علی القاعده باید بر یکی از چهار نوع گذشته منطبق باشد. از این نوع 10 نسخه معرفی شده است.

نوع (و) یک نسخه عتیقه بخط کوفی بر پوست آهو است که بیش از دوازده قرن قدمت آن است. متأسّفانه این نسخه در سالهای اخیر مفقود شده است.

معرفی نسخه های خطی کتاب سلیم

نسخه های خطی کتاب سلیم که در اینجا معرفی می شود نسخه هایی است که یا در کتابهای علمای گذشته به آنها اشاره شده یا صاحبان آنها از وجود آنها خبر داده اند و یا هم اکنون در کتابخانه ها موجود است و در فهرستهای آنها ذکر شده یا در نسخه های خطی دیگر از وجود آنها خبر داده شده است.

قابل توجه اینکه از کلام عدّه ای از متقدّمین و تعبیراتشان اطمینان حاصل می شود که نسخه ای از کتاب را داشته اند چنان که ذکر شد، کما اینکه در وجود نسخه ای از کتاب نزد شیخ صدوق و شیخ کلینی و بعضی دیگر از اعاظم محدّثین شکّی نیست، ولی در اینجا فقط مواردی که به صراحت نسخه ای از کتاب سلیم معرّفی شده ذکر خواهد شد.

نسخه های خطی موجود تا حدّ امکان از نزدیک مورد بازدید قرار گرفته و خصوصیات همه آنها بطور دقیق در مقدمه عربی با ذکر مدارک توضیح داده شده است، ولی در ترجمه فارسی به ذکر فهرستی از آنها اکتفا می شود:

نوع (الف):

1. نسخه اوّل شیخ حر عاملی به تاریخ 1087، که در کتابخانه آیه الله حکیم نجف در مجموعه ای به شماره 316 نگهداری می شود.

2. نسخه عتیقه ای که نسخه شیخ حرّ به امر سیّد حیدرا، از روی آن استنساخ شده و در نسخه شماره 1 مذکور است.

3. نسخه ای که نسخه شیخ حر با آن مقابله شده و در آخر نسخه شماره 1 مذکور است.

4. نسخه علامه شیخ محمد تقی مجلسی که در روضه المتقین: ج 12 ص 201، و ج 14 ص 371 ذکر کرده است.

5. نسخه اول علامه مجلسی که در اوّل بحار الانوار: ج 1 ص 15 و 76 ذکر کرده است.

6. نسخه اوّل شیخ شیر محمد همدانی به تاریخ 1353 که چاپهای نجف کتاب سلیم از روی آن انجام شده است. این نسخه در کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام نجف، در مجموعه ای به شماره 3230 نگهداری می شود.

نوع (ب):

7. نسخه شیخ ابو علی حائری که در منتهی المقال: ص 153 ذکر کرده و در الذریعه: ج 2 ص 157 نیز ذکر شده است.

8. نسخه میر حامد حسین هندی در لکنهو، که در فهرست کتابخانه ایشان به شماره 7728 ثبت شده و در استقصاء الافحام: ج 1 ص 860 و ج 2 ص 332 و 361 بدان تصریح کرده و در الذریعه: ج 2، ص 157 نیز مذکور است.

9. نسخه خواجه کابلی که در استقصاء الافحام: ج 1 ص 363 ذکر شده است.

10. نسخه حیدر علی فیض آبادی که در منتهی الکلام: ج 3 ص 12 ذکر کرده است.

11. نسخه صاحب روضات الجنّات که در کتاب روضات: ج 4 ص 67 بدان

ص :142

تصریح کرده، و ظاهرا این نسخه به نجف منتقل شده است.

12. نسخه کتابخانه شیخ هادی کاشف الغطاء که در الذریعه: ج 2 ص 156 ذکر شده است.

13. نسخه محدّث نوری به تاریخ 1270 که در نفس الرحمن: ص 65 ذکر کرده، و در فهرست کتابخانه شخصی ایشان در کتاب آشنایی با چند نسخه خطی: ج 1 ص 147 و نیز در الذریعه: ج 2 ص 157 ذکر شده است.

14. نسخه شیخ عبد الحمید کرهرودی که قبل از چاپ اصل کتاب سلیم، چند حدیث از روی نسخه خطی انتخاب کرده و چاپ نموده، و در اوّل منتخب نوع نسخه اش را تعیین کرده است.

15. نسخه کتابخانه شخصی علامه روضاتی در اصفهان به تاریخ 1288.

16. نسخه کتابخانه شخصی حجه الاسلام شیخ علی حیدر در قم، در مجموعه ای به شماره 296 به تاریخ 1059.

17. نسخه کتابخانه دانشکده الهیات مشهد، در مجموعه ای به شماره 456 به تاریخ 1082، که در فهرست کتابخانه الهیات: ج 1 ص 362 ذکر شده است.

18. نسخه اوّل کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد به شماره 2035، که در فهرست قدیم کتابخانه: ج 5 ص 150 ذکر شده است.

19. نسخه دوّم کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد، در مجموعه ای به شماره 8130 به تاریخ 1346، که در فهرست الفبائی کتابخانه: ص 312 مذکور است.

20. نسخه عتیقه ای که نسخه شماره 8130 آستان قدس از روی آن استنساخ شده، و در نسخه 19 مذکور است.

21. نسخه اوّل کتابخانه دانشگاه تهران در مجموعه ای به شماره 575 به تاریخ 1160، که در فهرست کتابخانه دانشگاه: ج 5 ص 1485 ذکر شده است.

22. نسخه دوّم کتابخانه دانشگاه تهران به شماره 669، که در فهرست کتابخانه دانشگاه: ج 5 ص 1486 ذکر شده است.

23. نسخه ای که نسخه شماره 22 از روی آن استنساخ شده است و در همان نسخه مذکور است.

ص: 143

24. نسخه اوّل دانشکده حقوق تهران در کتابخانه دانشگاه تهران، در مجموعه ای به شماره 178 ج، که در فهرست کتابخانه دانشکده حقوق: ص 420 ذکر شده است.

25. نسخه سوّم کتابخانه دانشگاه تهران به شماره 2200 به تاریخ 1252، که در فهرست کتابخانه دانشگاه: ج 9 ص 883 ذکر شده است.

26. نسخه چهارم کتابخانه دانشگاه تهران به شماره 6808 به تاریخ 1282 که در فهرست کتابخانه دانشگاه: ج 16 ص 365 ذکر شده است.

27. نسخه دوّم شیخ شیر محمد همدانی به تاریخ 1346، که در کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام نجف به شماره 3219 نگهداری می شود.

28. نسخه کتابخانه مجلس شماره 2 (سنای سابق) در تهران که در مجموعه ای به شماره 652 با تاریخ 1306 است و در فهرست آن کتابخانه: ج 2 ص 5 ذکر شده است.

این نسخه همان نسخه کتابخانه سیّد محمد مهدی راجه در فیض آباد هند است که به تهران منتقل شده و در الذریعه: ج 2 ص 159 ذکر شده است.

نوع (ج):

29. نسخه شیخ رازی صاحب کتاب نزهه الکرام. شیخ محمد بن حسین رازی از علمای قرن هفتم در کتاب مزبور: ص 557 و 558 احادیثی از کتاب سلیم نقل کرده که فقط در نوع (ج) وجود دارد. از اینجا معلوم می شود که نسخه او از نوع (ج) بوده است.

30. نسخه دوّم علامه مجلسی به تاریخ 609 که در کتاب تکمله الرجال: ج 1 ص 467 ذکر شده است.

31. نسخه کتابخانه حاج علی محمد نجف آبادی در نجف به تاریخ 1048 در مدینه که در الذریعه: ج 2 ص 157 ذکر شده است.

32. نسخه سید ابو القاسم خوانساری در بمبئی هند که در الذریعه: ج 17 ص 276 ذکر شده است.

33. نسخه میر محمد اشرف صاحب کتاب فضائل السادات که در کتاب مزبور:

ص 510 ذکر شده است.

او در صفحه 291 کتاب مزبور حدیثی نقل کرده که فقط در

ص :144

نوع (ج) موجود است و معلوم می کند نسخه او از این نوع بوده است.

34. نسخه دوّم شیخ حر عاملی، که در کتاب اثبات الهداه: ج 1 ص 29 ذکر کرده است. در کتاب مزبور: ج 1 ص 661 و ج 2 ص 509 احادیثی نقل کرده که فقط در نوع (ج) موجود است و معلوم می کند این نسخه از نوع (ج) بوده است.

35. نسخه دوّم دانشکده حقوق در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره 29 د، به تاریخ 1107 که در فهرست کتابخانه دانشکده حقوق: ص 420 ذکر شده است.

36. نسخه کتابخانه ملک تهران به شماره 729 به تاریخ 1282 که در فهرست آن کتابخانه در قسم عربی: ج 1 ص 587 ذکر شده است.

37. نسخه برادر صاحب روضات الجنّات که در نسخه 15 ذکر شده است.

38. نسخه علامه جلالی به تاریخ 1385، که در کتاب دائره المعارف الشیعیه: ج 5 ص 42 ذکر شده است.

39. نسخه سیّد مستنبط که در نسخه 38 ذکر شده است.

40. نسخه سوّم شیخ شیر محمد همدانی، که در مجموعه ای به تاریخ 1362 در کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام نجف به شماره 3222 نگهداری می شود.

41. نسخه اوّل کتابخانه مجلس شورای قدیم تهران به شماره 5366، که در فهرست آن کتابخانه: ج 16 ص 274 ذکر شده است.

42. نسخه سوّم کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد، در مجموعه ای به شماره 9719 به تاریخ 1080.

43. نسخه صحیحی که نسخه 42 از آن استنساخ شده و در آن نسخه مذکور است.

نوع (د):

44. نسخه دوّم کتابخانه مجلس شورای قدیم تهران به شماره 7699 به تاریخ 1310.

45. نسخه ابو عبد الله مجتهد موسوی، که نسخه 44 از روی آن استنساخ شده و در همان نسخه مذکور است.

46. نسخه حموئی خراسانی صاحب کتاب منهاج الفاضلین که در قرن دهم بوده،

ص: 145

و در کتاب مزبور: ص 228، 233، 236، 239، 240، 241، 242، 259 احادیثی از کتاب سلیم با سند دینوری نقل کرده است که این سند در اوّل نسخه 44 است، و معلوم می کند نسخه او از نوع (د) بوده است.

47. نسخه ای که در نسخه های نوع (ب) در شماره های 15، 18، 19، 20، 21، 22، 23، 24، 26 با سند دینوری ذکر شده و پیداست که ناسخ اوّل چون نسخه ای از نوع (د) داشته و تطابق آن را با نسخه های نوع (ب) ملاحظه کرده، فقط اسناد آن را در اوّل احادیث آورده است.

48. نسخه ای به روایت ابراهیم بن عمر یمانی که در الذریعه: ج 2 ص 154 ذکر شده است.

49. نسخه ای به روایت عبد الرزاق از معمر بن راشد که در الذریعه: ج 2 ص 157 ذکر شده است.

50. نسخه شیخ طوسی که در فهرست شیخ طوسی: ص 81 ذکر شده است.

51. نسخه شیخ نجاشی که در رجال نجاشی: ص 6 ذکر شده است.

52. نسخه شیخ کشی که در رجال کشی: ج 1 ص 321 ذکر شده است.

نوع (ه):

53. نسخه علامه بیاضی متوفای 877 که در کتاب الصراط المستقیم: ج 1 ص 4 ذکر کرده است.

54. نسخه شهید ثانی (سال 965) که در حاشیه بر خلاصه ذکر کرده و در روضات الجنات: ج 4 ص 69 نیز ذکر شده است.

55. نسخه فاضل تفرشی که در نقد الرجال: ص 159 ذکر کرده است.

56. نسخه میرزای استرآبادی که در منهج المقال: ص 15 ذکر کرده است.

57. نسخه محدث بحرانی که در غایه المرام: ص 549 باب 54 و اللوامع النورانیه: ص 237 ذکر کرده است.

58. نسخه سید اعجاز حسین کنتوری که در کشف الحجب و الاستار: ص 445 ذکر کرده و در الذریعه: ج 17 ص 68 ذکر شده است.

ص: 146

59. نسخه چهارم شیخ شیر محمد همدانی به تاریخ 1361، که در مجموعه ای به شماره 3215 در کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام نجف نگهداری می شود.

60. نسخه علامه امینی که بدست خود نوشته، و در مقدمه کتاب الغدیر: ج 1 ص 79، و نیز در متن کتاب: ج 1 ص 66 ذکر شده است.

61. نسخه صحیحی که چاپ اوّل کتاب سلیم با آن مقابله شده، و در ص 179 آن چاپ مذکور است.

62. نسخه کتابخانه سیّد محمد باقر طباطبائی در کربلا، در مجموعه ای به شماره 288 که کتاب دوّم آن است، و در فهرست آن کتابخانه: ص 170 ذکر شده است.

نوع (و) 63. نسخه شیخ یعقوب منصوری که تاریخ آن به هزار و دویست سال قبل بر می گردد و بر روی پوست آهو نوشته شده است. این نسخه که در خرّمشهر بوده، در سال 1400 در جنگ عراق با ایران ناپدید شده و تاکنون اثری از آن در دست نیست.

یادآور می شود در نسخه خطی شماره 7624 از کتابهای خطی کتابخانه آیه الله مرعشی در قم که فهرست کتابخانه ای بی نام و نشان است، از جمله کتب خطّی آن کتاب سلیم بوده است. از آنجا که خصوصیات کتابخانه معلوم نیست از ذکر این نسخه بعنوان یکی از نسخه های کتاب خودداری کردیم.

سنجش نسخه های کتاب سلیم و اختلاف آنها

نسخه های کتاب سلیم از چهار جهت با یک دیگر تفاوت دارند:

الف. سند مذکور در اوّل آن اسناد اوّل کتاب که در سه نوع (الف) و (ب) و (د) موجود است، در هر یک سندی جداگانه است که در معرفی انواع ششگانه نسخه ها بدان اشاره شد. البته این اختلاف سند باعث استحکام مطالب کتاب است، و در واقع یک کتاب به چند سند نقل شده است.

ب. ترتیب احادیث در توصیف انواع ششگانه نسخه ها ذکر شد که دو نوع (ب) و (د) در ترتیب احادیث تقریبا یکسانند، ولی نوع (الف) در چند حدیث با آن دو تفاوت دارد، در حالی که نوع (ج) در ترتیب احادیث با سه نوع دیگر اختلاف دارد و کیفیت آن گذشت.

باید توجه داشت که این اختلاف ترتیب، در اثر افتادگی های نسخه ها و یا اعمال سلیقه ناسخین بوجود آمده و به اصالت کتاب ضرری نمی زند، چرا که منظور اصل متون احادیث است و تقدّم و تأخّر آنها در صحت اصل آن تأثیری ندارد.

ج. تعداد احادیث در بیان انواع نسخه ها گفته شد که نوع (الف) دارای 48 حدیث و نوع (ب) 41 حدیث و نوع (ج) 39 حدیث و نوع (د) 40 حدیث است. احادیث دو نوع (ب) و (د) تماما در نوع (الف) موجود است و سه نسخه تطابق کلّی دارند، ولی از 39 حدیث نوع (ج) فقط 17 حدیث در (الف) و (ب) و (د) وجود دارد، و 22 حدیث آن در سه نوع دیگر وجود ندارد که در قسمت دوّم متن بطور جداگانه آورده شد.

د. کم و زیادی در عبارات کم و زیادی جملات و کلمات و یا تقدیم و تأخیر آنها و اختلاف شکل کلمات و جمله بندی ها در نسخه های مختلف و نیز اغلاط و اشتباهات در نوشتن کلمات- که در نسخه های خطی یک مسأله عادی است- در کتاب سلیم هم با توجه به قدمت 1400 ساله آن وجود دارد.

علل این اختلاف نسخه ها اشتباه در قرائت یا شنیدن حدیث یا نقل به معنی با اعتماد بر حافظه یا پاک شدن بعضی کلمات در اثر موریانه یا رطوبت، یا افتادن بعضی اوراق نسخه ها پیش می آید.

البته با توجّه به کثرت نسخه های خطی موجود و چهار نوع بودن آنها و مقابله های متعدّد، متن کتاب کاملا منقّح شده، بخصوص که متن حاضر نتیجه مقابله 14 نسخه خطی است.

ص: 148

نسخه های خطی موجود از کتاب سلیم

از نسخه های کتاب سلیم، هم اکنون 24 نسخه موجود است که طبق ترتیب مذکور در این ترجمه، شماره های زیر هستند:

1، 5، 15، 16، 17، 18، 19، 21، 22، 24، 25، 26، 27، 34، 35، 37، 39، 40، 41، 43، 59.

شهرهایی که کتاب سلیم در آنها بوده

دارندگان نسخه های خطی کتاب سلیم، در نقاط مختلف سرزمینهای اسلامی از عراق و شام و حجاز و یمن گرفته تا ایران و هند می زیسته اند. در این قسمت فقط نام شهرهایی که صریحا در تاریخچه نسخه ها آمده ذکر می کنیم، چه آنها که قبلا نسخه ای در آنجا بوده و چه آنها که هم اکنون نسخه ها در آن موجود است.

الف. شهرهای عراق و شام: نجف اشرف، کربلا، حله، بصره، دمشق.

ب. شهرهای حجاز و یمن: مدینه منوره، صنعا، بندر مخا.

ج. شهرهای ایران: نوبندجان، مشهد، قم، تهران، یزد، اصفهان، زنجان، خرمشهر.

د. شهرهای هند: لکنهو، فیض آباد، بمبئی.

در پایان این بخش، معلوم شد که نسخه های کتاب سلیم در طول چهارده قرن چه مسیری را طی کرده و چه زحماتی در راه حفظ آنها کشیده شده، و در سایه عنایات ائمه علیهم السّلام به دست نسلهای شیعه رسیده است.

ص: 149

بخش دهم چاپهای کتاب سلیم متن عربی، منتخب، ترجمه اردو و فارسی

اشاره

چاپهای کتاب سلیم کیفیت چاپهای متن عربی کتاب سلیم آماری از چاپهای عربی کتاب سلیم چاپ منتخب کتاب سلیم چاپ ترجمه اردوی کتاب سلیم چاپهای ترجمه فارسی کتاب سلیم

ص: 151

چاپهای کتاب سلیم

از اوّلین چاپ متن عربی کتاب بیش از پنجاه سال گذشته، و منتخب کتاب سلیم قبل از چاپ اصل آن به طبع رسیده است. ترجمه کتاب به زبان اردو بیش از بیست سال قبل، و ترجمه فارسی آن 15 سال قبل برای اوّلین بار چاپ شده است.

برای اطلاعات لازم در باره چاپهای کتاب سلیم به کتابهای زیر مراجعه شود:

الذریعه: ج 2 ص 159، ج 12 ص 227. احقاق الحق: ج 2 ص 421. معجم المطبوعات النجفیّه: ص 214 شماره 830. مجله تراثنا: شماره 4 ص 229، شماره 14 ص 229، و شماره 22 ص 147 و شماره 38/ 39 ص 465. فهرست کتابهای چاپی عربی (خانبابا مشار): ص 729. مؤلّفین کتب چاپی (خانبابا مشار): ج 3 ص 360.

کیفیت چاپهای متن عربی کتاب سلیم

متن عربی کتاب سلیم، اوّلین بار در سال 1361 هجری قمری در نجف چاپ شده و بعد از آن ده ها هزار جلد از این کتاب در طول پنجاه سال بصور مختلف انتشار یافته است، که در قسمت تصویرها، چند نمونه عکسی از آن تقدیم خواهد شد.

از سوی دیگر کتاب سلیم چهار بار مورد تحقیق و مقابله و تنظیم برای چاپ قرار گرفته است:

بار اوّل با مقدّمه ای از علامه سید محمد صادق بحر العلوم در 11 صفحه و از روی نسخه شیخ حر و مقابله بر یک نسخه دیگر، در 192 صفحه چاپ شده است.

بار دوّم با مقدّمه ای مفصل تر از علامه بحر العلوم با اضافه کردن تحقیقات شیخ

شیر محمد همدانی در 60 صفحه و از روی نسخه تنظیم شده ایشان که با چند نسخه مقابله کرده، بچاپ رسیده است. این چاپ به سه صورت در 212 صفحه و 236 صفحه و 270 صفحه منتشر شده است.

بار سوّم با مقدّمه ای در 26 صفحه از حجه الاسلام سید علاء الدین موسوی و با آوردن عین متن چاپ نجف به طبع رسیده است. در آخر این تحقیق چند فهرست از جمله فهرست الفبائی مطالب آورده شده است.

بار چهارم در سه جلد به تحقیق شیخ محمد باقر انصاری در 1472 صفحه چاپ شده، که جلد اوّل آن مقدمه ای در 550 صفحه و جلد دوّم آن متن مقابله شده کتاب بر 14 نسخه خطّی با تحقیق کامل قسمتهای تاریخی متن در 400 صفحه و جلد سوم آن استخراج احادیث از مدارک حدیثی و فهرستهای دوازده گانه از جمله فهرست موضوعی در 520 صفحه است. توضیح کاملی در باره کیفیت تحقیق در این چاپ، در آخر مقدّمه متن عربی آمده که خلاصه آن در آخر این مقدمه بیان خواهد شد.

آماری از چاپهای عربی کتاب سلیم

ذیلا آماری از چاپهای متن عربی کتاب سلیم تقدیم می شود:

1. چاپ نجف، مکتبه حیدریه، 192 صفحه رقعی، بدون تاریخ.

2. چاپ نجف، مکتبه حیدریه، 212 صفحه رقعی، 1366 قمری.

3. چاپ نجف، مکتبه حیدریه، 236 صفحه رقعی، بدون تاریخ.

4. چاپ نجف، مکتبه حیدریه، 270 صفحه رقعی، بدون تاریخ.

5. چاپ نجف، مکتبه حیدریه، 270 صفحه وزیری، بدون تاریخ، که این چاپ بارها در نجف تجدید چاپ شده است.

6. چاپ قم، دار الکتب الاسلامیه، از روی چاپ 270 صفحه ای وزیری نجف، در حدود سال 1395 قمری.

7. چاپ بیروت، دار الفنون و مکتبه الایمان، از روی چاپ 270 صفحه ای وزیری نجف، 1400 قمری، که همین چاپ بارها در بیروت تجدید چاپ

شده است.

8. چاپ قم، از روی چاپ دار الفنون بیروت.

ص :153

9. چاپ بیروت، مؤسسه بعثت، 215 صفحه وزیری، 1407 قمری.

10. چاپ تهران، مؤسسه بعثت، 328 صفحه وزیری، 1408 قمری.

11. چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی، از روی چاپ 270 صفحه ای وزیری نجف، 1412 قمری.

12. چاپ قم، مؤسسه نشر الهادی، 1472 صفحه در سه جلد وزیری، 1415 قمری.

چاپ منتخب کتاب سلیم

از سوی دو نفر از علما احادیثی از کتاب سلیم انتخاب شده و بعنوان (منتخب کتاب سلیم) تنظیم شده است:

1. شیخ عبد الحمید بن عبد الله کرهرودی.

2. علّامه سید محمد علی شاه عبد العظیمی متوفای 1334 قمری (1).

منتخب کرهرودی قبل از چاپ اصل کتاب سلیم، در حدود سال 1360 قمری در 78 صفحه بچاپ رسیده و نسخه هایی از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی و کتابخانه آیه الله مرعشی قم موجود است که نمونه ای از آن در تصویرها آورده می شود. منتخب سیّد شاه عبد العظیمی بچاپ نرسیده و اثری هم از آن در دست نیست.

چاپ ترجمه اردوی کتاب سلیم

ترجمه کتاب سلیم به زبان اردو توسط مرحوم شیخ ملک محمد شریف بن شیر محمد شاه رسولوی ملتانی در سال 1375 قمری انجام گرفته، و در سال 1391 قمری توسط مکتبه ساجد در ملتان پاکستان بچاپ رسیده است.

این چاپ در 237 صفحه رقعی شامل مقدمه ای در 7 صفحه است که تلخیص مقدّمه 11 صفحه ای چاپ اوّل کتاب سلیم است. سپس متن کتاب از روی چاپ اوّل متن عربی کتاب ترجمه شده و حدیث 48 بخاطر مشابهت با حدیث 4 حذف شده است.

1- (1) الذريعه: ج 2 ص 158 ج 22 ص 411. فهرست كتب چاپى عربى: ص 738. مؤلفين كتب چاپى: ج 3 ص 360. فهرست قديم كتابخانه آستان قدس: ص 335 شماره 944.

نسخه ای از این ترجمه، در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است که نمونه ای از آن در تصویرها آورده می شود.

چاپ ترجمه فارسی کتاب سلیم

ترجمه فارسی کتاب سلیم مراحلی را طی کرده که در این قسمت ذکر می شود:

1. در سال 1400 قمری برای اوّلین بار اقدام به ترجمه فارسی کتاب از روی چاپ 270 صفحه ای نجف شد. در این ترجمه مقدمه 60 صفحه ای آن تلخیص گردید، و احادیث الحاقی آن که از کتب حدیث جمع آوری شده و در آخر مقدمه بود بعد از اصل کتاب قرار داده شد. از سوی دیگر برای هر حدیث شماره ای و در ابتدای هر قطعه از متن عنوانی گویا قرار داده شد.

نام ترجمه با الهام از حدیث امام صادق علیه السّلام (اسرار آل محمد علیهم السّلام) گذارده شد و در طول پانزده سال بیش از صد هزار جلد آن در شهرهای قم و تهران و مشهد بچاپ رسید و مورد استقبال بی نظیر مردم قرار گرفت.

2. در سال 1412 ترجمه کتاب سلیم بهمراه متن عربی آن به قلم مرحوم علامه شیخ محمد باقر کمره ای متوفای 1414 ق انجام گرفت و توسط انتشارات اهل بیت علیهم السّلام در 556 صفحه رقعی منتشر شد. این ترجمه هم از روی چاپ 270 صفحه ای نجف انجام شده، و نیمی از هر صفحه متن عربی و نیمه دوّم صفحه ترجمه فارسی آن است.

3. در سال 1413، هنگامی که آماده سازی متن سه جلدی عربی کتاب سلیم هنوز نیمه تمام بود، به تنظیم مقدمه جدیدی برای ترجمه فارسی از روی همان مقدمه نیمه تمام عربی اقدام شد.

پس از آن متن کتاب نیز- با آنکه تنظیم متن و پاورقی هایش ناتمام بود- بصورت جدیدی برای ترجمه آماده شد، بدین صورت که اضافات مهم احادیث از اوّل کتاب تا حدیث 48 به آنها اضافه شد و بعد از آن احادیث نوع (ج) بعنوان ضمیمه کتاب سلیم بصورت جداگانه از حدیث 49 تا 70 تنظیم شد، و احادیث الحاقی که از کتب حدیث استخراج شده بود بعنوان ملحقات از حدیث 71 تا 90 تنظیم شد. در نتیجه ترتیب و شماره احادیث کتاب طبق متن عربی سه جلدی تنظیم گردید و در متن ترجمه نیز

اصلاحاتی انجام گرفت.

در آخر هر حدیث اشاره مختصری به مدارک آن گردید، و چند فهرست در آخر کتاب تنظیم شد.

این ترجمه فارسی در 621 صفحه که 143 صفحه آن مقدمه بود، با همان نام (اسرار آل محمد علیهم السّلام) قبل از چاپ سه جلدی عربی منتشر شد و طی سه سال چند بار تجدید چاپ شد، و اصلاحاتی نیز انجام گرفت. نمونه ای از این چاپها در بخش تصویرها تقدیم خواهد شد.

4. در آغاز سال 1415 پس از چاپ سه جلدی عربی کتاب سلیم، ترجمه کاملی از روی آن انجام گرفت که بصورت کتاب حاضر تقدیم می گردد. ترجمه حاضر بطور کامل از روی متن جدید عربی است و پاورقی ها شامل مطالب بسیار مهمّی است. در شکل ظاهری و تقسیمات مقدمه و متن و ویرایش آن اصلاحات اساسی انجام گرفته که شرح آن در بخش دوازدهم همین مقدمه خواهد آمد.

ص: 156

بخش یازدهم نمونه های عکسی از کتاب سلیم

اشاره

ارزش و فایده نمونه های عکسی 18 نمونه از نسخه های خطی کتاب سلیم 8 نمونه از چاپهای متن عربی کتاب سلیم 1 نمونه از منتخب کتاب سلیم 1 نمونه از ترجمه اردوی کتاب سلیم 8 نمونه از ترجمه فارسی کتاب سلیم

ص: 157

ارزش و فایده نمونه های عکسی

در این فصل 36 نمونه عکسی مربوط به نسخه های خطی و چاپهای عربی و منتخب و ترجمه اردو و فارسی کتاب سلیم تقدیم می گردد، که از نظر علمی چند فایده مهم در بر خواهد داشت:

1. شاهدی بر آنچه در توصیف نسخه ها گفته شد خواهد بود.

2. عین نسخه با دیدن نمونه ای از آن، در ذهن خواننده ترسیم می شود.

3. خواننده گرامی می تواند مطالبی را شخصا از روی نمونه استنباط کند.

4. در صورت عدم دسترسی به نسخه در آینده، سند زنده ای برای نسلهای آتی خواهد بود.

در مقدمه عربی 90 نمونه عکسی تهیه شده، ولی در اینجا فقط به 18 نمونه از نسخه های خطی و 18 نمونه از نسخه های چاپی اکتفا می شود و در هر صفحه دو تصویر بصورت افقی آورده می شود.

ص: 158

نمونه از نسخه های خطی کتاب سلیم

نسخه های شماره 15، 16، 17، 18، 19، 21، 22، 24، 25، 26، 28، 35، 36، 38، 39، 41، 42، 44.

ص: 159

@ تصویر

ص :160

@ تصوير

ص :161

@ تصوير

ص :162

@ تصوير

ص :163

@ تصوير

ص :164

@ تصوير

ص :165

@ تصوير

ص :166

@ تصوير

ص :167

@ تصوير

ص :168

9 تصویر از جلد چاپهای عربی کتاب سلیم در نجف و بیروت و قم.

1 تصویر از جلد منتخب کتاب سلیم.

1 تصویر از جلد ترجمه اردوی کتاب سلیم.

8 تصویر از ترجمه های فارسی کتاب سلیم.

ص: 169

@ تصوير

ص :170

@ تصوير

ص :171

@ تصوير

ص :172

@ تصوير

ص :173

@ تصوير

ص :174

@ تصوير

ص :175

@ تصویر

ص :176

@ تصوير

ص :177

@ تصویر

ص :178

بخش دوازدهم روش تحقیق و ترجمه کتاب سلیم

اشاره

مقابله نسخه ها و تنظیم متن پاورقی ها و محتوای آن عنوان احادیث مدارک احادیث فهرستها

ص: 179

تنظیم متن عربی کتاب سلیم و پاورقی ها و استخراج مدارک احادیث و آماده سازی فهرستها، طی مراحلی انجام گرفته که در این بخش با اشاره به کیفیت انعکاس آن در ترجمه حاضر، توضیح داده می شود.

مقابله نسخه ها و تنظیم متن

از میان 24 نسخه خطی موجود از کتاب سلیم، چهارده نسخه برای مقابله انتخاب شد که هر یک از آنها دارای جهات ترجیحی از لحاظ قدمت و صحّت و امور فنّی دیگر بوده است.

نسخه هایی که انتخاب شده اند، طبق شماره گذاری در این ترجمه از این قرار است:

از نوع (الف) دو نسخه: 5 و 6.

از نوع (ب) شش نسخه: 15، 16، 17، 18، 19، 24.

از نوع (ج) پنج نسخه: 35، 36، 38، 41، 42.

از نوع (د) یک نسخه: 44.

متن این چهارده نسخه با یک دیگر مقابله شد و موارد اختلاف آنها در یک نسخه دست نویس ثبت گردید. سپس متن عربی صحیح و کامل کتاب از بین آنها استخراج گردید و اختلاف نسخه ها در پاورقی ها درج شد. البته در مواردی به نسخه های دیگر هم مراجعه شد و از آنها نیز برای رفع کامل مشکلات متن کمک گرفته شد. ترجمه فارسی حاضر از روی این متن مقابله شده انجام گرفته است.

ص: 180

پاورقی ها و محتوای آن

در پاورقی های متن کتاب، مطالب از چند موضوع خارج نیست:

1. بیان کیفیت اختلاف نسخه ها از نظر زیاده و نقیصه و اختلاف عبارات و کلمات که در ترجمه فارسی فقط مواردی که اختلاف نسخه دارای معنای تازه ای باشد در پاورقی آورده می شود. در اشاره به نسخه ها هم بجای ذکر هر یک از 14 نسخه، فقط به انواع چهارگانه (الف)، (ب)، (ج) و (د) اشاره خواهد شد.

2. ذکر عین عبارات از مدارکی که حدیث سلیم را نقل کرده اند و حامل اضافه یا تغییری است که معنای تازه ای در بر دارد.

3. آدرس آیات قرآنی موجود در متن.

4. شرح و توضیح جملاتی که نوعی ابهام در الفاظ یا معانی آن وجود دارد.

5. معرّفی بعضی اشخاص که نامشان در متن آمده و شناخت آنان لازم است.

6. توضیحات لازم در موارد سؤال انگیز.

7. از آنجا که قطعه های تاریخی بسیاری در متن کتاب بصورت اشاره آمده، آن موارد مورد تحقیق قرار گرفت و با استفاده از مدارک معتبر تفصیل آنها در پاورقی ها آورده شد. در این موارد، از زحمات دو عالم بزرگ علامه مجلسی و علامه امینی در دو کتاب گرانقدر بحار الانوار و الغدیر حد اکثر استفاده شده است.

عنوان احادیث

در ابتدای هر حدیث، عنوانی در چند سطر با عرض کمتر قرار داده شد که شامل دو مطلب است:

1. شماره حدیث، که از 1 تا 48 مربوط به قسمت اصلی کتاب است و بین همه نسخه ها مشترک است، و از 49 تا 70 مربوط به احادیث نوع (ج) است، و از 71 تا 93 احادیثی است که از کتب و مدارک حدیثی استخراج

شده و بعنوان مستدرک آورده است. البته حدیثهای 92 و 93 پس از چاپ متن عربی یافت شده که در چاپ بعدی متن عربی اضافه خواهد شد.

ص: 181

2. فهرستی از عنوان های اصلی و فرعی هر حدیث، که برای اطلاع از محتوای حدیث در اوّل آن ذکر شده است.

برای سهولت در مطالعه و درک عمیق تر مطالب، متن هر حدیث نیز به چند قسمت جداگانه تقسیم شده و برای هر قسمت عنوانی حاکی از مطالب آن قرار داده شد.

مدارک احادیث

از آنجا که کتاب سلیم بعنوان اوّلین مدرک اسلامی مطرح است، استخراج احادیث آن از مدارک بمعنای یافتن مدارکی است که مؤلفین آنها به کتاب سلیم بعنوان یک مدرک استناد کرده اند. در نتیجه جمع آوری این مدارک چند فایده در بر خواهد داشت:

1. شناخت کسانی که به سلیم و احادیث او اعتماد کرده اند.

2. روشن شدن توجه علما و محدّثین به سلیم و کتاب او و احادیثش.

3. محکم شدن اصل کتاب با ذکر کسانی که به نسخه های آن مراجعه کرده اند.

در استخراج احادیث کتاب از مدارک اسلامی سه مرحله انجام شده که در آخر هر حدیث منعکس است:

1. استخراج مواردی که مستقیما از نسخه کتاب سلیم نقل کرده اند.

2. استخراج مواردی که با سند متّصل به سلیم بدون تصریح به کتابش نقل کرده اند.

3. استخراج احادیث سلیم از مواردی که از غیر سلیم نقل شده، تا مؤیّدی برای کتاب باشد.

فهرستها

در متن عربی کتاب 12 فهرست تدوین شده که مهمترین و مفصّلترین آنها فهرست موضوعی است و بوسیله آن براحتی می توان تمام مطالب کتاب

را بدست آورد.

ص: 182

در ترجمه فارسی، با در نظر گرفتن کیفیت استفاده مطالعه کنندگان، از بعضی فهرستها صرف نظر شد و فقط فهرستهای زیر تدوین گردید:

1. فهرست آیات قرآن.

2. فهرست اعلام.

3. فهرست قبائل و طوائف و گروهها.

4. فهرست اماکن.

5. فهرست وقایع و روزهای مهم.

6. فهرست ادعیه.

7. فهرست اشعار.

8. فهرست منابع و مآخذ تحقیق.

9. فهرست مطالب کتاب.

با این امید که ترجمه حاضر گامی دیگر در راه احیای کتاب سلیم بعنوان اوّلین میراث علمی شیعه بحساب آید و برای فارسی زبانان مایه آگاهی بیشتر از تاریخ و معارف تشیّع باشد.

ص: 183

به استقبال کتاب سلیم

خواننده گرامی اینک الفبای شیعه اثنا عشری و سری از اسرار آل محمد علیهم السّلام را پیش رو داریم.

این نوشتار سلیم است که با همه وجود خود در راه تألیف آن فداکاری کرده، و این امانتی است که نسلهای گذشته طی 14 قرن در حفظ آن کوشیده اند تا امروز که در اختیار ما قرار گرفته است.

اکنون با توجهی عمیق به استقبال کتابی می رویم که در زمان امیر المؤمنین علیه السّلام تألیف شده و ائمه علیهم السّلام آن را تأیید کرده اند، و با نگاهی ژرف به اوّلین کتاب در تاریخ و معارف اسلام آن را مورد مطالعه قرار می دهیم.

کتابی که در زمانی بس پیچیده و ظلمانی، با رویارویی حکومتهای غاصب و مانعین از تألیف و تدوین، به رشته تحریر در آمده است.

ص: 184

این کتاب گزارشی است از:

فتنه های 24 ساعت آخر عمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله.

پایه های انحرافی که در سقیفه- پایه ضلالت و تحریف- بنیان گذاری شد.

آنچه در 75 روز اوّل پس رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رخ داد و به شهادت سیده نساء العالمین و فرزندش محسن علیهما السّلام انجامید.

تاریخ 25 ساله غصب خلافت.

امتحانهای پنج ساله امت در حکومت امیر المؤمنین علیه السّلام.

اقدامات خصمانه معاویه طی 15 سال حکومت ظالمانه او.

کتابی که گویای وصایای پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله در باره اهل بیت علیهم السّلام است، و از برخوردهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با منافقین و مقابله آنان با حضرتش گزارش می دهد.

این کتاب بیانگر ظلمی است که بر امامان شیعه رفته، و نشانگر آن است که مذهب الهی شیعه چه قربانیانی در راه حفظ مفاهیم اصیل اسلام داده، و چه شهدا و مظلومین والامقامی در راه مقابله با بدعتها و تحریفها تقدیم کرده است.

باشد که با قدرشناسی از زحمات یک هزار و چهار صد ساله امانتداران شیعه، در شمار محافظین ودایع تشیّع باشیم، و برای رسیدن به مبانی صحیح اعتقادی این کتاب را مورد مطالعه قرار دهیم، و بدین وسیله در راه احیای امر اهل بیت علیهم السّلام انجام وظیفه نموده باشیم.

ص: 185

اسرار آل محمّد علیهم السّلام

ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی از روی نسخه مقابله شده با چهارده نسخه خطی تألیف ابو صادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی متوفای 76 هجری ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی

ص: 187

این ترجمه از روی متن عربی مقابله شده با 14 نسخه خطی از کتاب سلیم انجام شده است. چهارده نسخه خطی کتاب از نظر خصوصیات در 4 نوع منحصر می شود که در ص 138 همین کتاب بیان شد. به همین جهت در پاورقی ها، اختلاف نسخه ها با چهار عنوان (الف) و (ب) و (ج) و (د) بیان می شود.

متن حاضر شامل 93 حدیث است که 48 حدیث آن در نوع (ج) موجود است، و 23 حدیث آن بعنوان مستدرکات کتاب سلیم ذکر می شود.

در ابتدای هر حدیث خلاصه ای از عناوین آن ذکر می شود تا مطالعه کننده قبل از شروع از محتوای آن آگاه باشد.

در پایان هر حدیث مدارک آن ذکر خواهد شد که شامل موارد نقل آن از کتاب سلیم در کتب حدیث و نیز نقل آن با سند متصل به سلیم و به روایت از غیر سلیم خواهد بود.

ص: 188

بخش اوّل متن کتاب سلیم

اشاره

در این بخش، احادیثی که انواع چهارگانه نسخه های کتاب سلیم (الف و ب و ج و د) در آن مشترکند، از شمار 1 تا 48 ذکر می شود. برای اطلاع بیشتر به ص 181 مقدمه مراجعه شود.

ص: 189

سرآغاز کتاب سلیم

اشاره

.1 اسناد کتاب سلیم: چهار سند تا شیخ طوسی، و چهار سند از شیخ طوسی تا سلیم بن قیس.

.2 تاریخچه کتاب سلیم: ارتباط ابان بن ابی عیّاش و ابن اذینه در مورد کتاب سلیم، ارتباط سلیم و ابان، قرائت و تحویل کتاب بین سلیم و ابان، تأیید کتاب از سوی حسن بصری، تأیید کتاب از جانب امام زین العابدین علیه السّلام و دو نفر از صحابه، دفاع امام زین العابدین علیه السّلام از کتاب سلیم، ملاقات ابان با ابو الطفیل در باره رجعت و حوض کوثر و دابّه الارض و اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام و ولایت اهل بیت علیهم السّلام، قرائت و تحویل کتاب بین ابان و ابن اذینه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ و صلّی اللّٰه علی محمّد و آله الطیّبین المنتخبین.

1 اسناد کتاب

اشاره

1 اسناد کتاب (1)

چهر سند تا شیخ طوسی

چهار سند تا شیخ طوسی (2)

* رئیس عفیف ابو البقاء هبه اللّٰه بن نما بن علی بن حمدون، به صورت قرائت بر او (3) در خانه اش در شهر حلّه، در جمادی الاولی سال پانصد و شصت و پنج هجری به من

1- (1) در اسناد کتاب اصطلاحات رجالی از قبیل (قراءه علیه) و (اخبرنی) و (حدّثنی) و نیز القاب مخصوص افراد مختصرا توضیح داده می شود، و برای توضیح بیشتر باید به کتب رجال و درایه مراجعه شود.

2- (2) کتاب سلیم چهار سند تا شیخ طوسی در متن دارد که با علامت* از هم جدا شده است.
3- (3) کلمه (قراءه علیه) که به صورت فوق ترجمه شده بدان معنی است که روایت کننده استماع می کند و راوی از او حدیث را برایش می خواند تا او صحت نسبت را تأیید کند.

خبر داد و گفت: شیخ امین عالم ابو عبد اللَّه حسین بن احمد بن طحال مقدادی مجاور (ساکن کربلا) به صورت قرائت بر او در حرم امیر المؤمنین علیه السّلام، در سال پانصد و بیست برایم حدیث کرد و گفت: شیخ مفید (ثانی) (1) ابو علی حسن بن محمد طوسی در رجب سال چهار صد و نود برایم حدیث نمود.

* شیخ فقیه ابو عبد اللَّه حسن بن هبه اللَّه بن رطبه از شیخ ابو علی مفید ثانی از پدرش (شیخ طوسی)، در ضمن آنچه در حرم حضرت سبط شهید ابی عبد اللَّه حسین بن علی علیه السّلام بر او قرائت می شد و من استماع می نمودم، در محرم سال پانصد و شصت به من خبر داد.

* شیخ مقری (2) ابو عبد اللَّه محمد بن کال، به نقل از شریف جلیل نظام الشرف ابو الحسن عریضی، به نقل از ابن شهریار خازن، به نقل از شیخ ابو جعفر طوسی به من خبر داد.

* شیخ فقیه ابو عبد اللَّه محمد بن علی بن شهرآشوب، به صورت قرائت بر او در شهر حلّه، در ماههای سال پانصد و شصت و هفت، به نقل از جدّش شهرآشوب، به نقل از شیخ سعید ابو جعفر محمد بن حسن طوسی به من خبر داد.

چهار سند از شیخ طوسی تا سلیم

شیخ طوسی می گوید: ابن ابی جید از محمد بن حسن بن احمد بن ولید از (3) محمد بن ابی القاسم ملقب به ماجیلویه از محمد بن علی صیرفی از حماد بن عیسی از ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس هلالی برایم حدیث نمود.

همچنین راوی می گوید: شیخ ابو جعفر طوسی گفت: ابو عبد اللَّه حسین بن عبید اللَّه غضائری به ما خبر داد و گفت: ابو محمد هارون بن موسی بن احمد تلعکبری رحمه اللَّه به ما خبر داد و گفت: ابو علی بن همام بن سهیل به ما خبر داد و گفت: عبد اللَّه بن جعفر حمیری از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن محمد بن

1- (4) مراد از شیخ مفید در اینجا فرزند شیخ طوسی است که به (مفید دوم) معروف است.
2- (5) مقری یعنی قرائت کننده حدیث بر روایت کننده آن تا او مطالب آن را تصدیق کند.
3- (6) در بعضی نسخ بجای (از)، حرف (و) بکار رفته است.

عیسی، به نقل از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس هلالی به من خبر داد (1).

2 تاریخچه کتاب سلیم

ارتباط ابان بن ابی عیّاش و ابن اذینه در مورد کتاب سلیم

عمر بن اذینه می گوید: ابان بن ابی عیّاش حدود یک ماه قبل از وفاتش مرا فرا خواند و گفت: من دیشب در خواب دیدم که بزودی از دنیا می روم. امروز صبح ترا دیدم و از ملاقات تو مسرور شدم. من دیشب سلیم بن قیس هلالی را در خواب دیدم و به من گفت:

(ای ابان، تو در این روزها از دنیا می روی. در باره امانت من (2) از خدا بترس و آن را ضایع مگردان و به آنچه در باره کتمان آن با من عهد بسته ای وفا کن، و آن را جز نزد مردی از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السّلام که دارای دین و آبرو باشد مسپار). صبح که با تو ملاقات کردم از دیدار تو مسرور شدم و رؤیای خود در باره سلیم بن قیس را برایت گفتم.

1- (7) اسنادی که تا اینجا ذکر شد در آغاز نسخه های نوع (الف) موجود است. در اوّل نسخه های نوع (ب) سند دیگری نیز هست که متن آن چنین است: (ابو طالب محمد بن صبیح بن رجاء در دمشق به سال سیصد و سی و چهار به من خبر داد و گفت: ابو عمرو عصمه بن ابی عصمه بخاری به من خبر داد و گفت: ابو بکر احمد بن منذر صنعانی- که شیخ صالح و مورد وثوق و همسایه اسحاق بن ابراهیم دبری است- در شهر صنعا به ما خبر داد و گفت: ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع صنعانی حمیری به ما خبر داد و گفت: ابو عروه معمر بن راشد بصری به ما خبر داد و گفت: ابان بن ابی عیّاش مرا فرا خواند و ...) و ظاهرا در این سند هم ابن اذینه باید بین معمر و ابان واسطه باشد. در اوّل نسخه های نوع (د) سند دیگری است که متن آن چنین است: (حسن بن ابی یعقوب دینوری به ما خبر داد و گفت: ابراهیم بن عمر یمانی به ما خبر داد و گفت: عمویم عبد الرزاق بن همام صنعانی از پدرش از ابان بن ابی عیّاش به ما خبر داد).

2- (8) منظور از امانت همان کتاب سلیم است که به ابان سپرده بود.

ارتباط سلیم و ابان

ابان می گوید: هنگامی که حجّاج وارد عراق شد (1) سراغ سلیم بن قیس را گرفت.

سلیم از شرّ او فرار کرد تا در نوبندجان (2) مخفیانه بر ما وارد شد و در خانه ما اقامت کرد.

من کسی را ندیده بودم که همچون او به اوقات خود ارزش قائل بوده و جدّی باشد، و همچون او صاحب حزنی طولانی و سخت گوشه گیر و از شهرت خود گریزان باشد. من در آن روز چهارده سال داشتم و قرآن را خوانده بودم.

من از سلیم سؤال می کردم، و او به نقل از اهل بدر برایم حدیث می گفت. از او احادیث زیادی به نقل از عمر بن ابی سلمه فرزند ام سلمه همسر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و به نقل از معاذ بن جبل و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب علیه السّلام و ابو ذر و مقداد و عمار و براء بن عازب شنیدم. او از من خواست که آن احادیث را کتمان کنم (3) ولی در این باره از من قسم (و پیمانی) نگرفت.

قرائت و تحویل کتاب بین سلیم و ابان

ابان می گوید: مدت کمی با او بودم که مرگش فرا رسید. مرا فرا خواند و با من خلوت نمود و گفت: ای ابان، من با تو همنشینی کردم و از تو جز آنچه دوست داشتم ندیدم. نزد من نوشته هایی است که از موثّقین شنیده ام و بدست خود نوشته ام. در آنها احادیثی است که دوست ندارم برای مردم ظاهر شود، زیرا مردم آنها را انکار می کنند و به نظرشان بزرگ می آید در حالی که آنها حق است و از اهل حق و فقه و صدق و نیکی، از علی بن ابی طالب علیه السّلام و سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود گرفته ام. هیچ یک از احادیث آن را از یکی نپرسیده ام مگر آنکه در باره آن از دیگری هم پرسیده ام تا همگی

1- (9) حجاج بن یوسف در سال 75 هجری از طرف عبد الملک بن مروان به حکومت عراق منصوب شد.
2- (10) (نوبندجان) شهر بزرگ و آبادی در سرزمین فارس بوده است که بنام (نوبنجان) هم خوانده می شده است. از این شهر اکنون روستای کوچکی بین شهر شیراز و فسا باقی مانده که (نوبندگان) خوانده می شود. به معجم البلدان: ج 5 ص 302، نزهه القلوب: ص 128، آثار عجم: ص 90 و 304 مراجعه شود.
3- (11) (الف): من آن احادیث را کتمان کردم در حالی که در این باره ...

بر صحّت آن متّفق شده اند، و من هم در آن حدیث پیرو آنان شده ام، و نیز مطالب دیگری که بعدا از غیر آنان از اهل حق شنیده ام.

هنگامی که مریض شدم تصمیم گرفتم این نوشته ها را بسوزانم، ولی از این اقدام خودداری کردم و متوجه خطا بودن آن شدم.

اگر می توانی با من عهد و پیمان الهی قرار ده که تا من زنده هستم آن نوشته ها را به هیچ کس خبر ندهی، و بعد از مرگ من از آنها برای کسی نقل نکنی مگر کسی که مانند خود به او اطمینان داشته باشی، و اگر برایت اتفاقی پیش آمد آنها را نزد کسی از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السّلام که به او اطمینان داشته باشی و دارای دین و آبرو باشد بسپاری.

ابان می گوید: من این شرائط را برایش متعهد شدم. او هم نوشته ها را به من تحویل داد و همه آنها را برایم خواند.

سلیم بعد از تحویل کتاب مدت زیادی زنده نماند و از دنیا رفت. خدا او را رحمت کند.

تأیید کتاب از سوی حسن بصری

ابان می گوید: بعد از سلیم در آن نوشته ها نظر کردم و به مطالب آن اطمینان پیدا کردم. ولی مطالب آن بزرگ به نظرم آمد و مشکل جلوه کرد، زیرا در آنها هلاکت همه امّت محمد صلی اللّه علیه و آله از مهاجرین و انصار و تابعین، به جز علی بن ابی طالب علیه السّلام و اهل بیت او و شیعیانش بود.

بعد از ورود به بصره اوّل کسی که ملاقات کردم حسن بن ابی الحسن بصری بود که در آن روز خود را از شرّ حجاج پنهان کرده بود. حسن بصری در آن ایام از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السّلام و از مفرطین آنها به حساب می آمد، و از اینکه در جنگ جمل یاری آن حضرت و جنگ به همراه او از دستش رفته بود اظهار پشیمانی می کرد و حسرت می خورد (1).

1- (12) حسن بصری بدون شک از دشمنان امیر المؤمنین علیه السّلام است، و ابان هم با کلمه (در آن روز) و (در آن ایام) به نفاق او اشاره می کند. در باره احوال حسن بصری به بحار: ج 2 ص 64 و ج 42 ص 141 مراجعه شود.

در قسمت شرقی خانه ابی خلیفه حجّاج بن ابی عتاب دیلمی (1) با او خلوت کردم و نوشته های سلیم را به وی نشان دادم (2). او گریه کرد و گفت: (در احادیث این کتاب چیزی جز حق نیست، که از موثّقین شیعیان علی بن ابی طالب علیه السّلام و غیر ایشان شنیده ام).

تأیید کتاب از سوی امام زین العابدین علیه السّلام و دو نفر از صحابه

ابان می گوید: همان سال به سفر حج رفتم و خدمت امام زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیه السّلام وارد شدم. ابو الطفیل عامر بن واثله صحابی پیامبر صلی اللّه علیه و آله- که از بهترین اصحاب علی علیه السّلام نیز بود- نزد حضرت حضور داشت. همچنین عمر بن ابی سلمه فرزند امّ سلمه همسر پیامبر صلی اللّه علیه و آله را نزد آن حضرت ملاقات کردم.

همه نوشته های سلیم را در طول سه روز- هر روز تا شب- بر امام زین العابدین علیه السّلام و ابن ابی سلمه و ابو الطفیل عرضه کردم. هر روز صبح آن دو نزد امام سجاد علیه السّلام می آمدند، و در طول سه روز کتاب (سلیم) را برای آن حضرت قرائت می کردند (3).

حضرت به من فرمود: (سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند، اینها احادیث ما است که همه آنها نزد ما شناخته شده است) (4).

ابو الطفیل و عمر بن ابی سلمه هم گفتند: (در آن حدیثی نیست مگر اینکه از علی علیه السّلام و از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیده ایم).

دفاع امام زین العابدین علیه السّلام از کتاب سلیم

ابان می گوید: به امام زین العابدین علیه السّلام عرض کردم: فدایت گردم، از بعضی مطالب آن سینه ام تنگ می شود (5)، زیرا در آن هلاکت همه امّت محمد صلی اللّه علیه و آله از مهاجرین و انصار و تابعین، به جز شما اهل بیت و شیعیانتان است.

1- (13) حجاج دیلمی همان کسی است که حسن بصری در خانه او پنهان شده بود.

2- (14) (ب): برای او خواندم.
3- (15) (ب): من (یعنی ابان) کتاب را بر آنان قرائت کردم. آنها به من گفتند: ....
4- (16) (ب) خ ل: که همه ما آنها را می شناسیم. (د): همه آنها نزد من شناخته شده است.
5- (17) کنایه از اینکه تحملش برایم مشکل است.

امام علیه السّلام فرمود: ای برادر عبد القیس (1)، آیا این حدیث به تو نرسیده است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: (مثل اهل بیت من در امّتم مثل کشتی نوح در قوم اوست که هر کس به آن سوار شد نجات یافت و هر کس خود را به آن نرساند غرق شد، و مثل (باب حطّه) (2) در بنی اسرائیل است)؟

عرض کردم: بلی. فرمود: چه کسی آن را برایت نقل کرده است؟ عرض کردم: آن را از بیش از صد نفر از فقها شنیده ام. فرمود: از چه کسی؟ عرض کردم: از حنش بن معتمر، و او می گفت از ابو ذر شنیده در حالی که حلقه در کعبه را گرفته و با صدای بلند آن را می گفته و از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقل می نموده است.

فرمود: دیگر از چه کسی؟ عرض کردم: از حسن بن ابی الحسن بصری که او از ابو ذر و مقداد بن اسود کندی و از علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیده بود.

فرمود: دیگر از چه کسی؟ عرض کردم: از سعید بن مسیّب و علقمه بن قیس و ابو ظبیان جنبی و عبد الرحمن بن ابی لیلی که همه اینان در حج بودند و خبر دادند که از ابو ذر شنیده اند (3).

ابو الطفیل و ابن ابی سلمه گفتند: (بخدا قسم ما هم از ابو ذر شنیدیم، و از علی بن ابی طالب علیه السّلام و مقداد و سلمان نیز شنیدیم). سپس عمر بن ابی سلمه رو کرد و گفت: (بخدا

1- (18) خطاب به ابان است که خود را در بصره از طایفه بنی عبد القیس قرار داد. به ص 126 همین کتاب مراجعه شود.
2- (19) (باب حطّه) در بنی اسرائیل نشانه خضوع آنان در مقابل فرامین الهی بود که می بایست به حالت سجده از آن در عبور می کردند و بدین وسیله تواضع خود را نشان می دادند. در اینجا هم اهل بیت علیهم السّلام به باب حطه تشبیه شده اند که مردم با خضوع در برابر آنان در مقابل خدا خضوع می نمایند. در اثبات الهداه: ج 1 ص 618 ح 657 حدیثی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه در بنی اسرائیل است، که هر کس از آن داخل شود

گناهانش آمرزيده مى شود و از طرف خداوند مستحق عطاى بيشتر مى گردد چنان كه خداوند عز و جل مي فرمايد: ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ از آن در بحالت سجده وارد شويد و بگوئيد: (گناهان ما ريخته باد) تا گناهان شما را بيامرزيم، و به احسان كنندگان عطاى بيشترى خواهيم داد. در مورد باب حطّه به بحار ج 13 ص 185- 180 مراجعه شود.

3- (20) (د): عرض كردم: از سعيد بن مسيّب و علقمه بن قيس و ابو ظبيان جنبى و ابو وائل كه از ابو ذر شنيده بودند، و نيز از عبد الرحمن بن ابى ليلى و عاصم بن ضمره و هبيره بن مريم كه از على عليه السّلام نقل كردند.

قسم، این حدیث را از کسی شنیده ام که از همه این افراد بالاتر است: از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم، دو گوشم شنید و قلبم آن را در خود جای داد).

امام زین العابدین علیه السّلام رو به من کرد و فرمود: آیا این حدیث به تنهایی، آنچه از احادیث (کتاب سلیم) ترا نگران کرده بود و بر سینه ات سنگینی می کرد (1) حل نمی کند؟

ای برادر عبد القیس از خدا بترس، اگر مطلبی برایت روشن شد آن را بپذیر و گر نه سکوت کن تا سلامت بمانی و علم آن را به خدا واگذار کن، چرا که در وسعتی بیش از فاصله آسمان و زمین قرار داری (2).

ابان می گوید: اینجا بود که از آن حضرت در باره آنچه ندانستنش برایم جایز بود و آنچه ندانستن آن برایم جایز نبود سؤال کردم، و حضرت هم جوابهایی به من فرمودند.

ملاقات ابان با ابو الطفیل

ابان می گوید: بعد از آن ابو الطفیل را در منزلش ملاقات کردم. او در باره (رجعت) (3) از عده ای از اهل بدر و از سلمان و ابو ذر و مقداد و ابیّ بن کعب برایم مطالبی نقل کرد.

ابو الطفیل گفت: مطالبی را که از اینان شنیده بودم در کوفه خدمت علی بن ابی طالب علیه السّلام عرضه کردم. آن حضرت به من فرمود: (این علم خاصّی است که امت در جهل به آن و ردّ علمش به خداوند تعالی وسعت دارند) (4). سپس حضرت آنچه آنان به من خبر داده بودند تأیید فرمود و در این باره آیات بسیاری از قرآن برایم خواند و آنها را تفسیر کاملی فرمود، بطوری که یقین من به روز قیامت قوی تر از یقینم به رجعت نبود.

1- (21) عبارت (عظم فی صدرک) را می توان به (در سینه ات بزرگ جلوه می کرد) نیز معنی کرد.

2- (22) یعنی اگر مطلبی برایت روشن نشد آن را انکار مکن که خداوند در این باره به بندگانش وسعت داده است. عبارت (فانک فی اوسع مما بین السماء و الارض) یعنی (تو در مطلبی وسیعتر از فاصله آسمان و زمین قرار گرفته ای)، یعنی مطلب بالاتر از سطح فکر بشر است و درک جوانب مختلف آن مشکل است.

3- (23) منظور از (رجعت) اجمالا این است که معصومین علیهم السّلام یک بار دیگر به دنیا بر می گردند و برنامه هایی خواهند داشت. برای توضیح بیشتر به بحار ج 53 ص 39 ب 29 مراجعه شود.

4- (24) یعنی امت حق دارند در باره رجعت، مسأله را به خدا واگذار کنند و آن را اجمالا قبول نمایند.

ابو الطفیل می گوید: از جمله آنچه گفتم این بود که: یا امیر المؤمنین در باره حوض پیامبر صلی اللّه علیه و آله به من خبر بده که آیا در دنیا است یا آخرت؟ فرمود: البته در دنیا است (1).

عرض کردم: چه کسی (نااهلان) را از آن کنار می زند؟ فرمود: من با همین دستم.

دوستانم به آن وارد می شوند و دشمنانم از آن باز گردانیده می شوند (2).

عرض کردم: یا امیر المؤمنین، قول خداوند تعالی وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ ... (3)، (هنگامی که گفته ها بر آنان عملی شود برایشان از زمین جنبنده ای بیرون می آوریم که با آنان سخن می گوید ...)، منظور از (جنبنده) چیست؟ فرمود: ای ابو الطفیل، از این سؤال در گذر. عرض کردم: یا امیر المؤمنین فدایت گردم، آن را به من خبر بده. فرمود: آن جنبنده ای است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود و با زنان ازدواج می کند. عرض کردم: یا امیر المؤمنین، او کیست. فرمود: او قوام زمین است که زمین به وجود او آرامش یافته است. عرض کردم: یا امیر المؤمنین، او کیست؟ فرمود: صدّیق این امت و فاروق و رئیس و سردسته آنان (4) است. عرض کردم: یا امیر المؤمنین، او کیست؟ فرمود: کسی که خداوند عز و جل می فرماید: وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ (5)، (پیامبر صلی اللّه علیه و آله شاهدی از خود به دنبال دارد)، و وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ (6)، (کسی که علم کتاب نزد اوست)، و وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ (7)، (کسی که صدق را آورد و آن را تصدیق کرد ...). کسی که او را تصدیق کرد من بودم در حالی که همه مردم جز من و

1- (25) ظاهرا به قرینه کلمه (بل) که به صورت (البته) ترجمه شده، منظور حضرت این است که مقدمه رسیدن به حوض کوثر در دنیا است که محبت محمد و آل محمد علیهم السّلام و ولایتشان و بغض دشمنانشان می باشد چنان که از احادیث بسیاری استفاده می شود، ولی اصل حوض کوثر بدون شک در آخرت خواهد بود. به بحار: ج 8 ص 16 باب 20 مراجعه شود.
2- (26) (الف) خ ل: دوستانم را بر آن وارد می کنم و دشمنانم را از آن بر می گردانم.
3- (27) سوره نمل: آیه 82.

4- (28) کلمه (ذو قرن) کنایه از سر دسته یک گروه است.
5- (29) سوره هود: آیه 17.
6- (30) سوره رعد: آیه 43.
7- (31) سوره زمر: آیه 33.

او کافر بودند. عرض کردم: یا امیر المؤمنین، او را برایم نام ببر. فرمود: او را برایت نام بردم (1).

اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام

(بعد فرمود:) ای ابو الطفیل، بخدا قسم اگر برای اکثریت پیروانم که بوسیله آنان می جنگم، آنان که به اطاعت من اقرار دارند و مرا (امیر المؤمنین) خوانده اند و جهاد مخالفین مرا حلال می دانند، وارد شوم و یک ماه از مطالب حقّ از آنچه در کتابی که جبرئیل بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نازل کرده می دانم و بعضی از آنچه از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده ام برای آنان نقل کنم، از اطراف من پراکنده می شوند بطوری که در میان گروه کمی که اهل حقند همچون تو و نظایر تو از شیعیانم تنها می مانم.

(ابو الطفیل می گوید:) از این سخنان ترسیدم و عرض کردم: یا امیر المؤمنین، من و امثال من از تو جدا می شویم یا همراه تو ثابت می مانیم. فرمود: ثابت می مانید.

ولایت اهل بیت علیهم السّلام

سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: امر ما (اهل بیت) مشکل و پیچیده است (2)، که جز سه گروه به آن معرفت پیدا نمی کنند و بدان اقرار نمی نمایند: ملائکه مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده مؤمن نجیبی (3) که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد.

ای ابو الطفیل، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت و مردم گروهی از روی گمراهی و گروهی دیگر از روی جهل از دین خدا برگشتند (4)، مگر کسانی که خداوند آنان را به وسیله ما اهل بیت حفظ کرد.

ص: 200

1- (32) پیداست که منظور خود آن حضرت است و از کلام بعد معلوم می شود مقصود حضرت آن است که بیش از این تصریح صلاح نیست.
2- (33) (صعب مستصعب) از نظر معنای دقیق احتیاج به تفسیر دارد که در اینجا به صورت فوق ترجمه شده است.

3- (34) کلمه (نجیب) به معنای با نجابت و اصالت و به معنای انتخاب شده آمده است. برای روشن شدن مراد باید به احادیث این باب مراجعه شود.

4- (35) (د): مردم از دین خدا برگشته کافر شدند.

قرائت و تحویل کتاب بین ابان و ابن اذینه

عمر بن اذینه می گوید: سپس ابان (کتاب سلیم بن قیس هلالی عامری) [(1)] را به من سپرد و بعد از آن بیش از یک ماه [(2)] زنده نماند و از دنیا رفت.

این نسخه کتاب سلیم بن قیس عامری هلالی است که ابان بن ابی عیّاش به من تحویل داده و آن را برایم قرائت نموده است (38)، و ابان می گفت که آن را برای امام زین العابدین علیه السّلام خوانده و آن حضرت فرموده است: (سلیم راست گفته، اینها احادیث ما است که نزد ما شناخته شده است).

روایت از کتاب سلیم:

1. مختصر البصائر: ص 40.

2. غایه المرام: ص 549.

3. اثبات الهداه: ج 1 ص 663.

4. بحار: ج 1 ص 76.

5. بحار: ج 2 ص 211.

6. بحار: ج 23 ص 124.

7. بحار: ج 8 قدیم ص 647.

8. بحار: ج 53 ص 68.

9. عوالم العلوم: ج 2- 3 ص 513.

روایت با سند به سلیم:

1. بصائر الدرجات: ص 27 ح 6.

2. رجال کشی: ج 1 ص 321 ح 167.

1- (36) (عامری) دنباله لقب سلیم است که از طایفه (بنی هلال بن عامر) بوده است.
2- (37) (ب): دو ماه.

1 سخنان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آخرین لحظات:

اشاره

گریه حضرت زهرا علیها السّلام هنگام وفات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، آل محمد علیهم السّلام منتخبین خدا در زمین، معرفی دوازده امام علیهم السّلام، کرامت خداوند به حضرت زهرا علیها السّلام، فضائل اختصاصی امیر المؤمنین علیه السّلام، فضائل اختصاصی اهل بیت علیهم السّلام، درجات هر یک از اهل بیت علیهم السّلام، پیشگوئی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از مظلومیت امیر المؤمنین علیه السّلام.

سخنان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آخرین لحظات

گریه حضرت زهرا علیها السّلام هنگام وفات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

سلیم می گوید: از سلمان فارسی شنیدم که می گفت: در مرضی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت نزد آن حضرت نشسته بودم. حضرت زهرا علیها السّلام وارد شد و چون حال ضعف پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را دید بغض گلویش را گرفت بطوری که اشک بر گونه هایش جاری شد.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: دخترم، چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: یا رسول اللَّه، بعد از تو بر خودم و بر فرزندانم از بی اعتنائی مردم و تضییع حقّمان می ترسم.

آل محمد علیهم السّلام منتخبین خدا در زمین

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حالی که چشمانش اشک آلود شده بود فرمود: ای فاطمه، مگر نمی دانی ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده و فنا را بر همه خلقش حتمی نموده است.

خداوند تبارک و تعالی توجّهی به زمین نمود و مرا از میان آنان انتخاب کرد و به پیامبری برگزید. سپس برای بار دوم توجّهی به زمین نمود و همسر تو را انتخاب کرد، و به من دستور داد تا تو را به ازدواج وی در آورم، و او را بعنوان برادر و وزیر و وصیّ و جانشین خود در امّتم قرار دهم.

ص: 202

پس پدر تو بهترین انبیاء و رسولان خداوند است، و شوهر تو بهترین اوصیاء و وزیران است، و تو اوّل کسی از خاندان من هستی که به من ملحق می شوی.

سپس خداوند توجّه سومی به زمین کرد و تو را و یازده نفر از فرزندانت و فرزندان برادرم و شوهرت را که از نسل تو هستند (1) انتخاب نمود.

معرفی دوازده امام علیهم السّلام

پس تو سیّده زنهای اهل بهشت هستی، و دو پسرت حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، و من و برادرم و یازده امام- که جانشینان من تا روز قیامت هستند- همگی هدایت کننده و هدایت شده ایم.

اوّلین نفر از جانشینان پس از برادرم، حسن است و بعد از او حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین، که در بهشت در یک منزل خواهند بود. منزلی از منزل من به خدا نزدیک تر نیست (2)، و سپس منزل ابراهیم و آل ابراهیم است.

کرامت خداوند به حضرت زهرا علیها السّلام

دخترم، آیا نمی دانی از جمله کرامت های خداوند بر تو آن است که تو را به ازدواج بهترین امتم و بهترین اهل بیتم در آورده است. او که در قبول اسلام از همه پیشتر، در حلم و بردباری از همه بالاتر، در علم از همه بیشتر، روحش از همه بزرگوارتر، زبانش راستگوتر، قلبش شجاعتر، دستش بخشنده تر، نسبت به دنیا از همه زاهدتر، و در کوشش و جدیّت از همه شدیدتر است.

حضرت زهرا علیها السّلام از آنچه پدرش فرمود مسرور و خوشحال شد.

1- (1) یعنی این انتخاب شدگان کسانی اند که پدرشان علی علیه السّلام و مادرشان فاطمه علیها السّلام باشد. و بنا بر این شامل سایر فرزندان امیر المؤمنین علیه السّلام که از همسران دیگر حضرت بوده اند نمی شود.
2- (2) منظور در اینجا یا منزلت و مقام بهشتی حضرت است که از همه نزد خداوند مقرب تر است، و یا منزل و خانه بهشتی است که از نظر

شرائط معنوی و محبوبیت به درگاه الهی بر سایرین برتری دارد.

فضائل اختصاصی امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: علی بن ابی طالب هشت دندان برنده و شکافنده (1) دارد و مناقبی دارد که هیچ یک از مردم ندارند:

ایمان او به خدا و رسولش قبل از هر کسی، که احدی از امّتم در این باره بر او سبقت نگرفته است. علم او به کتاب خدا و سنّتم که احدی از امّت بجز همسرت همه علم مرا نمی داند، چرا که خداوند علمی را به من آموخته است که غیر از من و او آن را نمی داند، و به ملائکه و پیامبرانش هم نیاموخته و فقط به من آموخته، و مرا امر کرده که آن را به علی بیاموزم و من این کار را انجام دادم. بنا بر این هیچ کس از امتم همه علم و فهم و حکمت مرا بطور کامل غیر او نمی داند. دیگر اینکه تو ای دخترم همسر او هستی، و دو پسرش حسن و حسین نوه های من هستند و آنها دو سبط امّتم هستند. و امر به معروف و نهی از منکر او، و اینکه خداوند- جلّ ثنائه- به او حکمت و حلّ و فصل بین حقّ و باطل را (2) آموخته است.

فضائل اختصاصی اهل بیت علیهم السّلام

دخترم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت چیز به ما عطا کرده که به احدی از اوّلین و آخرین بجز ما عطا نکرده است: من آقای پیامبران و مرسلین و بهترین آنانم، و جانشین من بهترین جانشینان است، و وزیرم بعد از من بهترین وزیران است، و شهید ما بهترین شهیدان است، که مقصود عمویم حمزه است.

حضرت زهرا علیها السّلام عرض کرد: یا رسول اللَّه، آیا او آقای شهیدانی است که همراه تو کشته شده اند؟ فرمود: نه، بلکه آقای شهیدان از اوّلین و آخرین- بجز انبیاء و اوصیاء- است (5).

(5) منظور این است که انبیاء و اوصیاء و بخصوص چهارده معصوم علیهم السّلام قابل مقایسه با دیگران نیستند، و روایات متواتر وارد شده که حضرت امام حسین علیه السّلام آقای شهیدان اوّلین و آخرین است.

1- (3) دندان برنده و شکافنده کنایه از فضائلی است که هر دشمنی با شنیدن آن به زانو در می آید و تسلیم می شود.

2- (4) کلمه (فصل الخطاب) دارای معنای دقیقی است، ولی اجمالا مراد علمی است که به وسیله آن حکم قطعی بین حق و باطل صادر می شود و شبهه و شکی نمی ماند.

و جعفر بن ابی طالب (1) که دو بار هجرت نمود (2) و صاحب دو بال خونین است که با آنها در بهشت همراه ملائکه پرواز می کند. و دو پسرت حسن و حسین دو سبط امّتم و دو آقای جوانان اهل بهشتند. قسم به آنکه جانم بدست اوست، از ماست مهدی این امت که خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

درجات هر یک از اهل بیت علیهم السّلام

حضرت زهرا علیها السّلام عرض کرد: یا رسول اللَّه، کدامیک از اینان که نام بردی افضل اند؟

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: برادرم علی افضل امّتم است. حمزه و جعفر، این دو افضل امت من بعد از علی و تو و دو پسر و نوه ام حسن و حسین و جانشینان از فرزندان این پسرم هستند- و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با دست اشاره به امام حسین علیه السّلام فرمودند- و مهدی از ایشان است. آنکه قبل از (مهدی) است از او افضل است. اوّلی که مقدم است افضل از مؤخّر است، زیرا امام او است و این وصیّ آن است (3). ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده است.

پیشگوئی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از مظلومیّت امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به فاطمه و همسر او و دو پسرش نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان،

1- (6) از اینجا عطف به فضائل هفت گانه اهل بیت علیهم السّلام است که فرمود: شهید ما (یعنی حمزه) بهترین شهیدان است. ذکر حمزه و جعفر هم قبل از امام حسن و امام حسین علیهما السّلام به خاطر تقدم زمانی است چنان که در دنباله حدیث روشن است.
2- (7) حضرت جعفر بن ابی طالب یک بار از مکه به حبشه هجرت کرد و یک بار هم از حبشه بازگشت و به مدینه هجرت نمود.
3- (8) با توجه به اینکه همه چهارده معصوم علیهم السّلام نور واحد هستند فضیلت هر یک بر دیگری با توجه به جوانب وجودی و خصایص هر یک از ایشان است، و ممکن است هر یک از جهتی فضیلت داشته باشند. حضرت

مهدی علیه السّلام از جهاتی بر سایر ائمه علیهم السّلام فضیلت دارد، و در عین حال ائمه قبل از جهت تقدم در امامت بر آن حضرت فضیلت دارند. همه این فضائل یک جنبه ظاهری است و به مسأله نور واحد بودن ایشان ربطی ندارد.

خدا را شاهد می گیرم که من با کسانی که با اینان بجنگند روی جنگ دارم و با کسانی که با اینان روی صلح داشته باشند روی صلح دارم. بدانید که اینان در بهشت همراه منند.

سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رو به علی علیه السّلام کرد و فرمود: یا علی تو بزودی بعد از من، از قریش و متحدشدنشان بر علیه تو و ظلمشان بر تو سختی خواهی کشید. اگر بر علیه آنان یارانی یافتی با آنان جهاد کن و با مخالفین خود بوسیله موافقینت جنگ کن، و اگر یاری نیافتی صبر کن و دست خود را نگهدار و با دست خویش خود را در هلاکت میانداز. تو نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی هستی، و تو از هارون اسوه و روش خوبی خواهی داشت که به برادرش موسی گفت: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی (1)، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند).

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 28 ص 54 ح 22.

روایت با سند به سلیم:

1. کمال الدین: ج 1 ص 262.

2. الصراط المستقیم (بیاضی): ج 2 ص 119.

روایت از غیر سلیم:

1. کفایه الاثر: ص 62.

2. امالی شیخ طوسی: ج 1 ص 154.

3. امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 219.

4. ارشاد القلوب: ج 2 ص 419.

5. ملحقات احقاق الحق: ج 9 ص 262.

1- (9) سوره اعراف: آیه 150

2 باغ امیر المؤمنین علیه السّلام در بهشت، شهید تنها، برنامه امیر المؤمنین علیه السّلام پس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، اختلاف امت برای امتحان الهی.

باغ امیر المؤمنین علیه السّلام در بهشت

سلیم می گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام برایم حدیث نمود و فرمود: در یکی از راههای مدینه بهمراه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله راه می رفتیم، تا اینکه به باغی رسیدیم. عرض کردم: یا رسول اللَّه، چه باغ زیبایی است! فرمود: (چه زیباست! ولی برای تو در بهشت زیباتر از این هست).

به باغ دیگری رسیدیم. عرض کردم: یا رسول اللَّه، چه باغ زیبایی است! فرمود: (چه زیباست، ولی برای تو در بهشت زیباتر از این هست). تا آنکه از هفت باغ گذشتیم. در هر کدام من عرض می کردم: یا رسول اللَّه، چه زیباست! و حضرت می فرمود: (برای تو در بهشت زیباتر از این هست).

شهید تنها

وقتی راه خلوت شد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مرا در آغوش گرفت و در حالی که گریه اش گرفته بود فرمود: (پدرم فدای تنهای شهید)! عرض کردم: یا رسول اللَّه، چرا گریه می کنی؟ فرمود: از کینه هایی که در دل اقوامی است و آن را برایت ظاهر نمی کنند مگر بعد از من، و آن کینه های بدر و خونهای احد است.

عرض کردم: آیا دینم در آن هنگام سلامت خواهد بود؟ فرمود: دینت در سلامت خواهد بود.

برنامه امیر المؤمنین علیه السّلام پس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

یا علی، بشارت باد تو را که زندگی و مرگ تو با من است، و تو برادر و جانشین من

هستی. تو انتخاب شده من و وزیرم و وارثم و اداکننده از جانب من هستی. تو قرض مرا ادا می کنی و وعده های مرا از جانب من وفا می نمایی، و تو ذمّه مرا برئ می کنی و امانت مرا باز می گردانی و طبق سنّت من با ناکثین و قاسطین و مارقین از امتم می جنگی. تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، و تو از هارون اسوه و روش خوبی خواهی داشت آن هنگام که قومش او را ضعیف شمردند و نزدیک بود او را بکشند.

پس بر ظلم قریش و اتحادشان در مقابلت صبر کن، چرا که تو همچون هارون نسبت به موسی و پیروانش هستی و آنان همچون گوساله و پیروانش هستند. هنگامی که موسی هارون را جانشین خود در قومش قرار داد به او چنین دستور داد که اگر گمراه شدند و او یارانی پیدا کرد به کمک ایشان با آنان جهاد کند، و اگر یارانی پیدا نکرد دست نگه دارد و خونش را حفظ کند و بین آنان اختلاف ایجاد نکند.

اختلاف امت برای امتحان الهی

یا علی، خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر آنکه گروهی به اختیار خود و گروهی دیگر بدون خواست قلبی تسلیم او شدند. خداوند آنان را که به اکراه تسلیم شدند بر آنان که به اختیار خود تسلیم شدند مسلّط نمود و آنان را کشتند تا اجرشان عظیم تر شود.

یا علی، هیچ امّتی بعد از پیامبرشان اختلاف نمی کنند مگر آنکه اهل باطل آنان بر اهل حقّشان غالب می شوند.

خداوند تفرقه و اختلاف را برای این امت مقدّر کرده است، و اگر می خواست آنان را بر هدایت مجتمع می کرد تا دو نفر از خلقش اختلاف نکنند و در چیزی از امر خداوند نزاع در نگیرد، و مفضول (1) فضیلت صاحب فضل را انکار نکند. اگر خدا می خواست انتقامش را زودتر می فرستاد و نعمت را بر آنان تغییر می داد تا ظالم تکذیب شود و دانسته شود که راه حق کدام است، ولی خداوند دنیا را خانه اعمال و آخرت را خانه استقرار قرار

1- (1) مفضول یعنی کسی که در فضل پائین تر است.

داده است لِيَجْزِىَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِىَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (1)، (تا آنان كه بد كردند مطابق عملشان جزا داده شوند و آنان كه نيكى كردند به نيكى جزا داده شوند).

(على عليه السّلام مى فرمايد:) من عرض كردم: سپاس خدا را بعنوان شكر بر نعمتهايش و صبر بر بلايش و تسليم و رضايت به مقدّراتش.

روايت از كتاب سليم:

1. بحار: ج 28 ص 54.

روايت با سند به سليم:

1. كمال الدين: ج 1 ص 262.

روايت از غير سليم:

1. تفسير امام عسكرى عليه السّلام: ص 185.

2. مناقب ابن شهرآشوب: ج 1 ص 323.

3. كشف الغمه: ج 1 ص 130.

4. طرائف: ص 129.

5. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد: ج 1 ص 323.

6. احقاق الحق: ج 6 ص 180.

ص: 209

1- (2) سوره نجم: آيه 31.

3 وقایع سقیفه از لسان براء بن عازب:

اشاره

کیفیت غسل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله، کیفیت خروج اصحاب سقیفه و بیعت آنان، بنی هاشم در جریان سقیفه، مذاکرات شبانه عده ای از صحابه در جریان سقیفه، توطئه اصحاب سقیفه برای جلب عباس بن عبد المطلب، عکس العمل عباس در مقابل نقشه اصحاب سقیفه، اشعار عباس در باره غصب خلافت.

وقایع سقیفه از لسان براء بن عازب

کیفیت غسل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

سلیم گفت: از براء بن عازب شنیدم که می گفت: بنی هاشم را چه در حیات پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و چه بعد از وفات آن حضرت شدیدا دوست می داشتم.

هنگامی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت به علی علیه السّلام وصیّت کرد که غسلش را غیر او بر عهده نگیرد، و برای احدی غیر او سزاوار نیست عورتش را ببیند، و هیچ کس عورت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را نمی بیند مگر آنکه بینائیش از بین می رود (1).

علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول اللّٰه، چه کسی مرا در غسل تو کمک می کند؟ فرمود:

جبرئیل با گروهی از ملائکه.

و چنین شد که علی علیه السّلام آن حضرت را غسل می داد، و فضل بن عباس با چشمان بسته آب می ریخت، و ملائکه بدن حضرت را آن طور که علی علیه السّلام می خواست می گردانیدند.

علی علیه السّلام خواست پیراهن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را از تنش بیرون آورد، که صیحه زننده ای به او ندا داد:

(ای علی، پیراهن پیامبرت را بیرون میاور). لذا دستش را از زیر پیراهن داخل کرد و او را

1- (1) احتمالا منظور این باشد که هر کس چشمش به عورت پیامبر صلی اللّه علیه و آله بیفتد دیده اش کور می شود اگر چه از روی عمد نباشد، و چون در هنگام غسل احتمال رؤیت- و لو غیر عمدی- وجود دارد، لذا این مسأله فقط برای امیر المؤمنین علیه السّلام اجازه داده شده است.

غسل داد و سپس حنوط کرد و کفن نمود، و هنگام کفن کردن و حنوط پیراهن را بیرون آورد.

کیفیت خروج اصحاب سقیفه و بیعت آنان

براء بن عازب می گوید: هنگامی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت از آن ترس داشتم که قریش برای اخراج امر خلافت از بنی هاشم متّحد شوند.

وقتی مردم کار خود را در باره بیعت ابو بکر به انجام رساندند حالت شخص متحیّر فرزند از دست داده ای مرا گرفت، اضافه بر حزنی که از وفات پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله داشتم.

من در رفت و آمد بودم و بزرگان مردم را زیر نظر داشتم، و این در حالی بود که بنی هاشم برای غسل و حنوط کنار بدن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله جمع شده بودند. از سوی دیگر سخن سعد بن عباده و آن دسته از اصحاب جاهلش که تابع او شده بودند به من رسید (1)، و با آنان جمع نشدم و دانستم به نتیجه ای نخواهد رسید.

همچنان بین آنان و مسجد رفت و آمد می کردم و در جستجوی بزرگان قریش بودم. در همان حال متوجه شدم ابو بکر و عمر هم نیستند. ولی طولی نکشید که با آن دو و ابو عبیده روبرو شدم که در میان اهل سقیفه پیش می آمدند و لباسهای صنعانی (2) پوشیده بودند. هیچ کس از کنارشان عبور نمی کرد مگر آنکه متعرّض او می شدند، و وقتی او را می شناختند دست او را می گرفتند و بر دست ابو بکر (بعنوان بیعت) می کشیدند، چه به این کار مایل بود و چه ابا می کرد (3)!

1- (2) (سعد بن عباده) رئیس انصار بود و از طرف انصار به عنوان خلیفه در مقابل ابو بکر و عمر معرفی شده بود و انصار تصمیم داشتند او را امیر قرار دهند.
2- (3) منظور از لباسهای صنعانی نوعی لباس بوده که در یمن ساخته می شد.
3- (4) شیخ مفید در کتاب (جمل) ص 59 روایت کرده است: عده ای از اعراب وارد مدینه شده بودند تا لوازم زندگی برای خود بخرند. مردم

بخاطر وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله از معامله با آنها مشغول به این امور شدند. آنان هم در بیعت و مسأله خلافت حضور یافتند. عمر سراغ آنان فرستاد و ایشان را فرا خواند و گفت: (مبلغی برای بیعت خلیفه پیامبر بردارید و به سراغ مردم بیرون روید و آنان را دست جمعی بفرستید تا بیعت کنند، و هر کس امتناع ورزید به سر و پیشانی بزنید). راوی می گوید: بخدا قسم اعراب را می دیدم که لباسهای صنعانی به کمر بسته بودند و مسلح شده بودند و چوب بدست گرفته بیرون آمدند و مردم را زدند و به اجبار برای بیعت آوردند.

بنی هاشم در جریان سقیفه

براء بن عازب می گوید: از شدت ناراحتی عقل از کف داده بودم، اضافه بر مصیبتی که در باره پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله داشتم. لذا به سرعت بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم و نزد بنی هاشم آمدم در حالی که درب بر روی غیر آنان بسته بود.

درب را به شدّت زدم و گفتم: (ای اهل خانه) ! فضل بن عباس بیرون آمد. گفتم:

مردم با ابو بکر بیعت کردند ! عباس گفت: (دستتان تا آخر روزگار از آن غبار آلود شد. من شما را امر نمودم، ولی شما سرپیچی نمودید). من مکثی نمودم و آنچه در درونم می گذشت تحمّل کردم.

مذاکرات شبانه عده ای از صحابه در جریان سقیفه

چون شب شد به مسجد رفتم. وقتی در آنجا قرار گرفتم بیاد آوردم که من زمزمه قرآن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را می شنیدم. از جا برخاستم و به طرف (فضای بنی بیاضه) بیرون آمدم و در آنجا چند نفر را دیدم که آهسته با یک دیگر صحبت می کردند. وقتی به آنان نزدیک شدم ساکت شدند و من هم برگشتم. آنان مرا شناختند ولی من ایشان را نشناختم. لذا مرا صدا زدند و من نزد آنان آمدم و دیدم آنان مقداد و ابو ذر و سلمان و عمار بن یاسر و عباده بن صامت و حذیفه بن یمان و زبیر بن عوام هستند، و حذیفه می گوید: (بخدا قسم آنچه به شما خبر دادم انجام خواهند داد، بخدا قسم دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده است).

تا آنجا که قومی می خواستند مسأله را بصورت شورا بین مهاجرین و انصار برگردانند. حذیفه گفت: نزد ابیّ بن کعب برویم که آنچه من می دانم او هم می داند.

نزد ابیّ بن کعب آمدیم و در خانه او را زدیم. او آمد تا پشت در رسید و گفت: شما کیستید؟ مقداد با او صحبت کرد. پرسید: برای چه آمده اید؟ گفت: در خانه ات را باز کن، مسأله ای که برای آن آمده ایم بزرگتر از آن است که از پشت در گفتگو شود. گفت: من در

خانه ام را باز نمی کنم و می دانم برای چه آمده اید، و در را باز نخواهم کرد. گویا برای سؤال در باره عقد خلافت آمده اید؟ گفتیم: آری. پرسید: آیا حذیفه در میان شما است؟

گفتیم: آری. گفت: سخن درست همان است که حذیفه می گوید. و امّا من درب را باز نخواهم کرد تا امور آن طور که می خواهد صورت گیرد. و آنچه بعد از این می شود بدتر از این خواهد بود، و شکایت را به درگاه خداوند می برم.

براء می گوید: آنان برگشتند و ابیّ بن کعب داخل خانه اش شد.

توطئه اصحاب سقیفه برای جلب عباس بن عبد المطلب

براء می گوید: این خبر به ابو بکر و عمر رسید. سراغ ابو عبیده بن جرّاح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان نظر خواستند. مغیره گفت: نظر من این است که با عباس بن عبد المطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در این امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند. و بدین وسیله فکر خود را در باره علی بن ابی طالب راحت کنید، چرا که اگر عباس بن عبد المطلب با شما باشد دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی طالب به تنهائی بر شما آسان می شود.

براء می گوید: ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن جرّاح و مغیره بن شعبه آمدند و در شب دوم از وفات پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نزد عباس بن عبد المطلب وارد شدند.

ابو بکر سخن آغاز کرد و خداوند عز و جل را حمد و ثنا نمود، و سپس چنین گفت:

خداوند محمّد را برای شما بعنوان پیامبر و برای مؤمنین بعنوان صاحب اختیار مبعوث نمود و بر آنان منّت نهاد که او را در میان ایشان قرار داد. تا آنکه برای او پیشگاه خود را اختیار کرد و امر مردم را به خودشان سپرد تا مصلحت خویش را با اتّفاق- نه باختلاف- برای خود انتخاب کنند. مردم هم مرا بعنوان حاکم بر خود و مسئول امورشان انتخاب کردند. من هم آن را بر عهده گرفتم (1)، و به کمک خداوند از سستی و حیرت و وحشت، ترسی ندارم و توفیق من جز از خداوند نیست.

1- (5) (الف) خ ل: و آن را بر عهده من گذاردند.

ولی من طعن زننده ای دارم که خبرش به من می رسد و بر خلاف عموم مردم سخن می گوید (1). او شما را پناهگاه خود قرار داده، و شما هم قلعه محکم او و شأن و مقام تازه او شده اید. شما باید همراه مردم در آنچه بر آن اجتماع کرده اند داخل شوید و یا آنها را از آنچه بدان تمایل نشان داده اند منصرف کنید.

ما نزد تو آمده ایم و می خواهیم برای تو در این امر خلافت نصیبی قرار دهیم که برای تو و نسل بعد از خودت باشد، چرا که تو عموی پیامبر هستی! اگر چه مردم مقام تو و رفیقت را دیدند و با این حال امر خلافت را از شما دو نفر منصرف کردند.

عمر گفت: (ای و اللّه (2)، شما ای بنی هاشم آرام باشید که پیامبر از ما و از شما است، و ما از این جهت که به شما احتیاج داشته باشیم نزد شما نیامده ایم، بلکه کراهت داشتیم که در آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کرده اند مخالفتی باشد و در نتیجه کار بین شما و آنان بالا بگیرد. پس به صلاح خود و عموم مردم فکر کنید). سپس عمر ساکت شد.

عکس العمل عباس در مقابل نقشه اصحاب سقیفه

عباس سخن آغاز کرد و گفت: خداوند تبارک و تعالی محمد صلی اللّٰه علیه و آله را- همان طور که گفتی- به پیامبری مبعوث کرد و برای مؤمنین صاحب اختیار قرار داد. اگر این امر خلافت را بعنوان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله طلب نموده ای که حقّ ما را گرفته ای، و اگر بعنوان مؤمنین طلب نموده ای پس ما هم از مؤمنین هستیم و در باره خلافت تو نظری ندادیم و مورد مشورت و نظرخواهی قرار نگرفتیم، و ما خلافت را برای تو دوست نمی داریم، چرا که ما هم از مؤمنین بودیم و نسبت به تو کراهت داشتیم.

و امّا این سخنت که (در این امر خلافت برای من نصیبی قرار دهی)، اگر این امر فقط برای توست آن را برای خود داشته باش که ما به تو احتیاجی نداریم، و اگر حق مؤمنین

1- (6) منظورش امیر المؤمنین علیه السّلام است.

2- (7) در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید عبارت چنین است: (عمر در میان سخن ابو بکر وارد شد و طبق روش خود که خشونت و تهدید و ورود

شدت بود گفت: ...

است تو حقّ نداری به تنهایی در حق آنان حکم نمائی، و اگر حق ما است ما از تو به قسمتی از آن راضی نمی شویم (1) ! و امّا سخن تو ای عمر که (پیامبر از ما و از شما است)، پیامبر صلی اللّه علیه و آله درختی است که ما شاخه های آن و شما همسایگان آن هستید. پس ما از شما به او سزاوارتریم.

و امّا آن سخنت که (ما می ترسیم کار بین شما و ما بالا بگیرد)، این کاری که شما انجام دادید آغاز همان اختلاف است. و خدا است که از او کمک خواسته می شود.

سپس از نزد عبّاس بیرون آمدند.

اشعار عباس در باره غصب خلافت

عبّاس این اشعار را سرود و گفت:

ما کنت أحسب هذا الامر منحرفا* عن هاشم ثمّ منهم عن أبی حسن أ لیس اوّل من صلّی لقبلتکم* و اعلم النّاس بالآثار و السّنن و اقرب النّاس عهدا بالنّبیّ و من* جبریل عون له فی الغسل و الکفن من فیه ما فی جمیع النّاس کلّهم* و لیس فی النّاس ما فیه من الحسن من ذا الّذی ردّکم عنه فنعرفه* ها انّ بیعتکم من أوّل الفتن یعنی:

(گمان نمی کردم این امر خلافت از بنی هاشم و از میان آنان از ابو الحسن (علی بن ابی طالب علیه السّلام) منحرف گردد. آیا او اوّل کسی نیست که به سمت قبله شما نماز خواند؟ آیا او عالمترین مردم به آثار و سنن نیست؟ آیا او قریب العهدترین مردم نسبت به پیامبر نیست؟ و آیا او کسی نیست که جبرئیل در غسل و کفن پیامبر کمک او بود؟ کسی که آنچه (از

1- (8) در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید این جمله از قول عباس اضافه شده است که گفت: (من این را نمی گویم به این قصد که ترا از آنچه بدان داخل شدی منصرف کنم، ولی اتمام حجّت جای خود دارد).

خوبیها) در همه مردم است در او وجود دارد ولی آنچه خوبی در اوست در مردم نیست.

چه کسی (1) شما را از او منصرف کرد تا ما هم او را بشناسیم؟ بدانید که این بیعت شما اوّل فتنه ها است).

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 28 ص 284.

روایت از غیر سلیم:

1. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 1 ص 32.

2. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 1 ص 73.

3. کتاب الجمل (شیخ مفید): ص 59.

4. فرائد السمطین: ج 2 ص 82.

5. تاریخ یعقوبی: ج 2 ص 103.

6. درر بحر المناقب: ص 74.

1- (9) (ب): چه چیزی.

4 وقایع سقیفه از لسان سلمان:

اشاره

1. بیعت ابو بکر: استدلال قریش در مقابل انصار با حق علی علیه السّلام، کیفیت غسل و نماز بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، کیفیت بیعت مردم با ابو بکر، اولین بیعت کننده با ابو بکر، ابلیس از غدیر تا سقیفه.

2. اتمام حجّت امیر المؤمنین علیه السّلام: سه بار کمک خواهی اصحاب کساء بر در خانه مهاجرین و انصار، جمع قرآن و دعوت به آن، اتمام حجت بر ابو بکر در القاب ادّعایی، کمک خواهی اصحاب کساء از صحابه برای بار چهارم.

3. شهادت حضرت زهرا علیها السّلام: نقشه حمله به خانه حضرت، آتش زدن خانه و مجروح شدن حضرت زهرا علیها السّلام بدست عمر، دفاع امیر المؤمنین علیه السّلام از حضرت زهرا علیها السّلام، دستور ابو بکر برای حمله و آتش زدن خانه، مجروح شدن حضرت زهرا علیها السّلام بدست قنفذ.

4. بیعت اجباری امیر المؤمنین علیه السّلام: علی علیه السّلام از خانه تا مسجد، ورود بی اجازه به خانه امیر المؤمنین علیه السّلام، سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام هنگام ورود به مسجد، شهادت حضرت زهرا و حضرت محسن علیهما السّلام، اتمام حجت امیر المؤمنین علیه السّلام با فضائلش، حدیث جعل کردن ابو بکر، افشای اسرار اصحاب صحیفه ملعونه جواب حدیث جعلی ابو بکر، دفاع مقداد و سلمان و ابو ذر از امیر المؤمنین علیه السّلام، تهدید عمر به قتل برای بیعت، دفاع ام ایمن و بریده اسلمی، کیفیت بیعت اجباری امیر المؤمنین علیه السّلام، بیعت زبیر و سلمان و ابو ذر و مقداد.

5. اتمام حجت اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام: سخنان سلمان بعد از بیعت، سخنان ابو ذر بعد از بیعت، سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از بیعت، اصحاب صحیفه در تابوت جهنم، عثمان لعنت شده پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، پیشگوئی از ارتداد زبیر، ارتداد مردم پس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جز چهار نفر، شباهت مسلمین به بنی اسرائیل.

وقایع سقیفه از لسان سلمان

1 بیعت ابو بکر

استدلال قریش در مقابل انصار با حق علی علیه السّلام

ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که چنین می گفت:

هنگامی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت و مردم آنچه می خواستند کردند، ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح نزد مردم آمدند و با انصار به مخاصمه برخاستند و آنان را با حجت و دلیل علی علیه السّلام محکوم کردند و چنین گفتند: ای گروه انصار، قریش از شما به امر خلافت سزاوارترند، زیرا پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از قریش است، و مهاجرین از شما بهترند زیرا خداوند در کتابش ابتدا آنان را ذکر کرده و ایشان را فضیلت داده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هم فرموده است:

(امامان از قریش اند).

کیفیت غسل و نماز بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

سلمان می گوید: نزد علی علیه السّلام آمدم در حالی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را غسل می داد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السّلام وصیّت کرده بود که کسی غیر او غسلش را بر عهده نگیرد. وقتی عرض کرد: یا رسول اللّٰه، پس چه کسی مرا در غسل تو کمک خواهد کرد؟ فرمود: جبرئیل. علی علیه السّلام هیچ عضوی (از اعضای حضرت) را اراده نمی کرد مگر آنکه برایش گردانیده می شد (1).

1- (1) در (د) این جمله اضافه شده است: (و فضل بن عباس در حالی که چشمانش بسته بود آب می ریخت).

وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله را غسل داد و حنوط نمود و کفن کرد من و ابو ذر و مقداد و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام را به داخل خانه برد، و خود جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم. عایشه نیز در حجره بود ولی متوجه نشد چرا که خداوند چشم او را گرفته بود.

سپس ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار را به داخل می آورد. آنان وارد می شدند و دعا می کردند و خارج می شدند، تا آنکه هیچ کس از حاضرین از مهاجرین و انصار باقی نماندند مگر آنکه بر آن حضرت نماز خواندند .(1)

کیفیت بیعت مردم با ابو بکر

سلمان فارسی می گوید: کار مردم را به علی علیه السّلام- در حالی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله را غسل می داد- خبر دادم و گفتم: ابو بکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبر صلی اللّه علیه و آله قرار گرفته، و مردم به این راضی نمی شوند که با یک دست با او بیعت کنند، بلکه با هر دو دست راست و چپ با او بیعت می کنند (2) !

اوّلین بیعت کننده با ابو بکر

علی علیه السّلام فرمود: ای سلمان، آیا می دانی اوّل کسی که با او بر منبر پیامبر صلی اللّه علیه و آله بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی او را در سقیفه بنی ساعده دیدم هنگامی که انصار محکوم

1- (2) این عبارت در (د) چنین است: ... علی علیه السّلام جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم و عایشه در حجره بود و نمی دانست، و کسی جز ما بر بدن آن حضرت نماز نخواند. سپس ده نفر از مهاجرین و انصار را وارد خانه می کرد و بر آن حضرت سلام می دادند و خارج می شدند بطوری که احدی از مهاجرین و انصار که حاضر (در مدینه) بودند نماندند مگر آنکه این گونه نماز خواندند که کاری جز سلام و ثنا گفتن بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله نبود. لازم به تذکر است که: نماز مردم بر بدن پیامبر صلی اللّه علیه و آله چنین بوده است که مقابل بدن

مطهر آن حضرت می ایستادند و آیه إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلّٰونَ عَلَی النَّبِیِّ، یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً را می خواندند و بر حضرتش سلام و درود می فرستادند و بیرون می آمدند. به بحار: ج 22 ص 526 ح 32 مراجعه شود.

2- (3) (د): بخدا قسم (ابو بکر) راضی نمی شود که (فقط) با یک دست با او بیعت کنند.

شدند، و اوّلین کسانی که با او بیعت کردند مغیره بن شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابو عبیده جرّاح و بعد عمر بن الخطاب و سپس سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل بودند.

فرمود: در باره اینان از تو سؤال نکردم، آیا دانستی هنگامی که از منبر بالا رفت اوّل کسی که با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی پیرمرد سالخورده ای که بر عصایش تکیه کرده بود دیدم که بین دو چشمانش جای سجده ای بود که پینه آن بسیار بریده شده بود! او بعنوان اولین نفر از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و در حالی که می گریست گفت:

(سپاس خدایی را که مرا نمیرانید تا ترا در این مکان دیدم! دستت را (برای بیعت) باز کن).

ابو بکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: (روزی است مثل روز آدم) (1) ! و بعد از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد.

علی علیه السّلام فرمود: ای سلمان، می دانی او که بود؟ عرض کردم: نه، ولی گفتارش مرا ناراحت کرد، گوئی مرگ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را با شماتت و مسخره یاد می کرد. فرمود: او ابلیس بود. خدا او را لعنت کند.

ابلیس از غدیر تا سقیفه

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب کردن آن حضرت مرا به امر خداوند در روز غدیر خم حاضر بودند.

آن حضرت به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیار ترم، و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند.

(در آن روز) شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند: (این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده اند، و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست. چرا که پناه و امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد). ابلیس غمگین (2) و محزون رفت.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بعد از آن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفه

1- (4) اشاره به حیله شیطان نسبت به حضرت آدم علیه السّلام در بهشت است، و خود شیطان بیعت ابو بکر را به آن تشبیه کرده است.
2- (5) (ب): مأیوس.

بنی ساعده با ابو بکر بیعت می کنند بعد از آنکه با حقّ ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است که به صورت پیرمرد سالخورده پیشانی پینه بسته چنین و چنان خواهد گفت.

سپس خارج می شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس هایش را جمع می کند. آنان به سجده می افتند و می گویند: (ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی)! (ابلیس) می گوید: (کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟ هرگز! گمان کرده اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آنچه خداوند و پیامبرش در باره اطاعت او دستور داده بودند ترک کردند). و این همان قول خداوند تعالی است که وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (1)، (ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان به جز گروهی از مؤمنین او را متابعت کردند).

2 اتمام حجت امیر المؤمنین علیه السّلام

سه بار کمک خواهی اصحاب کساء بر در خانه های مهاجرین و انصار

سلمان می گوید: وقتی شب شد علی علیه السّلام حضرت زهرا علیها السّلام را سوار بر چهارپایی نمود و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را گرفت، و هیچ یک از اهل بدر (2) از مهاجرین و انصار را باقی نگذاشت مگر آنکه به خانه هایشان آمد و حقّ خود را برایشان یادآور شد و آنان را برای یاری خویش فرا خواند. ولی جز چهل و چهار نفر، کسی از آنان دعوت او را قبول نکرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهای تراشیده و

1- (6) سوره سبأ: آیه 20.
2- (7) منظور از اهل بدر کسانی اند که در جنگ بدر (اولین جنگ اسلام) شرکت داشته اند.

در حالی که اسلحه هایشان را به همراه دارند بیایند و با او بیعت کنند که تا سر حد مرگ استوار بمانند.

وقتی صبح شد جز چهار نفر کسی از آنان نزد او نیامد (1). (سلیم می گوید:) به سلمان گفتم: چهار نفر چه کسانی بودند؟ گفت: من و ابو ذر و مقداد و زبیر بن عوام.

امیر المؤمنین علیه السّلام در شب بعد هم نزد آنان رفت و آنان را قسم داد. گفتند: (صبح نزد تو می آئیم). ولی هیچ یک از آنان غیر از ما نزد او نیامد. در شب سوم هم نزد آنان رفت ولی غیر از ما کسی نیامد.

جمع قرآن و دعوت به آن

وقتی حضرت عهدشکنی و بی وفایی آنان را دید خانه نشینی اختیار کرد و به قرآن رو آورد و مشغول تنظیم و جمع آن شد، و از خانه اش خارج نشد تا آنکه آن را جمع آوری نمود در حالی که قبلا در اوراق و تکه چوبها و پوستها و کاغذها (نوشته شده) بود (2).

وقتی حضرت همه قرآن را جمع می نمود و آن را با دست مبارک خویش طبق تنزیل (3) و تأویلش و ناسخ و منسوخش (4) می نوشت، ابو بکر به سراغ او فرستاد که بیرون بیا و بیعت کن.

علی علیه السّلام جواب فرستاد: (من مشغول هستم و با خود قسم یاد کرده ام که عبا بر دوش نیندازم جز برای نماز، تا آنکه قرآن را تنظیم و جمع نمایم). آنان هم چند روز در باره او سکوت اختیار کردند.

1- (8) از روایت کتاب احتجاج چنین بر می آید که در خانه هایشان با حضرت تا حد شهادت بیعت کردند ولی فردا صبح حاضر نشدند.
2- (9) منظور آن است که هر آیه یا سوره ای نازل می شد فورا روی چوب یا پوست یا کاغذی نوشته می شد تا از بین نرود، و لذا بعضی آیات روی پوست و بعضی روی چوب و بعضی روی کاغذ بود.
3- (10) تنزیل یعنی آن طور که نازل شده است.

4- (11) در (د) اضافه شده: و محکم و متشابهش، و وعده های خوب و ترساننده اش، و ظاهر و باطنش ... و شاید بتوان از این فقرات استفاده کرد که این قرآنی که حضرت جمع آوری نمودند، گذشته از متن اصلی قرآن شامل تفسیر و تأویل آیات قرآن و نیز تشخیص محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و سایر دقائق علوم قرآن بوده است.

امیر المؤمنین علیه السّلام قرآن را در یک پارچه جمع آوری نمود و آن را مهر کرد. سپس بیرون آمد در حالی که مردم با ابو بکر در مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله اجتماع کرده بودند. حضرت با بلندترین صدایش فرمود:

(ای مردم، من از روزی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفته به غسل آن حضرت و سپس به قرآن مشغول بوده ام تا آنکه همه آن را بصورت یک مجموعه در این (1) پارچه جمع آوری نمودم. خداوند بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله آیه ای نازل نکرده مگر آنکه آن را جمع آوری کرده ام، و آیه ای از قرآن نیست مگر آنکه آن را جمع نموده ام، و آیه ای از آن نیست مگر آنکه برای پیامبر صلی اللّه علیه و آله خوانده ام (2) و تأویلش را به من آموخته است).

سپس فرمود: (برای آنکه فردا نگوئید: ما از این مطلب بی خبر بودیم)! و بعد فرمود:

(و بدین جهت که روز قیامت نگوئید: من شما را به یاری خویش دعوت نکردم و حق خود را برایتان یادآور نشدم، و شما را به کتاب خدا از ابتدا تا انتهایش دعوت نکردم)! عمر گفت: قرآنی که همراه خود داریم ما را از آنچه بدان دعوت می کنی بی نیاز می نماید) (3)! سپس علی علیه السّلام داخل خانه اش شد.

1- (12) از کلمه (این) می توان استفاده کرد که حضرت قرآن مزبور را بطور کامل به همراه خود به مسجد آورده بودند کما اینکه این فقره در نسخه (د) به این مطلب صراحت دارد و چنین است: (ای مردم، من از زمانی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفته همچنان مشغول به غسل و تجهیز و کفن و حنوط و دفن آن حضرت بودم، سپس به قرآن مشغول شدم تا همه آن را در این پارچه جمع نمودم. خداوند تبارک و تعالی آیه ای بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله نازل نکرده مگر آنکه جمع نموده و نوشته ام، و آیه ای از آن نیست مگر آنکه برای پیامبر صلی اللّه علیه و آله خوانده ام و تأویل و تنزل آن و ظاهر و باطن و عام و خاص و ناسخ و منسوخ آن را به من آموخته است. و آن این است! روز قیامت نگوئید که من شما را به یاری خویش فرا نخواندم)؟!

2- (13) کلمه (أقرأنی) یعنی پیامبر صلی اللّه علیه و آله از من خواست تا برایش آیات قرآن را بخوانم و من برای او خواندم و حضرت آنها را تأیید کرد.
3- (14) در کتاب احتجاج عبارت چنین است: (گفتند: احتیاجی به آن نداریم، نظیر آن نزد ما هست). و در (د) عبارت بعدی چنین است: (علی علیه السّلام داخل خانه اش شد و در را بست). در بحار: ج 92 ص 42 ح 2 در این باره از ابو ذر چنین روایت کرده است که گفت: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت علی علیه السّلام قرآن را جمع کرد و آن را نزد مهاجرین و انصار آورد و بر ایشان عرضه نمود چنان که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله او را بدین مطلب وصیت فرموده بود. وقتی ابو بکر آن را گشود در صفحه اولی که باز کرد فضائح آنان بود. عمر از جا برخاست و گفت: یا علی، آن را بر گردان که ما را به آن احتیاجی نیست! علی علیه السّلام هم آن را گرفت و برگشت .... وقتی عمر به خلافت رسید از امیر المؤمنین علیه السّلام خواست تا آن قرآن را به آنان بدهد ... و گفت: ای ابا الحسن، چه می شود اگر قرآنی را که نزد ابو بکر آورده بودی بیاوری تا همه بر آن متفق شویم! حضرت فرمود: هیهات، راهی به این مطلب نیست، آن را نزد ابو بکر آوردم تا حجّت بر شما تمام شود و روز قیامت نگوئید: (ما از این بی خبر بودیم) یا بگوئید: (آن را نزد ما نیاوردی)! قرآنی که نزد من است جز پاکان و جانشینان از فرزندانم به آن دست نمی یابند. عمر پرسید: آیا زمان معلومی برای ظاهر کردن آن هست؟ فرمود: آری وقتی قائم از فرزندانم قیام کند آن را ظاهر می نماید و مردم را بر عمل به آن وادار می کند و سنت طبق آن جاری می شود.

عمر به ابو بکر گفت: سراغ علی بفرست که باید بیعت کند، و تا او بیعت نکند ما صاحب مقامی نیستیم، و اگر بیعت کند از جهت او آسوده می شویم.

ابو بکر (کسی را) نزد علی علیه السّلام فرستاد که: (خلیفه پیامبر را جواب بده)! فرستاده نزد حضرت آمد و مطلب را عرض کرد. حضرت فرمود: (سبحان اللّه، چه زود بر پیامبر دروغ بستید! او و آنان که اطراف او هستند می دانند که خدا و رسولش غیر مرا خلیفه قرار نداده اند). فرستاده آمد و آنچه حضرت فرموده بود رسانید.

(ابو بکر) گفت: برو به او بگو: (امیر المؤمنین ابو بکر را جواب بده)! او هم آمد و آنچه گفته بود به حضرت خبر داد. علی علیه السّلام فرمود: (سبحان اللّه، بخدا قسم زمانی طولانی نگذشته است که فراموش شود. بخدا قسم او می داند که این نام (امیر المؤمنین) جز برای من صلاحیت ندارد. پیامبر صلی اللّه علیه و آله به او که هفتمی در میان هفت نفر بود امر کرد و بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام کردند. او و رفیقش عمر از میان هفت نفر سؤال کردند و گفتند: آیا حقّی از جانب خدا و رسولش است؟ پیامبر صلی اللّه علیه و آله به آن دو فرمود: آری حق است، حقی از جانب خدا و رسولش که او امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم سفید پیشانیان شناخته شده است (1). خداوند عزّ و جلّ او را در روز قیامت بر کنار صراط می نشاند و او دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنّم وارد می کند).

1- (15) کلمه (الغرّ المحجّلین) اگر چه از معنای دقیقی برخوردار است ولی در اینجا به صورت کنایه آمده است. یعنی شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام در روز قیامت چنان نورانی اند که در بین مردم شناخته می شوند.

فرستاده ابو بکر رفت و آنچه حضرت فرموده بود به او خبر داد. سلمان می گوید: آن روز را هم در باره او سکوت کردند.

کمک خواهی اصحاب کساء از صحابه برای بار چهارم

شب هنگام که شد علی علیه السّلام حضرت زهرا علیها السّلام بر چهارپایی سوار کرد و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را گرفت، و احدی از اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله را باقی نگذاشت مگر آنکه در منزلشان نزد آنان رفت، و حقّ خود را برای آنان یادآور شد و آنان را به یاری خویش فرا خواند. ولی هیچ کس جز ما چهار نفر او را اجابت نکرد. ما سرهایمان را تراشیدیم و یاری خود را مبذول داشتیم، و زبیر در یاریش از همه ما شدّت بیشتری داشت (1).

3 شهادت حضرت زهرا علیها السّلام

نقشه حمله به خانه حضرت

وقتی علی علیه السّلام خوار کردن مردم و ترک یاری او را، و متحدشدنشان با ابو بکر و اطاعت و تعظیمشان نسبت به او را دید، خانه نشینی اختیار کرد.

عمر به ابو بکر گفت: چه مانعی داری که سراغ علی بفرستی تا بیعت کند، چرا که کسی جز او و این چهار نفر (2) باقی نمانده مگر آنکه بیعت کرده اند.

1- (16) از آنجا که گوینده این سخن سلمان است و او زبیر را خوب می شناسد چنان که در آخر همین حدیث تصریح شده است، لذا شاید مراد سلمان شدّت و حرارت فوق العاده زبیر در این مسأله است که در همین حدیث نمونه آن ذکر خواهد شد.
2- (17) (د): جز اهل این خانه و این چهار نفر.

ابو بکر در میان آن دو نرمخوتر و سازشکارتر و زرنگ تر و دوراندیش تر بود، و دیگری (عمر) تندخوتر و غلیظتر و خشن تر بود. ابو بکر گفت: چه کسی را سراغ او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را می فرستیم. او مردی تندخو و غلیظ و خشن و از آزادشدگان است و نیز از طایفه بنی عدی بن کعب است (1).

ابو بکر، قنفذ را نزد امیر المؤمنین علیه السّلام فرستاد و عده ای کمک نیز به همراهش قرار داد.

او آمد تا در خانه حضرت و اجازه ورود خواست، ولی حضرت به آنان اجازه نداد.

اصحاب قنفذ به نزد ابو بکر و عمر برگشتند در حالی که آنان در مسجد نشسته بودند و مردم اطراف آن دو بودند و گفتند: به ما اجازه داده نشد. عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه داد وارد شوید و گر نه بدون اجازه وارد شوید.

آنها آمدند و اجازه خواستند. حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: (به شما اجازه نمی دهم بدون اجازه وارد خانه من شوید). همراهان او برگشتند ولی خود قنفذ ملعون آنجا ماند.

آنان (به ابو بکر و عمر) گفتند: فاطمه چنین گفت، و ما از اینکه بدون اجازه وارد خانه اش شویم خودداری کردیم. عمر عصبانی شد و گفت: ما را با زنان چه کار است!! سپس به مردمی که اطرافش بودند دستور داد تا هیزم بیاورند. آنان هیزم برداشتند (2) و خود عمر نیز همراه آنان هیزم برداشت و آنها را اطراف خانه علی و فاطمه و فرزندانشان علیهم السّلام قرار دادند. سپس عمر ندا کرد بطوری که علی و فاطمه علیهما السّلام بشنوند و گفت:

(بخدا قسم ای علی باید خارج شوی و با خلیفه پیامبر بیعت کنی و گر نه خانه را با خودتان به آتش می کشم)! حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ جواب داد: در را باز کن و گر نه خانه تان را به آتش می کشیم! فرمود: (ای عمر، از خدا نمی ترسی که به خانه من وارد می شوی) (3)؟! ولی عمر ابا کرد از اینکه برگردد (4).

1- (18) لازم به تذکر است که عمر نیز از همین طایفه است.
2- (19) (د): بسته های هیزم حمل کردند!!
3- (20) کلمه (تدخل علی بیتی) را می توان به معنای (به خانه ام هجوم می آوری) هم گرفت.
4- (21) (د): ولی حضرت جواب عمر را نداد.

آتش زدن در خانه و مجروح شدن حضرت زهرا علیها السّلام بدست عمر

عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد (1) ! حضرت زهرا علیها السّلام در مقابل او در آمد و فریاد زد: (یا ابتاه، یا رسول اللّه) ! عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و به پهلوی حضرت زد. آن حضرت ناله کرد: (یا ابتاه) ! عمر تازیانه را بلند کرد و به بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: (یا رسول اللّه، ابو بکر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتاری کردند) !

دفاع امیر المؤمنین علیه السّلام از حضرت زهرا علیها السّلام

علی علیه السّلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد. ولی سخن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و وصیتی را که به او کرده بود بیاد آورد و فرمود: (ای پسر صُهاک (2)، قسم به آنکه محمّد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود مقدّری که از طرف خداوند گذشته و عهدی که پیامبر با من نموده است می دانستی که تو نمی توانی به خانه من داخل شوی).

دستور ابو بکر برای حمله و آتش زدن خانه

عمر فرستاد و کمک خواست. مردم هم آمدند تا داخل خانه شدند، و امیر المؤمنین علیه السّلام هم سراغ شمشیرش رفت.

قنفذ نزد ابو بکر برگشت در حالی که می ترسید علی علیه السّلام با شمشیر سراغش بیاید چرا که شجاعت و شدّت عمل آن حضرت را می دانست.

ابو بکر به قنفذ گفت: (برگرد، اگر از خانه بیرون آمد (دست نگه دار) و گر نه در

1- (22) (د): عمر آتش را کنار درب خانه قرار داد در حالی که می ترسید علی علیه السّلام با شمشیرش خارج شود چرا که شجاعت و شدت او را

می شناخت، تا آنکه درب خانه آتش گرفت.

2- (23) (صهاک، نام مادر عمر است که در پاورقی 51 همین حدیث تفصیل آن خواهد آمد.

خانه اش به او هجوم بیاور، و اگر مانع شد خانه را بر سرشان به آتش بکشید)! قنفذ ملعون آمد و با اصحابش بدون اجازه به خانه هجوم آوردند. علی علیه السّلام سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به طرف شمشیر آن حضرت رفتند، و با عدّه زیادشان بر سر او ریختند.

عدّه ای شمشیرها را بدست گرفتند و بر آن حضرت حمله ور شدند و او را گرفتند و بر گردن او طنابی انداختند (1) !!

مجروح شدن حضرت زهرا علیها السّلام بدست قنفذ

حضرت زهرا علیها السّلام جلو در خانه، بین مردم و امیر المؤمنین علیه السّلام مانع شد. قنفذ ملعون با تازیانه به آن حضرت زد، بطوری که وقتی حضرت از دنیا می رفت در بازویش از زدن او اثری مثل دستبند بر جای مانده بود (2). خداوند قنفذ را و کسی که او را فرستاد لعنت کند.

4 بیعت اجباری امیر المؤمنین علیه السّلام

علی علیه السّلام، از خانه تا مسجد

سپس علی علیه السّلام را بردند و به شدت او را می کشیدند، تا آنکه نزد ابو بکر رسانیدند. و این در حالی بود که عمر بالای سر ابو بکر با شمشیر ایستاده بود، و خالد بن ولید و

1- (24) در کتاب احتجاج چنین است: بر گردن او طناب سیاهی انداختند!! و در (د) دستور حمله به خانه از قول عمر پس از به آتش کشیدن درب خانه ذکر شده است که به قنفذ گفت: بر او حمله کن و او را بیرون بیاور.
2- (25) (د): حضرت زهرا علیها السّلام آمد تا بین مردم و امیر المؤمنین علیه السّلام مانع شود. قنفذ با تازیانه اش به او زد و بین در مورد فشار قرار گرفت و فریاد زد: (یا ابتاه، یا رسول اللّه). و جنین کشته شده را سقط کرد، و تازیانه قنفذ در بازوی او مثل دستبند اثر کرد. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: با تازیانه بر بازویش زد و اثر آن- بخاطر زدن قنفذ- در بازوی آن حضرت مثل دستبند باقی ماند. ابو بکر سراغ قنفذ فرستاد که (فاطمه را بزن)! قنفذ او را به طرف چهارچوب درب خانه کشانید و سپس

درب را فشار داد و استخوانی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد. در نتیجه دائما در بستر بود تا در اثر همان شهید شد.

ابو عبیده بن جراح و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعید و سایر مردم در اطراف ابو بکر نشسته بودند و اسلحه همراهشان بود (1).

ورود بی اجازه به خانه حضرت زهرا علیها السّلام

سلیم می گوید: به سلمان گفتم (2): آیا بدون اجازه به خانه فاطمه علیها السّلام وارد شدند (3)؟! گفت: آری بخدا قسم، و این در حالی بود که (خمار) (4) نداشت. حضرت زهرا علیها السّلام صدا زد: (وا ابتاه، وا رسول اللّه، ای پدر، ابو بکر و عمر بعد از تو با بازماندگانت بدرفتاری کردند در حالی که هنوز چشمان تو در قبرت باز نشده است) (5) و این سخنان را حضرت با بلندترین صدایش ندا می نمود.

ص: 229

1- (26) (د): و شمشیرها را کشیده بودند.
2- (27) این قطعه از حدیث سلیم را علّامه سید محمد بن مهدی قزوینی در اشعار عربی خود آورده که در مجالس عزاداری بسیار خوانده می شود: یا عجبا یستأذن الامین* علیهم و یهجم الخؤون قال سلیم: قلت: یا سلمان* هل هجموا و لم یک استیذان فقال: ای و عزّه الجبّار* و ما علی الزّهراء من خمار لکنّها لاذت وراء الباب* رعایه للسّتر و الحجاب فمذ رأوها عصروها عصره* کادت بنفسی أن تموت حسره تصیح یا فضّه سنّدینی* فقد و ربّی قتلوا جنینی فاسقطت بنت الهدی وا حزنا* جنینها ذاک المسمّی محسنا و لم یرعها کلّما قد فعلوا* لکنّها قد خرجت تولول فانبعثت تصیح بین النّاس* خلّوه او لاکشفنّ راسی به کتاب (وفاه الصدیقه الطاهره) تألیف سید عبد الرزّاق مقرّم: ص 49، و کتاب (ریاض المدح و الثناء) تألیف شیخ حسین بن علی بلادی: ص 3 مراجعه شود.
3- (28) (د): آیا در خانه حضرت زهرا علیها السّلام را آتش زدند و بدون اجازه به خانه او وارد شدند؟!
4- (29) (خمار) به معنای پوشش همه سر، و یا پوشش صورت است.
5- (30) ظاهرا منظور نوعی کنایه است و معنی این است که وقتی انسان در قبر گذاشته می شود دوباره زنده می شود، ولی ابو بکر و عمر آنقدر در جنایت خویش عجله داشتند که این اندازه هم مهلت ندادند.

سلمان می گوید: ابو بکر و اطرافیانش را دیدم که می گریستند و صدایشان به گریه بلند شده بود. در میان آنان کسی نبود مگر آنکه گریه می کرد جز عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، و عمر می گفت: ما را با زنان و رأی آنان کاری نیست!!

سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام هنگام ورود به مسجد

سلمان می گوید: علی علیه السّلام را نزد ابو بکر رسانیدند در حالی که می فرمود: بخدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار می گرفت می دانستید که هرگز به این کار دست نمی یابید. بخدا قسم خود را در جهاد با شما سرزنش نمی کنم، و اگر چهل نفر برایم ممکن می شد جمعیت شما را متفرّق می ساختم، ولی خدا لعنت کند اقوامی را که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار نمودند.

ابو بکر تا چشمش به علی علیه السّلام افتاد فریاد زد: (او را رها کنید)! علی علیه السّلام فرمود: ای ابو بکر، چه زود جای پیامبر را ظالمانه غصب کردید (1)! تو به چه حقّی و با داشتن چه مقامی مردم را به بیعت خویش دعوت می نمایی؟ آیا دیروز به امر خدا و پیامبر با من بیعت نکردی؟

شهادت حضرت زهرا و محسن علیهما السّلام

قنفذ- که خدا او را لعنت کند- فاطمه علیها السّلام را با تازیانه زد آن هنگام که خود را بین او و شوهرش قرار داد، و عمر پیغام فرستاد که اگر فاطمه بین تو و او مانع شد او را بزن. قنفذ او را به سمت چهارچوب در خانه اش کشانید و در را فشار داد بطوری که استخوانی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد، و همچنان در بستر بود تا در اثر همان شهید شد.

اتمام حجّت امیر المؤمنین علیه السّلام با فضائلش

وقتی علی علیه السّلام را به نزد ابو بکر رسانیدند عمر بصورت اهانت آمیزی (2) گفت: (بیعت کن و این اباطیل را رها کن)!

1- (31) کلمه (توثّبتم) را می توان به (طغیان کردید) نیز معنی کرد.

2- (32) کلمه (انتهره) یعنی (با فریاد کسی را ردّ کرد) که در اینجا ترسیمی از حالت خشونت عمر است.

علی علیه السّلام فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: ترا با ذلّت و خواری می کشیم! فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر پیامبرش را کشته اید! ابو بکر گفت: بنده خدا بودن درست است (1) ولی به برادر پیامبر بودن اقرار نمی کنیم! فرمود: آیا انکار می کنید که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بین من و خودش برادری قرار داد؟ گفتند: (آری)! و حضرت این مطلب را سه مرتبه بر ایشان تکرار کرد.

سپس حضرت رو به آنان کرد و فرمود: ای گروه مسلمانان، و ای مهاجرین و انصار، شما را بخدا قسم می دهم که آیا در روز غدیر خم از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدید که آن مطالب را می فرمود، و در جنگ تبوک آن مطالب را می فرمود (2)؟

سپس علی علیه السّلام آنچه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله علنی برای عموم مردم در باره او فرموده بود چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه برای آنان یادآور شد. (و مردم در باره همه آنها اقرار کردند و) گفتند: بلی، بخدا قسم (3).

حدیث جعل کردن ابو بکر

وقتی ابو بکر ترسید مردم علی علیه السّلام را یاری کنند و مانع او شوند پیش دستی کرد و (خطاب به حضرت) گفت: آنچه گفتی حق است که با گوش خود شنیده ایم و فهمیده ایم و قلبهایمان آن را در خود جای داده است، و لکن بعد از آن من از پیامبر شنیدم که می گفت:

(ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را انتخاب کرده و ما را بزرگوار داشته و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده است. و خداوند برای ما اهل بیت نبوّت و خلافت را جمع نخواهد کرد).

افشای اسرار اصحاب صحیفه ملعونه

علی علیه السّلام فرمود: آیا کسی از اصحاب پیامبر هست که با تو در این مطلب حضور

1- (33) در کتاب احتجاج چنین است: بنده خدا بودن درست است، همه ما بندگان خدا هستیم.
2- (34) کلمه (کذا و کذا) به (آن مطالب) معنی شده است. منظور از سخن حضرت در روز غدیر (من کنت مولاه فعلیّ مولاه) است، و مراد از کلام آن حضرت در جنگ تبوک (انت منّی بمنزله هارون من موسی) است.
3- (35) کلمه (اللهم بلی)، بمعنی تأکید در تصدیق مطلب است که بصورت (آری بخدا قسم) ترجمه شده است.

داشته (1)؟ عمر گفت: خلیفه پیامبر راست می گوید. من هم از پیامبر شنیدم همان طور که ابو بکر گفت. ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: راست می گوید، ما این مطلب را از پیامبر شنیدیم.

علی علیه السّلام به آنان فرمود (2): وفا کردید به صحیفه ملعونه ای (3) که در کعبه بر آن هم

1- (36) یعنی فرضا پیامبر چنین سخنی گفته باشد چه کسی با تو در آنجا حضور داشته است؟

2- (37) (د): امیر المؤمنین علیه السّلام خنده ای کرد و فرمود: اللّه اکبر! چه دقیق وفا کردید به صحیفه ملعونه تان که با هم در کعبه بر سر آن عهد و پیمان بستید.

3- (38) تفصیل داستان صحیفه ملعونه را در بحار: ج 28 ص 111- 96 بنقل از حذیفه نقل کرده که خلاصه اش چنین است: اوّل کسانی که بر غصب خلافت هم پیمان شدند ابو بکر و عمر بودند، و اساس و پایه ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمانهایشان هم بر آن پایه بود این بود که (اگر محمّد بمیرد یا کشته شود این امر خلافت را از اهل بیتش بگیریم بطوری که تا ما هستیم احدی از آنان به خلافت دست نیابد). بعد از آن ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل و در آخر سالم مولی ابی حذیفه هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته ای در این باره نوشتند که: (اگر محمد بمیرد یا کشته شود ...). و در تمام این قضایا عایشه و حفصه جاسوس پدرانشان در خانه پیامبر صلی اللّه علیه و آله بودند. سپس ابو بکر و عمر جمع شدند و سراغ منافقین و آزادشدگان فرستادند و ما بین خود مشورت و نظر خواهی کردند و بر این رأی متّفق شدند که هنگام بازگشت پیامبر صلی اللّه علیه و آله از حجه الوداع در گردنه (هرشی) که در راه مکه در نزدیکی جحفه است شتر حضرت را بر مانند و به این طریق حضرت را بقتل برسانند. کسانی که اجرای نقشه را بر عهده داشتند چهارده نفر بودند که در جنگ تبوک هم همین نقش را بر عهده داشتند ولی این نقشه آنان بر آب شد. امیر المؤمنین علیه السّلام از طرف خداوند در غدیر خم منصوب شد و سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله حرکت کرد تا به گردنه (هرشی) رسید و آن عده جلوتر رفتند و بر سر راه پنهان شدند، ولی این بار هم خداوند آنان را

مفتضح کرد و پیامبرش را حفظ نمود. وقتی وارد مدینه شدند همگی در خانه ابو بکر جمع شدند و در بین خود نوشته ای نوشتند و آنچه در باره خلافت تعهّد کرده بودند در آن ذکر کردند، و اوّلین مطلب آن شکستن پیمان و ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام بود، و اینکه خلافت از آن ابو بکر و عمر و ابو عبیده است و سالم نیز با آنان است و از این عده خارج نمی شود. این صحیفه دوم را سی و چهار نفر امضاء کردند که چهارده نفر همان کمین کنندگان در گردنه هرشی بودند که عبارت بودند از ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و عمرو عاص و طلحه و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و سعد بن ابی وقاص و اوس بن حدثان و بیست نفر دیگر عبارت بودند از: ابو سفیان، عکرمه پسر ابو جهل، خالد بن ولید، بشیر بن سعید، سهیل بن عمرو، صهیب بن سنان، ابو الاعور اسلمی، صفوان بن امیّه، سعید بن عاص، عیّاش بن ابی ربیعه، حکیم بن حزام، مطیع بن اسود مدری و چند نفر دیگر که هر کدام از اینان جمعیّت عظیمی را بدنبال خود داشتند که سخنشان را می پذیرفتند و از آنان اطاعت می کردند. نویسنده این صحیفه سعید بن عاص اموی بود و در محرم سال دهم هجرت آن را نوشت. سپس آن را به ابو عبیده جراح سپردند و او آن را به مکه فرستاد. آن صحیفه همچنان در کعبه مدفون بود تا زمان عمر که آن را از محلش بیرون آورد.

پیمان شدید که: (اگر خداوند محمّد را بکشد یا بمیرد امر خلافت را از ما اهل بیت بگیرید).

ابو بکر گفت: از کجا این مطلب را دانستی؟ ما تو را از آن مطلع نکرده بودیم! حضرت فرمود: ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای ابا ذر و تو ای مقداد، شما را به خدا و به اسلام، می پرسم آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نشنیدید که در حضور شما می فرمود: (فلانی و فلانی- تا آنکه حضرت همین پنج نفر را نام برد- ما بین خود نوشته ای نوشته اند و در آن هم پیمان شده اند و بر کاری که کرده اند قسم ها خورده اند که اگر من کشته شوم یا بمیرم ... (1))؟

آنان گفتند: آری ما از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدیم که این مطلب را به تو می فرمود که (آنان بر آنچه انجام دادند معاهده کرده و هم پیمان شده اند، و در بین خود قراردادی نوشته اند که اگر من کشته شدم یا مردم، بر علیه تو ای علی متّحد شوند و این خلافت را از تو بگیرند).

تو گفتی: پدر و مادرم فدایت یا رسول اللَّه، هر گاه چنین شد دستور می دهی چه کنم؟

فرمود: اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنها جهاد کن و اعلام جنگ نما، و اگر یارانی نیافتی بیعت کن و خون خود را حفظ نما.

علی علیه السّلام فرمود: بخدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا می نمودند در راه خدا با شما جهاد می کردم. ولی بخدا قسم بدانید که احدی از نسل شما تا روز قیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد.

1- (39) (د): در بین خود نوشته ای نوشته اند که اگر محمد از دنیا رفت بر علیه اهل بیت متّحد شوند تا امر خلافت را از آنان زایل کنند.

جواب حدیث جعلی ابو بکر

دلیل بر دروغ بودن سخنی که به پیامبر نسبت دادید (1) کلام خداوند تعالی است که أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً (2)، (آیا بر مردم حسد می برند بر آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان حکومت بزرگ دادیم).

کتاب یعنی نبوت و حکمت یعنی سنت و حکومت یعنی خلافت، و ما آل ابراهیم هستیم.

دفاع مقداد و سلمان و ابو ذر از امیر المؤمنین علیه السّلام

مقداد برخاست و گفت: یا علی، به من چه دستور می دهی؟ بخدا قسم اگر امر کنی با شمشیرم می زنم و اگر امر کنی خودداری می کنم. علی علیه السّلام فرمود: ای مقداد، خودداری کن و پیمان پیامبر و وصیتی که به تو کرده را بیاد بیاور.

(سلمان می گوید:) برخاستم و گفتم: قسم به آنکه جانم بدست اوست، اگر من بدانم که ظلمی را دفع می کنم یا برای خداوند دین را عزت می بخشم، شمشیرم را بر دوش می گذارم و با استقامت با آن می جنگم (3). آیا بر برادر پیامبر و وصیّش و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می آورید؟ بشارت باد شما را به بلا، و ناامید باشید از آسایش! ابو ذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبرش متحیر شده و به سرپیچی خویش خوار شده اید، خداوند می فرماید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ، ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (4)، (خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه جهانیان برگزید، نسلی که از یک دیگرند، و خداوند شنونده

1- (40) مراد همان حدیث جعلی است که (ما اهل بیتی هستیم که خداوند نبوت و امامت را در ما جمع نمی کند).
2- (41) سوره نساء: آیه 54.

3- (42) جمله (ثمّ ضربت به قدما قدما)، یعنی با استواری و بدون شکست می جنگم.
4- (43) سوره آل عمران: آیات 33 و 34.

و دانا است). آل محمد فرزندان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و برگزیده و نسل اسماعیل و عترت محمد پیامبرند. آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبه پوشیده و چشمه زلال و ستارگان هدایت کننده و درخت مبارک هستند که نورش می درخشند و روغن آن مبارک است (1). محمد خاتم انبیاء و آقای فرزندان آدم است، و علی وصیّی اوصیاء و امام متقین و رهبر سفید پیشانیان معروف است، و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصیّ محمد و وارث علم او و صاحب اختیارتر مردم نسبت به مؤمنین، همان طور که خداوند فرموده:

اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللّهِ (2)، (پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و همسران او مادران آنان اند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعضی اولویت دارند). هر که را خدا مقدّم داشته جلو بیندازید و هر که را خدا مؤخر داشته عقب بزنید، و ولایت و وراثت (3) را برای کسی قرار دهید که خدا قرار داده است.

تهدید عمر به قتل برای بیعت

عمر، در حالی که ابو بکر بالای منبر نشسته بود به او گفت: چطور بالای منبر نشسته ای و این مرد (4) نشسته و روی جنگ دارد و بر نمی خیزد با تو بیعت کند. دستور بده گردنش را بزنیم! این در حالی بود که امام حسن و امام حسین علیهما السّلام ایستاده بودند. وقتی گفته عمر را شنیدند به گریه افتادند. امیر المؤمنین علیه السّلام آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید، بخدا قسم بر قتل پدرتان قدرت ندارند.

ص: 235

1- (44) اشاره به آیه 35 از سوره نور است که خداوند تعالی می فرماید: اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فِیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِی زُجاجَهٍ الزُّجاجَهُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ....
2- (45) سوره احزاب: آیه 6.
3- (46) (الف): وزارت.

4- (47) اشاره به امير المؤمنين عليه السّلام است.

دفاع امّ ایمن و بریده اسلمی از امیر المؤمنین علیه السّلام

ام ایمن پرستار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله [(1)] آمد و گفت: (ای ابو بکر، چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر ساختید)! عمر دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و گفت: (ما را با زنان چه کار است)؟! بریده اسلمی برخاست و گفت: ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می کنی؟ تو در میان قریش همان کسی هستی که تو را آن طور که باید می شناسیم! آیا شما دو نفر همان کسانی نیستید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به شما فرمود: (نزد علی بروید و بعنوان امیر المؤمنین بر او سلام کنید)؟ شما هم گفتید: آیا از امر خدا و امر رسولش است؟ فرمود: آری.

ابو بکر گفت: چنین بود ولی پیامبر بعد از آن فرمود: (برای اهل بیت من نبوّت و خلافت جمع نمی شود)! بریده گفت: (بخدا قسم پیامبر این را نگفته است. بخدا قسم در شهری که تو در آن امیر باشی سکونت نمی کنم). عمر دستور داد تا او را هم زدند و بیرون کردند!

کیفیت بیعت اجباری امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس عمر گفت: برخیز ای فرزند ابی طالب و بیعت کن! حضرت فرمود: اگر انجام ندهم چه خواهید کرد؟ گفت: بخدا قسم در این صورت گردنت را می زنیم! امیر المؤمنین علیه السّلام سه مرتبه حجّت را بر آنان تمام کرد، و سپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد. ابو بکر هم روی دست او زد و به همین مقدار از او قانع شد.

علی علیه السّلام قبل از آنکه بیعت کند در حالی که طناب بر گردنش بود خطاب به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله صدا زد: (ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند) [(2)].

1- (48) ام ایمن پس از وفات آمنه مادر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، رسیدگی به امور حضرت را به عهده داشت که اصطلاحا چنین زنی را (حاضنه) می گویند.
2- (49) (د): سپس حضرت متوجّه قبر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شد و صدا زد: ای پسر عمو، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند.

پس عذر به پیشگاه خدا و سپس به پیشگاه توست. حضرت در اینجا سخنی را فرموده که حضرت هارون به حضرت موسی علیه السّلام گفت: ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی. سوره اعراف: آیه 150.

به زبیر گفته شد: بیعت کن. ولی ابا کرد. عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه با عده ای از مردم به همراهشان بر او حمله کردند و شمشیرش را از دستش بیرون کشیدند و آن را بر زمین زدند تا شکستند و او را کشان کشان آوردند.

زبیر- در حالی که عمر روی سینه اش نشسته بود- گفت: (ای پسر صُهاک، بخدا قسم اگر شمشیرم در دستم بود از من فاصله می گرفتی)، و سپس بیعت کرد.

سلمان می گوید: سپس مرا گرفتند و بر گردنم کوبیدند تا مثل غده ای ورم کرد. سپس دست مرا گرفتند و آن را پیچانیدند. لذا به اجبار بیعت کردم.

سپس ابو ذر و مقداد به اجبار بیعت کردند، و احدی از امت غیر از علی علیه السّلام و ما چهار نفر به اجبار بیعت نکردند، و در بین ما هم احدی گفتارش شدیدتر از زبیر نبود. او وقتی بیعت کرد چنین گفت: (ای پسر صُهاک، بخدا قسم اگر این طاغیانی (1) که ترا کمک کردند نبودند تو در حالی که شمشیرم همراهم بود نزدیک من نمی آمدی، به خاطر پستی و ترسی که از تو سراغ دارم، ولی طاغیانی یافته ای که به کمک آنان قوی شده ای و قهر و غلبه نشان می دهی.

عمر عصبانی شد و گفت: آیا نام صُهاک را می آوری؟ گفت: مگر صُهاک کیست؟! و چه مانعی از ذکر نام او هست؟ صهاک زنی زناکار بود، آیا این مطلب را انکار می کنی؟

آیا کنیز حبشی جدم عبد المطلب نبود که جدّ تو نفیل با او زنا کرد و پدرت خطّاب را بدنیا آورد. عبد المطلب هم صهاک را بعد از زنایش به جدت بخشید و بعد خطاب را به دنیا آورد. خطّاب غلام جد من و ولد الزنا است! (2)

1- (50) (ب): اوباشی. در کتاب احتجاج: آزادشدگانی.

2- (51) در بحار ج 8 قدیم ص 295 چنین روایت کرده است: صهاک کنیز حبشی عبد المطلب بود و برای او شتر می چرانید. نفیل با او زنا کرد و خطاب را به دنیا آورد. خطاب وقتی به سن بلوغ رسید به صهاک طمع کرد و با او زنا نمود و دختری به دنیا آورد. آن دختر را در پارچه ای از پشم پیچید و از ترس مولایش او را بر سر راه گذاشت. هاشم بن مغیره او را دید و برداشت و تربیت کرد و نامش را (حنتمه) گذاشت. وقتی حنتمه به سن بلوغ رسید روزی خطاب او را دید و در او طمع کرد و او را از هاشم خواستگاری نمود. هاشم او را به ازدواج خطّاب در آورد! و عمر بن خطاب متولد شد. بنا بر این خطاب پدر و پدر بزرگ و دایی عمر است و حنتمه مادر و خواهر و عمه او است!!!

ابو بکر بین آن دو را اصلاح کرد و هر کدام دست از یک دیگر برداشتند (1).

5 اتمام حجّت اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام

سخنان سلمان بعد از بیعت

سلیم بن قیس می گوید: به سلمان گفتم: ای سلمان، آیا بیعت کردی و چیزی نگفتی؟

او گفت: بعد از آنکه بیعت کردم چنین گفتم: (بقیه روزگار را ضرر و هلاکت ببینید، آیا می دانید با خود چه کرده اید؟ کار درست کردید و به خطا رفتید! با سنت آنان که قبل از شما بودند که تفرقه و اختلاف می نمودند درست و مطابق انجام دادید، و از سنّت پیامبرتان خطا رفتید که خلافت را از معدنش و از اهلش خارج ساختید (2).

عمر گفت: ای سلمان، حال که رفیقت بیعت نمود و تو نیز بیعت کردی هر چه می خواهی بگو و هر چه می خواهی بکن و رفیقت هم هر چه می خواهد بگوید.

سلمان می گوید: گفتم: از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود: (برابر گناه همه امتش تا روز قیامت و برابر عذاب همه آنان بر گردن تو و رفیقت که با او بیعت کردی خواهد بود).

عمر گفت: هر چه می خواهی بگو، آیا چنین نیست که بیعت نمودی و خداوند چشمت را

1- (52) (د) در اینجا این اضافه را دارد: و زبیر در این باره زیاد سخن گفت، تا آنکه ابو بکر برخاست و بین آن دو را اصلاح کرد.

2- (53) (د): سلمان گفت: آری، گفتم: خسران و هلاکت بر شما باد، هم درست و هم خطا رفتید اگر بفهمید با خودتان چه کردید. گفتند: چگونه درست و چگونه خطا کردیم؟ گفتم: با سنّت آنان که قبل از شما بودند در تفرقه و گمراهی و اختلاف مطابقت کردید، و از سنّت پیامبرتان خطا رفتید که آن را از معدن و اهلش خارج ساختید.

روشن نساخت که رفیقت خلافت را بر عهده بگیرد؟! گفتم: شهادت می دهم که من در بعضی کتابهائی که از طرف خداوند نازل شده خوانده ام که تو- با اسم و نسب و اوصافت- دری از درهای جهنّم هستی. عمر گفت: هر چه می خواهی بگو. آیا خداوند خلافت را از اهل این خانه نگرفت که شما آنان را بعد از خداوند ارباب خود قرار داده اید؟! به او گفتم: شهادت می دهم از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود، در حالی که در باره این آیه از او سؤال کردم که (فَیَوْمَئِذٍ لا یُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ وَ لا یُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ) (1)، (در آن روز هیچ کس را مانند او عذاب نمی کند و هیچ کس را مانند او به بند نمی کشد). حضرت به من خبر داد که آن تو هستی. عمر گفت: ساکت شو، خدا صدایت را خفه کند، ای غلام، و ای پسر زن بدبو (2)! علی علیه السّلام فرمود: ای سلمان، ترا قسم می دهم که ساکت باشی.

سلمان می گوید: بخدا قسم، اگر علی علیه السّلام مرا به سکوت امر نکرده بود آنچه در باره او نازل شده و هر چه در باره او و رفیقش از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده بودم به او خبر می دادم. وقتی عمر دید من ساکت شدم گفت: تو مطیع و تسلیم او هستی.

سخنان ابو ذر بعد از بیعت

سلمان می گوید: وقتی ابو ذر و مقداد بیعت کردند و چیزی نگفتند، عمر گفت: ای سلمان، تو هم مثل دو رفیقت خودداری نمی کنی؟ بخدا قسم تو نسبت به اهل این خانه از آن دو نفر بامحبّت تر نیستی و از آن دو بیشتر به آنان احترام نمی کنی. همان طور که می بینی خودداری کردند و بیعت نمودند.

ابو ذر گفت: ای عمر، ما را به محبت آل محمد و احترام آنان سرزنش می کنی؟ خدا لعنت کند- که لعنت کرده است- هر کس آنان را دشمن بدارد و به آنان نسبت ناروا دهد و

1- (54) سوره فجر: آیات 25 و 26.
2- (55) کلمه (یا ابن اللخناء) به صورت فوق ترجمه شده است.

به حق آنان ظلم کند و مردم را بر گردن ایشان سوار نماید و این امت را به پشت سرشان به طور قهقری برگرداند (1).

عمر گفت: آمین، خداوند لعنت کند هر کس را که به حق آنان ظلم کند! ولی نه بخدا قسم، ایشان را در خلافت حقّی نیست و آنان با سایر مردم در این مسأله یکسانند! ابو ذر گفت: پس چرا بر علیه انصار با حق ایشان و دلیلشان استدلال کردید؟!

سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از بیعت

علی علیه السّلام به عمر فرمود: ای پسر صُهاک، ما را در خلافت حقّی نیست، ولی برای تو و فرزند زن مگس خوار (2) هست؟! عمر گفت: ای ابا الحسن، اکنون که بیعت کردی خودداری نما، چرا که عموم مردم به رفیق من رضایت دادند و به تو رضایت ندادند، پس گناه من چیست؟

علی علیه السّلام فرمود: ولی خداوند عز و جل و رسولش جز به من راضی نشدند. پس تو و رفیقت و آنان که تابع شما شدند و شما را کمک کردند را به نارضایتی خداوند و عذاب و خواری او بشارت باد. وای بر تو ای پسر خطاب! اگر بدانی که چه جنایتی بر خود روا داشته ای. اگر بدانی از چه خارج شده و به چه داخل شده ای و چه جنایتی بر خود و رفیقت نموده ای! ابو بکر گفت: ای عمر، حال که با ما بیعت کرده و از شرّ او و حمله ناگهانی و فسادش در کارمان در امان شدیم بگذار هر چه می خواهد بگوید.

اصحاب صحیفه در تابوت جهنم

علی علیه السّلام فرمود: جز یک مطلب چیزی نمی گویم. شما را بخدا یادآور می شوم ای

1- (56) (قهقری) یعنی عقب رفتن در حالی که روی شخص به جلو باشد. جمله (ردّ هذه الأمّه القهقری علی ادبارها) حامل معنای ظریفی است. گوئی ابو بکر و عمر امت را از همان راهی که آمده بودند به سوی جاهلیّت بر می گرداندند با اینکه در ظاهر روی مردم با اسلام بود.

2- (57) کلمه (ابن آکله الذّبان) که به (فرزند زن مگس خوار) معنی شده کنایه از ابو بکر است.

چهار نفر- که منظور حضرت من و ابو ذر و زبیر و مقداد بود-، من از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود: صندوقی از آتش وجود دارد که در آن دوازده نفرند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین (1). (آن صندوق) در چاهی در قعر جهنّم در صندوق قفل شده دیگری است. بر در آن چاه صخره ای است که هر گاه خداوند بخواهد جهنّم را شعله ور نماید آن صخره را از در آن چاه بر می دارد و جهنّم از شعله و حرارت آن چاه شعله ور می شود.

علی علیه السّلام فرمود: شما شاهد بودید که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در باره آنان و (اوّلین) سؤال کردم، فرمود: امّا (اوّلین) عبارتند از: فرزند آدم که برادرش (هابیل) را کشت، و فرعون فرعونها، و آن کسی که با ابراهیم علیه السّلام در باره خداوند به منازعه پرداخت (2) و دو نفر از بنی اسرائیل که کتابشان را تحریف کردند و سنّتشان را تغییر دادند، یکی از آنان کسی بود که یهودیان را یهودی نمود و دیگری نصاری را نصرانی کرد. و ابلیس ششم آنان است (3). و امّا (آخرین) عبارتند از دجال (4) و این پنج نفر اصحاب صحیفه و نوشته و جبت و طاغوتی که بر سر آن باهم عهد بسته اند و بر عداوت با تو- ای برادرم- هم پیمان شده اند، و بعد از من بر علیه تو متحد می شوند. این و این، که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آنان را برای ما نام برد و بر شمرد.

سلمان می گوید: ما گفتیم: راست گفتی، ما شهادت می دهیم که این مطلب را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدیم.

عثمان لعنت شده پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

عثمان گفت: ای ابا الحسن، آیا نزد تو و این اصحابت در باره من حدیثی نیست؟

علی علیه السّلام فرمود: بلی، از پیامبر شنیدم که دو بار تو را لعنت کرد و بعد از آنکه ترا لعنت نمود برایت استغفار نکرد.

1- (58) منظور از اوّلین و آخرین، امتهای اوّل روزگار و امتهای آخر روزگارند.

2- (59) منظور (نمرود) است که در نسخه (د) چنین آمده: (و نمرود صاحب عقابها و فرعون صاحب میخها).
3- (60) در بعضی نسخه ها بجای (ابلیس)، پی کننده شتر صالح علیه السّلام و قاتل حضرت یحیی علیه السّلام ذکر شده است.
4- (61) (د): دجال اعور، یعنی یک چشم کور.

عثمان غضبناک شد و گفت: مرا با تو چه کار است! هیچ گاه مرا رها نمی کنی، نه در زمان پیامبر و نه بعد از او! علی علیه السّلام فرمود (1): آری، خداوند بینی ات را بر خاک بمالد.

پیشگوئی از ارتداد زبیر

عثمان گفت: بخدا قسم از پیامبر شنیدم که می فرمود: زبیر مرتدّ از اسلام کشته می شود! سلمان می گوید: علی علیه السّلام بطور خصوصی به من فرمود: عثمان راست می گوید، او بعد از قتل عثمان با من بیعت می کند و بعد بیعت مرا می شکند و مرتدّ کشته می شود.

ارتداد مردم پس از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله جز چهار نفر

سلمان می گوید: علی علیه السّلام فرمود: (همه مردم بعد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله مرتدّ شدند جز چهار نفر (2). مردم بعد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به منزله هارون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند. پس علی علیه السّلام شبیه هارون و عتیق (3) شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است.

از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود: قومی از اصحابم از صاحبان شخصیت و مقام نسبت به من برای عبور از پل صراط می آیند. وقتی آنان را دیدم و آنان مرا دیدند و آنان را شناختم و آنان مرا شناختند، ایشان را از نزد من جدا می کنند. می گویم: پروردگارا، اصحابم، اصحابم! گفته می شود: نمی دانی بعد از تو چه کرده اند. وقتی از ایشان جدا شدی به عقب برگشتند. من هم می گویم: دور از رحمت خدا باشند.

شباهت مسلمین به بنی اسرائیل

از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود: امّت من سنّت بنی اسرائیل را مرتکب خواهند شد بطوری که قدم جای قدم آنان می گذارند و تیر به همان جا که آنان زدند می زنند، و وجب

1- (62) (الف): زبیر گفت.

2- (63) از اینجا ببعد دنباله کلام سلمان است نه امير المؤمنين عليه السّلام. و عبارت در كتاب احتجاج چنين است: سليم مى گويد: سپس سلمان رو به من كرد و گفت: اين قوم بعد از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله مرتدّ شدند مگر آنان كه خداوند به وسيله آل محمد عليهم السّلام حفظشان كرد.
3- (64) (عتيق) لقب ابو بكر است.

به وجب و ذراع به ذراع و باع به باع [(1)] کارهای آنان را انجام خواهند داد، تا آنجا که اگر داخل سوراخ حیوانی [(2)] شده باشند اینان نیز همراه آنان داخل می شوند. تورات و قرآن را یک نفر از ملائکه در یک ورق [(3)] با یک قلم نوشته است، و مثلها و سنّتها (در آنان و اینان) به یک صورت جاری شده است.

روایت از کتاب سلیم:

1. منهاج الفاضلین (نسخه خطی): ص 259.

2. بحار: ج 28 ص 23.

3. بحار: ج 28 ص 54.

4. بحار: ج 28 ص 261.

5. بحار: ج 43 ص 197 ح 29.

6. بحار: ج 81 ص 256 ح 18.

7. بحار: ج 92 ص 40.

8. بحار: ج 8 قدیم ص 242.

9. عوالم العلوم، جلد حضرت زهرا علیها السّلام: ص 220 ح 2.

10. مدینه المعاجز: ص 132.

11. کفایه الموحدین: ج 2 ص 230.

روایت با سند به سلیم:

1. کتاب بهار (حسین بن سعید) به روایت ابن طاوس در کتاب الیقین: باب 115.

2. روضه کافی: ص 343 ح 541.

3. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 105.

4. اثبات الوصیه (علامه حلی): ص 7.

5. المحتضر: ص 60.

ص: 243

1- (65) (ذراع) به اندازه آرنج تا سر انگشتان و (باع) از شانه تا سر انگشتان است. این کلمات کنایه از شدت مشابهت است و می توان گفت: منظور از وجب و ذرع و باع، کارهای کوچک و متوسط و بزرگ است یعنی در هر کاری پیرو آنان می شوند.
2- (66) کلمه (جحر) به معنی سوراخی است که حیوانات درنده بعنوان خانه برای خود می کنند. منظور این است که اگر آنان کارهای خطرناکی مثل وارد شدن به لانه حیوانات درنده انجام داده باشند این امت نیز خواهند کرد.
3- (67) کلمه (رقّ) به معنی صفحه سفید و نیز بمعنای پوست نازکی که روی آن می نویسند آمده است. در نسخه (ب) تورات و انجیل و قرآن ذکر شده است.

ابلیس و بنیانگذار سقیفه در روز قیامت ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که می گفت:

وقتی روز قیامت بر پا شود ابلیس را در حالی که با افساری آتشین لجام شده می آورند، و (زفر) (1) را در حالی که با دو افسار آتشین لجام شده می آورند! ابلیس نزد او می رود (2) و فریاد می زند و می گوید: مادر به عزایت بنشیند، (3) تو که هستی؟ من کسی هستم که اوّلین و آخرین را گمراه کردم، در حالی که به یک افسار لجام شده ام و تو به دو افسار لجام شده ای! او می گوید: من کسی هستم که امر کردم و اطاعت شدم و خداوند امر کرد و عصیان شد! (4)

ص: 244

1- (1) (زفر) کنایه از عمر است چنان که در بسیاری از احادیث وارد شده است. به بحار: ج 22 ص 223، و ج 37 ص 119 مراجعه شود.
2- (2) (الف) خ ل: ابلیس به او نگاه می کند.
3- (3) در بحار: ج 8 قدیم ص 298 در حدیثی نقل می کند که خداوند تعالی می فرماید: (عمر را در چنان قعری از جهنّم بدار بیاویزم که ابلیس از بالا بر او مشرف شود و او را لعنت کند).
4- (4) منظور این است که ابلیس مردم را وادار می کند که سخن خدا را اطاعت نکنند، ولی عمر چنان کرد که وقتی خداوند در باره مطلبی دستوری داده و او هم در مقابل خدا دستوری داده مردم از خدا سرپیچی کنند و سخن او را انتخاب کنند، همان طور که در بدعتهای عمر که در همین کتاب خواهد آمد مشهود است که او در مقابل حکم خداوند حکمی جعل می کرد و مردم هم سخن خدا را رها کرده و سخن او را می پذیرفتند. در اینجا مناسب است حدیثی را که در بحار: ج 8 ص 315 ح 95 از کتاب اختصاص شیخ مفید نقل کرده بیاوریم: امیر المؤمنین علیه السّلام می فرماید: روزی به سمت بیرون کوفه خارج شدم و قنبر پیشاپیش من در حرکت بود. در این هنگام ابلیس رو به ما می آمد. من به او گفتم: تو پیرمرد بدی هستی! گفت: یا امیر المؤمنین، چرا چنین می گویی؟ بخدا قسم، برایت حدیثی نقل کنم که خودم از خدای عز و جل بدون واسطه شنیده ام: آن هنگام که بخاطر گناهم به آسمان چهارم فرود آمدم چنین ندا کردم: ای خدای من و ای آقای من، گمان نمی کنم مخلوقی شقی تر از من خلق کرده باشی.

خداوند به من چنین وحی کرد: بلی، از تو شقی تر خلق کرده ام، نزد مالک (خزانه دار جهنّم) برو تا به تو نشان دهد. نزد مالک رفتم و گفتم: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: شقی تر از مرا نشانم ده. مالک مرا به جهنم برد و در طبقه بالا را برداشت. آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم مرا و مالک را در خود فرو برد. مالک به آتش گفت: (آرام باش)، و آرام گرفت. سپس مرا به طبقه دوم برد. آتشی بیرون آمد که از اولی سیاه تر و گرم تر بود. به آن گفت: (خاموش باش)، و خاموش شد. تا آنکه مرا به طبقه هفتم برد، و هر آتشی که از طبقه ای خارج می شد شدیدتر از طبقه قبل بود. در طبقه هفتم آتشی بیرون آمد که گمان کردم مرا و مالک را و همه آنچه خداوند عز و جل خلق کرده را در خود فرو برد. دست بر چشمانم گذاردم و گفتم: ای مالک دستور ده تا خاموش شود و گر نه من خاموش می شوم. مالک گفت: تو تا روز معین خاموش نخواهی شد. سپس دستور داد و آن آتش خاموش شد. دو مرد را دیدم که بر گردنشان زنجیرهای آتشین بود و آنان را از بالا آویزان کرده بودند و بالای سر آنان عده ای با تازیانه های آتش آنان را می زدند. پرسیدم: ای مالک، این دو نفر کیانند؟ گفت: آیا آنچه بر ساق عرش بود نخوانده ای- و من قبلا یعنی دو هزار سال قبل از آنکه خداوند دنیا را خلق کند خوانده بودم- (لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، ایّدته و نصرته بعلیّ (یعنی محمد را به علی مؤید نموده و یاری کردم)). مالک گفت: این دو نفر دشمن آنان و ظالمین بر ایشان هستند.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 8 قدیم ص 213.

روایت از غیر سلیم:

1. ثواب الاعمال: ص 248 ح 9 و ص 255 ح 2.

2. تفسیر عیّاشی: ج 2 ص 223 ح 9.

ص: 245

مفاخر امیر المؤمنین علیه السّلام

سلیم می گوید: ابو ذر و سلمان و مقداد برایم نقل کردند، و سپس از علی علیه السّلام شنیدم.

آنان گفتند:

مردی بر علی بن ابی طالب علیه السّلام فخر نمود. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، تو بر همه عرب فخر کن (1)، که تو از نظر پسر عمو و پدر و برادر از همه بزرگوارتر هستی. تو خودت و نسبت و همسرت و فرزندانت و عمویت از همه بزرگوارترید. تو در تقدیم جان و مالت از همه بالاتر، و در بردباری از همه کاملتر، و در اسلام از همه پیشتر و از نظر علم از همه بیشتر هستی.

تو کتاب خدا را از همه بهتر قرائت می کنی و سنن خدا را (2) از همه بهتر می دانی. قلب تو در برخورد روز جنگ از همه شجاعتر، و دست تو بخشنده تر است. در دنیا از همه زاهدتر و در تلاش و کوشش از همه شدیدتر و در اخلاق از همه نیکوتر و در زبان از همه راستگوتری، و محبوبترین مردم نزد خدا و من هستی.

پیشگوئی از رفتار امت با امیر المؤمنین علیه السّلام

تو بعد از من سی سال خواهی ماند، که خدا را عبادت می کنی و بر ظلم قریش صبر می نمائی (3)، و آنگاه که یارانی یافتی در راه خدای عز و جل با آنان به جهاد بر می خیزی.

1- (1) در کتاب فضائل شاذان عبارت چنین است: ای علی، بر اهل شرق و غرب و عجم و عرب فخر کن که تو بزرگوارتر آنان و پسر عموی پیامبر هستی ...
2- (2) (ب): سرّ خدا را.
3- (3) (الف): و ظلم قریش را به چشم خود می بینی.

برای تأویل قرآن با ناکثین و قاسطین و مارقین از این امّت جنگ می نمائی همان طور که با من برای تنزیل آن جنگیدی.

سپس به شهادت کشته می شوی، و محاسنت از خون سرت خضاب می شود. قاتل تو در بغض نسبت به خداوند و دوری از خدا و از من همچون پی کننده شتر (صالح) و همچون قاتل یحیی بن زکریا و فرعون ذو الاوتاد (صاحب میخها) خواهد بود (1).

سخن حسن بصری در فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام

ابان می گوید: این حدیث را بنقل از ابو ذر برای حسن بصری نقل کردم. او گفت:

سلیم و ابو ذر راست گفته اند. علی بن ابی طالب دارای سبقت در دین و علم و حکمت و فقه، و نیز در رأی و مصاحبت (با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله)، و هم در فضل و کمالات، و در فامیل و دامادی، و در شجاعت در جنگ، و در بخشش و نیکی و علم به قضاوت، و در نزدیکی با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و علم به حکم بین مردم و فیصله خصومت و در امتحان دادن در اسلام است.

علی در هر کاری بلند مرتبه است (2). خدا علی را رحمت کند و بر او درود فرستد.

سپس حسن بصری گریه کرد بطوری که محاسنش تر شد.

ابان می گوید: به او گفتم: ای ابو سعید (3)، آیا به کسی غیر از پیامبر هم وقتی یاد می کنی (صلی اللّه علیه) می گویی؟ گفت: هر گاه مسلمین را یاد کردی بر آنان رحمت فرست، و بر محمد و آل محمد صلوات بفرست، و علی افضل آل محمد است.

گفتم: ای ابو سعید، از حمزه و جعفر و فاطمه و حسن و حسین هم افضل است؟

گفت: آری بخدا قسم، از آنان افضل است. و چه کسی شک دارد که او از آنان افضل است؟

1- (4) در کتاب فضائل شاذان این جملات اضافه شده است: ای علی، تو بعد از من در هر کاری که غالب بودی مغلوب و غصب شده خواهی بود. در راه خدا و رسولش بر اذیت صبر خواهی کرد در حالی که جزای الهی را در نظر داری و نزد خداوند ضایع نخواهد شد. خداوند بعد از من در باره اسلام به تو جزای خیر دهد.
2- (5) (ب): علی در هر فنی عالم بود.
3- (6) (ابو سعید) کنیه حسن بصری است.

پرسیدم: برای چه؟ گفت: نام شرک و کفر و بت پرستی و شراب خواری بر او جاری نشده است. و علی از آنان افضل است بخاطر سبقت در اسلام و علم به کتاب خدا و سنت پیامبرش، و اینکه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به فاطمه علیها السّلام فرمود: (ترا به ازدواج افضل امتم در آوردم)، که اگر در امّت افضل از او بود استثنا می کرد. و اینکه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بین اصحابش برادری ایجاد کرد و بین علی و خودش برادری قرار داد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هم خودش و هم برادری که برای خود قرار داد از همه افضل است. و او را در روز غدیر خم نصب کرد و برای او صاحب اختیاری بر مردم را واجب کرد همان طور که برای خود واجب کرده بود، و فرمود: (هر کس من صاحب اختیار اویم علی صاحب اختیار اوست). و به او گفت: (تو نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی هستی) و این سخن را به هیچ یک از اهل بیتش و احدی از امتش جز او نفرموده است. او سوابق بسیار و مناقبی دارد که احدی از مردم مثل آنها را ندارد.

ابان می گوید: به حسن بصری گفتم: افضل این امّت بعد از علی علیه السّلام کیست؟ گفت:

همسر او و دو پسرش.

گفتم: بعد چه کسی؟ گفت: سپس جعفر و حمزه. افضل مردم اصحاب کساء هستند که آیه تطهیر در باره ایشان نازل شده است. در آن (کساء) پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله خود و علی و فاطمه و حسن و حسین را کنار یک دیگر جمع کرد و فرمود: (اینان مورد اطمینان من و عترت من از اهل بیتم هستند)، خداوند هم بدی ها را از ایشان برد و آنان را پاک گردانید. امّ سلمه گفت: مرا نیز همراه خود و آنان داخل کساء نما. فرمود: ای ام سلمه، تو بانوی نیکوئی و عاقبتت هم خیر خواهد بود، ولی این آیه فقط در باره من و اینان نازل شده است.

حسن بصری و توجیه نفاقش

ابان می گوید: گفتم: اللّٰه! ای ابو سعید (1)، آنچه که در باره علی علیه السّلام روایت می کنی، در مقابل آنچه از تو شنیده ام که در باره او می گوئی؟! گفت: ای برادرم (2)، بدین وسیله خون خود را از این جبّاران ظالم- که خدا لعنتشان

1- (7) (اللّٰه) در اینجا بصورت کلمه تعجب بکار رفته است.
2- (8) (ج): ای احمق.

کند- حفظ می کنم. ای برادرم، اگر آنها نباشد چوب بر سرم بلند می کنند! ولی من آنچه شنیده ای را می گویم و به آنان می رسد و از من دست بر می دارند. من از بغض علیّ، غیر علی بن ابی طالب را قصد می کنم، و آن ظالمین گمان می کنند من از دوستداران ایشانم. خداوند عز و جل می فرماید: ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ، (با آن روش که نیکوتر است بدی را دفع کن) و منظور تقیّه است.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 40 ص 93.

روایت با سند به سلیم:

1. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 229.

2. فضائل شاذان بن جبرئیل: ص 145.

3. نزهه الکرام رازی: ص 556.

4. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 4 ص 396.

روایت از غیر سلیم:

1. مناقب ابن شهر آشوب، به روایت بحار: ج 40.

ص 68.

ص :249

7 افتراق امت به هفتاد و سه گروه، تعیین فرقه ناجیه، امامان فرقه ناجیه، هفتاد و سه فرقه در روز قیامت، مستضعف دینی، اهل بهشت و اهل جهنم و اصحاب اعراف، مؤمن و کافر و مستضعف، فرق ایمان و اسلام، وظیفه جاهل به حق، اصحاب حساب و شفاعت، دعای امیر المؤمنین علیه السّلام برای سلیم بن قیس.

افتراق امت به هفتاد و سه گروه

ابان می گوید: سلیم می گفت: از علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

بزودی امّت به هفتاد و سه گروه متفرق خواهند شد، که هفتاد و دو گروه در آتش و یک گروه در بهشت خواهند بود. سیزده گروه از هفتاد و سه گروه محبّت ما اهل بیت را ادّعا می کنند، ولی یکی از آنها در بهشت و دوازده گروه در آتش اند.

تعیین فرقه ناجیه

گروه نجات یافته هدایت شده که آرزوی (بهشت دارند) و مؤمن و تسلیم و موافق و هدایت کننده اند، آنان کسانی اند که به من ایمان آورده (1) و در مقابل امر من تسلیم و مطیع من هستند (2). از دشمن من بیزاری جسته و مرا دوست می دارند و دشمنم را مبغوض می دارند. آنان که به حق من و امامتم و واجب بودن اطاعتم از روی کتاب خدا و سنت پیامبرش معرفت دارند. در نتیجه (از عقیده خود) بر نمی گردند و شک نمی کنند، بخاطر آنکه خداوند قلبشان را از معرفت حق ما نورانی کرده (3) و فضیلتشان را به آنان فهمانده است، و به آنان الهام کرده و ناصیه (4) آنان را گرفته و در شیعیان ما داخل نموده است،

1- (1) (ب): به من اقتدا کرده اند.
2- (2) (ب) و (د): مطیع من اند و ولایت مرا دارند.
3- (3) (ب): بخاطر آنکه خداوند حق ما را در قلبهایشان نورانی نموده است.
4- (4) ناصیه یعنی موی جلوی سر، و در اینجا کنایه از هدایت خداوند است که راه راست را به ایشان نشان می دهد.

بطوری که قلبهایشان اطمینان یافته و یقینی پیدا کرده که شکی با آن مخلوط نمی شود.

امامان فرقه ناجیه

من و جانشینانم بعد از من تا روز قیامت هدایت کننده هدایت یافته ایم. کسانی که خداوند آنان را در آیه های بسیاری از قرآن در کنار خود و پیامبرش قرار داده، و ما را پاک نموده و از گناهان معصوم داشته و ما را شاهدین بر خلقش و حجّت در زمینش و خزانه داران علمش و معادن حکمتش و تفسیرکنندگان وحی خود قرار داده است. ما را با قرآن و قران را با ما قرار داده، که نه ما از آن جدا می شویم و نه آن از ما جدا می شود تا در حوض کوثر بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وارد شویم.

هفتاد و سه فرقه در روز قیامت

در بین هفتاد و سه فرقه فقط آن یک گروهند که از آتش و از همه فتنه ها و گمراهی ها و شبهه ها نجات یافته هستند و آنها بحق اهل بهشتند. آنان هفتاد هزارند (1) که بدون حساب داخل بهشت می شوند.

همه آن هفتاد و دو گروه به غیر حق متدیّن شده اند و دین شیطان را یاری می دهند، و (دستوراتشان را) از ابلیس و دوستانش می گیرند. آنان دشمن خدای تعالی و دشمن پیامبرش و دشمن مؤمنین اند و بدون حساب داخل آتش می شوند، و از خدا و رسولش بیزارند (2). خدا و رسولش را فراموش کرده و به خدا شرک ورزیده و کافر شده اند و غیر خدا را پرستیده اند، ولی خود هم نمی دانند و گمان می کنند کار درستی می کنند.

روز قیامت می گویند. (بخدا قسم ما مشرک نبودیم، برای او قسم یاد می کنند همان طور که برای شما قسم می خورند و گمان می کنند بر پایه ای استوارند، بدانید که آنان دروغگویند) (3).

1- (5) ظاهرا هفتاد هزار کنایه از کثرت این عده است نه اینکه به همین تعداد معین باشند.
2- (6) (د): از خدا و رسولش بیزارند و خدا و رسولش هم از ایشان بیزارند. به خدا و رسولش ناسزا گفته اند و مشرک شده اند.

3- (7) داخل گیومه مضمون آیه 23 از سوره انعام و آیه 18 از سوره مجادله است.

سلیم می گوید: عرض کردم: یا امیر المؤمنین، چه می فرمائید در باره کسی که توقف کرده است. نه به شما اقتدا کرده و نه شما را دشمن داشته است؟ دشمنی شما را عقیده خود قرار نداده و تعصب هم ندارد. ولایت شما را ندارد و از دشمن شما هم بیزاری نمی جوید. او می گوید: (نمی دانم) و راست می گوید (1).

فرمود: اینان از هفتاد و سه گروه نیستند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از هفتاد و سه فرقه، اعراض کنندگان از حق را که پرچمی برافراشته و خود را مشهور کرده اند و به دین خود دعوت می کنند قصد کرده است. یک فرقه از ایشان متدیّن به دین الهی و هفتاد و دو فرقه متدیّن به دین شیطان اند، که با قبول گفته آنان ولایتشان را می پذیرند و از آنان که مخالفشان باشند بیزاری می جویند.

امّا کسی که خدا را به یگانگی قبول دارد و به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله ایمان آورده ولی نسبت به ولایت ما و گمراهی دشمن ما شناخت ندارد و عداوتی هم در دل ندارد، و چیزی را حلال یا حرام نکرده است، و قبول کرده همه آنچه در بین اختلاف کنندگان امت اختلافی نیست که خداوند به آنها امر کرده، و خودداری نموده از آنچه بین اختلاف کنندگان امت در آن اختلافی نیست که خدا به آن امر کرده یا از آن نهی نموده است. در نتیجه نه عداوتی در دل دارد (2)، و نه چیزی را حرام کرده یا حلال نموده است. او نمی داند و علم آنچه بر او مشکل شده به خدا واگذار نموده است (3)، چنین شخصی نجات یافته است.

اهل بهشت و اهل جهنم و اصحاب اعراف

این طبقه بین مؤمنین و مشرکین قرار دارند و قسمت اعظم مردم و اکثریت آنها هستند. اینها اصحاب حساب و میزان و اعراف هستند و جهنّمی هایی هستند که انبیاء و

1- (8) یعنی در اینکه می گوید (نمی دانم و نمی توانم حق را تشخیص دهم) راست می گوید.
2- (9) (ب): به ما ظلم نکرده است.

3- (10) (ب): هر گاه نداند می گوید: (نمی دانم) و علم آنچه مشکل می شود را به خدا واگذار می کند.

ملائکه و مؤمنین آنها را شفاعت می کنند. اینان از آتش بیرون آورده می شوند و (جهنّمیّون) (1) نامیده می شوند.

امّا مؤمنین، اینان نجات می یابند و بدون حساب وارد بهشت می شوند. امّا مشرکین، اینان بدون حساب وارد آتش می شوند. حساب برای اهل این صفات است که بین مؤمنین و مشرکین هستند، و برای آنان که قلبشان با اسلام انس داده شده (2) و گناهکارند (3)، و برای آنان که اعمال نیکی را با اعمال بدی مخلوط کرده اند، و

1- (11) در باره (جهنّمیّون) یعنی (جهنّمی ها) دو حدیث از بحار الانوار نقل می شود. در ج 8 ص 355 ح 8 از امام صادق علیه السّلام چنین روایت کرده است: پیامبر صلی اللّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ... آنگاه که وارد بهشت شدید و با همسرانتان مستقرّ شدید و در منازلتان جای گرفتید خداوند به مالک (خزانه دار جهنّم) امر می کند که: (درهای جهنم را باز کن تا اولیاء من بنگرند به فضیلتی که ایشان را بر دشمنانشان داده ام). درهای جهنم باز می شود، و شما بر آنها مشرف می شوید. وقتی اهل جهنم بوی عطر بهشت را می شنوند می گویند: ای مالک، آیا در تخفیف عذاب از ما طمع کرده ای؟ ما نسیمی احساس می کنیم! مالک می گوید: خداوند به من وحی فرموده که درهای جهنّم را باز کنم تا اهل بهشت به شما نگاه کنند. اهل جهنم سرهایشان را بلند می کنند. یکی می گوید: ای فلانی، آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر نمودم؟ دیگری می گوید: آیا تو عریان نبودی و من تو را پوشاندم؟ دیگری می گوید: ای فلانی، آیا ترسان نبودی و من ترا پناه دادم؟ آن دیگر می گوید: ای فلانی، آیا تو برای من سخن نمی گفتی و من آن را پنهان می کردم (یعنی سرّ تو را فاش نمی کردم)؟ اهل بهشت می گویند: آری. اهل جهنم می گویند: پس از خدا بخواهید تا ما را ببخشد. اهل بهشت برایشان دعا می کنند، و آنان را از جهنّم خارج کرده به بهشت می آورند. آنان در بهشت حالت ملامت شده پیدا می کنند و (جهنّمیّون) نامیده می شوند. لذا به اهل بهشت می گویند: از پروردگارتان درخواست کردید و ما را از عذابش نجات داد. حال درخواست کنید تا این نام را از ما بردارد و در بهشت به ما جایی دهد. آنان دعا می کنند، و خداوند به بادی امر می کند و بر دهان اهل بهشت می وزد و آن نام را فراموششان می کند و در بهشت برایشان جایی قرار می دهد. همچنین در بحار: ج 8 ص 360 ح 29 از محمد بن مسلم روایت کرده است

که از امام صادق علیه السّلام در باره (جهنّمیّون) پرسیدم. فرمود: امام باقر علیه السّلام می فرمود: آنان از جهنم بیرون آورده می شوند و ایشان را کنار چشمه ای نزدیک در بهشت می رسانند که (عین الحیوان) نامیده می شود. از آب آن بر آنها می پاشند و مانند زراعت رشد می کنند، و گوشت و پوست و موی ایشان می روید.

2- (12) کلمه (المؤلّفه قلوبهم) یعنی کسانی که به طرق مختلف به سوی اسلام جذب می شوند.

3- (13) (ب): اعتراف دارند.

مستضعفینی که نه قدرت بر درک مفاهیم کفر و شرک دارند و نه می توانند دشمنی کنند و نه به راهی هدایت می شوند که مؤمن عارف باشند.

اینان اصحاب اعراف اند، که خداوند در باره اینان مشیّت دارد: اگر خداوند یکی از اینان را وارد آتش کند بخاطر گناه اوست، و اگر از او درگذرد به رحمت خویش رفتار کرده است.

مؤمن، کافر، مستضعف

عرض کردم: اصلحک اللّٰه، آیا مؤمن عارف داعی (1) داخل آتش می شود؟ فرمود: نه.

عرض کردم: آیا کسی که امامش را نشناسد داخل بهشت می شود؟ فرمود: نه، مگر آنکه خدا بخواهد.

عرض کردم: آیا کافر یا مشرک داخل بهشت می شوند؟ فرمود: جز کافر کسی داخل آتش نمی شود مگر آنکه خدا بخواهد.

عرض کردم: اصلحک اللّٰه، هر کس با ایمان به خدا و معرفت به امامش و اطاعت او خدا را ملاقات کند، از اهل بهشت است؟ فرمود: آری، اگر خدا را ملاقات کند و از مؤمنینی باشد که خداوند عز و جل می فرماید: وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ (2)، الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ (3)، الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ (4)، (آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دادند، آنان که ایمان آوردند و تقوی پیشه کردند، آنان که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نپوشاندند).

عرض کردم: هر کس از آنان که خدا را با گناهان کبیره ملاقات کند چه می شود؟

فرمود: او در اختیار مشیّت خداوند است، اگر او را عذاب کند بخاطر گناه اوست و اگر از او بگذرد به رحمت خویش است.

1- (14) کلمه (داعی) احتمالا به معنای (دعوت کننده به حق) است. و در (ب): (با تقوی) ذکر شده است.

2- (15) سوره بقره: آیه 82.
3- (16) سوره یونس: آیه 63.
4- (17) سوره انعام: آیه 82.

عرض کردم: اگر چه مؤمن است خدا او را داخل آتش می نماید؟ فرمود: آری، بخاطر گناهش! چرا که او از مؤمنینی نیست که خداوند قصد کرده که (او ولیّ مؤمنین است)، زیرا آنان که خداوند قصد کرده که (او ولیّ آنان است) و (بر آنان ترسی نیست و محزون نمی شوند)، آنان کسانی اند که تقوی پیشه کنند و اعمال صالح انجام دهند و ایمانشان را به ظلم نپوشانده باشند.

هلالی، سلیم بن قیس - انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، 1جلد، نشر الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم ؛ ؛ ص255

فرق ایمان و اسلام

(1) عرض کردم: یا امیر المؤمنین، ایمان چیست و اسلام چیست؟ فرمود: ایمان اقرار به معرفت است، و اسلام همان است که به آن اقرار کرده ای و تسلیم و اطاعت از ایشان (2).

عرض کردم: آیا ایمان، اقرار بعد از معرفت به آن است؟ فرمود: هر کس که خداوند خود را و پیامبر و امامش را به او بشناساند، و او اقرار به اطاعت آنان کند مؤمن است.

عرض کردم: معرفت از جانب خداوند و اقرار از سوی بنده است؟ فرمود: معرفت از جانب خداوند، دعوت و اتمام حجّت و منّت و نعمت است، و اقرار از سوی خداوند، قبول بنده است که بر هر کس بخواهد منّت می گذارد. معرفت کار خداوند تعالی در قلب است، و اقرار کار قلب از سوی خدا و حفظ و رحمت اوست.

وظیفه جاهل به حق

پس هر کس که خداوند او را عارف قرار نداده باشد حجّتی بر او نیست، و وظیفه اش این است که توقف کند و از آنچه نمی داند خودداری کند. خداوند هم او را بخاطر جهلش عذاب نمی کند، بلکه برای عملش به اطاعت او را جزای خیر می دهد و برای عملش به معصیت او را عذاب می نماید. (آیا جاهل) می تواند اطاعت کند و می تواند معصیت نماید، ولی نمی تواند معرفت پیدا کند و می تواند جاهل بماند؟ این محال است! هیچ

کدام از این ها نمی شود مگر با قضا و قدر از سوی خداوند و علم او و کتابش

1- (18) در این قسمت مطالب بسیار دقیقی در باره ایمان و اسلام ذکر شده که احتیاج به تفسیر دارد.
2- (19) منظور از (ایشان) در عبارت بعد روشن شده است که پیامبر و ائمّه علیهم السّلام هستند.

ولی بدون اجبار، چرا که اگر مجبور باشند معذور خواهند بود و جای سپاس هم ندارند (1).

هر کس جاهل باشد می تواند آنچه بر او مشکل شد به ما واگذار نماید. هر کس خدا را بر نعمت شکر کند و از معصیت به درگاه او استغفار کند، و مطیعین را دوست بدارد و آنان را بخاطر اطاعتشان سپاس گوید، و گناهکاران را مبغوض بدارد و آنان را مذمّت کند (2)، همین مقدار او را کفایت می کند اگر علم اینها را به ما واگذار کند.

در اوّل نسخه (ج) همین حدیث با اضافاتی در آخر آن مذکور است.

ذیلا قسمت آخر حدیث که شامل اضافات است آورده می شود:

اصحاب حساب و شفاعت

... بعضی از آنان کسانی اند که خداوند ایشان را می آمرزد و بخاطر اقرار و توحید آنها را داخل بهشت می نماید، و بعضی از آنان در آتش عذاب می شوند و سپس ملائکه و انبیاء و مؤمنین ایشان را شفاعت می کنند. سپس از آتش بیرون آورده می شوند و داخل بهشت می شوند و در آنجا (جهنّمیّون) (3) نامیده می شوند.

اصحاب اقرار از اینانند، و میزان و حساب هم جز بر اینان نیست. چون اولیاء خداوند که به خدا و رسولش و حجّت های خدا در زمین و شاهدین او بر خلقش معرفت دارند و به حق آنان اقرار دارند و مطیع آنان هستند بدون حساب وارد بهشت می شوند.

معاندین ایشان، که ترسانده شده اند و زیر بار حق نمی روند و دشمنی می کنند و دشمنان خدایند بدون حساب داخل آتش می شوند.

امّا آنچه بین این دو است اکثریت مردم اند و اصحاب میزان و حساب و شفاعتند.

1- (20) یعنی در صورت جبر در گناه خود معذورند و بر کار نیک هم پاداش و سپاسی ندارند.

2- (21) (ب): و آنان را از معصیت باز دارد.
3- (22) توضیح در باره (جهنّميّون) در پاورقی 11 گذشت.

دعای امیر المؤمنین علیه السّلام برای سلیم بن قیس

سلیم می گوید: به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کردم: عقده مرا گشودی و برایم واضح کردی و سینه ام را شفا بخشیدی. از خداوند بخواه تا مرا در دنیا و آخرت از اولیای تو قرار دهد؟ فرمود: خداوندا، او را از آنان قرار ده.

سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: آیا به تو بیاموزم چیزی که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده ام که به سلمان و ابو ذر و مقداد آموخت؟ عرض کردم: بلی، یا امیر المؤمنین. فرمود:

هر صبح و شام ده مرتبه بگو: (اللّهمّ ابعثنی علی الایمان بک و التّصدیق بمحمّد رسولک و الولایه لعلیّ بن ابی طالب و الایتمام بالأئمّه من آل محمّد، فإنّی قد رضیت بذلک یا ربّ)، یعنی: (خداوندا، مرا با ایمان به خودت و تصدیق پیامبرت محمد و ولایت علی بن ابی طالب و اقتدا به امامان از آل محمد مبعوث فرما. ای پروردگار، من به این عقیده راضی هستم).

عرض کردم: یا امیر المؤمنین علیه السّلام، سلمان و ابو ذر و مقداد این دعا را برایم نقل کردند، و از هنگامی که از ایشان شنیده ام آن را ترک نکرده ام. فرمود: تا زنده هستی آن را ترک مکن.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 28 ص 14.

2. بحار: ج 68 ص 287.

3. الدرر النجفیه (بحرانی): ص 84.

روایت با سند به سلیم:

1. بصائر الدرجات: ص 83 ح 6.

2. اکمال الدین: ج 1 ص 240 ح 63.

3. کافی: ج 1 ص 191 ح 5.

8- 1. معنای اسلام و ایمان. 2. پایه های ایمان: یقین، صبر، عدل، جهاد. کمترین درجه ایمان و کفر و گمراهی، دوازده امام علیهم السّلام حجّتهای الهی.

1 معنای اسلام و ایمان

(1) ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: از علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم در حالی که مردی از آن حضرت در باره ایمان سؤال کرد و گفت: یا امیر المؤمنین، مرا از ایمان خبر ده بطوری که از غیر تو و بعد از تو از کسی در این باره سؤال نکنم.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مردی خدمت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و مثل همین که از من پرسیدی از آن حضرت سؤال کرد و مثل سخن ترا گفت. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با آن مرد مشغول صحبت شد و به او فرمود: بنشین. آن مرد عرض کرد: ایمان آوردم.

سپس علی علیه السّلام رو به آن مرد کرد و فرمود: هیچ می دانی که جبرئیل به صورت انسانی نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و عرض کرد: اسلام چیست؟ فرمود: (شهادت به اینکه خدائی جز اللَّه نیست و اینکه محمد پیامبر خدا است و بپا داشتن نماز و دادن زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان و غسل جنابت). عرض کرد: ایمان چیست؟ فرمود: به خدا و ملائکه اش و کتابهایش و پیامبرانش و به زندگی بعد از مرگ و به همه مقدّرات- خیر و شرّ آن و شیرین و تلخ آن- ایمان بیاوری (2).

1- (1) در این حدیث در باره ایمان و اسلام نکات ظریفی ذکر شده که احتیاج به تفسیر و توضیح دارد. در مواردی که مفاهیم پیچیده است به بحار: ج 68 ص 356 مراجعه شود.
2- (2) (به مقدرات ایمان بیاوری) یعنی: همه را از جانب خداوند بدانی.

وقتی آن مرد برخاست پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: این جبرئیل بود، آمده بود تا دینتان را به شما بیاموزد. و چنین بود که هر گاه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به او مطلبی می فرمود او می گفت: (درست می گویی). پرسید: روز قیامت چه زمانی است؟ فرمود: سؤال شونده از سئوال کننده (در این باره) عالم تر نیست. گفت: راست گفتی.

2 پایه های ایمان

اشاره

امیر المؤمنین علیه السّلام بعد آنکه از کلمه (راست گفتی) جبرئیل فراغت یافت چنین فرمود:

بدانید که ایمان بر چهار پایه بنا شده است: یقین و صبر و عدل و جهاد.

یقین

یقین بر چهار شعبه است: شوق و ترس و زهد و انتظار (1).

هر کس مشتاق بهشت باشد شهوات را از یاد می برد، و هر کس از آتش بترسد از محرّمات پرهیز می کند، و هر کس نسبت به دنیا زهد و بی اعتنایی کند مصیبتها بر او آسان می شود (2)، و هر کس به انتظار مرگ باشد در خیرات می شتابد.

صبر

صبر بر چهار شعبه است: بصیرت در فهم و درک (3)، تأویل و تبیین حکمت، شناخت عبرتها (4)، سنن پیشینیان.

1- (3) هر یک از شعبه ها در جمله های بعد توضیح داده می شود.
2- (4) (ب): مصیبتها را آسان می شمارد.
3- (5) (ب): نظر با حجّت.
4- (6) (د): نصیحت گرفتن از عبرتها.

هر کس در فهم و درک بصیرت داشته باشد در حکمت جستجو و تبیین می کند، و هر کس در حکمت تبیین کند عبرتها را می شناسد، و هر کس عبرت را بشناسد حکمت را تأویل و تفسیر می کند، و هر کس حکمت را تفسیر کند عبرت را می بیند، و هر کس عبرت را ببیند گویا همراه پیشینیان بوده است.

عدل

عدل بر چهار شعبه است: پیچیده های فهم، و پوشش علم و شکوفه حکمتها و باغ حلم.

هر کس بفهمد جمله های علم را تفسیر می کند، و هر کس علم داشته باشد شرایع حکمت بر او عرضه می شود، و هر کس بردباری کند در کارش افراط نمی کند و بوسیله آن در بین مردم ستوده زندگی می کند.

جهاد

جهاد بر چهار شعبه است: امر به معروف و نهی از منکر، و راستگوئی در جاهای مختلف، و غضب بخاطر خداوند، و بغض و عداوت با فاسقین.

هر کس امر به معروف کند کمر مؤمن را محکم می کند، و هر کس نهی از منکر کند بینی فاسق را (1) به خاک می مالد، و هر کس در جاهای مختلف راست بگوید وظیفه ای که بر عهده اش بوده انجام داده است، و هر کس با فاسقین عداوت داشته باشد و بخاطر خداوند غضب کند خداوند بخاطر او غضب می نماید (2).

و این است ایمان و پایه ها و شعبه های آن.

ص: 260

1- (7) (ب): منافقین را.
2- (8) (د): هر کس با فاسقین عداوت داشته باشد برای خدا غضب می کند و هر کس برای خدا غضب کند خدا برای او غضب می کند.

آن مرد گفت (1): یا امیر المؤمنین، کمترین چیزی که شخص با آن مؤمن می شود، و کمترین چیزی که با آن کافر می شود، و کمترین چیزی که با آن گمراه می شود چیست؟

حضرت فرمود: سؤال کردی جواب را بشنو:

کمترین چیزی که شخص با آن مؤمن می شود آن است که خداوند خود را به او بشناساند، و او به پروردگاری و یگانگی خداوند اقرار نماید، و پیامبرش را به او بشناساند و او به نبوّت و ابلاغ (رسالت او) اقرار نماید، و حجّت خود در زمین و شاهد بر خلقش را به او بشناساند و او به اطاعتش اقرار کند (2).

عرض کرد: یا امیر المؤمنین، اگر چه نسبت به همه چیز- غیر آنچه توضیح دادی- جاهل باشد؟ فرمود: آری، (فقط) هر گاه به او دستور داده شد اطاعت کند و هر گاه نهی شد بپذیرد.

کمترین چیزی که شخص با آن کافر می شود آن است (3) که چیزی را بعنوان دین بپذیرد و گمان کند که خداوند او را به آن امر کرده- از چیزهایی که خداوند نهی کرده است- بعد آن را دین خود قرار دهد و بر اساس آن تبرّی و تولی داشته باشد و گمان کند خدایی را که به او امر کرده می پرستد.

کمترین چیزی که شخص با آن گمراه می شود آن است که حجّت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش را که امر به اطاعت او نموده و ولایتش را واجب کرده نشناسد.

1- (9) در کتاب کافی و معانی الاخبار، سلیم می گوید: من پرسیدم.
2- (10) این عبارت در کتاب کافی چنین است: ... خداوند تبارک و تعالی خود را به او بشناساند و او اقرار به اطاعتش نماید، و پیامبرش را به او بشناساند و او اقرار به اطاعتش نماید، و امام و حجت خود در زمین و شاهد بر خلقش را به او بشناساند و او اقرار به اطاعتش نماید.

3- (11) این عبارت در کتاب کافی چنین است: کمترین چیزی که بنده با آن کافر می شود این است که کسی گمان کند چیزی را که خدا از آن نهی فرموده، خدا به آن امر کرده است، و آن را دین خود قرار دهد و طبق آن پایه دوستی خود را قرار دهد، و گمان کند خدائی را که به آن دستور داده را عبادت می کند، در حالی که شیطان را عبادت می کند.

(آن مرد) عرض کرد: یا امیر المؤمنین، آنان را برایم نام ببر. فرمود: کسانی که خداوند ایشان را با خود و پیامبرش قرین نموده (1) و فرموده است: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (2) یعنی: (از خدا و پیامبر و اولی الامرتان پیروی کنید).

عرض کرد: برایم روشن نمائید. فرمود: آنان که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در آخرین خطبه ای که خواند و همان روز از دنیا رفت چنین فرمود: (من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسّک کرده اید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند و اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر با من عهد کرده است که آن دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو- و حضرت به دو انگشت سبابه خود اشاره فرمودند- و نمی گویم مثل این دو- و حضرت به انگشت سبابه و وسط اشاره کردند- زیرا یکی از این دو جلوتر از دیگری است (3). پس به این دو تمسّک کنید تا گمراه نشوید، و از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید، و از آنان عقب نمانید که متفرّق می شوید (4)، و به آنان چیزی یاد ندهید که از شما عالم ترند.

عرض کرد: یا امیر المؤمنین، او را برایم نام ببر. فرمود: کسی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله او را در غدیر خم نصب کرد و به آنان خبر داد که او نسبت به آنان صاحب اختیارتر از خودشان است، و سپس به آنان دستور داد تا حاضران غائبان را آگاه نمایند.

عرض کرد: یا امیر المؤمنین، آن شما هستید؟ فرمود: من اوّل و افضل آنها هستم.

سپس پسرم حسن بعد از من نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است. سپس پسرم حسین بعد از او نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است. و سپس

1- (12) (د): کسانی که خداوند اطاعت ایشان را با اطاعت خود و پیامبرش قرین قرار داده است.

2- (13) سوره نساء: آیه 59.
3- (14) یعنی حضرت دو انگشت سبابه از دو دست را کنار یک دیگر قرار دادند اشاره به اینکه قرآن و عترت این گونه مساوی و قرین یک دیگرند، و بعد انگشت سبابه و وسط از یک دست را نشان دادند و اشاره کردند که نسبت اهل بیت و قرآن مانند این دو نیست که یکی از دیگری مهمتر یا مقدم تر باشد.
4- (15) (ب): که از دین بر می گردید.

جانشینان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هستند تا بر سر حوض کوثر یکی پس از دیگری به خدمت او وارد شوند.

آن مرد نزد علی علیه السّلام رفت و سر حضرت را بوسید و سپس عرض کرد: برایم روشن کردی و مشکلم را حل کردی و هر مشکلی در قلبم بود (1) از بین بردی.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 68 ص 288، و ج 69 ص 16.

روایت با سند به سلیم:

1. معانی الاخبار: ص 374 ح 45.

2. کافی: ج 2 ص 414.

روایت از غیر سلیم:

1. نهج البلاغه: ص 469 شماره 31 از کلمات حکمت.

2. کافی: ج 2 ص 50.

3. تحف العقول: ص 110.

4. خصال صدوق: باب 4 ح 74.

5. الغارات ثقفی: ص 142.

1- (16) (د): هر شکّی در دلم بود.

9 توصیف اسلام نسبت به متدیّنین، خصوصیات و ثمرات اسلام، نتایج ایمان.

توصیف اسلام نسبت به متدیّنین

ابان بن ابی عیّاش از سلیم نقل می کند که مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و در باره اسلام (1) سؤال کرد. حضرت فرمود:

خداوند تبارک و تعالی اسلام را تشریع و قانون گذاری کرد، و قوانین آن را برای کسی که به آن داخل شود آسان قرار داد، و پایه های آن را برای کسی که به جنگ آن برخیزد مستحکم نمود.

خداوند اسلام را عزّت قرار داد برای کسی که دوستدارش باشد، صلح و سلامتی برای کسی که داخل آن شود، پیشوای کسی که به آن اقتدا کند، زینت برای کسی که خود را به آن بیاراید، ذخیره برای کسی که آن را دین خود قرار دهد، دستاویز برای کسی که خود را به آن محکم کند، ریسمان برای کسی که به آن چنگ زند، دلیلی محکم برای کسی که آن را بیاموزد، نور برای کسی که آن را وسیله روشنی خود قرار دهد، شاهد برای کسی که بوسیله آن به مخاصمه دشمن رود، باعث غلبه برای کسی با آن به محاکمه رود، علم برای کسی که آن را در قلب خود جای دهد، حدیث برای کسی که آن را روایت کند، حکم برای کسی که به آن قضاوت کند، مایه حلم برای کسی که آن را مورد تجربه و آزمایش قرار دهد، و شفاء و تعقّل برای کسی که تدبّر و تفکّر نماید، فهم برای کسی که زیرکی کند، یقین برای کسی که فکر کند، بصیرت برای کسی که قصد آن را کرده باشد، نشانه برای کسی که آن را نشان خود قرار دهد، مایه عبرت برای کسی که می خواهد پند بگیرد.

1- (1) در این حدیث نکات دقیقی در باره (اسلام) آمده که احتیاج به تفسیر دارد. بنا بر این سنگینی الفاظ ترجمه بخاطر پیچیدگی مطلب است. در مورد شرح این حدیث به بحار: ج 68 ص 365- 352 مراجعه شود.

خداوند اسلام را نجات قرار داده برای کسی که راست بگوید، و دوستی برای کسی که در پی اصلاح باشد، و تقرب برای کسی که نزدیک شود، و اعتماد برای کسی که توکل کند، و امید (1) برای کسی که کارش را (به خدا) بسپارد، و سابقه برای کسی که احسان کند، و خیر برای کسی که پیشی بگیرد، و سپر برای کسی که صبر کند، و لباس برای کسی که تقوی پیشه کند، و پناه و کمک برای کسی که هدایت یافته، و پناهگاه (2) برای کسی که امن می طلبد، باعث اطمینان برای کسی که تسلیم باشد، و باعث خوشی برای راستگویان، و موعظه برای متّقین و نجات برای رستگاران قرار داده است.

خصوصیات و ثمرات اسلام

این است حق، که راه آن هدایت و صفت آن خوبی و اثر نیک آن مجد و بندگی (3) است.

راه آن روشن، منار آن نور دهنده، چراغ آن پر نور، نهایت آن بلند مرتبه، میدان آن کم و دربرگیرنده سواری های مسابقه است. مورد مسابقه اش قابل توجه، و عذاب آن دردناک و نعمت آن قدیم است. آمادگی آن قدیم و سواران آن بزرگوارند (4).

ایمان راه آن، و اعمال نیک محلّ نور آن، و فقه و فهم چراغهای آن، و مرگ نهایت آن، دنیا میدان آن، و قیامت سواری آن و بهشت مورد مسابقه آن، و آتش عذاب آن و تقوی آمادگی آن، و محسنین سواران آن هستند.

نتایج ایمان

با ایمان بر کارهای صالح دلالت می شود، و با اعمال صالح فقه و فهم آباد می شود، و با فقه و فهم از مرگ ترسیده می شود، و با مرگ دنیا خاتمه می یابد، و با دنیا به قیامت

1- (2) (ب): آسایش و راحتی.
2- (3) (ب) و (د): ستر و پوشش.
3- (4) (ب): جدّیت.

4- (5) در اینجا حضرت اسلام را مسابقه در میدانی فرض نموده و تشبیه فرموده و سپس وجه تشبیه را توضیح داده اند.

عبور داده می شود، و با قیامت بهشت نزدیک می شود، و بهشت حسرت اهل آتش است، و آتش موعظه متّقین است، و تقوی اصل ایمان است.

و این است اسلام !

روایت از غیر سلیم:

1. کافی: ج 2 ص 49.

2. نهج البلاغه: خطبه 104.

3. تحف العقول: ص 109.

4. امالی شیخ مفید: ص 62 مجلس 33.

5. امالی شیخ طوسی: ج 1 ص 35.

10- 1. علت عدم توافق روایات شیعه با روایات مخالفین 2. تأیید سلیم در نقل این حدیث توسط ائمه علیهم السّلام: 3. عهدشکنی های امّت نسبت به اهل بیت علیهم السّلام: 4. تاریخچه ای از جعل و تحریف احادیث:

اشاره

1. علت عدم توافق روایات شیعه با روایات مخالفین: سؤال سلیم در باره اختلاف احادیث، دروغ بستن به پیامبر صلی اللّه علیه و آله، انواع چهارگانه راویان حدیث، سخن پیامبر صلی اللّه علیه و آله همچون قرآن شامل عام و خاص و ...، رابطه امیر المؤمنین علیه السّلام با پیامبر صلی اللّه علیه و آله در علم، یازده امام شریکهای امیر المؤمنین علیه السّلام، نام دوازده امام علیهم السّلام.

2. تأیید سلیم در نقل این حدیث توسط ائمه علیهم السّلام: تأیید امام حسن و امام حسین علیهما السّلام، تأیید امام زین العابدین و امام باقر علیهما السّلام در زمان حیات سلیم، تأیید امام زین العابدین علیه السّلام بعد از وفات سلیم، تأیید امام باقر علیه السّلام بعد از وفات سلیم، تأیید امام صادق علیه السّلام.

3. عهدشکنی های امّت نسبت به اهل بیت علیهم السّلام: سقیفه برای ابو بکر و عمر، شوری برای عثمان، جنگهای جمل و صفین و نهروان، بیعت شکنی با امام حسن و امام حسین علیهما السّلام مظلومیت شیعیان در زمان زیاد و ابن زیاد و حجاج.

4. تاریخچه ای از جعل و تحریف احادیث: نگاهی به جعل احادیث، نمونه هایی از احادیث جعلی، بیان چگونگی جعل و تحریف.

1 علت عدم توافق روایات شیعه با روایات مخالفین

سؤال سلیم در باره اختلاف احادیث

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: به علی علیه السّلام عرض کردم (1): یا امیر المؤمنین من از سلمان و مقداد و ابو ذر مطالبی در تفسیر قرآن و روایت از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم (2)، سپس از شما

1- (1) از روایت کتاب احتجاج: ج 1 ص 392 چنین بر می آید که امیر المؤمنین علیه السّلام در حال خطابه بوده اند و سلیم در اثناء خطبه این سؤال را مطرح می کند.
2- (2) در کافی و خصال بعد از این عبارت چنین است: غیر آنچه در دست مردم است.

شنیدم تصدیق آنچه از ایشان شنیده بودم. در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث منقول از پیامبر صلی اللّه علیه و آله دیدم که با آنچه از شما شنیدم مخالف بود و شما معتقدید که آنها باطل است (1). آیا می فرمائید مردم عمدا بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله دروغ می بندند و قرآن را به رأی خویش تفسیر می کنند؟

دروغ بستن به پیامبر صلی اللّه علیه و آله

سلیم می گوید: حضرت رو به من کرد و فرمود: ای سلیم، سؤال کردی حال جواب را بفهم (2). آنچه در دست مردم است شامل حق و باطل، صدق و کذب، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، و حفظ و وهم (3) است.

در زمان خود پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر آن حضرت دروغ بستند، تا آنجا که در میان مردم برخاست و در خطابه اش فرمود: (ای مردم، نسبت دروغ بر من زیاد شده است (4). هر کس عمدا بر من دروغ ببندد جای خود را در آتش آماده کند.

هنگامی که آن حضرت از دنیا رفت هم بر آن حضرت دروغ بستند (5). رحمت خداوند بر پیامبر رحمت و درود او بر اهل بیتش باد.

انواع چهارگانه راویان احادیث

حدیث را چهار نفر برای تو می آورند که پنجمی ندارد:

یکی منافقی که ایمان را در ظاهر نشان می دهد و به اسلام ظاهرسازی می کند (6)، و

1- (3) در کافی و خصال چنین است: شما در آن مطالب با مردم مخالفید و معتقدید همه آنها باطل است.
2- (4) (ب) و (د): بشنو.
3- (5) (وهم) یعنی آنچه شخص خیال می کند درست حفظ کرده در حالی که اشتباه می کند. این مطلب در متن حدیث هم توضیح داده شده است.

4- (6) کلمه (کذّابه) به سه معنی می تواند باشد: دروغ، مطالبی که به دروغ ساخته می شوند، کسانی که احادیث دروغ بسیار جعل می کنند. به تعلیقه اصول کافی تألیف میر داماد: ص 146 مراجعه شود.

5- (7) در کتاب مختصر اثبات الرجعه عبارت چنین است: پس از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بر او دروغ بستند بیش از آنچه در زمان خودش بر آن حضرت دروغ بستند.

6- (8) (ب): خود را با اسلام حفظ می کند.

پروا ندارد و ابا نمی کند که عمدا بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نسبت دروغ دهد.

اگر مسلمانان بدانند که او منافق و کذّاب است از او نمی پذیرند، و او را تصدیق نمی کنند (1)، ولی با خود می گویند: (او صحابی پیامبر است. آن حضرت را دیده و از او شنیده است. نه دروغ می گوید و نه دروغ بر پیامبر را حلال می داند) (2).

خداوند از منافقین خبر داده و آنان را توصیف نموده (3) و فرموده است: وَ إِذا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ (4)، (هر گاه آنان را ببینی اجسامشان ترا به تعجب وامی دارد و اگر سخن بگویند به کلام آنان گوش می دهی).

همین افراد بعد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله ماندند و با باطل و دروغ و نفاق و بهتان خود را به امامان ضلالت و دعوت کنندگان به آتش نزدیک کردند. آنها هم ایشان را بر سر کارها گماردند و آنان را بر گرده مردم سوار نمودند و به وسیله آنان از دنیا استفاده کردند (5). مردم هم در دنیا با پادشاهان هستند مگر آنان که خدا حفظشان کند (6). این اوّلی از چهار گروه راویان حدیث است.

یکی دیگر کسی که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله سخنی را شنیده و آن را چنان که هست حفظ نکرده و از خیال خود به آن مخلوط کرده، ولی عمدا دروغ نمی گوید. حدیث در دست اوست و آن را روایت کرده و به آن عمل می نماید و می گوید: (من این را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده ام).

اگر مسلمین بدانند که او در آن حدیث از وهم و خیال خود اضافه کرده از او نمی پذیرند، و خود او هم اگر بداند وهم و خیال در آن راه داده آن حدیث را کنار می گذارد.

ص: 269

1- (9) در کتاب المسترشد عبارت چنین است: حدیثی از او نقل نمی کنند.
2- (10) در کافی و خصال اضافه کرده: به همین جهت مردم از او حدیث را قبول می کنند در حالی که حال او را نمی دانند.

3- (11) در تحف العقول عبارت چنین است: (آنان را به بهترین وجهی توصیف نموده است).
4- (12) سوره منافقین: آیه 4.
5- (13) جمله (اکلوا بهم الدّنیا) یعنی دنیا را به وسیله آنان خوردند، که به صورت فوق ترجمه شده است.
6- (14) در کتاب تحف العقول عبارت چنین است: و دانسته ای که مردم به همراه پادشاهان اتباع دنیا هستند، و آن هدفی است که دنبال می کنند، مگر آنان که خدا حفظشان کند.

سومی کسی است که چیزی از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده که به آن امر فرموده است، ولی حضرت بعد از آن نهی فرموده و او نمی داند. یا از آن حضرت شنیده که از چیزی نهی فرموده، ولی بعد به آن امر کرده و او نمی داند. منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده است.

اگر او بداند آن حدیث منسوخ است آن را کنار می گذارد، و اگر مسلمین بدانند که وقتی آن را می شنوند منسوخ است آن را کنار می گذارند.

چهارمی کسی که بر خدا و پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله دروغ نمی بندد چون دروغ را مبغوض می دارد و از خدا می ترسد و به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله احترام می گذارد، و وهم و خیال هم نمی کند.

بلکه آنچه شنیده است را همان طور که شنیده حفظ کرده، و همان طور که شنیده برای دیگران آورده بدون آنکه در آن زیاد یا کم کند. ناسخ و منسوخ را حفظ کرده و به ناسخ عمل کرده و منسوخ را کنار گذاشته است.

سخن پیامبر همچون قرآن شامل عام و خاص

امر و نهی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله (1) مثل قرآن ناسخ و منسوخ، عام و خاص، و محکم و متشابه دارد. گاهی سخنی از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله صادر می شد که دو وجه داشت: کلام خاص و کلام عام (2)، مثل قرآن که آن را کسانی که مقصود خدا و پیامبر را هم نمی دانستند می شنیدند.

چنین نبود (3) که همه اصحاب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله که از آن حضرت سؤال می کردند جواب را

1- (15) این عبارات در کتاب مختصر اثبات الرجعه بصورت دنباله توصیف چهارمین نوع محدثین ذکر شده و چنین است: او می داند که امر پیامبر مانند امر قرآن است و در آن هم مثل قرآن ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه وجود دارد. گاهی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله سخنی می فرمود که دو وجه داشت: کلام عام و کلام خاص، مثل قرآن. خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ

فَانْتَهُوا، (آنچه پیامبر برای شما آورد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد خودداری کنید). آنان که معرفت نداشته و نفهمیدند مقصود خدا و رسول چیست، مسأله برایشان مشتبه شد.

2- (16) ظاهرا مقصود این است که بعضی از سخنان حضرت در ظاهر معنایی داشت، ولی در صورت دقت معنای ظریفی از آن استفاده می شد. معنای ظاهری برای عموم و معنای دقیق برای خواص بود.

3- (17) عبارت در مختصر اثبات الرجعه چنین است: چنین نبود که همه اصحاب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از او مطلبی می پرسیدند، و نه اینکه هر کس چیزی می پرسید پاسخ را می فهمید و نه هر کس می فهمید حفظ می کرد. در میان آنان کسانی بودند که هرگز چیزی از حضرت نپرسیده بودند، و دوست داشتند یک اعرابی یا تازه وارد و یا غیر او (خ ل: اهل کتاب) بیاید و از حضرت بپرسد و آنان گوش فرا دهند.

می فهمیدند، بلکه در میان آنان کسانی بودند که سؤال می کردند ولی در مورد جواب سؤال توضیح و بیانی از حضرت نمی خواستند. حتّی دوست داشتند که تازه وارد یا اعرابی بیاید و از پیامبر صلی اللّه علیه و آله سؤال کند تا از او بشنوند.

رابطه امیر المؤمنین علیه السّلام با پیامبر صلی اللّه علیه و آله در علم

من هر روز یک بار و هر شب یک بار به خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله می رسیدم و در آنجا با من خلوت می نمود، و هر جا که می رفت من هم می رفتم (1). اصحاب پیامبر هم می دانستند که این کار را با غیر من نسبت به احدی از مردم انجام نمی دهد.

این برنامه گاهی در منزل من بود (2) که پیامبر صلی اللّه علیه و آله نزد من می آمد! هر گاه من در یکی از منازلش به خدمت او وارد می شدم با من تنها می شد و به همسرانش دستور می داد تا برخیزند و جز من و او کسی نمی ماند، ولی وقتی برای خلوت به خانه من می آمد فاطمه و هیچ یک از دو پسرم (حسن و حسین) از پیش ما بر نمی خاستند.

برنامه چنین بود که تا سؤال داشتم جوابم را می فرمود، و وقتی ساکت می شدم یا سؤالهایم تمام می شد خود آن حضرت شروع می کرد. آیه ای از قرآن بر او نازل نشد مگر آنکه آن را برایم خواند و من برایش خواندم (3) و آن را بر من املا کرد و من همه را به خط خود نوشتم، و از خدا خواست که آن را به من بفهماند و در حفظ من قرار دهد (4).

ص: 271

1- (18) (د): آنچه می پرسیدم به من پاسخ می داد.
2- (19) عبارت در کتاب کافی چنین است: اکثرا این برنامه در منزل من بود.
3- (20) کلمه (أقرأنیها)، یعنی من خواندم و او گوش داد و صحّت یاد گرفتن مرا تصدیق فرمود.
4- (21) این عبارات در کتاب بصائر الدرجات و تحف العقول چنین است: آیه ای در باره شب یا روز، آسمان و زمین، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم، دشت و کوه، نور و ظلمت بر او نازل نشد مگر آنکه مرا به قرائت آن واداشت و بر من املا نمود و به دست خود نوشتم و تأویل و تفسیر و

محکم و متشابه و خاص و عام و اینکه چگونه و کجا و در باره چه کسانی تا روز قیامت نازل شده را به من آموخت.

آیه ای از کتاب خدا را از روزی که حفظ کرده ام و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تأویل آن را به من آموخت و حفظ کردم و بر من املا کرد و من نوشتم، فراموش نکرده ام.

آن حضرت هر چه از حلال و حرام یا امر و نهی، یا اطاعت و معصیت که بود یا تا روز قیامت خواهد شد را ترک نکرد و همه را به من یاد داد و آن را حفظ کردم و یک حرف از آن را هم فراموش نکردم. سپس دست بر سینه من گذاشت و از خدا خواست که قلب مرا پر از علم و فهم و فقه و حکمت و نور نماید، و مرا طوری علم دهد که جهل به من راه نیابد، و طوری حفظ کنم که فراموشی به من عارض نشود.

روزی به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله عرض کردم: یا نبی اللَّه، از روزی که برای من آن دعا را کرده ای چیزی از آنچه به من آموخته ای فراموش نکرده ام، پس چرا بر من املا می فرمائی و مرا امر به نوشتن آنها می نمائی؟ آیا نسبت به من از فراموشکاری بیم داری؟ فرمود (1):

برادرم، بر تو از نسیان و جهل ترس ندارم. خداوند به من خبر داده که دعای مرا در باره تو و شریکهایت که بعد از تو خواهند بود مستجاب کرده است.

یازده امام، شریکهای امیر المؤمنین علیه السّلام

گفتم: یا نبی اللَّه، شریکهای من کیانند؟ فرمود: آنان که خداوند ایشان را با خود و من قرین نموده و در حق ایشان فرموده است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (2)، (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و از پیامبر و از اولی الامر خود اطاعت کنید)، و اگر از منازعه در چیزی خوف داشتید آن را به خدا و رسول و اولی الامر از خود ارجاع دهید.

عرض کردم: یا نبی اللَّه، آنان کیانند؟ فرمود: جانشینان، تا آنکه بر سر حوضم بر من

1- (22) این عبارات در کتاب مختصر اثبات الرجعه چنین است: برادرم، بر تو از نسیان و جهل نمی ترسم ولی دوست دارم برایت دعا کنم. خداوند به من در باره تو و شریکهای تو خبر داده که حافظ آنان باشد، آنان که خداوند اطاعتشان را به اطاعت خود و پیامبرش قرین داشته و در باره آنان فرموده است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ ....

2- (23) سوره نساء: آیه 59.

وارد شوند. همه ایشان هدایت کننده و هدایت شده اند. حیله کسانی که بر آنان حیله کنند و خوار کردن آنان که بخواهند آنان را خوار کنند به آنها ضرر نمی رساند. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. نه آنان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از آنان جدا می شود. خداوند امّتم را بوسیله ایشان یاری می کند، و بخاطر ایشان باران بر امّتم می بارد و با دعاهای مستجاب آنان بلا از ایشان دفع می شود (1).

نام دوازده امام علیهم السّلام

عرض کردم: یا رسول اللَّه، آنان را برایم نام ببر. فرمود: این پسرم- و دستش را بر سر امام حسن علیه السّلام گذاشت- سپس این پسرم- و دستش را بر سر امام حسین علیه السّلام گذاشت- سپس پسر این پسرم- و باز دستش را بر سر امام حسین علیه السّلام گذاشت- سپس پسر او که همنام من است، نام او (محمد) است. او شکافنده علم من و خزانه دار وحی خدا است. برادرم، این (علی) (2) در زمان حیات تو به دنیا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. سپس رو به امام حسین علیه السّلام کرد و فرمود: (محمد بن علی) در زمان حیات تو متولد می شود. از من به او سلام برسان. برادرم، سپس بقیّه دوازده امام از فرزندانت خواهند بود.

عرض کردم: یا نبی اللَّه، آنان را برایم نام ببر. حضرت فرد فرد آنان را برایم نام برد (3). ای برادر بنی هلال (4)، بخدا قسم از ایشان است مهدی این امت که زمین را از قسط

1- (24) عبارت در کتاب مختصر اثبات الرجعه چنین است: بخاطر ایشان بلاء دفع می شود و دعا مستجاب می گردد.
2- (25) یعنی امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السّلام.
3- (26) در کتاب مختصر اثبات الرجعه و در بعضی نسخ اعتقادات صدوق نام ائمه علیهم السّلام در اینجا برده شده است. عبارت در اعتقادات صدوق چنین است: گفتم: یا رسول اللَّه، آنان را برایم نام ببر. فرمود: تو ای علی، سپس این پسرم- و دست بر سر امام حسن علیه السّلام گذاشت- سپس این پسرم- و دست بر سر امام حسین علیه السّلام گذاشت- سپس همنام تو برادرم که او سیّد عبادت کنندگان است. سپس پسرش همنام من محمّد که شکافنده علم من و خزانه دار وحی الهی

است. بزودی (علی) در زمان حیات تو ای برادر بدنیا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. و بزودی ای حسین، (محمّد) در زمان حیات تو بدنیا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. سپس جعفر، بعد موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، بعد محمد بن علی، بعد علی بن محمد، بعد حسن بن علی زکیّ، سپس آنکه نامش نام من و رنگش رنگ من است، قیام کننده به امر خداوند در آخر زمان، مهدی که زمین را از عدل و داد پر می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد.

4- (27) منظور از (برادر بنی هلال)، سلیم بن قیس هلالی است.

و عدل پر می کند همان طور که از ظلم جور پر شده باشد. بخدا قسم من همه آنان که بین رکن و مقام با او بیعت می کنند می شناسم و اسم همه آنان و قبائلشان را می دانم.

2 تأیید سلیم در نقل این حدیث توسط ائمه علیهم السّلام

تأیید امام حسن و امام حسین علیهما السّلام

سلیم می گوید: بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام (1)، امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را در مدینه ملاقات کردم، و این حدیث را بنقل از پدرشان برای ایشان نقل کردم. فرمودند:

راست گفتی، پدرمان علی علیه السّلام این حدیث را برای تو بازگو کرد و ما هم نشسته بودیم.

همچنین این حدیث را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله همان طور که پدرمان برایت نقل کرد عینا بیاد داریم، نه چیزی از آن کم و نه چیزی به آن زیاد شده است.

تأیید امام زین العابدین و امام باقر علیهما السّلام در زمان حیات سلیم

سلیم می گوید: بعد حضرت علی بن الحسین علیه السّلام را ملاقات کردم در حالی که پسرش محمد بن علی علیه السّلام (2) هم نزد آن حضرت بود. آنچه از پدرش و عمویش و از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیده بودم برای آن حضرت نقل کردم. حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام در حالی که مریض بود و من در سنین کودکی بودم از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به من سلام رسانید.

1- (28) (د): بعد از آنکه معاویه حکومت را بدست گرفت.
2- (29) یعنی امام باقر علیه السّلام.

سپس امام باقر علیه السّلام فرمود: جدّم حسین علیه السّلام طبق عهدی که با پیامبر صلی اللّه علیه و آله داشت- در حالی که مریض بود- سلام پیامبر صلی اللّه علیه و آله را به من رسانید.

تأیید امام زین العابدین علیه السّلام بعد از وفات سلیم

ابان می گوید: این حدیث را بطور کامل خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السّلام نقل کردم. آن حضرت فرمود: سلیم راست گفته است، جابر بن عبد اللّه انصاری نزد پسرم آمد در حالی که در سن نوجوانی و مکتب رفتن بود. جابر او را بوسید و سلام پیامبر صلی اللّه علیه و آله را به او رسانید (1).

تأیید امام باقر علیه السّلام بعد از وفات سلیم

ابان می گوید: بعد از وفات امام زین العابدین علیه السّلام به سفر حج رفتم و امام باقر علیه السّلام را ملاقات کردم و همه این حدیث را برایش نقل کردم و یک حرف هم از آن کم نکردم.

چشمان حضرت اشک آلود شد و فرمود: سلیم بعد از شهادت جدّم حسین علیه السّلام نزد من آمد و من در خدمت پدرم نشسته بودم، و این حدیث را عینا برایم نقل کرد.

پدرم به او گفت: راست گفتی، پدرم این حدیث را عینا از امیر المؤمنین علیه السّلام برایت نقل کرد و ما حاضر بودیم. سپس امام حسن و امام حسین علیهما السّلام آنچه از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده بودند برای سلیم نقل کردند.

تأیید امام صادق علیه السّلام

حماد بن عیسی می گوید (2): این حدیث را نزد مولایم امام صادق علیه السّلام ذکر نمودم. حضرت گریه کرد و فرمود: سلیم راست گفته است، این

1- (30) در (ب) این مطالب را از لسان امام باقر علیه السّلام چنین نقل کرده است: ابان می گوید: این حدیث را بطور کامل از سلیم برای امام باقر علیه السّلام نقل کردم. حضرت فرمود: سلیم راست گفته است. جابر بن عبد اللّٰه انصاری نزد پدرم آمد در حالی که من پسری در سن مکتب رفتن بودم و از طرف پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به من سلام رسانید.

2- (31) این قطعه جزء کتاب سلیم نیست و در آخر حدیث منقول از سلیم در کتاب مختصر اثبات الرجعه به نقل از حماد بن عیسی یکی از راویان کتاب سلیم آمده است.

حدیث را پدرم از پدرش علی بن الحسین علیه السّلام و او از پدرش حسین بن علی علیه السّلام نقل کرد که فرمود: این حدیث را زمانی که سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید شنیدم.

3 عهدشکنی های امت نسبت به اهل بیت علیهم السّلام

اشاره

ابان بن ابی عیّاش می گوید: امام باقر علیه السّلام (پس از تأیید حدیث سلیم) فرمود: ما اهل بیت چقدر از ظلم قریش و متحدشدنشان بر علیه ما و کشتنشان ما را دیده ایم، و چه ها که شیعیان و محبّین ما از مردم دیده اند! پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت در حالی که در باره حق ما اقدام فرموده بود و به اطاعت ما فرمان داده و ولایت و دوستی ما را واجب کرده بود، و به مردم خبر داده بود که ما صاحب اختیارتر از خود آنها بر ایشانیم، و دستور داده بود که حاضرانشان به غائبان برسانند.

سقیفه برای ابو بکر و عمر

آنان بر علیه علی علیه السّلام متحد شدند. آن حضرت هم با آنچه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در باره او فرموده بود و عموم مردم شنیده بودند در مقابل آنان استدلال کرد.

گفتند: درست می گویی، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله این را فرموده است، ولی آن را نسخ کرده و گفته:

(ما اهل بیتی هستیم که خداوند عز و جل ما را بزرگوار داشته و انتخاب کرده و دنیا را برای ما راضی نشده است، و خداوند نبوّت و خلافت را برای ما جمع نمی کند)! چهار نفر هم به سخن او گواهی دادند: عمر و ابو عبیده و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه. اینان مسأله را بر مردم مشتبه کردند و مطلب را بر آنان راست جلوه دادند و ایشان را به عقب برگرداندند، و خلافت را از معدنش و آنجایی که خدا قرار داده بود خارج کردند.

ص: 276

بر علیه انصار با حق ما و دلیل ما استدلال کردند و خلافت را برای ابو بکر منعقد کردند. ابو بکر هم آن را به عمر برگرداند تا در مقابل کار او تلافی کرده باشد.

شوری برای عثمان

سپس عمر خلافت را شوری بین شش نفر قرار داد. آنان هم مسأله را بر عهده عبد الرحمن بن عوف گذاردند. ابن عوف خلافت را برای عثمان قرار داد به شرط آنکه بعد از خودش به او برگرداند.

ولی عثمان بن عبد الرحمن حیله کرد، و ابن عوف کفر و جهل خود را ظاهر ساخت و در زمان حیاتش بر علیه عثمان سخن گفت و فرزندان ابن عوف چنین پنداشتند که عثمان او را مسموم کرد و از دنیا رفت (1).

جنگهای جمل و صفین و نهروان

سپس طلحه و زبیر بپا خاستند و به اختیار خود و بدون اجبار با علی علیه السّلام بیعت کردند.

ولی بیعت خود را شکستند و خیانت کردند، و سپس عایشه را بعنوان خونخواهی عثمان با خود به بصره بردند (2).

سپس معاویه طاغیان اهل شام را برای خونخواهی عثمان فرا خواند و بر علیه ما جنگ بپا کرد.

سپس اهل (حروراء) با امیر المؤمنین علیه السّلام مخالفت کردند به این عنوان که طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش حکم کند!! در حالی که اگر این دو گروه (3) طبق آنچه با ایشان شرط

1- (32) (د): ابن عوف خلع عثمان از خلافت و کفر او را اعلام کرد و گفت که عثمان او را مسموم کرده است، و بدین صورت ابن عوف از دنیا رفت. علامه امینی در الغدیر: ج 9 ص 86 چنین روایت کرده است: هنگامی که کارهای خلاف عثمان ظاهر شد به عبد الرحمن بن عوف گفتند: اینها همه

کار توست. گفت: چنین گمانی در باره او نداشتم، ولی قسم یاد می کنم که هرگز با او سخن نگویم.
2- (33) (د): تا آنکه هر دو کشته شدند.
3- (34) یعنی اهل جنگ صفین و نهروان، و طبق نسخه (ب): اگر آن دو نفر (یعنی حکمین).

کرده بود حکم می کردند باید حکم می کردند که علی علیه السّلام در کتاب خدا و بر لسان پیامبرش و در سنّت او (امیر المؤمنین) است. ولی اهل نهروان با او مخالفت کردند و جنگیدند.

بیعت شکنی با امام حسن و امام حسین علیهما السّلام

سپس با حضرت حسن بن علی علیه السّلام- بعد از پدرش- بیعت کردند و با او پیمان بستند.

ولی با او عهدشکنی کردند و او را تنها گذاشتند و بر ضد او شورش نمودند تا آنجا که با خنجری بر ران (1) حضرت ضربت زدند و خیمه گاه او در لشکر را به غارت بردند و به خلخالهای همسران حضرت دستبرد زدند.

آن حضرت هم چون یارانی نیافت با معاویه صلح کرد و خون خود و اهل بیت و شیعیانش را حفظ نمود، که آنان واقعا کم بودند (2).

سپس هیجده هزار نفر (3) از اهل کوفه با امام حسین علیه السّلام بیعت کردند، ولی عهد خود را شکستند. سپس روی در روی او آمدند و با او جنگیدند تا آن حضرت به شهادت رسید.

مظلومیت شیعیان در زمان زیاد و ابن زیاد و حجاج

ما اهل بیت از زمانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفته همچنان ذلیل و تبعید و محروم می شویم و کشته و طرد می گردیم، و بر خون خود و همه آنان که ما را دوست دارند ترس داریم.

در مقابل، دروغگویان برای دروغ خود زمینه ای یافته اند که بوسیله آنها نزد رؤساء و قاضیان و کارگزارانشان در هر شهری تقرب می جویند. برای دشمنان ما در باره والیان گذشته خود احادیث دروغین و باطل نقل می کنند. و از ما سخنانی را که نگفته ایم روایت

1- (35) (ب): بر شکم حضرت. (د): بر پهلوی حضرت.

2- (36) یعنی شیعیان واقعی تعدادشان کم بود که حضرت خون آنان را حفظ نمود.
3- (37) (ب) و (د): بیست هزار نفر.

می کنند تا ما را بد جلوه داده باشند و بر ما دروغ ببندند و با سخنان باطل و دروغ به سردمداران و قاضیان خود تقرب جویند (1).

اوج این مطلب و کثرت آن در زمان معاویه بعد از وفات امام حسن علیه السّلام بود، که شیعیان در هر شهری کشته شدند و دست و پای آنان قطع گردید، و با هر تهمت و گمانی در باره محبّت ما و وابستگی به ما بدار آویخته شدند (2).

این بلا همچنان تا زمان ابن زیاد بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام شدت می گرفت و بیشتر می شد (3).

سپس حجاج آمد و شیعیان را به انواع کشتن و به هر گمان و تهمتی بقتل رسانید تا آنجا که اگر به کسی (کافر) یا (آتش پرست) می گفتند برایش محبوب تر از آن بود که به او (شیعه حسین صلوات اللّٰه علیه) گفته شود.

4 تاریخچه ای از جعل و تحریف احادیث

نگاهی به جعل احادیث

چه بسا شخصی که از او به نیکی یاد می شد- و شاید واقعا هم پرهیزکار و راستگو بود- می دیدی که احادیث عظیم و عجیبی در باره فضیلت بعضی از سردمداران گذشته نقل می کند که خداوند هیچ یک از آنها را خلق نکرده است (4). او گمان می کند آنها حق

1- (38) (د): و از قول ما آنچه نگفته ایم و دستور نداده ایم را نقل می کنند تا ما را نزد مردم مبغوض نمایند و در نتیجه مردم ما را ترک کنند و از ما بیزاری بجویند.
2- (39) عبارت در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چنین است: و هر کس بعنوان محبت و وابستگی به ما از او یاد می شد زندانی می گردید یا مال او به غارت می رفت یا خانه اش ویران می شد.
3- (40) (ب): سپس بلا همچنان در زمان معاویه و یزید تا بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام شدت می یافت و بیشتر می شد.
4- (41) (ب): که خداوند هیچ فضیلتی در ایشان خلق نکرده است.

است بخاطر کثرت کسانی که این مطلب را از ایشان شنیده اند و به دروغگوئی و کمی تقوی شناخته نشده اند.

آنان از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السّلام مطالب قبیحی نقل می کنند که خدا می داند در این باره دروغ و باطل نقل کرده اند.

نمونه هایی از احادیث جعلی

ابان می گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: اصلحک اللَّه، مقداری از آنها برایم ذکر کنید.

فرمود: روایت کرده اند که (دو آقای پیران اهل بهشت ابو بکر و عمر هستند) ! و اینکه (به عمر الهام می شود و ملائکه به او سخن می آموزند) ! و اینکه (سکون و آرامش بر زبان او سخن می گوید) ! و اینکه (ملائکه از عثمان حیا می کنند) ! و اینکه (من وزیری از اهل آسمان و وزیری از اهل زمین دارم) (1) ! و اینکه (به آنان که بعد از من هستند اقتدا کنید) و اینکه (ای کوه حراء، ساکن باش که بر فراز تو جز پیامبر و صدیق و شهید کسی نیست) (2).

امام باقر علیه السّلام بیش از صد روایت (3) را شمرد که مردم گمان می کنند حق است، و فرمود: بخدا قسم همه اینها دروغ و باطل است.

بیان چگونگی جعل و تحریف

عرض کردم: اصلحک اللَّه، هیچ کدام از اینها صحیح نبوده است؟ فرمود: بعضی از اینها جعلی و بعضی تحریف شده است.

امّا تحریف شده، حضرت چنین قصد کرده بود که ((ای کوه،) بر فراز تو پیامبر خدا

1- (42) (د): من دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین دارم. که منظور را ابو بکر و عمر گرفته اند.

2- (43) در الغدير: ج 9 ص 332 چنین نقل می کند که: پیامبر صلی اللّه علیه و آله در کوه حراء بود که کوه تکانی خورد و سنگهایش بطرف پای کوه سرازیر شد. حضرت با پای مبارک به کوه زدند و فرمودند: آرام بگیر که بر فراز تو کسی جز پیامبر یا صدیق یا شهید نیست. مخالفین کلمه (شهید) در این حدیث را به عثمان، و در بعضی روایات به ابو بکر و عمر تفسیر کرده اند، در حالی که منظور امیر المؤمنین علیه السّلام بوده است. به الغدیر: ج 10 ص 73 مراجعه شود.

3- (44) (ب): دویست روایت.

و صديق و شهيد است) و آن حضرت على عليه السّلام را قصد كرده بود، و كوه حرا هم سخن حضرت را پذيرفت.

و نظير آن كه فرمود: چطور بر تو مبارک نباشد در حالى كه پيامبر و صديق و شهيد از تو بالا رفته اند، و منظور آن حضرت على عليه السّلام بود.

ولى اكثر اين احاديث دروغ و كذب آراسته و باطل است. خداوندا، سخن مرا سخن پيامبر و على عليهما السّلام قرار ده، هر گاه كه امت محمّد صلى اللّٰه عليه و آله بعد از او اختلاف كنند تا روزى كه خداوند مهدى عليه السّلام را مبعوث نمايد.

روايت از كتاب سليم:

1. روضه المتقين: ج 12 ص 201.

2. منهاج الفاضلين (خطى): ص 239.

3. بحار: ج 2 ص 218.

4. بحار: ج 27 ص 211.

5. بحار: ج 28 ص 295.

6. بحار: ج 36 ص 276.

7. اثبات الهداه: ج 1 ص 664.

8. اثبات الهداه: ج 1 ص 543.

9. فرائد الاصول (شيخ انصارى): ص 36.

10. احقاق الحق: ج 1 ص 55.

11. عوالم العلوم: ج 2. 3 ص 534 ح 1.

12. فضائل السادات: ص 10.

روایت با سند به سلیم:

1. مختصر اثبات الرجعه: ح 1.

2. بصائر الدرجات: ص 198 ح 3.

3. اصول کافی: ج 1 ص 62 ح 1.

4. المسترشد: ص 36.

5. خصال صدوق: باب 4 ح 131.

6. اعتقادات صدوق: صفحه آخر.

7. اکمال الدین صدوق: ص 284.

8. رجال کشی: ج 1 ص 321 ح 167.

9. الاستنصار (کراجکی): ص 10.

10. غیبت نعمانی: ص 49.

11. شواهد التنزیل (حسکانی): ج 1 ص 148 ح 202.

12. شواهد التنزیل: ج 1 ص 35 ح 41.

13. تحف العقول: ص 131.

14. تفسیر عیاشی: ج 1 ص 14 ح 2.

15. تفسیر عیّاشی: ج 1 ص 253 ح 177.

16. الصراط المستقیم (بیاضی): ج 2 ص 127.

17. کتاب التحفه فی الکلام، به روایت شیخ حر در اثبات الهداه: ج 2 ص 200.

18. فضائل السادات: ص 170.

19. کفایه الموحدین (طبرسی): ج 2 ص 291 و 345.

روایت از غیر سلیم:

1. مختصر اثبات الرجعه: ح 1 از حماد بن عیسی از امام صادق علیه السّلام.

2. نهج البلاغه: خطبه 210.

3. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 392.

4. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 11 ص 43.

5. مناقب ابن شهرآشوب: ج 1 ص 242.

6. اعلام الوری: ص 375.

7. تفسیر عیّاشی: ج 1 ص 246.

8. امالی مفید: ص 67.

9. تذکره الخواص: ص 142.

11- 1. اتمام حجت امیر المؤمنین علیه السّلام در اجتماع مهاجرین و انصار در زمان عثمان 2. مناشدات و احتجاجات امیر المؤمنین علیه السّلام 3. سخنان طلحه با امیر المؤمنین علیه السّلام در باره چند مسأله مهم

اشاره

1. اتمام حجت امیر المؤمنین علیه السّلام در اجتماع مهاجرین و انصار در زمان عثمان: تفاخر مهاجرین و انصار، نام حاضرین در مجلس مناشده امیر المؤمنین علیه السّلام، منظره مجلس مناشده.

2. مناشدات و احتجاجات امیر المؤمنین علیه السّلام: خلقت محمد و علی علیهما السّلام با طینت واحد، خلقت نوری اهل بیت علیهم السّلام و پاکی نسل ایشان، علی علیه السّلام برادر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، سدّ ابواب بجز باب علی علیه السّلام، اعلام ولایت در غدیر خم، علی علیه السّلام ولی هر مؤمن، علی علیه السّلام در مباهله، علی علیه السّلام در خیبر، علی علیه السّلام در ابلاغ سوره برائت، علی علیه السّلام در شدائد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، علی از پیامبر و پیامبر از علی علیهما السّلام، ملاقاتهای خصوصی پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام، علی علیه السّلام افضل امت، علی علیه السّلام، سید عرب، علی علیه السّلام غسل دهنده پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، علی علیه السّلام در حدیث ثقلین، علی علیه السّلام سابق الی اللَّه، علی علیه السّلام در السابقون السابقون، اجمالی از واقعه غدیر خم، علی علیه السّلام در حدیث کساء، علی علیه السّلام در صادقین، علی علیه السّلام بمنزله هارون، علی علیه السّلام از شاهدان بر مردم، علی علیه السّلام در جانشینان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، کیفیت مجلس مناشده.

3. سخنان طلحه با امیر المؤمنین علیه السّلام در باره چند مسأله مهم: هفت جواب به حدیث جعلی ابو بکر و عمر در باره خلافت: جواب اوّل:

معاهده بر صحیفه ملعونه، جواب دوم: حدیث غدیر، جواب سوم:

حدیث منزلت، جواب چهارم: حدیث ثقلین، جواب پنجم: حدیث تسلیم بإمره المؤمنین، جواب ششم: شورای شش نفری عمر، جواب هفتم: سخنان عمر هنگام مرگ، کسی جز دوازده امام علیه السّلام حق خلافت و امامت ندارد، کدام سزاوارتر به جانشینی پیامبرند؟

سخنی در باره (لیبلغ الشاهد الغائب): دستور به تبلیغ ولایت ائمه علیهم السّلام، ائمه علیهم السّلام مبلغین اوامر الهی به مردم.

سخنی در باره جمع قرآن: قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام، قرآن عمر، قرآن عثمان، قرآن به املای پیامبر صلی اللّه علیه و آله، در کتف چه نوشته شد؟ سندی محکم برای قرآن موجود، قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام نزد کیست؟

دوازده امام ضلالت از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه.

ص: 283

1 اتمام حجّت امير المؤمنين عليه السّلام در اجتماع مهاجرين و انصار در زمان عثمان

تفاخر مهاجرين و انصار

ابان از سليم نقل مى كند كه گفت: در زمان حكومت عثمان، در مسجد پيامبر صلى اللَّه عليه و آله على عليه السّلام را با جماعتى ديدم كه با يك ديگر گفتگو مى كردند و فقه و علم را مذاكره مى كردند.

از طرفى قريش و فضيلت و سوابق و هجرت ايشان را يادآور شدند، فضائلى كه پيامبر صلى اللَّه عليه و آله در باره ايشان فرموده بود مثل كلام حضرت كه (امامان از قريش هستند) و (مردم دنباله رو قريش هستند)، و (قريش امامان عرب هستند)، و (به قريش ناسزا نگوئيد)، و (هر قريشى قوّت دو مرد از ديگران را دارد)، و (خدا مبغوض بدارد هر كس قريش را مبغوض بدارد)، و (هر كس خوارى قريش را اراده كند خدا او را خوار كند).

از طرف ديگر انصار و فضيلت و سوابق و يارى ايشان را ياد كردند و آنچه خداوند در قرآن بر ايشان ثنا گفته و فضائلى كه پيامبر صلى اللَّه عليه و آله در باره ايشان فرموده است (1).

همچنين آنچه پيامبر صلى اللَّه عليه و آله بر سر جنازه سعد بن معاذ (2) و حنظله بن راهب غسيل

1- (1) در كتاب احتجاج اين عبارات در اينجا اضافه شده است: مثل كلام حضرت كه: (انصار عيال من و صاحب سرّ من هستند)، و (هر كس انصار را دوست بدارد خدا او را دوست بدارد و هر كه آنان را مبغوض بدارد خدا او را مبغوض بدارد)، و (انصار را مبغوض نمى دارد كسى كه به خدا و رسولش ايمان آورده باشد)، و (اگر مردم به راههاى مختلفى بروند من راههاى انصار مى پيمايم).

2- (2) در كتاب احتجاج اين عبارات در اينجا اضافه شده است: و آنچه پيامبر صلى اللَّه عليه و آله بر سر جنازه سعد بن معاذ فرمود كه (عرش در مرگ او به لرزه در آمد)، و اينكه وقتى حوله هايى از يمن براى حضرت آوردند و مردم خوششان آمد، آن حضرت فرمود: (حوله هاى سعد در بهشت زيباتر از اينهاست). همچنين از سخنان حضرت بر سر جنازه سعد

این بود که فرمود: (ملائکه بدون کفش و عبا در تشییع جنازه او بودند، و من هم به آنان اقتدا کردم. دست من در دست جبرئیل بود و هر جای تابوت را می گرفت من نیز می گرفتم. به بحار: ج 10 ص 43، و ج 20 ص 236 مراجعه شود.

الملائکه (1) و نیز آنکه زنبوران از جنازه اش دفاع کردند (2) فرموده بود یادآور شدند، بطوری که چیزی از فضائل خود باقی نگذاشتند.

هر کدام از دو گروه می گفتند: (فلانی و فلانی از ماست). قریش می گفتند: (پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از ماست، و حمزه بن عبد المطلب و جعفر و عبیده بن حارث و زید بن حارثه و ابو بکر و عمر و عثمان و سعد و ابو عبیده و سالم و ابن عوف از ما هستند)، بطوری که احدی از سابقه داران دو گروه را باقی نگذاشتند و همه را نام بردند.

نام حاضرین در مجلس مناشده امیر المؤمنین علیه السّلام

در حلقه اجتماع بیش از دویست نفر حاضر بودند، که بعضی به طرف قبله تکیه داده بودند و بعضی در دایره مجلس نشسته بودند.

آنان که از قریش بیاد دارم: علی بن ابی طالب علیه السّلام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و زبیر و طلحه و عمار و مقداد و ابو ذر و هاشم بن عتبه و عبد اللَّه بن عمر و امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد اللَّه بن جعفر و عبید اللَّه بن عباس بودند.

از انصار: ابیّ بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایّوب انصاری و ابو الهیثم بن تیهان و محمد بن مسلمه و قیس بن سعد بن عباده و جابر بن عبد اللَّه و ابو مریم و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبد اللَّه بن ابی اوفی و ابو لیلی به همراه پسرش عبد الرحمن که کنار او نشسته

1- (3) حنظله بن راهب در جنگ احد به شهادت رسید و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: (ملائکه را دیدم که او را غسل می دادند). وقتی حضرت به مدینه بازگشت از همسرش در باره او پرسید. او گفت: (چون حنظله علاقه به جهاد داشت بدون آنکه غسل جنابت نماید راهی جنگ شد)، لذا به او (غسیل الملائکه) گفتند. به بحار ج 20 ص 47 و 58 مراجعه شود.
2- (4) مقصود عاصم بن ثابت انصاری معروف به (حمی الدبر) است که در جنگ شهید شد و مشرکین خواستند جنازه او را به یکی از زنان انتقامجوی کفّار بفروشند ولی خداوند زنبورها را فرستاد و اطراف بدن او

را گرفتند تا کفار به او نزدیک نشوند. به بحار: ج 20 ص 152 مراجعه شود.

بود و نوجوانی تازه مو بر صورت بر آورده و سفید رو بود. سپس ابو الحسن بصری همراه پسرش حسن که او هم نوجوانی تازه مو بر صورت بر آورده و سفید رو با قدی مناسب (1) بود آمدند.

سلیم می گوید: من به او و عبد الرحمن بن ابی لیلی نگاه می کردم، و نمی توانستم تشخیص دهم کدام نیکوترند، ولی حسن بصری بزرگتر و بلندقدتر بود.

منظره مجلس مناشده

صحبت به درازا کشید و از صبح تا ظهر طول داشت (2)، و عثمان در خانه اش بود و از گفتگوی آنان خبر نداشت. علی بن ابی طالب علیه السّلام هم ساکت بود، و او و هیچ یک از اهل بیتش سخنی نمی گفتند.

مردم رو به علی علیه السّلام کردند و گفتند: چرا سخنی نمی گوئی؟ حضرت فرمود: هر کدام از دو گروه فضیلتی را گفتند و به حق هم گفتند.

سپس فرمود: ای قریش و ای انصار (3)، خداوند بخاطر چه کسی این فضیلت را به شما داده است؟ آیا بخاطر خودتان و قبائلتان و خانواده هایتان، یا بخاطر غیر شما؟ گفتند:

خداوند بخاطر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله (4) این فضائل را به ما عطا فرموده و بر ما منت گذاشته است، و همه اینها را ببرکت او یافته ایم و به آنها رسیده ایم. هر فضیلتی در دنیا و دین که به آن دست یافته ایم بخاطر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله است نه بخاطر خودمان و نه قبائلمان و نه خانواده هایمان.

فرمود: ای قریش و ای انصار، راست گفتید.

1- (5) (ج): قدی کشیده.
2- (6) (الف) و (ج): تا وقت نماز ظهر طول کشید.
3- (7) (ب): من از شما ای قریش و ای انصار می پرسم.

4- (8) (ب) و (د): بخاطر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و اهل بیت و قبیله اش ....

اشاره

2 مناشدات (1) و احتجاجات امير المؤمنين عليه السّلام

خلقت محمد و على عليهما السّلام با طينت واحد

امير المؤمنين عليه السّلام در ادامه كلامش فرمود: آيا اقرار مى كنيد كه آنچه از خير دنيا و آخرت كه بدان دست يافته ايد فقط از ما اهل بيت بوده و از هيچ كدام شما نبوده است (2)؟

آيا اقرار مى كنيد كه از پيامبر صلى اللّه عليه و آله شنيديد كه مى فرمود: (من و برادرم على بن ابى طالب تا آدم با يک طينت هستيم) (3)؟

اهل بدر و اهل احد و سابقه داران و متقدّمين گفتند: آرى، اين را از پيامبر صلى اللّه عليه و آله شنيديم.

خلقت نورى اهل بيت عليهم السّلام و پاكى نسل ايشان

فرمود: آيا اقرار مى كنيد كه پسر عمويم پيامبر صلى اللّه عليه و آله فرمود: (من و اهل بيتم نورى بوديم كه چهارده هزار سال قبل از آنكه خداوند آدم را خلق كند در پيشگاه پروردگار مشغول عبادت بوديم. وقتى خداوند آدم را خلق كرد آن نور را در صلب او قرار داد و او را به زمين فرستاد. سپس آن نور را در صلب نوح در كشتى حمل نمود. سپس در صلب ابراهيم آن را به آتش پرتاب كرد. سپس خداوند همچنان ما را از صلب هاى با شرافت به

1- (9) (مناشده) در اصطلاح يعنى براى اقرار گرفتن از مخاطب در باره مطلبى، گوينده او را قسم مى دهد و از او اقرار مى طلبد. در اين مجلس هم حضرت در باره فضائل خود و اهل بيتش مردم را قسم مى دهد و از آنان اقرار مى گيرد، كه از نظر تاريخى و اعتقادى ارزش مهمّى دارد.
2- (10)- (ب): و از هيچ كس ديگرى نبوده است.

3- (11) در باره ابتدای خلقت اهل بیت علیهم السّلام به جلد 25 بحار الانوار مراجعه شود.

رحمهای پاک و از رحمهای پاک به صلب های با شرافت بین پدران و مادران منتقل می نمود که هرگز یکی از آنها بصورت زنا با یک دیگر ملاقات نکردند)؟

سابقه داران و متقدّمین و اهل بدر و اهل احد گفتند: آری، این را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدیم.

علی علیه السّلام برادر پیامبر صلی اللّه علیه و آله

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله بین هر دو نفر از اصحابش برادری قرار داد، و بین من و خودش برادری قرار داد و فرمود: (تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

سدّ ابواب بجز از باب علی علیه السّلام

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله محل مسجد خود را خرید و آن را بنا کرد، و سپس (در اطراف آن) ده خانه بنا کرد که نه خانه برای خود و دهمی را در وسط آنها برای من قرار داد، و هر دری که به مسجد باز می شد- بجز درب خانه مرا- مسدود کرد؟ آنگاه در این باره بعضی سخنانی گفتند و پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: (من در خانه های شما را نبستم و نه در خانه او را باز گذاردم، بلکه خداوند به من دستور بستن در خانه های شما و باز گذاردن در خانه او را داد). همچنین پیامبر صلی اللّه علیه و آله همه مردم را- جز من- نهی کرد از اینکه در مسجد بخوابند، و من در مسجد جنب می شدم، و منزل من و پیامبر صلی اللّه علیه و آله در مسجد یکی بود، و برای پیامبر و برای من در مسجد اولادی به دنیا می آمد (1).

گفتند: آری بخدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می کنید که عمر اصرار داشت شکافی بقدر چشم از خانه اش به

1- (12) باید توجه داشت که این مطلب اختصاص به آن دو بزرگوار دارد و بخاطر عصمتشان است که از هر رجس و ناپاکی بدورند.

مسجد باز کند، ولی حضرت اجازه نداد [(1)] و فرمود: (خداوند به حضرت موسی علیه السّلام دستور داد تا مسجد پاکیزه ای بنا کند که جز او و هارون و دو پسرش در آن سکونت نکنند، به من هم دستور داده مسجد پاکیزه ای بنا کنم که جز من و برادرم و دو پسرش در آن سکونت نکنند)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

اعلام ولایت در غدیر خم

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم مرا فرا خواند و ولایت مرا اعلام کرد و فرمود: حاضران به غائبان برسانند.

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام ولیّ هر مؤمن

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در جنگ تبوک فرمود: (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، و تو صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من هستی)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام در مباهله

فرمود: آیا اقرار می کنید که وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اهل نجران را برای مباهله دعوت کرد،

1- (13) در بحار: ج 39 ص 23 روایت کرده که وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور مسدود کردن درهای رو به مسجد را صادر فرمود عمر بن خطاب آمد و گفت: یا رسول اللَّه، من دوست دارم آنگاه که شما برای نماز می روید به شما نگاه کنم. به من اجازه دهید پنجره ای داشته باشم تا از آن به شما نگاه کنم. فرمود: خدا اجازه نداده است. گفت: پس به اندازه ای که صورتم را در آن قرار دهم؟ فرمود: خدا اجازه نداده است. گفت: به

اندازه ای که دو چشمم را در آن قرار دهم؟ فرمود: خدا اجازه نداده است. و اگر بگوئی بقدر یک سر سوزن، باز هم به تو اجازه نخواهم داد. قسم به آنکه جانم بدست اوست من نه شما را خارج کرده ام و نه او را داخل نموده ام. بلکه خداوند او را داخل نموده و شما را خارج کرده است.

کسی جز من و همسرم و دو پسرم را همراه نیاورد؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام در خیبر

فرمود: آیا می دانید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله پرچم خیبر را بدست من سپرد و فرمود: (فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند، ترسو و فرارکننده نیست و خدا خیبر را بدست او فتح می کند)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام در ابلاغ سوره برائت

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله مرا برای ابلاغ سوره (برائت) فرستاد، و غیر مرا (که ابو بکر بود) برگردانید بعد از آنکه او را فرستاده بود (1)، و این بخاطر وحی الهی بود که فرمود: خداوند علیّ اعلی می فرماید: (از جانب تو کسی حق رساندن پیام ندارد مگر کسی که از خودت باشد)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام در شدائد پیامبر صلی اللّه علیه و آله

فرمود: آیا اقرار می کنید که هیچ کار مشکلی برای پیامبر صلی اللّه علیه و آله پیش نیامد مگر آنکه بخاطر اطمینانی که به من داشت مرا در آن موارد پیش می فرستاد. و هیچ گاه مرا به اسم صدا نزد، بلکه می فرمود: (ای برادرم) و یا (برادرم را به نزد من فراخوانید)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

1- (14) در بحار: ج 35 ص 295 از امام صادق علیه السّلام چنین روایت کرده است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله سوره برائت را بدست ابو بکر

فرستاد تا در موسم حج برای مردم بخواند. جبرئیل نازل شد که: (از جانب تو جز علی حق ابلاغ ندارد). آن حضرت، علی علیه السّلام را فرا خواند و دستور داد تا بر شتر عضباء سوار شود و خود را به ابو بکر برساند و سوره برائت را از او بگیرد و در مکه برای مردم بخواند. برای تفصیل بیشتر به بحار: ج 35 ص 284 باب 9، و الغدیر: ج 6 ص 341 مراجعه شود.

علی از پیامبر و پیامبر از علی علیهما السّلام

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در مورد دختر حمزه بین من و جعفر و زید قضاوت کرد (1) و فرمود: (ای علی، تو از منی و من از توام، و تو صاحب اختیار هر مؤمن بعد از من هستی)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

ملاقاتهای خصوصی پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام

فرمود: آیا اقرار می کنید که من با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در هر روز و شب به منزل یک دیگر می رفتیم و خلوتی داشتیم، که در آن اگر من سؤال می کردم به من جواب می گفت و اگر ساکت می شدم خود آن حضرت شروع می فرمود.

گفتم: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام افضل امّت

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله مرا بر جعفر و حمزه فضیلت داد و به فاطمه علیها السّلام فرمود: (تو را به ازدواج کسی در آوردم که بهترین اهل بیتم و بهترین امتم، و مقدّمترین آنها در اسلام و بالاترین آنها در حلم و بیشترین آنان در علم است)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

1- (15) در بحار: ج 20 ص 372 روایت کرده است که وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در عمره القضاء از مکه خارج شد، دختر حضرت حمزه دنبال حضرت آمد و صدا می زد: ای عمو، ای عمو. امیر المؤمنین علیه السّلام او را به فاطمه زهرا علیها السّلام سپرد و فرمود: دختر عمویت را نگهداری کن. در اینجا امیر المؤمنین علیه السّلام و جعفر و زید بن حارثه بر سر نگهداری او سخن گفتند. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: من سزاوارترم چون او دختر عموی من است. جعفر گفت: دختر عموی من است و خاله او

همسر من است. زید گفت: دختر برادرم است. پیامبر صلی اللّه علیه و آله در این باره قضاوت کرد که باید همراه خاله اش باشد و فرمود: (خاله بمنزله مادر است). و به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: (تو از منی و من از توام). و به جعفر فرمود: (تو در خلقت و اخلاق به من شباهت داری). و به زید فرمود: (تو برادر ما و از موالی ما هستی).

علی علیه السّلام سید عرب

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: (من آقای فرزندان آدم هستم و برادرم علیّ آقای عرب و فاطمه سیّده زنان اهل بهشت و دو پسرم حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام غسل دهنده پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من دستور داد او را غسل دهم، و به من خبر داد که جبرئیل مرا بر غسل او کمک می کند؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام در حدیث ثقلین

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آخرین خطابه ای که برای شما ایراد کرد فرمود: (ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسّک دارید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و اهل بیتم)؟

گفتند: آری بخدا قسم (1).

علی علیه السّلام سابق الی اللَّه

سپس علی علیه السّلام فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که خداوند عز و جل در کتابش سابق را بر مسبوق در بیش از یک آیه فضیلت داده است، و احدی از این امت از من نسبت به خدا و رسولش سبقت نگرفته است؟

گفتند: آری بخدا قسم.

1- (16) تا اینجا از نسخه های (الف) و (ج) نقل شد، و بقیه مناشدات از نسخه های (ب) و (د) نقل می شود. در کتاب احتجاج در این قسمت چنین اضافه شده است: فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که من اوّلین امت در ایمان به خدا و رسولش هستم؟ گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام در (السابقون السابقون)

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که وقتی آیه وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ (1)، (سبقت جویندگان اوّل از مهاجرین و انصار)، و آیه السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ (2)، (سبقت جویندگان، سبقت جویندگان، آنان مقرّبان اند)، نازل شد، در این باره از پیامبر صلی اللّه علیه و آله سؤال شد. حضرت فرمود: (خداوند این آیات را در مورد انبیاء و جانشینان ایشان نازل کرده است. من افضل انبیاء و رسولان خدایم، و علی بن ابی طالب جانشین من افضل اولیاء است)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام در (السابقون السابقون)

فرمود: شما را قسم می دهم، آیا می دانید که وقتی این آیات نازل شد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (3)، (ای کسانی که ایمان آوردید از خدا و رسول و اولی الامرتان اطاعت کنید)، و آیه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ (4)، (صاحب اختیار شما خدا و پیامبرش و کسانی اند که ایمان آورده و نماز را بپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند)، و آیه أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَکُوا وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَهً (5)، (گمان می کنید رها می شوید در حالی که هنوز خداوند نمی داند آنان که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش و مؤمنین محل اعتمادی برای خود بر نگزیدند)، وقتی این آیات نازل شد مردم گفتند: یا رسول اللّه، آیا این آیات در باره بعضی

1- (17) سوره توبه: آیه 100.
2- (18) سوره واقعه: آیه 10.
3- (19) سوره نساء: آیه 59.
4- (20) سوره مائده: آیه 55.
5- (21) سوره توبه: آیه 16.

از مؤمنین است یا نسبت به همه آنان عمومیت دارد؟ خداوند عز و جل به پیامبرش دستور داد تا والیان امرشان را به آنان بشناساند و ولایت را مانند نماز و زکات و روزه و حجّشان برایشان تفسیر کند. لذا مرا در غدیر خم برای مردم منصوب نمود، و سپس خطابه ای ایراد کرد و فرمود: (ای مردم، خداوند مرا به رسالتی فرستاده که سینه ام از آن به تنگ آمده و گمان کردم که مردم مرا تکذیب می کنند، ولی خداوند مرا ترسانید که باید این پیام را برسانم و گر نه مرا عذاب خواهد کرد).

سپس دستور داد ندا کنند تا مردم جمع شوند، و بعد خطابه ای ایراد کرد و فرمود:

(ای مردم، آیا می دانید که خداوند عز و جل صاحب اختیار من است و من صاحب اختیار مؤمنین هستم و من از خود آنان به ایشان صاحب اختیارترم)؟ گفتند: بلی، یا رسول اللَّه.

فرمود: (برخیز، ای علی). من برخاستم و حضرت فرمود: (هر کس من صاحب اختیار او هستم این علی صاحب اختیار اوست. پروردگارا، هر کس او را دوست می دارد دوست بدار و هر کس او را دشمن می دارد دشمن بدار.

(در همان غدیر خم) سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول اللَّه، ولایت و صاحب اختیاری او چگونه است؟ فرمود: (ولایت و صاحب اختیاری او همچون ولایت من است. هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است).

خداوند تعالی هم این آیه را نازل کرد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً (1)، (امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم). پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سه مرتبه تکبیر گفت و فرمود: (اللَّه اکبر، کمال نبوت من و تکمیل دین خدا ولایت علی بعد از من است).

ابو بکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول اللَّه، آیا این آیات بخصوص در باره علی است؟! فرمود: آری، در باره او و جانشینانم تا روز قیامت است. گفتند: یا رسول اللَّه، آنان را برای ما بیان فرما. فرمود: برادرم و وزیرم و وارثم و وصیّم و جانشینم در امتم و صاحب

1- (22) سوره مائده: آیه 3.

اختیار هر مؤمنی بعد از من علی، سپس پسرم حسن، سپس پسرم حسین، سپس نه نفر از فرزندان پسرم حسین، یکی پس از دیگری، که قرآن با آنان و آنان با قرآنند. نه آنها از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از ایشان جدا می شود تا بر سر حوض بر من وارد شوند).

همه حاضرین (در مجلس مناشده) گفتند: آری بخدا قسم، همه آنچه گفتی دقیقا شنیدیم و حاضر بودیم. و بعضی گفتند: اکثر آنچه گفتی حفظ کرده ایم ولی همه اش را بیاد نداریم، ولی اینان که همه اش را بیاد دارند منتخبین و افاضل ما هستند.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: راست گفتید. همه مردم در حفظ و بیاد داشتن یکسان نیستند. قسم می دهم آنان را که این مطلب را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله بیاد دارند که بپا خیزند و بازگو کنند.

در اینجا زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو ذر و مقداد و عمار گفتند: ما شهادت می دهیم که سخن پیامبر صلی اللّه علیه و آله را بیاد داریم که بر منبر ایستاده بود و تو در کنار او بودی و می فرمود: ای مردم، خداوند به من دستور داده که معرفی کنم امام شما را و آنکه بعد از من در میان شما قائم خواهد بود و وصی خود و جانشینم را، و آن کسی که خداوند در کتابش اطاعت او را بر مؤمنین واجب کرده و اطاعت او را قرین اطاعت خود و اطاعت من نموده، و شما را در قرآن به ولایت او دستور داده است. من در این باره- از ترس اهل نفاق و تکذیبشان- به پروردگارم مراجعه کردم، ولی مرا ترسانید که باید این رسالت را برسانم و گر نه مرا عذاب می کند.

ای مردم، خداوند در کتابش شما را به نماز امر کرده و من آن را برایتان بیان نمودم، و به زکات و روزه و حج دستور داده که آن را هم برای شما بیان و تفسیر نمودم، و به ولایت دستور داده و من شما را شاهد می گیرم که ولایت مخصوص این شخص است- و حضرت دست مبارک را بر علی بن ابی طالب علیه السّلام قرار دادند- و سپس برای دو پسرش بعد از او، و سپس برای اوصیاء از فرزندانشان بعد از آنهاست. آنان از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنان جدا نمی شود تا بر سر حوضم بر من وارد شوند.

ای مردم، پناه و امامتان بعد از خودم و ولیّ و هدایت کننده شما را برایتان بیان کردم

ص :295

و او برادرم علی بن ابی طالب است و او در میان شما بمنزله من در میان شما است. در دین خود از او پیروی کنید و در همه امورتان از او اطاعت نمایید، زیرا آنچه خداوند از علم و حکمتش به من آموخته نزد او است. از او بپرسید و از او و جانشینانش بعد از او بیاموزید.

به آنان چیزی یاد ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان عقب نمانید که آنان با حق و حق با آنان است، نه ایشان از حق جدا می شوند و نه حق از ایشان جدا می شود).

زید بن ارقم و بقیه پس از این شهادت نشستند.

علی علیه السّلام در حدیث کساء

سلیم می گوید: سپس علی علیه السّلام فرمود: ای مردم، آیا می دانید که خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: إِنَّما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (1)، (خداوند خواسته است که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند).

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله مرا و فاطمه و دو پسرم حسن و حسین را جمع کرد و رو اندازی (2) بر روی ما انداخت و فرمود: (اینان اهل بیت من و فامیل و اقربای من هستند. آنان را ناراحت می کند آنچه مرا ناراحت می کند، و مرا اذیت می کند آنچه آنان را اذیت می کند، و مرا به تنگ می آورد آنچه آنان را به تنگ می آورد. رجس و پلیدی را از ایشان ببر و آنان را پاک گردان).

امّ سلمه عرض کرد: یا رسول اللّٰه، من هم با شما هستم؟ فرمود: (عاقبت تو به خیر است، ولی این آیه فقط در باره من و برادرم و دخترم فاطمه و دو پسرم و نه نفر از فرزندان پسرم حسین بطور خاص نازل شده و احدی غیر از آنان در این آیه همراه ما نیست).

همه حاضرین (در مجلس مناشده) گفتند: شهادت می دهیم که امّ سلمه این مطلب را برای ما نقل کرد. و ما همین را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدیم، و آن حضرت برای ما مثل حدیث امّ سلمه را نقل فرمود.

1- (23) سوره احزاب: آیه 33.
2- (24) در کتاب احتجاج: رواندار فدکی.

علی علیه السّلام در صادقین

سپس علی علیه السّلام فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که خداوند این آیه را نازل کرد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ (1)، (ای کسانی که ایمان آورده اید تقوی پیشه کنید و با صادقین باشید). سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه، آیا این آیه عمومیّت دارد یا به عدّه خاصّی مربوط است؟ فرمود: امرشدگان همه مؤمنین هستند که به این مطلب دستور داده شده اند، ولی (صادقین) مخصوص برادرم علی و اوصیاء من بعد از او تا روز قیامت است.

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام بمنزله هارون

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که من در جنگ تبوک به پیامبر صلی اللّه علیه و آله عرض کردم: چرا مرا (در مدینه) بجای خود گذاشتی (2)؟ فرمود: (مدینه جز من یا تو صلاحیت دیگری را ندارد. و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر در اینکه پیامبری بعد از من نیست)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام از شاهدان بر مردم

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که خداوند در سوره حج چنین نازل کرد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ

1- (25) سوره توبه: آیه 119.
2- (26) در جنگ تبوک پیامبر صلی اللّه علیه و آله شخصا با لشکر حرکت کرد و امیر المؤمنین علیه السّلام را به عنوان نائب و جانشین خود در مدینه منصوب کرد. منافقین از این مطلب سوء استفاده کرده و گفتند: نسبت به

علی تغییر نظر داده که او را با خود نبرده است. در جواب منافقین حضرت
مطلب فوق را فرمودند.

إِبْراهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ، فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (1)، (ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع و سجود بجا آورید و پروردگار خود را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید به امید آنکه رستگار شوید. در راه خدا آن طور که سزاوار است جهاد کنید. او شما را برگزید و در دین بر شما سختی قرار نداد، دین پدرتان ابراهیم که از قبل شما را مسلمان نامید، و در این باره تا پیامبر شاهد بر شما باشد و شما شاهدان بر مردم باشید. نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به کمک خداوند خود را از معصیت باز دارید. او صاحب اختیار شماست و خوب صاحب اختیار و خوب یاری کننده ای است).

(وقتی این آیه نازل شد) سلمان بپا خاست و عرض کرد: یا رسول اللّه، اینان چه کسانی هستند که تو بر آنان شاهدی و آنان بر مردم شاهدند، و خداوند آنان را برگزیده و در دین بر آنان سختی قرار نداده، همان که دین پدرشان ابراهیم است؟ فرمود: از اینان فقط سیزده نفر قصد شده و هیچ کس دیگری از امت قصد نشده است. سلمان پرسید: یا رسول اللّه، آنان را برای ما بیان فرما؟ فرمود: (من و برادرم و یازده نفر از فرزندانم).

حاضرین در مجلس گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السّلام در جانشینان پیامبر صلی اللّه علیه و آله

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله خطابه ای ایراد کرد- که بعد از آن خطابه ای ایراد نکرد- و فرمود: (ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم. به این دو تمسّک جوئید که هرگز گمراه نمی شوید. خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و به من وعده داده است که این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند).

عمر بن خطاب در حال شبه غضب برخاست و گفت: یا رسول اللّه، آیا همه

1- (27) سوره حج: آیه 78.

اهل بیتت چنین اند؟ فرمود: نه، فقط اوصیاء من از اهل بیتم، که اوّل آنان برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه من در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علیّ است. سپس پسرم حسن، سپس پسرم حسین، سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند. آنان شاهدان خدا در زمین و حجّت های او بر خلقش و خزانه داران علم او و معادن حکمت اویند. هر کس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از فرمان خدا سرپیچی کرده است)؟

همه گفتند: شهادت می دهیم که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله این مطلب را فرمود.

کیفیّت مجلس مناشده

سپس سؤالهای امیر المؤمنین علیه السّلام از مردم تا ذکر آخر فضائلش ادامه پیدا کرد، و حضرت چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه در آن مورد آنان را قسم داد و از آنان سؤال کرد تا آنکه همه مناقبش را و بسیاری از آنچه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرموده بود ذکر کرد، و در همه آنها مردم سخن او را تصدیق می کردند و شهادت می دادند که سخن حقّی است.

سلیم می گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام چیزی از آنچه خداوند بخصوص در باره او یا در باره او و اهل بیتش در قرآن یا بر لسان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نازل کرده بود باقی نگذاشت مگر آنکه در آن مورد مردم را قسم داد. در بعضی از آنها همه می گفتند: (آری)، و در مواردی عده ای ساکت می ماندند و بقیه می گفتند: (آری بخدا قسم)، و آنان که ساکت بودند به اقرارکنندگان می گفتند: شما نزد ما مورد اعتماد هستید، و غیر شما هم از کسانی که به آنان اعتماد داریم برای ما نقل کرده اند که این مطالب را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده اند.

حضرت فرمود: آیا اقرار می کنید که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: (هر کس گمان کند مرا دوست دارد و بغض علی را دارد، چنین کسی دروغ می گوید و مرا دوست ندارد)، و حضرت هنگام سخن دست بر سر من [(1)] گذاشت. کسی از حضرت پرسید: یا رسول اللّٰه، این مطلب چطور می شود؟ فرمود: (زیرا او از من است و من از اویم. هر کس او را دوست

1- (28) (الف): بر سینه ام.

بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست دارد. هر کس بغض علی را دارد مرا مبغوض داشته و هر کس مرا مبغوض بدارد خدا را مبغوض داشته است).

حدود بیست نفر از بزرگان مهاجرین و انصار گفتند: (آری بخدا قسم)، و بقیه ساکت ماندند.

امیر المؤمنین علیه السّلام به سکوت کنندگان فرمود: چرا ساکتید؟ گفتند: اینان که شهادت دادند در راستگویی و فضیلت و سابقه نزد ما مورد اعتماد هستند. حضرت فرمود: خدایا بر اینان شاهد باش.

آنان گفتند: پروردگارا، ما شهادت نداده ایم و نگفته ایم جز آنچه از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده ایم، و آنچه افراد مورد اطمینان از اینان و دیگران برای ما نقل کرده اند که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده اند.

3 سخنان طلحه با امیر المؤمنین علیه السّلام

هفت جواب به حدیث جعلی ابو بکر و عمر در باره خلافت

اشاره

طلحه بن عبید اللّٰه- که (زیرک قریش خوانده می شد- گفت: چه کنیم با ادعای ابو بکر و عمر و اصحابش که او را تصدیق کردند و شهادت بر گفتار او دادند در آن روزی که تو را به اجبار می آوردند و در گردنت طنابی بود (1)! به تو گفتند: (بیعت کن)، و تو در مقابل آنان با فضائل و سوابق خود استدلال کردی، و همه تو را تصدیق کردند. ولی بعد از آن ابو بکر ادعا کرد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده است که گفته: (خداوند نخواسته است نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود). عمر و ابو عبیده جراح و سالم و معاذ بن جبل هم او را تصدیق کردند؟ !

1- (29) (ج): طنابی در گردنت پیچیده بود. (ج) خ ل: تو را در حالی آوردند که طنابی را در گردنت محکم کرده بودند.

سپس طلحه رو به حضرت کرد و گفت: همه آنچه گفتی و ادعا کردی حق است، و آنچه از سابقه و فضیلت که با آنها استدلال کردی ما هم اقرار می کنیم و قبول داریم ولی در باره خلافت، این پنج نفر به آنچه شنیدی شهادت دادند!

جواب اوّل: معاهده بر صحیفه ملعونه

در اینجا علی علیه السّلام بپا خاست و از سخن طلحه به غضب آمد و چیزی را که کتمان می کرد فاش نمود و مطلبی را روشن کرد که در روز مرگ عمر فرموده بود ولی مردم مقصود آن حضرت را نفهمیده بودند (1).

حضرت رو به طلحه کرد و در حالی که مردم می شنیدند فرمود: ای طلحه، بخدا قسم نوشته ای که روز قیامت با آن خدا را ملاقات کنم محبوبتر از نوشته این پنج نفر نیست که در حجه الوداع در خانه کعبه بر سر وفای به آن هم پیمان شدند که: (اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد یک دیگر را بر ضدّ من کمک کنند و پشتیبانی نمایند تا به خلافت نرسم) (2)!

جواب دوم: حدیث غدیر

حضرت فرمود: ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند (3)، سخن پیامبر صلی اللّه علیه و آله است که در روز غدیر خم فرمود: (هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است). من چگونه می توانم بر آنان صاحب اختیارتر از خودشان باشم در حالی که آنان امیران و حاکمان بر من باشند؟!

1- (30) در بحار: ج 8 قدیم ص 22 و 27 روایت کرده که وقتی عمر مرد و جنازه او را در کفن پیچیدند، امیر المؤمنین علیه السّلام نگاهی به جنازه اش کرد و فرمود: (هیچ کس را بیشتر دوست ندارم که با صحیفه و نوشته اش خدا را ملاقات کنم مانند این به کفن پیچیده)، که اکثر مردم منظور حضرت را نفهمیدند. در عبارات فوق امیر المؤمنین علیه السّلام منظور از صحیفه را بیان فرموده است.

2- (31) (ب) و (د): كه خلافت به من نرسد.
3- (32) (ج) خ ل: دليل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند و بر صحت آنچه من گفتم ....

جواب سوم: حدیث منزلت

همچنین سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که فرمود: (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی بجز نبوّت)، آیا نمی دانستید که نبوّت غیر از خلافت است؟ اگر با نبوت چیز دیگری هم بود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را استثنا می کرد؟ !

بنا بر این سزاوار است خلیفه بر امّت کسی جز داناترین آنان به کتاب خدا و سنّت پیامبرش نباشد، که خداوند هم می فرماید: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (34)، (آیا کسی که به حق هدایت می کند سزاوارتر است که تابع او شوند یا کسی که هدایت نمی شود مگر آنکه او را هدایت کنند، پس چه شده شما را و چگونه حکم می کنید)، و نیز می فرماید: وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ (35)، (در علم و جسم او را وسعت عنایت نمود)، و می فرماید: أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ (36)، (یا اثری باقی مانده از علم، اگر راستگو هستید)، و نیز پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می فرماید: (هیچ امّتی اختیار حکومت خود را بدست کسی نمی سپارند در حالی که عالم تر از او در میانشان باشد مگر آنکه کارشان همچنان رو به پائین می رود، تا به آنچه ترک کرده اند باز گردند). پس ولایت جز امیر بودن بر امّت نیست.

جواب پنجم: حدیث تسلیم به إمره امیر المؤمنین

دلیل بر دروغ و باطل و ناحقّ شان این است که آنان به دستور پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بر من بعنوان (امیر المؤمنین) سلام کردند (1). و این مطلب بر آنان (ابو بکر و عمر) و بر تو (ای طلحه) بخصوص و بر این که همراه توست- یعنی زبیر- و بر همه امت و بر این دو نفر- و حضرت به سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف اشاره کردند- و بر این خلیفه ظالم شما (2)- یعنی عثمان- حجّت است.

جواب ششم: شورای شش نفری عمر

ما گروه شش نفری شوری همگی زنده هستیم. اگر عمر و اصحابش در نسبت حدیث به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله راست می گفتند پس چرا عمر مرا جزء شوری قرار داد؟ آیا ما را در شوری برای خلافت قرار داد یا غیر آن؟ اگر نظرتان این است که شوری را برای غیر حکومت قرار داد پس اکنون عثمان بر ما امارتی نخواهد داشت، و ما باید در موضوع دیگری مشورت می کردیم چرا که در این صورت او به ما دستور داده که در غیر مسأله خلافت مشورت کنیم، و اگر شوری در باره خلافت بوده پس چرا مرا همراه شما داخل شوری نمود؟! چرا مرا خارج نکرد در حالی که می گفت: (پیامبر اهل بیتش را از خلافت خارج کرده و خبر داده که آنان را در خلافت نصیبی نیست)؟!

جواب هفتم: سخنان عمر هنگام مرگ

چرا عمر هنگامی که ما شش نفر اصحاب شوری را یکی یکی فراخواند به پسرش عبد اللّٰه گفت:- (در اینجا حضرت اشاره به پسر عمر که در مجلس حاضر بود فرمود:) هان، او اینجاست- تو را بخدا قسم می دهم که بگوئی وقتی ما خارج شدیم پدرت به تو چه گفت؟ عبد اللّٰه بن عمر گفت: حال که مرا قسم دادی (3)، او گفت: (اگر با

ص: 303

1- (37) یعنی به امر پیامبر صلی اللّه علیه و آله به من گفتند: (السلام علیک یا امیر المؤمنین).
2- (38) (الف) و (ب): این خلیفه شما که اکنون بر سر کار است.
3- (39) (الف) خ ل: کمترین شهادت من این است که او گفت: ....

اصلع (1) بنی هاشم بیعت کنند آنان را به وسط جاده روشن خواهد کشانید و طبق کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان بپا خواهد داشت)! سپس حضرت فرمود: ای پسر عمر، در آنجا تو چه گفتی؟ پسر عمر گفت: من به او گفتم: ای پدر، چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی؟ حضرت فرمود: عمر چه جوابی به تو داد؟ پسر عمر گفت: او مطلبی گفت که آن را کتمان می کنم! فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آنچه او به تو گفته و تو به او گفته ای به من خبر داده است؟ پسر عمر پرسید: چه موقع خبر داده است؟! فرمود: در زمان حیاتش به من خبر داد، و سپس در آن شبی که پدرت از دنیا رفت در خواب به من خبر داد، و هر کس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را در خواب ببیند گویا در بیداری دیده است.

پسر عمر گفت: چه چیزی به تو خبر داده است؟ فرمود: ای پسر عمر، تو را بخدا قسم می دهم که اگر برایت نقل کردم گفتارم را تصدیق کنی؟ پسر عمر گفت: اگر هم خواستم ساکت می مانم! حضرت فرمود: وقتی به او گفتی: (چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی)؟ گفت: مانع من صحیفه و نوشته ای است که در بین خود نوشته ایم و معاهده ای که در کعبه در حجه الوداع بر سر آن همپیمان شده ایم! پسر عمر در اینجا ساکت ماند و گفت:

تو را بحقّ پیامبر قسم می دهم که از من دست برداری! سلیم می گوید: پسر عمر را در آن مجلس می دیدم که گریه راه گلویش را بسته بود و از دو چشمانش اشک جاری بود.

سپس علی علیه السّلام رو به طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقّاص (2) نمود و فرمود: بخدا قسم اگر آن پنج نفر (اصحاب صحیفه) بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله دروغ بسته اند ولایت آنها بر شما حلال نیست، و اگر راست گفته اند برای شما حلال نیست مرا همراه خود داخل شوری قرار دهید، زیرا ورود من در شوری (به گفته شما) مخالفت با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سرپیچی از فرمان او به حساب می آید.

ص: 304

1- (40) اصلع یعنی کسی که جلوی سرش مو ندارد که در اینجا اشاره به امیر المؤمنین علیه السّلام است.

2- (41) این چهار نفر با عثمان و امیر المؤمنین علیه السّلام، شش نفر اصحاب شوری بودند.

کسی جز دوازده امام حق خلافت و امامت ندارد

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام رو به مردم کرد و فرمود: منزلت مرا در میانتان و آن طور که مرا می شناسید به من خبر دهید، آیا من نزد شما راستگو هستم یا دروغگو؟ گفتند: بلکه صدّیق صدوق (1) هستی. بخدا قسم نه در زمان جاهلیّت و نه بعد از اسلام تو را به دروغگوئی نشناخته ایم.

حضرت فرمود: قسم به خدایی که ما اهل بیت را به نبوّت کرامت داد و محمد صلی اللّه علیه و آله را از ما قرار داد، و بعد از او به ما کرامت فرمود که ما را امامان مؤمنین قرار داد، از قول پیامبر صلی اللّه علیه و آله کسی جز ما نمی تواند ابلاغ نماید و امامت و خلافت جز در ما صلاحیّت ندارد، و خداوند با ما اهل بیت برای احدی از مردم نصیب و حقّی در خلافت قرار نداده است.

رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله خاتم پیامبران است که بعد از او رسول و نبیّی نیست. خداوند انبیاء را تا روز قیامت با پیامبر صلی اللّه علیه و آله خاتمه داد، و با قرآن کتابها را تا روز قیامت خاتمه داد. ما را بعد از محمّد صلی اللّه علیه و آله خلفاء در زمین و شاهدان بر مردم قرار داد، و اطاعت ما را در کتابش واجب کرد و ما را با خود و پیامبرش در اطاعت در چند آیه قرآن قرین قرار داد.

خداوند محمد صلی اللّه علیه و آله را پیامبر و ما را جانشینان بعد از او در میان خلقش و شاهدان بر خلقش قرار داد، و اطاعت ما را در کتاب منزلش واجب کرد و سپس خدای عز و جل به پیامبرش دستور داد که این مطلب را به امتش برساند. او هم طبق دستور خداوند به آنان ابلاغ نمود.

کدام سزاوارتر به جانشینی پیامبرند؟!!

کدامیک از این دو (2) سزاوارتر به نشستن در مقام و جای پیامبرند؟ شما از پیامبر صلی اللّه علیه و آله

1- (42) صدیق یعنی کامل در راستگویی، و صدوق یعنی آنکه همیشه راست می گوید.
2- (43) اشاره حضرت به خودشان و ابو بکر است، چنان که از دنباله کلام روشن می شود.

شنیدید که وقتی مرا برای ابلاغ سوره برائت فرستاد فرمود: (صلاحیت ندارد از قول من مطلبی را برساند بجز خودم یا کسی که از خودم باشد). شما را بخدا قسم می دهم آیا این مطلب را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدید؟

گفتند: آری بخدا قسم، ما شهادت می دهیم که این مطلب را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن هنگام که تو را برای سوره برائت فرستاد شنیدیم.

حضرت فرمود: رفیق شما (ابو بکر) صلاحیت نداشت که از قول پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نوشته ای بقدر چهار انگشت را برساند و جز من برای ابلاغ آن صلاحیت پیدا نکرد! کدامیک از این دو سزاوارتر به مقام و جای اویند؟ آنکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بخصوص نامبرده که از اوست یا آن کسی که بخصوص تعیین شده که از پیامبر نیست [(1)](#)؟

سخنی در باره (لیبلغ الشاهد الغائب)

سخنی در باره (لیبلغ الشاهد الغائب)

اشاره

طلحه گفت: این مطلب را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدیم. ولی برای ما بیان کن که چگونه احدی صلاحیت ندارد مطلبی را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ابلاغ نماید، در حالی که آن حضرت به ما و به سایر مردم فرمود: (لیبلغ الشّاهد منکم الغائب) یعنی حاضرین شما به غائبان اطلاع دهند؟

و در بیابان عرفه در حجه الوداع فرمود: (خدا رحمت کند کسی که سخن مرا بشنود و آن را در قلب خود جای دهد و سپس آن را از قول من برساند. چه بسا کسی که علمی را حمل می کند ولی خود نمی فهمد، و چه بسا کسی که علمی را برای فهمیده تر از خود حمل می کند. سه چیز است که قلب فرد مسلمان در آنها خیانت نمی کند: خالص کردن عمل برای خداوند، شنوا بودن و اطاعت و خیر خواهی برای والیان امر، و همراهی با اجتماع مسلمانان، چرا که دعوت والیان امر همه مسلمانان را در بر می گیرد و نیز پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در بیش

1- (44) به پاورقی 14 در همین حدیث مراجعه شود. منظور این است که وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: (باید رساننده قول من از خودم باشد و در این میان سوره برائت را از ابو بکر پس گرفت و به امیر المؤمنین علیه السّلام داد تا ابلاغ نماید، با این عمل حضرت معلوم شد فردی که یقینا از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیست ابو بکر است و فردی که یقینا از پیامبر صلی اللّه علیه و آله است امیر المؤمنین علیه السّلام است.

از یک مورد بپا خاست و فرمود: (حاضران به غائبان برسانند).

دستور تبلیغ ولایت ائمه علیهم السّلام

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در این باره فرموده در روز غدیر خم و در روز عرفه در حجه الوداع و در روز رحلتش بوده است! در آخرین خطبه ای که آن حضرت ایراد فرمود نظر کن که فرمود: (من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به این دو تمسّک کرده اید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر به من وعده داده است که این دو از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت- که حضرت به دو انگشت سبّابه و وسط اشاره کردند- که یکی جلوتر از دیگری است. به این دو تمسّک کنید تا گمراه نشوید و لغزش ننمائید (1). از ایشان جلوتر نروید و از آنها عقب نمانید، و به آنها چیزی یاد ندهید که از شما داناترند).

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به عموم مردم دستور داده که هر کس از مردم را دیدند واجب بودن اطاعت از امامان آل محمّد علیهم السّلام و واجب بودن حقّشان را برسانند، و این وظیفه ابلاغ را در هیچ مطلب غیر از این موضوع نفرموده است. در واقع پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به عموم مردم دستور داده که به مردم برسانند حجّت و دلیل کسانی (2) را که همه آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بدان مبعوث شده را، از قول او کسی جز ایشان نمی رساند.

ای طلحه، آیا نمی بینی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله- در حالی که شما هم می شنیدید- به من فرمود:

ای برادرم، غیر تو قرض مرا ادا و ذمّه مرا بری ء نمی کند. تو هستی که ذمّه مرا برئ می کنی و امانت مرا ادا می نمایی و طبق سنّت من جنگ می کنی).

وقتی ابو بکر حکومت را بدست گرفت آیا قرض و وعده های پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را ادا کرد (3)؟ من بودم که آنها را با دلیل و شاهد محکم کردم (4) و قرض و وعده های

1- (45) (ج): رو گردان نشوید.
2- (46) (ب): واجب بودن اطاعت کسانی را ...
3- (47) (الف) و (ب): وقتی ابو بکر حکومت را بدست گرفت قرض و وعده های حضرت را ادا نکرد.
4- (48) (الف) و (ب): شما همگی با او بیعت کردید، و من قرض و وعده های حضرتش را ادا کردم.

حضرتش را ادا کردم. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم به مردم خبر داده بود که قرض و وعده های او را جز من ادا نخواهد کرد. آنچه که ابو بکر به آنان داد ادای قرض و وعده های حضرت نبود، و فقط ادا کردن من قرض و وعده های آن حضرت را ذمّه حضرتش را برئ و امانتش را ادا نمود.

ائمه علیهم السّلام مبلّغین اوامر الهی به مردم

از قول پیامبر صلی اللَّه علیه و آله همه آنچه از جانب خداوند عز و جل آورده را فقط امامانی ابلاغ می کنند که خداوند اطاعت آنان را در کتابش واجب کرده و به ولایت ایشان امر نموده است. آنان که هر کس از ایشان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی نموده است.

طلحه گفت: مشکل مرا آسان نمودی. نمی دانستم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از این مطلب چه قصد کرده است تا اینکه آن را برایم بیان نمودی. ای ابا الحسن، خدا به تو از همه امّت جزای خیر دهد.

سخنی در باره جمع قرآن

اشاره

سخنی در باره جمع قرآن (1)

قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام

طلحه گفت: ای ابا الحسن، مسأله ای را می خواهم از تو سؤال کنم: تو را دیدم که به همراه پارچه ای مهر شده بیرون آمدی (2) و گفتی: (ای مردم، من مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر صلی اللّه علیه و آله بودم، و سپس به کتاب خدا مشغول شدم تا آن را جمع نمودم. این کتاب خدا بصورت یک مجموعه است (3) که یک حرف هم از آن نیفتاده است). من آن کتابی که نوشته و جمع آوری کرده ای ندیده ام.

ص: 308

1- (49) آنچه در این بخش آمده باید تا آخر به دقت مطالعه شود که نهایتا سند محکمی برای قرآن کنونی است.
2- (50) اشاره به ایام بعد از رحلت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله است که حضرت این کار را انجام داد. به ص 222 همین کتاب مراجعه شود.
3- (51) (ب): این کتاب خدا نزد من است که آن را نوشته و جمع آوری کرده ام.

قرآن عمر

طلحه سخنانش را چنین ادامه داد: عمر را دیدم که وقتی به خلافت رسید سراغ تو فرستاد که آن قرآن را نزد من بفرست، و تو از فرستادن آن ابا کردی.

عمر هم مردم را فرا خواند، اگر دو نفر بر آیه ای از قرآن شهادت می دادند آن را می نوشت، و آنچه فقط یک نفر به آن شهادت می داد کنار می گذاشت و آن را نمی نوشت.

عمر می گفت- و من هم می شنیدم- (در روز جنگ یمامه مردانی کشته شدند که قرآنی می خواندند که غیر آنان نمی خواندند، و آن مقدار از بین رفت).

و نیز گوسفندی سراغ صفحه ای از آن آمد- در حالی که نویسندگان عمر مشغول نوشتن بودند- و آن صفحه را خورد و آنچه در آن بود از بین رفت (1)، و در آن روز نویسنده عثمان بود. در این باره چه می گوئید؟

از عمر و اصحابش- که نوشته های خود از قرآن را جمع آوری کردند- شنیدم که در زمان عثمان (2) می گفتند: (سوره احزاب معادل سوره بقره، سوره نور صد و شصت آیه، و سوره حجرات نود آیه (3) بوده است).

این چه کاری است، و چه مانعی داری- خدا ترا رحمت کند- که آنچه جمع آوری کرده ای برای مردم ظاهر کنی؟

قرآن عثمان

طلحه گفت: خودم در کار عثمان حاضر بودم که آنچه عمر جمع کرده بود گرفت و نویسندگان را برای آن جمع کرد (4) و مردم را بر یک قرائت وادار نمود و قرآن ابیّ بن

1- (52) در کتاب (ایضاح) تألیف فضل بن شاذان: ص 112 مطالبی در این باره آمده است. پیداست که این مطالب را طلحه می گوید و باید منتظر جواب امیر المؤمنین علیه السّلام در عبارتهای بعدی باشیم.
2- (53) (الف): در زمان عمر و عثمان.
3- (54) (الف) و (ب) و (د): شصت آیه، و در (الف) خ ل اضافه شده: سوره حجر صد و نود آیه بود.
4- (55) (ب) و (د): عثمان را بیاد دارم که آنچه عمر جمع کرده بود آتش زد. (ج): عثمان سراغ آنچه عمر جمع کرده بود رفت و قرآن را جمع کرد.

کعب و ابن مسعود را پاره کرد و به آتش سوزانید (1). این دیگر چه کاری است؟!

قرآن به املاء پیامبر صلی اللّه علیه و آله

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای طلحه، هر آیه ای که خداوند در کتابش بر محمد صلی اللّه علیه و آله نازل کرده، به املای آن حضرت و خطّ خودم نزد من موجود است. و نیز تأویل هر آیه ای که بر محمد صلی اللّه علیه و آله نازل شده و هر حلال و حرام و هر حدّ و حکم و هر چیزی که امت تا روز قیامت بدان احتیاج دارند حتی دیه خراش بر بدن، به املای پیامبر و خط خودم نزد من نوشته شده و موجود است.

طلحه پرسید: آیا هر چیزی از کوچک و بزرگ و خاصّ و عامّ، آنچه بوده یا تا روز قیامت خواهد شد نوشته شده و نزد تو است؟

فرمود: بلی، و غیر از آن پیامبر صلی اللّه علیه و آله در بیماریش کلید هزار باب از علم را پنهانی به من آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شود. اگر این امّت از زمانی که خداوند پیامبرش را قبض روح کرده تابع من می شدند و مرا اطاعت می کردند از بالای سرشان و از زیر پایشان تا روز قیامت با خوشی و وسعت نعمتهای الهی را می خوردند (2).

در کتف چه نوشته شد؟

ای طلحه، آیا حاضر نبودی نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله هنگامی که کتف (3) خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند. در آنجا رفیق تو (عمر) آن سخنش را گفت که: (پیامبر خدا هذیان می گوید)! حضرت هم غضب کرد و نوشتن آن را رها کرد؟

1- (56) در بحار: ج 8 قدیم ص 308 روایت کرده که: عثمان همه مردم را فقط بر قرائت زید بن ثابت وادار کرد و سایر قرآنها را سوزانید و هفت قرآن را طبق آنچه بین قرّاء مشهور بود نوشت، یکی را به کوفه و یکی را

به بصره و نیز به هر یک از شام و مکه و یمن و بحرین یکی فرستاد و یکی را در مدینه نگه داشت که به آن قرآن (امام) می گفتند.
2- (57) یعنی زندگی خوش از هر جهت برایشان آماده می شد. و منظور از بالای سر و زیر پا نعمتهای آسمانی و زمینی است.
3- (58) (ج): ورقه ای خواست.

طلحه گفت: آری، در این موضوع حاضر بودم.

فرمود: وقتی شما از حضور پیامبر صلی اللّه علیه و آله بیرون رفتید، حضرتش به من خبر داد که می خواست در کتف چه بنویسد و عموم مردم را بر آن شاهد بگیرد، و جبرئیل به او خبر داد که خداوند عز و جل اختلاف و تفرقه این امت را می داند. سپس ورقه ای خواست و آنچه می خواست در کتف بنویسد بر من املا نمود و سه نفر را بر آن شاهد گرفت: سلمان و ابو ذر و مقداد، و در آن ورقه امامان هدایت را که خداوند امر به اطاعت آنان تا روز قیامت نموده نام برد. اوّل آنها مرا نام برد و سپس این پسرم- و حضرت دست خود را به امام حسن علیه السّلام نزدیک کرد- سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان این پسرم- یعنی امام حسین علیه السّلام- ای ابو ذر و ای مقداد (1)، آیا چنین نبود؟

ابو ذر و مقداد برخاستند و گفتند: ما بر این مطلب نسبت به پیامبر صلی اللّه علیه و آله شهادت می دهیم.

طلحه گفت: بخدا قسم از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که در باره ابو ذر می فرمود: (آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده صاحب زبانی راستگوتر از ابو ذر و نیکوکارتر نزد خداوند)، و من شهادت می دهم که این دو جز به حق شهادت ندادند، و تو (ای علی) نزد من از این دو راستگوتر و مقدّم تر هستی.

سپس حضرت رو به طلحه کرد و فرمود: ای طلحه و تو ای زبیر، تو ای سعد و تو ای پسر عوف، از خدا بترسید و رضایت او را مقدّم دارید و آنچه نزد اوست اختیار کنید و در راه خدا از ملامت سرزنش کننده ای نترسید.

سندی محکم برای قرآن موجود

طلحه گفت: یا ابا الحسن، می بینم سؤال مرا در باره قرآن جواب ندادی، آیا قرآن خود را برای مردم ظاهر نمی کنی؟ حضرت فرمود: ای طلحه، عمدا از جواب تو خودداری کردم.

1- (59) این سؤال امیر المؤمنین علیه السّلام در مجلس زمان عثمان از این دو نفر است و سلمان را نام نبرده چون او در آن ایام از دنیا رفته بود.

طلحه گفت: پس در باره قرآنى كه عمر و عثمان نوشتند به من خبر ده، آيا همه اش قرآن است يا چيزى كه قرآن نباشد هم در آن هست؟

حضرت فرمود: همه اش قرآن است. اگر آنچه در آن است بگيريد از آتش نجات يافته داخل بهشت مى شويد، چرا كه در آن حجّت ما و بيان امر ما و حقّ ما و وجوب اطاعت ما آمده است.

طلحه گفت: مرا بس است. اكنون كه قرآن است مرا كافى است.

قرآن امير المؤمنين عليه السّلام نزد كيست؟

سپس طلحه گفت: به من خبر بده در باره آنچه از قرآن و تأويلش و علم حلال و حرام كه در دست توست، آن را به چه كسى مى سپارى و صاحب آن بعد از تو كيست؟

فرمود: به آن كسى كه پيامبر صلى اللّٰه عليه و آله دستور داده به او بسپارم. گفت: او كيست؟ فرمود:

وصىّ من و صاحب اختيار مردم بعد از من اين پسرم حسن، و پسرم حسن هنگام مرگ آن را به اين پسرم حسين خواهد سپرد. سپس به فرزندان حسين يكى پس از ديگرى منتقل مى شود تا آخرين آنها كنار حوض كوثر بر پيامبر صلى اللّٰه عليه و آله وارد شود. آنان با قرآن و قرآن با آنها است. از قرآن جدا نمى شوند و قرآن از آنان جدا نمى شود.

دوازده امام ضلالت از بنى تميم و بنى عدى و بنى اميّه

فرمود: بدانيد كه معاويه و پسرش به زودى بعد از عثمان حكومت را بدست مى گيرند، و بعد از آن دو نفر هفت نفر از فرزندان حكم بن ابى العاص يكى پس از ديگرى خواهند آمد كه تكميل دوازده امام ضلالت خواهند بود، و آنان همان كسانى هستند كه پيامبر صلى اللّٰه عليه و آله آنان را بر منبرش ديد كه امّتش را به صورت قهقرى به عقب بر مى گردانند، ده نفر از آنان از بنى اميّه اند و دو نفر اين پايه را براى آنان پى ريزى كرده اند و گناهان امّت بر عهده آن دو است.

در اینجا همه مردم گفتند: ای ابا الحسن، خدا ترا رحمت کند و ترا بیامرزد و بخاطر خیرخواهی و گفتار نیکت، از طرف ما به تو جزای خیر دهد.

روایت از کتاب سلیم:

1. منهاج الفاضلین (خطی): ص 240 و 241.

2. بحار: ج 8 قدیم ص 342.

3. بحار: ج 26 ص 65 ح 147.

4. بحار: ج 61 ص 240 ح 7.

5. بحار: ج 92 ص 41.

6. اثبات الهداه: ج 2 ص 184 ح 898.

7. فضائل السادات: ص 284.

8. اللوامع النورانیه: ص 237.

روایت با سند به سلیم:

1. اکمال الدین: ص 247 ج 25.

2. غیبت نعمانی: ص 52.

3. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 210.

4. التحصین ابن طاوس: قسم دوم باب 25.

5. فرائد السمطین: ج 1 ص 312 ب 58 ح 250.

6. نزهه الکرام: ص 539.

12 خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در سال آخر عمر مبارک:

اشاره

شکایت امیر المؤمنین علیه السّلام از یاران خود، دنیاگرائی و بی توجهی به آخرت، خستگی از جنگ و بی نظمی، چرا امیر المؤمنین علیه السّلام مانند عثمان سکوت نکرد؟ جزای کسی که به دشمن خود تمکین کند! (سامره) قائلین به (لا قتال)، چرا امیر المؤمنین علیه السّلام در مقابل ابو بکر و عمر شمشیر نکشید؟ اقدام امیر المؤمنین علیه السّلام برای جنگ با ابو بکر و عمر، فرق سکوت امیر المؤمنین علیه السّلام با سکوت عثمان، عثمان مقصر در قتل خود، سوابق جنگ و صلح امیر المؤمنین علیه السّلام، شیعه و ناصبی و مستضعف، تأثیر این خطبه در قلوب مردم، شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام.

خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در سال آخر عمر مبارک

شکایت امیر المؤمنین علیه السّلام از یاران خود

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: در اطراف امیر المؤمنین علیه السّلام نشسته بودیم و گروهی از اصحاب نزد آن حضرت بودند. یک نفر عرض کرد: یا امیر المؤمنین، چه خوب است مردم را برای رفتن به جنگ ترغیب فرمائی.

دنیاگرائی مردم و بی توجهی به آخرت

حضرت برخاست و خطبه ای ایراد کرد و طیّ آن فرمود: من شما را برای رفتن به جنگ ترغیب نمودم (1) ولی شما نرفتید، و خیرخواهی شما را نمودم ولی شما نپذیرفتید، و

1- (1) (ج): همین عیب شما را کافی است که من چقدر شما را برای جنگ ترغیب نمودم ولی ...

شما را فرا خواندم ولی گوش نکردید. شما حاضران همچون غائب و زنده هایی همچون مرده و کرانی صاحب گوش هستید. بر شما حکمت تلاوت می کنم و شما را به موعظه های شفابخش و کفایت کننده نصیحت می کنم و به جهاد با اهل ظلم و جور ترغیب می نمایم، ولی به آخر سخنم نرسیده شما را می بینم که در حلقه های پراکنده متفرق شده اید (1) و برای یک دیگر شعر می گوئید و ضرب المثل می آورید و از قیمت خرما و شیر می پرسید.

خستگی از جنگ و بی نظمی !

دستتان بریده باد (2) ! از جنگ و آمادگی برای آن (3) خستگی نشان داده اید، و قلبهایتان را از یاد آن آسوده کرده اید، و خود را با اباطیل و مطالب گمراه کننده و عذرهای واهی مشغول کرده اید.

وای بر شما ! با آنان بجنگید قبل آنکه آنان با شما بجنگند. بخدا قسم، هرگز قومی در وسط خانه خود مورد حمله قرار نمی گیرند مگر آنکه ذلیل می شوند. قسم بخدا گمان ندارم شما گفته هایم را عملی کنید تا دشمنانتان کار خود را بکنند، و من هم دوست داشتم که آنان را می دیدم و با بصیرت و یقینم خدا را ملاقات می کردم و از چشیدن درد گرفتاری به شما و از همنشینی با شما راحت می شدم (4).

شما همچون گلّه شتری هستید که چوپان آن گم شده باشد. هر چه از یک طرف جمع آوری شوند از سوی دیگر پراکنده می شوند.

این طور که من می بینم بخدا قسم گویا شما را می نگرم که اگر جنگ شعله بگیرد و مرگ شدّت یابد (5) همچون شکافتن سر و همچون انفراج زن هنگام وضع حمل که دست

1- (2) (ب): بی اعتنا به سخنان من شده اید.
2- (3) (ج): دستتان خاک آلود باد.
3- (4) (ج): از جنگ و شعله ور شدن آن.
4- (5) (ج): بخدا قسم دوست داشتم که از شما جدا می شدم و از آنچه از شما تحمّل می کنم راحت می شدم.

5- (6) (ج): بخدا قسم، نمی فهمید مگر وقتی که جنگ شعله گرفته و مرگ سرخ به میان آید.

لمس کننده ای را مانع نمی شود (1)، از اطراف علی بن ابی طالب پراکنده می شوید.

چرا امیر المؤمنین علیه السّلام مانند عثمان سکوت نکرد؟

اشعث بن قیس کندی گفت: آیا خوب نبود تو هم کار عثمان بن عفان را می کردی (2)؟

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای (عرف النار) (3)، آیا خیال می کنید من هم کار عثمان را انجام می دهم؟ ای پسر قیس، من از شر آنچه می گویی بخدا پناه می برم! بخدا قسم آنچه عثمان انجام داد خفّت آور است حتّی برای کسی که دین ندارد و حق در دست او نیست، من چگونه آن را انجام دهم در حالی که دلیلی از جانب پروردگارم دارم و حجّت او در دست من و حق با من است؟!

جزای کسی که به دشمن خود تمکین کند!

بخدا قسم، اگر کسی به دشمن خود اجازه دهد تا گوشت او را جدا کند و پوستش را پاره کند و استخوانش را بشکند و خونش را بریزد، در حالی که قادر بر ممانعت او باشد، گناه او عظیم است و آنچه سینه اش آن را در خود جای داده (یعنی قلبش) ضعیف است (4).

اگر تو می خواهی ای پسر قیس چنین کسی باش، و امّا من نخواهم بود و کمتر از این راضی نمی شوم که با دست خویش ضربه شمشیری فرود آورم که استخوان سرها را به هوا پرتاب کند و از ضرب آن کف و مچ دست نابود شود، و بعد از آن خدا هر چه بخواهد می کند.

1- (7) یعنی این اندازه اختیار از کف می دهد.
2- (8) همان طور که از دنباله حدیث معلوم می شود منظور از کار عثمان این است که وقتی دید مردم با او مخالف شده اند با اینکه از قبیله خود یارانی داشت ولی آنان را به کمک خود نخواند. مردم هم وقتی این حالت او را دیدند حمله کردند و او را کشتند.
3- (9) (عرف النار) لقبی است که حضرت به اشعث بن قیس داده و در موارد دیگر هم آمده است و معنای آن (بوی آتش) است.

4- (10) (ب): عقلش ضعیف است.

و ای بر تو ای پسر قیس! مؤمن به هر مرگی می میرد ولی خود را نمی کشد. هر کس قادر بر حفظ خون خود باشد و بین خود و قاتلش را آزاد بگذارد، در واقع خود را کشته است.

(سامره) قائلین به (لا قتال)

وای بر تو ای پسر قیس! این امّت بر هفتاد و سه گروه متفرق می شوند، یک گروه از اینان در بهشت و هفتاد و دو گروه در آتش اند. بدترین آنها و مبغوض ترینشان نزد خداوند و دورترین آنها از خدا (سامره) هستند که می گویند (جنگ نه) و دروغ می گویند. خداوند عز و جل به جنگ این تجاوزکاران و از دین خارج شدگان (1) در کتاب خود و سنّت پیامبرش دستور داده است.

(سامره) قائلین به (لا قتال)

اشعث بن قیس در حالی که از سخن حضرت به غضب آمده بود گفت: ای پسر ابی طالب، چه مانعی داشتی هنگامی که با ابو بکر و عمر و بعد از آنها با عثمان بیعت شد، جنگ کنی و شمشیر بزنی؟! تو از روزی که به عراق آمده ای برای ما خطبه ای نخوانده ای مگر اینکه در آن قبل از اینکه از منبر پائین بیایی گفته ای: (بخدا قسم من سزاوارترین مردم نسبت به آنان هستم و از هنگامی که خداوند محمد صلی اللّٰه علیه و آله را قبض روح کرده همچنان مظلوم بوده ام). چه چیزی ترا مانع شده که با شمشیرت از مظلومیّت خود دفاع کنی؟

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای پسر قیس، سخنت را گفتی جواب را بشنو: ترس و یا کراهت از لقای پروردگار مرا از این اقدام مانع نبوده، و نه اینکه نمی دانستم آنچه نزد خداست از دنیا و بقاء در آن برای من بهتر است (2). آنچه مرا از این کار مانع شد امر

1- (11) (باغی) یعنی تجاوزکار، که در اینجا کنایه از اصحاب معاویه است، و (مارق) یعنی خارج شده از دین که کنایه از نهروانیان است.
2- (12) (ج): و من می دانم که آنچه نزد خداست از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و پیمان او با من بود. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد که امت بعد از او با من چه خواهند کرد.

بنا بر این هنگامی که کارهایشان را با چشم می دیدم علم من و یقینم قوی تر از قبل نبود، بلکه من به سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیشتر از آنچه با چشم دیدم و شاهد بودم یقین داشتم.

عرض کردم: یا رسول اللَّه، وقتی چنین کارهایی بوقوع پیوست چه سفارشی به من می فرمایی؟ فرمود: (اگر یارانی پیدا کردی به آنان اعلان جنگ کن و با ایشان جهاد کن، و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن تا زمانی که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنّت من یارانی پیدا کنی).

و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد که بزودی امت مرا خوار کرده و با غیر من بیعت می کنند و تابع دیگری می شوند.

و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد که من نسبت به او همچون هارون نسبت به موسی هستم، و امت بعد از او بمنزله هارون و پیروانش و گوساله و پیروانش خواهند شد، آنجا که موسی گفت: (یا هارُونُ، ما مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَیْتَ أَمْرِی قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی) و قال: (یَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَ لا بِرَأْسِی إِنِّی خَشِیتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی) (1)، (ای هارون، چرا وقتی دیدی مردم گمراه می شوند دست از متابعت من برداشتی؟ آیا با فرمان من مخالفت کردی؟ گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند) و گفت: (ای پسر مادرم، گریبان مرا مگیر و دست از سرم بردار (2)، من ترسیدم بگوئی بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ اختلاف انداختی و گفتار مرا مراعات نکردی) (3).

1- (13) سوره اعراف: آیه 150.
2- (14) جمله (لا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَ لا بِرَأْسِی، یعنی (محاسن من و سر مرا مگیر) که کنایه است، در متن هم بصورت کنایه معنی شده است.
3- (15) از جمله (اگر یارانی پیدا کردی ...) تا اینجا عبارت در (ب) و (د) چنین است: ای علی، مژده باد تو را، که زندگی و مرگ تو با من است و تو

برادر و وزیر و وارث من هستی، و تو ذمّه مرا بری و امانت مرا ادا می نمائی و طبق سنّت من می جنگی. تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی و تو از هارون نیک پیروی خواهی کرد آنگاه که قومش او را ضعیف شمردند و نزدیک بود او را بکشند. در مقابل ظلم قریش و همدستی آنان بر علیه تو صبر کن که اینها کینه های بدر و خونخواهی های احد است. و تو بمنزله هارون و تابعینش و آنان به منزله گوساله و تابعینش هستند.

مقصود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله این بود که موسی علیه السّلام وقتی هارون را جانشین خود در میان آنان قرار داد به او دستور داد که اگر گمراه شدند و یارانی پیدا کرد با آنان جهاد نماید، و اگر یارانی پیدا نکرد خودداری کند و خون خود را حفظ کند و بین آنان تفرقه نیندازد. من هم ترسیدم برادرم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله همین سخن را به من بگوید که: (چرا بین امّت تفرقه انداختی و مراعات سخن مرا نکردی، در حالی که با تو عهد کرده بودم که اگر یارانی نیافتی دست نگه داری و خون خود و اهل بیت و شیعیانت را حفظ کنی)؟

اقدام امیر المؤمنین علیه السّلام برای جنگ با ابو بکر و عمر

فرمود: وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت مردم به ابو بکر تمایل نشان دادند و با او بیعت کردند در حالی که من مشغول غسل و دفن آن حضرت بودم. سپس به قرآن مشغول شدم و با خود قسم یاد کردم که عبا بر دوش (1) نیندازم مگر برای نماز تا آنکه همه قرآن را در یک کتاب جمع کنم، و این کار را انجام دادم.

سپس فاطمه را سوار کردم و دست دو پسرم حسن و حسین را گرفتم، و احدی از اهل بدر و سابقه داران از مهاجرین و انصار را فراموش نکردم مگر آنکه آنان را در باره حقّ خود قسم دادم و به یاری خویش دعوت نمودم. ولی از همه مردم جز چهار نفر ندای مرا اجابت نکردند که سلمان و ابو ذر و مقداد و زبیر بودند. همراه من کسی از اهل بیتم نبود (2) که با کمک او بجنگم و قوّت بگیرم. حمزه در روز احد و جعفر در روز موته کشته شده بودند. من بین دو نفر احمق بد خلق (3) ذلیل حقیر عاجز یعنی عباس و عقیل ماندم که

1- (16) منظور از (رداء) که در عبارت عربی به کار رفته لباسی است که بر روی سایر لباسها بعنوان لباس بیرون از منزل می پوشند.
2- (17) (ج): کسی از اهل بیتم با من قیام نکرد.
3- (18) (الف) و (ب): تو خالی خشک.

این دو با کفر فاصله کمی داشتند (1).

لذا مرا مجبور کردند و بر من غالب شدند. من هم سخنی را که هارون به برادرش گفته بود گفتم: (ای پسر مادرم، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند) (2).

پس من از هارون نیک پیروی کرده و با عهد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حجّتی قوی در دست دارم.

فرق سکوت امیر المؤمنین علیه السّلام با سکوت عثمان

سلیم می گوید: اشعث گفت: عثمان نیز چنین کرد. از مردم پناه خواست و آنان را به کمک خویش طلبید ولی یارانی نیافت، لذا دست نگه داشت تا آنکه با مظلومیّت کشته شد! فرمود: وای بر تو ای پسر قیس! آنگاه که مردم بر من غالب شدند و مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند، اگر به من می گفتند: (ترا حتما می کشیم) از اینکه مرا بکشند مانع می شدم اگر چه کسی جز خود را نداشتم (3)، ولی آنان به من گفتند: (اگر بیعت کنی از تو دست بر می داریم و به تو احترام می کنیم و ترا مقرب می داریم و فضیلت می دهیم، و اگر بیعت نکنی ترا می کشیم). در اینجا بود که وقتی کسی را نیافتم با ایشان بیعت کردم. بیعت من با آنان باطلی را برایشان حق نمی کند و موجب حقّی برایشان نمی شود (4).

هنگامی که مردم به عثمان گفتند: (خلافت را از خود خلع کن تا دست از تو برداریم)، اگر خود را خلع می کرد او را نمی کشتند، ولی او گفت: (خلع نمی کنم)، مردم هم گفتند: (ما تو را می کشیم)! او از قبول سخن مردم خودداری کرد تا او را کشتند.

بجان خودم قسم، اگر خلافت را از خود خلع می کرد برایش بهتر بود، چرا که آن را بناحق گرفته بود و در آن نصیبی برایش نبود و آنچه حقّ او نبود ادّعا می کرد و حق دیگران را تصرف کرده بود.

1- (19) (ج): با اسلام فاصله کمی داشتند. یعنی تازه مسلمان بودند.

2- (20) (ب): مرا مجبور کردند و بر من غالب شدند و مرا ضعیف شمردند، همان طور که پیامبر خدا حضرت هارون قبل از من ضعیف

شمرده شد، و نزدیک بود مرا بکشند.
3- (21) (ج): آنان را از خود دفع می کردم و با شمشیر به جهاد با آنان بر می خاستم.
4- (22) (ب): و حقی را باطل نمی کند.

عثمان مقصّر در قتل خود

فرمود: وای بر تو ای پسر قیس! عثمان از دو حالت خارج نیست: یا مردم را به یاری خویش فرا خوانده ولی او را کمک نکرده اند و یا مردم از او خواسته اند تا یاریش دهند ولی خودش مردم را منع کرده است. برای او حلال نبوده که مسلمانان را از یاری امامی هدایت کننده و هدایت شده که هیچ بدعتی نگذاشته و هیچ بدعت گذاری را پناه نداده منع نماید (1). اکنون که نهی کرده کار بدی کرده است، و مردم هم کار بدی کرده اند که او را اطاعت کرده اند! و یا اینکه ظلم و رفتار بد او موجب شده که بخاطر جور او و حکمش بر خلاف کتاب و سنّت، مردم او را سزاوار یاری ندیده اند. همه اینها در حالی بود که همراه عثمان- از اهل بیتش و دوستان و اصحابش- بیش از چهار هزار نفر بودند که اگر می خواست بوسیله آنان از خود دفاع کند می نمود، پس چرا آنان را از یاری خویش منع نمود؟

سوابق جنگ و صلح امیر المؤمنین علیه السّلام

من اگر در روزی که با ابو بکر بیعت شد بقیّه چهل نفر (2) که مطیع من باشند می یافتم با آنان به جهاد بر می خاستم. ولی روزی که با عمر و عثمان بیعت شد چنین نمی کردم، زیرا من بیعت کرده بودم و مثل من بیعتش را نمی شکند (3).

وای بر تو ای پسر قیس! مرا چگونه دیدی هنگامی که عثمان کشته شد و من یارانی یافتم؟ آیا پراکندگی یا تأخیر یا ترس یا تقصیری در جنگ روز بصره از من دیدی، در حالی که آنان اطراف شترشان بودند؟ ملعون است کسی که با او بوده، ملعون است کسی که

1- (23) یعنی اگر عثمان چنین امامی بوده است چرا مردم را منع کرده و اگر ضد این صفات در او جمع بوده (چنان که بوده) پس مردم خوب کرده اند که او را یاری نکرده اند.
2- (24) یعنی چهار نفر که سلمان و ابو ذر و مقداد و زبیر باشند حاضر بودند و بقیه آنها که سی و شش نفر بودند حاضر نشدند.
3- (25) (ج): من قبل از آنکه آنان متفرق شوند و تغییر پیدا کنند بیعت کرده بودم و بیعت او بر گردن من مورد توجّه بود.

در اطراف آن شتر کشته شده، ملعون است کسی که بعد از آن بدون توبه و استغفار باز گشته است. آنان یاران مرا کشتند و بیعت مرا شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر من ظلم نمودند. من با دوازده هزار نفر به سوی آنان رفتم در حالی که آنان بیش از صد و بیست هزار نفر بودند. خداوند مرا بر آنان پیروز نمود و آنان را بدست ما کشت و سینه مؤمنین را شفا بخشید (1).

ای پسر قیس، جنگ ما را در روز صفین چگونه دیدی که خداوند پنجاه هزار نفر (2) از آنان را در یک واقعه به آتش فرستاد؟

و ما را چگونه دیدی در روز نهروان، که با مارقین برخورد کردیم؟ در حالی که آنان دین کسانی را داشتند که سعیشان در زندگی دنیا به گمراهی کشیده شده و گمان می کردند کار نیکی انجام می دهند. خداوند آنان را هم بدست ما در یک واقعه به آتش فرستاد، بطوری که ده نفر از آنان باقی نماند و از مؤمنین ده نفر را هم نکشتند.

وای بر تو ای پسر قیس! هیچ دیدی که پرچمی یا علمی بدست من بازگردد (3)؟ مرا ملامت می کنی ای پسر قیس، در حالی که من همراه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در همه وقایع و جنگهایش بودم و در مشکلات پیشاپیش آن حضرت می رفتم. نه فرار می کردم و نه جای خود را ترک می نمودم و نه عجز نشان می دادم و نه جایگاه خود را خالی می گذاردم و نه پشت به دشمن می کردم، چرا که برای پیامبر و وصیّ او سزاوار نیست که وقتی لباس جنگ پوشید

1- (26) این عبارات در (ج) چنین است: (و آنان شترشان و آنکه آنان را فریب داد و آنان که در اطراف او کشته شدند، و هر کس بعد از آن باقی ماند بدون آنکه برگردد یا توبه کند و یا استغفار نماید همگی ملعونند. آنان یاران مرا کشتند و بیعت مرا شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر من از حد خود تجاوز نمودند. من با دوازده هزار نفر سراغ آنان رفتم در حالی که آنان صد و بیست و چند هزار نفر بودند. خداوند مرا بر آنان پیروز کرد و پنجاه هزار نفر از آنان را بدست ما یک جا به آتش فرستاد). همین عبارات در (د) چنین است: آیا در جنگ من در بصره پراکندگی یا ترس یا کوتاهی از من دیدی، در حالی که اطراف شتر ملعون آنان بیش از پنجاه

هزار نفر بودند، بعد از آنکه یاران مرا کشتند و بیعت مرا شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر من ظلم کردند. من هم با کمتر از ده هزار نفر به طرف آنان رفتم ...

2- (27) (ب): هفتاد هزار نفر. (الف) خ ل: بیش از هفتاد هزار نفر.

3- (28) (ج): آیا در من سستی یا تأخیر دیده ای و یا دیده ای پرچمی به سوی من بازگردد؟

و قصد دشمنش را نمود برگردد یا منصرف شود تا آنکه کشته شود یا خدا برایش فتح کند.

ای پسر قیس، هیچ در باره من فرار یا عقب نشینی شنیده ای؟

ای پسر قیس، قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید، اگر روزی که با ابو بکر بیعت شد- که مرا به داخل شدن در بیعت او ملامت کردی- چهل نفر می یافتم که بصیرتشان مثل آن چهار نفر که یافتم بود، خودداری نمی کردم و با آنان می جنگیدم، ولی نفر پنجمی نیافتم و دست نگه داشتم.

اشعث پرسید: یا امیر المؤمنین، آن چهار نفر کیانند؟ فرمود: سلمان و ابو ذر و مقداد و زبیر بن صفیّه قبل از آنکه بیعت مرا بشکند! چرا که او دو بار با من بیعت کرد: بیعت اوّل او که بدان وفا کرد زمانی بود که با ابو بکر (1) بیعت شد و چهل نفر از مهاجرین و انصار نزد من آمدند و با من بیعت کردند که زبیر هم در میان آنان بود. من به آنها دستور دادم که صبح در حالی که سرها را تراشیده اند و اسلحه همراه دارند بر در خانه من حاضر باشند.

ولی کسی جز چهار نفر به گفته خود وفا نکرد و به من راست نگفت: سلمان و ابو ذر و مقداد و زبیر.

بیعت دیگر زبیر با من هنگامی بود که او و رفیقش طلحه بعد از قتل عثمان نزد من آمدند و با اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردند. سپس از دین خود برگشتند در حالی که مرتد و بیعت شکن و زورگو و معاند و زیانکار (2) بودند. خداوند هم آنان را کشته به آتش فرستاد.

و امّا آن سه نفر: سلمان و ابو ذر و مقداد، بر دین محمد صلی اللَّه علیه و آله و بر دین ابراهیم ثابت ماندند تا به محضر خداوند ملحق شدند. خدا آنان را رحمت کند.

ای پسر قیس، قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید (3)، اگر آن چهل نفری

1- (29) (ج): عتیق. و (عتیق) لقب ابو بکر است.

2- (30) (الف) و (ب): حسود.
3- (31) (الف) و (ب): بخدا قسم.

که بیعت کردند به من وفادار بودند و صبح هنگام بر در خانه من با سرهای تراشیده حاضر می شدند قبل از آنکه بیعت ابو بکر بر گردن من ملزم شود بر علیه او قیام می کردم و او را به درگاه الهی به محاکمه می کشیدم. و اگر قبل از بیعت عثمان یارانی می یافتم بر علیه آنان قیام می کردم و آنان را هم به درگاه الهی به محاکمه می کشیدم. ابن عوف خلافت را برای عثمان قرار داد و در بین خود شرط کردند که هنگام مرگش به او برگرداند. و امّا بعد از بیعت من با اینان دیگر راهی برای جهاد با آنها وجود نداشت.

شیعه و ناصبی و مستضعف

اشعث گفت: بخدا قسم، اگر مسأله این طور که تو می گویی باشد همه امت محمد، جز تو و شیعیانت، هلاک شده اند؟

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای پسر قیس، بخدا قسم همان طور که می گویم حق با من است. ولی از امت جز ناصبیان و بیعت شکنان و زورگویان و انکارکنندگان و معاندان هلاک نمی شوند. کسی که به توحید تمسّک جوید و به محمد صلی اللّه علیه و آله و اسلام اقرار نماید و از دین خارج نشود و ظالمان را بر علیه ما کمک نکند و عداوت و دشمنی بر علیه ما را در دل نگیرد، ولی در باره خلافت شکّ داشته باشد و اهل آن و والیانش را نشناسد و به ولایت ما معرفت نداشته باشد و به عداوت با ما هم معتقد نباشد، چنین کسی مسلمان مستضعفی است که رحمت خدا در باره او امید می رود و از جهت گناهانش بر او ترسیده می شود (1).

تأثیر این خطبه در قلوب مردم

ابان می گوید: سلیم بن قیس گفت: آن روز احدی از شیعیان علی علیه السّلام نماند مگر آنکه صورتش برافروخته شد و از گفتار حضرت شاد شد، بخاطر آنکه امیر المؤمنین علیه السّلام

1- (32) این عبارات در (ج) چنین است: و امّا کسی که به توحید و اقرار به محمد صلی اللّه علیه و آله و اسلام تمسّک نماید و از ولایت ائمه علیهم السّلام خارج نشود و ظالمان را بر علیه ما کمک نکند و دشمنی ما را

معتقد نباشد، چنین کسی مسلمان ضعیفی است که برای او امید رحمت از جانب خدای عز و جل داریم و از گناهانش بر او می ترسیم.

مسأله را شرح داد و آن را اظهار نمود و پرده را برداشت و تقیّه را کنار گذاشت.

احدی از قاریان قرآن نیز باقی نماند که در باره خلفای گذشته (ابو بکر و عمر و عثمان) شک داشت و در باره آنان خودداری می نمود و برائت از آنان را از روی تقوی و دوری از گناه کنار گذارده بود مگر آنکه یقین پیدا کرد (1) و بصیرت یافت و عقیده اش درست شد و از آن روز شکّ و توقف را کنار گذاشت.

همچنین در اطراف حضرت باقی نماند احدی از کسانی که بیعت با حضرتش را قبول نکرده بودند جز آن طور که با عثمان و دو نفر قبل از او بیعت نمودند، مگر اینکه ناراحتی در رویشان ظاهر شد و در تنگنا قرار گرفتند و از گفتار آن حضرت ناراحت شدند (2)، البته عدّه زیادی از آنان بصیرت پیدا کردند و شکّشان از بین رفت.

همچنین ابان از سلیم نقل می کند: روزی را بر عموم مردم ندیدم که از آن روز چشم ما را روشن تر کند، بخاطر پرده ای که امیر المؤمنین علیه السّلام برای مردم برداشت و حقّی که ظاهر نمود و مسأله و عاقبت کار را شرح داد و تقیّه را کنار گذارد.

شیعه بعد از آن مجلس و از آن روز زیاد شدند و سخن گفتند، در حالی که قبلا کمترین گروه لشکرش بودند، و سایر مردم همراه حضرت می جنگیدند بدون آنکه علم به مقام او نسبت به خدا و رسولش داشته باشند (3). بعد از آن مجلس شیعه اکثریت مردم و قسمت اعظم آنها شدند.

شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام

این مجلس بعد از واقعه نهروان بود که حضرت دستور آمادگی و حرکت به سوی معاویه را می داد. ولی طولی نکشید که آن حضرت به شهادت رسید. ابن ملجم لعنه اللّٰه او

1- (33) (ج): احدی از آنان که در قلبشان در باره ناصبیان شک داشتند و نسبت به آنان خودداری می نمودند و مسأله برائت از آنان از روی تقوی ظاهر نمی کردند باقی نماندند مگر اینکه خوشحال شدند ....

2- (34) (ج): باقی نماند احدی از بیعت کنندگان عثمان که با او بیعت نکرده بودند و خبر این خطبه به آنان رسید مگر آنکه سینه شان به تنگ آمد و از گفتار او ناراحت شدند.
3- (35) (الف): و بعد از آن مردم با علم به مقام او همراهش می جنگیدند.

را با خدعه و ترور شهید نمود، در حالی که شمشیرش مسموم بود و قبلا آن را مسموم کرده بود.

و صلی اللَّه علی سیدنا امیر المؤمنین و سلّم تسلیما (1).

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 8 قدیم ص 149.

2. ارشاد القلوب: ص 394.

3. احقاق الحق: ج 1 ص 61.

روایت از غیر سلیم:

1. امالی شیخ مفید: ص 87 مجلس 18.

2. نهج البلاغه: ص 87 خطبه 34.

3. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 254.

4. ارشاد شیخ مفید: ص 148.

5. الغارات ثقفی به روایت بحار: ج 8 قدیم ص 650.

1- (36) (ب) خ ل: طولی نکشید که ابن ملجم لعنه اللَّه آن حضرت را با خدعه و ترور در نماز صبح شهید نمود، در حالی که حضرت به او دستور عبادت خدا را داده بود. او به سوی حضرت حمله کرد و با شمشیر مسمومی که قبلا مسموم کرده بود بر آن حضرت ضربت زد.

13 بیت المال در زمان عمر:

اشاره

نامه ابو المختار به عمر در باره تضییع بیت المال، اعتراض ابن غلّاب به ابو المختار، عمر نصف اموال کارمندانش را مصادره کرد، علت استثنای قنفذ از پرداخت غرامت.

بیت المال در زمان عمر

نامه ابو المختار به عمر در باره تضییع بیت المال

ابان می گوید: سلیم گفت: ابو المختار بن ابی الصعق این اشعار را برای عمر بن خطاب نوشت:

الا أبلغ امیر المؤمنین رساله* فأنت امین اللّه فی المال و الأمر و انت امین اللّه فینا و من یکن* امینا لربّ النّاس یسلم له صدری فلا تدعن اهل الرّساتیق و القری* یخونون مال اللّه فی الأدم الحمر و ارسل الی النّعمان و ابن معقل* و ارسل الی حزم و ارسل الی بشر و ارسل الی الحجّاج و اعلم حسابه* و ذاک الّذی فی السّوق مولی بنی بدر و لا تنسینّ التّابعین کلیهما* و صهر بنی غزوان فی القوم ذا وفر و ما عاصم فیها بصفر عیابه* و لا ابن غلّاب من رماه بنی نصر و استلّ ذاک المال دون ابن محرز* و قد کان منه فی الرّساتیق ذا وفر فارسل الیهم یصدقوک و یخبروا* احادیث هذا المال من کان ذا فکر و قاسمهم اهلی فداؤک انّهم* سیرضون ان قاسمتهم منک بالشّطر و لا تدعونّی للشّهاده انّنی* اغیب و لکنّی اری عجب الدّهر اری الخیل کالجدران و البیض کالدّمی* و خطّیّه فی عدّه النّمل و القطر و من ریطه مطویّه فی قرابها* و من طیّ ابراد مضاعفه صفر اذ التّاجر الداری جاء بفأره* من المسک راحت فی مفارقهم تجری ننوب اذا نابوا و نغزو اذا غزوا* فإنّ لهم مالا و لیس لنا وفر

ص: 327

يعنى (1) :

بدانید که پیامی را به امیر المؤمنین (عمر) ابلاغ می کنم:

(تو امین خدا در مال و در کارها هستی، و تو امین خدا در میان مائی، و هر کس امین خدای مردم باشد سینه ام در مقابل او تسلیم است.

اهل روستاها و قصبات را نگذار که مال خدا را با مصرف در خورشهای سرخ رنگ (2) مورد خیانت قرار دهند.

سراغ نعمان و ابن معقل و حزم و بشر بفرست. و نیز سراغ حجاج بفرست و حساب او را بدان. او همان کسی است که در بازار غلام طایفه بنی بدر بود. دو نفر تابعین را فراموش مکن و داماد طایفه بنی غزوان هم در بین آنها صاحب ثروت است. عاصم نیز در میان آنان زنبیلش خالی نیست و همچنین ابن غلّاب که از تیراندازان طایفه بنی نصر است.

آن مال از دست ابن محرز (3) گرفته شد در حالی که او در روستاها اموال زیادی داشت.

سراغ اینان بفرست که سخن راست را برایت بگویند و خبرهای این مال را به کسانی که صاحب فکر هستند خبر دهند. ای خاندانم فدایت! آن اموال را با آنان قسمت کن که اگر تقسیم کنی به نصف آن راضی می شوند. ولی مرا برای شهادت فرا مخوان که من پنهان شده عجائب روزگار را تماشا خواهم کرد.

در اموال آنان اسبها را چون دیوار، و کلاه خودها را مانند تصاویر سرخ گونه و نیزه های خطّی به تعداد مورچه ها و قطره های باران، و لباسهای نرم پیچیده در صندوقها و لباسهای خط دار زردرنگ بسیار که پیچیده شده می بینم.

هنگامی که تاجر عطر فروش نافه ای از مشک بیاورد در جاده های آنان به راه می افتد. وقتی نوبت به آنان می رسد به ما هم می رسد و وقتی آنان جنگ می کنند ما هم جنگ می کنیم، در حالی که آنان اموالی دارند ولی ما اموال زیادی نداریم.

1- (1) باید توجه داشت که این اشعار را یکی از دوستان عمر به عنوان دلسوزی برای او نوشته و لذا القابی که در اینجا برای عمر آمده از زبان او عینا ترجمه می شود. نکته دیگر اینکه قطعه هایی از این اشعار اشاره به جریان خاصی است که در ذهن گوینده و مخاطب معلوم بوده و منظور از آن برای ما روشن نیست.

2- (2) (ب): در خورشها و شراب.

3- (3) ابن محرز، در کتاب فتوح بلاذری بنام (ابن محرش) آمده است.

اعتراض ابن غلاب به ابو المختار

ابن غلاب مصری (1) هم این اشعار را گفت:

الا ابلغ ابا المختار انّی اتیته* و لم أک ذا قربی لدیه و لا صهر و ما کان عندی من تراث ورثته* و لا صدقات من سبی و لا غدر و لکن دراک الرّکض فی کلّ غاره* و صبری اذا ما الموت کان ورا السّمر بسابغه یغشی اللّبان فضولها* اکفکفها عنّی بابیض ذی وفر یعنی:

(به ابو المختار خبر می دهم که من نزد او آمدم در حالی که نه با او فامیل بودم و نه رابطه دامادی داشتم. میراثی که به ارث برده باشم و صدقاتی که از اسیر کردن و غدر و حیله بدست آورده باشم نداشتم. این اموال را با دویدن های متصل در هر غارتی و صبر در آن هنگام که مرگ پشت سر نیزه ها بود بدست آورده ام که با زره کامل بلندی که دانه های آن سینه را می پوشاند و با شمشیری بلند آن را از خود دفع می کردم.

عمر نصف اموال کارمندانش را مصادره کرد

سلیم می گوید: عمر بن خطاب در آن سال از همه عمّالش نصف اموالشان را بخاطر شعر ابو المختار بعنوان غرامت گرفت، ولی از قنفذ عدوی هیچ نگرفت در حالی که او هم از عمّالش بود، و آنچه از او گرفته شده بود که بیست هزار درهم بود به او بازگردانید و حتّی یک دهم و نصف یک دهم هم از او نگرفت.

از جمله عمالش که مورد غرامت قرار گرفتند ابو هریره بود که والی بحرین بود.

1- (4) ابن غلاب که نامش خالد بن حرث بود مسئول بیت المال در اصفهان بود و نامش در اشعار ابو المختار آمده است.

اموال او را شمرد که به بیست و چهار هزار رسید و دوازده هزار آن را به عنوان غرامت از او گرفت (1).

علت استثنای قنفذ از پرداخت غرامت

ابان می گوید: سلیم گفت: علی علیه السّلام را ملاقات کردم و در باره این کار عمر از آن حضرت سؤال کردم. فرمود: هیچ میدانی چرا نسبت به قنفذ خودداری کرده و از او هیچ غرامت نگرفته است؟ عرض کردم: نه. فرمود: زیرا او بود که فاطمه را با تازیانه زد آن هنگام که آمده بود بین من و آنها فاصله شود. فاطمه علیها السّلام هم از دنیا رفت در حالی که اثر تازیانه در بازویش مانند بازوبند باقی مانده بود.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 8 قدیم ص 223.

روایت از غیر سلیم:

1. فتوح البلدان بلاذری: ص 90 و 226 و 392.

1- (5) در الغدیر: ج 6 ص 277- 271 به نقل از فتوح البلدان بلاذری نام عده ای از عمال عمر که مورد غرامت قرار گرفتند و نصف اموالشان را گرفت را ذکر کرده که ذیلا ذکر می شود: ابو بکره ثقفی، نافع ثقفی، حجاج بن عتیک ثقفی عامل فرات، جزء بن معاویه عامل سرّق، بشر بن محتفز عامل جندی شاپور، ابن غلاب مسئول بیت المال اصفهان، عاصم سلمی عامل مناذر، سمره بن جندب مسئول بازار اهواز، نعمان بن عدی عامل منطقه دجله، مجاشع داماد بنی غزوان مسئول صدقات بصره، شبل بجلی مسئول غنیمتها، ابو مریم بن محرش عامل رامهرمز، سعد بن ابی وقاص عامل کوفه، ابو موسی اشعری عامل بصره، عمرو عاص عامل مصر، عتبه بن ابی سفیان عامل طائف، ابو هریره عامل بحرین.

14 بدعتها و اعتراضات ابو بکر و عمر در دین:

اشاره

1. بدعتهای ابو بکر و عمر: غرامت گرفتن عمر از کارگزاران، تعجب امیر المؤمنین علیه السّلام از بدعت پسندی مردم، انتقال مقام ابراهیم علیه السّلام به محل آن در جاهلیّت، تغییر پیمانه صاع و مدّ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، غصب فدک، نقشه قتل امیر المؤمنین علیه السّلام، حبس خمس، آزاد کردن کنیزان صاحب فرزند، قضاوت باطل در مورد نصر و جعده و ابن وبره، بدعت در باره طلاق، حذف (حیّ علی خیر العمل) از اذان، بدعت در حکم همسر مفقود، بدعتهای عمر در باره عجم، بدعت در حکم سرقت، پشتوانه دروغین بدعتهای عمر، بدعت در آزاد کردن کنیزان یمن.

2. اعتراضات و اهانتهای ابو بکر و عمر به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله: بازگشت ابو بکر و عمر از لشکر اسامه، منع عمر از نوشتن کتف، اهانت عمر به صفیّه در مورد شفاعت، مخالفت ابو بکر و عمر در قتل رئیس خوارج، مخالفت ابو بکر و عمر در ابلاغ پیام، بدیها و مخالفتهای ابو بکر و عمر بیش از حد شمارش، اهانت عمر به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و عکس العمل آن حضرت، ابتدای خلقت نوری اهل بیت علیهم السّلام، نسب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، سؤال مردم از انساب و عاقبت خود، اعتراف عمر به اهانت خود نسبت به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، اعتراض عمر به آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله در مورد زکات عبّاس، اعتراض عمر به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در نماز بر جنازه منافق، اعتراض عمر به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در صلح حدیبیّه، اعتراض و انکار عمر در غدیر خم، اعتراض و استهزاء عمر در بیماری امیر المؤمنین علیه السّلام.

3. سوابق سوء ابو بکر و عمر و عثمان در مسأله خلافت: اتمام حجت با سلام بعنوان (امیر المؤمنین)، انتخاب یا انتصاب یا شوری، ابو بکر و عمر بدتر از عثمان.

بدعتها و اعتراضات ابو بکر و عمر نسبت به دین ابان می گوید: سلیم گفت: در مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله به عدّه ای که گرد هم نشسته بودند برخوردم که در میان آنان، بجز سلمان و ابو ذر و مقداد و محمد بن ابی بکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده، کسی غیر از بنی هاشم نبود.

1 بدعتهای ابو بکر و عمر

غرامت گرفتن عمر از کارگزاران

عبّاس به علی علیه السّلام گفت: چه چیزی عمر را مانع شد که از قنفذ هم مانند سایر کارگزارانش غرامت بگیرد؟ امیر المؤمنین علیه السّلام نگاهی به اطرافیانش کرد و چشمانش پر از اشک شد و فرمود: عمر خواست بدین وسیله از قنفذ بخاطر ضربتی که با تازیانه به فاطمه علیها السّلام زد تشکر کرده باشد (1). همان ضربتی که فاطمه علیها السّلام از دنیا رفت در حالی که اثر آن بر بازویش مانند دستبند باقی مانده بود (2).

سپس فرمود: تعجّب است از محبّت این مرد (عمر) و رفیقش قبل از او (ابو بکر) که در قلوب این امّت جای گرفته و تسلیم آنان در برابر او در هر چیزی که بدعت گذاشته است.

اگر کارگزاران عمر خائن بودند و این اموال در دست آنان به خیانت جمع شده بود، او حقّ نداشت آنان را رها کند و باید همه را می گرفت چرا که غنیمت مسلمانان است. پس چرا نصف آن را گرفته و نیم دیگر را در دست آنان باقی گذاشت؟ !

1- (1) (الف): ما شکایت می کنیم از زدن او فاطمه علیها السّلام را.
2- (2) (ب): بر بازوی او دیده می شد. (د): در بازوی او اثر کرده بود.

و اگر خائن نبودند عمر حق نداشت چیزی از اموال آنان را نه کم و نه زیاد بگیرد.

پس چرا نیمی از آن را گرفت؟ حتی اگر به خیانت در دست آنها بود ولی خودشان اقرار نکردند و شاهدی هم بر علیه آنان وجود نداشت برای او حلال نبود نه کم و نه زیاد چیزی از آنان بگیرد.

عجیب تر این است که آنان را بر سر کارهایشان باز گردانید! اگر خائن بودند جایز نبود آنان را دوباره بکار گیرد، و اگر خائن نبودند اموال آنها برایش حلال نبود.

تعجب امیر المؤمنین علیه السّلام از بدعت پسندی مردم

سپس علی علیه السّلام رو به جمعیت کرد و فرمود: تعجب است از قومی که می بینند سنّت پیامبرشان کم کم و دسته دسته تبدیل و تغییر می یابد و با این همه راضی می شوند و انکار نمی کنند بلکه در دفاع از بدعتها غضب می کنند و کسانی را که ایراد بگیرند و آن را انکار کنند سرزنش می نمایند (1). سپس قومی بعد از ما می آیند و بدعت و ظلم و از پیش خود ساخته های او را تابع می شوند و بدعتهای او را سنّت و دین می شمارند و به وسیله آن به پیشگاه پروردگار تقرّب می جویند.

انتقال مقام ابراهیم به محلّ آن در جاهلیّت

مثل برگردانیدن مقام ابراهیم علیه السّلام از جایی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار داد به موضعی که در زمان جاهلیت در آن بود و حضرت آن را از آنجا تغییر مکان داده بود (2).

1- (3) (ب): ... و با این همه غیرت نشان نمی دهند و انکار نمی نمایند، بلکه در دفاع از بدعتها غضب می کنند و به آن راضی می شوند و به هر کس که ایراد بگیرد عیب جوئی می کنند.

2- (4) در بحار: ج 8 قدیم ص 287 از امام حسین علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: محل مقام ابراهیم که حضرت ابراهیم علیه السّلام آن را قرار داد کنار دیوار کعبه بود. و همچنان در آنجا بود تا آنکه اهل جاهلیت آن

را به محلی که اکنون در آنجاست تغییر مکان دادند. وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله مکه را فتح کرد آن را به محلّی که حضرت ابراهیم علیه السّلام قرار داده بود برگردانید و همچنان در آنجا بود تا عمر بن خطاب به حکومت رسید و پرسید: چه کسی جای قبلی مقام ابراهیم را می داند؟ یک نفر گفت: من با طنابی فاصله آن را گرفته ام و اکنون نزد من است. عمر گفت: آن را برای من بیاور. آن را آورد و اندازه گرفتند و به جای اولش که در زمان جاهلیت بود برگرداندند!

تغییر پیمانه صاع و مد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

همچنین تغییر صاع و مدّ (1) پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، که در حقوق واجب و مستحب طبق آن پیمانه می شد. زیاد کردن مقدار پیمانه توسط عمر جز شرّ نتیجه ای نداشت زیرا در کفاره قسم و ظهار (2) طبق آن مقدار واجب از غلّات به فقرا داده می شد، و پیامبر صلی اللّه علیه و آله هم فرموده بود:

(خداوندا، بر مدّ و صاع ما برکت عنایت فرما). مردم بین او و این کارش مانع نشدند، بلکه راضی شدند و کاری که انجام داده بود قبول کردند.

غصب فدک

همچنین گرفتن او و رفیقش فدک را، در حالی که در دست فاطمه علیها السّلام و در تصرّف او بود و از زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله از غلّه و محصول آن استفاده می کرد. از او بر آنچه در دستش بود شاهد خواست و سخن او را تصدیق نکرد و ام ایمن را هم تصدیق نکرد. در حالی که او به یقین می دانست- همان طور که ما می دانیم- فدک در دست او بود، و برای او جایز نبود نسبت به آنچه در دستش بود از او شاهد بخواهد و نه او را در باره آن متّهم کند.

مردم هم از این کار او خشنود شدند و او را ستایش کردند و گفتند: (پرهیزکاری و فضیلت او را بدین کار وادار کرد) ! کار زشتشان هنگامی زیبا جلوه کرد که از سخن اوّل خود برگشتند و گفتند: (گمان می کنیم فاطمه هرگز غیر حق نمی گوید و علی هم جز به حق شهادت نداده است. اگر با ام ایمن زن دیگری بود فدک را برای فاطمه امضا می کردیم) ! و با این کار نزد جهّال منزلت بیشتری پیدا کردند.

1- (5) صاع و مدّ دو پیمانه اندازه گیری در کیل است که صاع واحد بزرگ و مدّ واحد کوچک است. از آنجا که اندازه این دو پیمانه باید دقیق باشد پیامبر صلی اللّه علیه و آله مقدار دقیق آن را تعیین فرمودند. ولی عمر مقدار پیامبر صلی اللّه علیه و آله را تغییر داد و آن را زیادتر کرد.

2- (6) (ظهار) عملی بود که در جاهلیّت انجام می شد و در اسلام برای کسی که چنین کاری انجام دهد کفاره قرار داده شد، و آن این بود که مردی به همسر خود بگوید: (ظهرک علیّ کظهر امّی) و خلاصه معنایش این است که: (تو مثل مادرم بر من حرام هستی).

مگر آنها چه بودند و چه کسی دستور داده بود که آنان حاکم باشند (1) و عطا کنند یا مانع از حق کسی شوند؟! ولی امت به آن دو مبتلا شدند و آنها هم خود را داخل چیزی کردند که حقی در باره آن نداشتند و در مورد آن چیزی نمی دانستند.

هنگامی که ابو بکر می خواست فدک را از دست فاطمه علیها السّلام خارج کند در حالی که در دست او بود آن حضرت به آنها فرمود: (آیا در دست من نبود و وکیل من در آن نبود و در زمان حیات پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله غلّه آن را نخورده بودم)؟ گفتند: بلی. فرمود: (پس چرا در مورد چیزی که در دست من است از من دلیل و شاهد می خواهید)؟ گفتند: چون غنیمت مسلمانان است، اگر شاهد آوردی به تو می دهیم و گر نه امضا نمی کنیم! فاطمه علیها السّلام- در حالی که مردم در اطراف آن دو نفر می شنیدند- فرمود: (می خواهید کاری که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله کرده ردّ کنید و در باره ما بخصوص حکمی جاری کنید که در باره سایر مسلمین انجام نداده اید؟ ای مردم، بشنوید آنچه این دو مرتکب می شوند (2). چه نظر می دهید اگر من اموالی را که در دست مسلمین است ادّعا کنم، آیا از من شاهد می خواهید یا از آنها)؟ گفتند: البتّه از تو می خواهیم. فرمود: حال اگر همه مسلمانان آنچه در دست من است ادّعا کنند از آنها شاهد می خواهید یا از من؟

عمر غضبناک شد و گفت: این غنیمتی است برای مسلمین و زمین آنها است، و آن در دست فاطمه است و محصول آن را می خورد. اگر شاهدی بر ادعای خود آورد که پیامبر از بین مسلمین این غنیمت و حقّشان را به فاطمه بخشیده در این باره تجدید نظر می کنیم.

حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: مرا بس است! ای مردم شما را بخدا قسم می دهم، آیا از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نشنیدید که می فرمود: (دخترم فاطمه سیّده زنان اهل بهشت است)؟ گفتند: آری بخدا قسم این را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدیم. فرمود: (آیا سیده زنان اهل بهشت ادّعای باطل می کند و آنچه حقّش نیست می گیرد؟ اگر چهار نفر بر علیه من به فحشا شهادت دهند یا دو نفر به سرقت شهادت دهند، آیا سخن آنان را بر علیه من تصدیق می کنید)؟

1- (7) (ب): در شأن آنها نیست که حاکم باشند.
2- (8) (ب): بشنوید آنچه عتیق (ابو بکر) بر ما تحمیل می کند. (الف) خ
ل: بشنوید گناهی را که اینان مرتکب می شوند.

در اینجا ابو بکر ساکت شد، ولی عمر گفت: آری، و بر تو حدّ جاری می کنیم!!! فرمود: دروغ گفتی و لئامت خود را ثابت کردی، مگر آنکه اقرار کنی بر دین محمد صلی اللّٰه علیه و آله نیستی. کسی که شهادتی را بر علیه سیده زنان اهل بهشت قبول می کند یا حدّی را بر او جاری می نماید ملعون است و به آنچه خدا بر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله نازل کرده کافر است، زیرا کسانی که خداوند همه بدیها را از آنان برده و آنان را پاک گردانیده شهادتی بر علیه شان روا نیست، چون از هر بدی معصوم اند و از هر فحشائی پاک شده اند. ای عمر، در باره اهل این آیه (آیه تطهیر) به من خبر ده، اگر قومی بر علیه آنان یا یکی از ایشان نسبت شرک یا کفر یا فحشا دهد آیا مسلمانان از ایشان برائت می جویند و بر آنها حدّ جاری می کنند؟

عمر گفت: آری، آنان با سایر مردم در این باره یکی هستند. فرمود: (دروغ گفتی و کافر شدی، آنها با سایر مردم در این باره یکی نیستند، زیرا خداوند آنان را معصوم قرار داده و در باره عصمت و طهارت آنان آیه نازل کرده و همه بدی ها را از ایشان برده است.

پس هر کس بر علیه آنان مطلبی را تصدیق کند خدا و رسولش را تکذیب نموده است).

ابو بکر گفت: ای عمر، تو را قسم می دهم که ساکت باشی!

نقشه قتل امیر المؤمنین علیه السّلام

شب که شد ابو بکر و عمر سراغ خالد بن ولید فرستادند و گفتند: ما می خواهیم موضوعی را پنهانی با تو در میان بگذاریم (1) و آن را به تو واگذار کنیم بخاطر اطمینانی که به تو داریم. خالد گفت: هر کاری می خواهید به من واگذار کنید که من مطیع فرمان شما هستم. گفتند: (این پادشاهی و سلطنت تا علی زنده است برای ما فایده ندارد. نشنیدی به ما چه گفت و چگونه با ما روبرو شد؟ ما در امان نیستیم که او پنهانی به سوی خود دعوت کند و عدّه ای به او پاسخ مثبت دهند و او بر علیه ما قیام کند، چرا که او شجاعترین عرب است و ما هم نسبت به او این کارهائی که دیدی مرتکب شده ایم و در حکومت

1- (9) (ب) و (د): کاری را با تو مشورت کنیم.

پسر عمویش بر او غالب شدیم در حالی که حقی در آن نداشتیم و فدک را هم از دست همسر او بیرون آوردیم. (ابو بکر گفت:) وقتی نماز صبح را با مردم خواندم کنار او بایست و شمشیرت همراهت باشد. وقتی من نماز را خواندم و سلام دادم گردن او را بزن) !! علی علیه السّلام می فرماید: خالد بن ولید در حالی که شمشیرش را به کمر بسته بود در کنار من به نماز ایستاد. ابو بکر هم به نماز ایستاد و در تصمیم خود متردّد و پشیمان شده و متحیّر مانده بود، تا آنجا که نزدیک بود آفتاب طلوع کند! لذا قبل از آنکه سلام دهد گفت:

(آنچه به تو دستور داده بودم انجام مده) و سپس سلام نماز را داد!! به خالد گفتم: موضوع چه بود؟! گفت: به من دستور داده بود که وقتی سلام نماز را داد گردن تو را بزنم. گفتم: آیا چنین کاری را می کردی؟ گفت: آری بخدا قسم، اگر سلام می داد انجام می دادم!

حبس خمس

سلیم می گوید: سپس امیر المؤمنین علیه السّلام رو به عباس و اطرافیانش کرد و فرمود (1): آیا تعجب نمی کنید از اینکه او و رفیقش سهم ذوی القربی را که خداوند برای ما در قرآن واجب کرده حبس نموده اند؟! خدا هم می دانست که اینان بزودی در این باره به ما ظلم می کنند و آن را از دست ما خارج می کنند و لذا فرمود: إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ (2)، (اگر به خدا و به آنچه در روز فرقان، روزی که دو گروه با یک دیگر ملاقات می کنند نازل کردیم ایمان آورده اید ...) (3).

1- (10) عبارت در کتاب ارشاد القلوب چنین است: سپس امیر المؤمنین علیه السّلام رو به اطرافیانش کرد و فرمود: آیا برای شما رأیی ظاهر نشد که باعث شد آنان بر ما اهل بیت از هر جانب و به هر شکلی مسلط شوند و از هیچ گونه دور کردن و به نهایت درجه بدرفتاری و گرفتن حقوق ما کوتاهی نکنند. آیا عجیب نیست که او و رفیقش سهم ذوی القربی را از ما حبس می کنند ....
2- (11) سوره انفال: آیه 41.

3- (12) منظور حضرت این است که خداوند آیه خمس را بصورت شرط آورده که اگر مؤمن هستید چنین کنید، اشاره به اینکه در آینده عده ای به آن ایمان نخواهند داشت.

الحاق خانه جعفر به مسجد

تعجب است از اینکه عمر خانه برادرم جعفر را خراب کرد و آن را به مسجد ملحق نمود و از قیمت آن نه کم و نه زیاد چیزی به پسرانش نداد. مردم هم این را بر او عیب نگرفتند و تغییر هم ندادند، گویی خانه مردی از دیلم را گرفته است (1) !

بدعت در غسل جنابت

تعجب است از جهل عمر و جهل امّت که او به همه عمّالش نوشت: (اگر جنب آب پیدا نکرد بر او واجب نیست نماز بخواند، و نباید بر خاک تیمّم کند تا آب بیابد، اگر چه آب پیدا نکند تا خدا را ملاقات کند) ! مردم هم قبول کردند و به آن راضی شدند، در حالی که هم خود او و هم مردم می دانستند که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به عمار و ابو ذر دستور داد که از جنابت تیمّم کنند و نماز بخوانند. این دو نفر و غیر اینها هم نزد عمر شهادت دادند (2)، ولی او قبول نکرد و در مقابل آنان سری بلند نکرد و توجهی ننمود.

بدعت در ارث جدّ

تعجب از اینکه آن دو بدون علم و بی توجه و از روی جهل قضاوتهای مختلفی در باره ارث جد نمودند (3)، و از روی جرأت بر پروردگار و بی تقوائی آنچه را نمی دانستند ادعا کردند. آنان ادعا کردند که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت در حالی که در باره جدّ

1- (13) (ب) و (د): مردم او را سرزنش نکردند گویی خانه مردی از ترک یا کابل را گرفته است.

2- (14) در الغدیر: ج 6 ص 83 روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت: من جنب شدم و آب پیدا نکردم. عمر گفت: نماز نخوان ! عمار گفت: آیا بیاد نداری که من و تو در لشکری به جنگ رفته بودیم و جنب شدیم و آب نیافتیم. در آن روز تو نماز نخواندی ولی من در خاک غلطیدم و نماز خواندم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کافی بود دستت را بر خاک بزنی و در آن بدمی و به صورت و دستانت بکشی. عمر در جواب

عمار گفت: ای عمار از خدا بترس!! عمار هم گفت: اگر نمی خواهی این حدیث را نقل نکنم!!

3- (15) از آنجا که در باره ارث جدّ (پدر بزرگ) هم ابو بکر و هم عمر قضاوتهای مختلفی نموده اند لذا در این قسمت ضمیر تثنیه آمده و هر دو نفر ذکر شده اند. به الغدیر: ج 6 ص 117 و ج 7 ص 120 مراجعه شود.

حکمی نکرده بود. هیچ کس هم ادّعا نکرد که ارث جدّ را می داند. بلکه در این باره تابع آن دو نفر شدند و سخن آنان را تصدیق کردند!

آزاد کردن کنیزان صاحب فرزند

همچنین از بدعتهای عمر حکم به آزادی کنیزانی است که صاحب فرزند می شوند (1)، که مردم در این مورد هم سخن او را مورد عمل قرار دادند و امر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را کنار گذاشتند.

قضاوت باطل در مورد نصر و جعده و ابن وبره

همچنین آن حکمی که در باره نصر بن حجاج (2) و جعده از طایفه بنی سلیم (3) و ابن وبره (4) به اجرا در آورد.

ص: 339

1- (16) اشاره به بدعت عمر است که گفت: هر کنیز حامله وقتی وضع حمل کند آزاد می شود.
2- (17) اشاره به تبعید بدون جهت نصر بن حجاج است. در بحار: ج 8 قدیم ص 286 روایت کرده که روزی عمر در کوچه های مدینه گردش می کرد. صدای زنی را شنید که در خانه اش شعر عاشقانه ای می خواند و در آن نصر بن حجاج را معشوقه خود می خواند. دستور داد نصر را حاضر کنند. وقتی او را آوردند دید از نظر سیما و چشمان و موهایش زیباترین مردم است. ابتدا دستور داد موی سر او را تراشیدند و در نتیجه صورت زیبای او بهتر دیده شد. دستور داد تا عمامه بر سر بگذارد و در نتیجه چشمانش زیباتر دیده شدند. عمر گفت: در شهری که من هستم نباید ساکن باشی! گفت: برای چه؟ عمر گفت: حرف همین است که گفتم! و دستور داد او را به بصره تبعید کردند! عمر نظیر این حکم را در باره پسر عموی نصر بن حجاج نیز صادر کرد. به طبقات ابن سعد: ج 3 ص 385 مراجعه شود. لازم به تذکر است که جنبه بدعت در این حکم عمر آن است که مجرد زیبا بودن یک شخص که یک مسأله خدادادی است این حق را به کسی نمی دهد که بدون جرم سر او را بتراشد و سپس او را تبعید نماید.
3- (18) اشاره به شلاق زدن بی جهت به جعده است. در طبقات ابن سعد: ج 3 ص 285 روایت کرده که نامه ای بدست عمر رسید که در آن اشعاری بود و خلاصه اش این بود که شخصی از جعده شکایت کرده بود که

در خانه زنانی که شوهرشان در سفر است و غايبند می رود و گوئی می خواهد با آنان رابطه برقرار کند. عمر جعده را فرا خواند و دستور داد پاهايش را ببندند و صد ضربه شلاق به او بزنند و به او دستور داد بر زنانی که شوهرشان غائب است وارد نشود. جنبه بدعت در اين حکم هم اين است که اولا بدون ثبوت صدق شکايت کننده در باره او حکم کرده، و ثانيا احتمال ارتباط با زنان بوده و هنوز ثابت نشده بود، و ثالثا صد ضربه شلاق حد برای زنای ثابت شده است و در اينجا بر فرض ثبوت شکايت، مجرد ارتباط ثابت می شود که بايد کمتر از حدّ شرعی و بعنوان تعزير مجازات شود.

4- (19) قضيه ابن وبره در مدارک موجود يافت نشد.

بدعت در باره طلاق

عجیب تر از اینها، آنکه ابو کنف عبدی نزد عمر آمد و گفت: (من در حالی که غائب بودم همسرم را طلاق دادم و خبر طلاق به او رسید. بعد در حالی که او در عدّه بود رجوع کردم و خبر رجوع را برای او نوشتم ولی نوشته من به دست او نرسید تا آنکه ازدواج کرد).

عمر در جواب او نوشت: (اگر این کسی که با او ازدواج کرده دخول نموده همسر او حساب می شود، و اگر دخول نکرده همسر توست) !! این مطلب را نوشت در حالی که من حاضر بودم ولی با من مشورت نکرد و از من سؤال ننمود، گوئی خود را با علمش از من مستغنی می دید (1). خواستم او را نهی کنم ولی با خود گفتم: باکی ندارم تا خدا رسوایش کند. ولی مردم بر او عیب نگرفتند بلکه تحسین کردند و آن را سنّت قرار دادند و از او قبول کردند و آن را عمل درست حساب کردند، در حالی که این حکمی بود که اگر دیوانه بی ارزش کم عقلی هم می خواست در این باره حکم کند بیش از این نمی گفت (2).

حذف (حیّ علی خیر العمل) از اذان

همچنین برداشتن او (حیّ علی خیر العمل) را از اذان (3)، که مردم آن را سنّت حساب کردند و در این حکم تابع او شدند.

حذف (حیّ علی خیر العمل) از اذان

همچنین حکم او در باره مرد مفقود که (مهلت زنش چهار سال است و بعد از آن ازدواج می کند. اگر شوهرش آمد بین باز پس گرفتن همسرش و یا گرفتن مهریه او مخیّر می شود) !!

1- (20) در کتاب ارشاد القلوب: خود را با جهلش از من مستغنی می دید.
2- (21) در کتاب ارشاد القلوب عبارت چنین است: در این باره قضاوتی کرد که اگر دیوانه ای حکم می کرد بر او ایراد می گرفتند.
3- (22) در الغدیر: ج 6 ص 213 روایت کرده که عمر گفت: سه کار در زمان پیامبر حلال بود که من آنها را حرام می کنم و برای آنها عقاب می

نمایم: حج تمتّع، متعه زنان، حیّ علی خیر العمل در اذان.

مردم این حکم او را هم تحسین کردند و آن را سنّت حساب کردند و بخاطر جهل و نادانی به کتاب خدا و سنّت پیامبرش از او قبول نمودند.

بدعتهای عمر در باره عجم

همچنین عمر هر عجمی را از مدینه اخراج کرد (1).

و طنابی به طول پنج وجب برای عمّالش به بصره فرستاد و گفت: (هر کس از عجمها را گرفتید که قامت او بقدر این طناب بود گردنش را بزنید) !! و همچنین برگرداندن او زنان اسیر شوشتر را در حالی که حامله بودند (2) !

بدعت در حکم سرقت

در مورد بچه هایی که در بصره سرقت کرده بودند طنابی فرستاد و گفت: (هر کدام به بلندی این طناب رسید دست او را قطع کنید) (3) !!

پشتوانه دروغین بدعتهای عمر

عجیب تر از آن اینکه کذّابی، دروغی را در باره عمر شایع کرد، و خود او و جاهلان آن را پذیرفتند و گمان کردند که (ملائکه بر لسان عمر سخن می گوید و به او تلقین می کند) (4) !

ص: 341

1- (23) در مروج الذهب مسعودی: ج 2 ص 320 روایت کرده که: عمر اجازه نمی داد احدی از عجم وارد مدینه شود.
2- (24) یعنی زنانی را که در جنگ شوشتر اسیر شده بودند و پس از تقسیم بین مسلمانان بعنوان کنیز از آنان حامله شده بودند، دوباره آزاد کرد بدون آنکه مسأله فرزندان در مورد آنان حل و فصل شود.
3- (25) نظیر این را علامه امینی در الغدیر: ج 6 ص 171 آورده که پسری از اهل عراق سرقت کرده بود. عمر نوشت: (او را وجب کنید، اگر شش وجب شد دستش را قطع کنید) ! او را وجب کردند بقدر یک انگشت کم بود و آزاد شد !

4- (26) در این باره به الغدیر: ج 6 ص 331 و نیز آخر حدیث 10 کتاب حاضر مراجعه شود.

بدعت در آزاد کردن کنیزان یمن

همچنین عمر زنان اسیر یمن را آزاد کرد (1).

2 اعتراضات و اهانتهای ابو بکر و عمر به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

بازگشت از لشکر اسامه

همچنین بازگشت عمر و رفیقش (ابو بکر) از لشکر اسامه بن زید در حالی که بعنوان (امیر) بر او سلام کرده بودند (2).

منع از نوشتن (کتف)

عجیب تر از آن اینکه خدا می داند و مردم هم می دانند (3) که او پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را از نوشتن کتفی که خواسته بود مانع شد (4). ولی این کارش نزد مردم ضرری به او نزد و نقصی برای او حساب نشد.

ص: 342

1- (27) این بدعت نظیر آزادی کنیزان شوشتر است که از مسلمانان حامله بودند. در کتاب ایضاح فضل بن شاذان: ص 463 روایت کرده که عمر زنان اسیر یمن را در حالی که حامله بودند آزاد کرد و آنان را از دست مالکانشان که آنها را خریده بودند گرفت، بدون آنکه مسأله فرزندان در رحم آنان حل شود.
2- (28) در بحار: ج 8 قدیم ص 245 روایت کرده که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شب بیست و ششم ماه صفر سال یازدهم هجرت به مردم دستور داد برای جنگ با روم آماده شوند. اسامه را فرا خواند و او را سر لشکر قرار داد و علم را به او سپرد و کسانی را که از لشکر او تخلف کنند لعنت کرد. از جمله افرادی که بخصوص نام برد ابو بکر و عمر بودند، که این دو در شب رحلت حضرت به مدینه بازگشتند و برای غصب خلافت آماده شدند. حضرت در آن شب فرمود: (امشب شر عظیمی وارد مدینه شده است). به پاورقی 32 از حدیث 58 این کتاب نیز مراجعه شود.
3- (29) (ب): خدا به مردم فهماند. در ارشاد القلوب: او و آنان که با او و در اطراف او هستند می دانند.
4- (30) در باره قصه (کتف) به حدیث 11 و 49 کتاب حاضر مراجعه شود.

اهانت عمر به صفیّه در مورد شفاعت

او بود که در باره صفیه (عمه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله) آن سخنان را گفت. حضرت هم غضبناک شد و آن سخنان را فرمود (1).

مخالفت ابو بکر و عمر در قتل رئیس خوارج

او و رفیقش بودند که از قتل مردی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور کشتن او را داده بود خودداری کردند. آن حضرت بعد از آن دو، به من دستور داد و در این باره مطالبی فرمود (2).

مخالفت ابو بکر و عمر در ابلاغ پیام

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به ابو بکر دستور داد تا در بین مردم ندا کند. (هر کس با توحید خدا را ملاقات کند و به او هیچ شریکی قائل نشود، داخل بهشت می شود). عمر مانع ابو بکر شد.

1- (31) در بحار: ج 8 قدیم ص 200 از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که پسر صفیه دختر عبد المطلب از دنیا رفته بود. عمر به او برخورد کرد و گفت: (گوشواره ات را بپوشان که فامیلی تو با پیامبر برایت نفعی نخواهد داشت)!! صفیه گفت: تو مگر گوشواره مرا دیدی ای زنا زاده؟ سپس صفیه نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و این جریان را به آن حضرت خبر داد و گریست. حضرت بیرون آمد و ندا کرد تا مردم جمع شدند. سپس فرمود: چه شده است که عدّه ای گمان می کنند خویشاوندی من نفعی ندارد ....

2- (32) در الغدیر: ج 7 ص 216 از ابی سعید خدری روایت کرده است که: ابو بکر نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت: یا رسول اللَّه، من از فلان مکان می گذشتم، مردی با خشوع و خوش سیما مشغول نماز بود. حضرت به او فرمود: سراغ او برو و او را بقتل برسان. ابو بکر سراغ او رفت ولی او را به آن حالت دید و نخواست او را بکشد و نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برگشت. حضرت به عمر فرمود: برو و او را بکش. عمر هم آمد و چون او را به همان حالتی که ابو بکر دیده بود ملاحظه کرد او را نکشت و برگشت و گفت: من او را در حال خشوع یافتم و نخواستم او را

بکشم. حضرت فرمود: یا علی، تو برو و او را بکش. علی علیه السّلام آمد ولی او را ندید و برگشت و عرض کرد: یا رسول اللّه، او را ندیدم. حضرت فرمود: (آن مرد و اصحابش قرآن را می خوانند ولی از گلویشان تجاوز نمی کند. از دین بیرون می روند همان طور که تیر به شکار اصابت کند و از تن او بیرون آید، و دوباره به دین بر نمی گردند مگر آنکه تیر به شکاف خود برگردد. آنان را بکشید که بدترین مردمان هستند. و آن مرد ذو الثدیه رئیس خوارج نهروان بود.

ابو بکر هم سخن عمر را اطاعت کرد و از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله سرپیچی کرد و امر آن حضرت را اجرا نکرد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در این باره هم مطالبی فرمود.

بدیها و مخالفتهای بیشمار ابو بکر و عمر

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بدیهای عمر و رفیقش (ابو بکر) بیش از آن است که به شماره و حساب آید. با این همه، این بدیها باعث نقص آن دو نزد جهال و عامّه مردم نشده است، بلکه نزد ایشان محبوب تر از پدران و مادران و خود آنها هستند، و مردم بخاطر آنها غضب می کنند در حدّی که برای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آن طور غضب نمی کنند (1).

اهانت عمر به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و عکس العمل آن حضرت

علی علیه السّلام فرمود: روزی از کنار صُهاکی (2) می گذشتم که به من گفت: (مثل محمد (3) جز مثل درخت خرمایی که در محل زباله ای روییده باشد نیست)! من نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمدم و این مطلب را گفتم. حضرت غضب کرد و با همان حال غضب بر منبر آمد. انصار بخاطر غضبی که از آن حضرت دیدند دهشت زده شدند و غرق در اسلحه آمدند.

حضرت فرمود: (چه شده است اقوامی را که مرا در مورد خویشاوندانم سرزنش می کنند؟ در حالی که از من شنیده اند آنچه در فضیلت آنان گفته ام و همچنین فضیلت دادن خدا ایشان را و آنچه خدا به ایشان اختصاص داده که بدیها را از ایشان برده و آنان را پاک گردانیده است. همچنین شنیده اید آنچه در باره افضل اهل بیتم و بهترین آنها گفته ام از آنچه خداوند او را بدان اختصاص داده و او را اکرام نموده و تفضیل داده مانند سبقت او در اسلام و گرفتاریهای او در راه آن، و خویشاوندی او با من و اینکه او نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است. بعد از اینها گمان می کنید مثل من در اهل بیتم همچون درخت خرمایی روییده در زباله است)؟!

1- (33) در کتاب ارشاد القلوب در اینجا اضافه کرده: و از ذکر آن دو به بدی پرهیز می کنند بگونه ای که در مورد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پرهیز

نمی کنند.
2- (34) صُهاکی کنایه از عمر است که به اعتبار مادرش (صُهاک) آورده شده است.
3- (35) (الف): مثل محمد در اهل بیتش ....

بدانید که خداوند مخلوقاتش را آفرید و آنان را به دو گروه تقسیم نمود، و مرا در بهترین دو گروه قرار داد. سپس یک فرقه را به سه گروه تقسیم کرد که از شعبه ها و قبایل و خاندانهایی تشکیل می شد، و مرا در بهترین شعبه ها و قبیله ها قرار داد. سپس آنها را هم به خاندانهایی تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندانها قرار داد، و این همان کلام خداوند است که: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (1). این آیه در اهل بیت من و عترتم و خودم و برادرم علی بن ابی طالب تحقّق پیدا کرده است.

بدانید که خداوند نظری به اهل زمین کرد و مرا از میان ایشان انتخاب کرد. سپس نظر دیگری کرد و برادرم علی و وزیر و وصیّم و جانشینم در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از مرا انتخاب کرد، و مرا بعنوان رسول و نبی و راهنما مبعوث کرد و به من وحی نمود که علی را بعنوان برادر و ولی و وصیّ و خلیفه در امتم بعد از خود قرار دهم.

بدانید که او صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. هر کس او را یاری کند خدا او را یاری می کند، و هر کس با او دشمنی کند خدا او را دشمن می دارد (2)، و هر کس او را دوست بدارد خدا او را دوست می دارد، و هر کس او را مبغوض بدارد خدا او را مبغوض می دارد. جز مؤمن او را دوست ندارد و جز کافر او را مبغوض نمی دارد. او سرپرست زمین بعد از من (3) و باعث آرامش آن و کلمه تقوای خداوند و ریسمان محکم الهی است. آیا می خواهید نور خدا را با دهانتان خاموش کنید؟ خداوند نور خود را به نهایت می رساند اگر چه مشرکان را خوش نیاید. دشمنان خدا می خواهند نور برادرم را خاموش کنند، ولی خدا نمی گذارد تا آنکه نور خود را کامل نماید.

1- (36) سوره احزاب: آیه 33.
2- (37) (ب) و (د): هر کس او را یاری کند خدا را یاری کرده و هر کس او را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است.
3- (38) در کتاب فضائل: زینت زمین.

ای مردم، حاضران شما سخن مرا به غائبان برسانند. خدایا بر اینان شاهد باش.

ای مردم، خداوند نظر سوّمی نمود و بعد از من از میان آنها دوازده جانشین از اهل بیتم انتخاب کرد که آنان برگزیدگان امتم هستند. یازده امام یکی پس از دیگری بعد از برادرم می باشند که هر یک از دنیا برود یکی از آنان خلافت را بدست می گیرد.

مثل آنان مثل ستارگان در آسمان است که هر ستاره ای غروب کند ستاره دیگری طلوع می کند، چون آنان امامان هدایت کننده هدایت شده ای هستند که حیله کسانی که با ایشان مکر کنند و خوار کردن آنان که ایشان را خوار کنند به ایشان ضرری نمی رساند، بلکه خداوند به کسانی که با ایشان حیله کنند یا آنان را خوار کنند با همان مکر و خواری ضرر می زند.

آنان حجّت های خداوند در زمین و شاهدان او بر خلقش هستند. هر کس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از ایشان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. آنان با قرآن و قرآن با آنان است، نه ایشان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از ایشان جدا می شود تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

اوّل امامان برادرم علی بهترین آنهاست. سپس پسرم حسن و سپس پسرم حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین که مادرشان دخترم فاطمه است. صلوات خدا بر آنان باد.

بعد از آنان (در فضیلت)، پسر عمویم و برادر برادرم جعفر بن ابی طالب (1) و عمویم حمزه بن عبد المطلب است.

بدانید که من محمد بن عبد اللّٰه هستم و بهترین انبیاء و مرسلین هستم. دخترم فاطمه سیده زنان اهل بهشت است، و علی و فرزندان او که اوصیائند بهترین اوصیاء هستند، و اهل بیت من بهترین اهل بیت های پیامبرانند و دو پسرم آقای جوانان اهل بهشتند.

ای مردم، امیدهای شما به شفاعت من است، آیا اهل بیت من از آن عاجزند؟

هر کس که از نسل جدم عبد المطلب بدنیا آمده باشد و خدا را با توحید و بدون آنکه شرکی قائل شود ملاقات کند، او را وارد بهشت می کند، اگر چه گناهانش بعدد ریگها و

1- (39) یعنی جعفر بن ابی طالب برادر امیر المؤمنین علیه السّلام است و امیر المؤمنین علیه السّلام هم برادر پیامبر صلی اللّه علیه و آله است.

کف دریاها باشد (1).

ای مردم، اهل بیت مرا در حیات من و پس از من بزرگ بشمارید و به ایشان اکرام کنید و آنان را فضیلت دهید (2). برای احدی جایز نیست به احترام دیگری از جایش برخیزد مگر برای اهل بیتم. اگر من حلقه درب بهشت را بگیرم و سپس پروردگار برایم تجلّی کند و من به سجده در آیم و به من اجازه شفاعت داده شود کسی را بر اهل بیتم مقدّم نمی دارم.

نسب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

فرمود: ای مردم، نسبت مرا بگوئید که من کیستم؟! یک نفر از انصار برخاست و عرض کرد (3): از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می بریم. یا رسول اللَّه، به ما خبر ده که چه کسی در باره اهل بیتت تو را اذیت کرده تا گردن او را بزنیم (4) و بدین وسیله به عترتش نیکی شده باشد.

حضرت فرمود: نسب مرا این گونه بگوئید: (من محمد بن عبد اللَّه بن عبد المطلب بن هاشم)، و حضرت نسب خود را تا نزار ذکر کرد و بعد تا حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل اللَّه رساند (5) و سپس فرمود: من و اهل بیتم با طینت پاکی از زیر عرش تا آدم

1- (40) این عبارت در کتاب فضائل چنین است: (ای مردم، آیا شفاعت مرا نسبت به خود امیدوارید و من از شفاعت اهل بیت خود عاجزم؟! ای مردم، هر کس فردای قیامت با ایمان خدا را ملاقات کند بدون آنکه شرکی بورزد اجر او بهشت است اگر چه گناهانش بقدر خاک زمین باشد). البته توحید بدون ولایت اهل بیت علیهم السّلام ارزشی ندارد که در روایات به تواتر وارد شده است.
2- (41) این عبارت در کتاب (مشارق انوار الیقین) چنین است: ای مردم، اهل بیت مرا بزرگ بدارید و آنان را دوست بدارید و بعد از من همراه آنان باشید که ایشان صراط مستقیم هستند.
3- (42) این عبارت در کتاب فضائل چنین است: انصار برخاستند و در حالی که اسلحه ها را بدست گرفته بودند گفتند: ....
4- (43) (ب) و (د): تا او را بکشیم.

5- (44) در کتاب فضائل در اینجا اضافه کرده: سپس نسب خود را تا نوح پیش رفت. در بحار: ج 15 ص 107 نسب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را تا حضرت آدم علیه السّلام چنین روایت کرده است: محمد بن عبد اللَّه بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن خزیمه بن مدرکه بن طابخه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ابن ادّ بن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن سروغ بن هود بن ارفخشذ بن متوشلح بن سام بن نوح بن لمک بن ادریس بن مهلائیل بن زبارز بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السّلام.

بوده ایم و نسل ما همه اش نکاح بوده و زنا نبوده است و ازدواجهای جاهلیت به نسل ما مخلوط نشده است.

سؤال مردم از انساب و عاقبت خود

فرمود: از من سؤال کنید. بخدا قسم هیچ کس در باره پدر و مادرش و نسبش از من نمی پرسد مگر اینکه به او خبر می دهم.

مردی برخاست و گفت: پدر من کیست؟ فرمود: (پدر تو فلانی است، همان کسی که بعنوان پسر او خوانده می شوی). آن مرد خدا را حمد و ثنا نمود و گفت: اگر مرا به غیر او هم نسبت می دادی راضی می شدم و تسلیم بودم.

مرد دیگری برخاست و پرسید: پدر من کیست؟ فرمود: (پدر تو فلانی است)، و حضرت شخص دیگری غیر آنکه بنام پدرش معروف بود ذکر نمود. آن مرد هم از اسلام مرتد شد.

مرد دیگری برخاست و گفت: آیا من از اهل بهشتم یا اهل آتش؟ فرمود: از اهل بهشت. مرد دیگری برخاست و گفت: من اهل بهشتم یا آتش؟ فرمود: از اهل آتش!

اعتراف عمر به اهانت خود نسبت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله غضبناک فرمود: چرا آن کسی که بهترین اهل بیتم و برادر و وزیر وارث و وصیّم و خلیفه ام در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از مرا سرزنش کرده بر نمی خیزد تا بپرسد پدرش کیست و جایش کجاست (1)، آیا در بهشت یا در جهنم است؟

ص: 348

1- (45) (ج): تا بپرسد او کیست و پسر چه کسی است؟!

عمر بن خطاب برخاست و عرض کرد (1): از نارضایتی خدا و رسولش به خدا پناه می برم. یا رسول اللّٰه ما را عفو فرما خدا تو را عفو نماید و توبه ما را بپذیر خدا توبه تو را بپذیرد، ما را بپوشان خدا تو را بپوشاند، از ما بگذر خدا بر تو درود بفرستد (2). پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله حیا کرد و خودداری نمود.

اعتراض عمر به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در مورد زکات عباس

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: عمر بود در زکات عبّاس، آن هنگام که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله او را برای جمع آوری زکات فرستاد، او برگشت و گفت: عباس زکات مالش را پرداخت نمی کند.

حضرت غضبناک شد و فرمود: سپاس خدا را که ما اهل بیت را از شرّ نسبتهای ناروائی که به ما می دهند در امان داشته است. عباس زکات مالش را منع نکرده است بلکه تو به عجله در باره او قضاوت کردی. او زکات چند سال را از پیش پرداخت کرده است (3).

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: عمر بعد از آن نزد من آمد و از من خواست که همراه او برای شفاعت نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برویم تا از او راضی شود، و من هم این کار را انجام دادم.

اعتراض عمر به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در نماز بر جنازه منافق

و عمر بود در جریان عبد اللّٰه بن ابی سلول که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله جلو رفت تا بر جنازه او نماز بخواند. عمر لباس حضرت را از پشت سر گرفت و به سمت خود کشید و گفت: (خدا ترا نهی کرده بر او نماز بخوانی و برای تو جایز نیست بر او نماز بخوانی)!! پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: وای بر تو، مرا اذیت کردی! من به احترام پسرش بر او نماز خواندم، و امیدوارم بخاطر این نماز من هفتاد نفر از فرزندان پدرش و اهل بیتش مسلمان

1- (46) در کتاب فضائل عبارت چنین است: در اینجا بود که دومی (عمر) ترسید که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نام او را ببرد و او را بین مردم

مفتضح کند. لذا برخاست و گفت: ....
2- (47) در کتاب فضائل عبارت چنین است: از ما بگذر خدا ما را فدایت گرداند. در اینجا حضرت حیا کرد و سکوت نمود، چرا که از اهل حلم و کرم و عفو بود. و سپس از منبر پائین آمد.
3- (48) (ب) و (د): سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله، عمر را از فرستادن برای زکات عزل نمود.

شوند. و تو چه می دانی در نماز چه گفتم؟ من بر علیه او دعا کردم (1).

اعتراض عمر به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در صلح حدیبیّه

عمر بود در روز حدیبیّه که وقتی صلحنامه نوشته شد به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اعتراض کرد (2) و

1- (49) در بحار: ج 8 قدیم ص 200 روایت کرده است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله وقتی به مدینه بازگشت عبد اللّه بن ابیّ که از منافقین بود مریض شد. پسرش عبد اللّه بن عبد اللّه که مؤمن بود در حال جان کندن پدر نزد حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول اللَّه، پدر و مادرم بقربانت، اگر تو به عیادت پدرم نیایی برای ما عار می شود. حضرت نزد او آمد در حالی که منافقین نزد او بودند. پسرش گفت: یا رسول اللَّه، برای او استغفار کن. حضرت هم استغفار نمود. عمر گفت: یا رسول اللَّه، آیا خدا تو را نهی نکرده که برای اینان استغفار کنی یا بر آنان نماز بخوانی؟ حضرت توجهی به او نکرد. عمر دوباره سخن خود را تکرار کرد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: وای بر تو! من مخیّر شدم و یکی را انتخاب نمودم. خداوند می فرماید: اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، (می خواهی برای آنان استغفار بنما و می خواهی استغفار ننما). وقتی عبد اللَّه از دنیا رفت پسرش نزد حضرت آمد و گفت: یا رسول اللَّه، پدر و مادرم فدایت، اگر صلاح بدانی بر سر جنازه پدرم حاضر شوی؟ حضرت حاضر شد و بر سر قبرش ایستاد. عمر گفت: یا رسول اللَّه، آیا خدا تو را نهی نکرده که هرگز بر کسی از آنان که مرده باشد نماز نخوانی و بر سر قبرش نایستی؟ حضرت فرمود: هیچ فهمیدی من چه گفتم. من گفتم: (خدایا قبر او و داخل بدنش را پر از آتش کن و او را به آتش برسان). اینجا بود که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حالتی که دوست نداشت ظاهر شد.

2- (50) در بحار: ج 20 ص 334 آمده است که در صلحنامه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با سهیل بن عمرو که از طرف مشرکین در حدیبیّه آمده بود، از جمله مطالب چنین نوشتند: (به این شرط که اگر مردی از ما نزد تو آمد اگر چه دین تو را قبول کرد او را به ما برگردانی ولی اگر از یاران تو نزد ما آمدند برنگردانیم). مسلمانان اعتراض کردند که چطور مسلمانی را به نزد مشرکین باز گردانیم. حضرت فرمود: (هر کس از ما نزد آنها برود خدا او را دور کند، و کسانی از آنها که نزد ما بیایند به نزد ایشان بر می

گردانیم، اگر خدا اسلام را در قلب آنان بداند راه فرجی برایشان مهیّا می کند). در این حال ابو جندل پسر سهیل بن عمرو در حالی که زنجیر به دست و پایش بود و از سمت پائین مکه خارج شده بود آمد و خود را بین مسلمانان انداخت. سهیل گفت: ای محمد، این اول چیزی است که از تو وفای آن را می خواهیم و باید او را برگردانی. ابو جندل گفت: ای مسلمانان مرا به سوی مشرکین باز می گردانید، در حالی که مسلمان شده آمده ام. نمی بینید چه کشیده ام، و این در حالی بود که به سختی شکنجه شده بود. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای ابا جندل، صبر کن و به حساب خدا بگذار. خداوند برای تو و مستضعفینی که همراه تو هستند فرج و گشایشی قرار خواهد داد. ما بین خود و این قوم پیمان صلحی بسته ایم و عهد خدائی را به آنان سپرده ایم و آنان هم به ما سپرده اند و ما پیمان شکنی نمی کنیم.

گفت: آیا در دینمان متحمّل ذلّت شویم (1)؟! پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: (از اطراف من پراکنده شوید (2)، آیا می خواهید پیمان خود را بشکنم؟ من به آنچه با آنها نوشته ام وفا خواهم کرد. ای سهیل دست ابو جندل را بگیر).

سهیل هم او را گرفت و با غل آهنین محکم بست. ولی خداوند عاقبت کار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را خیر و درستی و هدایت و عزت و فضیلت قرار داد.

اعتراض و انکار عمر در غدیر خم

عمر بود که در روز غدیر خم وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مرا برای ولایت نصب کرد (3)، او و رفیقش (ابو بکر) با هم گفتگو کردند. او گفت: (در اینکه کار پسر عمویش را بالا ببرد هیچ کوتاهی نمی کند). و دیگری گفت: (در اینکه بازوی پسر عمویش را بلند کند هیچ کوتاهی نمی کند).

همچنین در حالی که من منصوب شده بودم به رفیقش (ابو بکر) گفت: (این واقعا کرامت و بزرگی است). رفیقش با تندی به او نگاه کرد و گفت: (نه بخدا قسم، ابدا این سخن او را گوش نمی دهم و از او اطاعت نمی کنم). سپس به او تکیه داد و با تکبّر به راه افتادند و رفتند. خداوند هم بعنوان وعید و منع او در باره اش چنین نازل کرد:

فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّی، وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّی، ثُمَّ ذَهَبَ إِلی أَهْلِهِ یَتَمَطّی، أَوْلی لَکَ فَأَوْلی، ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی (4)، (نه تصدیق کرد و نه نماز خواند بلکه تکذیب کرد و پشت نمود. سپس با حال تبختر نزد اهل خود رفت. دوری از خیر دنیا برای تو باد! دوری از خیر آخرت برای تو باد)!

1- (51) در (ج) اضافه کرده: تا آنجا که افراد لشکر اطراف پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جمع شدند و گفتند: (آیا در دینمان ذلت متحمل شویم).
2- (52) (ب) و (د): او را از نزد من بیرون کنید، آیا می خواهی پیمان خود بشکنم؟!
3- (53) (ج): ولایت مرا اعلان کرد.

4- (54) سوره قیامت: آیات 31 تا 35. آیه (أوْلی لَکَ فَأوْلی ...) در روایت عیون اخبار الرضا علیه السّلام: ج 2 ص 39 بصورت بالا معنی شده است.

اعتراض و استهزای عمر در بیماری علی علیه السّلام

عمر بود که همراه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و عدّه ای از اصحابش برای عیادت من آمدند. رفیقش ابو بکر با چشم به او اشاره کرد و برخاست و گفت: یا رسول اللَّه، تو در باره علی چیزهایی به ما سپرده بودی ولی می بینم که به این مرض گرفتار شده است! اگر از دنیا رفت به چه کسی رجوع کنیم؟! پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: (بنشین)، و این را سه مرتبه تکرار کرد. بعد رو به آن دو کرد و فرمود: (باز هم چنین کنید! بخدا قسم او در این بیماریش از دنیا نمی رود و بخدا قسم نمی میرد تا او را از غیظ و غضب پر کنید و پیمان شکنی و ظلم بسیار بر او روا دارید، و او را صابر و مقاوم بیابید. او نمی میرد تا از شما شرّها و بدیهایی ببیند. او با شهادت و قتل از دنیا می رود).

3 سوابق سوء ابو بکر و عمر و عثمان در مسأله خلافت

اتمام حجت با سلام بعنوان (امیر المؤمنین)

از همه اینها مهمّتر اینکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هشتاد نفر که چهل نفر از عرب و چهل نفر از عجم بودند جمع کرد و این دو نفر هم در بین آنان بودند و آن عدّه بعنوان (امیر المؤمنین) بر من سلام کردند. سپس فرمود: (من شما را شاهد می گیرم که علیّ برادر من و وزیرم و وارث من و خلیفه ام در امّتم و وصیّ من در خاندانم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. به او گوش فرا دهید و او را اطاعت کنید). در میان آن عدّه، ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و عده ای از انصار بودند. سپس فرمود: (من خدا را بر شما شاهد می گیرم).

ص: 352

سپس علی علیه السّلام رو به مردم کرد و فرمود: سبحان اللَّه از ابتلا به این دو نفر و فتنه ایشان یعنی گوساله و سامریشان که در قلوب این امت جا گرفته است! از یک طرف اینان اقرار کرده و ادعا نمودند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله احدی را خلیفه قرار نداده و دستور شوری داده، و عده ای از آنان گفتند: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله احدی را خلیفه قرار نداده بلکه آن حضرت فرموده است: (خداوند برای ما اهل بیت بین نبوت و خلافت جمع نمی کند)، در حالی که به همین هشتاد نفر فرمود: (به علی بعنوان امیر المؤمنین سلام کنید)، و آنان را به مطالبی که فرمود شاهد گرفت.

تعجب این است که آنان اقرار کرده و بعد ادعا کردند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله احدی را خلیفه قرار نداده و آنان به شوری دستور داده شده اند. سپس اقرار کردند که در باره ابو بکر مشورت نکرده اند و بیعت او کار ناگهانی و حساب نشده بود! چه گناهی بالاتر از کار ناگهانی و حساب نشده است! بعد ابو بکر عمر را جانشین خود نمود و در اینجا به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اقتدا نکرد که مردم را بدون جانشین بگذارد!! وقتی در این باره به او گفته شد، جواب داد: (امت محمّد را مثل کفش کهنه رها کنم؟ بدون آنکه احدی را بر آنان خلیفه قرار دهم آنها را رها کنم)؟! که با این سخن به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله طعنه می زد و از نظر آن حضرت اعراض می نمود.

سپس عمر کار سومی کرد. نه طبق ادعای خود که پیامبر خلیفه ای تعیین نکرده مردم را رها کرد، و نه مانند ابو بکر خلیفه تعیین کرد. بلکه راه سومی آورد و خلافت را بین شش نفر شوری قرار داد و همه عرب را از آن خارج کرد. با این کار خود را نزد عموم مردم، محبوب تر کرد و آن پنج نفر را با فتنه و ضلالتی که در قلبشان جای داشت همتای من قرار داد.

سپس ابن عوف با عثمان بیعت کرد و بقیه هم با او بیعت کردند در حالی که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده بودند که در چند مورد عثمان را لعن کرده بود.

ص :353

امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: عثمان با آن گونه كه بود از آن دو (ابو بكر و عمر) بهتر بود.

روزى سخنى گفت كه نسبت به او رقّت پيدا كردم و گفتارش مرا متعجّب ساخت.

يک روز كه من در خانه اش نزد او نشسته بودم عايشه و حفصه آمدند و ميراث خود را از زمين و اموال پيامبر صلى اللَّه عليه و آله كه در دست عثمان بود مطالبه كردند. عثمان گفت: نه بخدا قسم، نه احترامى نزد من داريد و نه پاسخ مثبت به شما مى دهم. ولى شهادت شما بر عليه خودتان را مى پذيرم. شما دو نفر نزد پدرانتان (ابو بكر و عمر) شهادت داديد از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله شنيده ايد كه گفته است: (پيامبر ارث نمى گذارد، هر چه باقى بگذارد صدقه است). سپس به يک عرب بيابانى احمق كه بر پاشنه هايش بول مى كرد (1) و با بول خود تطهير مى نمود بنام مالک بن اوس بن حدثان ياد داديد و او هم همراه شما شهادت داد (2)، و در ميان اصحاب پيامبر صلى اللَّه عليه و آله از مهاجرين و انصار احدى جز شما و آن اعرابى به اين مطلب شهادت نداد. بخدا قسم شكى ندارم كه او بر پيامبر دروغ بست و شما هم با او به آن حضرت دروغ بستيد. ولى من شهادت شما دو نفر را بر عليه خودتان قبول مى كنم. برويد كه حقى نداريد.

آن دو از پيش عثمان برگشتند در حالى كه او را لعن مى كردند و به او ناسزا مى گفتند (3). عثمان گفت: برگرديد، آيا شما به اين مطلب نزد ابو بكر شهادت نداديد؟

گفتند: آرى. گفت: اگر بحق شهادت داده ايد پس حقّى نداريد، و اگر به باطل شهادت داده ايد بر شما و بر كسى كه شهادت شما را بر عليه اين خاندان قبول كرد لعنت خدا و ملائكه و همه مردم باشد! امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: سپس عثمان نگاهى به من كرد و تبسّمى نمود و گفت: اى

1- (55) کنایه از اینکه در هر شرایطی بول می کرد و مبالات از آلودگی پاهایش نداشت.
2- (56) (ب) و (د): سپس اعرابی پا برهنه ای از قبیله قیس را ملاقات کردید که بر پای خود بول می کرد و او همراه شما شهادت داد.
3- (57) (الف) و (ب) و (د): برگشتند در حالی که گریه می کردند و به او ناسزا می گفتند.

ابا الحسن، آیا در باره این دو قلب تو را شفا دادم؟ گفتم: آری بخدا قسم و مطلب را رساندی و حق گفتی، خدا جز بینی آنان را بر خاک نمالید.

بعد فرمود: اینجا بود که نسبت به عثمان رقّت پیدا کردم و دانستم که منظور او از این کار رضایت من بود و او در خویشاوندی از آن دو (ابو بکر و عمر) نزدیک تر است و نسبت به ما از آن دو بیشتر خودداری می کند، اگر چه عذری و حجتی در حکومت بر ما و ادعای حقّ (خلافت) ما ندارد.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 8 قدیم ص 223.

2. بحار: ج 75 ص 467.

3. بحار: ج 80 ص 350.

4. بحار: ج 81 ص 162.

5. بحار: ج 81 ص 376.

6. بحار: ج 103 ص 165.

7. بحار: ج 103 ص 336.

8. کشف اللثام: ج 1 ص 122.

9. فضائل السادات: ص 389.

روایت با سند به سلیم:

1. غیبت نعمانی: ص 52.

2. مشارق انوار الیقین: ص 191.

3. ارشاد القلوب: ص 398.

4. فضائل شاذان: ص 134.

15 احتجاجات امیر المؤمنین علیه السّلام در مورد ابو بکر و عمر و عثمان:

اشاره

خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در صفین در توصیف مرد جنگ، اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در میدانهای جنگ، اظهار شجاعتهای عمر در ایام صلح، اخبار امیر المؤمنین علیه السّلام از عاقبت اصحابش، چرا باید ابو بکر و عمر و عثمان خلیفه شوند؟ سوابق فرار و ترس عمر در جنگها، سند بت پرستی ابو بکر و عمر، ظلم ابو بکر و عمر در استدلال با حق امیر المؤمنین علیه السّلام، کوتاهی امت در لعنت گمراه کنندگان، مانع امیر المؤمنین علیه السّلام از افشای حقایق، گرفتاری امیر المؤمنین علیه السّلام با مردم.

احتجاجات امیر المؤمنین علیه السّلام در مورد ابو بکر و عمر و عثمان

اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در میدانهای جنگ

بخدا قسم ما را همراه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می دیدی که پدران و پسران و دائی ها (1) و عموها و فامیلهای خود را می کشتیم، و این مطلب ایمان و تسلیم و جدیت ما را در اطاعت خدا و قدرت بیشتر برای مبارزه با همتاهای خود افزون می کرد.

مردی از ما و مردی از دشمنمان مانند دو فحل (نر) با یک دیگر در می آویختند و هر یک در فکر رهائی خود بود و اینکه کدام به رفیقش کاسه مرگ را بچشاند. گاهی از طرف دشمن به نفع ما می شد و گاهی از طرف ما به نفع دشمن می گشت. وقتی خداوند ما را صادق و صابر دید آیه قرآن در ذکر خیر ما و رضایت از ما فرستاد و پیروزی را بر ما نازل کرد.

من نمی گویم: هر کس با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود چنین بود، ولی قسمت اعظم و اکثریّت و عموم آنها چنین بودند. در عین حال همراه ما گروهی بودند که از فساد در کارها دریغی نداشتند. خداوند عز و جل می فرماید: قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ (2)، (عداوت از دهان آنان ظاهر شده است، و آنچه سینه هاشان پنهان کرده بیشتر است).

خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در صفین در توصیف مرد جنگ

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: از علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم که قبل از واقعه صفین می فرمود:

هلالی، سلیم بن قیس - انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، 1جلد، نشر الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم ؛ ؛ ص356

ن قوم (یعنی لشکر معاویه) به حق و به سخنی که بین ما و آنها یکی باشد بر نمی گردند تا آنکه با لشکرهایی که پشت سر هم می آیند هدف قرار گیرند و گروه های جنگی را پشت سر هم قرار دهند، و تا آنکه لشکری بعد از لشکری به شهرهای آنان کشیده شود و اسبها در سرزمین آنان بچرند و در اسلحه خانه آنان پیاده شوند، و تا غارتها از هر جای دوری بر آنان صورت بگیرد، و تا قومی صادق و صبور با آنان برخورد کنند که قتل کشته شدگان و آنان که در راه خدا از دنیا می روند جدّیت آنان را در اطاعت خدا بیشتر نماید.

ص: 356

اظهار شجاعتهای عمر در ایام صلح

از جمله اینان بعضی از کسانی است که تو و اصحابت- ای اشعث بن قیس- او را فضیلت می دهید (1). او فرار می کرد (2)، نه تیری می انداخت و نه شمشیری و نه نیزه ای می زد.

وقتی نوبت مرگ و درگیری می شد به گوشه ای پناه می برد و پنهان می شد و عذر می آورد و مانند گوسفند یک چشم (3) خود را پنهان می کرد و در مقابل دست هیچ لمس کننده ای از خود دفاع نمی کرد.

ص: 357

1- (3) منظور از این فرد عمر است چنان که در خود این حدیث روشن می شود.
2- (4) (د): وحشت داشت.
3- (5) (ب) و (د): گوسفند رام.

هر گاه با دشمن روبرو می شد فرار می کرد و از ترس و پستی پشت به دشمن می نمود (1)، و آنگاه که وقت آسایش و تقسیم غنیمت بود سخن می راند همان طور که خداوند می فرماید: سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ (2)، (به زودی با زبانهای تیزی که از خیر بخل می ورزند با شما ملاقات می کنند).

او همیشه از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای گردن زدن مردی که آن حضرت قصد کشتن او را نداشت اجازه می خواست و آن حضرت به او اجازه نمی داد (3).

روزی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به او نظر کرد در حالی که اسلحه کامل (در غیر روز جنگ) پوشیده

1- (6) در بحار: ج 20 ص 228 روایت کرده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز خندق به عمر دستور داد تا به مبارزه ضرار بن خطاب برود. وقتی ضرار با او روبرو شد عمر تیری برایش آماده کرد. ضرار گفت: وای بر تو ای پسر صُهاک در جنگ تن بتن تیر می اندازی؟! بخدا قسم اگر تیری بسوی من رها کنی در مکّه کسی از طایفه ات باقی نمی گذارم مگر آنکه او را می کشم. در اینجا عمر فرار کرد و ضرار دنبال او آمد و با نیزه بر سر او زد و گفت: ای عمر، این ضربه را بیاد بسپار، که من قسم یاد کرده ام هرگز کسی از قریش را نکشم. عمر هم تا زمان خلافتش آن ضربه را بیاد داشت و او را به حکومت یکی از شهرها فرستاد. همچنین در بحار: ج 21 ص 11 روایت کرده که عمر در روز خیبر پرچم مهاجرین را بدست گرفت و حمله کرد، ولی برگشت در حالی که او اصحابش را می ترساند و اصحابش او را می ترساندند!

2- (7) سوره احزاب: آیه 19.

3- (8) ذیلا چند نمونه از اظهار شجاعت های عمر در حال آسایش ذکر می شود: در بحار: ج 19 ص 271 نقل کرده که وقتی در جنگ بدر عده ای از کفار اسیر شدند پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در باره اینان چه نظر می دهید؟ عمر گفت: اینان بودند که تو را تکذیب و اخراج کردند، اینان را بقتل برسان! در بحار: ج 21 ص 94 در جریان حاطب که در فتح مکه مخفیانه نامه ای برای اهل مکه فرستاد تا با خبر شوند، پس از افشاء و عذر خواهی او حضرت او را پذیرفت. عمر گفت: یا رسول اللَّه، مرا واگذار

تا گردن این منافق را بزنم!! ولی حضرت مانع شد. در بحار: ج 21 ص 103 در جریان فتح مکه که عباس برای ابو سفیان از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله امان نامه گرفت، عمر پیش آمد و گفت: یا رسول اللّٰه، این دشمن خدا ابو سفیان است که بدون عهد و پیمانی خدا او را بدست ما انداخته است، بگذار من گردن او را بزنم!! در بحار: ج 21 ص 158 روایت کرده که ابن الاکوع در ایام فتح بر علیه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله جاسوسی می کرد تا در جنگ حنین اسیر شد. عمر وقتی او را دید به یک نفر از انصار دستور داد تا او را بکشد. او هم گردن ابن الاکوع را زد و بعد از او جمیل بن معمر کشته شد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله با حال غضب سراغ انصار فرستاد که چرا کشتید؟ مگر من نگفتم اسیری را نکشید؟ گفتند: ما به گفته عمر کشتیم. حضرت از عمر روی گردانید تا آنکه عمیر بن وهب در این باره با حضرت صحبت کرد و آن حضرت عمر را عفو کرد.

بود. آن حضرت خندید و او را به کنیه خطاب کرد و فرمود: (ای ابا فلان، امروز روز توست)!! اشعث گفت: خوب می دانم چه کسی را می گوئی. او کسی است که شیطان از او فرار می کند (1). حضرت فرمود: ای پسر قیس، خدا از وحشت شیطان حفظ نکند هنگامی که گفت (2)؟!

اخبار امیر المؤمنین علیه السّلام از عاقبت اصحابش

سپس فرمود: اگر زمانی که با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بودیم و شدائد و اذیّتها و آزارها به ما می رسید، ما هم مانند کار امروز شما را می کردیم دین خدا بر پا نمی شد و خداوند اسلام را عزّت نمی داد.

بخدا قسم از این کارتان خون و ندامت و حسرت (3) نتیجه خواهید گرفت. آنچه به شما می گویم حفظ کنید و بیاد بسپارید. شرورهای شما و زنازادگان و آزادشدگان و طردشدگان و منافقان بر شما مسلّط می شوند و شما را می کشند. شما هم خدا را می خوانید ولی اجابت نخواهد کرد و بلا را از شما بر نمی دارد تا توبه کنید و برگردید. اگر توبه کردید و برگشتید خداوند شما را از فتنه و گمراهی ایشان نجات خواهد داد همان طور که شما را از شر خودتان (4) و جهالتتان نجات داد.

چرا باید ابو بکر و عمر و عثمان خلیفه شوند؟!!

تعجب است! تعجب بسیار از جاهلان این امت و گمراهان و راهنمایان و کشانندگان آنان به آتش، چرا که آنان از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدند که بارها فرمود: (هیچ امّتی امور خود را

1- (9) اشاره به حدیث جعلی در باره عمر است که در اواخر حدیث 10 به جعلی بودن آن اشاره شد.
2- (10) این سخن حضرت عینا ترجمه شده است، و احتمالا منظور آن است که (شیطان چگونه از عمر فرار می کند)!؟ و یا مقصود این است که (این سخن را شیطان بر زبان تو جاری کرد).
3- (11) (الف) خ ل: حیرت.
4- (12) (الف) خ ل: از شرکتان.

بدست کسی نمی سپارند که در میان ایشان داناتر از او باشد مگر آنکه کارشان همچنان رو به سقوط می رود تا به آنچه ترک کرده اند بازگردند). مردم قبل از من امر خود را بدست سه نفر سپردند که هیچ کدام از آنان قرآن را جمع آوری نکرده بود و نه ادّعا داشت که به کتاب خدا و سنت پیامبرش علم دارد. در حالی که یقینا می دانستند که من داناترین آنان به کتاب خدا و سنّت پیامبرش و فقیه ترین و قرائت کننده ترین آنها نسبت به کتاب خدا، و بهترین قضاوت کننده به حکم خدا هستم، و هیچ کدام از آن سه نفر سابقه نیک و تحمل سختیها با پیامبر صلی اللّه علیه و آله را در همه جنگهایش نداشتند. آنان بخاطر ترس و پستی و تمایل به زندگی نه تیری انداختند و نه نیزه ای زدند و نه شمشیری کشیدند، در حالی که می دانستند پیامبر صلی اللّه علیه و آله شخصا جنگید و ابیّ بن خلف و مسجع بن عوف را کشت (1)، و آن حضرت از شجاعترین مردم و شدیدترین آنها در برخورد با دشمن و سزاوارتر از همه به این کار بود.

و همچنین یقینا می دانند که در میان مردم کسی نبود که جای مرا بگیرد، و هیچ کس جز من به جنگ شجاعان نمی رفت و قلعه ها را فتح نمی کرد، و هیچ گاه بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله مشکلی پیش نمی آمد و یا کاری و تنگنایی و کار پیچیده ای آن حضرت را ناراحت نمی نمود مگر آنکه می فرمود: (برادرم علی کجاست؟ شمشیرم کجاست؟ نیزه ام کجاست؟ آنکه غم و غصه را از روی من می برد کجاست؟) و مرا پیش می فرستاد. من هم پیش می رفتم و جان خود را فدای او می نمودم (2)، و خداوند بدست من ناراحتی را از روی آن حضرت زایل می نمود. خداوند عز و جل و پیامبرش بر من منت و انعام دارند که مرا به این امر اختصاص داده و موفّق فرموده اند.

ص: 360

1- (13) در بحار:ج 20 ص 77 ح 15 روایت کرده که ابیّ بن خلف در مکه به پیامبر صلی اللّه علیه و آله گفت: من این اسبم که نامش عوراء است علف می دهم تا بر روی آن تو را بکشم. حضرت فرمود: بلکه ان شاء اللّه من این کار را می کنم. روز جنگ احد با پیامبر صلی اللّه علیه و آله روبرو شد. وقتی نزدیک شد حضرت حربه ای را از حارث بن صمه گرفت و به سمت او رفت و به او زد و بازگشت. او به سمت مشرکین می رفت و می گفت: (محمد مرا کشت). به او گفتند: به تو ضربه کاری وارد نشده ! گفت: او در مکه به من گفت: تو را می کشم و اگر آب دهان بر من می انداخت

مرا کشته بود. طولی نکشید که در (شرف) از دنیا رفت. و اما مسجع بن عوف قضیه اش در مدارک موجود یافت نشد.

2- (14) (ب) و (د): با جان خود او را حفظ می کردم.

سوابق فرار و ترس عمر در جنگها

بعضی از کسانی که نام بردی (1) نه سختی کشید و نه سابقه ای و نه جنگ با پهلوانی و نه فتح و پیروزی جز یک مرتبه نداشت. سپس فرار می کرد و پشت به دشمن کرده و بر می گشت در حالی که اصحاب خود را می ترسانید و آنها هم او را می ترسانیدند. بارها در جنگ فرار می کرد و وقتی نوبت آسایش و تقسیم غنیمت بود به سخن می آمد و چهره عوض می کرد و امر و نهی می نمود!! عمرو بن عبد ودّ در روز جنگ خندق عمر را با نامش صدا زد. او روی برگردانید و به اصحابش پناه برد، بطوری که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از واهمه ای که بر او عارض شده بود تبسّم کرد و فرمود: (حبیبم علی کجاست؟ ای حبیبم ای علی، تو به مقابله با او برو)! و عمر بود که در روز جنگ خندق به چهار نفر یارانش- که در آن نوشته و رأی با هم بودند (2)- گفت: (بخدا قسم اگر آنگاه که دشمن از بالا و پائین به ما حمله می کند محمد را با دار و دسته اش به آنان تحویل دهیم سلامت می مانیم)! همان طور که خداوند تعالی می فرماید: وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً، وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا، وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً (3)، (شدیدا متزلزل شدند)، (به خداوند گمان های بد بردند)، (و منافقین و آنان که در قلبشان مرض بود گفتند: خدا و رسولش به ما وعده ندادند مگر برای فریب ما)!

سند بت پرستی ابو بکر و عمر

در آن روز (خندق) رفیقش ابو بکر به او گفت: (این رأی درست نیست، ما بت بزرگی را اختیار می کنیم و آن را می پرستیم! چون ما در امان نیستیم که ابن ابی کبشه (یعنی

1- (15) منظور عمر است چنان که در جملات بعد روشن می شود.
2- (16) (ب) و (د): اصحاب صحیفه. و این اشاره به همان صحیفه ملعونه است که در حدیث 4 پاورقی 38 ذکر شد، و معلوم می شود سابقه دوستی این پنج نفر به قبل از حجه الوداع بر می گردد.
3- (17) سوره احزاب: آیات 10 و 11 و 12.

پیامبر) پیروز شود و در آن صورت موجب هلاک ما شود (1)، ولی این بت ذخیره ای برای ما خواهد بود که اگر قریش پیروز شدند پرستش این بت را علنی می نمائیم و به آنها اعلام می کنیم که از دین قبلی خود بر نگشته بودیم، و اگر دولت ابن ابی کبشه برگشت پنهانی بر پرستش این بت باقی می مانیم)! جبرئیل نازل شد و این خبر را به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسانید. آن حضرت هم بعد از آنکه من عمرو بن عبد ودّ را کشتم آن را خبر داد و آن دو (ابو بکر و عمر) را صدا زد و فرمود: (در زمان جاهلیّت چند بت پرستیدید)؟! گفتند: ای محمّد، ما را به آنچه در زمان جاهلیّت گذشته سرزنش مکن. فرمود: (امروز چند بت پرستیده اید)؟! گفتند: قسم به خدایی که تو را بر حق به پیامبری مبعوث کرده، از زمانی که دین تو را علنا پذیرفته ایم جز خدا را نپرستیده ایم! حضرت فرمود: ای علی، این شمشیر را بگیر و به فلان مکان برو و بتی را که این دو می پرستند بیرون آور و خرد کن، و اگر کسی میان تو و آن بت مانع شود گردنش را بزن)! در اینجا آن دو به دست و پای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله افتادند و گفتند: گناه ما را پنهان کن، خدا تو را بپوشاند. من به آن دو گفتم: (در پیشگاه خدا و رسولش ضمانت کنید که جز خدا را نپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید). آنها هم با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر این مطلب عهد و پیمان بستند.

من رفتم و آن بت را از مکانش بیرون آوردم و صورت و دستانش را شکستم و پاهایش را خرد کردم و نزد حضرت بازگشتم. بخدا قسم ناراحتی آن دو را نسبت به خودم را به خاطر این جریان، تا هنگامی که مردند در صورت آنها می دیدم!

ظلم ابو بکر و عمر در استدلال با حق امیر المؤمنین علیه السّلام

فرمود: هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت عمر و اصحابش رفتند و در مقابل انصار با حق من استدلال کردند. اگر راست گفتند و به حق استدلال کردند که (آنان از انصار به

1- (18) یعنی اگر بت را علنی بپرستیم وقتی پیامبر پیروز شود از آن اطلاع پیدا می کند و موجب هلاک ما می شود.

خلافت اولویّت دارند چون از قریش هستند و پیامبر هم از قریش است)، در این صورت هر کس به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نزدیک تر است به خلافت سزاوارتر است (1) و به حق من ظلم کرده اند، و اگر به باطل استدلال کرده اند پس به انصار ظلم کرده اند. خداوند بین ما و آنان که در حقّمان به ما ظلم کردند و مردم را بر ما مسلّط نمودند حکم فرماید.

کوتاهی امّت در لعنت گمراه کنندگان

تعجب است که چقدر محبّت این دو و محبّت کسانی که امّت را از راه خدا بازداشته و از دینشان برگردانده اند در قلوب این امت رسوخ کرده است! بخدا قسم اگر این امّت تا روز قیامت بر روی پا بر خاک بایستند و خاکستر بر سر بریزند و به درگاه الهی زاری کنند و تا روز قیامت نفرین کنند کسانی را که با جرمی که به امّت نمودند آنان را گمراه کردند و از راه خدا باز داشتند و به سوی آتش کشانیدند و در معرض نارضایتی پروردگارشان قرار دادند و ایشان را مستحقّ عذاب خدا کردند، باز هم در لعنت خود مقصّرند (2).

این بدان جهت است که شخص محقّ صادق و عالم به خدا و رسولش می ترسد که چیزی از بدعتها و سنتها و کارهای خلاف آنان را تغییر دهد و عامّه مردم به آن عادت کرده اند، و اگر چنین کاری انجام دهد با او دشمنی می کنند و مخالفت می نمایند و از او بیزاری می جویند و او را خوار می کنند و از حقّی که با اوست متفرّق می شوند. و اگر به بدعتهای آنان عمل کند و به آنها اقرار نماید و آنها را نیک جلوه دهد و به آن عقیده مند شود او را دوست می دارند و شرافت و فضیلت می دهند.

مانع امیر المؤمنین علیه السّلام از افشای حقایق

بخدا قسم اگر در این لشکرم حقی را که خداوند بر پیامبرش نازل کرده با صدای

1- (19) یعنی اگر ابو بکر و عمر بخاطر قریشی بودن و قریش بعنوان سزاوارتر بودن و نزدیک تر بودن به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به خلافت سزاوارترند پس علی علیه السّلام که از همه به آن حضرت سزاوارتر و نزدیک تر است به خلافت هم سزاوارتر است.

2- (20) (ب) و (د): باز هم نسبت به آنان گناهکارند. یعنی از جهت اینکه کوتاهی کرده اند.

بلند اعلام کنم و آن را ظاهر نمایم و مردم را به آن دعوت کنم و آن طور که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله در هر مورد شنیده ام شرح و تفسیر نمایم، آنگاه جز افراد کمی- آن هم ذلیلها و پستها و بی ارزشهای در نظر مردم- باقی نمی مانند (1) و از بیان چنین مطالبی وحشت می کنند و از اطراف من متفرق می شوند.

اگر نبود پیمانی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله با من کرده و از او شنیده ام و قبلا به من سپرده حق را اعلام می کردم، ولی آن حضرت فرموده است: (ای برادرم، هر چه که بنده خدا به آن مضطرّ شود خدا برایش حلال و جایز کرده است) و شنیدم که می فرمود: (تقیه از دین خداست، و کسی که تقیّه ندارد دین ندارد).

سلیم می گوید: سپس امیر المؤمنین علیه السّلام رو به من کرد و این شعر را خواند:

ادفعهم بالرّاح دفعا عنّی* ثلثان من حیّ و ثلث منّی فان عوّضنی ربّی فاعذرنی یعنی:

آنان را با آرامش از خود دفع می کنم که دو قسمت از قبیله ای و یک قسمت از خودم دفع می کنم. اگر پروردگارم به من عوض دهد البته عذر مرا می پذیرد.

گرفتاری امیر المؤمنین علیه السّلام با مردم

امیر المؤمنین علیه السّلام وقتی حکمین (2) را فرستاد به آنها می فرمود: (طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش حکم کنید اگر چه نتیجه آن بریدن گلوی من باشد، چون آنان که زمینه

1- (21) یعنی شیعیان مؤمن من باقی می مانند که در نظر مردم ذلیل و پست و بی ارزش هستند.
2- (22) جریان حکمین در پایان جنگ صفین انجام یافت که قرار شد از طرف هر لشکر شخصی بعنوان حکم و قاضی برود تا قرارداد صلح نوشته شود، که از طرف لشکر شام عمرو عاص بود و از طرف لشکر عراق ابو موسی اشعری بود.

حکمین را برای این مردم پیش آوردند خبث نیّت داشتند).

مردی از انصار به او گفت (1): این چه پراکندگی است که در باره تو به من رسیده است؟! هیچ کس از امّت همچون تو در نظم امور نبوده، پس این اختلاف و پراکندگی چیست؟

فرمود: من همان رفیق توام که می شناسی، ولی من گرفتار خبیث تران خلق خدا شده ام (2). از آنان مسأله ای را می خواهم ولی ابا می کنند، و اگر طبق خواسته آنان تابع ایشان شوم از اطراف من پراکنده می شوند.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 8 قدیم ص 227.

2. بحار: ج 33 ص 321 ح 567.

روایت با سند به سلیم:

1. کتاب المحتضر طبق نقل بحار: ج 8 قدیم ص 228.

روایت از غیر سلیم:

1. نهج البلاغه: ص 91.

2. کتاب صفین نصر بن مزاحم: ص 520.

1- (23) (الف) خ ل: دوستی از انصار با آن حضرت ملاقات کرد و گفت.
2- (24) (ب): فرمود: من علی بن ابی طالبم، من همان رفیق تو هستم که می شناسی، ولی من با مردمان خبیثی مورد امتحان قرار گرفته ام.

16 پیشگوئی های حضرت عیسی علیه السّلام در باره پیامبر و امامان علیهم السّلام:

اشاره

ملاقات راهب با امیر المؤمنین علیه السّلام در راه صفّین، کتابهای حضرت عیسی علیه السّلام به خط شمعون، پیامبر و اهل بیت علیهم السّلام در کتب حضرت عیسی علیه السّلام، متن نوشته های کتاب حضرت عیسی علیه السّلام، پیشگوئی پدر راهب در باره پیامبر و امیر المؤمنین علیه السّلام، پیشگوئی حضرت عیسی علیه السّلام در باره ابو بکر و عمر و سایر غاصبین، بیعت راهب با امیر المؤمنین علیه السّلام، نظیر کتاب راهب نزد امیر المؤمنین علیه السّلام، عکس العمل جریان راهب در لشکر امیر المؤمنین علیه السّلام.

پیشگوئی های حضرت عیسی علیه السّلام در باره پیامبر و امامان علیهم السّلام

ملاقات راهب با امیر المؤمنین علیه السّلام در راه صفّین

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: با امیر المؤمنین علیه السّلام از صفّین می آمدیم. لشکر نزدیک صومعه یک راهب پیاده شدند. از صومعه پیرمرد سالخورده زیبا و خوش رو و خوش سیما و خوش چهره ای بیرون آمد در حالی که کتابی در دستش بود. نزد امیر المؤمنین علیه السّلام که رسید (1) بعنوان خلافت بر آن حضرت سلام کرد (2).

حضرت فرمود: مرحبا ای برادرم شمعون فرزند حمون، حالت چطور است؟ خدا ترا رحمت کند.

او پاسخ داد: بخیر است ای امیر المؤمنین و ای آقای مسلمین و ای وصیّ رسول رب العالمین. من از نسل مردی از حواریّین (3) برادرت عیسی بن مریم هستم. من از نسل شمعون بن یوحنّا وصیّ حضرت عیسی بن مریم هستم که از بهترین دوازده نفر حواریّین

1- (1) در کتاب فضائل عبارت چنین است: چهره های مردم را با دقت نگاه می کرد تا به امیر المؤمنین علیه السّلام رسید.
2- (2) یعنی گفت: السلام علیک یا خلیفه رسول اللَّه.

3- (3) (حواريّين) اصحاب خاصّ حضرت عيسى عليه السّلام را مى گويند.

آن حضرت و محبوبترین آنان نزد او و مقدم آنها در پیشگاه او بود و عیسی بن مریم علیه السّلام به او وصیت کرد و کتابها و علم و حکمتش را به او سپرد. و خاندانش همچنان بر دین او ثابت ماندند و به آئین او پایدار بودند و کافر نشدند و تبدیل و تغییری ندادند.

کتابهای حضرت عیسی علیه السّلام بخطّ شمعون

آن کتابها که املاء عیسی بن مریم علیه السّلام و دستخط پدرمان است نزد من است. در آنها هر کاری که مردم بعد از او انجام می دهند با ذکر یک یک پادشاهان و اینکه هر یک چقدر پادشاهی می کند و در زمان هر کدام چه وقایعی اتّفاق می افتد آمده است.

پیامبر و اهل بیت علیهم السّلام در کتب حضرت عیسی علیه السّلام

تا آنجا که خداوند مردی از عرب از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن از سرزمینی که (تهامه) خوانده می شود از آبادی بنام (مکه) مبعوث نماید که به او (احمد) گفته می شود. گشاده رو و زیبا چشم، و ابروانش پیوسته است. صاحب شتر و حمار و چوب دستی و تاج- یعنی عمامه- است و دوازده اسم دارد.

سپس مبعث و میلاد و هجرت آن پیامبر را و کسانی که با او می جنگند و آنان که او را کمک می کنند و کسانی که با او دشمنی می نمایند و مقدار عمر او و آنچه امتش بعد از او تفرقه و اختلاف می نمایند در آن کتاب ذکر شده است. همچنین نام هر امام هدایت و امام ضلالت تا روزی که خدا عیسی بن مریم علیهما السّلام را از آسمان نازل کند (1) مذکور است.

در آن کتاب نام سیزده نفر (2) از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن مذکور است و آنان بهترین کسانی هستند که خدا خلق کرده و محبوبترین خلق خدا به پیشگاه او هستند. خداوند دوستدار کسانی است که ایشان را دوست بدارند و دشمن کسانی است که با ایشان دشمن باشند. هر کس از ایشان اطاعت کند هدایت می یابد و

1- (4) یعنی هنگام ظهور امام زمان علیه السّلام که حضرت عیسی علیه السّلام از آسمان نازل می شود.

2- (5) منظور پیامبر و دوازده امام علیهم السّلام است.

هر کس از ایشان سرپیچی کند گمراه می شود. اطاعت ایشان اطاعت خدا و معصیت ایشان معصیت خداست (1).

در آن کتاب است نام این امامان و نسب ایشان و صفت آنان، و اینکه هر کدام از آنها یکی پس از دیگری چقدر عمر می کنند، و چند نفر از آنان دین خود را پنهان می نماید و از قوم خود کتمان می کند، و چند نفر از آنان دین خود را اظهار می کند و کدام به حکومت می رسد و مردم در مقابل او سر تسلیم فرود می آورند، تا هنگامی که خداوند عیسی بن مریم علیه السّلام را بر آخرین آنها نازل کند. عیسی علیه السّلام پشت سر او نماز می گذارد و می گوید: (شما امامانی هستید که برای کسی سزاوار نیست بر شما تقدم جوید). (آن آخرین امام) پیش می رود و نماز را برای مردم اقامه می کند در حالی که حضرت عیسی علیه السّلام پشت سر او در صف اوّل است. اوّلین آن سیزده نفر افضل آنهاست و آخرین ایشان مثل اجر همه آنها و اجر آنان که اطاعت ایشان را کرده و به هدایت ایشان هدایت شده اند را دارد.

متن نوشته های کتاب حضرت عیسی علیه السّلام

بسم اللَّه الرحمن الرحیم. احمد پیامبر خداست، و نام او محمد و یاسین و طه و نون و فاتح و خاتم و حاشر و عاقب و ماحی (2) است. او پیامبر خدا و دوست خدا و حبیب خدا و برگزیده او و امین او و منتخب اوست. خداوند انتقال او را در سجده کنندگان می دیده است- یعنی در صلب پیامبران- و با او به رحمت خویش تکلم کرده است. هر گاه خدا یاد شود او هم یاد می شود. او بزرگوارترین خلق خدا در پیشگاه او و محبوبترین آنها نزد اوست. خداوند هیچ خلقی را خلق نکرده- چه ملائکه مقرّب و چه پیامبر مرسل از آدم تا دیگران- که نزد او بالاتر و محبوبتر از او باشند. خداوند در روز قیامت او را بر عرش خود می نشاند و در باره هر کس که شفاعت کند می پذیرد. به نام او و به یاد او قلم در لوح محفوظ در امّ الکتاب جاری گشته است. او مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ است.

1- (6) (ج): اطاعتشان موجب رضای خدا و معصیتشان موجب غضب خداوند است.

2- (7) (الف) خ ل: فتّاح و قائد، بجای ماحی، و در (ج) خ ل: عابد است.

سپس برادرش صاحب پرچم در روز قیامت و روز محشر کبری است. او برادر پیامبر و وصیّ او و وزیرش و خلیفه او در امتش است. محبوبترین خلق خداوند نزد او بعد از پیامبر، علی بن ابی طالب (1) صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از اوست.

سپس یازده امام از فرزندان اوّل نفر از دوازده نفر (یعنی علی علیه السّلام)، که دو نفر از آنان همنام دو پسر هارون یعنی شبر و شبیر هستند و نه نفر از اولاد کوچکتر این دو برادر که حسین است، یکی پس از دیگری خواهند بود. آخرین آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد (2).

در این کتاب نام هر کدام از این امامان که به حکومت می رسند، و آنان که دین خود را پنهان یا ظاهر می کنند آمده است. اوّل کسی که دین خود را ظاهر می کند کسی است که همه شهرهای خداوند را از عدل و داد پر می کند و بر ما بین مشرق و مغرب حکومت می کند تا آنجا که خداوند او را بر همه ادیان غالب کند (3).

پیشگوئی پدر راهب در باره پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام

وقتی پیامبر مبعوث شد پدرم زنده بود و او را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و شهادت داد که او پیامبر خداست. پدرم پیرمرد سالخورده ای بود که قدرت برخاستن نداشت. او وقتی از دنیا می رفت به من گفت: (4) (وصیّ محمد و جانشین او- که نام و صفت او در این کتاب است- بزودی از کنار (صومعه) تو عبور می کند، آن هنگام که سه نفر از امامان ضلالت و دعوت کنندگان به آتش- که با نامشان و نام قبائلشان و صفتشان و اینکه هر یک از آنان چقدر حکومت می کنند در این کتاب ذکر شده اند- یعنی فلان و فلان و فلان (5) در گذشته باشند. هر گاه عبورش بر تو افتاد نزد او برو و با او بیعت کن و همراه

1- (8) (ج): پسر عموی او از طرف پدر و مادر، علی است.
2- (9) در اینجا متن منقول از کتاب راهب پایان می پذیرد.
3- (10) در کتاب فضائل عبارت چنین است: تا خداوند او را بر همه اهل زمین غالب کند.

4- (11) (ج): ای پسرم.
5- (12) راهب از روی تقیه، نام ابو بکر و عمر و عثمان را تصریح نکرده است.

او با دشمنش جنگ کن، چرا که جهاد همراه او همچون جهاد همراه محمد صلی اللّٰه علیه و آله است و دوستدار او همچون دوستدار محمد و دشمن او همچون دشمن محمد است) (1).

پیشگوئی حضرت عیسی علیه السّلام در باره ابو بکر و عمر و سایر غاصبین

ای امیر المؤمنین، در این کتاب آمده است که دوازده امام از قریش از قوم پیامبر با اهل بیتش دشمنی می کنند و حق ایشان را مانع می شوند (2) و آنان را می کشند و طرد می نمایند و محروم می کنند و از آنان بیزاری می جویند و ایشان را می ترسانند. نام یک یک آنان به اسم و صفتشان در این کتاب آمده است، و اینکه هر کدام از آنان چه مدت زمانی و در چه وسعتی حکومت می کند، و آنچه به فرزندان تو و یاران و شیعیانت از قتل و خوف و بلا از ناحیه آنان می رسد، و اینکه چگونه خداوند بار دیگر شما را جانشین آنها و اولیاء و انصارشان می نماید و آنچه از ذلّت و جنگ و بلا و خواری و قتل و ترس که از جانب شما اهل بیت خواهند دید.

بیعت راهب با امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس راهب گفت: یا امیر المؤمنین، دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم. من شهادت می دهم که خدائی جز اللّٰه نیست و محمّد بنده و پیامبر اوست و تو خلیفه پیامبر خدا در امّت او و وصیّ و شاهد او بر مردم و حجّت او در زمین هستی. اسلام دین خداست و من از هر دینی که مخالف اسلام باشد بیزارم، چرا که اسلام دینی است که خداوند برای خود برگزیده و برای اولیائش به آن راضی شده است. و آن دین عیسی بن مریم و پیامبران و رسلی است که قبل از او بوده اند، و همین دین است که پدران گذشته من به آن معتقد بوده اند.

من تو و او و دوستان تو را دوست می دارم و از دشمن تو بیزارم. یازده امام از

1- (13) در کتاب فضائل عبارت چنین است: دوستدار او همچون دوستدار خدا و محمد است و دشمن او همچون دشمن خدا و محمد است.
2- (14) (ج): حق ایشان را ادّعا می کنند.

فرزندان تو را دوست می دارم و از دشمنشان و از مخالفین آنان و از کسانی که از آنان بیزار باشند و حقّشان را ادّعا کنند و به آنان ظلم کنند- از اوّلین و آخرین- بیزاری می جویم.

سپس دست داد و با حضرت بیعت نمود (1).

نظیر کتاب راهب نزد امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام به او فرمود: کتابت را به من بده. او هم کتاب را داد.

امیر المؤمنین علیه السّلام به یکی از اصحابش فرمود: برخیز با این مرد و مترجمی پیدا کن (2) که سخن او را بفهمد و مطالب کتاب را به زبان عربی واضح برای تو بنویسد. او هم کتاب را که به عربی نوشته شده بود آورد (3).

وقتی آن را آورد حضرت به پسرش امام حسن علیه السّلام فرمود: پسرم، کتابی را که به تو سپرده بودم بیاور. حضرت آن را آورد. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پسرم تو این کتاب را بخوان، و تو ای فلانی- که اظهار نادانی می کنی- در نسخه این کتاب نگاه کن که دستخط من و املاء پیامبر صلی اللّه علیه و آله است.

امام حسن علیه السّلام کتاب را خواند. حتی یک حرف مخالف آن نبود و تقدیم و تأخیری هم در کلمات نداشت گوئی یک شخص برای دو نفر املاء کرده است!

عکس العمل جریان راهب در لشکر امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: (سپاس خدایی را که اگر می خواست امّت اختلاف نمی کردند و متفرّق نمی شدند. شکر خدائی را که مرا به فراموشی نسپرده و امر مرا رها نکرده است (4) و یاد مرا نزد خود و دوستانش خاموش

1- (15) (ب) و (د): دست امير المؤمنين عليه السّلام را گرفت و بيعت كرد. در كتاب فضائل چنين است: اينجا بود كه امير المؤمنين عليه السّلام دست مباركش را پيش برد و با او بيعت كرد.
2- (16) (الف): حاضر كن.
3- (17) يعنى رفت و مترجمى پيدا كرد و آن را به عربى ترجمه كرد و بعد آورد.
4- (18) (ج): امر مرا كوچک نكرده است. در كتاب فضائل: امر مرا ضايع نكرده است.

نکرده در زمانی که یاد دوستان شیطان و حزبش را کوچک و خاموش کرده است (1).

سلیم می گوید: از این جریان، شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام که حاضر بودند خوشحال شدند و شکر بجا آوردند. از سوی دیگر موجب ناراحتی بسیاری از کسانی که اطراف آن حضرت بودند (2) شد، بطوری که اثر ناراحتی در صورتشان و رنگهایشان پیدا بود.

روایت از کتاب سلیم:

1. منهاج الفاضلین (نسخه خطی): ص 228.

2. بحار: ج 15 ص 236.

3. بحار: ج 38 ص 54.

4. اثبات الهداه: ج 1 ص 204 ح 132.

5. اثبات الهداه: ج 1 ص 658 ص 841.

6. مدینه المعاجز: ص 83 شماره 208.

روایت با سند به سلیم:

1. غیبت نعمانی: ص 48.

2. ارشاد القلوب: ج 2 ص 298.

3. فضائل شاذان: ص 142.

4. کتاب الروضه: ص 24.

1- (19) (ج): یاد مرا نزد خود و دوستانش کوچک نکرده آنگاه که یاد من نزد دوستان شیطان و حزبش کوچک و خاموش شده است.

2- (20) در کتاب فضائل: بسیاری از معاندین که در اطراف او بودند.

17 خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در باره فتنه ها:

اشاره

علی علیه السّلام ریشه کن کننده فتنه ها، وسعت علم امیر المؤمنین علیه السّلام، پیشگوئی امیر المؤمنین علیه السّلام از بلایا، پیشگوئی امیر المؤمنین علیه السّلام از فتنه ها، فتنه بنی امیّه، فتنه های بعد از بنی امیّه، امام زمان علیه السّلام پایان دهنده فتنه ها، اهل بیت علیهم السّلام پناه در فتنه ها، گرفتاری آل محمد علیهم السّلام در فتنه ها، امیر المؤمنین علیه السّلام مظهر دین الهی.

خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در باره فتنه ها

علی علیه السّلام ریشه کن کننده فتنه ها

ابان از سلیم بن قیس چنین نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السّلام بر فراز منبر قرار گرفت و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

ای مردم، من آن کسی هستم که چشم فتنه را از جا کندم و کسی جز من جرات آن را نداشت. بخدا قسم اگر من در میان شما نبودم با اهل جمل و اهل صفین و اهل نهروان مقابله نمی شد. بخدا قسم اگر نبود ترس از اینکه فقط سخن بگوئید و عمل را رها کنید به شما خبر می دادم از آنچه خداوند بر لسان پیامبرش مقدّر کرده برای آنان که با بصیرت در گمراهی آنان و با معرفت به هدایتی که ما بر آن هستیم با ایشان بجنگد.

وسعت علم امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس فرمود: در باره هر چه می خواهید از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید. بخدا قسم من به راههای آسمان از راههای زمین آگاهترم. من یعسوب (1) مؤمنان و اوّلین نفر از

1- (1) (یعسوب) ملکه زنبوران عسل را می گویند که در اینجا کنایه از رئیس و بزرگ مؤمنان است.

سابقین و امام متّقیان و خاتم جانشینان و وارث پیامبران و خلیفه ربّ العالمین هستم. من جزا دهنده مردم در روز قیامت و قسمت کننده از طرف خداوند بین اهل بهشت و آتش هستم. منم صدّیق اکبر و فاروقی که حق را از باطل جدا می کنم. منم که نزد من علم منایا و بلایا و فصل خطاب (1) است. هیچ آیه ای نازل نشده مگر آنکه می دانم در باره چه نازل شده و در کجا نازل شده و بر چه کسی نازل شده است.

ای مردم، انتظار می رود که مرا از دست بدهید، و من از شما جدا خواهم شد. من یا می میرم و یا کشته می شوم (2). شقی ترین این امت زمان زیادی منتظر نمی ماند تا اینکه این را از بالای آن خضاب کند- یعنی محاسنم را از خون سرم خضاب کند-.

قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید (3)، از من در باره هیچ فرقه ای که سیصد نفر یا بیشتر، بین شما و قیام روز قیامت باشند سؤال نمی کنید مگر آنکه در باره پیشوا و رهبر و سرپرست آنها به شما خبر می دهم. همچنین از خرابی بناها که چه موقع خراب می شود و چه موقع پس از خرابی دوباره تا روز قیامت آباد خواهد شد.

پیشگوئی امیر المؤمنین علیه السّلام از بلایا

مردی برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین، از بلایا بما خبر بده.

فرمود: هر گاه سئوال کننده ای می پرسد باید فکر کند و کسی که چیزی از او می پرسند باید مکث کند. پشت سر شما امور مضطرب و مردّدی و بلائی وحشت آور و عاجزکننده (4) خواهد بود.

قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، اگر مرا از دست بدهید و امور سخت و بلاهای محسوس بر شما نازل شود، بسیاری از سئوال کنندگان سربزیر می اندازند

1- (2) (منایا) یعنی علم به اجلهای مردم، و (بلایا) یعنی علم به حوادث عالم، و (فصل خطاب) یعنی جدا کردن بین حق و باطل.
2- (3) (ب) و (د): بلکه کشته می شوم.
3- (4) (الف) خ ل: قسم به آنکه جانم بدست اوست.

4- (5) (ب) و (د): آشکار و ذلیل کننده.

و بسیاری از سؤال شده گان مشغول می شوند.

این هنگامی خواهد بود که جنگ شما ظاهر شود و از دندانهای تیز بیرون آید و بر پایش بایستد و دنیا بر شما بلا شود تا وقتی که خداوند برای یادگار نیکان (1) فتح و پیروزی پیش آورد.

پیشگوئی امیر المؤمنین علیه السّلام از فتنه ها

مردی برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین، در باره فتنه ها بما خبر بده.

حضرت فرمود: فتنه ها هر گاه رو کنند به شبهه می اندازند و هر گاه پشت کنند پرده از شبهات بر می دارند. فتنه ها موجی همچون موج دریا دارند و طوفانی همچون طوفان باد، به شهری برخورد می کنند و شهر دیگری را از یاد می برند.

بنگرید به اقوامی که در جنگ بدر پرچمداران بودند. ایشان را یاری کنید تا یاری شوید و اجر داده شوید و معذور باشید.

فتنه بنی امیّه

بدانید که ترسناکترین فتنه ها بعد از من فتنه بنی امیّه است که فتنه ای کور و کر و خفقان آور و ظلمانی است. فتنه آن عمومی ولی گرفتاری آن خصوصی است. هر کس بصیرت داشته باشد بلا به او اصابت می کند و هر کس کوردل و غافل از آن باشد بلا از او می گذرد. اهل باطلش بر اهل حق غالبند. زمین را از بدعتها و ظلم و جور پر می کنند.

اوّل کسی که جباریّت آن را ساقط می کند و پایه آن را در هم می شکند و میخهای آن را از جا می کند خداوند ربّ العالمین و در هم شکننده جبّاران است.

بدانید که شما به زودی بعد از من بنی امیّه را رؤسای بدی خواهید یافت همچون شتر (2) کج خلقی که با دهانش به دندان می گیرد و دستانش را روی هر چیزی می گذارد و با

1- (6) این جملات در متن عربی بصورت کنایه است و در ترجمه نیز بهمان صورت آورده شده است. منظور از یادگار نیکان امام زمان علیه السّلام است.
2- (7) (ب) و (د): گوسفند.

پاهایش می زند و از شیر خود مانع می شود.

بخدا قسم، فتنه آنان همچنان ادامه خواهد داشت تا هنگامی که یاری هر یک از شما نسبت به خودش مثل یاری غلام بد رفتار نسبت به صاحبش باشد که هر گاه غائب شود به او ناسزا گوید و هر گاه حاضر شود او را اطاعت نماید (1).

بخدا قسم اگر شما را پراکنده کنند خداوند برای روز بدی برای آنان شما را جمع می نماید.

فتنه های بعد از بنی امیّه

آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین، آیا بعد از آن هم اجتماعی خواهد بود؟ فرمود:

جماعت پراکنده ای خواهید بود، که عطاها و حجّ و سفرهایتان یکی خواهد بود ولی قلبها با یک دیگر اختلاف خواهند داشت.

سلیم می گوید: یکی پرسید: قلبها چگونه اختلاف خواهند داشت؟ فرمود: این چنین- و حضرت انگشتانش را در هم فرو برد- و سپس فرمود: این آن را و آن این را می کشد، و هرج و مرج خواهد بود. اراذل جاهلیّت باقی می مانند، و در آن هنگام جایگاه هدایت و علامتی که دیده شود وجود نخواهد داشت (2). ما اهل بیت از آن فتنه نجات یافته ایم ولی کسی را در آن بسوی خود دعوت نخواهیم کرد.

آن مرد پرسید: یا امیر المؤمنین، در آن زمان چه کنم؟ فرمود: به اهل بیت پیامبرتان توجّه داشته باشید. اگر توقف کردند شما هم توقف کنید، و اگر از شما یاری خواستند ایشان را یاری کنید تا یاری شوید و معذور باشید، چرا که اهل بیت، شما را از هدایت بیرون نمی کنند و به هلاکت دعوت نمی کنند. با تندروی از ایشان سبقت نجوئید که بلا شما را بر زمین زند (3) و دشمنان به شما شماتت کنند.

1- (8) در نهج البلاغه عبارت چنین است: بلای آنان همچنان ادامه خواهد داشت تا آنجا که انتقام شما از آنان مانند انتقام غلام از صاحبش و رفیق از

رفیقش شود.
2- (9) (ب) و (د): در آن فتنه امام هدایتی و عالم با تقوایی نخواهد بود.
3- (10) (ب): تا بلا شما را شامل شود.

امام زمان علیه السّلام پایان دهنده فتنه ها

آن مرد پرسید: یا امیر المؤمنین، بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: خداوند بلا را بدست مردی از اهل بیتم همچون جدا شدن فرش خانه از جایش گشایش می دهد.

سپس بنی امیّه را نزد کسی می آورند که آنان را خوار کند و کاسه های لبریز (عذاب) به آنان بنوشاند و به آنان چیزی عطا نکند و از آنان جز شمشیر نپذیرد. هرج و مرج خواهد بود. هشت ماه شمشیر بر دوش خود حمل خواهد کرد تا آنجا که قریش دوست خواهند داشت در مقابل دنیا و آنچه در آن است یک بار مرا ببینند تا به آنان عطا کنم و از آنان بگیرم بعضی از آنچه نسبت به من منع می کردند و بعضی از آنچه به ایشان وارد می شود را بپذیرم (1). تا آنجا که می گویند: (این (یعنی امام زمان علیه السّلام) از قریش نیست، چرا که اگر از قریش و از فرزندان فاطمه بود به ما رحم می کرد) !! خداوند او را بر علیه بنی امیّه بر می انگیزد و او آنان را زیر قدمهایش قرار می دهد و مانند آسیاب آنان را خرد می کند. هر جا پیدا شوند مورد لعنت خواهند بود، و گرفته می شوند و کشته می گردند. این سنت پروردگار در باره کسانی است که قبلا گذشته اند و هرگز در سنت خداوند تغییری نخواهی یافت (2).

اهل بیت علیهم السّلام، پناه در فتنه ها

امّا بعد (3)، به ناچار باید آسیابی باشد که گمراهی را خرد کند، و آنگاه که آن را خرد کرد بر روی قطب و مرکزش قرار می گیرد. بدانید که خرد کردن آن خالص شدنی خواهد داشت و خالص شدن آن انتهای آن است، و شکستن آن با خداست.

1- (11) منظور این عبارات در متن عربی نسبتا مبهم است و در ترجمه فارسی هم عینا ترجمه شده است.
2- (12) اشاره به آیه 62 از سوره احزاب است که می فرماید: سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِیلاً.
3- (13) از اینجا تا آخر حدیث در نسخه (ج) با اضافاتی در اول و آخرش آمده است که بصورت حدیث مستقلّی بعنوان حدیث 54 خواهد آمد.

بدانید که من و نیکان فرزندانم و پاکان اصل و نسبم در کودکی بردبارترین مردم و در بزرگی داناترین آنان هستیم. پرچم حق و هدایت با ما است. هر کس از آن پیش رود با گمراهی و بدعت از دین خارج می شود (1)، و هر کس آن را خوار کند نابود می شود، و هر کس همراه آن باشد به مقصد می رسد.

ما اهل بیتی هستیم که علم ما از علم خداست، و گفته ما از حکم راست خداوند است و گفتار راستگو را شنیده ایم (2).

اگر تابع ما شوید با روشنگریهای ما هدایت می شوید، و اگر از ما رو بگردانید خداوند شما را به دست ما و یا آنچنان که بخواهد عذاب می کند. ما افق اسلام هستیم که کندرو خود را به ما می رساند و توبه کننده (3) به سوی ما باز می گردد.

بخدا قسم اگر نبود اینکه عجله می کردید و حق به تأخیر می افتاد به شما خبر می دادم که در جوانان عرب و غیر عرب (4) چه رخ خواهد داد. پس قبل از آنکه وقتش برسد از اهل بیت محمد صلی اللّه علیه و آله در باره علم سؤال نکنید، و هنگام تنگدستی از ایشان مال طلب نکنید تا در نتیجه نسبت بخل به آنان بدهید چرا که در آنان بخل نیست.

مانند گلیم، ملازم خانه ها باشید و عجول و فاش کننده اسرار نباشید. از اهل حق باشید تا به آن شناخته شوید و طبق آن یک دیگر را بشناسید. خداوند مردم را به قدرت خویش خلق نموده و فضائل را بین آنان طبق علمش قرار داده است. از میان آنان بندگانی را برای خویش انتخاب کرده تا بوسیله آنان حجت را بر مردم تمام کند. علامت کسانی را که ارج نهاده اطاعت خود، و علامت آنان که مورد اهانت قرار داده معصیتش قرار داده است. ثواب اهل اطاعت را شکفته روئی در خانه امن و بهشتی که اهل آن وحشت نمی کنند قرار داده، و عذاب اهل معصیتش را آتشی قرار داده که از غضبش شعله ور

1- (14) (د) هر کس از آن پیشتر رود از بین می رود.
2- (15) (ب) و (د): گفتار راستگو را تصدیق کرده ایم.
3- (16) (ب) و (د): ثابت قدم.

4- (17) کلمه (موالی) در اینجا به غیر عرب معنی شده است.

است. خدا به ایشان ظلم نکرده بلکه آنان به خودشان ظلم کرده اند (1).

ای مردم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند بوسیله ما دروغ را روشن می کند و روزگار پر از سختیها را به آسایش می رساند و بند ذلّت را از گردنتان بر می دارد. خداوند با ما شروع و به ما ختم می کند.

از ما و دشمنانمان، و هدایت ما و آنان، و روش ما و آنان، و مرگ ما و آنان عبرت بگیرید. آنان با سستی شکم (2) و زخم و دمل می میرند ولی ما با ناراحتی شکم و کشته شدن و شهادت از دنیا می رویم.

گرفتاری آل محمّد علیهم السّلام در فتنه ها

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام رو به پسرانش کرد و فرمود: پسرانم، کوچکترانتان به بزرگترانتان نیکی کنند (3)، و بزرگترانتان به کوچکتران رحم کنند. مانند سفیهان جفاکار جاهلی نباشید که در باره خدا به یقین نمی رسند مانند تخم مرغهایی که در نقش و نگار ترسیم شده باشند (4).

وای بر جوجه ها، جوجه ها و فرزندان آل محمّد، از شرّ خلیفه ای که به خلافت می رسد. او جبّار و خبیث (5) و خوش گذران است. او جانشین مرا و جانشین جانشین بعد از مرا می کشد.

امیر المؤمنین علیه السّلام مظهر دین الهی

بدانید بخدا قسم (6)، که رساندن رسالت ها و انجام وعده ها و کامل بودن کلمات را

1- (18) مضمون آیه 33 از سوره نحل است که می فرماید: وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ.
2- (19) (ب): با مریضی. احتمالا منظور از ناراحتی شکم در دشمنان اهل بیت علیهم السّلام ناراحتی هایی است که از پرخوری و امثال آن عارض می شود، ولی در اهل بیت علیهم السّلام آن است که از مسمومیّت بوجود می آید.
3- (20) (ب): کوچکترانتان با بزرگترانتان مشورت کنند.
4- (21) عبارت (کبیض بیض فی داح) به صورت فوق ترجمه شده است.

5- (22) (د): متکبّر.
6- (23) عبارات بعد از این قسمت، معانی سنگینی از علم حضرت را در بر دارد که باید تفسیر شود.

دانسته و اسباب برایم گشوده شد و انساب را دانستم و ابر برایم جاری گشت و در ملکوت نظر کردم و چیزی بر من پوشیده نماند که از نظرم مخفی بماند و آنچه پیش از من بوده از نظرم مخفی نماند، و هیچ کس در آنچه پروردگارم در روزی که شاهدان بپا می خیزند در باره آن از من گواهی گرفته شریک من نیست.

خداوند بوسیله من وعده خود را تمام می کند و کلماتش را به کمال می رساند. من نعمتی هستم که خداوند تعالی بر خلقش ارزانی داشته، و من همان اسلامی هستم که برای خود پسندیده است. همه اینها منّتی است که خداوند بر من نهاده و شانه ام را با آن خم کرده است.

هیچ امامی نیست مگر آنکه اهل ولایت خود را می شناسد، و این همان کلام خداوند است که إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ (1)، (تو ای پیامبر ترساننده مردم هستی و هر قومی هدایت کننده ای دارد).

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام از منبر پائین آمد. خداوند بر او و خاندان پاک و نیکش درود فرستد و سلام فراوان نازل کند.

روایت از غیر سلیم:

1. نهج البلاغه: ص 137 خطبه 93.

2. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 7 ص 57.

ص: 380

1- (24) سوره رعد: آیه 7.

18 1. کلام امير المؤمنين عليه السّلام در باره تأثير دنياگرائى در علم و دين 2. كلام امير المؤمنين عليه السّلام در باره بدعتهاى ابو بكر و عمر و عثمان

اشاره

1. كلام امير المؤمنين عليه السّلام در باره تأثير دنياگرائى در علم و دين:

حريص دنيا و حريص علم، عالم و عمل، هواى نفس و آرزوهاى طولانى، ابتداى فتنه ها.

2. كلام امير المؤمنين عليه السّلام در باره بدعتهاى ابو بكر و عمر و عثمان:

مشكل مبارزه با بدعتها، نمونه هايى از بدعتهاى ابو بكر و عمر و عثمان، خمس و ذوى القربى.

1 كلام امير المؤمنين عليه السّلام در باره تأثير دنياگرائى در علم و دين

اشاره

سليم بن قيس مى گويد: از امير المؤمنين عليه السّلام شنيدم كه برايم حديث نقل مى كرد و مى فرمود: پيامبر صلى اللّٰه عليه و آله فرمود:

حريص دنيا و حريص علم

دو حريصند كه سير نمى شوند: حريص دنيا كه از آن سير نمى شود، و حريص علم كه از آن سير نمى شود. هر كس از دنيا به قدرى كه خداوند برايش حلال كرده اكتفا كند سالم مى ماند، و هر كس آن را از غير راه حلال بدست آورد هلاک مى شود مگر آنكه توبه كند و برگردد. هر كس علم را از اهلش فرا گيرد و به آن عمل نمايد نجات پيدا مى كند، و هر كس از آن دنيا را در نظر داشته باشد هلاک مى شود، و نصيب او همان دنيا خواهد بود.

عالم و عمل

علما دو نوعند: عالمى كه به علمش عمل مى كند، چنين كسى نجات پيدا مى كند. و عالمى كه عمل به علم خود را ترک مى كند، چنين كسى هلاک

می شود.

ص :381

اهل جهنّم از بوی بد عالمی که علمش را ترک کند در اذیّت خواهند بود.

پشیمان ترین و پر حسرت ترین اهل جهنّم کسی است که بنده ای را بسوی خدا دعوت کند و آن بنده قبول نماید و خدا را اطاعت کند و داخل بهشت شود، در حالی که دعوت کننده از دستور خداوند سرپیچی کند و بخاطر ترک علمش و دنباله روی از هوس و معصیتش نسبت به خداوند داخل آتش شود.

هوای نفس و آرزوی طولانی

دو مطلب در کار است: پیروی از هوای نفس و طولانی بودن آرزوها. پیروی از هوای نفس مانع حق می شود و آرزوی طولانی آخرت را به فراموشی می سپارد.

دنیا پشت کرده و می رود و آخرت رو کرده و می آید، و هر کدام از آنها فرزندانی دارند. اگر می توانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. امروز عمل است و حساب نیست، و فردا حساب است و عمل نیست.

ابتدای فتنه ها

آغاز وقوع فتنه ها از هوای نفسهایی است که پیروی می شود و احکامی است که بدعت گذارده می شود. در آنها با حکم خدا مخالفت می شود، و افرادی ولایت افرادی را می پذیرند و اشخاصی از اشخاصی تبرّی و بیزاری می جویند.

بدانید که اگر حقّ خالص شود در آن اختلافی نخواهد بود، و اگر باطل خالص شود بر صاحب عقلی مخفی نخواهد ماند، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل گرفته می شود و مخلوط می شوند و ممزوج به هم به حساب می آیند. اینجاست که شیطان بر اولیاء خود مسلّط می شود و آنان که از جانب ما (1) خوبی در باره آنان مقدّر شده است نجات پیدا می کنند.

من از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود: چگونه خواهید بود هنگامی که فتنه ای شما را

1- (1) (د): از جانب خداوند.

بپوشاند که خردسالان در آن بزرگ می شوند و بزرگسالان رشد می کنند (1). مردم طبق آن عادت می کنند و آن را سنّت حساب می نمایند، بطوری که هر گاه چیزی از آن بدعتها تغییر یابد گفته می شود: (مردم کار منکری بجا آورده اند) (2).

سپس بلا شدّت می یابد و فرزندان اسیر می شوند و فتنه ها آنان را خرد می کند همان طور که آتش هیزم را خرد می نماید و همان گونه که آسیاب با سنگ خود خرد می کند. (در آن فتنه ها) برای غیر دین سراغ فقه و فهم می روند (3) و با عمل آخرت دنیا را طلب می کنند (4).

2 کلام امیر المؤمنین علیه السّلام در باره بدعتهای ابو بکر و عمر و عثمان

مشکل مبارزه با بدعتها

سپس حضرت رو به عده ای از اهل بیت و شیعیانش کرد و فرمود: بخدا قسم، از حاکمان قبل از من کارهای بزرگی سرزده که در آنها عمدا با پیامبر صلی اللّه علیه و آله مخالفت کرده اند.

اگر مردم را بر ترک آنها و برگرداندن آنها از موقعیت کنونی به صورتی که در زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله اجرا می شد وادار کنم لشکر من از اطرافم پراکنده می شوند، بطوری که در لشکرگاهم جز خود و عدّه کمی از شیعیانم که فضیلت و امامت مرا از روی کتاب خدا و سنّت پیامبرش- نه از راه دیگری- معتقدند کسی باقی نمی ماند!!

نمونه هایی از بدعتهای ابو بکر و عمر و عثمان

چگونه می بینید اگر در باره مقام ابراهیم علیه السّلام دستور دهم و آن را به مکانی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله

1- (2) (ب) و (د): پیر می شوند.
2- (3) (ب): گفته می شود: (سنّت تغییر داده شد) !
3- (4) (ب): بر سر غیر حق اتفاق می کنند. در روضه کافی: برای غیر خدا.

4- (5) (ب) و (د): و با دین دنیا را طلب می کنند.

در آن قرار داد برگردانم (1)، و فدک را به وارثان فاطمه علیها السّلام بازگردانم، و صاع و مدّ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را به صورتی که بود برگردانم (2)، و زمینهایی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله تعیین کرده بود به اهلش بدهم (3)، و خانه جعفر بن ابی طالب را به وارثان او برگردانم و آن را از مسجد جدا کرده خراب نمایم، و قضاوتهایی را که حاکمان قبل از من به ظلم قضاوت کرده اند برگردانم، و آنچه از زمین خیبر قسمت شده بازگردانم، و دیوان عطایا را از بین ببرم و همان گونه که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله عطا می فرمود عطا کنم و اموال را ثروت بین اغنیا قرار ندهم (4)، و فرزندان بنی تغلب را اسیر کنم (5)، و به مردم دستور دهم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند، در این صورت بعضی از افراد لشکر- که همراه من می جنگند- خواهند گفت:

(ای اهل اسلام)! همان طور که گفتند: (سنّت عمر را تغییر می دهی، و ما را از اینکه در ماه رمضان نماز مستحبی بخوانیم منع می نمایی)؟! بطوری که ترسیدم در لشکرم شورش کنند (6).

1- (6) در باره تغییر مقام ابراهیم علیه السّلام به حدیث 14 پاورقی 4 مراجعه شود.

2- (7) در باره تغییر صاع و مدّ به حدیث 14 پاورقی 5 مراجعه شود.

3- (8) (ب): پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برای اقوامی تعیین کرده بود ولی به آنان داده نشد.

4- (9) (دیوان عطایا)، دفتری بود که به دستور عمر آن را تنظیم کردند تا هنگام تقسیم بیت المال مردم طبقه بندی شوند و برای هر درجه ای حقوق خاصی تعیین شود، بر خلاف زمان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله که بیت المال بین همه مردم بطور مساوی تقسیم می شد. در بحار: ج 8 قدیم ص 288 نقل کرده که طبق این برنامه برای همسران پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هر کدام ده هزار و برای عایشه دو هزار بیشتر قرار داد. برای مهاجرینی که در جنگ بدر بوده اند پنج هزار، و برای انصار چهار هزار، برای آنان که از جنگ احد تا حدیبیّه شرکت داشته اند چهار هزار، برای آنان که بعد از حدیبیّه در جنگها شرکت کرده اند سه هزار، برای آنان که بعد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در جنگها شرکت داشته اند از دو هزار تا دویست طبقه بندی کرد. زنان را هم از پانصد تا دویست طبقه بندی نمود و این برنامه در سال بیستم هجرت واقع شد.

5- (10) در بحار: ج 8 قدیم: ص 287 از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که: بنی تغلب که از مسیحیان عرب بودند خود را بالا گرفتند و از پرداخت جزیه امتناع ورزیدند و از عمر خواستند که جزیه از ایشان نگیرد و در مقابل، زکات را دو برابر مسلمانان بپردازند. عمر پیشنهاد ایشان را قبول کرد. جهت بدعت این است که دو برابر گرفتن زکات بجای جزیه مخالف اسلام است و باید در صورت امتناع با آنان می جنگید.
6- (11) در الغدیر: ج 5 ص 31 نقل کرده: اوّل کسی که نماز (تراویح) را بدعت گذاشت عمر بود و این در سال 14 هجری بود. (تراویح) بیست رکعت نماز مستحبی بود که در شبهای ماه رمضان به جماعت می خواندند. در این نماز دو جهت بدعت بود: یکی نماز مستحبی را به جماعت خواندن و دیگری تعیین بیست رکعت بعنوان نماز مخصوص شبهای ماه رمضان. در بحار: ج 8 قدیم ص 284 نقل کرده که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: (ای مردم، نماز نافله را در شب ماه رمضان به جماعت خواندن بدعت است ...). سپس روایت کرده که عمر در شبی از شبهای ماه رمضان بیرون آمد و چراغهایی را در مسجد دید و پرسید: چه خبر است؟ گفتند: مردم برای نماز مستحبّی به جماعت جمع شده اند. عمر گفت: بدعت است، ولی خوب بدعتی است!! در تهذیب: ج 3 ص 70 از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام وارد کوفه شد دستور داد تا امام حسن علیه السّلام در میان مردم ندا کند: (در ماه رمضان در مساجد نماز جماعت مستحبی نیست). امام حسن علیه السّلام در بین مردم اعلام کرد. وقتی مردم پیام حضرت را شنیدند فریاد برآوردند:(وا عمراه! وا عمراه!) وقتی امام حسن علیه السّلام نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمد حضرت پرسید: این چه صدایی است؟! عرض کرد: یا امیر المؤمنین، مردم فریاد می زنند: وا عمراه! وا عمراه! حضرت فرمود: برو به آنان بگو: نمازشان را بخوانند!! البته این حدیث و امثال آن حاکی از شرایط اجتماعی و تقیّه امیر المؤمنین علیه السّلام است.

چه سخت است بر من آنچه از این امّت (1) بعد از پیامبرشان از اختلاف و اطاعت از رهبران ضلالت و دعوت کنندگان به آتش دیده ام.

خمس و ذوی القربی

فرمود: اگر ندهم سهم ذوی القربی (2) را مگر به کسانی که خداوند دستور به اعطاء آنان داده است، آنان که خداوند می فرماید: إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ (3)، (اگر به خداوند و به آنچه در روز فرقان، روزی که دو گروه با یک دیگر ملاقات می کنند ایمان آورده اید ...). ما هستیم که خداوند از فامیل پیامبر و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان قصد کرده است. همه اینان فقط باید از ما باشند، زیرا خداوند برای ما از صدقه نصیبی قرار نداده و خداوند پیامبرش را و ما را بالاتر از آن دانسته است که کثافات (4) دست مردم را به ما بخوراند (5).

1- (12) (د): گذشته از آنچه از این امت ....
2- (13) (ب): از آن هم مهمتر سهم ذوی القربی است ....
3- (14) سوره انفال: آیه 41.
4- (15) کنایه از اینکه زکات در واقع باعث طهارت مال است و نوعی اخراج کثافات آن بحساب می آید.
5- (16) در روضه کافی: ص 58 همین حدیث را با اضافات مهمّی بنقل از سلیم آورده است عین عبارات آن را که از حدود پاورقی 8 این حدیث تا آخر است ذیلا می آوریم و سپس به توضیح بعضی موارد آن می پردازیم. عبارت روضه کافی چنین است:(... و قضاوتهای ظالمانه ای که شده برگردانم، و زنهایی را که بناحق در اختیار مردانی هستند از سلطه آنان خارج کنم و به شوهران حقیقی آنها بازگردانم و احکام مربوط به تجاوز ناموسی را در باره آنان اجرا کنم، و فرزندان بنی تغلب را اسیر کنم، و آنچه از زمین خیبر تقسیم شده برگردانم. دفاتر عطایا را از بین ببرم و همچنان که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به تساوی عطا می کرد عطا کنم و آن را ثروت بین اغنیا قرار ندهم، و مساحت را کنار بگذارم، و ازدواجها را یکسان قرار دهم، و در خمس پیامبر صلی اللّه علیه و آله آنچنان که خدا نازل کرده و واجب نموده عمل نمایم، و مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله را به صورتی که قبلا بود بازگردانم و درهایی که در آن باز شده مسدود

کنم و درهایی که بسته شده باز کنم، و مسح بر روی پوشش پا را حرام کنم، و برای نوشیدن نبیذ حدّ بزنم. دستور به حلال بودن دو متعه (حج تمتع و متعه زنان) بدهم، و دستور دهم بر جنازه ها پنج تکبیر بگویند، و مردم را وادار به بلند گفتن (بسم اللّٰه الرحمن الرحیم) نمایم، و خارج کنم کسانی را که همراه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله داخل مسجد او شده اند از کسانی که آن حضرت ایشان را خارج کرده بود، و داخل کنم کسانی را که بعد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله اخراج شدند از کسانی که آن حضرت ایشان را داخل کرده بود. مردم را به حکم قرآن و بر طلاق طبق سنت وادار نمایم، و صدقات را به انواع آن و با حفظ حدود آن اخذ نمایم، و وضو و غسل و نماز را به وقتها و احکام و جاهای واقعی آن برگردانم. و اهل نجران را به منطقه خودشان بازگردانم، اسیرانی از فارس و ملل دیگر را طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله به شهرشان بازگردانم، اگر این کارها را انجام دهم مردم از اطراف من پراکنده می شوند. بخدا قسم به مردم دستور دادم تا در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و اینکه نمازهای مستحبی را به جماعت خواندن بدعت است، اینجا بود که بعضی از اهل لشکر من که همراه من می جنگیدند هم صدا فریاد بر آوردند که (ای اهل اسلام، سنّت عمر تغییر یافت! ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان منع می کند)! بطوری که ترسیدم در گوشه ای از لشکرگاهم شورش

من چه کشیده ام از این امّت، از تفرقه و اطاعت ایشان از رهبران گمراهی و دعوت کنندگان به آتش! اگر از سهم ذوی القربی عطا می کردم که خداوند می فرماید: إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ، بخدا قسم ما هستیم که خداوند از ذی القربی قصد کرده و ما را همراه نام خود و پیامبرش آورده و فرموده: فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ- که این آیه فقط در باره ما است- کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ- یعنی در مورد ظلم به آل محمد علیهم السّلام- إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ، یعنی نسبت به کسانی که به آنان ظلم کنند عذاب خداوند شدید است، و این بخاطر رحمت خداوند نسبت به ما است و بی نیازی ای است که خداوند ما را به آن مستغنی فرموده و پیامبرش هم سفارش نموده است و در صدقه برای ما نصیبی قرار نداده است. خداوند پیامبرش را و ما اهل بیت را بالاتر از آن دانسته است که کثافات مردم را به ما بخوراند. مردم خدا و پیامبرش را تکذیب کردند و کتاب خداوند را که گویای حق ما است انکار نمودند و نصیبی که خداوند برای ما واجب کرده بود از ما منع نمودند. اهل بیت هیچ پیامبری از امتشان مثل آنچه ما بعد از پیامبرمان دیدیم ندیدند. خداوند بر علیه آنان که بر ما ظلم کردند کمک می کند و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم).

تا اینجا عبارات (روضه کافی) پایان یافت. اکنون در مورد بدعتهای ذکر شده توضیحاتی ذکر می گردد:

(مساحت را کنار بگذارم)، در بحار: ج 8 قدیم ص 284 روایت کرده که عمر مالیات سرزمین (سواد) را چنین قرار داد که مساحت زمین آن را حساب کند، و بر هر جریبی از درختان خرما ده درهم و بر درختان انگور هشت درهم و بر هر جریب از درختان دیگر شش درهم، و بر گندم چهار درهم و بر جو دو درهم مالیات قرار دهند.

جنبه بدعت این است که حکم سرزمینهایی که با جنگ از کفّار گرفته می شود این است که خمس آن را به اهل خمس بدهند و بقیه آن برای همه مسلمین است.

(ازدواجها را یکسان قرار دهم) اشاره به بدعت عمر است که گفت: عرب حق دارند با زنان عجم ازدواج کنند ولی مردان عجم حق ندارند با زنان

عرب ازدواج کنند. به حدیث 23 همین کتاب مراجعه شود. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص :386

(مسح بر روی پوشش پا را حرام کنم)، در بحار: ج 8 قدیم ص 287 از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: عمر صحابه را که علی علیه السّلام هم در میان آنان بود جمع کرد و گفت: در باره مسح بر روی پوشش پا چه می گوئید؟ مغیره بن شعبه گفت: پیامبر را دیدم که بر آن مسح می کرد. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: قبل از نزول سوره مائده دیدی یا بعد از آن؟ مغیره گفت: نمی دانم. حضرت فرمود: حکم قرآن بر آنچه دیده ای مقدّم است، سوره مائده دو یا سه ماه قبل از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نازل شده است.

(برای نوشیدن نبیذ حد بزنم)، منظور از نبیذ شرابی است که از خرما یا کشمش تهیه می شود و مقداری آب به آن اضافه می کنند و آن را به حال خود می گذارند تا تبدیل به شراب شود. در الغدیر: ج 6 ص 257 روایت کرده که عمر نبیذ غلیظ می نوشید و می گفت: (ما این شراب شدید را می نوشیم تا از اذیت گوشت شتر در شکم خود راحت باشیم!! هر کس در باره حلال بودن نبیذ شک دارد آن را با آب مخلوط کند)!!! (بر جنازه ها پنج تکبیر بگویند)، در بحار: ج 8 قدیم ص 287 روایت کرده که عمر مردم را جمع کرد و در باره تعداد تکبیر در نماز بر جنازه ها مشورت کرد! مردم گفتند: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هفت و پنج و چهار تکبیر گفته است. عمر حکم کرد چهار تکبیر بگویند!! (مردم را وادار به بلند گفتن بسم اللَّه الرحمن الرحیم نمایم)، اشاره به بدعت عمر است که (بسم اللَّه الرحمن الرحیم) را از اول سوره های قرآن اسقاط کرد و در نماز لزوم قرائت آن را برداشت ...

(مردم را بر طلاق سنّت وادار نمایم)، در بحار: ج 8 قدیم ص 287 روایت کرده که سه طلاق در یک مجلس، در زمان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و نیز ابو بکر و دو سال از حکومت عمر، یک طلاق حساب می شد. عمر گفت:

مردم در مسأله ای که در آن وسعت داشتند عجله کردند، چطور است که آن را برای مردم بپذیریم. و بعد سه طلاق در یک مجلس را سه طلاق حساب کرد.

(وضو و غسل و نماز را به وقتها و احکام و جاهای واقعی آن برگردانم) اشاره به بدعتهایی است که در این سه عمل قرار داده شد مثلا در وضوء مسح بر روی پاپوش و دست کشیدن به تمام سر و گوشها بجای مسح سر،

و شستن پا بجای مسح آن، و در غسل ترک تیمّم و اسقاط نماز برای کسی که آب نیابد، و در نماز قرار دادن دست راست روی چپ و اسقاط بسم اللّه و گفتن (آمین) بعد از حمد و تأخیر نماز صبح تا غروب ستارگان و تأخیر نماز مغرب تا طلوع ستارگان و غیر اینها.

(اهل نجران را به منطقه خودشان برگردانم)، طبری در وقایع سال بیستم هجرت روایت کرده که عمر در آن سال یهودیان نجران را به کوفه منتقل کرد.

ص: 387

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 2 ص 35 ح 37.

2. بحار: ج 8 قدیم ص 653.

3. بحار: ج 96 ص 384.

روایت با سند به سلیم:

1. کافی: ج 1 ص 44 ح 1.

2. کافی: ج 1 ص 46 ح 1.

3. کافی: ج 1 ص 539 ح 1.

4. روضه کافی: ص 58 ح 21.

5. شافی سید مرتضی: ص 255.

6. خصال صدوق: باب 2 ح 63.

7. تهذیب: ج 4 ص 126 ح 362.

8. تهذیب: ج 6 ص 328 ح 906.

9. اعلام الدین دیلمی: ص 89.

10. منتهی المطلب (علامه حلی): ج 1 ص 551.

11. مختلف الشیعه (علامه حلی): ج 2 ص 34.

ص: 388

12. المعتبر (محقق حلی): ص 395.

13. مجمع الفائده و البرهان (اردبیلی): ج 1 ص 247.

14. کتاب الخمس (شیخ انصاری): اواسط کتاب.

15. مستند الشیعه نراقی: ج 2 ص 82.

روایت از غیر سلیم:

1. کافی: ج 1 ص 54 ح 1.

2. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 392.

3. غوالی اللآلی به روایت بحار: ج 2 ص 34.

4. امالی طوسی: ج 1 ص 236.

5. امالی طوسی: ج 1 ص 117.

6. تذکره الخواص: ص 122.

ص: 389

19 وصیت ابو ذر به امیر المؤمنین واقعی ! سلام هشتاد نفر از عرب و عجم بعنوان (امیر المؤمنین) و اعتراض ابو بکر و عمر، چگونه مردم به فتنه ابو بکر و عمر مبتلا شدند، صحیفه ملعونه و معاهده در کعبه، پشیمانی صحابه از کوتاهی در حق امیر المؤمنین علیه السّلام، گروهی از صحابه در روز قیامت به سوی جهنّم.

وصیت ابو ذر به امیر المؤمنین واقعی !

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: در بیماری ابو ذر- که در زمان حکومت عمر مبتلا شده بود- نزد او حاضر بودم. عمر بعنوان عیادت نزد او آمد، در حالی که امیر المؤمنین علیه السّلام و سلمان و مقداد هم نزد او بودند و ابو ذر به آن حضرت وصیّت کرده و نوشته بود و شاهد گرفته بود.

وقتی عمر بیرون رفت مردی از فامیل ابو ذر- که از پسر عموهای او از طایفه بنی غفار بود- گفت: چه مانعی داشت به امیر المؤمنین عمر وصیت می کردی؟ ! ابو ذر گفت: من به امیر المؤمنین حقیقی وصیّت کرده ام.

سلام هشتاد نفر از عرب و عجم بعنوان (امیر المؤمنین) و اعتراض ابو بکر و عمر

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به ما که چهل نفر از عرب و چهل نفر از عجم بودیم دستور داد و ما بر علی علیه السّلام بعنوان (امیر المؤمنین) سلام کردیم، و همین صاحب حکومت که او را (امیر المؤمنین) نامیدی (یعنی عمر) در بین ما بود.

هیچ یک از عرب و عجم در این باره اعتراضی به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نکرد مگر همین شخص و رفیق بی مقدارش که او را جانشین خود قرار داد. این دو گفتند: (آیا این حقّی از جانب خدا و رسولش است)؟ حضرت غضب کرد و فرمود: بخدا قسم آری، حقی از جانب خدا

و رسولش است. خداوند این دستور را به من داده و من به شما دستور دادم.

سلیم می گوید: عرض کردم: ای ابو الحسن، و تو ای سلمان و تو ای مقداد، آیا گفتار ابو ذر را تأیید می کنید؟ گفتند: آری، راست می گوید. گفتم: چهار نفر عادل اند که اگر فقط یکی از آنان برایم نقل می کرد در صدق و راستی او شک نمی کردم، ولی چهار نفر شما در نفس من و برای بصیرتم محکم تر است.

گفتم: اصلحک اللّه، آیا نام هشتاد نفر از عرب و غیر عرب را ذکر می کنید؟ سلمان نام یک یک آنها را ذکر کرد. امیر المؤمنین علیه السّلام و ابو ذر و مقداد گفتند: (سلمان راست می گوید).

رحمت خدا و مغفرتش بر او و بر آنان باد.

از جمله کسانی که سلمان نام برد: ابو بکر، عمر، ابو عبیده، معاذ، سالم، پنج نفر اصحاب شوری (1)، عمار بن یاسر، سعد بن عباده و بقیّه اصحاب عقبه (2) و ابیّ بن کعب و ابو ذر و مقداد، و عده دیگری که اکثرشان و قسمت اعظمشان از اهل بدر بودند و اکثر آنها از انصار بودند. در میان ایشان ابو الهیثم بن تیّهان، خالد بن ولید، ابو ایّوب، اسید بن حضیر و بشیر بن سعید بودند.

چگونه مردم به فتنه ابو بکر و عمر مبتلا شدند

سلیم می گوید: گمان می کنم با همه این افراد ملاقات کردم و از فرد فرد آنان در تنهایی و خلوت در این مورد سؤال کردم. بعضی از آنان سکوت کردند و پاسخی ندادند و حقیقت را کتمان کردند. بعضی از آنان هم آن را نقل کردند و گفتند: فتنه ای به ما برخورد که قلبها و گوشها و چشمهای ما را گرفت! و آن هنگامی بود که ابو بکر ادعا کرد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده است که بعد از آن فرموده: (ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را گرامی داشته و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده و خداوند نمی گذارد نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود)! هنگامی که علی علیه السّلام را برای بیعت آورده بودند به این مطلب

1- (1) اصحاب شوری بجز امیر المؤمنین علیه السّلام عبارتند از: عثمان، طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص.

2- (2) در باره اصحاب عقبه به پاورقی 10 از حدیث 20 در ص 395 همین کتاب مراجعه شود.

استدلال کرد و چهار نفر که نزد ما از خوبان بودند و مورد تهمت نبودند او را تصدیق کرده و برایش شهادت دادند که عبارت بودند از: ابو عبیده، سالم، عمر، معاذ. و ما گمان کردیم آنان راست می گویند.

صحیفه ملعونه و معاهده در کعبه

(سلیم می گوید: افرادی که با آنان ملاقات کردم همچنین گفتند:) وقتی علی علیه السّلام بیعت نمود به ما خبر داد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله چه مطالبی گفته و خبر داده است که این پنج نفر در بین خود مکتوبی نوشته اند و در آن با یک دیگر عهد بسته اند و در کنار کعبه هم پیمان شده اند که (اگر محمد از دنیا برود یا کشته شود بر علیه علی قیام کنند و خلافت را از او سلب کنند). امیر المؤمنین علیه السّلام چهار نفر را که سلمان و ابو ذر و مقداد و زبیر بودند شاهد گرفت، و آنان هم گواهی دادند، و این بعد از آن بود که بیعت لعنت شده و گمراه کننده ابو بکر بر گردن ما قرار گرفته بود. و ما دانستیم که علی علیه السّلام از قول پیامبر صلی اللّه علیه و آله مطلب باطلی نقل نمی کند که نیکان از اصحاب محمد صلی اللّه علیه و آله به آن شهادت دهند.

پشیمانی صحابه از کوتاهی در حق امیر المؤمنین علیه السّلام

سلیم می گوید: اکثر کسانی که این سخن را گفتند، اضافه کردند که: ما بعد از آن در مسأله خلافت فکر کردیم و سخن پیامبر صلی اللّه علیه و آله را به یاد آوردیم که در حضور ما فرمود:

(خداوند چهار نفر از اصحابم را دوست دارد و مرا دستور به محبت آنان داده است و بهشت مشتاق ایشان است). پرسیدیم: یا رسول اللّه، اینان کیانند؟ فرمود: (برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب است و سلمان فارسی و ابو ذر و مقداد بن اسود) (1).

بعد گفتند: ما از آنچه (در حق علی علیه السّلام) مرتکب شده ایم و کارهایی که انجام داده ایم به درگاه خداوند استغفار می کنیم و توبه می نماییم.

1- (3) (الف) خ ل: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: (علی از آنهاست) و سپس سکوت کرد و بعد فرمود: بدانید که علی از آنهاست و ابو ذر و سلمان و مقداد.

گروهی از صحابه در روز قیامت به سوی جهنّم

از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله کلامی شنیدیم که از تأویل و معنای آن جز خیر چیزی نفهمیدیم. آن حضرت فرمود: گروهی از کسانی که با من هم صحبت بوده اند و نزد من مقام و منزلتی کسب کرده اند بر سر حوض کوثر به نزد من وارد می شوند. وقتی در جایگاه خود ایستادند و مرا دیدند ناگهان از حضور من برده می شوند (1) و آنان را به سمت چپ می برند. من می گویم: پروردگارا، اصحابم! اصحابم! به من پاسخ داده می شود: تو نمی دانی بعد از تو چه کرده اند اینان بعد از تو، از روزی که از ایشان جدا گشته ای، همچنان به عقب برگشته اند.

بعد این افراد گفتند: بجان خودمان قسم، اگر هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت (2) ما خلافت را به علی علیه السّلام سپرده بودیم و از او اطاعت می کردیم و تابع او می شدیم و با او بیعت می کردیم به راه درست رفته بودیم و هدایت می شدیم و موفق بودیم، ولی خداوند اختلاف و تفرقه و بلا را مقدّر کرده بود، و می بایست آنچه خدا می داند و در قضا و قدر آورده واقع شود.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 28 ص 23 ح 33.

2. بحار: ج 28 ص 124 ح 7.

روایت از غیر سلیم:

1. کتاب (الیقین) ابن طاوس: ص 143 باب 12.

2. بحار: ج 8 قدیم ص 70، به نقل از تلخیص الشافی.

1- (4) (ب): بشدت و کشان کشان از نزد من برده می شوند.
2- (5) (ب): اگر ما از هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت.

20 وصیّت ابو ذر به امیر المؤمنین حقیقی! عکس العمل اصحاب صحیفه ملعونه در مسأله (إمره المؤمنین)، دو بار تسلیم به إمره المؤمنین، اصحاب صحیفه و اصحاب عقبه، عمار و حذیفه در فتنه سقیفه، سؤال سلیم از عمار و حذیفه در باره سقیفه.

وصیّت ابو ذر به امیر المؤمنین حقیقی!

سلیم بن قیس می گوید: هنگامی که عثمان ابو ذر را به ربذه تبعید کرده بود (1) در آنجا نزد ابو ذر حاضر شدم. او به امیر المؤمنین علیه السّلام در مورد خانواده و اموالش وصیّت کرد.

کسی به ابو ذر گفت: کاش به امیر المؤمنین عثمان وصیّت کرده بودی!! ابو ذر گفت: من به امیر المؤمنین حقیقی وصیّت کرده ام. امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام که در زمان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و به دستور او بعنوان (امیر المؤمنین) بر او سلام کردیم.

آن حضرت فرمود: به برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من بعنوان (امیر المؤمنین) سلام کنید، چرا که اوست باعث قوام زمین که بخاطر آن آرام گرفته است، و اگر او را از دست بدهید زمین و آنچه روی آن است به چشمتان زشت می آید (2).

1- (1) در بحار: ج 8 قدیم ص 305 روایت کرده که عثمان به ابو ذر گفت: اذیت تو به من و اصحابم زیاد شده است، باید به شام بروی. و او را از مدینه به شام اخراج کرد. ابو ذر در شام به کارهای معاویه اعتراض می کرد، و لذا معاویه به عثمان در مورد ابو ذر نامه ای نوشت. عثمان در جواب نوشت: (جندب (یعنی ابو ذر) را بر چهارپایی سخت و خشن سوار کن و بفرست). معاویه هم ابو ذر را همراه کسی فرستاد که شب و روز راه می پیمود و او را بر شتر پیری که غیر از جهازی روی آن نبود سوار کرد تا به مدینه آورد در حالی که گوشت رانهایش از رنج و تعب ریخته بود. وقتی ابو ذر به مدینه رسید عثمان کسی را فرستاد که هر جا می خواهی برو. ابو ذر گفت: به مکه؟ عثمان گفت: نه! گفت: پس بیت المقدس؟ گفت: نه! گفت: پس به یکی از دو شهر کوفه و بصره؟ گفت: نه! ولی تو را به (ربذه) خواهم فرستاد. عثمان ابو ذر را به آنجا فرستاد و در آنجا بود تا از دنیا رفت.

2- (2) کنایه از اینکه با فقدان او چنان دگرگونی در زمین ایجاد می شود که از صورت اصلی خارج می شود. این حدیث می تواند در مجموع به معنی (لو لا الحجّه لساخت الارض بأهلها) باشد، و منظور از (او) شخص امیر المؤمنین و جانشینانش علیهم السّلام هستند.

عکس العمل اصحاب صحیفه ملعونه در مسأله (إمره المؤمنین)

ابو ذر می گوید: گوساله و سامری این امت را دیدم که به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اعتراض کردند و گفتند: آیا این حقّی از طرف خدا و رسولش است؟ حضرت غضب کرد و فرمود: مطلب حقّی از طرف خدا و رسولش است. خداوند مرا به این موضوع امر کرده است! وقتی بعنوان (امیر المؤمنین) بر آن حضرت سلام کردیم، ابو بکر و عمر رو به یارانشان معاذ و سالم و ابو عبیده کردند و هنگامی که پس از سلام بر علی علیه السّلام از خانه او خارج می شدند به آنان گفتند: این مرد را چه شده است که دائما مقام پسر عمویش را بالا می برد! و یکی از آن دو گفت: کار پسر عمویش خوب خواهد شد! و همگی گفتند: مادامی که علی زنده است نزد او برای ما خیری نخواهد بود!!

دو بار تسلیم به إمره المؤمنین

سلیم می گوید: گفتم: ای ابو ذر، این سلام کردن بعد از حجه الوداع بود یا قبل از آن؟

گفت: سلام کردن اوّل قبل از حجه الوداع و سلام کردن دوّم بعد از حجه الوداع بود.

اصحاب صحیفه و اصحاب عقبه

پرسیدم: همپیمانی این پنج نفر (اصحاب صحیفه) چه زمانی بود؟ گفت: در حجه الوداع.

گفتم: اصلحک اللَّه، در باره دوازده نفر اصحاب عقبه که صورتهای خود را پوشانده بودند و می خواستند شتر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را بر مانند به من خبر بده که این ماجرا چه زمانی بود؟

گفت: در غدیر خم هنگام بازگشت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از حجه الوداع.

گفتم: اصلحک اللَّه، آیا آنان را می شناسی؟ گفت: آری و اللّه، همه آنها را می شناسم.

گفتم: از کجا می شناسی در حالی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پنهانی آنها را به حذیفه معرفی کرد؟

ابو ذر گفت: در آن بلندی کوه، عمّار افسار شتر آن حضرت را بر دوش می کشید و حذیفه از پشت سر شتر را راهنمایی می کرد. حضرت به حذیفه دستور کتمان داد ولی به عمار چنین دستوری نداد.

گفتم: آنان را برایم معرّفی می کنی؟ گفت: پنج نفر اصحاب صحیفه و پنج نفر اصحاب شوری و عمرو عاص و معاویه (1).

عمار و حذیفه در فتنه سقیفه

گفتم: اصلحک اللّٰه، چگونه عمّار و حذیفه وقتی آن دو را بعد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله دیدند باز هم در تصمیم خود مردّد شدند.

ابو ذر گفت: عمّار و حذیفه بعدها اظهار توبه و پشیمانی کردند. ولی (در سقیفه) گوساله آنان (ابو بکر) برای خود مقامی ادعا کرد، و سامری آنان (عمر) و سه نفر همراهشان (سالم و ابو عبیده و معاذ) شهادت دادند که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده اند که آن مطلب را فرموده است (2). عمّار و حذیفه هم با خود گفتند: شاید این مسأله ای است که بعد از مسأله اوّلی (یعنی خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام) بوقوع پیوسته و لذا آن دو هم مانند دیگران به شک افتادند. ولی توبه کردند و متوجه شدند و تسلیم آن حضرت گردیدند.

سؤال سلیم از عمار و حذیفه در باره فتنه سقیفه

سلیم بن قیس می گوید: در زمان خلافت عثمان بعد از وفات ابو ذر با عمّار ملاقات کردم و گفته ابو ذر را به او خبر دادم. عمّار گفت: برادرم ابو ذر راست گفته است. او نیک تر

ص: 396

1- (3) در نتیجه این دوازده نفر عبارت می شوند از: ابو بکر، عمر، ابو عبیده جراح، معاذ بن جبل، سالم مولی ابی حذیفه، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه، زبیر، معاویه، عمرو عاص. به پاورقی 38 از حدیث 4 مراجعه شود.

2- (4) اشاره به همان حدیث جعلی ابو بکر است که (خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نمی کند) !

و راستگوتر از آن است که از قول عمّار چیزی را که نشنیده نقل کند.

گفتم: اصلحک اللَّه، به چه عنوان سخن ابو ذر را تصدیق می کنی؟ گفت: شهادت می دهم که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود: آسمان سایه نینداخته و زمین بر خود حمل نکرده گوینده ای راستگوتر و نیک تر از ابو ذر. پرسیدم: ای پیامبر خدا، حتی اهل بیتت؟

فرمود: منظور من غیر آنان از مردم است.

سلیم می گوید: سپس حذیفه را در مدائن ملاقات کردم- که از کوفه به آنجا رفته بودم- و سخن ابو ذر را برایش گفتم. گفت: سبحان اللَّه، ابو ذر راستگوتر و نیک تر از آن است که از قول پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله غیر آنچه فرموده است بگوید.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 28 ص 127.

روایت با سند به سلیم:

1. المحتضر: ص 59.

2. کفایه الموحدین: ج 2 ص 377 از کتاب سیر الصحابه.

روایت از غیر سلیم:

1. ارشاد شیخ مفید: ص 20.

ص :397

21 چند ماجرا در باره محبت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به حسنین علیهما السّلام:

اشاره

آب خواستن حسنین علیهما السّلام، نشاندن حسنین علیهما السّلام بر دوش مبارک، کشتی گرفتن حسنین علیهما السّلام، خطاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به حسنین علیهما السّلام در مورد امامت، نشستن امام حسین علیه السّلام بر کمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در سجده. نشستن امام حسین علیه السّلام بر شانه آن حضرت بر فراز منبر.

چند ماجرا در باره محبّت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به حسنین علیهما السّلام

آب خواستن حسنین علیهما السّلام

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام و سلمان و ابو ذر و مقداد برایم نقل کردند، و نیز ابو الحجاف داود بن ابی عوف عوفی به نقل از ابو سعید خدری برایم نقل کرد و گفت:

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نزد دخترش فاطمه علیها السّلام آمد در حالی که آن حضرت در زیر دیگی آتش روشن کرده بود و برای خانواده اش غذا می پخت. علی علیه السّلام هم در گوشه ای از خانه خوابیده بود و حسنین علیهما السّلام کنار او در خواب بودند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله کنار دخترش نشست و با او مشغول صحبت شد و در همان حال حضرت زهرا علیها السّلام آتش را زیر دیگ آماده می کرد و خدمتکاری نداشت.

در این حال امام حسن علیه السّلام از خواب بیدار شد و رو به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نمود و عرض کرد:

(پدر جان، به من آب بده). حضرت او را در بر گرفت و سراغ شتر شیردهی که داشتند رفت و با دست مبارک آن را دوشید. سپس ظرف را- در حالی که روی شیر چربی گرفته بود- آورد تا به امام حسن علیه السّلام بدهد.

در این حال امام حسین علیه السّلام بیدار شد و عرض کرد: (پدر جان، به من آب بده).

ص: 398

حضرت فرمود: پسرم، برادرت از تو بزرگتر است و قبل از تو از من آب خواسته است.

امام حسین علیه السّلام عرض کرد: قبل از او به من آب بده! پیامبر صلی اللّه علیه و آله همچنان او را آرام می کرد (1) و با او به نرمی رفتار می کرد و از او می خواست که اجازه دهد برادرش پیش از او بنوشد ولی امام حسین علیه السّلام اجازه نمی داد.

در اینجا فاطمه علیها السّلام عرض کرد: پدر جان، گویا حسن نزد تو محبوبتر از حسین است؟! حضرت فرمود: او نزد من محبوبتر نیست و هر دوی آنها نزد من یکسانند، ولی حسن ابتدا از من آب خواسته است. من و تو و این دو و این کسی که خوابیده (2) در بهشت در یک منزل و در یک درجه خواهیم بود.

راوی می گوید: در همه این صحبتها علی علیه السّلام در خواب بود و متوجه آنان نبود.

نشاندن حسنین علیهما السّلام بر دوش مبارک

روزی پیامبر صلی اللّه علیه و آله از کنار حسنین علیهما السّلام عبور می کرد در حالی که آن دو مشغول بازی بودند. حضرت آن دو را گرفت و هر یک را بر یک دوش خود سوار کرد (3).

مردی از مقابل رسید و گفت: شما خوب سواری برای اینان هستید (4)! پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: و این دو خوب سوارانی هستند! این دو پسر دو ریحانه من از دنیا هستند.

کشتی گرفتن حسنین علیهما السّلام

وقتی آن دو را به خانه حضرت زهرا علیها السّلام آورد فرمود: (با یک دیگر کشتی بگیرید)! آن دو شروع به کشتی گرفتن نمودند و پیامبر صلی اللّه علیه و آله مکرّر می فرمود: (هی یا حسن) (5)! حضرت فاطمه علیها السّلام عرض کرد: یا رسول اللّه، آیا (هی یا حسن) می گویی، در حالی که

1- (1) (ب) و (د): می بوسید.
2- (2) یعنی امیر المؤمنین علیه السّلام.
3- (3) (ب) و (د): هر دو را سوار کرد، و یکی را بر دوش راست و دیگری را بر دوش چپ قرار داد و به راه افتاد.
4- (4) (ب) و (د): ابو بکر از مقابل رسید و گفت: خوب مرکبی را سوار شده اید ای دو پسر.
5- (5) (هی) کلمه ای است که برای تشویق در عربی و فارسی به کار می رود.

از حسین بزرگتر است (1)؟ حضرت فرمود: این جبرئیل است که می گوید: (هی یا حسین).

در نتیجه حسین علیه السّلام حسن علیه السّلام را بر زمین زد!

خطاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به حسنین علیهما السّلام در مورد امامت

روزی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نظر به آن دو نمود در حالی که با هم پیش می آمدند، و فرمود:

بخدا قسم، اینان دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از ایشان بهتر است. بهترین مردم نزد من و محبوبترین آنان در قلب من و محترم ترین ایشان در پیشگاه من پدر شما (2) و سپس مادرتان است. احدی نزد خداوند افضل از من و برادرم و وزیرم و جانشینم در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب نیست.

بدانید که برادرم و دوستم و وزیرم و انتخاب شده ام و خلیفه بعد از خودم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب است. وقتی او از دنیا رفت پسرم حسن بعد از اوست. وقتی او از دنیا رفت پسرم حسین بعد از اوست. سپس امامان نه گانه از نسل حسین خواهند بود.

آنان هدایت کنندگان هدایت شده اند. آنان با حقّ و حقّ با آنان است. تا روز قیامت ایشان از حق جدا نمی شوند و حق از ایشان جدا نمی شود. آنان مایه قوام زمین هستند که بخاطر آنان آرام گرفته است. آنان ریسمان محکم خداوند و دستاویز مستحکم خدایند که پاره شدن ندارد. آنان حجّتهای الهی در زمین و شاهدان او بر مردم و خزانه داران علمش و معادن حکمت اویند.

آنان بمنزله کشتی نوح اند که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس آن را رها کرد غرق شد. آنان بمنزله (باب حطّه) در بنی اسرائیلند (3) که هر کس از آن داخل شد مؤمن و هر کس از آن خارج شد کافر بود. خداوند در قرآن اطاعت ایشان را واجب کرده و در

1- (6) یعنی قاعدتا باید کوچکتر را تشویق کرد در حالی که شما بزرگتر را تشویق می کنید!

2- (7) حضرت در اینجا سخن را از غایب به صورت خطاب به حسنین علیهما السّلام آورده اند.

3- (8) در باره (باب حطه) توضیح لازم در پاورقی 19 از سر آغاز این کتاب در ص 197 ذکر شد.

آن دستور ولایت آنان را داده است. هر کس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است.

نشستن امام حسین علیه السّلام بر کمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در سجده

امام حسین علیه السّلام نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می آمد در حالی که آن حضرت در سجده بود. از صفهای جماعت عبور می کرد و نزد آن حضرت می رسید و بر کمر حضرت سوار می شد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از سجده بلند می شد در حالی که یک دست بر کمر حسین علیه السّلام و دست دیگر روی زانوی مبارک قرار داده بود (1) و همچنان او را نگاه می داشت تا نماز را تمام می کرد.

نشستن امام حسن علیه السّلام بر شانه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر فراز منبر

امام حسن علیه السّلام نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می آمد در حالی که آن حضرت بر فراز منبر خطبه می خواند. از منبر بالا می رفت و بر گردن آن حضرت سوار می شد و پاهایش را روی سینه مبارک آویزان می کرد بطوری که برق خلخال در پایش دیده می شد، و این در حالی بود که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مشغول خطبه بود و او را همچنان نگاه می داشت تا خطبه اش به پایان می رسید!

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 37 ص 86.

روایت از غیر سلیم:

1. امالی طوسی: ج 2 ص 206.

2. عمده ابن بطریق: ص 206.

3. مناقب ابن شهرآشوب: ج 3 ص 162.

1- (9) یعنی بدین وسیله امام حسین علیه السّلام را بر کمر خود نگاه می داشت و نماز را ادامه می داد.

4. قرب الاسناد: ص 48.

5. امالی صدوق: ص 361.

6. اعلام الوری: ص 217.

7. ارشاد شیخ مفید: ص 280.

8. امالی طوسی: ج 2 ص 206.

9. ذخائر العقبی: ص 130.

10. ذخائر العقبی: ص 134.

11. کنز العمال: ج 7 ص 107.

12. اسد الغابه: ج 2 ص 19.

13. صحیح ترمذی: ج 2 ص 306.

14. تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السّلام):

ص 109، 110، 118.

22 1. خطبه عمرو عاص در شام بر علیه امير المؤمنين عليه السّلام. 2. خطبه امير المؤمنين عليه السّلام در بصره در تكذيب عمرو عاص 3. چگونه معاويه اهل شام را براى خونخواهى عثمان جمع كرد

اشاره

1. خطبه عمرو عاص در شام بر عليه امير المؤمنين عليه السّلام.

2. خطبه امير المؤمنين عليه السّلام در بصره در تكذيب عمرو عاص: لعن معاويه و عمرو عاص بر لسان پيامبر صلى اللّه عليه و آله، نزول آيه در مذمت عمرو عاص، تكذيب عمرو عاص در نسبت دروغين، دروغ بستن عمرو عاص به امير المؤمنين عليه السّلام.

3. چگونه معاويه اهل شام را براى خونخواهى عثمان جمع كرد:

اعطاى اموال براى انتشار روايات دروغ و باطل، برنامه بيست ساله معاويه بر ضد ولايت امير المؤمنين عليه السّلام.

1 خطبه عمرو عاص در شام بر عليه امير المؤمنين عليه السّلام

ابان از سليم روايت كرده كه گفت: به امير المؤمنين عليه السّلام خبر رسيد كه عمرو عاص در شام براى مردم خطبه خوانده و گفته است:

پيامبر صلى اللّه عليه و آله مرا بعنوان رئيس لشكرش فرستاد و ابو بكر و عمر هم در آن لشكر بودند، و من چنين گمان كردم كه مرا بخاطر احترامى كه نزد او دارم فرستاده است. وقتى بازگشتم گفتم: يا رسول اللّه، كداميك از مردم نزد تو محبوبترند؟ گفت: عايشه! گفتم: از مردان؟

گفت: پدرش (1).

اى مردم، اين على است كه در باره ابو بكر و عمر و عثمان بدگوئى مى كند در حالى كه خودم از پيامبر شنيدم كه مى گفت: (خداوند حق را بر زبان و قلب عمر زده است)! و در باره عثمان گفت: (ملائكه از عثمان حيا مى كنند)! و از على شنيدم- و گر نه گوشهايم كر شوند- كه در زمان عمر چنين روايت مى كرد:

1- (1) (ب) و (د): سپس گفت: عمر!

پیامبر در حالی که ابو بکر و عمر پیش می آمدند نگاهی به آنان کرد و گفت: (یا علی، اینان دو آقای پیران اهل بهشت از اولین و آخرین هستند مگر پیامبران و مرسلین، و این مطلب را به آن دو مگو که هلاک می شوند) !

2 خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در بصره در تکذیب عمرو عاص

لعن معاویه و عمرو عاص بر لسان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

امیر المؤمنین علیه السّلام بپا خاست و فرمود: تعجب است از طاغیان اهل شام که سخن عمرو عاص را می پذیرند و او را تصدیق می کنند ! کار او در حدیث و دروغ گفتن و بی مبالاتی به آنجا رسیده است که بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دروغ می بندد، در حالی که آن حضرت او را هفتاد لعن نموده و همچنین رفیقش (معاویه) را- که عمرو عاص مردم را بسوی او دعوت می کند- آن حضرت در مواردی لعنت نموده است (1).

و آن هنگامی بود که عمرو عاص در قصیده ای که هفتاد بیت بود سخنان نامربوطی در باره پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گفته بود. آن حضرت فرمود: (خدایا، من شعر نمی گویم و آن را حلال نمی دانم (2). تو و ملائکه ات او را به عدد هر بیتی لعنت کن که تا روز قیامت بر نسل او نازل شود).

نزول آیه در مذمت عمرو عاص

هنگامی که ابراهیم پسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت عمرو عاص بپا خاست و گفت: (محمّد ابتر گردید و نسلی نخواهد داشت، و من از همه مردم بیشتر او را سرزنش می کنم، و در باره او از همه بدگوترم) !

1- (2) (د): و هر کس بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دروغ ببندد خداوند او را هفتاد لعنت کرده است. در الغدیر: ج 10 ص 139 روایت کرده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ابو سفیان را دید که سوار بر الاغی می آید و معاویه افسار آن را گرفته و پسرش یزید آن را راهنمایی می کند. فرمود: خدا لعنت کند افسار گرفته و سوارشونده و راهنمایی کننده را !!

2- (3) ظاهرا منظور در اینجا آن است که حضرت شعر را برای خود جایز نمی دانسته اند.

خداوند این آیه را در باره او نازل کرد: إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ (1)، (سرزنش کننده تو نسلش بریده است)، به این معنی که از ایمان و از هر خیری بریده است.

تکذیب عمرو عاص در نسبت دروغین

امیر المؤمنین علیه السّلام در ادامه سخنانش فرمود: چه مصیبتی که از کذّابین و منافقین این امّت دیده ام. گویا قاریان قرآن ضعیف العقیده و بسیار کوشا را می بینم که حدیث عمرو عاص را روایت می کنند و او را در این باره تصدیق می نمایند و بر ضد ما اهل بیت با دروغ او استدلال می کنند. آیا ما می گوییم که بهترین این امت ابو بکر و عمر هستند؟! و اگر بخواهم سومی را هم نام می برم. بخدا قسم عمرو عاص از سخنش در باره عایشه و پدرش جز رضایت معاویه قصدی ندارد، و او را با سخط خداوند راضی کرده است.

دروغ بستن عمرو عاص به امیر المؤمنین علیه السّلام

امّا حدیثی که عمرو عاص گمان دارد از من شنیده است، هرگز! قسم به خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، او می داند که یقینا بر من دروغ می بندد و خداوند چنین سخنی را پنهانی و آشکارا از من نشنیده است.

خدایا، عمرو عاص و معاویه را بخاطر بستن راه تو و نسبت دروغشان به کتاب تو و پیامبرت و کوچک شمردن پیامبر (2) و نسبت دروغشان به او و به من، لعنت فرما.

3 چگونه معاویه اهل شام را برای خونخواهی عثمان جمع کرد؟

اعطای اموال برای انتشار روایات دروغ و باطل

سلیم می گوید: سپس معاویه قاریان اهل شام و قاضیان آن را فرا خواند و به آنان

1- (4) سوره کوثر: آیه 3.
2- (5) (ب) و (د): کوچک شمردنشان مرا.

اموالی داد و ایشان را در نواحی و شهرهای شام پراکنده ساخت. آنان هم مشغول به نقل روایات دروغین شدند و پایه های باطلی را برای مردم پایه گذاری کردند. آنان به مردم چنین خبر می دادند که علی علیه السّلام عثمان را کشته و از ابو بکر و عمر بیزاری می جوید، و معاویه خون عثمان را طلب می کند و ابان پسر عثمان و فرزندان دیگر عثمان نیز همراه اویند. بدین وسیله اهل شام را به معاویه متمایل کردند و همه اهل شام متّفق الکلمه شدند.

برنامه بیست ساله معاویه بر ضد ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام

معاویه این برنامه را بیست سال ادامه داد، و در تمام مناطق تحت حکومتش آن را اجرا می کرد، تا آنکه اراذل شام و یاران باطل نزد او آمدند و بر سر غذا و آب او نشستند.

او به آنان اموال می داد و برای ایشان زمینها را قسمت می کرد و خوراکی و نوشیدنی به آنان می خورانید، تا آنجا که خردسالان با این برنامه بزرگ شدند و بزرگسالان پیر شدند، و عربهای بیابانی با این عقاید به شهرها کوچ کردند. اهل شام لعن شیطان را ترک نمودند و بر علی و قاتل عثمان لعن کردند (1)، و جاهلان امّت و تابعان امامان ضلالت و دعوت کنندگان به آتش بر این برنامه مستقر شدند.

خداوند ما را کافی است و وکیل خوبی است. اگر خدا بخواهد همه آنان را بر هدایت جمع می نماید، ولی خداوند آنچه بخواهد انجام می دهد.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 32 ص 244.

2. بحار: ج 33 ص 261.

هلالی، سلیم بن قیس - انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، 1جلد، نشر الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم ؛ ؛ ص406

1- (6) (ب) و (د): نفرين كردند.

23 نامه سرّی معاویه به زیاد: برنامه معاویه در باره قبایل عرب، برنامه معاویه در اهانت عجم، علت طمع معاویه در خلافت، دستور معاویه در باره عجم، معرفی زیاد بعنوان فرزند ابو سفیان و برادر معاویه، ارتباط معاویه با زیاد، نسخه برداری سلیم از نامه سرّی معاویه.

نامه سرّی معاویه به زیاد

اشاره

ابان از سلیم نقل می کند: زیاد بن سمیّه نویسنده ای داشت که ادعای تشیّع می کرد، و با من دوست بود (1). او نامه ای را که معاویه به زیاد در جواب نامه او نوشته بود به من نشان داد.

برنامه معاویه در باره قبائل عرب

امّا بعد، تو به من نامه نوشته ای و در باره عرب از من سؤال کرده ای که کدام را احترام کنم و کدام را اهانت نمایم. کدام را مقرب بدارم و کدام را دور نمایم. از کدام در امان باشم و از کدام بر حذر باشم؟ و من ای برادرم آگاه ترین مردم به عرب هستم.

به این طایفه از یمن (2) توجّه کن. آنان را در ظاهر احترام کن و در خلوت اهانت نما.

من نیز با آنان چنین می نمایم. در مجالس، آنان را نزدیک خود قرار می دهم و چنین وانمود می کنم که ایشان نزد من از دیگران مقدّم ترند (3)، ولی عطاها و فضیلت دادن دیگران را پنهان از آنان انجام می دهم، و علتش هم این است که عده زیادی از ایشان

1- (1) (ب) و (د): زیاد بن ابیه دوستی داشت که ادعای تشیّع می کرد.
2- (2) منظور معاویه در اینجا از طایفه یمنی روشن نیست.
3- (3) (الف): ایشان بدترین مردم نزد من هستند. (ب) و (د): در خلوت به آنان چنین وانمود کن که ایشان بد حال ترین مردم نزد تو هستند.

همراه این مرد (علی علیه السّلام) با من می جنگند.

طایفه ربیعه بن نزار را در نظر داشته باش و اشراف آنان را احترام کن و سایر مردمشان را اهانت نما، چرا که عمومشان تابع اشراف و بزرگان ایشانند.

به طایفه (مضر) نگاه کن، و آنان را با یک دیگر درگیر نما، چرا که آنان غلظت و تکبّر و خودبینی و نخوت شدیدی دارند. هر گاه چنین رفتاری با آنان داشته باشی و آنان را با یک دیگر درگیر نمائی بعضی از آنان بعض دیگر را برایت کفایت می کنند. از ایشان به گفته بدون عمل راضی مشو، و به ظنّ بدون یقین اکتفا مکن.

برنامه معاویه در اهانت عجم

عجمهایی که در بین عرب آمده اند و نیز عجمهای تازه مسلمان را در نظر داشته باش و با ایشان به روش عمر بن خطاب رفتار کن که خواری و ذلّتشان در آن است. عرب با زنانشان ازدواج نماید ولی زنان خود را به ازدواج آنان در نیاورند. عرب از آنان ارث ببرند ولی آنان از عرب ارث نبرند، و در عطا و روزیهای آنان کوتاهی کن (1).

در جنگها پیشاپیش لشکر بروند و راه را اصلاح کنند و درختها را قطع نمایند.

هیچ یک از عجم در نماز بر عربها امام جماعت نباشند، و احدی از ایشان در نماز با حضور عرب در صف اوّل نایستند مگر آنکه بخواهند صف را کامل کنند. مرزی از مرزهای مسلمین و شهری از شهرهای ایشان را به احدی از عجم مسپار. قضاوت بین مسلمانان و نیز احکامشان را احدی از عجم بر عهده نگیرد.

این سنّت عمر و روش او در باره عجمها بوده است. خداوند او را از امّت محمّد و بخصوص از بنی امیّه جزای خیر دهد!! بجان خودم قسم، اگر نبود آنچه او و رفیقش (ابو بکر) انجام دادند و قوت و صلابتی که در دین خدا داشتند ما و همه این امّت غلامان بنی هاشم بودیم (2)! و آنان خلافت را یکی پس از دیگری به ارث می بردند همان گونه که

1- (4) در این باره به بحار: ج 8 قدیم ص 287، و الغدیر: ج 6 ص 187 مراجعه شود.

2- (5) (ج): شبیه خدمتگزار در دین خدا برای بنی هاشم بودیم.

خاندان کسری و قیصر به ارث می برند.

علت طمع معاویه در خلافت

ولی خداوند خلافت را به دست ابو بکر و عمر از بنی هاشم خارج کرد و به بنی تیم بن مره منتقل کرد و سپس به بنی عدیّ بن کعب منتقل شد (1) ! در حالی که در قریش طایفه ای پائین تر و ذلیل تر و بی آبروتر از آنان نبود. آن دو نفر ما را در خلافت به طمع انداختند (2) و ما از آن دو و نسل آنان سزاوارتر بودیم، زیرا ثروت و عزّت در ما است و ما از نظر فامیلی به پیامبر نزدیکتریم! قبل از ما رفیقمان عثمان با شوری و رضایت عموم مردم- بعد از سه روز شوری بین شش نفر- به خلافت دست یافت، و آنان که قبل از او بودند بدون مشورت به آن دست یافتند.

وقتی رفیقمان عثمان مظلومانه کشته شد ما بوسیله او به خلافت دست یافتیم، زیرا هر کس مظلومانه کشته شود خداوند برای ولیّ او سلطه و قدرتی قرار داده است!

دستور معاویه در باره عجم

بجان خودم ای برادرم! اگر عمر دیه عجم را نصف دیه عرب قرار می داد به تقوی نزدیک تر بود! و من اگر راهی به این کار می یافتم و امید داشتم که عموم مردم قبول کنند انجام می دادم! ولی من به جنگ قریب العهد هستم و می ترسم مردم متفرّق شوند و بر ضدّ من اختلاف کنند، ولی آنچه عمر در باره آنان قرار داده تو را کافی است و موجب خواری و ذلت آنان است.

وقتی این نامه من بدستت رسید عجم را ذلیل کن و اهانت نما و آنان را تبعید کن و از احدی از آنان کمک مگیر و حاجتی از ایشان بر میاور.

1- (6) ابو بکر از طایفه بنی تیم و عمر از طایفه بنی عدی است.
2- (7) (ج): ولی وقتی خلافت از بنی هاشم خارج و به بنی تیم منتقل شد ... ما هم در خلافت طمع کردیم.

بخدا قسم تو پسر ابو سفیان هستی و از صلب او خارج شده ای (1). با (عبید (2)) در نسب هیچ تناسبی جز (آدم) نداری (3) ! تو برایم نقل کردی- و تو ای برادرم نزد من راستگو هستی- که نامه عمر به ابو موسی اشعری را در بصره خوانده ای، و تو در آن روز نویسنده ابو موسی بودی و او فرماندار بصره بود، و تو بی آبروترین مردم نزد او بودی، و خود نیز ذلیل بودی و گمان می کردی از هم پیمانان طایفه ثقیف هستی. اگر آن روز یقینا می دانستی- مانند یقینی که امروز داری!- که پسر ابو سفیان هستی خود را بزرگ می دانستی و عار می دانستی که نویسنده برای زنازاده اشعریین باشی (4) ! تو و ما یقینا می دانیم که ابو سفیان به همراه جدش امیّه بن عبد شمس در تجارتی به

1- (8) علامه امینی در الغدیر: ج 10 ص 216 مطالبی در این باره می فرماید که خلاصه اش چنین است: از ضروریّات اسلام این است که (فرزند به فراش (همسر رسمی و قانونی) ملحق می شود و زناکار نصیبش سنگ است)، ولی سیاست معاویه بر ضد پیامبر صلی اللّه علیه و آله او را از این حقیقت بازداشت و نصیب اصلی را به زناکار داد و زیاد را تماما به ابو سفیان زناکار ملحق کرد. زیاد در خانه عبید هم پیمان ثقیف و از همسر او متولد شد و در بدترین دامانی تربیت شد. قبل از الحاق معاویه، او را (زیاد بن عبید ثقفی) می گفتند و بعد از آن (زیاد بن ابی سفیان) گفته شد! خود معاویه در زمان امام حسن علیه السّلام به او چنین نوشت: (از امیر مؤمنان معاویه بن ابی سفیان بن زیاد بن عبید، امّا بعد، تو بنده ای هستی که کفران نعمت کرده ای ... تو مادر نداری، بلکه پدر هم نداری! هنگامی که دولت بنی امیّه منقرض شد بار دیگر او را بعنوان (زیاد فرزند پدرش) و یا (زیاد فرزند مادرش) و یا (زیاد پسر سمیّه) می خواندند. مادر او (سمیّه) از آن دهقانی از فارس بود. آن دهقان مریض شد و طبیبی بنام حارث ثقفی را برای معالجه فراخواند و در اثر طبابت او شفا یافت. آن دهقان سمیّه را به طبیب بخشید، و آن طبیب هم سمیّه را به ازدواج غلام رومی اش به نام (عبید) در آورد. سمیّه هم بعنوان همسر عبید زیاد را بدنیا آورد. مادرش سمیّه از زناکاران مشهور در طائف بود که پرچم و علامتی بر خانه اش بود. هنگامی که با معاویه بیعت شد زیاد نزد معاویه آمد و با او صلح

کرد ... معاویه چنین صلاح دید که زیاد را به خود متمایل کند و دوستی او را با الحاق او به خود خالص کند و این مطلب مورد اتّفاق هر دو قرار گرفت. مردم را حاضر کردند و کسانی که می بایست به نفع زیاد شهادت دهند نیز حاضر شدند و شهادت دروغ دادند.

2- (9) (عبید) همان کسی است که زیاد در خانه او و از همسر او بدنیا آمد ولی در واقع زنازاده بود.

3- (10) یعنی فقط در حضرت آدم نسل شما به یک دیگر می رسد و گر نه پدر تو نیست و فامیل تو هم نیست!

4- (11) پیدا است که معاویه نسب ابو موسی اشعری را درست نمی داند.

شام رفتند و از شهر (صفّوريّه) عبور كردند و در آنجا كنيز آوازخوانى را همراه پسرش عبد اللّه خريد. و ابو سفيان دنباله رو اميّه بن عبد شمس بود (1).

برنامه عمر در اهانت عجم و علت آن

ابن ابى معيط برايم نقل كرد كه تو به او خبر داده اى كه نامه عمر به ابو موسى اشعرى را خوانده اى هنگامى كه طنابى به طول پنج وجب برايش فرستاد و به او گفت: (اهل بصره را نزد خود فراخوان، و هر كس از هم پيمانان و مسلمانان عجم را كه طول قامت او به پنج وجب رسيد گردن بزن) ! ابو موسى در اين باره با تو مشورت كرد، و تو او را نهى كردى و به او دستور دادى كه در اين مسأله گفتگو كند. ابو موسى هم در اين باره به عمر مراجعه كرد و تو نامه او را نزد عمر بردى، و اين كار را از روى تعصّب براى عجمها انجام دادى و در آن روز گمان مى كردى كه از آنها و پسر (عبيد) هستى (2).

آنقدر به عمر اصرار كردى تا او را از نظرش برگرداندى و از تفرقه مردم ترسانيدى، و او هم از رأيش برگشت. به او گفتى: (تو كه با اين خاندان (نبوّت) دشمنى كرده اى چگونه در امان هستى كه اين عجمها نزد على جمع شوند، و او هم با كمك آنان قيام كند و حكومت ترا از بين ببرد). عمر هم از اين تصميم خوددارى كرد.

برادرم ! سراغ ندارم مولودى در آل ابو سفيان متولد شده باشد كه شومى او بر ايشان بالاتر از تو باشد آنگاه كه عمر را از تصميمش بازداشتى و از آن كار مانع شدى (3).

و به من خبر داد كه آنچه باعث شده او را از نظريه اش در باره قتل عجمها برگردانى اين بوده كه گفته اى از على بن ابى طالب شنيده اى كه مى گفته است: (عجمها براى اين دين در آخر بر شما خواهند زد همان طور كه شما در ابتدا آنان را براى آن زديد). و گفته:

1- (12) در اين جملات نوعى ابهام وجود دارد ولى اجمالا مطلبى براى درست جلوه دادن نسب زياد است.

2- (13) (الف): غلام ثقیف هستی.
3- (14) (ج): عمر را از نظرش در باره قتل عجمها مانع شدی.

(خداوند دستان شما را از عجمها پر خواهد کرد. سپس آنان افراد سخت برخوردی خواهند شد که فرار نمی کنند [(1)]. گردنهای شما را می زنند و بر غنائم شما غالب می شوند).

عمر به تو گفت: (من این مطالب را از پیامبر شنیده ام، و همین مرا وادار کرد تا به رفیق تو (ابو موسی اشعری) در باره قتل آنان نامه بنویسم!! حتی تصمیم گرفته بودم به کارگزارانم در سایر شهرها نیز همین مطلب را بنویسم).

تو به عمر گفتی: (ای امیر المؤمنین، این کار را مکن، چرا که در امان نیستی که علی آنان را به یاری خود بخواند و ایشان هم زیادند. تو هم شجاعت علی و اهل بیتش را و دشمنی ایشان با تو و رفیقت را می دانی).

بالاخره عمر را از رأیش منصرف کردی، و به من خبر دادی که او را از این کار بر نگرداندی مگر از روی تعصّب، نه اینکه بخاطر روایتی ترسیده و برگشته باشی [(2)]! همچنین تو برایم نقل کردی که این مطلب را در زمان حکومت عثمان برای علی بن ابی طالب نقل کرده ای و او به تو خبر داده است که: (صاحبان پرچمهای سیاه که از سمت خراسان می آیند عجمها هستند، و آنها هستند که بر بنی امیّه در پادشاهی شان غالب می شوند و آنان را در هر جایی می کشند) [(3)].

ای برادرم، اگر تو عمر را از رأیش بر نمی گرداندی کار او بصورت سنّتی در می آمد و خدا آنان را نابود می کرد و ریشه آنان را قطع می نمود، و خلفای بعد از او آن را بعنوان سنّتی عمل می کردند، بطوری که از عجمها مویی و ناخنی و دمنده آتشی باقی نمی ماند.

آنان آفت دین هستند!!

بدعتهای عمر از لسان معاویه

چه بسیار است آنچه عمر در این امت بر خلاف سنّت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله قرار داده و مردم در

1- (15) (الف): شیرانی خواهند بود.
2- (16) (ج): عمر از این رأیش برنگشت مگر از روی ترس.
3- (17) جمله (تحت کل حجر و کوکب) یعنی زیر هر سنگ و ستاره ای که یک عبارت کنایی است. و معنای آن (در هر مکانی) است که در متن آمده است.

آنها تابع او شده اند و آنها را مورد عمل قرار داده اند (1)، این هم مثل یکی از آنها می شد (2).

از جمله آنها (3)، تغییر اوست مقام ابراهیم را از جایی که پیامبر قرار داده بود، و صاع و مدّ پیامبر که آن را تغییر داد و مقدار آن را زیاد کرد، و جنب را از تیمّم نهی نمود، و چیزهای بسیاری که عمر سنّت گذاشت که بیش از هزار باب است. اعظم آنها و محبوبترین آنها نزد ما و آنکه بیشتر چشم ما را روشن نمود زایل کردن خلافت از بنی هاشم بود، در حالی که ایشان اهل و معدن آن بودند و جز برای آنان صلاحیّت نداشت و زمین جز بوسیله ایشان اصلاح نمی شد.

ارتباط معاویه با زیاد

هر گاه این نامه مرا خواندی آنچه در آن است پنهان کن و آن را پاره نما.

سلیم می گوید: نویسنده زیاد گفت: وقتی زیاد نامه را خواند آن را بر زمین زد و رو به من کرد و گفت: (وای بر من از آنچه خارج شدم و به آنچه داخل شدم. بخدا قسم از شیعیان آل محمّد و حزب آنان بودم. از آن گروه خارج شدم و در شیعیان شیطان و حزب او و از شیعیان کسی که مثل این نامه را به من می نویسد شدم. بخدا قسم مثل من مثل ابلیس است که از روی تکبر و کفر و حسد نخواست بر آدم سجده کند.

نسخه برداری سلیم از نامه سرّی معاویه

سلیم می گوید: شب نشده بود که نامه او را نسخه برداری کردم. وقتی شب شد زیاد نامه را خواست و آن را پاره کرد و گفت: (هرگز نباید احدی از مردم بر آنچه در این نوشته است اطلاع پیدا کند)، ولی نمی دانست که من از روی آن نوشته ام !!

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 33 ص 261 ح 534.

1- (18) (ج): بر خلاف سنّت محمّد سنّت قرار داده و مردم بر آنها بیعت کرده اند و به او اقتدا نموده است.
2- (19) یعنی قتل عجمها هم مثل سایر بدعتهای عمر مورد عمل قرار می گرفت.
3- (20) توضیح در باره این بدعتها در احادیث 11 و 14 و 18 داده شد.

24 اهانت عایشه به امیر المؤمنین علیه السّلام، عکس العمل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در مقابل اهانت عایشه.

اهانت عایشه به امیر المؤمنین علیه السّلام

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیدم، و همین مطلب را از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام پرسیدم و آن حضرت فرمود: راست گفته اند. آنان چنین گفتند:

علیّ بن ابی طالب علیه السّلام خدمت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وارد شد در حالی که عایشه پشت سر حضرت نشسته بود، و خانه پر از جمعیّت بود و در میان آنان پنج نفر اصحاب صحیفه و پنج نفر اصحاب شوری (1) بودند. حضرت مکانی برای نشستن پیدا نکرد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او اشاره کرد که (اینجا) یعنی پشت سر آن حضرت بنشیند.

علی علیه السّلام آمد و بین پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و عایشه نشست و مانند اعرابی ها زانوان را در بغل گرفت (2). عایشه آن حضرت را کنار زد و غضب کرد و گفت: (برای نشستنت جایی جز بغل من نیافتی)؟!!!

عکس العمل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در مقابل اهانت عایشه

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله غضب کرد و فرمود: ساکت باش ای حمیرا! در باره برادرم علی مرا اذیّت مکن. او امیر المؤمنین و آقای مسلمانان و صاحب لوای حمد و پیشرو پیشانی سفیدان در روز قیامت است. خداوند اختیار پل صراط را به او می سپارد و او آتش را تقسیم می کند.

1- (1) پنج نفر اصحاب صحیفه عبارتند از: ابو بکر و عمرو ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه، و پنج نفر اصحاب شوری عبارتند از: عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر.
2- (2) (الف) و (ب) و (ج): عایشه غضب کرد و مانند اعرابی زانوها را در بغل گرفت.

دوستانش را داخل بهشت و دشمنانش را داخل آتش می نماید (1).

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 22 ص 245 ح 15.

روایت از غیر سلیم:

1. امالی شیخ طوسی: ص 18 و 30.

2. بشاره المصطفی: ص 180.

3. الیقین: باب های 5 و 44 و 45 و 51 و 52 و 160 و 173.

4. الاصابه ابن حجر: ج 8 قسم 1 ص 183.

ص: 415

1- (3) (ب) و (د): خداوند در روز قیامت او را در کنار صراط می نشاند.

25 نامه ها و مراسلات امير المؤمنين عليه السّلام و معاويه در صفين:

اشاره

1. پيام و نامه معاويه به امير المؤمنين عليه السّلام: اقرار معاويه به مقام امير المؤمنين عليه السّلام، خونخواهى معاويه براى عثمان، لعن و برائت امير المؤمنين عليه السّلام از ابو بكر و عمر و عثمان، مظلوميّت امير المؤمنين عليه السّلام، جريان غصب خلافت از لسان معاويه.

2. پيام و نامه امير المؤمنين عليه السّلام به معاويه: قتل عثمان مربوط به امام مسلمين است، اثبات امامت امير المؤمنين عليه السّلام از لسان آن حضرت، عدم ارتباط قتل عثمان به معاويه، تقدّم فرزندان عثمان بر معاويه در خونخواهى، بيست هزار قاتل عثمان راضى به حكم امير المؤمنين عليه السّلام.

3. ابلاغ پيام امير المؤمنين عليه السّلام و عكس العمل معاويه.

4. مناشدات امير المؤمنين عليه السّلام در صفين: مناقب بى انتهاى امير المؤمنين عليه السّلام، سبقت امير المؤمنين عليه السّلام در اسلام، على عليه السّلام افضل اوصياء، اعلام ولايت در غدير، حديث كساء و آيه تطهير، تفسير (صادقين) به ائمه عليهم السّلام، على عليه السّلام همچون هارون عليه السّلام، ائمه عليهم السّلام شاهدان بر مردم، حديث ثقلين و نام دوازده امام عليهم السّلام، درياى مناقب على عليه السّلام.

5. نامه معاويه در جواب امير المؤمنين عليه السّلام: عكس العمل معاويه در مقابل مناشدات امير المؤمنين عليه السّلام، تقيه امير المؤمنين عليه السّلام در باره ابو بكر و عمر و عثمان، مشاهدات معاويه در سقيفه.

6. نامه امير المؤمنين عليه السّلام در جواب معاويه: تعجب از نظر دادن معاويه در امور مسلمين، معرّفى غاصبين خلافت، فرق پيامبر و امير المؤمنين عليه السّلام در ابلاغ دين الهى، اختلاف امّت براى امتحان، برنامه امير المؤمنين عليه السّلام بعد از پيامبر صلى اللّه عليه و آله، بيان تقيّه امير المؤمنين عليه السّلام در رحمت فرستادن بر دشمنان، قرآن حجت بر مردم، دو آيه از قرآن در باره معاويه، آيه اى از قرآن در باره بنى اميّه، پيشگوئى از شهادت امامان عليهم السّلام، پيشگوئى از آينده سياه امّت بدست بنى اميّه، پيشگوئى از حكومت بنى عباس، پيشگوئى از سفيانى،

پیشگوئی حضرت مهدی علیه السّلام، هدف امیر المؤمنین علیه السّلام از مراسلات صفین.

7. جواب نهایی معاویه به امیر المؤمنین علیه السّلام.

نامه ها و مراسلات امیر المؤمنین علیه السّلام و معاویه در صفین ابان از سلیم نقل می کند، و نیز ابو هارون عبدی (1) گفته که این حدیث را از عمر بن ابی سلمه شنیده است:

1 پیام و نامه معاویه به امیر المؤمنین علیه السّلام

اشاره

سلیم می گوید: در حالی که ما همراه امیر المؤمنین علیه السّلام در صفین بودیم، معاویه ابو درداء (2) و ابو هریره را فراخواند و به ایشان گفت: نزد علی بروید و از قول من به او سلام برسانید و به او بگوئید:

اقرار معاویه به مقام امیر المؤمنین علیه السّلام

بخدا قسم من می دانم که تو سزاوارترین مردم به خلافت هستی و از من به آن سزاوارتری، زیرا تو از مهاجرینی هستی که پیش از همه مسلمان شدند و من از آزادشدگان (3) هستم. و من مثل سوابق تو در اسلام و خویشاوندی پیامبر و علم تو (4) به کتاب خدا و سنت پیامبرش را ندارم.

1- (1) ابو هارون عبدی عماره بن جویره یا جوین است که در سال 134 از دنیا رفته است.
2- (2) ابو درداء عویمر بن عامر بن زید خزرجی است. در نسخه (ج) در همه موارد این حدیث بجای ابو درداء نام (ابو مسلم خولانی) آمده است.
3- (3) اشاره به فتح مکه است که در آن روز همه مشرکین از جمله معاویه و پدر و پسرش از آزادشدگان پیامبر صلی اللّه علیه و آله شدند.
4- (4) (ب) و (د): عمل تو.

مهاجرین و انصار هم با تو بیعت کردند پس از آنکه سه روز در باره تو مشورت نمودند. سپس نزد تو آمدند و به خواست خود و بدون اجبار با تو بیعت کردند. و اوّل کسانی که با تو بیعت کردند طلحه و زبیر بودند، ولی بعد بیعت خود را شکستند و به تو ظلم کردند و آنچه حقّشان نبود طلب کردند.

خونخواهی معاویه برای عثمان

من پسر عموی عثمان و طالب خون او هستم. به من خبر رسیده است که تو در باره قتل عثمان عذر می آوری و از خون او اظهار برائت می نمائی و معتقدی که وقتی او کشته شد تو در خانه ات عزلت گزیده بودی، و وقتی او کشته شد تو (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ) گفته ای و نیز گفته ای: (خدایا من راضی نبودم و کمک هم نکردم).

در روز جنگ جمل وقتی اطرافیان شتر عایشه به هیجان در آمده و فریاد زده اند: (یا لثارات عثمان) تو گفته ای: (امروز قاتلین عثمان به صورت در آتش در آیند. آیا ما او را کشتیم؟ او را آن دو (طلحه و زبیر) و آن زن که همراهشان است کشتند و فرمان قتل او را دادند در حالی که من در خانه ام نشسته بودم)! من پسر عموی عثمان و ولیّ او و طالب خون او هستم. اگر مسأله چنین است که تو می گویی، قاتلین عثمان را در اختیار ما بگذار و آنان را به ما تحویل ده تا در مقابل پسر عمویمان آنان را به قتل برسانیم، و با تو بیعت کنیم و خلافت را به تو تسلیم نمائیم! این مطلب اوّل.

لعن و برائت امیر المؤمنین علیه السّلام از ابو بکر و عمر و عثمان

مطلب دوم اینکه جاسوسانم به من خبر داده اند و نامه هایی به دستم رسیده از طرف دوستان عثمان که همراه تو می جنگند و تو گمان می کنی با تو هم عقیده اند و به خلافت تو راضی اند در حالی که خواسته شان با ما و قلبشان نزد ما است و فقط بدنشان همراه توست. و خبر این است که تو ولایت ابو بکر و عمر را اظهار می نمائی و بر آن دو رحمت

می فرستی، ولی در باره عثمان خودداری می کنی و او را یاد نمی نمایی و بر او رحمت نمی فرستی و او را لعنت هم نمی کنی.

در باره تو به من خبر رسیده است که وقتی با اهل سرّ خبیثت و شیعیانت و خواصّ گمراه و تغییر دهنده و کاذب خود در خلوت جمع می شوید نزد آنان از ابو بکر و عمر و عثمان برائت می جویی و آنان را لعنت می کنی ! ادّعا کرده ای که تو خلیفه پیامبر در امّتش و وصیّ او و در میان ایشان هستی و خداوند اطاعت تو را بر مؤمنین واجب کرده و در کتابش و سنّت پیامبرش به ولایت تو امر کرده است، و به محمّد دستور داده که این مطلب را در امتش بپا دارد و بر او آیه نازل کرده است که: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ، بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ (1)، (ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده برسان، و اگر چنین نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده ای، و خداوند ترا از شرّ مردم حفظ می کند). او هم امّتش را در غدیر خم جمع کرد (2) و آنچه در باره تو از جانب خداوند مأمور شده بود ابلاغ نمود و دستور داد حاضر به غائب برساند، و به مردم خبر داد که تو بر مردم صاحب اختیارتر از خودشان هستی، و تو نسبت به پیامبر همچون هارون نسبت به موسی هستی.

مظلومیّت امیر المؤمنین علیه السّلام

در باره تو به من خبر رسیده است که برای مردم خطبه ای نمی خوانی مگر آنکه قبل از پائین آمدن از منبر می گوئی: (بخدا قسم من سزاوارترین مردم برای آنان هستم، و از روزی که پیامبر از دنیا رفته همچنان مظلوم بوده ام).

جریان غصب خلافت از لسان معاویه

اگر این خبری که در باره تو به من رسیده درست باشد ظلم ابو بکر و عمر نسبت به

1- (5) سوره مائده: آیه 67.
2- (6) (الف): قریش و انصار و بنی امیّه را در غدیر خم جمع کرد.

تو بالاتر از ظلم عثمان است. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت و ما حاضر بودیم. عمر با ابو بکر بیعت کرد و از تو دستوری نخواست و نه با تو مشورت کرد. آن دو در مقابل انصار با حق و حجّت تو و خویشاوندی با پیامبر انصار را محکوم کردند. اگر در مقابل تو تسلیم می شدند و با تو بیعت می کردند عثمان زودتر از همه مردم با تو بیعت می کرد بخاطر خویشاوندی او با تو و حق تو بر او چرا که او پسر عمو و پسر عمّه توست.

سپس ابو بکر عمدا اقدامی کرد و هنگام مرگش خلافت را به عمر برگرداند و هنگام جانشین قرار دادن او با تو مشورت نکرد و از تو دستوری نخواست و برای او بیعت گرفت.

سپس عمر تو را در شوری بین شش نفر قرارداد و همه مهاجرین و انصار و دیگران را از مسأله خلافت خارج ساخت. شما هم وقتی در روز سوم دیدید مردم جمع شده اند و شمشیرها را کشیده اند و بخدا قسم یاد کرده اند که اگر آفتاب غروب کند و یکی را از بین خود انتخاب نکرده باشید گردنتان را بزنند و دستور وصیّت عمر را در باره شما اجرا کنند، وقتی این برنامه را دیدید اختیار کار خود را به ابن عوف سپردید. او با عثمان بیعت کرد و شما هم با او بیعت نمودید.

سپس عثمان مورد محاصره قرار گرفت و از شما کمک خواست، ولی او را یاری نکردید، و شما را فرا خواند ولی او را اجابت نکردید، و این در حالی بود که بیعت او بر گردن شما بود، و شما ای مهاجرین و انصار حاضر و شاهد بودید، ولی اهل مصر را آزاد گذاردید تا او را کشتند و گروههایی از شما هم آنان را در قتل وی کمک کردند و اکثریت شما او را خوار کردید. بنا بر این در باره او یا قاتل و یا دستور دهنده و یا خوارکننده بودید.

سپس مردم با تو بیعت کردند، و تو از من به امر خلافت سزاوارتری. پس قاتلان عثمان را در اختیار من بگذار تا آنان را بکشم و خلافت را به تو تسلیم کنم، و من و همه افراد اهل شام که نزد من هستند با تو بیعت کنیم.

ص :420

2 پیام و نامه امیر المؤمنین علیه السّلام به معاویه

اشاره

وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام نامه معاویه را خواند، و ابو درداء و ابو هریره پیام و سخن او را به حضرت ابلاغ کردند، به ابو درداء فرمود: آنچه معاویه شما را برای آن فرستاده بود به من رساندید. اکنون از من بشنوید و از قول من به او برسانید همان طور که از قول او به من رساندید.

قتل عثمان مربوط به امام مسلمین است

به معاویه بگوئید: عثمان بن عفان از این دو فرض خارج نیست: یا امام هدایتی است که ریختن خون او حرام و کمک او واجب است و سرپیچی از فرمان او حلال نیست و امت حقّ خوارکردن او را ندارند، و یا اینکه امام گمراهی است که ریختن خون او حلال است و ولایت و یاری او جایز نیست. بنا بر این از این دو حالت خارج نیست.

آنچه در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمین واجب است بعد از آنکه امامشان مرد یا کشته شد- چه گمراه باشد و چه هدایت شده، چه مظلوم باشد و چه ظالم، چه ریختن خونش حلال باشد و چه حرام- این است که هیچ عملی انجام ندهند و کار جدیدی بپا نکنند و دست از پا خطا نکنند و کاری را شروع نکنند قبل از آنکه برای خود امامی عفیف و عالم و با تقوی و عارف به قضاوت و به سنت برگزینند تا امور آنان را جمع نماید و در بین آنان حکم نماید و برای مظلوم از ظالم حقّش را بگیرد و مرزهای آنان را حفظ نماید و غنائم و حقوق مالی آنان را جمع آوری کند و حجّ و نماز جمعه آنان را بپا دارد و صدقات آنان را جمع نماید. سپس در باره امامشان که به ظلم کشته شده نزد او برای حکم بروند و قاتلین او را برای محاکمه نزد او ببرند تا بین آنان به حق حکم نماید: اگر امامشان

مظلوم کشته شده به نفع اولیاء او خونش را ثابت کند، و اگر ظالم کشته شده نظر دهد که حکم آن چیست.

اگر اختیار در امامت بدست مردم باشد این اوّل کاری است که باید انجام دهند، و امامی انتخاب کنند تا امور آنان را منظّم نماید و تابع او شوند و او را اطاعت نمایند. ولی اگر اختیار بدست خداوند و پیامبرش است، خدا مردم را از نظر دادن در این مسأله و انتخاب آن کفایت کرده است، و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برای آنان امامی را پسندیده و آنان را به اطاعت و تابعیت او مأمور کرده است.

مردم بعد از قتل عثمان با من بیعت کردند و مهاجرین و انصار پس از سه روز مشورت در باره ام با من بیعت نمودند، و هم آنان بودند که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند و امامت آنان را منعقد کردند. این مسأله را اهل بدر و سابقه داران از مهاجرین و انصار بر عهده گرفتند، با این تفاوت که با افراد قبل از من بدون مشورت عموم مردم بیعت کردند ولی بیعت من با مشورت عموم مردم بود.

اثبات امامت امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان آن حضرت

بنا بر این اگر خداوند جلّ اسمه اختیار را بدست امّت سپرده است و این امت است که باید برای خود انتخاب کنند و نظر دهند، و انتخاب و نظرشان بهتر از انتخاب خدا و رسولش برای آنان است، و هر کس را امّت انتخاب کنند و با او بیعت نمایند بیعت او بیعت هدایت است و امامی می شود که اطاعت او و یاریش بر مردم واجب است، اگر چنین است در باره من نیز مشورت کردند و مرا به اجماع و اتفاق امّت انتخاب کردند.

و اگر خداوند عزّ و جلّ است که باید اختیار کند و حق انتخاب با اوست، خداوند مرا برای امّت انتخاب کرده است و بعنوان خلیفه برای آنان قرار داده است و آنان را در کتاب منزل خود و در سنّت پیامبرش (1) مأمور به اطاعت و یاری من نموده است، و این حجّت مرا قوی تر و حقّ مرا واجب تر می نماید.

1- (7) (ج): بر لسان پیامبرش.

عدم ارتباط قتل عثمان به معاویه

فرمود: اگر عثمان در زمان ابو بکر و عمر کشته شده بود، آیا معاویه حق داشت بعنوان خونخواهی عثمان به جنگ آنان و قیام بر علیه آنان اقدام کند؟

ابو هریره و ابو درداء گفتند: نه.

حضرت فرمود: من نیز همین طور! اگر معاویه بگوید: (آری)، به او بگویید: در این صورت برای هر کسی که به او ظلمی شده یا کسی از نزدیکانش کشته شده جایز می شود عصای مسلمین را بشکند و جماعت آنان را متفرق کند و مردم را بسوی خویش فراخواند!! اضافه بر اینکه فرزندان عثمان برای طلب خون پدرشان سزاوارتر از معاویه اند.

سلیم می گوید: ابو درداء و ابو هریره ساکت شدند و گفتند: نسبت به خودت به انصاف سخن گفتی!

تقدم فرزندان عثمان بر معاویه در خونخواهی

حضرت فرمود: بجان خودم قسم، معاویه هم اگر بر سخن خود و آنچه به من حق داده ثابت باشد نسبت به من انصاف داده است. اینان پسران عثمان اند که مرد شده اند و به سنّ بلوغ رسیده اند و کودک نیستند و کسی صاحب اختیار آنان نیست. بیایند تا بین آنان و قاتلین پدرشان جمع نمایم. اگر از استدلال در مقابل آنان عاجز ماندند برای معاویه شهادت دهند که صاحب اختیار و وکیل آنان و نائب و طرف دعوای آنان در خصومتشان است.

آنگاه آنان و خصم هایشان در مقابل من مانند خصمهایی که نزد امام و والی با اقرار به حکم او و اجرای قضاوت او می نشینند حاضر شوند، و من در دلیل آنان و دلیل خصمهایشان نظر دهم. اگر پدرشان ظالم کشته شده بود و ریختن خونش حلال بود خون او را باطل اعلام کنم، و اگر مظلوم بود و ریختن خونش حرام، نسبت به قاتل پدرشان

حکم به قصاص کنم. اگر بخواهند او را بکشند و اگر بخواهند عفو کنند و اگر بخواهند دیه قبول کنند.

بیست هزار قاتل عثمان راضی بحکم امیر المؤمنین علیه السّلام

این قاتلان عثمان در لشکر من اند که به قتل او اقرار دارند و به حکم من به نفع آنان یا بر علیه خود راضی اند. فرزندان عثمان و یا معاویه- اگر صاحب اختیار و وکیل آنان است- نزد من بیایند و قاتلین او را مورد مخاصمه قرار دهند و آنان را به محاکمه بکشند تا بین آنان طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش حکم نمایم.

و اگر معاویه می خواهد گناهی که نکرده ایم به ما نسبت دهد و در پی بهانه و اباطیل است، پس هر نسبتی می خواهد بدهد که خداوند بزودی بر علیه او یاری خواهد کرد.

ابو درداء و ابو هریره گفتند: بخدا قسم، نسبت به خود به انصاف سخن گفتی و از انصاف هم فراتر رفتی، و بهانه او را از بین بردی و دلیل او را باطل کردی و دلیل قوی و درستی آوردی که اشکالی در آن نیست (1).

ابو هریره و ابو درداء بیرون آمدند. ناگهان بیست هزار نفر را با پوششهای آهنین دیدند که می گفتند (2): (ما قاتلین عثمان هستیم و به حکم علی علیه السّلام بر ضرر خود یا به نفعمان اقرار می کنیم و راضی هستیم. اولیاء عثمان بیایند و ما را در مورد خون پدرشان نزد امیر المؤمنین علیه السّلام به محاکمه بکشند، اگر قصاص یا دیه بر ما لازم شد در مقابل حکم او صبر می کنیم و تسلیم می شویم).

ابو درداء و ابو هریره گفتند: به انصاف سخن گفتید، و برای علی هم جایز نیست شما را به معاویه تحویل دهد و نه اینکه شما را بکشد تا آنکه شما را نزد او به محاکمه بکشد و بین شما و خصمتان طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش حکم نماید.

1- (8) (ج): دلیل قوی نافذی آوردی که نورانی است.
2- (9) (د): صدا می زدند.

3 ابلاغ پیام امیر المؤمنین علیه السّلام و عکس العمل معاویه

ابو درداء و ابو هریره براه افتادند تا نزد معاویه رسیدند و آنچه امیر المؤمنین علیه السّلام و نیز آنچه قاتلین عثمان و ابو النعمان بن ضمان (1) گفته بودند به او خبر دادند.

معاویه گفت: در باره رحمت فرستادن بر ابو بکر و عمر و خودداری او از رحمت بر عثمان، و اظهار برائت پنهانی از او و آنچه در باره جانشینی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله ادّعا می کند، و اینکه از روز وفات پیامبر دائما مظلوم بوده است، چه جوابی به شما داد؟

آن دو گفتند: بلی، نزد ما بر ابو بکر و عمر و عثمان رحمت فرستاد و ما می شنیدیم (2).

سپس در ضمن سخنانش به ما گفت: اگر خداوند اختیار را به امت داده است و آنانند که انتخاب می کنند و در باره خودشان نظر می دهند و انتخاب آنان و نظرشان از انتخاب خدا و رسولش برای آنان بهتر و هدایت یافته تر است، پس همانان بودند که مرا انتخاب کردند و با من بیعت نمودند و بنا بر این بیعت من بیعت هدایت است و من امامی هستم که اطاعت و یاریم بر مردم واجب است زیرا آنان در باره من مشورت کردند و مرا انتخاب نمودند.

و اگر انتخاب خدا و رسولش از انتخاب و نظر خودشان بهتر و هدایت یافته تر است، پس خدا و رسولش مرا برای امت انتخاب کرده و خلیفه بر آنان قرار داده اند و به آنان دستور یاری و اطاعت مرا در کتاب منزل خدا که بر زبان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله مرسلش جاری شده داده اند، و این برای حجّت من قوی تر است و حق مرا واجب تر می کند.

1- (10) ابو النعمان شناخته نشد و جهت ذکر نامش در اینجا نیز معلوم نیست. احتمالا او کسی بوده که به نیابت از قاتلین عثمان سخن می گفته است.

2- (11) توضیح لازم در باره این مسأله از لسان خود امیر المؤمنین علیه السّلام در ص 435 و 440 از همین کتاب ذکر خواهد شد.

4 مناشدات امير المؤمنين عليه السّلام در صفّين

اشاره

4 مناشدات (1) امير المؤمنين عليه السّلام در صفّين

سپس امير المؤمنين عليه السّلام در ميان لشكرش بر فراز منبر قرار گرفت و مردم را و هر كس از اهل آن منطقه و مهاجرين و انصار را كه حاضر بودند جمع كرد و حمد و ثناى الهى بجا آورد و سپس فرمود:

مناقب بى انتهاى امير المؤمنين عليه السّلام

اى مردم، مناقب من بيشتر از آن است كه احصا گردد و شمرده شود. من با ذكر آنچه خداوند در كتابش نازل كرده و پيامبر صلى اللّه عليه و آله در باره ام فرموده از ذكر ساير مناقب و فضائلم صرف نظر مى كنم.

سبقت امير المؤمنين عليه السّلام در اسلام

آيا مى دانيد كه خداوند در كتاب ناطقش در بيش از يک آيه، سبقت گيرنده در اسلام را بر مسبوق فضيلت داده است، و احدى از امّت به سوى خدا و رسولش از من سبقت نگرفته است؟ گفتند: آرى بخدا قسم.

على عليه السّلام افضل اوصياء

فرمود: شما را بخدا قسم مى دهم در اين باره كه از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله پرسيده شد در باره قول خداوند وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ (2)، (سابقين، سابقين، آنانند مقرّبين)، و

1- (12) معنى مناشده در پاورقى 9 از حديث 11 ذكر شد.
2- (13) سوره واقعه: آيه 10 و 11.

آن حضرت فرمود: خداوند این آیه را در باره انبیاء و اوصیای آن نازل کرده است، و من افضل انبیاء خدا و برادرم و وصیّم علی بن ابی طالب افضل اوصیاء است؟

در اینجا حدود هفتاد نفر از اهل بدر که اکثرشان از انصار و بقیّه از مهاجرین بودند بپا خاستند که از جمله آنان ابو الهیثم بن تیّهان و ابو ایوب خالد بن زید انصاری و از مهاجرین عمار یاسر و غیر او بودند. اینان گفتند: ما شهادت می دهیم از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدیم که این مطلب را می فرمود.

اعلام ولایت در غدیر

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم در باره قول خداوند: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (1)، (ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول و اولی الامر خود اطاعت کنید)، و قول خداوند: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ (2)، (صاحب اختیار شما خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده نماز را بپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند)، و سپس می فرماید: وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً (3)، (غیر از خدا و رسولش و مؤمنین برای خود محل اعتمادی بر نمی گزیند).

مردم پرسیدند: یا رسول اللّه، آیا این مخصوص بعضی از مؤمنین است یا شامل همه آنان است؟ خداوند عزّ و جلّ دستور داد تا به مردم بفهماند که آیات در باره چه کسی نازل شده است و ولایت را برای آنان تفسیر کند همان طور که نماز و روزه و زکات و حجّشان را بیان کرده است (4).

آن حضرت هم مرا در غدیر خم منصوب کرد و فرمود: (خداوند رسالتی را به من سپرده است که بخاطر آن سینه ام به تنگ آمده است و چنین گمان برده ام که مردم مرا

1- (14) سوره نساء: آیه 59.
2- (15) سوره مائده: آیه 55.
3- (16) سوره توبه: آیه 16.

4- (17) (ج): برای آنان بیان کند ولایت برای چه کسی است همان طور که مسأله نماز و روزه آنان را تفسیر کرده است.

تکذیب می کنند، ولی خداوند مرا ترسانده که باید ابلاغ کنم و گر نه مرا عذاب خواهد کرد. ای علی بپا خیز)! سپس ندای نماز جماعت داد و نماز ظهر را با مردم خواند و سپس فرمود: (ای مردم، خداوند صاحب اختیار من، و من صاحب اختیار مؤمنین هستم و اختیارم بر آنان از خودشان بیشتر است. بدانید که هر کس من صاحب اختیار او بوده ام علی صاحب اختیار اوست. پروردگارا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد. یاری کن هر کس او را یاری کند و خوار گردان هر کس او را خوار کند).

سلمان فارسی بپا خاست و گفت: یا رسول اللَّه، ولایت او چگونه است؟ فرمود:

(ولایت او همچون ولایت من است. هر کس من نسبت به او صاحب اختیارتر از خودش هستم علی هم نسبت به او صاحب اختیارتر است).

خداوند تعالی هم این آیه را نازل کرد: اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً (1)، (امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما به حد کمال رساندم و اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم).

سلمان فارسی پرسید: یا رسول اللَّه، آیا این آیات بخصوص در باره علی نازل شده است؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: (در باره او و جانشینانم (2) تا روز قیامت نازل شده است). و سپس فرمود: (ای سلمان، تو و کسانی که با تو در این مطلب حاضر بودند شاهد باشید و حاضران به غائبان برسانند.

سلمان فارسی عرض کرد: یا رسول اللَّه، آنان را برای ما بیان فرما (3). فرمود: (علی برادرم و وزیرم و وصیّم و وارثم و خلیفه ام در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من، و یازده امام از فرزندانش، اوّل آنان فرزندم حسن و سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری، که قرآن با آنان است و آنان با قرآنند، و از آن جدا

ص: 428

1- (18) سوره مائده: آیه 3.

2- (19) (ج): جانشينانم از فرزندان او.
3- (20) (ج): نام آنان را ذكر فرما.

نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند).

دوازده نفر از بدریّین برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم که این مطالب را همان طور که گفتی از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدیم، نه یک حرف زیاد نمودی و نه کم کردی، و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله ما را بر این مطلب شاهد گرفت.

بقیّه هفتاد نفر هم گفتند: این مطالب را شنیدیم ولی همه آن را حفظ نکردیم، ولی این دوازده نفر برگزیدگان و بهتران ما هستند.

حضرت فرمود: راست گفتید. همه مردم در حفظ یکسان نیستند، بعضی از مردم از دیگران بهتر حفظ می کنند (1).

از بین دوازده نفر چهار نفر برخاستند: ابو الهیثم بن تیهان، ابو ایّوب انصاری، عمّار بن یاسر، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین که خداوند آنان را رحمت کند. اینان گفتند:

شهادت می دهیم که سخن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را شنیدیم و آن را حفظ کردیم که در آن روز فرمود در حالی که ایستاده بود و علی هم در کنار او ایستاده بود. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: (ای مردم، خداوند به من دستور داده که برای شما امام و وصیّ و جانشینی منصوب کنم که وصیّ پیامبرتان در میان شما و جانشین من در امّتم و بین اهل بیتم بعد از من باشد. کسی که خداوند در کتابش اطاعت او را بر مؤمنین واجب کرده و به شما دستور ولایت او را داده است. من از ترس اهل نفاق و تکذیب آنان از پروردگارم خواستم که این دستور را از عهده من بردارد، ولی خداوند مرا ترسانید که باید ابلاغ کنم و گر نه مرا عذاب خواهد کرد.

سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای مردم، خداوند در کتابش شما را به نماز دستور داده و من آن را برای شما بیان کردم و سنّتهای آن را گفتم، و به زکات و روزه و حج امر کرده و من برای شما بیان کردم و تفسیر نمودم، و در کتابش به ولایت (2) دستور داده و من- ای مردم-

1- (21) (ج): بقیه هفتاد نفر گفتند: آنچه گفتی بیاد داریم و اکثر این مطالب را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بخاطر سپرده ایم، ولی این دوازده نفر از بزرگان اصحاب آن حضرت و افضل آنانند، و اینان از قول او آنچه گفتی و ما هم شنیده ایم را بیاد دارند، و همه مردم در حفظ یکسان نیستند چرا که بعضی از بعض دیگر بهتر حفظ می کنند.

2- (22) (ج): به ولایت علی علیه السّلام.

شما را شاهد می گیرم که آن مخصوص علی بن ابی طالب و جانشینان از فرزندان من و فرزندان برادرم و وصیّم است. علی اوّل ایشان و سپس حسن و بعد حسین و سپس نه نفر از فرزندان پسرم حسین اند. از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنان جدا نمی شود تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. ای مردم، من پناهگاه شما و امامتان بعد از خودم و راهنما (1) و هدایت کننده شما را به شما معرّفی کرده ام و او برادرم علی بن ابی طالب است.

او در بین شما مثل من در میانتان است. دین خود را بر عهده او بسپارید و در همه امورتان از او اطاعت کنید. همه آنچه خداوند به من آموخته نزد اوست، و خداوند به من دستور داده آنها را به او بیاموزم و به شما بفهمانم که آن علوم نزد اوست. از او سؤال کنید و از او و جانشینان بعد از او بیاموزید. به آنان یاد ندهید و از آنان پیشی نگیرید و از آنان تخلف نکنید. آنان با حق اند و حق با آنان است، نه از آن جدا می شوند و نه حقّ از آنان جدا می شود).

حدیث کساء و آیه تطهیر

سپس علی علیه السّلام به ابو هریره و ابو درداء و کسانی که در اطرافش بودند فرمود: ای مردم، آیا می دانید خداوند تبارک و تعالی در کتابش چنین نازل کرده است: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (2)، (خداوند چنین می خواهد که هر بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند).

پیامبر صلی اللّه علیه و آله مرا و فاطمه و حسن و حسین را همراه خود زیر عبایش جمع کرد و عرض کرد: (خدایا، اینان عترت و خاصّان من و اهل بیتم هستند. هر بدی را از اینان ببر و ایشان را پاک گردان).

امّ سلمه گفت: یا رسول اللّه، آیا من هستم؟ فرمود: (تو خوب هستی ولی این آیه بخصوص در باره من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسرم حسن و حسین و نه امام

1- (23) (ج): من مقدّم تر شما بعد از خودم و صاحب اختیارتان را و ...

2- (24) سوره احزاب: آیه 33.

از فرزندان پسرم حسین نازل شده و هیچ کس جز ما در این مورد همراهمان نیست).

همه افراد (یعنی هفتاد نفر اهل بدر) برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم امّ سلمه این مطلب را بر ایمان نقل کرد (1). ما هم از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله این مطلب را سؤال کردیم و آن حضرت همان طور که امّ سلمه نقل کرده بود بر ایمان نقل کرد.

تفسیر (صادقین) به ائمه علیهم السّلام

سپس علی علیه السّلام فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که خداوند- جل اسمه- در کتابش چنین نازل کرده است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ (2)، (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و با صادقین باشید).

سلمان پرسید: یا رسول اللَّه، این آیه عامّ است یا خاصّ؟ فرمود: آنان که دستور داده شده اند عامّ اند زیرا جمعیّت مؤمنین به این دستور مأمور شده اند، ولی (صادقین) مخصوص برادرم علی بن ابی طالب و جانشینانم بعد از او تا روز قیامت است.

تفسیر (صادقین) به ائمه علیهم السّلام

علی علیه السّلام فرمود: من در جنگ تبوک به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله عرض کردم: یا رسول اللَّه، چرا مرا بجای خود در مدینه گذاشتی (و با خود نبردی)؟ فرمود: یا علی، مدینه صلاحیّت کسی جز من و تو را ندارد، و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر در نبوّت که پیامبری بعد از من نیست.

عدّه ای از مهاجرین و انصار که همراه حضرت بودند برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم که این مطلب را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در جنگ تبوک شنیدیم.

1- (25) (ج): مردی از اصحاب حضرت برخاست و گفت: شهادت می دهم که امّ سلمه این مطلب را برایم نقل کرد. بعد از او عده ای از مهاجرین و انصار از جا برخاستند و گفتند: ما هم شهادت می دهیم که امّ سلمه این مطلب را بر ایمان نقل کرد.

2- (26) سوره توبه: آیه 119.

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که خدای عزّ و جلّ در سوره حج چنین نازل کرده است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ (1)، (ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت نمائید و کار خیر انجام دهید، به امید آنکه رستگار شوید، و در راه خدا آن طور که باید جهاد کنید. او شما را انتخاب کرده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. دین پدرتان ابراهیم، که او شما را از قبل (مسلمان) نامید. و در این باره تا پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر شما شاهد باشد و شما شاهد بر مردم باشید. پس نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به خداوند اعتصام جوئید. اوست صاحب اختیار شما، و خوب صاحب اختیار و خوب کمک کننده ای است).

سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه، اینها چه کسانی هستند که تو بر آنان شاهدی و آنان شاهد بر مردم اند، و خداوند آنان را انتخاب کرده و در دین برای آنان سختی قرار نداده، دین پدرشان ابراهیم؟

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: (خداوند از اینان سیزده نفر را قصد کرده است: من و برادرم علی بن ابی طالب و یازده نفر از فرزندانم یکی پس از دیگری، که همگی امام هستند. قرآن با آنان و آنان با قرآنند. از یک دیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند).

گفتند: آری بخدا قسم (2).

1- (27) سوره حج: آیه های 77 و 78.
2- (28) (ج): جمعی از مردم گفتند: آری بخدا. بخدا قسم ما شهادت می دهیم که این مطلب را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدیم.

علی علیه السّلام فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله بعنوان خطابه برخاست و بعد از آن خطبه ای نخواند (1)، و فرمود: (ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آنها تمسّک کرده اید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر به من سپرده است که این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند)؟

گفتند: آری بخدا قسم، ما در همه این مطالب نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله حاضر بودیم. فرمود:

خداوند مرا بس است.

دوازده نفر از جماعت اهل بدر برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله این خطابه را در روزی که از دنیا رفت ایراد فرمود، عمر بن خطّاب بحالت شبه غضب برخاست و گفت: یا رسول اللّه، آیا همه اهل بیتت؟ فرمود: نه، بلکه جانشینانم، برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من از آنهاست و یازده نفر از فرزندانش. این (علی) اوّل آنان و افضلشان است، سپس این دو پسرم- و حضرت اشاره به امام حسن و امام حسین علیهما السّلام کردند- سپس وصیّ پسرم که بنام برادرم علی نامیده می شود و پسر حسین است. سپس وصیّ علی که فرزند اوست و نامش محمّد است. سپس جعفر بن محمّد، سپس موسی بن جعفر، سپس علیّ بن موسی، سپس محمّد بن علی، سپس علیّ بن محمّد، سپس حسن بن علیّ، سپس محمّد بن الحسن مهدیّ امّت که نامش نام من و طینت او همچون طینت من است. طبق امر من امر می کند و طبق نهی من نهی می نماید. زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. هر کدام از آنها یکی پس از دیگری و پشت سر هم خواهند آمد (2) تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان شاهدان خدا در زمین و حجّت های او بر خلقش هستند.

ص: 433

1- (29) (ج): خطبه ای نخواند تا از دنیا رفت.

2- (30) در (الف) عبارات فوق چنین است: (سپس جانشین من این پسرم است- و حضرت اشاره به امام حسن علیه السّلام کردند- سپس جانشین او این است- و حضرت اشاره به امام حسین علیه السّلام کردند- سپس جانشین من پسرم همنام برادرم است. سپس جانشین او و همنام من است. سپس هفت نفر از فرزندانش ....

هر کس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند خدا را عصیان کرده است.

بقیّه هفتاد نفر بدریّین و همان تعداد از دیگران برخاستند و گفتند: مطلبی که فراموش کرده بودیم بیادمان آوردی! ما شهادت می دهیم که این مطلب را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدیم.

دریای مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام به سؤال و جواب بازگشت، و مطلبی از آنچه در زمان حکومت عثمان در مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله از آن حضرت پرسیده بودند (1) باقی نگذاشت مگر آنکه در آن باره آنان را قسم داد، تا آنکه همه مناقبش را و آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره اش فرموده بود ذکر کرد، و در همه آنها او را تصدیق می کردند و شهادت می دادند که مطلب حقّی است که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده اند.

5 نامه معاویه در جواب امیر المؤمنین علیه السّلام

عکس العمل معاویه در مقابل مناشدات امیر المؤمنین علیه السّلام

وقتی ابو درداء و ابو هریره همه این مطالب را و نیز عکس العمل مردم را برای معاویه گفتند، از شدت ناراحتی رخ در هم کشید و سر بزیر انداخت (2) و گفت: ای ابو درداء و ای ابو هریره، اگر آنچه در باره او نقل می کنید حق باشد همه مهاجرین و انصار، جز او و اهل بیت و شیعیانش هلاک شده اند.

1- (31) در باره مطالب مربوط به زمان عثمان به حدیث 11 همین کتاب در ص 287 مراجعه شود.

2- (32) (ج): ابو مسلم و ابو هریره رفتند و همه آنچه علی علیه السّلام فرموده بود و مردم برایش شهادت داده بودند که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده اند برای معاویه نقل کردند.

تقیّه امیر المؤمنین علیه السّلام در باره ابو بکر و عمر و عثمان

سپس معاویه به امیر المؤمنین علیه السّلام چنین نوشت:

اگر آنچه گفته ای و ادعا کرده ای و اصحابت را بر آن شاهد گرفته ای حق باشد، در این صورت ابو بکر و عمر و عثمان و همه مهاجرین و انصار غیر تو و اهل بیت و شیعیانت هلاک شده اند.

خبر رحمت فرستادن و استغفار تو برای آنان به من رسیده است. این مطلب یکی از دو صورت است که سوّمی ندارد: یا از روی تقیّه است که می ترسی اگر از آنان اظهار برائت و بیزاری نمائی اهل لشکرت که بوسیله آنان با من می جنگی از اطرافت پراکنده شوند، و یا آنچه ادّعا کرده ای باطل و دروغ است! به من خبر رسیده (1)- و این مطلب را یکی از خواصت که به او اطمینان داری (2) برایم خبر آورده است- که تو به شیعیان گمراه و خواصّ خود که بد معتمدانی هستند می گوئی (3): (من سه پسرم را به نامهای ابو بکر و عمر و عثمان نامگذاری کرده ام. هر گاه از من شنیدید که به یکی از امامان ضلالت رحمت می فرستم پسرانم را قصد می کنم).

مشاهدات معاویه در سقیفه

دلیل بر راست بودن آنچه برایم آورده اند و خبر آن را به من رسانده اند این است که ما با چشمان خود دیدیم و احتیاج نداریم در این باره از دیگری سؤال کنیم (4). تو را دیدم هنگامی که با ابو بکر بیعت شد همسرت فاطمه را بر چهارپایی سوار کردی و دست دو پسرت حسن و حسین را گرفتی و احدی از اهل بدر و سابقه داران را باقی نگذاشتی مگر اینکه آنان را فرا خواندی و بر علیه ابو بکر به کمک خود دعوت کردی، ولی احدی از آنان را نیافتی مگر چهار نفر: سلمان و ابو ذر و مقداد و زبیر. بجان خودم قسم اگر بر حق بودی

1- (33) (الف): و اگر آنچه ادعا کردی باطل و دروغ است پس بدان که بعضی از .... برایم خبر آورده است.
2- (34) (ب) و (د): اطمینان دارم.

3- (35) (ج): ... خواصّ خود در پشت پرده می گوئی.
4- (36) (ب) و (د): آن چیزی است که با چشم خود دیدم و احتیاج ندارم از غیر تو سؤال کنم.

تو را اجابت می کردند و مساعدت و یاری می نمودند، ولی مطلبی باطل و چیزی را که به آن اقرار نداشتند (1) ادّعا می نمودی.

دو گوش خودم از تو شنید که به ابو سفیان می گفتی، هنگامی که ابو سفیان به تو گفت:

(ای پسر ابو طالب در سلطنت پسر عمویت مغلوب شدی، و کسی که بر تو غالب شد ذلیل ترین طوائف قریش یعنی تیم و عدی بودند)، و ابو سفیان از تو خواست تا یاریت کند ولی تو در جواب او گفتی: (اگر یارانی می یافتم- چهل نفر از مهاجرین و انصار از سابقه داران- بر علیه این مرد بپا می خاستم)، پس چون جز چهار نفر نیافتی به اجبار بیعت کردی.

6 نامه امیر المؤمنین علیه السّلام در جواب معاویه

اشاره

سلیم می گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام در جواب او نوشت:

تعجب از نظر دادن معاویه در امور مسلمین

بسم اللَّه الرحمن الرحیم امّا بعد، نامه تو را خواندم و تعجّبم افزون گشت از آنچه دستت به نگارش در آورده بود و سخنت که طول داده بودی و از بلای عظیم و مسأله مهمی که برای این امّت پیش آمده، که مثل توئی در کارهای عام و خاصشان سخن بگوید یا نظر دهد، و تو کسی هستی که خود می دانی و پسر کسی هستی که می دانی و من نیز کسی هستم که دانسته ای و پسر کسی هستم که دانسته ای.

بزودی در باره آنچه نوشته ای جوابی به تو خواهم داد که گمان ندارم آن را درک کنی،

1- (37) (ب): آنچه را نمی شناختند. (ج): آنچه نمی شناختیم.

نه تو و نه وزیرت عمرو پسر نابغه که هم رأی توست همان طور که (وافق شنّ طبقه) (1)، چرا که او به تو دستور نوشتن این نامه را داده و آن را برای تو تزیین نموده است، و همراه شما ابلیس و اصحاب شرورش نیز حاضر بوده اند.

معرّفی غاصبین خلافت

بخدا قسم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد و به من شناسانید، که دوازده نفر امامان گمراهی از قریش را دیده که از منبرش بالا می روند و پائین می آیند و بصورت میمونند. آنها امّتش را از راه مستقیم به پشت سرشان بر می گردانند.

آن حضرت فرد فرد آنان را با نامشان به من خبر داد و اینکه هر کدام آنها یکی پس از دیگری چه مدت حکومت خواهند کرد. ده نفر از آنان از بنی امیّه هستند و دو نفر از دو طایفه مختلف قریش، که بر گردن آن دو نفر مثل گناهان جمیع امّت تا روز قیامت و همه عذابشان خواهد بود. هیچ خونی نیست که به غیر حق ریخته شود و نه فرجی که به حرام تصرّف شود و نه حکمی که بر خلاف حق داده شود (2) مگر آنکه وبال و گناهش بر گردن آن دو نفر است.

و از آن حضرت شنیدم که می فرمود: هر گاه فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را برای فریب مردم و بندگان خدا را غلام و کنیز خود و مال خدا را ثروت بین خود قرار می دهند.

فرق پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام در ابلاغ دین الهی

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: برادرم، تو مثل من نیستی از این جهت که خداوند به من دستور داده حقّ را آشکارا بیان کنم و به من خبر داده که مرا از شر مردم حفظ می کند، و به من دستور داده که جهاد کنم اگر چه فقط خودم باشم، آنجا که می فرماید: فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ

1- (38) جمله (وافق شنّ طبقه) یک ضرب المثل عربی است و در مورد دو چیز که با هم متّفق باشند بکار برده می شود.

2- (39) (ب): و نه حکمی که تغییر یابد.

اللَّهِ، لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ (1)، (در راه خدا جهاد کن که مکلّف جز خودت نیستی)، و فرموده: حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتالِ (2)، (مؤمنین را بر جنگ ترغیب کن). من و تو (ای علی) دو مجاهد بودیم. آن مدت که در مکه ماندم مأمور به جنگ نشدم، و سپس خداوند مرا به جنگ مأمور نمود، چرا که دین و شرایع و سنّتها و احکام و حدود و حلال و حرام جز با من شناخته نمی شوند.

مردم بعد از من رها می کنند آنچه خداوند به آنان دستور داده و آنچه من در باره تو به ولایتت دستور داده ام و حجت تو را ظاهر ساخته ام، و این کار را عمدا و بدون آنکه جاهل باشند و نه اینکه در این مورد بر آنان مشتبه شده باشد انجام می دهند، بخصوص بخاطر آن رفتارهایی که از قبل بعنوان مخالفت با خداوند انجام داده اند. پس اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنان جهاد کن و اگر یارانی نیافتی دست نگه دار و خون خود را حفظ نما، چرا که اگر با دشمنی با آنان مقابله کنی و از آنان جدا شوی تو را می کشند. و اگر تابع تو شدند و اطاعت تو را کردند آنان را به حق وادار کن و گر نه رها کن.

و اگر ترا اجابت کردند و دشمنانت با تو اعلان جنگ دادند، تو نیز با آنان اعلام جنگ نما و با آنان جهاد کن، و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن.

و بدان که اگر آنان را دعوت کنی تو را اجابت نمی کنند، ولی این را ترک مکن که حجّت را بر آنان تمام کنی.

تو ای برادرم مثل من نیستی، از این جهت که من حجّت تو را بپا نموده ام و آنچه خداوند در باره تو نازل کرده ظاهر نموده ام، و هیچ کس ندانسته که من پیامبر خدایم و حق و اطاعت من واجب است تا هنگامی که برای تو ظاهر نمودم (3).

من حجّت تو را ظاهر نموده و برای خلافت تو قیام کرده ام، پس اگر در باره آنان سکوت کنی گناه نکرده ای و اگر حکم کنی و مردم را دعوت کنی هم گناه نکرده ای. ولی

1- (40) سوره نساء: آیه 84.
2- (41) سوره انفال: آیه 65.
3- (42) (ج): هیچ احدی نیست مگر آنکه می داند پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: حق و اطاعت من واجب است.

من دوست دارم آنان را دعوت کنی اگر چه تو را اجابت نکنند و از تو نپذیرند. ظالمین قریش بر علیه تو متّحد می شوند و اگر با آنان رو در رو شوی و اعلام جنگ کنی و جهاد نمایی بدون آنکه گروهی کمک همراهت باشند که باعث قوت تو شوند، می ترسم تو را بکشند و در نتیجه نور خدا خاموش شود و خداوند در زمین عبادت نشود. تقیّه از دین خدا است و هر کس تقیّه ندارد دین ندارد.

اختلاف امّت برای امتحان

خداوند تفرقه و اختلاف را بین این امّت مقدّر کرده است، و اگر خدا می خواست همه آنان را بر هدایت جمع می کرد و دو نفر از آنان و از تمام خلقش با هم اختلاف نمی کردند، و هیچ یک از اوامر پروردگار مورد منازعه قرار نمی گرفت و کسی که در فضل کمتر است فضیلت صاحب فضل را انکار نمی کرد. و اگر خدا می خواست عذاب آنان را زودرس می کرد و تغییر از جانب او می شد تا ظالم مورد تکذیب قرار گیرد و حق راه خود را بداند.

خداوند دنیا را خانه اعمال و آخرت را خانه ثواب و عقاب (1) قرار داده است تا آنان را که بد کرده اند طبق اعمالشان جزا دهد و آنان را که نیکی کرده اند به نیکی جزا دهد.

امیر المؤمنین علیه السّلام می فرماید: گفتم: خدا را شکر بر نعمت هایش و صبر بر بلایش و تسلیم و رضا بر مقدّراتش!

برنامه امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله

سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: برادرم، بشارت بده که زندگی و مرگ تو با من است. تو برادر من و وصیّ و وزیر و وارث من هستی. تو طبق سنّت من جنگ می کنی. تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی. تو باید از هارون نیک پیروی کنی هنگامی که اهلش او را ضعیف شمردند و بر علیه او متّحد شدند و نزدیک بود او را بقتل برسانند.

در برابر ظلم قریش و اتحادشان بر علیه تو صبر کن، چرا که اینها کینه هایی در

1- (43) (د): خانه هلاک یا استقرار.

سینه های قومی است، کینه های بدر و خونهای احد. موسی هنگامی که هارون را جانشین خود در قومش قرار داد به او دستور داد که اگر گمراه شدند و یارانی پیدا کرد به وسیله آنان با گمراهان جهاد کند، و اگر کمکی نیافت دست نگه دارد و خون خود را حفظ کند و بین آنان تفرقه نیندازد.

تو هم این چنین کن، اگر بر علیه آنان یارانی یافتی با آنها جهاد کن، و اگر یاری نیافتی دست نگه دار و خون خود را حفظ نما، چرا که اگر با آنان از روی دشمنی مخالفت نشان دهی تو را می کشند. ولی اگر تابع تو شدند و اطاعت تو را کردند آنان را به حق وادار کن.

بدان که اگر تو وقتی یاری نیافتی دست نگه نداری و خون خود را حفظ نکنی می ترسم از اینکه مردم به پرستش بتها و انکار پیامبری من برگردند. پس حجّت را بر آنان ظاهر کن و آنان را دعوت نما، تا آنان که دشمنی تو را در دل دارند (1) و آنان که بر علیه تو قیام می کنند هلاک شوند و عموم مردم و خواصّ دوستانت سلامت بمانند.

پس اگر روزی یارانی برای بر پا داشتن کتاب و سنّت یافتی بر سر تأویل قرآن جنگ نما همان طور که من بر سر نازل شدن آن جنگیدم. از این امّت کسی هلاک می شود که در مقابل تو یا یکی از جانشینانت برای خود مقامی ادّعا کند و علم دشمنی بر افرازد و عداوت نشان دهد و انکار نماید و خلاف آنچه شما بر آن هستید را بعنوان دین بپذیرد (2).

بیان تقیّه امیر المؤمنین علیه السّلام در رحمت فرستادن بر دشمنان

ای معاویه، بجان خودم قسم اگر بر تو و بر طلحه و زبیر رحمت بفرستم رحمت فرستادنم بر شما باطلی را حق نمی کند، بلکه خداوند رحمت و استغفار مرا بر شما لعنت و عذاب قرار می دهد (3).

تو و طلحه و زبیر جرمتان کمتر و گناهتان کوچکتر و بدعت و گمراهیتان کمتر از

1- (44) (ج): آنان که از تو سرپیچی می کنند.

2- (45) (ج): و در دین طعن بزند و کلامی را که شما بر آن هستید رد کند و در مقابل عموم و جماعت مردم تسلیم شود.
3- (46) (ج) و (د): رحمت و استغفارم بر شما جز لعنت و عذاب نخواهد بود.

کسانی نیست که برای تو و رفیقت که طالب خون او هستی پایه گذاری کردند و راه را برای ظلم به ما اهل بیت برایتان باز کردند و شما را بر ما مسلّط کردند. خداوند می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا، أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْکِ فَإِذاً لا یُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِیراً أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (1)، (نمی بینی کسانی را که نصیبی از کتاب داده شدند، که به جبت و طاغوت ایمان می آورند و به کسانی که کافر شدند می گویند: راه اینان از آنان که ایمان آوردند به هدایت نزدیک تر است. اینان هستند که خدا لعنتشان کرده و هر کس را خدا لعنت کند برای او یاری پیدا نخواهی کرد، یا آنکه نصیبی از پادشاهی پیدا کنند که در این صورت ذرّه ای به مردم نمی دهند، و یا آنکه بر مردم حسد می برند در آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است). ما مراد از مردم هستیم و مائیم که مورد حسد قرار می گیریم.

خداوند عزّ و جلّ می فرماید: فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً (2)، (به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملک عظیم عنایت کردیم، بعضی از آنان به او ایمان آوردند و بعضی از آنان مانع آن شدند و جهنّم با شعله هایش کافی است). (ملک عظیم) آن است که خداوند بین آنان امامانی قرار داده که هر کس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند خدا را عصیان کرده است. و (کتاب و حکمت) نبوّت است. چرا این مطلب را در باره آل ابراهیم قبول دارید ولی در مورد آل محمّد انکار می کنید؟

ای معاویه، اگر تو و رفیقت و طاغیان شام و یمن و اعراب ربیعه و مضر، این جفاکاران امّت که نزد تواند به این مطلب کفر می ورزید خداوند قومی را به آن موکّل

ص: 441

1- (47) سوره نساء: آیه های 54- 51.
2- (48) سوره نساء: آیه های 54 و 55.

کرده که بدان کافر نیستند.

قرآن حجّت بر مردم

ای معاویه، قرآن حقّ و نور و هدایت و رحمت و شفا برای مؤمنین است (1)، و آنان که ایمان نمی آورند در گوششان سنگینی است و قرآن برای آنان کوری دل است.

ای معاویه، خداوند جلّ جلاله، هیچ صنفی از اصناف ضلالت و دعوت کنندگان به آتش را رها نکرده مگر آنکه در قرآن سخن آنان را رد کرده و بر آنان احتجاج کرده و از تابع شدن آنان نهی فرموده است. در باره آنان قرآنی قاطع و ناطق فرستاده که عده ای آن را می دانند و عده ای به آن جاهلند.

من از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: هیچ آیه ای از قرآن نیست مگر آنکه ظاهری و باطنی دارد و هیچ حرفی از آن نیست مگر آنکه تأویلی دارد و تأویل آن را جز خداوند و آنان که در علم راسخ و عمیقند نمی داند، راسخان در علم، ما آل محمّد هستیم و خداوند به سایر امّت دستور داده که بگویند: به آن ایمان آوردیم و همه از طرف پروردگار ما است و جز صاحبان عقل متذکّر نمی شوند، و خداوند دستور داده که در مقابل ما تسلیم باشند و علم آن را به ما واگذار کنند (2). خداوند می فرماید: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ (3) (اگر آن را به پیامبر و اولو الامر خود ارجاع دهند آنان که استنباط می کنند آن را می فهمند)، و هم اینان هستند که در آن باره مورد سؤال قرار می گیرند و آن را طلب می نمایند.

دو آیه از قرآن در باره معاویه

بجان خودم قسم، اگر مردم هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت، در مقابل ما تسلیم

1- (49) (ج): قرآن مایه حفظ و نور و هدایت و رحمت و شفاء برای کسانی است که ایمان آوردند.

2- (50) (ب) و (د): صاحبان عقلی که علم آن را به ما ارجاع می کنند.
3- (51) سوره نساء: آیه 83.

می شدند و تابع ما می گشتند [(1)] و امورشان را بدست ما می سپردند از بالای سرشان و زیر پایشان نعمت ها را می خوردند و تو ای معاویه در خلافت طمع نمی کردی [(2)] ! ولی آنچه مردم از ما از دست داده اند بیش از آنی است که ما نسبت به آنان از دست داده ایم.

خداوند در باره من و تو بخصوص آیه ای از قرآن نازل کرده است که تو و امثال تو آن را طبق ظاهرش می خوانید و نمی دانید تأویل باطن آن چیست [(3)] و آن در سوره (الحاقّه است که: فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً تا آنجا که می فرماید: وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ ... تا آخر آیه [(4)]، (کسی که نامه عملش بدست راستش داده شود بزودی به آسانی مورد محاسبه قرار می گیرد) تا آنجا که می فرماید: (و امّا کسی که نامه عملش به دست چپش داده شود ...)، و قضیّه چنین خواهد بود که هر امام ضلالت و امام هدایتی فرا خوانده می شوند و با هر کدام از آنها اصحابشان که با او بیعت کرده اند خواهند بود، و من و تو هم فرا خوانده می شویم.

ای معاویه، تو صاحب زنجیر هستی که می گوید: (ای کاش نامه عملم بدستم داده نمی شد و حساب خود را نمی دانستم) تا آخر آیات [(5)]. بخدا قسم این مطلب را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که در باره تو می فرمود و همچنین در باره هر امام ضلالتی که قبل از تو بوده و بعد از تو خواهد بود مثل همین خواری و عذاب از جانب خدا خواهد بود.

آیه ای از قرآن در باره بنی امیّه

در باره شما (بنی امیّه) کلام خداوند عز و جل نازل شده است که: وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا

1- (52) (ج): با ما بیعت می کردند.
2- (53) (ج): و تو در مقام خلافت قرار نمی گرفتی.
3- (54) (الف) و (ب): خداوند در باره من و تو سوره بخصوصی نازل کرده است که امّت آن را به ظاهر تأویل می کنند و نمی دانند باطن آن چیست.
4- (55) سوره انشقاق: آیه 8. سوره الحاقّه: آیه های 19 تا 37.

5- (56) اشاره به آیه های 25 تا 32 سوره الحاقّه است که می فرماید: (سپس در زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است او را ببندید).

الَّتِی أَرَیْناکَ إِلَّا فِتْنَهً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ (1)، (رؤیایی که به تو نشان دادیم را امتحانی برای مردم و بعنوان شجره لعنت شده در قرآن قرار دادیم).

و این هنگامی بود که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دوازده امام از امامان ضلالت را بر منبر خویش دید که مردم را (از دین خود) به عقب بر می گردانند! دو نفر از دو طایفه مختلف قریش و ده نفر از بنی امیّه. اوّل ده نفر رفیق توست که به خونخواهی او آمده ای (2) و تو و پسرت و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص که اوّلشان مروان است. کسی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را لعنت کرد و او و فرزندانش را طرد نمود هنگامی که آمده بود تا مخفیانه سخن همسران پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را استماع کند (3).

ای معاویه، ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده و دنیا را بعنوان اجر و ثواب ما راضی نشده است.

تو و وزیرت و رفیق بی مقدارت از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدید که می فرمود: (هر گاه فرزندان

1- (57) سوره اسراء: آیه 60.
2- (58) یعنی عثمان و مجموع دوازده نفر عبارتند از: ابو بکر و عمر که از دو طایفه تیم و عدی هستند و بعد عثمان و معاویه و پسرش یزید و بعد از آن مروان و عبد الملک و فرزندان آنها هستند.
3- (59) منظور از ملعون و مطرود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حکم بن ابی العاص است. در الغدیر: ج 8 ص 243 چنین نقل کرده است: حکم بن ابی العاص در زمان جاهلیت همسایه حضرت بود و در زمان اسلام از همه همسایگان بیشتر آن حضرت را اذیت می کرد. آمدن او به مدینه بعد از فتح مکه بود و دین او تحت سؤال بود. او پشت سر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله براه می افتاد و با اشاره به حضرت چشمک می زد و سخن آن حضرت را تکرار می کرد و بینی و دهانش را حرکت می داد، و آنگاه که حضرت به نماز می ایستاد پشت سر می ایستاد و با انگشت اشاره می کرد. به همین جهت حرکت دهان و بینی و چشمش بعنوان یک مرض در او ماند و به نوعی کم عقلی مبتلا شد. روزی به یکی از حجره های پیامبر صلی اللَّه

علیه و آله که حضرت با همسرش در آنجا بود سر کشید و به داخل حجره نگاه کرد. حضرت او را شناخت و با چوبدستی به قصد او بیرون آمد و فرمود: چه کسی شرّ این سوسمار ملعون را از سر من کم می کند؟ سپس فرمود: (او و فرزندانش حق ندارند با من در یک شهر زندگی کنند). و لذا همه خانواده اش را به طائف تبعید نمود. وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت عثمان در باره برگرداندن حکم بن ابی العاص با ابو بکر صحبت کرد ولی او نپذیرفت. در زمان عمر با او هم صحبت کرد ولی او هم صلاح ندید. وقتی عثمان به حکومت رسید خانواده حکم بن ابی العاص را وارد مدینه کرد !!!

ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را برای فریب مردم و بندگان خدا را بندگان خود و اموال خدایی را ثروت بین خود اتخاذ می کنند).

پیشگوئی از شهادت امامان علیهم السّلام

ای معاویه، پیامبر خدا زکریّا علیه السّلام با ارّه بریده شد، و سر حضرت یحیی علیه السّلام بریده شد و قومش او را کشتند در حالی که آنان را به خدای عز و جل دعوت می کرد (1)، و این بخاطر بی ارزشی دنیاست.

دوستان شیطان از قدیم با دوستان خدای رحمان جنگیده اند. خداوند می فرماید:

إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ (2)، (کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند و نیز می کشند کسانی از مردم را که به عدالت امر می کنند، آنان را به عذابی دردناک بشارت بده).

ای معاویه، پیامبر صلی اللّه علیه و آله به من خبر داده که امّتش بزودی محاسن مرا از خون سرم رنگین خواهند کرد و من شهید می شوم و تو بعد از من زمام امور امت را بدست می گیری. و بزودی تو پسرم حسن را با ناجوانمردی بوسیله سم می کشی، و پسرت یزید که خدا او را لعنت کند بزودی پسرم حسین را می کشد که این کار را به نیابت از او پسر زناکار بر عهده می گیرد (3).

پیشگوئی از آینده سیاه امت بدست بنی امیّه

حکومت این امت را بعد از تو هفت نفر از فرزندان ابی العاص و مروان بن حکم و پنج نفر از فرزندانش (4) بدست می گیرند که تکمیل دوازده امامی است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در

1- (60) (ب) و (د): و حضرت یحیی علیه السّلام مثل گوسفند سر بریده شد، در حالی که آن دو به سوی خداوند عز و جل دعوت می کردند.

2- (61) سوره آل عمران: آیه 21.
3- (62) منظور ابن زیاد ملعون است.
4- (63) یعنی پنج نفر از هفت نفر، از فرزندان مروان هستند.

رؤیا آنان را دید که از منبرش پشت سر هم مانند میمونها می پرند و امّت او را از دین خدا به عقب بر می گردانند. و آنان شدیدترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت هستند.

پیشگوئی از حکومت بنی عبّاس

خداوند بزودی خلافت را بوسیله پرچمهای سیاهی که از طرف شرق می آید از آنان خارج می کند، و آنان را بوسیله ایشان خوار می نماید و زیر هر سنگی باشند آنان را بقتل می رساند.

پیشگوئی از سفیانی

مردی از فرزندان تو که شوم و ملعون و احمق و خشن و وارونه قلب و سنگدل و غلیظ است و خداوند مهربانی و رحمت را از قلب او برداشته، و دائی هایش از طایفه کلب است، گویا او را می بینم، و اگر بخواهم نام او و صفتش و اینکه چند سال سنّ دارد را ذکر می کنم، او لشکری به مدینه می فرستد. آنان وارد شهر می شوند و کشتار و فواحش را در آنجا از حدّ می گذرانند.

مردی از فرزندانم که پاک و منزه است و زمین را پر از عدل و داد می کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد از دست او فرار می کند. من نام او را و اینکه در آن روز در چه سنّی است و علامت او را می دانم. او از فرزندان پسرم حسین است که پسرت یزید او را می کشد، و اوست که برای خون پدرش قیام خواهد کرد. او به مکّه فرار می کند.

صاحب آن لشکر مردی از فرزندانم را که پاک و نیکوکار است در کنار سنگهای زیتون می کشد. سپس لشکر را بسوی مکّه حرکت می دهد. من نام امیر آنان و عدّه شان و نام آنها و علامات اسبهایشان را می دانم.

آنگاه که وارد سرزمین (بیداء) شدند و مستقر گردیدند خداوند آنان را در زمین فرو می برد. خداوند عز و جل می فرماید: وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ

ص: 446

قَرِيبٍ (1)، (اگر ببینی هنگامی که وحشت زده می شوند و از دست نمی روند بلکه از مکان نزدیکی گرفته می شوند). فرمود: یعنی از زیر پاهایشان. از آن لشکر جز یک نفر باقی نمی ماند که خداوند صورت او را به پشت سرش بر می گرداند.

پیشگوئی از حضرت مهدی علیه السّلام

خداوند برای مهدی اقوامی را می فرستد که از اطراف زمین جمع می شوند مانند ابرهای پراکنده پائیزی که جمع می شوند. بخدا قسم من نام آنان و نام امیرشان و محل نزول سوارانشان را می دانم.

مهدی داخل کعبه می شود و گریه و تضرّع می کند، خداوند عزّ و جلّ می فرماید:

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ (2)، (یا چه کسی است که وقتی مضطرّ او را می خواند اجابت کند و ناراحتی را از بین ببرد و شما را خلیفه های در زمین قرار دهد)، این آیه مخصوص ما اهل بیت است.

هدف امیر المؤمنین علیه السّلام از مراسلات صفّین

بدان ای معاویه، بخدا قسم، این نامه را برای تو نوشتم در حالی که می دانم تو از آن نفعی نمی بری. و تو خوشنود می شوی که خبر دادم بزودی تو و بعد از تو پسرت حکومت را بدست می گیرید، چرا که آخرت برای تو مهم نیست و تو به آخرت کافر هستی (و اعتقاد نداری).

ولی بزودی پشیمان می شوی همان طور که پشیمان شدند آنان که این حکومت را برای تو پایه گذاری کردند و تو را بر ما مسلّط نمودند، ولی زمانی پشیمان شدند که ندامت سودی نداشت.

از جمله اموری که باعث شد برای تو نامه بنویسم این بود که به نویسنده ام دستور

1- (64) سوره سبا: آیه 51.
2- (65) سوره نمل: آیه 62.

دادم این نامه را برای شیعیانم و رؤسای اصحابم نسخه برداری کند به امید آنکه خداوند بوسیله این نامه آنان را نفعی دهد، یا یکی از آنان که نزد تو هستند آن را بخواند و خداوند بوسیله این نامه و بوسیله ما او را از گمراهی به هدایت و از ظلم تو و اصحابت و فتنه آنان خارج کند، و نیز دوست داشتم حجّت را بر تو تمام کنم.

7 جواب نهایی معاویه به امیر المؤمنین علیه السّلام

معاویه برای حضرت نوشت: (ای ابو الحسن، گوارایت باد که آخرت را مالک می شوی، و گوارایمان باد که دنیا را مالک می شویم)!!

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 33 ص 141 ح 421.

2. بحار: ج 89 ص 196 ح 43.

3. اثبات الهداه: ج 2 ص 186 ح 909.

4. اثبات الهداه: ج 2 ص 187 ح 911.

روایت با سند به سلیم:

1. غیبت نعمانی: ص 45.

ص: 448

26 1. احتجاجات قیس بن سعد بر معاویه 2. ابتدای برنامه معاویه در لعن و برائت از امیر المؤمنین علیه السّلام. 3. احتجاجات ابن عباس بر معاویه 4. بلاهای شیعیان در زمان معاویه 5. مناشدات و احتجاجات امام حسین علیه السّلام در مکه

اشاره

1. احتجاجات قیس بن سعد بر معاویه: سخنان قیس در باره سوابق معاویه، سوابق حضرت ابو طالب علیه السّلام در یاری اسلام، نصب امیر المؤمنین علیه السّلام به خلافت در اوّل بعثت، مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان قیس، جریان غصب خلافت از لسان قیس، آیات مربوط به امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان قیس، امیر المؤمنین علیه السّلام صدیق و فاروق و صاحب علم کتاب.

2. ابتدای برنامه معاویه در لعن و برائت از امیر المؤمنین علیه السّلام.

3. احتجاجات ابن عباس بر معاویه: در باره قتل عثمان، در باره تفسیر قرآن.

4. بلاهای شیعیان در زمان معاویه: جنایات معاویه نسبت به شیعیان در عراق، اقدام معاویه در مورد شیعیان همه شهرها و ممالک، اقدام معاویه در مورد پیروان عثمان و جعل مناقب برای او، اقدام معاویه برای زنده کردن نام ابو بکر و عمر، اقدام معاویه در مورد تعلیم مناقب جعلی ابو بکر و عمر و عثمان، محو نام شیعیان از دفاتر حکومتی و ردّ شهادت آنان، اقدام اساسی معاویه در باره قتل شیعیان، کیفیت انتشار احادیث جعلی، اوج فتنه و بلا پس از شهادت امام حسن علیه السّلام.

5. مناشدات و احتجاجات امام حسین علیه السّلام در مکه: حجّ امام حسین علیه السّلام با شیعیان و اهل بیت علیهم السّلام، اجتماع هزار نفر در مجلس مناشده امام حسین علیه السّلام، کلام امام حسین علیه السّلام در باره جنایات معاویه، فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان امام حسین علیه السّلام: 1. حدیث مؤاخاه، 2. حدیث سدّ ابواب، 3. حدیث غدیر، 4. حدیث منزلت، 5. حدیث مباهله، 6. حدیث لوای خیبر، 7. ابلاغ سوره برائت، 8. فداکاری و پیشقدمی امیر المؤمنین علیه السّلام، 9. علی علیه السّلام صاحب اختیار هر مؤمن، 10. سؤال و خلوت پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام، 11. علی علیه السّلام بهترین امّت، 12. سیادت پنج تن علیهم السّلام، 13. غسل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بدست علی علیه

السّلام، 14. حدیث ثقلین، آیات و احادیث مربوط به اهل بیت علیهم السّلام، حب و بغض نسبت به پیامبر و علی علیهما السّلام.

ص: 449

1 احتجاجات قیس بن سعد بر معاویه

اشاره

ابان از سلیم و عمر بن ابی سلمه نقل می کند- و حدیث هر دوی آنها یکی است- این دو گفتند:

معاویه در زمان حکومت خود بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السّلام شهید شد و او با امام حسن علیه السّلام صلح کرد (1) بعنوان سفر حج وارد مدینه شد. اهل مدینه به استقبال او آمدند و معاویه متوجّه شد افرادی از قریش که به استقبال او آمده اند بیشتر از انصار هستند. در این باره سؤال کرد، و به او گفته شد: (آنان فقیرند و سواری برای آمدن ندارند) !

سخنان قیس در باره سوابق معاویه

معاویه رو به قیس بن سعد بن عباده کرد و گفت: ای گروه انصار، چرا شما همراه برادرانتان از قریش به استقبال من نیامدید؟

قیس- که بزرگ انصار و پسر بزرگ آنان بود (2)- گفت: ای امیر المؤمنین، ما را خانه نشین کرد این جهت که چهارپایی نداشتیم (3).

معاویه گفت: پس شتران (4) شما کجایند؟ قیس گفت: آنها را در روز بدر و احد و بعد

1- (1) (ب): بعد از شهادت امام حسن علیه السّلام. (ب) خ ل: بعد از آنکه علی علیه السّلام به شهادت رسید و امام حسن علیه السّلام با او بیعت کرد. (ج): معاویه هنگامی که بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام و در زمان حیات امام حسن علیه السّلام خلافت را بدست گرفت وارد مدینه شد بعد از آنکه با امام حسن علیه السّلام عهد و پیمانی طبق شرایطی بست و بعد از ناراحتی هایی که برای آن حضرت پیش آمد و مردم او را خوار کردند و موجب پیمان صلح آن حضرت شد.
2- (2) پدر قیس، همان سعد بن عباده است که رئیس کل انصار بود.
3- (3) (ب) و (د): فقر و حاجت ما را بازداشت، چهارپایی نداشتیم.

4- (4) عبارت عربی (نواضح) است. این کلمه جمع (ناضح) به معنای شترانی است که بر روی آن آب حمل می کنند.

از آن در جنگهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دست دادیم، آن هنگام که برای مسلمان شدنتان بر روی تو و پدرت شمشیر می زدیم تا آنکه امر خدا قوت گرفت در حالی که شما کراهت داشتید.

معاویه گفت: خدایا ببخش. قیس گفت: بدان که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده است: (شما بعد از من خواهید دید که در عطا و بخشش دیگران را بر شما مقدم می دارند). معاویه گفت: چه دستوری در این مورد به شما داده است؟ قیس گفت: دستور داده که صبر کنیم تا او را ملاقات نمائیم. معاویه گفت: پس صبر کنید تا او را ملاقات کنید! سپس قیس گفت: ای معاویه، ما را به شترانمان سرزنش می کنی؟ بخدا قسم در روز بدر سوار بر آنها با شما رودررو شدیم در حالی که شما برای خاموش کردن نور خدا و بالا بردن کلام شیطان تلاش می کردید! بعدها تو و پدرت با اکراه داخل اسلامی شدید که بر سر آن شما را می زدیم (1).

معاویه گفت: گویا تو بخاطر یاریت نسبت به ما بر ما منّت می گذاری. بخدا قسم قریش در این باره بر شما منّت و فضیلت دارند. ای گروه انصار، آیا شما بر ما منّت می گذارید برای اینکه پیامبر را یاری کرده اید در حالی که او از قریش است و پسر عموی ما و از ماست؟ پس منّت و فضیلت برای ما است که خداوند شما را یاران ما و اتباع ما قرار داده است و شما را بوسیله ما هدایت کرده است.

سوابق حضرت ابو طالب علیه السّلام در یاری اسلام

قیس گفت: خداوند عز و جل محمّد را رحمت بر جهانیان فرستاد و او را بر همه مردم فرستاد: بر جن و انس و سرخ و سیاه و سفید. و او را برای نبوّتش انتخاب کرد و به رسالت خویش اختصاص داد.

اوّل کسی که او را تصدیق نمود و به او ایمان آورد پسر عمویش علی بن ابی طالب بود.

عمویش ابو طالب از او دفاع می کرد و مانع دشمنان از او می شد و بین کفار قریش و او حائل می شد که او را نترسانند و اذیت نکنند، و او را به ابلاغ رسالتهای پروردگار ترغیب می کرد.

1- (5) (ج): در دین وارد شدید هنگامی که شما را بر سر آن زدیم.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله همچنان از ظلم و اذیت مانع داشت تا آنکه عمویش ابو طالب از دنیا رفت و به پسرش علی دستور داد تا آن حضرت را تقویت و یاری کند. علی علیه السّلام هم او را تقویت و یاری نمود و جان خود را در هر مسأله شدیدی و در هر تنگنا و ترسی فدای او کرد. این مطلب را خداوند از بین قریش به علی اختصاص داد و او را از بین همه عرب و عجم مورد اکرام قرار داد.

نصب امیر المؤمنین علیه السّلام به خلافت در اوّل بعثت

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله همه فرزندان عبد المطلب را که از جمله آنان ابو طالب و ابو لهب بودند جمع کرد، و آنان در آن روز چهل نفر بودند. حضرت آنان را دعوت کرد، و خادمش در آن روز علی علیه السّلام بود و آن حضرت تحت تکفّل عمویش ابو طالب بود.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: کدامیک از شما خود را برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من معرّفی می کند؟ افراد حاضر ساکت ماندند تا آنکه حضرت سه مرتبه سخن خود را تکرار کردند. علی علیه السّلام عرض کرد: (من یا رسول اللَّه، خدا بر تو درود فرستد).

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سر علی علیه السّلام را بر زانوی خود گذاشت و آب دهان مبارک را در دهانش ریخت و فرمود: (خدایا، باطن علی را از علم و فهم و حکمت پر کن). سپس به ابو طالب فرمود: (ای ابو طالب (1)، اکنون سخن پسرت را گوش کن و از او اطاعت نما، چرا که خدا او را نسبت به پیامبرش به منزله هارون نسبت به موسی قرار داده است).

مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان قیس

دیگر اینکه بین مردم برادری قرار داد، و بین علی و خودش برادری قرار داد.

قیس بن سعد (در مقابل معاویه) چیزی از مناقب علی علیه السّلام را ترک نکرد مگر آنکه آنها را یادآور شد و با آنها احتجاج کرد و گفت: از آنها جعفر بن ابی طالب است که در بهشت با دو

1- (6) (ج): سپس ابو لهب گفت: ای ابو طالب ....

بال (1) پرواز می کند. خداوند از بین مردم او را به این مطلب اختصاص داده است. از آنهاست حمزه سید الشهداء، و از آنان فاطمه سیده زنان عالمیان است (2). هر گاه از قریش، پیامبر و اهل بیت و عترت پاکش را کنار بگذاری، بخدا قسم ما از شما- ای گروه قریش- بهتر خواهیم بود و به پیشگاه خدا و رسولش و نزد اهل بیتش از شما محبوبتر خواهیم بود.

جریان غصب خلافت از لسان قیس

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت و انصار نزد پدرم سعد جمع شدند و گفتند: (جز با سعد (بن عباده) بیعت نمی کنیم). قریش دلیل علی و اهل بیتش را بمیان آوردند و با حق او و فامیلی او با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله، ما گروه انصار را محکوم کردند.

بنا بر این قریش یا به انصار ظلم کرده اند و یا به آل محمد علیهم السّلام. و بجان خودم قسم با بودن علی بن ابی طالب و فرزندانش بعد از او، احدی از انصار و نه قریش و نه احدی از عرب و عجم در خلافت حق و نصیبی ندارند.

آیات مربوط به امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان قیس

معاویه غضب کرد و گفت: ای پسر سعد، این مطالب را از چه کسی گرفته ای و از چه کسی روایت می کنی و از چه کسی شنیده ای؟ پدرت اینها را به تو خبر داده و از او گرفته ای؟

قیس گفت: این مطالب را از کسی شنیده ام و گرفته ام که از پدرم بهتر و حق او بر من از پدرم بالاتر است. معاویه پرسید: آن کیست؟ قیس گفت: آن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عالم این امت و حاکم آن و صدیق و فاروق آن است، که خداوند آیاتی در باره او نازل کرده است. از جمله کلام خداوند عز و جل که می فرماید: قُلْ کَفی بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ (3)، (بگو: خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست برای شاهد بین من و شما کفایت می کند).

1- (7) (ج): با ملائکه.

2- (8) (الف): سیده زنان اهل بهشت.
3- (9) سوره رعد: آیه 43.

بعد از آن قیس آیه ای از آنچه در باره امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده بود ترک نکرد مگر آنکه یادآور شد.

امیر المؤمنین علیه السّلام صدیق و فاروق و صاحب علم کتاب

معاویه گفت: (صدّیق) امّت ابو بکر و (فاروق) آن عمر است، و آنکه علم کتاب نزد اوست عبد اللّٰه بن سلام است! قیس گفت: سزاوارتر به این اسمها و صاحب حقیقی آن کسی است که خداوند در باره او چنین نازل کرده است: أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ (1)، (آیا کسی که دلیلی از طرف پروردگارش دارد و شاهدی پشت سر آن می آید ..)، و کسی است که خداوند جلّ اسمه در باره او می گوید: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ (2)، (تو ترساننده هستی و هر قومی هدایت کننده ای دارد)، بخدا قسم این طور نازل شد که (علی هدایت کننده هر قومی است) و شما این را حذف کردید، و آن کسی است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله او را در غدیر خم نصب کرد و فرمود: (هر کس که من نسبت به او و از خودش بیشتر اختیار دارم علی هم نسبت به او و از خودش بیشتر اختیار دارد)، و پیامبر به او در جنگ تبوک فرمود: (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست).

2 ابتدای برنامه معاویه در لعن و برائت از امیر المؤمنین علیه السّلام

معاویه آن روز در مدینه بود، منادی او نداد داد (3) و نوشته ای هم به همه شهرها برای کارمندانش نوشت که: (امانم را برداشتم از کسی که حدیثی در مناقب علی بن ابی طالب یا

1- (10) سوره هود: آیه 17.
2- (11) سوره رعد: آیه 7.
3- (12) (ج): وقتی معاویه این مطلب را از قیس شنید کینه اش به جوش آمد و دستور داد منادیش در مدینه ندا کند و ....

فضائل اهل بیتش نقل کند و چنین کسی عقوبت را بر خودش روا داشته است).

خطیب ها در هر منطقه مکانی و بر سر همه منبرها لعن علی بن ابی طالب و بیزاری از او و بدگوئی در باره او و اهل بیتش- با مطالبی که در آنان نیست- و نیز لعنت ایشان را آغاز کردند (1) !

3 احتجاجات ابن عباس بر معاویه

در باره قتل عمر و عثمان

معاویه از کنار حلقه ای از قریش می گذشت. وقتی او را دیدند برایش بپا خاستند بجز عبد اللّه بن عباس. معاویه گفت: ای پسر عباس، چیزی ترا مانع نشد از اینکه مانند اصحابت بپا خیزی مگر آنچه در نفس خود بر علیه من بخاطر جنگم با شما در صفّین می یابی (2). ای پسر عباس (3)، پسر عمویم امیر المؤمنین عثمان مظلوم کشته شد!! ابن عباس گفت: پسر عمر بن خطاب هم مظلوم کشته شد، آیا خلافت را به پسر او- که همین جا حاضر است- سپردید؟

معاویه گفت: عمر را یک نفر مشرک کشت! ابن عباس گفت: پس عثمان را چه کسی کشت؟ گفت: مسلمانان او را کشتند! ابن عباس گفت: این دلیل ترا بهتر باطل می کند و خون او را حلال تر می نماید. اگر مسلمانان او را کشته و خوار کرده اند پس جز حق نبوده است.

1- (13) (ج): خطیب ها در هر منبری علی علیه السّلام را لعن می کردند و از او بیزاری می جستند و در باره او و اهل بیتش بد می گفتند و شروع به عیب سازی در باره آنان در هر موضع و مکانی نمودند.
2- (14) (د): چه چیز تو را مانع شد که مانند اصحابت برای من بپا خیزی؟ از قیام امتناع نورزیدی مگر بخاطر آنچه از جنگم با شما در صفّین در خود می یابی.
3- (15) در کتاب احتجاج این عبارت آمده است: پس ای ابن عباس این مطلب را به دل مگیر.

معاویه گفت: ما به نواحی نوشته ایم و از ذکر مناقب علی و اهل بیتش نهی کرده ایم، ای ابن عباس زبان خود را نگه دار و در کار خود به احتیاط رفتار نما.

ابن عباس گفت: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می کنی؟ گفت: نه گفت: آیا ما را از تأویل قرآن نهی می کنی؟ گفت: آری.

ابن عباس گفت: قرآن را بخوانیم و نپرسیم که خداوند چه مقصودی داشته است؟

گفت: آری.

ابن عباس گفت: کدام بر ما واجب تر است: قرائت قرآن یا عمل به آن؟ گفت: عمل به آن.

ابن عباس گفت: چگونه می توانیم بدان عمل کنیم قبل از آنکه بدانیم خداوند از آنچه بر ما نازل کرده چه قصد کرده است؟ معاویه گفت: در این باره از کسی سؤال کنید که قرآن را غیر آن گونه که تو و اهل بیتت تأویل می کنید تأویل می نماید (1).

ابن عباس گفت: قرآن بر اهل بیت من نازل شده، آنگاه من در باره آن از آل ابو سفیان یا از آل ابی معیط یا از یهود و نصاری و مجوس سؤال کنم؟! معاویه گفت: ما را با یهود و نصاری و مجوس یکسان قرار دادی و ما را از آنان حساب کردی؟

ابن عباس گفت: بجان خودم قسم، تو را با آنان یکسان قرار ندادم مگر هنگامی که تو ما را نهی می کنی خداوند را طبق قرآن و طبق آنچه از امر و نهی و حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه در آن است عبادت کنیم (2). و اگر امت از اینها نپرسند هلاک می شوند و اختلاف می کنند و سرگردان می شوند.

معاویه گفت: قرآن را بخوانید و آن را تأویل کنید ولی چیزی از آنچه خداوند از تفسیر آن در باره شما نازل کرده و آنچه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در باره شما گفته روایت نکنید و غیر آنها را روایت کنید.

1- (16) (ج): معاویه گفت: تأویل قرآن را از غیر تو و غیر اهل بیتت سؤال می کنیم.
2- (17) (الف): تو را با آنان یکسان قرار ندادم مگر هنگامی که امت را نهی می کنی طبق قرآن، خدا را عبادت کنند. (ج): آری، چقدر با آنان یکسان هستی. آیا امت گمان برده است که خدا را با غیر قرآن عبادت کند.

ابن عباس گفت: خداوند در قرآن می فرماید: يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ (1)، (می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خدا نمی گذارد مگر آنکه نور خود را کامل کند اگر چه کافران را خوش نیاید).

معاویه گفت: ای ابن عباس، خود را از من باز دار و زبانت را در مورد من حفظ کن، و اگر به ناچار باید انجام دهی آن را پنهانی انجام بده و احدی بطور علنی این را از تو نشنود.

سپس به منزلش بازگشت و برای ابن عباس پنجاه هزار درهم (2) فرستاد.

4 بلاهای شیعیان در زمان معاویه

جنایات معاویه نسبت به شیعیان در عراق

بعد از آن بلاها نسبت به شیعیان علی و اهل بیتش علیهم السّلام در شهرها شدّت یافت، و شدیدترین مردم در این گرفتاری اهل کوفه بودند، بخاطر عده کثیری از شیعیان که در آنجا بودند.

معاویه برادرش زیاد را بر آنان حاکم کرد و بصره و کوفه و همه منطقه عراقین (3) را به دست او سپرد. او سراغ شیعیان می فرستاد در حالی که آنان را می شناخت چرا که قبلا خودش از شیعیان حساب می شد و آنان را می شناخت و از اوّل، سخن آنان را شنیده بود.

زیاد شیعیان را در هر کجا که بودند (4) کشت و بیرون کرد و آنان را ترسانید و دست و پای آنان را قطع کرد و از شاخه های خرما بدار آویخت و چشمانشان را بیرون آورد و

1- (18) سوره توبه: آیه 32.
2- (19) (ب) و (د): ده هزار درهم. (ج): دویست هزار درهم.
3- (20) (عراقین) به معنی کلّ منطقه کوفه و بصره است.
4- (21) عبارت متن چنین است: (زیر هر ستاره ای و زیر هر سنگ و کلوخی) که کنایه از هر مکان است.

آنان را آواره کرد و دربدر نمود بطوری که از عراق بیرون رفتند (1) و در منطقه عراقین شخص مشهوری (از شیعه) نماند مگر آنکه کشته شد، یا بدار آویخته شد، و یا آواره و یا فراری شد.

اقدام معاویه در مورد شیعیان همه شهرها و ممالک

معاویه به قاضیان و والیانش در همه مناطق و شهرها نوشت: (از هیچ یک از شیعیان علی بن ابی طالب و اهل بیتش و اهل ولایتش که قائل به فضیلت او هستند و مناقب او را نقل می کنند شهادتی قبول نکنید).

اقدام معاویه در مورد شیعیان عثمان و جعل مناقب برای او

معاویه به کارمندانش نوشت: (بنگرید کسانی را که نزد شمایند از شیعیان عثمان و محبّین و اهل بیت او و اهل ولایتش که قائل به فضیلت او هستند و مناقب او را نقل می کنند، آنان را به خود نزدیک کنید و ایشان را گرامی بدارید و مقرّب کنید و شرافت دهید. و آنچه هر کدام از آنان در باره عثمان روایت می کند با ذکر نام او و نام پدرش و اینکه از چه طایفه ای است برایم بنویسید).

آنها هم این کار را انجام دادند تا آنجا که بیش از حدّ در باره عثمان حدیث نقل کردند. معاویه هم جایزه و البسه برایشان فرستاد و چه از عرب و چه غیر عرب زمینهای زیادی به آنان داد.

این افراد در شهرها زیاد شدند و برای بدست آوردن خانه ها و زمینها تلاش زیادی کردند و دنیا بر آنان وسعت یافت. کسی نبود که نزد حاکم شهری از شهرها یا روستایی بیاید و در باره عثمان منقبتی روایت کند یا فضیلتی برایش ذکر کند مگر آنکه نامش نوشته می شد و مقرّب می گشت و شفاعت او قبول می شد.

مردم مدّتی طولانی به این صورت بودند.

1- (22) (ب) و (د): از عراق تبعید شدند.

اقدام معاویه برای زنده کردن نام ابو بکر و عمر

بعد از آن معاویه برای عمّالش نوشت: (حدیث در باره عثمان زیاد شده و در هر روستا و شهر و هر منطقه ای شایع شده است. هر گاه این نامه من به شما رسید مردم را به روایت در باره ابو بکر و عمر دعوت کنید، چرا که فضائل و سوابقشان برای من محبوبتر و چشم مرا روشنتر می کند و حجّت اهل بیت را بهتر می کوبد و از مناقب عثمان و فضائل او بر آنان سخت تر است)! هر قاضی و امیری از کارگزاران معاویه نامه او را برای مردم خواندند، و مردم شروع به روایت در باره ابو بکر و عمر و مناقبشان کردند.

اقدام معاویه در مورد تعلیم مناقب جعلی ابو بکر و عمر و عثمان

سپس معاویه یک نسخه نوشت که در آن آنچه از فضائل و مناقب در باره ابو بکر و عمر و عثمان جعل شده بود جمع کرد (1)، و برای کارگزارانش فرستاد و دستور داد تا بر سر منبرها و در هر آبادی و در هر مسجدی خوانده شود.

همچنین دستور داد تا برای معلّمین مکتبها بفرستند که آنها را به کودکان بیاموزند، بطوری که بتوانند آن را روایت کنند و یاد بگیرند همان طور که قرآن را یاد می گیرند (2). تا آنجا که به دختران و زنان و خدمتکاران و اطرافیانشان نیز آموختند. مدّت مدیدی هم به این صورت بودند (3).

1- (23) در باره مناقب جعلی ابو بکر و عمر و عثمان به حدیث 10 در ص 279 همین کتاب مراجعه شود.
2- (24) (ج): سپس معاویه نسخه ای به همه کارگزارانش نوشت و آن مناقب و فضائل جعلی بر سر هر منبر و در هر آبادی خوانده شد. و به معلمان مکتب ها دستور داد که آنها را به بچّه ها یاد دهند تا همان طور که قرآن را نقل می کنند و یاد می گیرند این مناقب را هم نقل کنند. در نسخه (ب): به پسرانشان آموختند.
3- (25) در کتاب احتجاج در اینجا این عبارت را اضافه دارد: (زیاد بن ابیه در باره حضرمیّین به معاویه نوشت که آنان بر دین علیّ و عقیده او هستند.

معاویه هم نوشت: (هر کس بر دین علی و عقیده او باشد بقتل برسان). او هم آنان را کشت و اعضای بدنشان را قطعه قطعه کرد.

محو نام شیعیان از دفاتر حکومتی و ردّ شهادت آنان

سپس معاویه برای کارگزارانش بصورت یک متن واحد به همه شهرها نوشت:

(بنگرید هر کس با شاهد و دلیلی در باره او ثابت شد که علی و اهل بیتش را دوست دارد نام او را از دفتر دولتی محو کنید و شهادت او را قبول نکنید).

اقدام اساسی معاویه در باره قتل شیعیان

سپس معاویه در نامه دیگری چنین نوشت: (هر کس را متّهم کردید که از شیعیان است و شاهدی هم در باره او نبود به قتل برسانید).

اینجا بود که شیعیان را به مجرد اتّهام و گمان و شبهه در هر جایی کشتند، بطوری که گاهی فردی یک کلمه را اشتباه می گفت (1) و بخاطر آن گردنش زده می شد.

این بلا در هیچ منطقه ای مهمتر و شدیدتر از عراق و بخصوص کوفه نبود. تا آنجا که شیعیان علی علیه السّلام و آن عده از اصحابش که در مدینه باقی مانده بودند این گونه بودند که اگر فردی که به او اطمینان داشتند (2) نزد آنها می آمد و وارد خانه اش می شد و اسرارش را به او می گفت، صاحب خانه از خدمتکار و غلامش می ترسید. لذا برای او حدیث نقل نمی کرد تا آنکه او را قسمهای غلیظ می داد که آنچه می گوید بعنوان امانت کتمان کند (3).

کیفیت انتشار احادیث جعلی

این مسأله روز بروز شدیدتر می شد و دشمنان در اطراف شیعیان زیاد می شدند و احادیث دروغین خود از سخنان باطل و بهتان را در بین اصحاب خود ظاهر می ساختند.

مردم هم به این صورت پرورش یافتند و از غیر آنان مطلبی نیاموختند و قاضیان و کارگزاران و فقیهانشان به این روش ادامه می دادند.

1- (26) (الف) و (ب): از دهانش خارج می شد. منظور این است که اشتباها سخنی می گفت که به عقیده شیعه نزدیک بود.
2- (27) (ج): کسی که از او ترسی و تقیه ای نداشتند.
3- (28) (الف) و (ج): تا بر او تسلّط و قدرت پیدا کند.

آن دسته از مردم که بیش از همه به این بلا و فتنه مبتلا شدند قاریان ریاکار و ظاهرساز بودند (1). آنان در مقابل مردم حزن و خشوع و عبادت نشان می دادند و بعد دروغ می گفتند و حدیث جعل می کردند تا نزد والیانشان نصیبی داشته باشند و در مجالس آنان راه یابند و به اموال و زمینها و خانه ها برسند.

طوری شد که آن احادیث و روایات جعلیشان بدست کسانی افتاد که گمان می کردند اینها مطالب حق و راست است. لذا آنها را روایت می کردند و می پذیرفتند و یاد می گرفتند و به دیگران می آموختند و طبق آنها حب و بغض داشتند.

فتنه تا آنجا رسید که مجالسشان بر این مطالب اتفاق داشت (2) و اینها در دست مردم متدیّنی افتاد که دروغ را جایز نمی دانستند و اهل دروغ را مبغوض می داشتند. آنان این احادیث جعلی را بعنوان اینکه مطالب حقی است می پذیرفتند، در حالی که اگر می دانستند باطل است آنها را نقل نمی کردند و در دین خود قبول نمی کردند و بر مخالفینشان عیب نمی گرفتند (3).

در آن زمان حق باطل شده بود و باطل حق! راست دروغ شده بود و دروغ راست! پیامبر صلی اللّه علیه و آله هم فرموده است: فتنه ای شما را در بر می گیرد که در آن بچه ها بزرگ می شوند و بزرگها رشد می یابند. مردم طبق آن عمل می کنند و آن را سنّت بحساب می آورند، بطوری که هر گاه چیزی از آن تغییر یابد می گویند: (مردم کار منکری را مرتکب شده اند، سنّت تغییر داده شد) !!

اوج فتنه و بلا پس از شهادت امام حسن علیه السّلام

وقتی امام حسن علیه السّلام از دنیا رفت روز بروز فتنه و بلا بالا گرفت و شدیدتر شد.

1- (29) قاریان ریاکار متعصّب بودند که دروغ اظهار می کردند و حدیث می ساختند.
2- (30) در کتاب احتجاج چنین است: عموم مردم این مطالب را پذیرفتند.

3- (31) در کتاب احتجاج چنین است: این احادیث جعلی بدست متديّنینی افتاد که جعل چنین مطالبی را دوست نداشتند. آنان با این عقیده که حق است آنها را پذیرفتند در حالی که اگر می دانستند باطل است و یقین می کردند که جعلی است از روایت آن احتراز می کردند.

هیچ ولیّ خدا باقی نماند مگر آنکه بر خون خود می ترسید و یا کشته شده بود یا آواره و فراری بود. و هیچ دشمن خدایی نماند مگر آنکه سخن خود را می گفت و بدعت و ضلالت خود را کتمان نمی کرد.

5 مناشدات و احتجاجات امام حسین علیه السّلام در مکّه

اشاره

امام حسین علیه السّلام در مقابل آنان برای خطابه ایستاد و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود:

امّا بعد، این طغیانگر در باره ما و شیعیانمان آنچه دیدید و می دانید و حاضر بوده اید روا داشت! من می خواهم از شما مطالبی را سؤال کنم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم تکذیب کنید.

بحق خداوند بر شما و حق پیامبر و حق قرابتم با پیامبرتان، از شما می خواهم که وصف این مجلس مرا با خود ببرید و سخنان مرا بازگو کنید (1) و همه شما دعوت کنید قبائلی را که یاران شما هستند، آنان که از آنها در امان هستید و به آنان اطمینان دارید (2).

آنان را به آنچه از حق ما می دانید دعوت کنید که من می ترسم این امر ولایت کهنه شود و حق از بین برود و مغلوب گردد (3)، ولی خداوند نور خود را کامل خواهد کرد اگر چه کافران را خوش نیاید.

فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان امام حسین علیه السّلام

اشاره

امام حسین علیه السّلام چیزی از آنچه خداوند در باره آنان از قرآن نازل کرده ترک نکرد مگر آنکه تلاوت نمود و تفسیر کرد. و نیز چیزی از آنچه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در باره پدر و برادر و مادرش و خودش و اهل بیتش فرموده بود ترک نکرد مگر آنکه نقل نمود. در همه اینها صحابه می گفتند: (بخدا قسم آری شنیده ایم و شهادت می دهیم)، و تابعین می گفتند:

(بخدا قسم کسی از صحابه برای ما نقل کرده که او را راستگو می دانیم و به او اطمینان داریم).

حضرت هم می فرمود: شما را بخدا قسم می دهم که آن را برای کسانی که به آنها و به دینشان اعتماد دارید نقل کنید.

1. حدیث مؤاخاه

سلیم می گوید: از جمله آنچه حضرت آنان را قسم داد و آنان را متذکّر شد این بود

1- (35) (ج): سخن مرا کتمان کنید، و در یاران و قبیله های خود و مردمی که به آنان اطمینان دارید دعوت کنید.
2- (36) (ب) و (د): سخن مرا بشنوید و گفتار مرا بنویسید، سپس به شهرها و قبائل خود باز گردید، و هر کس از مردم را که در امان بودید و به او اطمینان کردید دعوت کنید.
3- (37) (ج) و (د): من می ترسم این حق مندرس گردد یا بمیرد و از بین رود.

که فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که علیّ بن ابی طالب برادر پیامبر صلی اللّه علیه و آله بود، هنگامی که آن حضرت بین اصحابش برادری قرار داد، و بین او و خودش برادری قرار داد و فرمود: (تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم)؟ گفتند: آری بخدا قسم.

2. حدیث سدّ ابواب

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله محل مسجد و منازلش را خرید و آن را بنا کرد، و سپس ده منزل در آن ساخت که نه منزل برای خودش و دهمی را در وسط آنها برای پدرم قرار داد. سپس همه درهایی که به مسجد باز می شد بجز در خانه علی را مسدود کرد. در این باره عدّه ای سخنانی گفتند. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: (من در خانه های شما را مسدود نکردم و در خانه او را باز نگذاشتم، خداوند دستور بستن در خانه های شما و باز گذاردن در خانه او را داد).

سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله نهی کرد که جز او کسی از مردم در مسجد بخوابد. علی علیه السّلام در مسجد جنب می شد و منزل او در منزل پیامبر صلی اللّه علیه و آله بود، و برای او و پیامبر صلی اللّه علیه و آله در مسجد اولادی بدنیا آمد.

گفتند: آری بخدا قسم.

فرمود: آیا می دانید که عمر بن خطاب طمع کرد که شکافی بقدر چشمش از منزلش به مسجد باز کند ولی حضرت مانع شد (1).

سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله خطبه ای خواند و فرمود: خداوند به موسی امر کرد که مسجد طاهری بنا کند که کسی جز او و هارون و دو پسرش در آن ساکن نشوند. خداوند به من هم دستور داده که مسجد طاهری بنا کنم که جز من و برادرم و دو پسرش در آن ساکن نشویم.

گفتند: آری بخدا قسم.

3. حدیث غدیر

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در روز غدیر خم او را

1- (38) در این باره به پاورقی 13 از حدیث 11 مراجعه شود.

منصوب کرد و ولایت را برای او اعلام نمود و فرمود: (باید حاضر به غایب خبر دهد)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

4. حدیث منزلت

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در جنگ تبوک به او فرمود: (تو نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی هستی، و تو صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من هستی)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

5. حدیث مباهله

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله وقتی مسیحیان نجران را به مباهله دعوت کرد کسی جز او و همسرش و دو پسرش را نیاورد؟

گفتند: آری بخدا قسم.

6. حدیث لوای خیبر

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز خیبر علم را به او سپرد و فرمود: (آن را بدست کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد. پشت سر هم حمله می کند و فرار نمی کند، و خداوند خیبر را بدست او فتح می کند). گفتند: آری بخدا قسم.

7. ابلاغ سوره برائت

فرمود: آیا می دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را برای ابلاغ سوره برائت فرستاد و فرمود: (از جانب من کسی جز خودم یا کسی که از من

باشد نباید پیامی ابلاغ کند) (1).

گفتند: آری بخدا قسم.

ص: 465

1- (39) در این باره به پاورقی 14 در حدیث 11 مراجعه نمائید.

8. فداکاری و پیشقدمی امیر المؤمنین علیه السّلام

فرمود: آیا می دانید که هیچ کار مشکلی برای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پیش نیاید مگر آنکه او را اعتمادی که داشت پیش فرستاد، و هیچ گاه او را به اسمش صدا نزد مگر آنکه می فرمود:

(ای برادرم) و (برادرم را فراخوانید).

گفتند: آری بخدا قسم.

9. علی علیه السّلام صاحب اختیار هر مؤمن

فرمود: آیا می دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بین او و جعفر و زید قضاوت کرد (1) و فرمود: (یا علی، تو از من و من از توام. و تو صاحب اختیار هر مرد و زن مؤمنی بعد از من هستی).

گفتند: آری بخدا قسم.

10. سؤال و خلوت پیامبر و امیر المؤمنین علیه السّلام

فرمود: آیا می دانید که او در هر روز با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله خلوتی و در هر شب حضوری داشت، که هر گاه مطلبی می پرسید پاسخ می فرمود و هر گاه سکوت می کرد خود آن حضرت شروع می فرمود.

گفتند: آری بخدا قسم.

11. علی علیه السّلام بهترین اهل بیت

فرمود: آیا می دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را بر جعفر و حمزه فضیلت داد آن هنگام که به فاطمه علیها السّلام فرمود: (ترا به بهترین اهل بیتم و مقدّم ترین آنان در اسلام و بالاترین آنان در حلم و بیشترین آنها در علم تزویج نمودم)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

1- (40) در این باره به پاورقی 15 از حدیث 11 مراجعه شود.

12. سیادت پنج تن علیهم السّلام

فرمود: آیا می دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: (من سیّد فرزندان آدم هستم، و برادرم علی سیّد عرب، و فاطمه سیّده زنان اهل بهشت، و دو پسرم حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت هستند)؟

گفتند: آری بخدا قسم.

13. غسل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بدست علیّ علیه السّلام

فرمود: آیا می دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را دستور به غسلش داد و به او خبر داد که جبرئیل او را در غسل کمک می کند؟ گفتند: آری بخدا قسم.

14. حدیث ثقلین

فرمود: آیا می دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آخرین خطابه ای که برای مردم ایراد کرد فرمود: (ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها باقی گذاشتم: کتاب خدا و اهل بیتم. به این دو تمسّک کنید تا گمراه نشوید).

گفتند: آری بخدا قسم.

آیات و احادیث مربوط به اهل بیت علیهم السّلام

سلیم می گوید: امام حسین علیه السّلام چیزی از آنچه خداوند بخصوص در باره علی بن ابی طالب علیه السّلام و اهل بیتش در قرآن و بر لسان پیامبرش نازل کرده بود ترک نکرد مگر آنکه در آن مورد آنان را قسم داد.

صحابه می گفتند: (آری بخدا قسم، شنیده ایم) و تابعی می گفت: (بخدا قسم کسانی که به او اطمینان دارم- فلانی و فلانی- برایم نقل کرده اند).(1)

1- (41) در (ب) این اضافه را دارد: فرمود: شما را بخدا قسم می دهم که برای هر کس که به او اطمینان دارید نقل کنید.

سپس امام حسین علیه السّلام آنان را در این باره قسم داد که آیا از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده اند که می فرمود: (هر کس گمان کند مرا دوست می دارد و علی را مبغوض می دارد دروغ می گوید. مرا دوست ندارد در حالی که علی را مبغوض بدارد)! شخصی به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: یا رسول اللّٰه، این مطلب چگونه می شود؟ فرمود:

(چون او از من و من از اویم. هر کس او را دوست بدارد مرا دوست دارد، و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست دارد. هر کس او را مبغوض بدارد مرا مبغوض داشته، و هر کس مرا مبغوض بدارد خدا را مبغوض داشته است).

گفتند: آری بخدا قسم، شنیده ایم.

و در اینجا مردم متفرّق شدند (1).

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 33 ص 173 ح 456.

2. بحار: ج 44 ص 128.

3. الدرر النجفیه: ص 281 و 287.

4. الغدیر: ج 2 ص 106.

روایت با سند به سلیم:

1. احتجاج طبرسی: ج 2 ص 15.

2. نزهه الکرام: ص 661.

روایت از غیر سلیم:

1. کشف الغمه، بروایت بحار ج 8 قدیم ص 534.

2. تاریخ یعقوبی: ج 2 ص 223.

3. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 11 ص 44.

1- (42) در کتاب احتجاج: سپس حضرت از منبر فرود آمد و مردم متفرّق شدند.

27 گزارش ابن عبّاس از نوشتن کتف: ارزش کتف، منع عمر از نوشتن کتف و عکس العمل پیامبر صلی اللّه علیه و آله، تأیید اینکه مانع از کتف عمر بود.

گزارش ابن عباس از نوشتن کتف

اشاره

ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل می کند که گفت: من نزد عبد اللّه بن عباس در خانه اش بودم و نزد او گروهی از شیعه بودند. آنها از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و وفات آن حضرت یاد کردند.

ارزش کتف

ابن عباس گریه کرد و گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله در روز دوشنبه- همان روزی که از دنیا رفت- در حالی که اهل بیتش و سی نفر از اصحابش کنار او بودند (1) فرمود: (کتفی) (2) بیاورید تا برای شما چیزی در آن بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید و اختلاف نکنید.

منع عمر از نوشتن کتف و عکس العمل پیامبر صلی اللّه علیه و آله

فرعون این امت آنان را از آوردن کتف منع کرد و گفت: (پیامبر خدا هذیان می گوید)!! پیامبر صلی اللّه علیه و آله غضب کرد و فرمود: (می بینم در حالی که زنده هستم با من مخالفت می کنید (3)، پس بعد از من چه خواهید کرد)؟ و کتف را رها کرد.

1- (1) (ج): ابن عباس پیامبر صلی اللّه علیه و آله و وفاتش را یاد کرد و گریست و گفت: روز دوشنبه، و چه بود روز دوشنبه!! که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفت در حالی که اهل بیتش و عدّه ای از اصحابش در اطراف او بودند.

2- (2) منظور از (کتف) استخوان کتف شتر یا چهارپایان دیگر است که بخاطر پهن بودن برای نوشتن روی آن مورد استفاده قرار می گرفت.

3- (3) (ج) و (د): اختلاف می کنید.

سلیم می گوید: سپس ابن عباس رو به من کرد و گفت: ای سلیم، اگر نبود آنچه آن مرد گفت حضرت برای ما نوشته ای می نوشت که احدی گمراه نشود و اختلاف نکند (1).

تأیید اینکه مانع از کتف عمر بود

مردی از جمعیّت گفت: آن مرد که بود؟ ابن عباس گفت: راهی به این مطلب نیست (2) ! سلیم می گوید: بعد از آنکه مردم برخاستند در خلوت از ابن عباس پرسیدم، پاسخ داد: او عمر بود. گفتم: راست می گوئی، من از علی علیه السّلام و سلمان و ابو ذر و مقداد هم شنیدم که می گفتند: (او عمر بود).

ابن عباس گفت: ای سلیم این مطلب را کتمان کن (3) مگر برای کسانی از برادران دینی ات که به آنان اعتماد داری، چرا که قلبهای این امت از محبّت این دو مرد سیراب شده همان طور که قلوب بنی اسرائیل از محبت گوساله و سامری سیراب شده بود.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 22 ص 497 ح 44.

ص: 470

1- (4) در (ج) این جمله را بنقل از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله چنین آورده است: (اگر آن مرد نبود نوشته ای می نوشتم که احدی گمراه نشود و حتی دو نفر اختلاف نکنند.
2- (5) (ج): راهی به بیان این مطلب ندارم.
3- (6) (ج): .... که می گفتند: او دومی بود. ابن عباس گفت: راست گفته اند، من هم شاهد هستم، کتمان کن ....

28 تعداد و کیفیت دو لشکر در جنگ جمل، حضور داوطلبانه لشکر امیر المؤمنین علیه السّلام در جمل، سه متخلّف از جنگهای امیر المؤمنین علیه السّلام.

تعداد و کیفیت دو لشکر در جنگ جمل

ابان می گوید: از سلیم بن قیس شنیدم که می گفت: روز جنگ جمل با امیر المؤمنین علیه السّلام حاضر بودم. لشکر ما دوازده هزار نفر و اصحاب جمل بیش از صد و بیست هزار نفر بودند.

همراه علی علیه السّلام حدود چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار بودند که همراه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در بدر و حدیبیّه و سایر جنگهای آن حضرت حاضر بودند. سایر مردم هم از اهل کوفه بودند، بجز آن دسته از اهل بصره و حجاز که سابقه هجرت نداشتند و بعد از فتح مکّه مسلمان شده بودند. اکثر چهار هزار نفر هم از انصار بودند.

حضور داوطلبانه لشکر امیر المؤمنین علیه السّلام در جمل

حضرت احدی از مردم را بر بیعت و بر جنگ مجبور نکرده بود، بلکه آنان را فرا خوانده بود. از اهل بدر صد و هفتاد نفر که اکثرشان از انصار و از شاهدین احد و حدیبیّه بودند شرکت کرده بودند و احدی از آنان از شرکت در جنگ تخلف نورزیده بود (1).

احدی از مهاجرین و انصار نبود مگر آنکه خواسته اش با او بود. او را دوست

1- (1) این عبارت در (ج) خ ل چنین است: چنین نبود که علی علیه السّلام احدی از مردم را بر بیعت و بر جنگ همراه خود مجبور کند، بلکه آنان را فرا خواند. از اهل بدر صد و هفتاد نفر که اکثرشان از انصار بودند پذیرفتند و دویست نفر از کسانی که در جنگ احد شرکت کرده بودند، و پانصد نفر از مهاجرین و انصار که در بیعت شجره و در جنگهای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله حاضر بودند و بقیه لشکر از اهل کوفه بودند. هر گروهی از مهاجرین و انصار هم که همراه حضرت نبودند خواسته شان با حضرت موافق بود و او را دوست می داشتند و برای پیروزی او دعا می کردند، بجز سه نفر ....

می داشتند و برای غلبه و پیروزی حضرت دعا می کردند و دوست داشتند بر مخالفین خود غلبه کند.

آن حضرت بر آنان سخت نگرفته بود و آنان را در تنگنا قرار نداده بود. آنان با او بیعت کرده بودند، و البته همه مردم در راه خدا جنگ نمی کنند.

سه متخلّف از جنگهای امیر المؤمنین علیه السّلام

کسانی که بر آن حضرت طعنه بزنند و از او بیزاری بجویند کم و مخفی از او بودند و در ظاهر اظهار اطاعت او را می نمودند، مگر سه نفر که با او بیعت کردند ولی در جنگ به همراه او شک کردند و خانه نشینی اختیار کردند که عبارت بودند از: محمد بن مسلمه، سعد بن ابی وقاص، پسر عمر.

اسامه بن زید بعد از آن تسلیم شد و رضایت خود را اعلام کرد (1) و برای علی علیه السّلام دعا و استغفار کرد و از دشمن آن حضرت بیزاری جست و شهادت داد که آن حضرت بر حق است و هر کس با او مخالفت کند ملعون و خونش حلال است.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 32 ص 215 ح 172.

1- (2) (ج) خ ل: از جنگ دست نگه داشتند که عبارت بودند از: سعد و پسر عمر، پسر مسلمه، اسامه بن زید. ولی اسامه بن زید بعدا رضایت خود را اعلام کرد.

29 احتجاجات امير المؤمنين عليه السّلام بر طلحه و زبير

اشاره

: فرا خواندن طلحه و زبير قبل از شروع جنگ جمل، لعن اصحاب جمل بر لسان پيامبر صلى اللَّه عليه و آله، ردّ حديث عشره مبشّره، بيرون آوردن همسر پيامبر صلى اللَّه عليه و آله توسط طلحه و زبير، اختلاف طلحه و زبير، فرق بيعت عثمان با بيعت امير المؤمنين عليه السّلام.

احتجاجات امير المؤمنين عليه السّلام بر طلحه و زبير

فرا خواندن طلحه و زبير قبل از شروع جنگ جمل

ابان مى گويد: سليم مى گفت: وقتى امير المؤمنين عليه السّلام در روز جنگ جمل با اهل بصره برخورد كرد، حضرت، زبير را صدا زد و فرمود: اى ابا عبد اللّه (1)، بيرون بيا.

اصحاب گفتند: نزد زبيرى كه بيعتش را شكسته است مى روى در حالى كه او سوار بر اسب و غرق در اسلحه است و تو سوار بر قاطرى بدون اسلحه هستى؟ حضرت فرمود: بر من از جانب خداوند سپر نگهدارنده اى وجود دارد، و هرگز كسى نمى تواند از اجل خود فرار كند. من نمى ميرم و كشته نمى شوم مگر بدست شقى ترين امّت، همان طور كه ناقه صالح را شقى ترين قوم ثمود پى كرد.

زبير بيرون آمد. حضرت فرمود: طلحه كجاست؟ او هم خارج شود. طلحه هم بيرون آمد.

لعن اصحاب جمل بر لسان پيامبر صلى اللَّه عليه و آله

حضرت فرمود: شما را بخدا قسم مى دهم، آيا شما دو نفر، و صاحبان علم از

1- (1) (ابا عبد اللّه) در اينجا كنيه زبير است.

آل محمد و عایشه دختر ابو بکر می دانید که: (اصحاب جمل و اهل نهروان (1) بر زبان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله لعنت شده هستند)، و هر کس افترا ببندد زیانکار است؟

زبیر گفت: چگونه ما لعنت شده ایم در حالی که ما از اهل بهشت هستیم (2)؟ حضرت فرمود: اگر می دانستم که شما اهل بهشتید جنگ با شما را حلال نمی دانستم.

زبیر گفت: آیا از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نشنیدی که در روز جنگ احد می فرمود: (طلحه مستحق بهشت شده است)، و (هر کس می خواهد به شهیدی که زنده روی زمین راه می رود بنگرد به طلحه نگاه کند)؟ آیا از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نشنیدی که می فرمود: (ده نفر از قریش در بهشتند)؟

ردّ حدیث عشره مبشّره

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آنان را برایم نام ببر (3). زبیر گفت: فلانی و فلانی و فلانی، تا آنکه نه نفر را نام برد که در بین آنان ابو عبیده جرّاح و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بودند (4).

حضرت فرمود: نه نفر را نام بردی، دهمی کیست؟ زبیر گفت: تو هستی! فرمود: پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم، ولی آنچه برای خود و اصحابت ادعا کردی من منکر آن هستم. بخدا قسم، بعضی از افرادی که نام بردی در تابوتی داخل چاهی در پائین ترین جای جهنم قرار دارند. بر در آن چاه سنگی است که هر گاه خدا بخواهد جهنم را شعله ور کند آن سنگ را بلند می کند و جهنم شعله می گیرد. این مطلب را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم،

1- (2) در کتاب احتجاج: همه اصحاب جمل ...
2- (3) در کتاب احتجاج: چگونه ما ملعون هستیم در حالی که اصحاب جنگ بدر و اهل بهشتیم.
3- (4) این عبارات در کتاب احتجاج چنین است: آیا حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را نشنیده ای که روایت می کرد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده است که فرمود: (ده نفر از قریش در بهشتند)؟ علی علیه السّلام

فرمود: از او شنیدم که در زمان حکومت عثمان این حدیث را نقل می کرد.
سپس فرمود: چیزی به تو نخواهم گفت تا نام آنان را بگویی.
4- (5) در کتاب احتجاج عبارت چنین است: زبیر گفت: ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جرّاح و سعید بن عمرو بن نفیل هستند.

و گر نه خداوند تو را بر من غلبه دهد و خون مرا بدست تو بریزد، (و اگر من راست می گویم) مرا بر تو و اصحابت غالب کند (1). زبیر برگشت در حالی که گریه می کرد.

بیرون آوردن همسر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله توسط طلحه و زبیر

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام رو به طلحه کرد و فرمود: ای طلحه، زنان شما همراهتان هستند؟ گفت: نه. فرمود: شما سراغ زنی رفته اید که در کتاب خدا جای او نشستن در خانه اش است، و او را در معرض دید مردم قرار داده اید، و همسران خود را در خیمه ها و حجله ها حفظ کرده اید؟! با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نسبت به خودتان به انصاف رفتار نکرده اید که زنان خود را در خانه ها نشانده اید و همسر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را بیرون آورده اید، در حالی که خداوند دستور داده که همسران آن حضرت جز از پشت پرده سخن نگویند.

اختلاف طلحه و زبیر

فرمود: به من خبر بده که چرا عبد اللّٰه پسر زبیر (بعنوان امام جماعت) برای شما نماز می خواند؟ آیا یکی از شما به دیگری راضی نمی شود؟

به من خبر بده که چرا عربهای بیابانی را به جنگ من دعوت کرده اید؟ چه چیزی شما را به این اقدام وادار کرده است؟!

فرق بیعت عثمان با بیعت امیر المؤمنین علیه السّلام

طلحه گفت: ای مخاطب من (2)!! ما در شورا شش نفر بودیم که یک نفرمان مرد و دیگری کشته شد، و امروز ما چهار نفریم (3) و همگی نسبت به تو بی میل هستیم.

1- (6) در کتاب احتجاج عبارت چنین است: و گر نه خداوند مرا بر تو و بر اصحابت غالب کند و خونتان را بدست من بریزد و روحتان را زودتر به آتش برساند.
2- (7) کلمه (یا هذا) به این صورت ترجمه شده است که منظور طلحه، امیر المؤمنین علیه السّلام است.

3- (8) شش نفر: عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابى وقاص و طلحه و زبير و امير المؤمنين عليه السّلام هستند که قبل از جنگ جمل عبد الرحمن مرده و عثمان کشته شده بود.

علی علیه السّلام فرمود: این مطلب بر علیه من نیست (1). هنگامی که ما در شورا بودیم کار بدست غیر ما بود و اکنون بدست من است. آیا اگر من می خواستم بعد از بیعت عثمان امر خلافت را بصورت شوری در آورم چنین حقی داشتم؟ طلحه گفت: نه. حضرت فرمود:

چرا؟ فرمود: برای اینکه تو با اختیار بیعت کردی.

حضرت فرمود: چطور با اختیار بیعت کردم در حالی که انصار با شمشیرهای کشیده می گفتند: (اگر شما مشورت را تمام کردید و با یکی از خودتان بیعت کردید (کار تمام است)، و گر نه گردن همه تان را می زنیم) ! آیا هنگامی که با من بیعت کردید احدی چیزی از این گونه سخن را به تو و اصحابت گفت؟

دلیل من بر اجبار در بیعت واضح تر از دلیل تو است. تو و رفیقت به اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردید، و شما اوّل کسی بودید که این کار را انجام دادید، و کسی به شما نگفت: (باید بیعت کنید و گر نه شما را می کشیم) ! طلحه هم برگشت و جنگ در گرفت. طلحه کشته شد و زبیر فرار کرد (2).

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 32 ص 216.

روایت با سند به سلیم:

1. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 237.

روایت از غیر سلیم:

1. الکافیه فی ابطال توبه الخاطئه (شیخ مفید) به نقل بحار: ج 32 ص 196 ح 146.

ص: 476

1- (9) (ب) و (د): این مطلب به نفع تو نیست.

2- (10) البته زبیر از میدان جنگ فرار کرد و در بیرون شهر بصره بدست عمرو بن جرموز کشته شد.

30 هزاران باب علم امیر المؤمنین علیه السّلام، نمونه ای از علم امیر المؤمنین علیه السّلام.

هزاران باب علم امیر المؤمنین علیه السّلام

ابان می گوید: سلیم گفت: از ابن عباس شنیدم که می گفت: از علی علیه السّلام حدیثی شنیدم که حلّ آن را نفهمیدم و آن را انکار هم نکردم. از او شنیدم که فرمود: (پیامبر صلی اللّه علیه و آله در بیماریش کلید هزار باب از علم را به من پنهانی آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شد).

نمونه ای از علم امیر المؤمنین علیه السّلام

ابن عباس گفت: در (ذی قار) (1) در خیمه علی علیه السّلام نشسته بودم، و این در حالی بود که آن حضرت، امام حسن علیه السّلام و عمار را به کوفه فرستاده بود تا مردم را برای شرکت در جنگ دعوت کنند. در این حال حضرت رو به من کرد و فرمود: ای پسر عباس، حسن بر تو وارد می شود در حالی که یازده هزار نفر همراه او هستند باستثنای یک یا دو نفر (2).

ابن عباس می گوید: پیش خود گفتم: اگر طبق گفته حضرت شود این از همان هزار باب علم است.

هنگامی که امام حسن علیه السّلام با لشکر از دور پیدا شدند به استقبال آنان رفتم و به

1- (1) (ذی قار) محل آب و آبادی بین کوفه و واسط بوده است.
2- (2) تردید از ابن عباس یا سلیم است، و گر نه وقتی حضرت از غیب یازده هزار نفر را خبر می دهد مسلما یک یا دو نفر کمتر را هم می داند. این عبارات در (ج) چنین است: من با علی علیه السّلام در ذی قار در خیمه آن حضرت نشسته بودم در حالی که امام حسن علیه السّلام را به کوفه برای دعوت مردم به جنگ فرستاده بود، و عمار بن یاسر و قیس بن سعد بن عباده را به عنوان دو وزیر او فرستاده بود. امیر المؤمنین علیه السّلام رو به من کرد و فرمود: حسن بر تو وارد می شود در حالی که یازده هزار نفر باستثنای یک نفر یا به اضافه یک نفر همراه اوست.

نویسنده لشکر (1)- که نامهایشان همراه او بود- گفتم: چند نفر همراه شما هستند؟ گفت:

یازده هزار نفر باستثنای یک یا دو نفر (2)!

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 40 ص 216.

روایت از غیر سلیم:

1. ارشاد القلوب دیلمی: ج 2 ص 224.

2. ارشاد شیخ مفید: ص 166.

3. خرائج راوندی، به نقل بحار: ج 42 ص 147.

4. منتخب کنز العمال: ج 5 ص 43.

1- (3) (ب) و (د): به نویسنده امام حسن علیه السّلام.
2- (4) این تردید هم از راوی است. یعنی کلام حضرت کاملا مطابق با سخن نویسنده لشکر بوده است و در هر دو مورد راوی مردد است ولی در تطابق دو کلام هیچ تردید ندارد، چنان که عبارت در (ج) این نکته را تأیید می کند: (نویسنده لشکر گفت: یازده هزار نفر به اضافه یک نفر، یا گفت: باستثنای یک نفر، همان طور که علی علیه السّلام فرموده بود).

31 سلونی قبل ان تفقدونی، علم قرآن نزد پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام.

سلونی قبل ان تفقدونی

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: در مسجد کوفه خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام نشسته بودم و مردم اطراف آن حضرت بودند. حضرت فرمود: (از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید. در باره کتاب خدا از من بپرسید. بخدا قسم هیچ آیه ای از کتاب خدا نازل نشده مگر آنکه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برای من خوانده تا من هم بخوانم، و تأویل آن را به من آموخته است) (1).

علم قرآن نزد پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام

ابن کوّاء گفت: پس آنچه نازل می شد در حالی که تو غائب بودی چه می شود؟

فرمود: بلی، آنچه من در آنها غایب بودم برایم حفظ می کرد، و آنگاه که نزد او می آمدم می فرمود: (یا علی، خداوند بعد از تو این مطالب را نازل کرد)، و آنها را برایم می خواند تا من هم می خواندم، و می فرمود: (تأویل اینها چنین است) و آن را به من می آموخت.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 40 ص 186 ح 72.

روایت از غیر سلیم:

1. امالی طوسی: ج 2 ص 136.

1- (1) (ج): مگر آنکه آن را خواندم و تأویل آن را دانستم.

32 سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام با رئیس یهود، علی علیه السّلام عالم به حکم تورات و انجیل و قرآن، کیفیت افتراق امّتها، فرقه های محبّین اهل بیت علیهم السّلام.

سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام با رئیس یهود

ابان می گوید: سلیم گفت: از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که به رئیس یهودیان می فرمود:

شما به چند فرقه تقسیم شده اید؟ او گفت: بر فلان تعداد فرقه. حضرت فرمود: دروغ گفتی!

علی علیه السّلام عالم به حکم تورات و انجیل و قرآن

سپس حضرت رو به مردم کرد و فرمود: بخدا قسم، اگر تکیه گاه حکومت برای من آماده می شد بین اهل تورات با توراتشان، و بین اهل انجیل با انجیلشان و بین اهل قرآن با قرآنشان قضاوت می کردم (1).

کیفیت افتراق امّتها

یهودیان بر هفتاد و یک گروه متفرق شدند که هفتاد گروه آنان در آتش و یک گروه در بهشتند، و آن گروهی است که تابع یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السّلام شدند.

مسیحیان بر هفتاد و دو گروه متفرّق شدند که هفتاد و یک گروه در آتش و یک گروه در بهشتند، و آن گروهی است که تابع شمعون وصی حضرت عیسی علیه السّلام شدند.

و این امّت بر هفتاد و سه گروه متفرّق می شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آن گروهی است که تابع وصی محمّد صلی اللّٰه علیه و آله شدند- و در اینجا حضرت با دست به سینه مبارک زدند- (2).

1- (1) (ب): حکم می کردم.
2- (2) یعنی به سینه خود اشاره کردند که منظور از وصی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله خودم هستم.

سپس فرمود: سیزده گروه از هفتاد و سه فرقه، همگی دوستی و محبّت مرا ادعا می کنند، ولی یک گروه از آنها در بهشت و دوازده گروه در آتش هستند.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 28 ص 5.

2. الصوارم الماضیه فی الفرقه الناجیه به نقل سید بحر العلوم در مقدمه کتاب سلیم ص 47.

روایت با سند به سلیم:

با توجه به اینکه حدیث 65 کتاب سلیم شباهت زیادی به این حدیث دارد، در آنجا مدارک مربوطه ذکر شده است.

روایت از غیر سلیم:

1. امالی طوسی: ج 2 ص 137.

2. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 391.

3. خصال صدوق: ج 2 ص 585 ح 11.

33 مهمترین روایت ابن عباس در باره امیر المؤمنین علیه السّلام، نام اهل سعادت و شقاوت نزد امیر المؤمنین علیه السّلام.

مهمترین روایت ابن عباس در باره امیر المؤمنین علیه السّلام

ابان می گوید: سلیم گفت: به ابن عباس گفتم: مهمترین چیزی که از علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیده ای به من خبر بده که کدام است؟

سلیم گفت: ابن عباس مطلبی برایم ذکر کرد که قبلا از علی علیه السّلام شنیده بودم.

نام اهل سعادت و شقاوت نزد امیر المؤمنین علیه السّلام

حضرت فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حالی که نوشته ای در دستش بود مرا صدا زد و فرمود:

یا علی (1)، این نوشته را بگیر.

عرض کرد: ای پیامبر خدا، این نوشته چیست؟ فرمود: نوشته ای است که خدا نوشته، و در آن نام اهل سعادت و اهل شقاوت از امّتم تا روز قیامت برده شده است. پروردگارم به من دستور داده که آن را به تو بسپارم (2).

ص: 482

1- (1) (ج): ای برادرم.

2- (2) در ذیل این حدیث مناسب است به دو حدیث بنقل از بحار: ج 17 ص 146 اشاره کنیم: الف. امام باقر علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیرون آمد در حالی که در دست راستش نوشته ای و در دست چپش نوشته دیگری بود. حضرت نوشته ای را که در دست راستش بود باز کرد و چنین خواند: (بسم اللَّه الرحمن الرحیم: نوشته ای برای اهل بهشت با نامشان و نام پدرانشان، که یک نفر به آنها افزوده نمی شود و یک نفر هم از آنان کم نمی شود). سپس نوشته ای را که در دست چپش بود باز کرد و چنین خواند: (نوشته ای از خداوند رحمان و رحیم برای اهل آتش با نامشان و نام پدرشان و قبائلشان، که یک نفر به آنها افزوده نمی شود و یک نفر از آنان کم نمی شود). ب. امام باقر علیه السّلام فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به آسمان هفتم رفت و به سدره المنتهی رسید. سدره به او عرض کرد:

(مخلوقی قبل از تو از مرتبه من ردّ نشده است). سپس آن حضرت نزدیک شد و به مقام (قاب قوسین او ادنی) رسید و خداوند به او وحی کرد. در آنجا خداوند نوشته اصحاب یمین و اصحاب شمال (چپ) را به او داد. حضرت نوشته اصحاب یمین را گرفت و باز کرد و در آن نظر نمود و دید در آن نام اهل بهشت و نام پدران و قبائلشان است. و نوشته اصحاب شمال (چپ) را باز کرد و در آن نظر نمود و دید در آن نام اهل آتش و نام پدران و قبائلشان است. پیامبر صلی اللّه علیه و آله از معراج برگشت و آن دو نوشته را همراه داشت و آنها را به علی بن ابی طالب علیه السّلام سپرد.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 40 ص 187 ح 72.

روایت از غیر سلیم:

1. بصائر الدرجات: ص 191 ح 2.

2. بصائر الدرجات: ص 191 ح 3.

3. بصائر الدرجات: ص 192 ح 5.

4. محاسن برقی: ص 280 ص 409.

5. قرب الاسناد: ص 13.

6. در این باره به بصائر الدرجات: ص 86 و 89 و 170 و 190 و 390 نیز مراجعه شود.

ص: 483

34 یوم الهریر آخرین و شدیدترین روز جنگ صفین

اشاره

: حضور سلیم در شدیدترین مرحله جنگ صفین، خطابه مالک اشتر در یوم الهریر، کیفیت جنگ در یوم الهریر، خطابه امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از جنگ هریر، نیزه زدن قرآنها بعد از واقعه هریر، نامه معاویه بعنوان حیله به امیر المؤمنین علیه السّلام در آخر صفین، جواب امیر المؤمنین علیه السّلام به حیله معاویه، سخنان عمرو عاص و اشعار او در شماتت معاویه، افتضاح معاویه و عمرو عاص.

یوم الهریر، آخرین و شدیدترین روز جنگ صفین

حضور سلیم در شدیدترین مرحله جنگ صفین

ابان می گوید: از سلیم بن قیس شنیدم در حالی که از او پرسیدم: آیا در صفین حاضر بودی؟ گفت: آری. پرسیدم: آیا در روز (هریر) هم حاضر بودی؟ گفت: آری. گفتم: در آن روز در چه سنّی بودی؟ گفت: چهل سال (1). گفتم: پس برایم نقل کن، خدا رحمتت کند.

خطابه مالک اشتر در یوم الهریر

سلیم گفت: آری، هر چه را فراموش کنم این حدیث را فراموش نمی کنم. سپس گریه کرد و گفت: آنان صف بستند و ما صف بستیم، مالک اشتر همراه اسب سیاهی بیرون آمد در حالی که اسلحه اش را بر اسبش آویخته بوده و نیزه در دستش بود و با آن به

1- (1) از این جمله معلوم می شود سلیم دو یا چهار سال قبل از هجرت بدنیا آمده است، زیرا جنگ صفین در سال 36 شروع و در سال 38 ختم شده است. اگر عمر سلیم در آن ایام چهل سال باشد تولد او دو یا چهار سال قبل از هجرت می شود. برای توضیح بیشتر به ص 18 مقدمه مراجعه شود.

سرهایمان فرود می آورد و می گفت: (صفهای خود را منظم کنید).

وقتی گروههای لشکر را دسته بندی و صفها را منظم کرد سوار بر اسبش پیش آمد تا بین دو صف (1) ایستاد و پشت به اهل شام نمود و رو به ما کرد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله درود فرستاد و سپس گفت:

امّا بعد، از قضا و قدر الهی این بود که در این مکان از زمین جمع شویم بخاطر اجلهایی که نزدیک شده (2) و اموری که شدت یافته است. سیاست گذار ما در این جنگ، آقای مسلمین و امیر المؤمنین و افضل وصیین و پسر عموی پیامبرمان و برادرش و وارث اوست و شمشیرهای ما شمشیرهای خداوند است (3)، و رئیس آنان پسر خورنده جگرها (4) و پناهگاه نفاق و باقی مانده احزاب است که آنان را به شقاوت و آتش رهبری می کند. ما در جنگ با ایشان از خداوند امید ثواب داریم و آنان انتظار عقاب دارند.

آنگاه که تنور جنگ داغ شد و بخروش آمد (5) و اسبان بر کشته های ما و آنان تاختند، ما در جنگ با آنان امید پیروزی داریم. در آن هنگام جز سر و صدای نامفهوم و همهمه چیزی نشنوم.

ای مردم، چشمان را ببندید و دندانهای پیشین را فشار دهید، که این گونه در زدن سرها شدیدتر است. با رویتان به استقبال دشمن بروید و دسته شمشیرهایتان را بدست راست بگیرید و بر مغزها فرود بیاورید و با نیزه ها به پائین سینه چپ بزنید که کشنده است.

به شدت حمله کنید مانند قومی که برای خونخواهی پدرانشان و گرفتن انتقام برادرانشان آمده اند و کینه دشمنشان را در دل دارند و خود را برای مرگ آماده کرده اند، تا ذلیل نشوید و در دنیا برایتان عار نماند.

1- (2) منظور از دو صف، اهل عراق و اهل شام است.
2- (3) (ب): در این مکان از زمین جمع نشده ایم مگر بخاطر اجلهایی که نزدیک شده است.
3- (4) (الف) خ ل: و شمشیری از شمشیرهای خداوند است.

4- (5) اشاره به هند مادر معاویه است که جگر حضرت حمزه علیه السّلام را در دهان گذاشت.
5- (6) (د): غبار جنگ برخاست.

کیفیت جنگ در یوم الهریر

سپس دو لشکر با یک دیگر درگیر شدند و بین آنان امر عظیمی در گرفت، و با هفتاد هزار کشته از بزرگان عرب از یک دیگر جدا شدند.

جنگ در روز پنجشنبه از وقتی که آفتاب بالا آمده بود تا هنگامی که ثلث اول شب گذشت ادامه داشت. در آن دو لشکر حتی یک سجده بجا آورده نشد تا آنکه زمان چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا گذشت (1).

خطابه امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از جنگ هریر

سلیم گفت: سپس امیر المؤمنین علیه السّلام برای خطابه بپا خاست و فرمود: (ای مردم، کار شما به اینجایی که می بینید رسید و به دشمنان شما هم مثل آن رسید، و جز نفس آخر (2) باقی نمانده است. کارها وقتی پیش می آید آخر آن با اوّل آن سنجیده می شود. این قوم در مقابل شما بدون آنکه دین داشته باشند مقاومت کردند تا در باره شما به این جایی که می بینید رسیدند. و من ان شاء اللّٰه صبح به سراغ آنان خواهم رفت و آنان را در پیشگاه الهی به محاکمه خواهم کشید).

نیزه زدن قرآنها بعد از واقعه هریر

این خبر به معاویه رسید و وحشت شدیدی او را گرفت، و همه اصحابش و اهل شام از این جریان احساس شکست کردند.

معاویه عمرو عاص را فرا خواند و گفت: ای عمرو، فقط همین یک شب را فرصت داریم تا آنکه صبح به سراغمان آید، نظر تو چیست؟ عمرو عاص گفت: می بینم مردان

1- (7) یعنی نماز ترس که به حالت ایستاده و بدون رکوع و سجود خوانده می شود بجا آوردند، چنان که از امام باقر علیه السّلام در این زمینه حدیثی وارد شده است که فرمود: (... نماز مردم در آن روز جز تکبیر در هنگام نماز چیز دیگری نبود). به بحار الانوار: ج 32 ص 615 ح 482 مراجعه شود.
2- (8) (ب) و (د): آخرین نفر است.

کم شده اند، و آنان که باقی مانده اند در مقابل مردان او نمی توانند مقاومت کنند و تو هم مثل علی نیستی. او بر سر مسأله ای با تو می جنگد و تو بر سر چیز دیگری می جنگی. تو بقاء را می خواهی و او فنا را می خواهد. اهل شام اگر علی بر آنان غالب شود آنچنان از او نمی ترسند که اهل عراق اگر بر آنان غالب شوی از تو می ترسند.

ولی مسأله ای را به آنان القا کن که اگر آن را ردّ کنند به اختلاف می افتند و اگر هم بپذیرند باز به اختلاف می افتند! آنان را به کتاب خدا دعوت نما و قرآنها را بر سر نیزه ها کن، که به مقصود خودخواهی رسید و من این نقشه را برای تو ذخیره کرده بودم.

نامه معاویه بعنوان حیله به امیر المؤمنین علیه السّلام در آخر صفین

معاویه درستی نقشه عمرو عاص را فهمید و گفت: راست گفتی، ولی فکری به نظرم رسیده است که با آن بر علی حیله کنم: (شام را بعنوان مصالحه از او بخواهم)، و این اولین چیزی بود که مرا از آن محروم کرد.

عمرو عاص خندید و گفت: ای معاویه، ترا چه رسد به مکر با علی؟! ولی اگر می خواهی بنویسی بنویس! سلیم می گوید: معاویه بدست مردی از (سکاسک) بنام (عبد اللّه بن عقبه) این نامه را برای علی علیه السّلام فرستاد:

(امّا بعد، اگر تو می دانستی که جنگ کار ما و تو را به اینجا می کشاند و ما هم می دانستیم، هیچ کدام این جنایت را بر دیگری روا نمی داشتیم. و اگر عقلهایمان بر ما غالب باشد، این مقدار از فرصت باقی مانده که گذشته را ترمیم و آینده را اصلاح کنیم.

من از تو شام را درخواست کرده بودم به شرط آنکه اطاعت و بیعتی را بر من لازم نکنی، ولی تو قبول نکردی، و خداوند آنچه منع کردی به من عطا فرمود. و من امروز تو را دعوت می کنم به آنچه دیروز دعوت کردم.

تو هم از بقاء امید نداری مگر آنچه من امید دارم و از فناء نمی ترسی مگر آنچنان که من می ترسم. بخدا قسم جگرها نازک شده و مردان از میان رفته اند. ما همگی فرزندان

عبد مناف هستیم، و بعضی از ما بر بعض دیگر فضیلتی ندارد که عزیزی بخاطر آن ذلیل شود یا ذلیلی به غلامی برده شود. و السّلام).

جواب امیر المؤمنین علیه السّلام به حیله معاویه

سلیم می گوید: وقتی علی علیه السّلام نامه معاویه را خواند خندید و فرمود: (تعجب از معاویه و حیله او بر من است)! سپس حضرت، نویسنده اش عبید اللّه بن ابی رافع را صدا زد و فرمود: بنویس:

امّا بعد، نامه تو بدستم رسید که در آن یادآور شده بودی: (اگر تو و ما می دانستیم که جنگ نسبت به ما و تو به این حد می رسد، هیچ کدام این جنایت را بر دیگری روا نمی داشتیم)، ای معاویه ما و تو در مرحله نهایی از جنگ هستیم که هنوز به آن نرسیده ایم.

امّا اینکه شام را درخواست کردی، من چیزی را که دیروز به تو ندادم امروز هم نمی دهم. و امّا اینکه (در ترس و امید هر دو مساوی هستیم)، تو در شکّ قوی تر از من در یقین نیستی، و اهل شام هم بر دنیا از اهل عراق نسبت به آخرت حریص تر نیستند.

و امّا اینکه گفتی: (ما فرزندان عبد مناف هستیم و هیچ کدام بر دیگری فضیلتی نداریم)، ما چنین هستیم، ولی (امیّه) همچون هاشم نیست، و (حرب) همچون عبد المطلب، و (ابو سفیان) همچون ابو طالب، و آزاد شده همچون هجرت کننده، و منافق همچون مؤمن و مدعی باطل همچون مدعی حق نیست. فضیلت مقام نبوّت پیامبر صلی اللّه علیه و آله در دست ما است که با آن بر عرب حاکم شدیم و عجم را تحت اختیار خود در آوردیم.

و السّلام.

سخنان عمرو عاص و اشعار او در شماتت معاویه

سلیم می گوید: وقتی نامه علی علیه السّلام بدست معاویه رسید آن را از عمرو عاص پنهان کرد. سپس او را صدا زد و نامه را به او داد تا بخواند. عمرو عاص او را سرزنش کرد، و این

در حالی بود که عمرو عاص او را از نوشتن نامه منع کرده بود، و بعد از روزی که امیر المؤمنین علیه السّلام عمرو عاص را از روی اسبش به زمین انداخت احدی از قریش بیش از او به آن حضرت احترام نمی کرد.

عمرو عاص (این اشعار را در باره معاویه) گفت:

الا للَّه درّک یا بن هند* و درّ المرء ذی الحال المسود أ تطمع لا ابا لک فی علیّ* و قد قرع الحدید علی الحدید و ترجو أن تخادعه بشکّ* و ترجو أن یهابک بالوعید و قد کشف القناع و جرّ حربا* یشیب لهولها رأس الولید له جاواه مظلمه طحول* فوارسها تلهّب کالاسود یقول لها اذا رجعت الیه* و قابل بالطّعان القوم عودی فان وردت فاوّلها ورودا* و ان صدرت فلیس بذی ورود و ما هی من ابی حسن بنکر* و ما هی من مسائک بالبعید و قلت له مقاله مستکین* ضعیف القلب منقطع الورید طلبت الشّام حسبک یا بن هند* من السّوءات و الرّأی الزّهید و لو اعطاکها ما ازددت عزّا* و ما لک فی استزادک من مزید فلم تکسر بهذا الرّأی عودا* سوی ما کان لا بل دون عود (معنای اشعار چنین است:) ای پسر هند، جزای تو با خدا باشد، و جزای هر کسی که صاحب حال بدی باشد. ای بی پدر، تو در باره علی طمع می کنی، در حالی که آهن بر آهن کوبیده شده است (1)؟! تو امید داری با شکّ خود بر او حیله کنی و او از ترساندن تو بترسد؟ و این در حالی است که

1- (9) کنایه از بر هم خوردن شمشیرها و نیزه ها در میدان جنگ است.

او نقاب بر افکنده و جنگی پیش آورده که از ترس آن بچّه تازه بدنیا آمده پیر می شود.

جنگی که جذبه ای تاریک و پر دارد، و اسب سواران آن مانند شیران حمله ور می شوند (1).

هر گاه جنگ به سوی او برگردد و با طعنه نیزه ها با دشمن مقابله کند به جنگ می گوید: دو باره برگرد! اگر جنگ وارد شود اوّل کسی است که به آن داخل می شود و اگر بیرون رود او وارد آن نمی شود.

این مطلب از ابو الحسن غیر عادی نیست، و آن مطلب از بدی تو بعید نیست. تو با او مانند شخص بیچاره ضعیف القلبی که رگ دلش پاره شده سخن گفتی.

ای پسر هند، در بدی و نظر بیهوده همین ترا بس که شام را طلب کردی. اگر آن را به تو عطا هم می کرد باز عزّتت فزون نمی شد و تو هم از این زیاده طلبی اضافه ای بدست نیاوردی. تو با این نظریه چوبی را نشکستی بلکه کمتر از چوبی را هم نشکستی، و همان شد که قبلا بود!

افتضاح معاویه و عمرو عاص

معاویه گفت: بخدا قسم دانستم مقصودت از این مطالب چه بود.

عمرو عاص گفت: مقصودم چه بود؟ گفت: از نظریه من عیبجوئی کنی و بر خلاف من سخن بگوئی و به علی احترام کنی بخاطر اینکه در روزی که به مبارزه او رفتی تو را مفتضح کرد (2)! عمرو عاص خندید و گفت: مخالفت با تو و سرپیچی از سخن تو درست است، ولی

1- (10) این بیت از شعر در عبارت عربی مغلق است و عین عبارت چنین است: له جاواه مظلمه طحول* فوارسها تلهّب کالاسود

2- (11) این عبارات در (الف) خ ل چنین است: معاویه گفت: از نظریه ام در اینکه با تو مخالفت و از تو سرپیچی کردم عیب بگیری. و تعجب از توست که رأی مرا تقبیح می کنی و علی را به بزرگی یاد می کنی در حالی که او آبروی تو را برده است. عمرو عاص گفت: تقبیح رأی تو درست

است، ولی به بزرگی یاد کردن علی، تو به احترام او بیش از من معرفت داری ولی آن را پنهان می کنی و من آن را علنی می نمایم ....

آبرو ریزی من، کسی که در میدان جنگ به مبارزه با علی رود مفتضح نشده است (1)، و اگر تو هم می خواهی چنین اقدامی نسبت به او داشته باشی انجام بده! معاویه سکوت کرد و سخنان آن دو بین اهل شام شایع شد.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 32 ص 609 ح 481.

روایت از غیر سلیم:

1. کتاب صفین: ص 477- 470.

2. نهج البلاغه: ص 374 باب کتب شماره 17.

3. مروج الذهب مسعودی: ج 3 ص 13.

4. الامامه و السیاسه: ص 117.

5. کنز الفوائد: ج 2 ص 201.

6. شرح نهج البلاغه ابن میثم: ج 4 ص 389.

7. الاخبار الطوال: ص 188.

8. جمهره وسائل العرب: ص 479.

ص: 491

1- (12) علامه امینی در الغدیر: ج 2 ص 161 به نقل از کتاب صفین نصر بن مزاحم از ابن عباس روایت کرده که گفت: روزی از روزهای صفین عمرو عاص متعرض امیر المؤمنین علیه السّلام شد به طمع اینکه غفلتا ضربتی بر آن حضرت وارد کند. حضرت بر او حمله کرد، و همین که خواست با او درگیر شود عمرو عاص خود را از روی اسبش به زمین انداخت و لباسش را بالا زد و پایش را باز کرد تا عورتش پیدا شد!!! امیر المؤمنین علیه السّلام روی مبارک را از او برگردانید و عمرو عاص خاک

آلوده برخاست و پیاده پا به فرار گذاشت و خود را به لشکرش رسانید. اهل عراق گفتند: یا امیر المؤمنین، این مرد فرار کرد؟ فرمود: می دانید که بود؟ گفتند: نه. فرمود: او عمرو عاص بود، با عورت خود با من روبرو شد و مرا به رحم و فامیلی قسم داد، و من روی خود را از او برگرداندم. عمرو عاص نزد معاویه برگشت. معاویه به او گفت: چه کردی؟ گفت: علی با من روبرو شد و مرا بر زمین زد. معاویه گفت: اوّل خدا را حمد کن و بعد از عورت خود تشکر کن!!

35 مقطع حسّاسی از جنگ صفّین

اشاره

: ناسزاگوئی لشکر شام به امیر المؤمنین علیه السّلام، خطابه امیر المؤمنین علیه السّلام در معرفی سران لشکر معاویه، سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام در ترغیب لشکر، حمله محمد بن حنفیّه با گروهی بر لشکر معاویه.

مقطع حسّاسی از جنگ صفّین

ناسزاگوئی لشکر شام به امیر المؤمنین علیه السّلام

ابان می گوید: سلیم گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام از کنار جماعتی از اهل شام عبور می کرد که ولید بن عقبه بن ابی معیط (1) در بین آنان بود، و آنها به آن حضرت ناسزا می گفتند.

ص: 492

1- (1) در الغدیر: ج 8 ص 120 روایت کرده که ولید بن عقبه زناکار و شراب خوار بود، تا جایی که در کوفه شراب خورد و در مسجد جامع شهر بعنوان امام جماعت برای نماز صبح ایستاد و نماز صبح را چهار رکعت خواند! سپس رو به مردم کرد و گفت: آیا بیشتر بخوانم؟!! و سپس در محراب مسجد قی کرد!! و در نماز با صدای بلند این ترانه را خواند: (علق القلب الربابا- بعد ما شابت و شابا) یعنی (قلب علاقه به رباب پیدا کرده بعد از آنکه هر دو پیر شدند)!! طلحه و زبیر نزد عثمان آمدند و به او گفتند: ما تو را نهی کردیم که ولید را بر کاری از امور مسلمین بگماری، ولی قبولی نکردی. بر علیه او به شرابخواری و مستی شهادت داده شده، او را بر کنار کن. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: او را عزل کن و حد بر او جاری کن آنگاه که شاهدان رو در روی او شهادت دادند. عثمان، سعید بن عاص را به حکومت کوفه برگزید و به او دستور داد تا ولید را بفرستد. وقتی سعید وارد کوفه شد منبر و دار الاماره را شست و ولید را فرستاد. وقتی بر علیه او رو در رویش شهادت داده شد و عثمان خواست بر او حد جاری کند لباس نرم و تازه ای بر او پوشانید و در اتاقی قرار داد. هر بار که عثمان کسی را برای زدن ولید می فرستاد، ولید می گفت: (تو را قسم می دهم که با من قطع رحم نکنی و عثمان را بر خود غضبناک نکنی)! او

هم خودداری می کرد. وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام این منظره را دید شلاق را گرفت و داخل شد ... حضرت او را می زد و او به حضرت ناسزا می گفت. در روایت بحار (ج 8 قدیم ص 302) چنین است: ولید از دست حضرت به این سو و آن سو فرار می کرد. حضرت او را محکم گرفت و بر زمین زد و حدّ را بر او جاری ساخت.

این خبر را به حضرت رساندند. حضرت در بین گروهی از اصحابش که مقابل آنان بودند ایستاد و خطاب به آنان فرمود:

سرعت بگیرید بسوی اینان در حالی که آرامش قلب و سیمای صالحین و وقار اسلام بر شما باشد. نزدیک ترین ما به جهل نسبت به خداوند و جرات بر او و غفلت از او، قومی است که رئیسشان معاویه و پسر نابغه و ابو الاعور سلمی و ابن ابی معیط شرابخوار و شلاق خورده در اسلام و مروان طرد شده (1) باشد، و آنان همین هایی هستند که ایستاده و ناسزا می گویند. اینان قبل از امروز با من نجنگیده اند ولی ناسزا گفته اند، و من در آن هنگام آنان را به اسلام دعوت می کردم و آنها مرا به پرستش بتها دعوت می نمودند! خدا را در گذشته و حال سپاس که فاسقان منافق با من دشمنی کرده اند.

این مسأله مهم است که فاسقینی منافق که نزد ما غیر قابل اعتماد بودند و بر اسلام از آنان ترسیده می شد، بر عده ای از این امت حیله کردند و حبّ فتنه را در قلبهای آنان جا دادند و آنان را بسوی باطل کشاندند. آنان در مقابل ما جنگ بپا کردند و در خاموش کردن نور خدا سعی نمودند، ولی خداوند نور خود را کامل می کند اگر چه کافران را خوش نیاید).

سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام در ترغیب لشکر

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام لشکر را ترغیب کرد و فرمود:

(اینان از جای خود حرکت نمی کنند بدون طعنه های پی در پی که قلبها از آن پرواز

ص: 493

1- (2) توضیح مختصری از سوابق افراد مذکور لازم به نظر می رسد تا مقصود امیر المؤمنین علیه السّلام روشن تر گردد: پسر نابغه همان عمرو عاص است که مادر او از زناکاران معروف مکه بود. شش نفر از قریش با او زنا کردند و عمرو عاص بدنیا آمد!! وقتی شش نفر بر سر فرزندی او اختلاف کردند نابغه او را به عاص بن وائل ملحق نمود. (الغدیر: ج 2 ص

121). ابو الاعور سلمی که نامش عمرو بن سفیان است از کسانی است که نزدیک رحلت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در معاهده منافقین بر ضد امیر المؤمنین علیه السّلام شرکت کرد، و همچنان با حضرت دشمنی می کرد تا از سرلشکران معاویه شد. مروان بن حکم هم کسی است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله او را با پدرش از مدینه طرد و اخراج نمود، او هم به طائف رفت. وقتی مروان بدنیا آمد و او را نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آوردند فرمود: (وزغ فرزند وزغ، ملعون فرزند ملعون است). (الغدیر: ج 8 ص 244 و 260).

کند، و ضربتی که مغزها را منشق کند و بینی ها (1) و استخوانها در اثر آن جدا شود و مچ دستها از آن ساقط شود. و تا آنکه بر پیشانی آنان عمودهای آهنین فرود آید و ابروهایشان روی سینه ها و چانه ها و گلوهایشان پخش شود. کجایند اهل دین (2)، طالبان اجر)؟

حمله محمد بن حنفیّه با گروهی بر لشکر معاویه

عدّه ای حدود چهار هزار نفر حرکت کردند (3). امیر المؤمنین علیه السّلام محمد بن حنفیه را صدا زد و فرمود: (پسرم، بسوی این پرچم با آرامش و تأنّی حرکت کن (4)، و هنگامی که نوک نیزه ها را در سینه های آنان قرار دادید دست نگه دار تا دستور من به تو برسد). محمد بن حنفیّه هم این دستور را اجرا کرد.

امیر المؤمنین علیه السّلام مثل آن گروه را هم آماده کرد. وقتی محمّد به دشمن نزدیک شد و نیزه ها را در سینه های آنان فرو برد حضرت به آنان که آماده کرده بود دستور داد تا همراه آنان حمله کنند.

آنان بشدّت حمله کردند و محمّد و همراهانش رو در روی آنها مقاومت کردند تا آنها را از جای خود بیرون کردند و اکثر آنان را کشتند.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 32 ص 613.

روایت از غیر سلیم:

1. کتاب صفّین: ص 391.

2. مروج الذهب: ج 2 ص 388.

3. تاریخ طبری: ج 4 ص 31.

4. فتوح ابن اعثم: ج 3 ص 235.

1- (3) (ب) و (د): كف دستها.
2- (4) (ب) و (د): اهل صبر.
3- (5) (ب) و (د): نزد حضرت جمع شدند.
4- (6) (ب): با آرامش و تحمّل.

36 امیر المؤمنین علیه السّلام خادم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در سفرها، شب بیداری پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بخاطر بیماری امیر المؤمنین علیه السّلام، درخواستهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از خداوند در حقّ علی علیه السّلام، کوتاه فکری بعضی از صحابه.

امیر المؤمنین علیه السّلام خادم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در سفرها

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: از مقداد در باره علی علیه السّلام سؤال کردم. او گفت:

ما با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به مسافرت می رفتیم و این قبل از آن بود که به همسرانش دستور حجاب دهد. امیر المؤمنین علیه السّلام خدمتگزاری آن حضرت را انجام می داد و خادمی غیر از او نداشت.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فقط یک لحاف داشت و عایشه همراه او بود. حضرت بین علی و عایشه می خوابید و هر سه یک لحاف بیشتر نداشتند.

هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شب برای نماز بر می خواست وسط لحاف را بین او و عایشه پائین می آورد بطوری که لحاف به بستری که زیرشان بود می رسید، و حضرت برمی خاست و نماز می خواند.

شب بیداری پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بخاطر بیماری امیر المؤمنین علیه السّلام

یک شب علی علیه السّلام را تب گرفت و او را بیدار نگه داشت. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم بخاطر بیداری او بیدار ماند، و آن شب را به صبح آورد در حالی که گاهی نماز می خواند و گاهی نزد علی علیه السّلام می آمد و او را آرام می کرد و به او نگاه می نمود، تا صبح شد.

وقتی نماز صبح را با اصحابش خواند عرض کرد: (خدایا علی را شفا بده و عافیت عنایت فرما، او از دردی که داشت مرا بیدار نگه داشت).

امیر المؤمنین علیه السّلام عافیت پیدا کرد بطوری که از ناراحتی کاملا راحت شد.

درخواستهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از خداوند در حق علی علیه السّلام

سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای برادرم بشارت بده!- و این مطلب را در حالی می فرمود

که اصحابش اطراف او می شنیدند- علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول اللَّه، خدا به شما بشارت خیر دهد و مرا فدای تو گرداند.

فرمود: من امشب چیزی از خدا نخواستم مگر آنکه به من عطا کرد، و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه مثل آن را برای تو خواستم.

از خدا خواستم که بین من و تو برادری قرار دهد، و چنین کرد. و از او خواستم تو را صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من قرار دهد، و چنین کرد. و از او خواستم حال که لباس پیامبری و رسالت را بر من پوشانده است لباس وصایت و شجاعت را هم به تو بپوشاند، و چنین کرد. و از او خواستم تو را وصیّ من و وارثم و خزانه دار علمم قرار دهد، و چنین کرد. و از او خواستم تو را نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی قرار دهد و بوسیله تو پشت مرا محکم نماید و تو را در کار من شریک نماید، و چنین کرد مگر آنکه فرمود: (پیامبری بعد از تو نیست)، و من هم راضی شدم. و از او خواستم دخترم را به ازدواج تو درآورد و ترا پدر فرزندانم قرار دهد، و چنین کرد.

کوتاه فکری بعضی از صحابه

مردی به رفیقش گفت: دیدی (از خدا) چه خواسته است؟ بخدا قسم، اگر از پروردگارش درخواست می کرد که ملائکه ای بر او نازل کند تا او را بر علیه دشمنش کمک کنند، یا در گنجی را به روی او بگشاید تا او و اصحابش خرج کنند- که به آن احتیاج است!!- بهتر از این چیزهایی بود که درخواست کرده است! دیگری گفت: بخدا قسم، یک پیمانه خرما بهتر از اینها است که درخواست کرده است!

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 38 ص 314 ح 18.

روایت با سند به سلیم:

1. احتجاج: ج 1 ص 231.

روایت از غیر سلیم:

1. مناقب ابن شهرآشوب: ج 2 ص 220.

ص: 496

37 .1 سخنان اصحاب صحیفه ملعونه هنگام مرگ 2. تفصیل قضیّه مرگ ابو بکر

اشاره

.1 سخنان اصحاب صحیفه ملعونه هنگام مرگ: سخنان معاذ بن جبل هنگام مرگ، سخنان ابو عبیده جراح و سالم هنگام مرگ، سخنان ابو بکر هنگام مرگ، سخنان عمر هنگام مرگ، تأیید این حدیث از سوی امیر المؤمنین علیه السّلام.

.2 تفصیل قضیّه مرگ ابو بکر: ظهور پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام هنگام مرگ ابو بکر، سخنان ابو بکر با عمر هنگام مرگ، اقرار ابو بکر به ورود در تابوت جهنم، لعن عمر از لسان ابو بکر، ارتباط امیر المؤمنین علیه السّلام با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بعد از رحلت آن حضرت، ارتباط ملائکه با غیر انبیاء علیهم السّلام، تأیید دوم این حدیث از سوی امیر المؤمنین علیه السّلام، ارتباط ائمه علیهم السّلام با ملائکه، مرگ اصحاب صحیفه و یارانشان بر جاهلیّت.

1 سخنان اصحاب صحیفه ملعونه هنگام مرگ

اشاره

1 سخنان اصحاب صحیفه ملعونه (1) هنگام مرگ (2)

سخنان معاذ بن جبل هنگام مرگ

ابان می گوید: از سلیم بن قیس شنیدم که می گفت: از عبد الرحمن بن غنم ازدی

1- (1) اصحاب صحیفه ملعونه همان پنج نفری هستند که در حجه الوداع در بین خود معاهده ای نوشتند و امضا کردند که اگر پیامبر کشته شد یا از دنیا رفت نگذارند خلافت به اهل بیتش برسد، و آنها عبارتند از: ابو بکر، عمر، معاذ بن جبل، ابو عبیده جراح، سالم مولی ابی حذیفه. در این باره به حدیث

4 در ص 232 همین کتاب مراجعه شود، و نیز در مورد سایر آنچه اصحاب صحیفه هنگام مرگ گفته اند به بحار: ج 8 قدیم ص 196 باب 18 مراجعه شود.

2- (2) مناسب است در اینجا حدیثی که در مناقب ابن شهرآشوب: ج 3 ص 212 آمده ذکر شود: امام باقر علیه السّلام در باره این آیه که و کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللّٰهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ یعنی: (و این چنین خداوند اعمال ایشان را بعنوان حسرتی بر ایشان به آنان می نمایاند) فرمود: وقتی هنگام مرگ آنچه از عذاب الیم بر ایشان آماده شده می بینند، و اینان همان اصحاب صحیفه ای هستند که آن را بعنوان مخالفت با علی علیه السّلام نوشتند، (و دنباله آیه چنین است:) (وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ النّٰارِ) یعنی: (و آنان از آتش خارج نمی شوند).

ثمالی (1)- پدر زن معاذ بن جبل که دخترش همسر او بود- و فقیه ترین اهل شام و پرتلاش ترین ایشان بود، شنیدم که گفت:

معاذ بن جبل به مرض طاعون از دنیا رفت (2). روزی که مرد نزد او حاضر بودم، در حالی که مردم به طاعون مشغول بودند. وقتی به حال احتضار افتاد در خانه کسی جز من نزد او نبود و این در زمان حکومت عمر بن خطاب بود، از او شنیدم که می گفت: وای بر من! وای بر من! وای بر من! وای بر من! با خود گفتم: گرفتاران به مرض طاعون هذیان می گویند و حرف می زنند و سخنان عجیب می گویند! لذا به او گفتم: خدا تو را رحمت کند، هذیان می گویی؟ گفت: نه! گفتم: پس چرا صدای وای بر من بلند کرده ای؟ گفت: بخاطر قبول ولایت دشمن خدا بر علیه ولیّ خدا (3)! گفتم: چه کسی؟ گفت: قبول ولایت دشمن خدا (4) عتیق (ابو بکر) و عمر بر ضد خلیفه و وصی پیامبر علی بن ابی طالب.

گفتم: هذیان می گوئی؟! گفت: ای ابن غنم، بخدا قسم هذیان نمی گویم. این پیامبر و علی بن ابی طالب هستند که می گویند: ای معاذ بن جبل، بشارت باد به آتش! تو و اصحابت را که گفتید: (اگر پیامبر از دنیا رفت یا کشته شد خلافت را از علی منع می کنیم که هرگز به آن نرسد)، تو و عتیق و عمر و ابو عبیده و سالم (5).

گفتم: ای معاذ، این چه زمانی بود؟ گفت: در حجه الوداع، که گفتیم: (بر ضد علی یک دیگر را کمک می کنیم که تا ما زنده ایم به خلافت دست نیابد). وقتی پیامبر از دنیا

1- (3) عبد الرحمن بن غنم متوفای سال 78 هجری، در زمان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مسلمان شد ولی به خدمت آن حضرت نرسید. او ملازم معاذ بن جبل بود بطوری که رفیق معاذ نامیده می شد، و هم او بود که اکثر تابعین از اهل شام را فقه آموخت.
2- (4) مرگ معاذ در سال 18 هجری بوده است.
3- (5) (ج): یاری دشمن خدا بر علیه ولی خدا.
4- (6) (ج): مساعدت دشمن خدا عتیق. و (عتیق) لقب ابو بکر است.
5- (7) (ج): ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم جز به کمک شما به هدف خود دست نیافتند. و عبارت در ارشاد القلوب چنین است: پس علی به

خلافت نرسید، و من و ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه جمع شدیم ...

رفت به آنان گفتم: (من از جهت قوم خود انصار شما را کفایت می کنم، شما هم از جهت قریش مرا کفایت کنید). سپس در زمان پیامبر، بشیر بن سعید و اسید بن حضیر (1) را به آنچه معاهده کرده بودیم دعوت کردم، و آن دو بر سر این با من بیعت کردند.

گفتم: ای معاذ، گویا هذیان می گوئی؟ گفت: (صورتم را بر زمین بگذار) (2)، و همچنان صدای وای و ویل بلند کرده بود تا از دنیا رفت.

سخنان ابو عبیده جراح و سالم هنگام مرگ

سلیم می گوید: ابن غنم به من گفت: بخدا قسم این حدیث را قبل از تو هرگز برای کسی جز دو نفر نگفته ام، چرا که از آنچه از معاذ شنیدم وحشت کردم (3).

ابن غنم گفت: بعد به حج رفتم و با کسی که در مرگ ابو عبیده جراح و سالم مولی ابی حذیفه (4) حضور داشته (5) ملاقات کردم و گفتم: مگر سالم در روز جنگ یمامه کشته نشد؟ گفت: بلی، ولی او را از میدان جنگ حمل کردیم در حالی که هنوز رمقی داشت.

ابن غنم گفت: هر کدام از آن دو (6) مثل آن را عینا برای من نقل کردند، نه زیاد کردند و نه کم که ابو عبیده و سالم هم (هنگام مرگ) مانند معاذ سخن گفته اند (7).

1- (8) بشیر بن سعید رئیس (خزرج) و اسید بن حضیر رئیس (اوس) بود، و اوس و خزرج دو طایفه اصلی انصار بودند که بقیه قبائل از شعب این دو بشمار می آمدند. وقتی اصحاب صحیفه از سعد بن عباده که رئیس کل انصار بود مأیوس شدند با این دو نفر معاهده بستند که هر کدام بر نیمی از انصار حاکم بودند.
2- (9) (ج): صورتم را به زمین بچسبان.
3- (10) (ج): این حدیث را قبل از تو برای احدی نقل نکردم، و من از خود معاذ و از آنچه از او دیدم و شنیدم بیزارم!

4- (11) ابو عبیده در سال 18 هجری در شهر (حمص) شام با مرض (دبیله) از دنیا رفته، و سالم در سال 12 هجری در جنگ یمامه کشته شد.
5- (12) (ج): چشم ابو عبیده و سالم را هنگام مرگ بسته بود.
6- (13) یعنی دو نفری که در مرگ ابو عبیده و سالم حضور داشته اند.
7- (14) در کتاب ارشاد القلوب عبارت چنین است: ابن غنم گفت: بجز سلیم بن قیس این مطالب را به احدی جز دخترم همسر معاذ و یک نفر دیگر نگفته ام. من از آنچه از معاذ دیدم و شنیدم وحشت کردم. به سفر حج رفتم و کسانی را که چشمان ابو عبیده و سالم را هنگام مرگ بسته بودند ملاقات کردم. آنان به من خبر دادند که هنگام مرگشان مثل قضیه معاذ رخ داده نه یک حرف کمتر و نه بیشتر، و هر دو مثل سخن معاذ را گفته اند.

سخنان ابو بکر هنگام مرگ

ابان می گوید: سلیم گفت: این سخنان ابن غنم را بطور کامل برای محمّد بن ابی بکر نقل کردم. او گفت: سرّ مرا کتمان کن، من هم شهادت می دهم که پدرم هنگام مرگش مثل آنان سخن گفت. عایشه (در آنجا) گفت: پدرم هذیان می گوید!

سخنان عمر هنگام مرگ

محمّد بن ابی بکر گفت: در زمان حکومت عثمان با عبد اللّٰه بن عمر ملاقات کردم، و آنچه پدرم هنگام مرگ گفته بود برای او نقل کردم و از او عهد و پیمان گرفتم که سرّ مرا کتمان کند.

پسر عمر به من گفت: (تو هم سر مرا کتمان کن. بخدا قسم پدر من هم مثل سخن پدر تو را بدون کم و زیاد گفت) (1) ! سپس عبد اللّٰه بن عمر سخن خود را ترمیم کرد و ترسید به علی بن ابی طالب علیه السّلام خبر دهم چرا که محبت من نسبت به آن حضرت و ارتباط شدیدم را می دانست. لذا گفت: پدرم هذیان می گفت.

تأیید این حدیث از سوی امیر المؤمنین علیه السّلام

محمد بن ابی بکر گفت: نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمدم و آنچه از پدرم شنیده بودم و آنچه پسر عمر از پدرش نقل کرد برای حضرت گفتم.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: این مطلب را از قول پدر او و پدر تو و از ابو عبیده و سالم و معاذ کسی به من خبر داده است که از تو و از پسر عمر راستگوتر است! عرض کردم: یا امیر المؤمنین، او کیست؟ فرمود: بعضی از افرادی که برایم نقل کرده اند.

محمد بن ابی بکر می گوید: فهمیدم چه کسی را قصد کرده است، لذا گفتم:

یا امیر المؤمنین، درست فرمودی، من گمان کردم انسانی برای تو نقل کرده است، در

1- (15) در باره سخنان عبد اللّٰه بن عمر بنقل از پدرش به ص 304 همین کتاب مراجعه شود.

حالی که وقتی پدرم این سخنان را می گفت کسی جز من حاضر نبود (1).

سلیم می گوید: به عبد الرحمن بن غنم گفتم: معاذ به مرض طاعون مرد، ابو عبیده به چه مرضی مرد؟ گفت: به مرض (دبیله) (2).

2 تفصیل قضیّه مرگ ابو بکر

اشاره

سلیم می گوید: با محمّد بن ابی بکر ملاقات کردم و گفتم: آیا در مرگ پدرت جز برادرت عبد الرحمن و عایشه و عمر کسی حاضر بود؟ گفت: نه. گفتم: آیا آنچه تو شنیدی آنان هم شنیدند؟ گفت: مقداری را شنیدند و گریه کردند و گفتند: (هذیان می گوید)!! ولی همه آنچه من شنیدم آنان نشنیدند.

ظهور پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام هنگام مرگ ابو بکر

گفتم: آنچه آنان هم از او شنیدند چه بود؟ گفت: وقتی صدای وای و ویل بلند کرد عمر به او گفت: (ای خلیفه پیامبر! چرا صدای وای و ویل بلند کرده ای؟

گفت: اینان محمّد و علی هستند که مرا به آتش بشارت می دهند، و در دست محمّد صحیفه ای است (3) که در کعبه بر سر آن هم پیمان شدیم. او به من می گوید: (بجان خودم قسم به آن وفا کردی، و تو و اصحابت (4) یک دیگر را بر علیه ولی خدا کمک کردید.

بشارت بده به آتش در پائین ترین درجه جهنم).

ص: 501

1- (16) یعنی این خبر بصورت عادی بدست شما نرسیده است همان طور که از دنباله حدیث روشن می شود حضرت این خبر را از راه علم غیب، و یا خواب دیدن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و یا اخبار ملائکه به آن حضرت می دانسته است.

2- (17) (دبیله) هم مرضی شبیه طاعون است که زخمی در داخل بدن بوجود می آید و غالبا صاحبش را می کشد.
3- (18) (ب) و (ج): این پیامبر است و همراه او علی است که مرا به آتش بشارت می دهد و صحیفه ای نزد اوست.
4- (19) (ج): تو و رفیقت.

وقتی عمر این را شنید بیرون رفت در حالی که می گفت: (او هذیان می گوید). ابو بکر گفت: نه بخدا قسم، هذیان نمی گویم. کجا می روی؟! عمر گفت: تو دومی آن دو نفر هستی هنگامی که در غار بودند (1).

ابو بکر گفت: اکنون هم این سخن را می گویی؟! آیا من برایت نقل نکردم که محمّد- و نگفت (رسول اللّه)!- در حالی که با او در غار بودم به من گفت: (من کشتی جعفر و اصحابش (2) را می بینم که در دریا سیر می کنند). گفتم: (به من هم نشان بده). او دست به صورت من کشید و من آن را دیدم و آنگاه یقین پیدا کردم که او ساحر است (3). وقتی این مطلب را در مدینه برای تو نقل کردم، نظر من و تو متّفق شد که او ساحر است! عمر گفت: ای حاضرین، پدرتان هذیان می گوید (4)، این مطالب را مخفی کنید و آنچه از او می شنوید کتمان کنید که اهل بیت شما را شماتت نکنند.

سپس عمر بیرون رفت و برادرم (عبد الرحمن) و عایشه نیز بیرون رفتند تا برای نماز وضو بگیرند. اینجا بود که از سخنانش مطالبی شنیدم که آنان نشنیدند.

ص: 502

1- (20) اشاره به مصاحبت ابو بکر با پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غار هنگام هجرت است. و عبارت در (ج) چنین است: چگونه هذیان نمی گوید کسی که دومین نفر در غار است.

2- (21) اشاره به هجرت مسلمانان از مکه به حبشه به ریاست جعفر بن ابی طالب است.

3- (22) (ج): در دل گرفتم که او ساحر است. در بحار: ج 18 ص 109 ح 10 نقل می کند که مردی از امام صادق علیه السّلام پرسید: فدایت گردم، آیا پیامبر صلی اللّه علیه و آله ابو بکر را (صدیق) نامیده است؟ فرمود: آری! پرسید: چطور؟ فرمود: آنگاه که همراه او در غار بود حضرت فرمود: من کشتی جعفر بن ابی طالب را می بینم که در دریا راه را گم کرده و مضطرب است. ابو بکر گفت: یا رسول اللّه، تو آن را می بینی؟ فرمود: آری. گفت: می توانی آن را به من نشان دهی؟ فرمود: نزدیک من بیا. امام صادق علیه السّلام فرمود: ابو بکر نزد آن حضرت آمد و حضرت دست بر

چشمان او کشید و فرمود نگاه کن. ابو بکر نگاه کرد و کشتی را دید که در دریا مضطرب است. سپس خانه های اهل مدینه را دید، پیش خود گفت: الان تصدیق می کنم که تو ساحری!! حضرت فرمود: تو صدیق هستی!!! یعنی تصدیق کننده اینکه من ساحرم!!

4- (23) (ب) و (ج) و (د): ابو بکر هذیان می گوید.

اقرار ابو بکر به ورود در تابوت جهنم

محمد بن ابی بکر می گوید: وقتی با او تنها ماندم به او گفتم: ای پدر، بگو: (لا إِلهَ إِلّا اللّهُ). گفت: (هرگز نمی گویم و نمی توانم بگویم تا وارد آتش شوم و داخل تابوت گردم)! وقتی نام (تابوت) را آورد گمان کردم هذیان می گوید. گفتم: کدام تابوت؟ گفت:

تابوتی از آتش که با قفلی از آتش بسته شده است. در آن دوازده نفرند، از جمله من و این رفیقم. گفتم: عمر؟ گفت: آری، پس مقصودم کیست؟ و نیز ده نفر دیگر که در چاهی (1) در جهنم هستیم. بر در آن چاه صخره ای است که هر گاه خدا بخواهد جهنم را شعله ور کند آن صخره را بلند می کند.

لعن عمر از زبان ابو بکر

گفتم: هذیان می گویی؟ گفت: (نه بخدا قسم هذیان نمی گویم. خدا پسر صُهاک (2) را لعنت کند. او بود که مرا از یاد خدا بازداشت بعد از آنکه برایم آمده بود، و او بد رفیقی بود (3). خدا او را لعنت کند. صورت مرا به زمین بچسبان). من گونه او را به زمین چسباندم،

1- (24)- (ب) و (د): و چشمه ای در چاهی.

2- (25) مقصود عمر است که نام مادرش (صُهاک) بوده است.

3- (26) این سخن ابو بکر مضمون دو آیه قرآن است که می فرماید: يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً، يا وَيْلَتى لَيْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً، لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی وَ كانَ الشَّيْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً (سوره فرقان: آیات 27 تا 30) و آیه دیگر که می فرماید: وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتَّى إِذا جاءَنا قالَ يا لَيْتَ بَيْنِی وَ بَيْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (سوره زخرف: آیات 36 تا 39). در روضه کافی: ص 27 از امام باقر علیه السّلام حدیثی در مورد این دو آیه آورده است که با سخنان ابو بکر هنگام مرگ تطابق کامل دارد. می

فرماید: که امیر المؤمنین علیه السّلام هفت روز پس از رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله خطابه ای برای مردم ایراد کرد و این پس از جمع و تألیف قرآن بود. از جمله سخنانش در خطبه این بود: (... اگر لباس خلافت را آن دو نفر شقی از من غصب کرده و پوشیدند و در آنچه حقشان نبود با من نزاع کردند و با گمراهی مرتکب آن شدند و با جهالت عقد آن را بستند، آنچه بدان وارد شدند بد جایی بود و آنچه برای خود حاضر کردند بد چیزی است. آن دو در خانه های خود یک دیگر را لعنت می کنند و هر کدام از دیگری بیزاری می جوید. هر گاه با رفیقش ملاقات می کند به او می گوید: (ای کاش بین من و تو فاصله مشرق و مغرب بود که چه بد قرینی هستی). آن شقی تر با کمال پستی به او می گوید: (ای کاش من ترا بعنوان دوست انتخاب نکرده بودم، تو مرا از یاد خدا گمراه کردی بعد از آنکه برایم آمد و شیطان انسان را خوار می کند). من هستم ذکری که از آن گمراه شد و راهی که از آن متمایل شد و ایمانی که بدان کافر شد و قرآنی که از آن کناره گرفت و دینی که آن را تکذیب کرد و طریقی که از آن اعراض کرد. اگر چه در نعمتهای زودگذر دنیا و غرور بی دوام آن چریدند و در همان حال بر سر پرتگاهی از آتش بودند، ولی آنان به بدترین ورود در ناامیدترین گروه و ملعون ترین محل ورود وارد می شوند. با لعنت بر یک دیگر فریاد می کشند و با حسرت برای یک دیگر صدا بلند می کنند. هیچ راحتی ندارند و از عذابشان خلاصی ندارند ...).

و او همچنان وای و ویل سر داده بود تا آنکه چشمانش را بستم.

سپس عمر داخل شد در حالی که چشمان پدرم را بسته بودم. گفت: آیا بعد از من چیزی گفت؟ من آنچه گفته بود برایش بیان کردم (1). عمر گفت: خدا خلیفه رسول اللّٰه را رحمت کند، این مطلب را کتمان کن که هذیان است! و شما خاندانی هستید که به هذیان گفتن در حال مریضی معروف هستید (2)! عایشه گفت: راست گفتی! بعد همگی به من گفتند: هیچ کسی نباید از این مطالب از تو چیزی بشنود که مبادا علی بن ابی طالب و اهل بیتش او را شماتت کنند (3).

ارتباط امیر المؤمنین علیه السّلام با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بعد از رحلت آن حضرت

سلیم می گوید: به محمّد بن ابی بکر گفتم (4): به نظر تو چه کسی به امیر المؤمنین علیه السّلام از قول این پنج نفر آنچه گفته اند را نقل کرده است؟

گفت: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله. او آن حضرت را هر شب در خواب می بیند، و صحبت او با آن حضرت در خواب مثل صحبت با او در حال حیات و بیداری آن حضرت است، چرا که

1- (27) (ج): آیا بعد از ما چیزی گفت؟ من هم برایشان نقل کردم.
2- (28) (ج): این مطلب را کتمان کن که همه اینها هذیان است و شما خاندانی هستید که به هذیان در حال مرگ معروف هستید.
3- (29) (ج): سپس همه شان به من گفتند: مبادا چیزی از آنچه شنیدی از دهانت خارج شود.
4- (30) (ب) و (د): (به سلیم گفتم). بنا بر این سئوال کننده ابان است که از سلیم می پرسد.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده است: (هر کس مرا در خواب ببیند مرا دیده است، چرا که شیطان نه در خواب و نه در بیداری بصورت من و هیچ کدام از جانشینانم تا روز قیامت در نمی آید).

سلیم می گوید: به محمّد بن ابی بکر گفتم: چه کسی این مطلب را برایت نقل کرده است؟ گفت: علی علیه السّلام. گفتم: من هم از او شنیدم همان طور که تو شنیدی.

ارتباط ملائکه با غیر انبیاء علیهم السّلام

سلیم می گوید: به محمّد بن ابی بکر گفتم: شاید یکی از ملائکه برای او نقل کرده باشد. گفت: ممکن است این طور باشد. گفتم: آیا ملائکه جز با انبیاء صحبت می کنند (1)؟

گفت: آیا قرآن را نمی خوانی که می فرماید: (ما قبل از تو هیچ پیامبری و نبیّی و محدّثی (2) نفرستادیم مگر آنکه ...) (3).

گفتم: آیا ملائکه با امیر المؤمنین علیه السّلام سخن می گفتند؟ گفت: آری، ملائکه با فاطمه علیها السّلام هم سخن می گفتند، با آنکه پیامبر نبود. ملائکه با مریم هم سخن گفتند با آنکه پیامبر نبود. مادر حضرت موسی علیه السّلام هم پیامبر نبود ولی ملائکه با او سخن گفتند. سارا همسر حضرت ابراهیم علیه السّلام ملائکه را دید و او را به اسحاق و بعد از او به یعقوب بشارت دادند در حالی که پیامبر نبود.

تأیید دوم این حدیث از سوی امیر المؤمنین علیه السّلام

سلیم می گوید: وقتی محمّد بن ابی بکر در مصر کشته شد و خبر شهادت او رسید به امیر المؤمنین علیه السّلام تسلیت گفتم، و در خلوت آنچه محمّد بن ابی بکر برایم نقل کرده بود

1- (31) (ج): گفتم: ملائکه جز با انبیاء صحبت نمی کنند.

2- (32) (محدّث) اصطلاحا کسی است که صدای ملائکه را می شنود ولی خود آنان را نمی بیند. در این باره به بصائر الدرجات: ص 320، کافی: ج 1 ص 176 و 270، اختصاص شیخ مفید: ص 323، امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 21 مراجعه شود.

3- (33) سوره حج: آیه 52. این آیه در بعضی قراءات به این صورت قرائت شده است. در این باره به بحار: ج 26 ص 66 باب 2 و نیز الغدیر: ج 5 ص 42 و همچنین مناقب ابن شهرآشوب: ج 3 ص 336 و بصائر الدرجات: ص 321 مراجعه شود.

برای آن حضرت نقل کردم و آنچه عبد الرحمن بن غنم به من گفته بود به آن حضرت خبر دادم.

حضرت فرمود: محمّد راست گفته است، خدا او را رحمت کند. او شهید و زنده است و روزی داده می شود.

ارتباط ائمه علیهم السّلام با ملائکه

حضرت می فرمود: ای سلیم، جانشینان من یازده نفر از فرزندانم هستند، امامانی هدایت کننده و هدایت شده که ملائکه با همه آنان سخن می گویند (1).

عرض کردم: یا امیر المؤمنین، آنان کیانند؟ فرمود: این پسرم حسن، سپس این پسرم حسین (2)، سپس این پسرم- و حضرت دست (3) پسر پسرش علی بن الحسین علیه السّلام را گرفت در حالی که آن حضرت شیرخواره بود- سپس هشت نفر از فرزندان او یکی پس از دیگری هستند. آنانند که خداوند به ایشان قسم یاد کرده و فرموده است: وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ (4)، یعنی: (قسم به پدر و آنچه از نسل او بدنیا می آیند). (پدر) پیامبر صلی اللّه علیه و آله است و (آنان که از او بدنیا می آیند) یعنی این یازده نفر جانشین (5).

عرض کردم: یا امیر المؤمنین، آیا دو امام (در یک زمان) جمع می شود؟ فرمود:

آری، ولی یکی از آنها سکوت می کند و سخن نمی گوید تا دیگری از دنیا برود.

عبارت زیر از نسخه شماره 63 از نسخه های خطی کتاب سلیم نقل شده است، و بخاطر تناسب آن با این حدیث ذیلا ذکر می شود:

مرگ اصحاب صحیفه و یارانشان بر جاهلیت

این مطلبی است که ابان بدست خود از زبان سلیم نوشته است: آن گروه- که عبارتند از:

1- (34) (ج): جانشینان من یازده نفر از فرزندان فاطمه هستند، امامان هدایت که هدایت شده اند، و ملائکه با همه ما سخن می گویند.
2- (35) (ج): فرمود: دو پسرم حسن و حسین.
3- (36) (ج): بازوی.
4- (37) سوره بلد: آیه 3.
5- (38) (ج): پس رسول اللَّه پدر است و من پدر این یازده نفر جانشین.

ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و انس و سعد و عبد الرحمن بن عوف- خودشان بر علیه خود هنگام مرگشان شهادت دادند که آنان هم با عقیده ای از دنیا می روند که پدرانشان در زمان جاهلیت با آن مرده اند ...).

روایت از کتاب سلیم:

1. اثبات الهداه: ج 1 ص 659 ح 846.

2. بحار: ج 8 قدیم ص 198.

3. بحار: ج 61 ص 241 ح 8.

4. تفسیر برهان: ج 3 ص 102 ح 26.

5. عوالم العلوم: ج 15/ 3 ص 31.

روایت با سند به سلیم:

1. الغارات: ج 1 ص 326.

2. بصائر الدرجات: ص 372 ح 16.

هلالی، سلیم بن قیس - انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، 1جلد، نشر الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم ؛ ؛ ص507

علل الشرائع: ج 1 ص 182 باب 146 ح 2.

4. اختصاص (شیخ مفید): ص 324.

5. الکافیه فی ابطال توبه الخاطئه بروایت بحار: ج 8 قدیم ص 27.

6. مناقب ابن شهرآشوب: ج 3 ص 336.

7. ارشاد القلوب دیلمی: ج 2 ص 391.

8. الصراط المستقيم (بیاضی): ج 3 ص 153 و 155.

9. کتاب فعلت فلا تلم، بروایت کامل بهائی: ج 2 ص 129.

روایت از غیر سلیم:

1. امالی مفید: ص 31.

ص: 507

38 افتراق امت به اهل حق و اهل باطل و مذبذبين، امامان اهل حق و اهل باطل و مذبذبين، معرفی امام اهل باطل توسط امير المؤمنين عليه السّلام، خبره شدن در مسأله ولايت، ولايت را به چه کسانی می دهند؟

افتراق امت به اهل حق و اهل باطل و مذبذبين

ابان از سليم نقل می کند که گفت: از سلمان و ابو ذر و مقداد شنيدم که می گفتند: ما نزد پيامبر صلی اللّه عليه و آله نشسته بوديم، و ديگری با ما نبود. در اين هنگام سه نفر از مهاجرين که هر سه از اهل جنگ بدر بودند آمدند (1).

پيامبر صلی اللّه عليه و آله فرمود: بزودی امتم بعد از من به سه گروه تقسيم می شوند: گروهی فرقه حق هستند که هيچ باطلی به آن مخلوط نشده است. مثل (2) آنان مثل طلای سرخ است که هر چه آن را در آتش قالب ريزی کنی بهتر و پاکيزه تر می شود. امام آنان يکی از اين سه نفر است (3).

فرقه ديگر اهل باطل هستند که چيزی از حق به آن مخلوط نشده است. مثل آنان همچون مواد زائد آهن است که هر چه آن را به آتش ذوب کنی (4) زائده و بوی بد آن بيشتر می شود. امامشان يکی از اين سه نفر است.

گروه ديگری گمراه و متحيّر، که نه با اين گروهند و نه با آن گروه. امام آنان هم يکی از اين سه نفر است.

امامان اهل حق و اهل باطل و مذبذبين

سليم می گويد: در باره امام سه گروه، از سلمان و ابو ذر و مقداد سؤال کردم. گفتند:

ص: 508

1- (1) چنان که از متن حديث معلوم می شود اين سه نفر: امير المؤمنين عليه السّلام و ابو بکر و سعد بن ابی وقاص بوده اند.
2- (2) (الف) و (ب) و (د): فرقه ای بر حق اند که مثل آنان ....

3- (3) در (الف) و (ب) اینجا و دو مورد بعد عبارت چنین است: امامشان این است، یکی از این سه نفر.
4- (4) (الف): آن را در آتش داخل کنی. (د): هر چه آن را به آتش بگردانی.

امام حق و هدایت علی بن ابی طالب است، و سعد بن ابی وقّاص امام متردّدین است.

هر چه اصرار کردم که نام سومی را هم ببرند ابا کردند و با کنایه گفتند تا فهمیدم مقصودشان کیست.

معرّفی امام اهل باطل توسط امیر المؤمنین علیه السّلام

سلیم می گوید: آنچه سلمان و ابو ذر و مقداد از کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده بودند که وقتی آن سه نفر از قریش را دید که می آیند فرمود: (امتم بعد از من به سه گروه متفرق می شوند)، در کوفه خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کردم و عرض کردم شما را و سعد را نام بردند ولی سومی را جز با کنایه نام نبردند تا آنکه دانستم چه کسی را قصد کرده اند.

حضرت فرمود: ای سلیم، آنان را ملامت نکن. قلوب این امت از حب او سیراب شده همان طور که قلوب بنی اسرائیل از محبت گوساله سیراب شده بود. ای سلیم، آیا شک داری که او کیست؟ گفتم: بلی می شناسم، ولی دوست دارم او را برایم نام ببری و از شما بشنوم تا یقینم افزوده گردد. فرمود: او عتیق (ابو بکر) است.

خبره شدن در مسأله ولایت

حضرت فرمود: ای سلیم، این مسأله ولایت که خداوند آن را به شما شناسانده و بوسیله آن بر شما منّت گذاشته، از نظر خبره شدن از طلا و نقره مشکل تر است، و افراد کمی از امّت آن را می شناسند. ام ایمن از دنیا رفت و با اینکه اهل بهشت است ولی آنچه خدا معرفت آن را به تو داده او نداشت. خدا را شکر کن و آنچه به تو عطا کرده و تو را به آن اختصاص داده با تشکّر حفظ کن.

ولایت را به چه کسانی می دهند؟

بدان که خدای تعالی دنیا را به نیک و بد می دهد، ولی این امر ولایت که تو در آن هستی خداوند آن را فقط به برگزیدگان از خلقش می دهد.

امر ولایت ما را جز سه گروه از خلق نمی دانند: ملائکه مقرّب، پیامبر مرسل، بنده ای که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد.

ای سلیم، ضابطه این امر ولایت، تقوی و پرهیزکاری است چرا که به ولایت ما جز با پرهیزکاری نمی توان رسید.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 28 ص 16.

روایت با سند به سلیم:

1. بصائر الدرجات: ص 27 ح 6.

2. مناقب ابن مردویه: بروایت ابن طاوس در الطرائف و در کتاب الیقین: باب 185.

39 غدیر خم:

اشاره

جریان غدیر خم از لسان ابی سعید خدری، نزول آیه در کامل شدن دین به ولایت، اشعار حسان بن ثابت بمناسبت غدیر خم، اعتراض ابو بکر و عمر در غدیر.

غدیر خم

جریان غدیر خم از لسان ابی سعید خدری

ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل می کند که گفت: از ابو سعید خدری شنیدم که می گفت:

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله مردم را در غدیر خم فرا خواند، و دستور داد آنچه خار زیر درخت بود کنده شد، و آن روز پنجشنبه بود (1). آن حضرت مردم را بسوی خود فرا خواند و بازوی علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفت و بلند کرد بطوری که سفیدی زیر بغل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را می نگریستم (2).

سپس فرمود: (هر کس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست، پروردگارا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند، و خوار کن هر کس او را خوار کند).

نزول آیه در کامل شدن دین به ولایت

ابو سعید خدری می گوید: حضرت از منبر پائین نیامده بود که این آیه نازل شد:

الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً (3)، یعنی:

(امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را نسبت به شما به درجه کمال رساندم و

1- (1) (ب) و (د): و آن روزى بود كه او را معرفى كرد.
2- (2) (ب) و (د): مى نگريستيم.
3- (3) سوره مائده: آيه 3.

اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم).

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: (اللَّه اکبر از کامل شدن دین و کمال نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بعد از من).

اشعار حسان بن ثابت بمناسبت غدیر خم

حسان بن ثابت گفت: یا رسول اللَّه، به من اجازه بده تا در باره علی علیه السّلام اشعاری بگویم. حضرت فرمود: بگو به برکت خداوند.

حسان گفت: ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بشنوید. سپس این اشعار را سرود:

الم تعلموا انّ النّبیّ محمّدا* لدی دوح خمّ حین قام منادیا و قد جاء جبریل من عند ربّه* بانّک معصوم فلا تک وانیا و بلّغهم ما انزل اللَّه ربّهم* و ان انت لم تفعل و حاذرت باغیا علیک فما بلّغتهم عن إلههم* رسالته ان کنت تخشی الأعادیا فقام به إذ ذاک رافع کفّه* بیمنی یدیه معلن الصّوت عالیا فقال لهم: من کنت مولاه منکم* و کان لقولی حافظا لیس ناسیا فمولاه من بعدی علیّ و انّنی* به لکم دون البریّه راضیا فیا ربّ من والی علیّا فواله* و کن للّذی عادی علیّا معادیا و یا ربّ فانصر ناصریه لنصرهم* امام الهدی کالبدر یجلو الدّیاجیا و یا ربّ فاخذل خاذلیه و کن لهم* اذا وقفوا یوم الحساب مکافیا

یعنی:

آیا نمی دانید که محمّد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در کنار درختان منطقه خم به حالت ندا ایستاد، و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که (تو محفوظ خواهی بود پس در کار خود سستی راه مده، و از طرف پروردگارشان آنچه خداوند نازل کرده به آنان ابلاغ کن. اگر چنین نکنی و از دشمنان بر خود حذر کنی بدان که رسالت خدایشان را به آنان نرسانده ای اگر از دشمنان بترسی).

در اینجا بود که به امر خدا قیام کرد در حالی که کف دست او را با دست راست خود بالا برده بود و با صدای بلند و آشکار به آنان گفت: (هر کس از شما که من مولا و صاحب اختیار او هستم و قول مرا قبول دارد و فراموش نمی کند، مولا و صاحب اختیار او بعد از من علی است، و من به او برای شما راضی هستم و نه به دیگری. پروردگارا هر کس علی را دوست بدارد دوست بدار، و هر کس با علی دشمن باشد با او دشمن باش. پروردگارا، یاری کن هر کس او را یاری کند بخاطر یاریش امام هدایت کننده ای را که همچون ماه شب چهارده تاریکیها را روشن می کند. پروردگارا، خوارکنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می ایستند آنان را به مکافات عملشان برسان.

قطعه زیر از نسخه شماره 63 از نسخه های خطی کتاب سلیم نقل شده و بخاطر تناسب آن با این حدیث ذیلا نقل می شود:

اعتراض ابو بکر و عمر در غدیر

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هنگام ظهر بپا خاست و دستور داد تا خیمه ای نصب کردند، و به علی علیه السّلام دستور داد تا داخل آن شود. اوّل کسی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به آنان دستور داد ابو بکر و عمر بودند.

آن دو بلند نشدند مگر بعد از آنکه از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پرسیدند: آیا این بیعت به امر خداست؟

حضرت جواب داد: آری، از امر خداوند جلّ و علا است، و بدانید که هر کس این بیعت را بشکند کافر است، و هر کس از علی علیه السّلام اطاعت نکند کافر است، چرا که سخن

علی سخن من، و امر او امر من است. هر کس با سخن علی و امر او مخالفت کند با من مخالفت کرده است.

بعد از آنکه حضرت این سخن را بر آنان تأکید کرد دستور داد تا هر چه زودتر بیعت کنند. آن دو برخاستند و نزد علی علیه السّلام رفتند و بعنوان (امیر المؤمنین) با او بیعت کردند. عمر هنگام بیعت گفت: (خوشا به حالت یا علی، صاحب اختیار من و هر مرد و زن مؤمنی شدی).

سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله به سلمان و ابو ذر دستور بیعت داد. آن دو برخاستند و (بیعت کردند) و سخنی نگفتند ....

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 37 ص 195 ح 78.

2. الغدیر: ج 2 ص 34.

روایت از غیر سلیم:

1. الغدیر: ج 2 ص 39- 34 با 25 سند شیعی و 12 سند غیر شیعی این حدیث را نقل کرده است.

40 جلوه هایی از فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام:

اشاره

ده خصلت امیر المؤمنین علیه السّلام در رابطه با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، تأثیر محبت اهل بیت علیهم السّلام در ثبات ایمان، یاد علی علیه السّلام محبوبترین ذکرها نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السّلام در رابطه با اهل بیت علیهم السّلام.

جلوه هایی از فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام

ده خصلت امیر المؤمنین علیه السّلام در رابطه با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

ابان از سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: از علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

من در رابطه با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ده خصلت دارم که بقدر یکی از آنها همه آنچه آفتاب بر آن طلوع و غروب می کند مرا مسرور نمی کند.

گفته شد: یا امیر المؤمنین، آنها را برای ما بیان فرما.

حضرت فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من فرمود: ای علی، تو برادری، و تو دوستی، و تو وصیّی، و تو وزیری، تو جانشین هستی در خاندان و مال و در هر غیبتی که غایب باشم.

منزلت تو نسبت به من همچون منزلت من نزد پروردگارم است. تو جانشین در امّتم هستی. دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من است. تو امیر المؤمنین و آقای مسلمانان بعد از من هستی.

تأثیر محبت اهل بیت علیهم السّلام در ثبات ایمان

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام رو به اصحابش کرد و فرمود: ای صحابه، بخدا قسم به هیچ کاری اقدام نکردم مگر آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره آن با من عهد و پیمان کرده بود. خوشا بحال کسی که محبّت ما اهل بیت در قلب او رسوخ داشته باشد، ایمان در قلب چنین کسی ثابت تر از کوه احد در مکانش خواهد بود. و هر کس که دوستی ما در قلب او جای

نگیرد ایمان در قلب او مانند ذوب شدن نمک در آب ذوب می شود.

یاد (علی) علیه السّلام محبوبترین ذکرها نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

بخدا قسم، و باز بخدا قسم! در همه عالم ذکری محبوبتر از من به پیشگاه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ذکر نشده است. هیچ کس مانند نماز من بسوی دو قبله (1) نماز نخوانده است. در کودکی نماز خواندم در حالی که به سن بلوغ نرسیده بودم.

یاد (علی) علیه السّلام محبوبترین ذکرها نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

این فاطمه پاره تن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است که همسر من است. و او در زمان خود مانند مریم دختر عمران در زمان خود است.

و مطلب سومی را به شما بگویم: حسن و حسین دو سبط این امت هستند، و آن دو نسبت به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مانند دو چشم نسبت به سر هستند، و من مانند دو دست نسبت به بدن هستم، و فاطمه مانند قلب نسبت به جسد است.

مثل ما مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت، و هر کس از آن بر جا ماند غرق شد.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 39 ص 352 ح 26.

روایت از غیر سلیم:

1. خصال: باب 10 ح 6.

2. خصال: باب 10 ح 7.

3. خصال: باب 10 ح 8.

4. خصال: باب 10 ح 9.

5. امالی صدوق: ص 48.

6. امالی شیخ طوسی: ص 85.

ص: 516

1- (1) اشاره به این است که ابتدا مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می خواندند و سپس قبله بسوی کعبه تغییر یافت.

41 آخرین سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره شیعیان:

اشاره

ناشنوا شدن عایشه و حفصه هنگام رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، دو آیه قرآن در باره شیعیان و دشمنان علی علیه السّلام، دستور حفظ کتاب تا ظهور حق.

آخرین سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره شیعیان

ناشنوا شدن عایشه و حفصه هنگام رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: از علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روزی که از دنیا رفت با من عهدی کرد، و این در حالی بود که من آن حضرت را به سینه ام تکیه داده بودم و سر مبارکش نزدیک گوشم بود.

آن دو زن (عایشه و حفصه) هم گوش فرا داده بودند تا صحبت را بشنوند (1).

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خدایا، گوشهای آنان را ببند.

دو آیه قرآن در باره شیعیان و دشمنان علی علیه السّلام

سپس به من فرمود: یا علی، آیا سخن خداوند تبارک و تعالی را دیده ای، که می فرماید إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ (2)، یعنی: (آنان که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنان بهترین مردم اند)، آیا می دانی اینان کیانند؟ حضرت می فرماید: عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می دانند.

فرمود: اینان شیعیان تو (3) و یارانت هستند. وعده من با آنان حوض کوثر در

1- (1) (ب) و (د): یکی از آن دو زن گوش فرا داده بود و سخن را می شنید.
2- (2) سوره بیّنه: آیه 7.
3- (3) (الف): شیعیان ما.

روز قیامت است، هنگامی که امّتها بر زانو می نشینند و خداوند تبارک و تعالی تصمیم به عرضه کردن خلق به پیشگاه خود می گیرد و مردم به آنچه که چاره ای از آن نیست خوانده می شوند. تو و شیعیانت را فرا می خواند، و شما با پیشانی نورانی و مسرور و سیر و سیراب می آیید.

ای علی، آیه إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ (1)، یعنی: (آنان که از اهل کتاب و مشرکین کافر شدند در آتش جهنم دائمی خواهند بود و آنان بدترین مردم اند). اینان یهود و بنی امیّه و شیعیانشان هستند که روز قیامت شقی و گرسنه و تشنه با صورتهای سیاه مبعوث می شوند.

دستور حفظ کتب تا ظهور حق

ای جابر، این کتاب را حفظ کن (2)، پادشاهی از آن بنی عباس است تا هنگامی (3) که صاحب چشم دیگر بر بندگان خدا ختم کند، و نداکننده ای در حجاز ظاهر شود و مسجد جامع کوفه و آنچه دومی در فرات بنا کرده (4) خراب شود.

آنگاه که پادشاه ترک هلاک شود زبان شام به اضطراب می افتد و پادشاهان زیاد می شوند و حق ظاهر می شود (5)، و الحمد للّٰه.

دستور حفظ کتاب تا ظهور حق (6)

1- (4) سوره بیّنه: آیه 6.
2- (6) منظور از جابر و از کتاب در این جمله مبهم است. و احتمالا خطاب یکی از ائمه علیهم السّلام یا ابان به جابر بن عبد اللّٰه انصاری یا جابر بن یزید جعفی است که دستور به حفظ کتاب سلیم در طول فتنه ها داده اند.
3- (7) این پیشگوئی نوعی از ابهام و پیچیدگی دارد که با روایات و قرائن باید تفسیر شود.
4- (8) (د): آنچه بناکننده در (صراط) بنا کرده است.
5- (9) (د): وقتی پادشاه ترک هلاک شود و زبان شام مضطرب گردد و پادشاهان زیاد شوند حق ظاهر می شود.

6- (5) این قطعه از حدیث در نسخه های (ب) و (د) در آخرین حدیث کتاب در آن نسخه ها آمده است.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 22 ص 498 ح 45.

روایت از غیر سلیم:

1. کتاب طرف ابن طاوس: ص 47.

2. ما نزل من القرآن فی اهل البیت علیهم السّلام، بنقل تفسیر برهان: ج 4 ص 489 و 490.

3. امالی شیخ طوسی: بنقل تفسیر برهان: ج 4 ص 490 و 491.

4. مناقب ابن شهرآشوب: به نقل تفسیر برهان: ج 4 ص 491.

5. مناقب خوارزمی، بنقل تفسیر برهان: ج 4 ص 492.

6. شواهد التنزیل، بنقل تفسیر برهان: ج 4 ص 492.

ص: 519

42 احتجاجات عبد اللَّه بن جعفر بر معاویه:

اشاره

مجلس معاویه با حضور امام حسن و امام حسین علیهما السّلام، وحشت معاویه از رسیدن فضائل اهل بیت علیهم السّلام به اهل شام، بنی امیّه شجره ملعونه در قرآن، نصب و تعیین دوازده امام علیهم السّلام، پیشگوئی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از شهادت خود و امامان علیهم السّلام، هلاکت ابو بکر و عمر و عثمان به اقرار معاویه، تأیید این مطالب از زبان صحابه، چهارده نور مقرب به عرش الهی، تبلیغ و اتمام حجت چهارده معصوم علیهم السّلام، سخن معاویه در باره گمراهی امت و کمی مؤمنین، احتجاج ابن عباس بر معاویه، شباهت امت اسلام به بنی اسرائیل، صراحت و تکرار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در مسأله خلافت، راضی نبودن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به انتخاب مردم در خلافت، موارد اتفاق و اختلاف امت، راه نجات هنگام اختلاف امت، تمام علم نزد اهل بیت علیهم السّلام، جمع و حفظ قرآن، دستور عمر به اعمال نظر شخصی در دین الهی، سه گروه مردم در مقابل اهل بیت علیهم السّلام، خاتمه مجلس معاویه.

احتجاجات عبد اللَّه بن جعفر بر معاویه

مجلس معاویه با حضور امام حسن و امام حسین علیهما السّلام

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: عبد اللَّه بن جعفر بن ابی طالب برایم نقل کرد و گفت: نزد معاویه بودم و امام حسن و امام حسین علیهما السّلام هم همراه ما بودند و عبد اللَّه بن عباس و فضل بن عباس نیز نزد او بودند.

معاویه متوجه من شد و گفت: ای عبد اللَّه بن جعفر، چقدر احترام تو نسبت به حسن و حسین شدید است! بخدا قسم آن دو از تو بهتر نیستند و پدرشان هم از پدر تو بهتر نیست!! و اگر نبود که فاطمه دختر پیامبر مادرشان است می گفتم که مادرت اسماء بنت عمیس هم از او کمتر نیست!

من از سخن او به غضب در آمدم و حالتی به من دست داد که نتوانستم خود را کنترل کنم و گفتم: بخدا قسم، تو نسبت به آن دو و پدر و مادرشان کم معرفت هستی. بخدا قسم آن دو از من بهترند و پدرشان از پدر من بهتر و مادرشان از مادر من بهتر است.

ای معاویه، تو غافلی از آنچه من از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده ام که در باره آن دو و پدر و مادرشان فرمود و من آن را حفظ کردم و در قلب خود جا دادم و آن را نقل کردم (1).

وحشت معاویه از رسیدن فضائل اهل بیت علیهم السّلام به اهل شام

معاویه گفت: آنچه شنیده ای بیاور- و این در حالی بود که در مجلس او امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و عبد اللَّه بن عباس و فضل بن عباس و پسر ابو لهب حاضر بودند- بخدا قسم تو نه دروغگو و نه مورد اتهام هستی.

عبد اللَّه می گوید: گفتم: مطلب بزرگتر از آن است که در نظر داری. گفت: اگر چه از کوه احد و حرا هم بزرگتر باشد، من ترسی ندارم مادامی که کسی از اهل شام در مجلس نباشد، و نیز بعد از آنکه خداوند رفیق تو را کشت و جمع شما را متفرق ساخت و امر خلافت در اهل و معدن آن قرار گرفت!! بر ایمان نقل کن که از آنچه شما بگوئید و ادّعا کنید ترسی نداریم (2).

بنی امیّه، شجره ملعونه در قرآن

گفتم: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم- در حالی که در باره این آیه از آن حضرت سؤال شد: وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِی أَرَيْناکَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ (3)، یعنی: (قرار ندادیم خوابی را که به تو نشان دادیم مگر فتنه ای برای مردم و بیان شجره ملعونه در قرآن)،

1- (1) (ج): ای معاویه، من از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که در باره آن دو و پدرشان چیزی می فرمود، هنگامی که من نوجوان بودم، و آن را حفظ کردم و بخاطر سپردم و فراموش نکرده ام.

2- (2) (الف) و (د): آنچه شما از دست داده اید به ما ضرر نمی زند. (ب): آنچه شما بشمارید.
3- (3) سوره اسراء: آیه 60.

حضرت فرمود: (من دوازده نفر از امامان گمراهی را دیدم که از منبرم بالا می رفتند و پائین می آمدند و امّتم را بصورت قهقهری به عقب بر می گردانیدند. در میان آنان دو نفر از دو طایفه مختلف قریش یعنی (تیم) و (عدی) و سه نفر از بنی امیّه و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص بودند) (1).

و نیز از آن حضرت شنیدم که می فرمود: (هر گاه فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را فریب مردم و بندگان خدا را غلام و کنیز و اموال الهی را ثروت اتخاذ می کنند).

نصب و تعیین دوازده امام علیهم السّلام

ای معاویه، من از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که بر فراز منبر- در حالی که من و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید و سعد بن ابی وقاص و سلمان فارسی و ابو ذر و مقداد و زبیر بن عوام مقابل آن حضرت بودیم (2)- فرمود: (آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان (3) صاحب اختیارتر نیستم)؟ گفتیم: بلی، یا رسول اللّه. فرمود: (آیا همسران من مادران شما نیستند)؟ گفتیم:

بلی، یا رسول اللَّه. فرمود: هر کس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست (4)

ص: 522

1- (4) (ج): حضرت فرمود: (امت من دوازده امام گمراهی خواهند داشت که همه آنها گمراه و گمراه کننده اند. دو نفر از قریش و ده نفر از بنی امیّه اند. بر عهده آن دو نفر از قریش مثل گناهان همه دوازده نفر است). سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن دو نفر و نیز ده نفر را نام برد. در کتاب احتجاج طبرسی عبارت چنین است: امت من دوازده امام گمراهی خواهند داشت که همه آنان گمراه و گمراه کننده اند. ده نفر از بنی امیّه و دو نفر از قریش. گناه همه دوازده نفر و هر کس که گمراه کرده اند در گردن آن دو است ... گفت: آنها را برای ما نام ببر. آن حضرت فرمود: فلانی و فلانی و صاحب زنجیر (معاویه) و پسرش از آل ابو سفیان و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی عاص که اوّل آنها مروان است.

2- (5) (ب) و (ج): و در خانه، من و امير المؤمنين و امام حسن و امام حسين عليهم السّلام- در حالى كه اين دو خردسال بودند- و عمر بن ابى سلمه و اسامه بن زيد بودند، و نيز فاطمه عليها السّلام و ام ايمن و سلمان فارسى و ابو ذر و مقداد بودند و اين در حالى بود كه آن حضرت دستش را بر على عليه السّلام قرار داده بود .... و در كتاب احتجاج آخر عبارت چنين است: آن حضرت بر بازوى امير المؤمنين عليه السّلام زد و سخن خود را سه بار تكرار كرد، و سپس بر امامت همه دوازده امام عليهم السّلام تصريح فرمود.

3- (6) (ب): نسبت به هر مؤمنى از خودش.

4- (7) (الف) خ ل: على نسبت به او از خودش صاحب اختيارتر است.

- و در این حال با دست بر شانه علی علیه السّلام زد- پروردگارا، هر کس علی را دوست بدارد دوست بدار، و هر کس با او دشمنی کند دشمن بدار.

ای مردم، من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارترم، و با امر من برای آنان اختیاری نیست. و علی بعد از من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و با امر او برای آنان اختیاری نیست. سپس پسرم حسن بعد از پدرش نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر است، و با امر او آنان را اختیاری نیست. سپس پسرم حسین بعد از برادرش نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است، و با امر او آنان را اختیاری نیست).

پیشگوئی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از شهادت خود و امامان علیهم السّلام

سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر سر سخن بازگشت (1) و فرمود: ای مردم، آنگاه که من شهید شدم علی نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر است. و آنگاه که علی به شهادت رسید پسرم حسن نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است. و آنگاه که پسرم حسن به شهادت رسید پسرم حسین نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیار است. و آنگاه که پسرم حسین به شهادت رسید پسرم علی بن الحسین (2) نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است (3) و با امر او آنان را اختیاری نیست) (4).

سپس حضرت رو به علی علیه السّلام کرد و فرمود: یا علی، بزودی او را می بینی، از من به او سلام برسان) (5).

ص: 523

1- (8) (ب) و (ج): سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سخن بالا را سه بار تکرار کرد.
2- (9) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب و غیبت شیخ طوسی عبارت چنین است: علی بن حسین اکبر (یعنی: بزرگتر).
3- (10) (ج): نام او نام برادرم است.
4- (11) بقیّه این عبارت در کتاب منهاج الفاضلین به این صورت آمده است: (سپس نه امام از اولاد حسین یکی پس از دیگری خواهند بود. هیچ کدام آنها نیستند مگر آنکه نسبت به مؤمنین اختیارشان از خودشان بیشتر

است و با امر یکی از آنها مؤمنین را اختیاری نیست. همه آنان امامان حقّند).
5- (12) (ج): فرمود: تو بزودی او و پسر او بنام محمد را می بینی. هر گاه با آنان ملاقات کردی از من به ایشان سلام برسان. و ظاهرا این خطاب به امام حسین علیه السّلام باشد چنان که در متن است و یا عبد اللّه بن جعفر باشد، چون امیر المؤمنین علیه السّلام امام باقر علیه السّلام را ندیده است.

وقتی او به شهادت رسید پسرش محمد (1) نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است. و تو ای حسین او را درک می کنی، از من به او سلام برسان. سپس در نسل محمّد (2) مردانی یکی پس از دیگری خواهند بود که با امر آنان برای مردم اختیاری نیست.

بعد حضرت این مطلب را سه مرتبه تکرار کرد و فرمود: (هیچ کدام از آنان نیست مگر آنکه نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و با امرشان آنان را اختیاری نیست. همه آنان هدایت کننده و هدایت شده اند و آنان نه نفر از فرزندان حسین هستند).

امیر المؤمنین علیه السّلام برخاست و در حالی که گریه می کرد عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا، آیا تو هم کشته می شوی؟

فرمود: آری، من با سمّ از دنیا می روم و شهید می شوم، و تو با شمشیر کشته می شوی و محاسنت از خون سرت رنگین می شود، و پسرم حسن با سمّ کشته می شود، و پسرم حسین با شمشیر کشته می شود، او را طغیانگر پسر طغیانگر، زنازاده پسر زنازاده، منافق پسر منافق می کشد (3).

هلاکت ابو بکر و عمر و عثمان به اقرار معاویه

معاویه گفت: ای پسر جعفر، حرف بسیار بزرگی زدی! اگر آنچه می گوئی حق باشد

1- (13) در کتاب عیون و خصال: پسرش محمد بن علی باقر.
2- (14) (ج): پشت سر محمّد ...، و در کتابهای عیون و اکمال و خصال و اعلام الوری چنین است: سپس تکمیل دوازده امام که نه نفر از فرزندان حسین هستند.
3- (15) (ج): پسرم حسین را پسر زن زناکاری به دستور (یزید) پسر طغیانگر قریش صاحب زنجیر (معاویه) می کشد. و در (ج) این عبارات در اینجا اضافه شده است که قبلا در متن گذشت: (امت من دوازده امام ضلالت خواهند داشت که همه آنان گمراه و گمراه کننده اند. دو نفر از

قریش و ده نفر از بنی امیّه. بر گردن دو نفر از قریش مثل گناهان دوازده نفر است) سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله آن دو نفر و ده نفر را نام برد.

من و سه نفر قبل از من و همه کسانی از این امت که ولایت او را قبول کرده اند هلاک شده ایم. بلکه امت محمّد و اصحاب محمّد از مهاجرین و انصار- بجز شما اهل بیت و دوستان و یارانتان (1)- هلاک شده اند! عبد اللّٰه بن جعفر می گوید: گفتم: بخدا قسم، آنچه گفتم حق است (2) و آن را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده ام.

تأیید این مطالب از زبان صحابه

معاویه گفت: ای حسن و ای حسین و ای ابن عباس، پسر جعفر چه می گوید؟! ابن عباس گفت: اگر به آنچه گفت ایمان نداری سراغ کسانی که نام برد بفرست و از آنان در این باره سؤال کن.

معاویه سراغ عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید فرستاد، و از آن دو در این باره سؤال کرد. آن دو شهادت دادند که آنچه عبد اللّٰه بن جعفر می گوید از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده اند همان طور که او شنیده است (3).

این جریان در مدینه در سال اوّلی که همه مردم معاویه را بعنوان رئیس حکومت قبول کردند واقع شد. سلیم می گوید: (4) از عبد اللّٰه بن جعفر شنیدم که این حدیث را در زمان عمر بن خطاب نقل می کرد.

1- (16) (ج): غیر شما اهل بیت و شیعیانتان.
2- (17) (ج): عبد اللّٰه بن جعفر گفت: آنچه گفتم به حق گفتم.
3- (18) (ج): معاویه به امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و ابن عباس گفت: در باره آنچه عبد اللّٰه بن جعفر می گوید چه می گوئید؟ گفتند: او حق می گوید. ما آن را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده ایم همان طور که او شنیده است. او سراغ آنان که نام برد یعنی عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید فرستاد، و آنان هم مثل سخن او را گفتند. در کتاب عیون و خصال عبارت چنین است: عبد اللّٰه بن جعفر گفت: من امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و ابن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را شاهد گرفتم، آنان هم برایم نزد معاویه شهادت دادند.
4- (19) در کتاب اعلام الوری و عیون عبارت چنین است: سلیم بن قیس هلالی می گوید: از سلمان و ابو ذر و مقداد و اسامه بن زید این مطالب را

شنیده بودم و آنان برایم گفته بودند که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده اند.

چهارده نور مقرّب به عرش الهی

معاويه گفت: (ای پسر جعفر، در باره حسن و حسين و پدرشان شنيديم، در باره مادرشان چه شنيده ای)؟ و معاويه اين سخن را بصورت استهزاء و انكار گفت (1).

من گفتم: آری، از پيامبر صلی اللَّه عليه و آله شنيدم كه می فرمود: در بهشت عدن منزلی با شرافت تر و بالاتر و نزديكتر به عرش پروردگارم از منزل من نيست، و ما در آنجا چهارده نفريم. من و برادرم علی كه بهترين آنها و محبوبترينشان نزد من است، و فاطمه كه او سيّده زنان اهل بهشت است، و حسن و حسين و نه امام از فرزندان حسين هستند. ما در آنجا چهارده نفريم در يک منزل كه خداوند بدی ها را از ما برده و ما را پاک گردانيده است. همه هدايت كننده و هدايت شده ايم (2).

تبليغ و اتمام حجت چهارده معصوم عليهم السّلام

پيامبر صلی اللَّه عليه و آله در ادامه كلامش فرمود: من تبليغ كننده از جانب خدا هستم، و آنان ابلاغ كننده از جانب من و خدای عز و جل هستند. آنان حجّت های خداوند تبارک و تعالی بر خلقش و شاهدان او در زمينش و خزانه داران علمش و معادن حكمت های او هستند.

هر كس از آنان اطاعت كنند خدا را اطاعت كرده و هر كس از آنان سرپيچی كند از خدا سرپيچی كرده است. زمين بقدر يک چشم بر هم زدن جز با بقای آنان نمی ماند (3)، و جز با آنان اصلاح نمی شود.

1- (20) (ج): عبد اللَّه بن جعفر گفت: وقتی اين حديث را برای معاويه گفتم او گفت: در باره حسن و حسين و پدرشان حديث عظيم و عجيبی گفتی، ولی در باره مادرشان چيزی نگفتی!- و اين سخن را مانند استهزاكننده و منكر گفت-. و عبارت در (د) چنين است: در باره حسنين و پدرشان شنيدم، حال در باره مادرشان چيزی بياور.
2- (21) (الف) و (ب): در آنجا همراه من سيزده نفر از اهل بيتم هستند. اوّلشان علی بن ابی طالب است كه آقای آنان و بهترينشان و محبوبترين آنها نزد خدا و رسولش است. و دخترم فاطمه سيده زنان اهل بهشت

است و او همسرش در دنیا و آخرت خواهد بود، و دو پسرم حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند، و نه نفر از فرزندان حسین که خداوند پلیدی را از آنان برده و آنان را پاک گردانیده است.
3- (22) (ج): زمین باقی نمی ماند مگر آنکه در آن امامی از ایشان باشد.

آنان امت را از امر دینشان و حلال و حرامشان خبر می دهند، و آنان را با امر و نهی واحد (1) به رضایت پروردگارشان راهنمایی می کنند و آنان را از سخط او نهی می کنند، و در بین آنان اختلاف و تفرقه و نزاعی نیست.

آخر آنان از اوّل آنان املای من و دست خط برادرم علی را تحویل می گیرد و تا روز قیامت از یک دیگر به ارث می برند.

همه اهل زمین در جهل و غفلت و سرگردانی و حیرت اند بجز آنان و شیعیان و دوستانشان.

آنان در چیزی از امر دینشان به احدی از امت احتیاج ندارند، ولی امت به آنان احتیاج دارند.

آنان هستند که خداوند در کتابش آنان را قصد کرده (2) و اطاعت آنان را به اطاعت خود و رسولش مقرون ساخته و فرموده است: أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (3)، یعنی: (از خدا و پیامبر و اولی الامر از خود اطاعت کنید).

سخن معاویه در باره گمراهی امّت و کمی مؤمنین

عبد اللّٰه بن جعفر می گوید: معاویه رو به امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و ابن عباس و فضل بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید کرد و گفت: همه شما گفته های عبد اللّٰه بن جعفر را قبول دارید؟ گفتند: آری.

گفت: ای پسران عبد المطلب، شما مسأله بزرگی را ادعا می کنید و به دلیل های قوی استدلال می نمایید اگر حق باشد!! و شما در باطن مسأله ای را معتقدید که در ظاهر آن را پنهان می کنید و مردم در باره آن در غفلتی کور بسر می برند.

1- (23) یعنی سخن همه شان یکی است.
2- (24) (ج): و حضرت در اینجا آیه ای از قرآن را که در باره آنان نازل شده ترک نکرد و همه را ذکر کرد.

3- (25) سوره نساء: آیه 59.

اگر آنچه شما می گویید حق باشد همه امت هلاک شده اند و از دین خود مرتد گشته اند و عهد پیامبرمان را ترک کرده اند بجز شما اهل بیت و آنان که سخن شما را قائلند، و آنان در مردم کم هستند (1).

احتجاج ابن عباس بر معاویه

ابن عباس رو به معاویه کرد و گفت (2): خدای عز و جل در کتابش می فرماید: قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ (3)، (عدّه کمی از بندگان من شکرگزار هستند)، و می فرماید: وَ ما أَکْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ (4)، (بیشتر مردم- اگر چه حرص داشته باشی- مؤمن نیستند). و می فرماید: (5) إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ قَلِیلٌ ما هُمْ (6)، (مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، که اینان کم هستند)، و در باره حضرت نوح علیه السّلام می فرماید: وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِیلٌ (7)، (بهمراه او جز عده کمی ایمان نیاوردند).

شباهت امّت اسلام به بنی اسرائیل

ای معاویه، از این مطلب تعجّب می کنی؟! عجیب تر از مسأله ما، کار بنی اسرائیل است. ساحران به فرعون گفتند: (8) (هر حکمی می خواهی بنما، این زندگی دنیا می گذرد.

ما به پروردگار عالم ایمان آورده ایم) (9). آنان به موسی ایمان آوردند و او را تصدیق

1- (26) (د): حقّا کم هستند.
2- (27) (الف): (من گفتم: ای معاویه). در اینجا قائل معاویه است.
3- (28) سوره سبا: آیه 13.
4- (29) سوره یوسف: آیه 103.
5- (30) (ج): (و حضرت داود می فرماید). طبق این نسخه منظور این است که آیه مزبور در قرآن از لسان حضرت داود علیه السّلام نقل شده است.
6- (31) سوره ص: آیه 24.
7- (32) سوره هود: آیه 40.

8- (33) (الف) و (ب) و (د): ای معاویه، مؤمنین در مردم کم اند. مسآله بنی اسرائیل عجیب تر است آنجا که ساحران به فرعون گفتند.
9- (34) اشاره به آیه 72 از سوره طه.

نمودند و تابع او شدند. او هم با آنان و تابعین خود از بنی اسرائیل براه افتاد تا آنان را از دریا گذرانید و عجائب را به آنان نشان داد. و این در حالی بود که او را قبول داشتند و تورات را تصدیق می کردند و به دین او اقرار داشتند.

حضرت موسی علیه السّلام آنان را از کنار قومی که بتان خود را می پرستیدند عبور داد (1).

گفتند: (ای موسی، برای ما هم خدایی قرار بده همان طور که آنان خدایانی دارند) (2).

سپس گوساله را اتخاذ کردند و همگی- بجز هارون و اهل بیتش (3)- ملازم آن شدند و سامری به آنان گفت: (این خدای شما و خدای موسی است). و سپس حضرت موسی علیه السّلام به آنان گفت: (بر سرزمین مقدسی که خداوند برایتان مقدّر کرده داخل شوید). در جواب، آنچه خداوند در کتابش نقل کرده گفتند: إِنَّ فِيها قَوْماً جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْها، فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ (4)، (در آنجا قومی زورگو هستند و تا آنان از آنجا خارج نشوند ما هرگز داخل نمی شویم. اگر از آن خارج شدند ما داخل می شویم) تا آنجا که حضرت موسی علیه السّلام عرض کرد: (پروردگارا، من جز خودم و برادرم را در اختیار ندارم. بین ما و قوم فاسقین جدائی بینداز)، و سپس گفت: (پس بر قوم فاسقین تأسف مخور و ناراحت مباش).

این امت هم همان مثال را بطور مساوی اجرا کردند (5). اینان فضائل و سوابقی با

ص: 529

1- (35) (ج): هنگامی که از دریا عبور کردند از کنار بتهایی گذشتند که پرستش می شدند.
2- (36) اشاره به آیه 138 از سوره اعراف.
3- (37) (ج): بجز هارون و دو پسرش.
4- (38) سوره مائده: آیه 22.
5- (39) از اینجا تا دو صفحه بعد عبارات در نسخه (ج) چنین است: تابع شدن این امت به مردی (ابو بکر) که او را اطاعت کردند و تابع او شدند،

در حالی که خودشان با پیامبر صلی اللّه علیه و آله سوابقی داشتند و به دین محمّد و قرآن اقرار داشتند، و حسد و کفر آنان را وادار کرد که با امام و ولیّ خود مخالفت کنند، عجیب تر از قومی نیست که از زینت های خود گوساله ای ساختند، و سپس همگی دور آن جمع شدند و آن را می پرستیدند و برایش سجده می کردند و گمان می کردند پروردگار جهان است! همگی بجز هارون و دو پسرش بر آن اتفاق کردند. همراه دوست پیامبر (علی علیه السّلام) که به منزله هارون نسبت به موسی بود، همه اهل بیت او و سلمان و ابو ذر و مقداد و زبیر باقی ماندند. بعد زبیر هم برگشت و مرتد شد و این سه نفر با امام خود ماندند تا خدا را ملاقات کردند. ای معاویه تعجب می کنی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در غدیر خم و در موارد زیادی امامان را نام برد و حجت را بر آنان تمام کرد و دستور به اطاعت آنان داد. و عبارت در کتاب احتجاج چنین است: تعجب می کنی ای معاویه که خداوند امامان را یکی پس از دیگری نام برد و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در غدیر خم به آنان تصریح فرمود.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و منزلتهای نزدیکی با او داشتند، به دین محمّد و قرآن اقرار داشتند تا آنکه پیامبرشان از آنان مفارقت کرد. آنگاه اختلاف نمودند و متفرق شدند و بر یک دیگر حسد بردند و با امام و ولیّشان مخالفت کردند تا آنکه از ایشان باقی نماند بر آنچه با پیامبرشان عهد کرده بودند جز رفیق ما که نسبت به پیامبرمان بمنزله هارون نسبت به موسی است و چند نفر کمی که خدا را با دین و ایمانشان ملاقات کردند، و دیگران به پشت سرشان عقب گرد کردند. همان طور که اصحاب حضرت موسی علیه السّلام با اتخاذ گوساله و پرستش آن و گمان اینکه خدایشان است و اجتماعشان بر سر آن بجز هارون و فرزندانش و عدّه کمی از اهل بیتش چنین کردند.

صراحت و تکرار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در مسأله خلافت

پیامبر ما صلی اللَّه علیه و آله برای امّتش افضل مردم و سزاوارترین آنان و بهترین آنان را در غدیر خم و در موارد بسیاری منصوب نمود و بوسیله او حجت را بر مردم تمام کرد و به آنان دستور اطاعت او را داد. و به آنان خبر داد که او نسبت به خودش بمنزله هارون نسبت به موسی است، و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از اوست، و هر کس که او ولیّش بوده علیّ علیه السّلام ولیّش است، و هر کس که او صاحب اختیارتر از خودش بر او بوده علی علیه السّلام نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است، و او خلیفه اش در بین مردم و وصیّ او است، و هر کس از او اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس او را عصیان کند خدا را عصیان کرده و هر کس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر کس با او دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

ولی مردم او را انکار کردند و او را ناشناخته گرفتند و ولایت غیر او را پذیرفتند.

راضی نبودن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به انتخاب مردم در خلافت

ای معاویه، آیا ندانستی که وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله لشکری را به منطقه (موته) فرستاد جعفر بن ابی طالب را امیر آنان قرار داد و فرمود: (اگر جعفر بن ابی طالب کشته شد زید بن حارثه امیر است، و اگر زید کشته شد عبد اللّٰه بن رواحه امیر است). آن حضرت راضی نشد که مردم برای خود کسی را انتخاب کنند. آیا امّتش را رها می کند و خلیفه خود در بین آنان را بیان نمی کند (1)؟ آری بخدا قسم، آنان را در کوری و شبهه رها نکرده است. بلکه آنچه مردم انجام دادند بعد از بیان بود. آنان به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله دروغ بستند (2) و هلاک شدند و هر کس دنباله رو آنان شد هلاک گردید. آنان و هر کس تابع ایشان شد گمراه شده است. ستمگران از رحمت خدا دور باشند.

معاویه گفت: ای ابن عباس (3) سخن بزرگی از دهانت خارج می نمایی (4). اجتماع

1- (40) (ج): چگونه است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مردم را به تابعیت از بهترینشان و داناترینشان به کتاب خدا و سنت پیامبرش امر می کند ولی آنان را رها می کند که برای خود انتخاب کنند. در این صورت نظرشان برای خود به هدایت و درستی از نظر و انتخاب او نزدیکتر است.

2- (41) این جملات در (ج) چنین است: آن چهار نفر هلاک شدند که بر علیه علی علیه السّلام قیام کردند و به دروغ به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نسبت دادند که گفته است: (خداوند برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را جمع نمی کند). با این شهادت دروغ مسأله را برای مردم مشتبه کردند.

3- (42) (ج): معاویه گفت: ای حسن، در این باره چه می گویی؟ حضرت فرمود: ای معاویه آنچه پسر جعفر و ابن عباس گفتند شنیدی. ای معاویه، تعجب از تو و کم حیا بودن و جرات تو بر خدا است که می گویی:(خداوند طاغی شما را کشت و خلافت را به معدنش باز گردانید)! پس تو ای معاویه معدن خلافت هستی و ما نیستیم؟! وای بر تو و سه نفر قبل از تو که ترا در این مقام نشانیدند و این سنت را برای تو بر جای گذاشتند.

سخنی به تو می گویم و منظوری ندارم جز آنکه این کسانی که در اطرافم هستند بشنوند: مردم بر چیزهای زیادی اجتماع دارند ... از این جا به بعد در متن از قول ابن عباس است ولی طبق این نسخه از قول امام مجتبی علیه السّلام می شود.

4- (43) (ب): ما بر سر مطلب بزرگی اتفاق می کنیم. (ب) خ ل: تفرّق مطلب بزرگی است.

نزد ما از اختلاف بهتر است، و دانسته ای که امت بر رفیق تو استقامت نکردند.

موارد اتفاق و اختلاف امت

ابن عباس گفت: من از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: (هیچ امّتی بعد از پیامبرشان اختلاف نکردند مگر آنکه اهل باطل آن بر اهل حق غالب شدند).

این امّت هم بر مسائل زیادی اجتماع دارند که در آنها اختلاف و نزاع و تفرّقی ندارند: شهادت به (لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ) و (محمد رسول اللَّه)، نمازهای پنجگانه، زکات واجب، روزه ماه رمضان، حج خانه خدا، و چیزهای بسیاری از اطاعت خداوند. همچنین اتفاق دارند بر حرام بودن شراب و زنا و سرقت و قطع رحم و دروغ و خیانت و امور زیادی از معصیت خداوند.

ولی بر سر دو مسأله اختلاف دارند. بر سر یکی از آنها با هم جنگ کرده و متفرّق شدند و به گروههایی تقسیم شدند که یک دیگر را لعنت می کنند و از یک دیگر بیزاری می جویند. و بر سر دومی جنگ نکرده اند و در باره آن متفرّق نشده اند و برای یک دیگر در آن باره وسعت قائل شده اند، و آن کتاب خدا و سنت پیامبرش است، و آنچه مسأله جدید پیش می آید گمان دارند که در کتاب خدا و سنت پیامبرش وجود ندارد.

و امّا آنکه در آن اختلاف کرده و متفرق شده اند و از یک دیگر بیزاری می جویند ملک و خلافت است که امّت گمان کرده اند از اهل بیت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بدان سزاوارترند.

راه نجات هنگام اختلاف امّت

هر کس آنچه را که بین اهل قبله در آن اختلافی نیست بگیرد و علم آنچه بر سر آن اختلاف دارند به خدا بسپارد سلامت می ماند و از آتش نجات پیدا می کند، و خداوند در باره آنچه از مسائلی که برایش مشکل شده و در باره آن اختلاف است سؤال نمی کند.

و هر کس که خداوند او را موفّق کند و بر او منّت بگذارد و قلب او را نورانی کند و صاحبان امر و اینکه معدن علم کجاست را به او بشناساند و او هم بشناسد، چنین شخصی

سعادتمند و ولیّ خداست. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می فرمود: (خدا رحمت کند بنده ای را که سخن حقّی بگوید و بدین وسیله غنیمتی بدست آورد، یا ساکت بماند و سلامت باشد) (1).

تمام علم نزد اهل بیت علیهم السّلام

امامان (2) از اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و محل نزول کتاب و محلّ هبوط وحی و رفت و آمد ملائکه اند. خلافت جز در آنان صلاحیت ندارد، زیرا خداوند آنان را اختصاص داده و آنان را در کتابش و بر لسان پیامبرش سزاوار آن قرار داده است.

پس علم در آنان است و ایشان اهل آنند. همه علم با جمیع جوانبش، باطن و ظاهرش، محکم و متشابهش، ناسخ و منسوخش نزد ایشان است.

جمع و حفظ قرآن

ای معاویه، عمر بن خطاب در زمان حکومتش نزد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرستاد که:

(من می خواهم قرآن را در یک جلد بنویسم، آنچه از قرآن نوشته ای نزد ما بفرست).

حضرت فرمود: بخدا قسم قبل از آنکه تو به آن برسی باید گردن من زده شود. من عرض کردم: چرا؟ فرمود: زیرا خداوند می فرماید: لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (3)، یعنی: (جز پاکان نباید با آن تماس پیدا کنند)، منظور خداوند این است که جز پاکان به همه قرآن دست نمی یابند. خداوند ما را قصد کرده است. ما هستیم که خداوند بدی ها را از ما برده و ما را پاک گردانیده است. همچنین می فرماید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ

1- (44) (الف): ساکت بماند و سخنی نگوید.
2- (45) عبارات این قسمت در (ج) از قول امام حسن علیه السّلام چنین است: ما اهل بیت، امامان از ما هستند و خلافت در غیر ما صلاحیت ندارد و ما اهل آن هستیم. خداوند ما را در کتابش و سنت پیامبرش اهل آن قرار

داده است. علم در ما است و ما اهل آن هستیم. پس همه علم با جمیع جوانبش حتی دیه خراش نزد ما است که با خطوطی نوشته شده است. آنها املای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و خط علی علیه السّلام بدست خود اوست. ولی عده ای گمان کرده اند از ما به حکومت سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این مطلب را ادعا می کنی و گمان داری.

3- (46) سوره واقعه: آیه 79.

عِبادِنا (1)، (به ارث دادیم کتاب را به آن دسته از بندگانمان که آنان را انتخاب کردیم)، ما هستیم آنان که خداوند ما را از بین بندگانش انتخاب کرده و ما انتخاب شدگان پروردگاریم و مثلها برای ما زده شده و بر ما وحی نازل شده است.

ابن عباس در ادامه سخنانش با معاویه گفت: در اینجا عمر غضب کرد و گفت: (پسر ابی طالب گمان می کند که نزد کسی جز او علمی نیست. هر کس چیزی از قرآن قرائت می کند آن را برای ما بیاورد)! این جا بود که وقتی کسی قطعه ای از قرآن می آورد و قرائت می کرد و دیگری هم با او در آن آیه بود آن را می نوشت و گر نه نمی نوشت.

ای معاویه، هر کس بگوید چیزی از قرآن ضایع شده دروغ گفته است. قرآن نزد اهلش جمع آوری شده و محفوظ است.

دستور عمر به اعمال نظر شخصی در دین الهی

سپس عمر به قاضیان و والیانش دستور داد و گفت: (در نظر دادن خود بکوشید و آنچه را حق تشخیص می دهید پیروی کنید)!! لذا او و بعضی والیانش دائما در مسائل مشکلی واقع می شدند، و علی بن ابی طالب علیه السّلام بود که به آنان خبر می داد مطالبی را که با آن حجّت را بر آنان تمام می کرد.

کارمندان و قاضیان او در یک مورد معیّن قضاوتهای مختلف می کردند و او همه آنها را برای آنان تأیید می کرد چرا که خداوند حکمت و سخنی که حق و باطل را روشن کند به او نیاموخته بود.

هر صنفی از اهل قبله گمان کردند که معدن علم و خلافت آنانند و دیگران نیستند. ما از خداوند کمک می خواهیم بر علیه کسانی که حق آنان را انکار کردند و برای مردم چنین سنّتی را پایه گذاری نمودند که مثل تو در مقابل آنان احتجاج و استدلال کند. خداوند ما را کافی است و او وکیل خوبی است (2).

1- (47) سوره فاطر: آیه 32.

2- (48) اینجا آخر حدیث در (الف) و (ب) و (د) است و بعد از آن این جمله است: سپس برخاستند و بیرون رفتند.

سه گروه مردم در مقابل اهل بیت علیهم السّلام

مردم سه دسته اند: مؤمنی که حقّ ما را می شناسد و در مقابل ما تسلیم می شود و به ما اقتدا می کند. چنین کسی نجات یافته و نجیب است و ولیّ خداست.

و کسی که دشمنی ما را عقیده خود قرار داده و از ما بیزاری می جوید و ما را لعنت می کند و خون ما را حلال می داند و حقّ ما را انکار می کند و به برائت از ما اعتقاد دارد.

چنین کسی کافر به خداوند و مشرک و ملعون است (1).

و کسی که آنچه در آن اختلافی ندارند را گرفته و علم آنچه از ولایت ما که بر او مشکل شده به خداوند سپرده و با ما دشمنی نمی کند. ما نسبت به چنین کسی امیدواریم، و کار او با خدا است (2).

خاتمه مجلس معاویه

وقتی معاویه این مطالب را شنید دستور داد تا برای امام حسن و امام حسین علیهما السّلام یک ملیون درهم، یعنی برای هر کدام پانصد هزار درهم تقدیم کنند (3).

ص: 535

1- (49) در کتاب احتجاج در اینجا اضافه کرده است: چنین کسی کافر و مشرک شده از جایی که خودش خبر ندارد. همان طور که به خداوند بدون علم و ظالمانه ناسزا می گویند، همچنین به خداوند بدون علم شرک می ورزند.
2- (50) در کتاب احتجاج عبارت چنین است: ... و علم آنچه بر او مشکل شده را به خدا واگذار کرده، به ما اقتدا نکرده و با ما دشمنی نمی کند و حق ما را نمی شناسد. ما برای او امیدواریم که خداوند او را بیامرزد و او را وارد بهشت کند چرا که او مسلمان ضعیفی است.
3- (51) عبارت در کتاب احتجاج چنین است: وقتی معاویه سخنانشان را شنید دستور داد تا به هر کدام از آنها صد هزار درهم بدهند، بجز امام حسن

و امام حسین و عبد اللّه بن جعفر که برای هر کدام یک ملیون درهم دستور داد.

روایت از کتاب سلیم:

1. منهاج الفاضلین (خطی): ص 233 و 235.

2. بحار: ج 33 ص 265.

3. بحار: ج 44 ص 102.

4. بحار: ج 61 ص 169 ح 24.

روایت با سند به سلیم:

1. کافی: ج 1 ص 529 ح 4.

2. کافی: ج 1 ص 529 ح 4 به سند دیگر.

3. کافی: ج 1 ص 529 ح 4 به سند دیگر.

4. عیون اخبار الرضا علیه السّلام: ج 1 ص 38 ح 8.

5. اکمال الدین: ج 1 ص 270 ح 15.

6. خصال: ص 562 باب 12 ح 41.

7. خصال: ص 562 باب 12 ح 15 به سند دیگر.

8. غیبت نعمانی: ص 60.

9. استنصار کراجکی: ص 9.

10. غیبت شیخ طوسی: ص 91.

11. غیبت شیخ طوسی: ص 91 به سند دیگر.

12. مناقب ابن شهرآشوب: ج 1 ص 296.

13. احتجاج طبرسی: ج 2 ص 3.

14. اعلام الورى: ص 395.

15. المعتبر (محقق حلى) ص 4.

16. تقريب المعارف (خطّى): ص 177.

17. العدد القويه: ص 46 ح 61.

18. كشف الغمه: ج 2 ص 508.

19. الصراط المستقيم: ج 2 ص 120.

ص: 536

43 خطبه همام در صفات مؤمنین:

اشاره

سؤال همام و امتناع امیر المؤمنین علیه السّلام از جواب، غنا و امن خداوند از اطاعت و معصیت مردم، رفتار مؤمنین در دنیا، دیدگاه مؤمنین از بهشت و جهنّم، مؤمنین و تلاوت قرآن، یاد مرگ در مؤمنین، احتراز مؤمنین از تعریف دیگران، علامات ظاهری مؤمن، علامات باطنی مؤمن، صبر و خودداری مؤمن، کیفیت ارتباط مؤمن با مردم، تأثیر خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در همام.

خطبه همام در صفات مؤمنین

سؤال همام و امتناع امیر المؤمنین علیه السّلام از جواب

ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل می کند که گفت: مردی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام- که به او (همام) (1) گفته می شد و عابد و اهل تلاش و کوشش در عبادت بود- برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین، مؤمنین را برایم بگونه ای توصیف کن که گویا به آنان نگاه می کنم.

امیر المؤمنین علیه السّلام از جواب او تعلّل ورزید و فرمود: ای همّام، از خدا بترس و نیکی کن، چون خداوند با کسانی است که تقوی پیشه کنند و کسانی که نیکوکار باشند.

همام عرض کرد: بحق خدایی که تو را گرامی داشته و مخصوص گردانیده و به تو بخشش کرده است و با آنچه به تو داده ترا فضیلت داده، از تو می خواهم که آنان را برایم توصیف کنی.

امیر المؤمنین علیه السّلام بپا ایستاد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و بر پیامبر و اهل بیتش صلوات فرستاد، و سپس فرمود:

1- (1) همام بن شریح بن زید بن مره بن عمرو. او پسر خواهر ربیع بن خثیم است و خطبه حضرت و مرگ همام در حضور ربیع بوده است. در این

باره به بحار: ج 68 ص 192 ح 48 و ص 196، و بحار: ج 67 ص 317 مراجعه شود.

غنا و امن خداوند از اطاعت و معصیت مردم

امّا بعد، خداوند هنگامی که مخلوقات را خلق کرد از اطاعت آنان مستغنی و از معصیتشان در امان بود، چرا که معصیت کسانی که از او سرپیچی کنند به او ضرر نمی رساند و اطاعت کسانی که او را اطاعت کنند به او نفعی ندارد.

خداوند نیازهای زندگی را بین آنان قسمت کرده و آنان را در مواضعشان از دنیا قرار داده است. آدم را به زمین فرو فرستاد بخاطر عقوبت کاری که انجام داد، آنجا که خداوند او را نهی کرد و او مخالفت نمود و او را امر کرد و او سرپیچی کرد.

رفتار مؤمنین در دنیا

مؤمنین در دنیا اهل فضائل اند. گفتارشان درستی، پوشش آنها میانه روی، روش آنان تواضع است.

در مقابل خداوند با اطاعت خضوع کرده اند، و با چشم پوشی از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده پیش رفته اند و گوشهای خود را به علم سپرده اند.

نفس آنان در بلا همان گونه است که در حال آسایش اند، و این بخاطر رضایت از خداوند در قضا و قدر اوست.

اگر نبود اجلهایی که خداوند برای آنان نوشته است ارواح آنان یک چشم بر هم زدن در بدنهایشان قرار نمی گرفت و این بخاطر اشتیاق به ثواب و ترس از عقاب است.

خالق در نظر آنان بزرگ و غیر او در نظر آنان کوچک است.

دیدگاه مؤمنین از بهشت و جهنّم

آنان نسبت به بهشت همچون کسی هستند که آن را دیده است و گویی در آنند و نعمت داده می شوند، و نسبت به جهنّم همچون کسی هستند که آن را دیده باشد، و گویی در آن عذاب می شوند.

قلوب آنان محزون، اطراف آنان محل امن، بدنهایشان لاغر، حوائجشان سبک، نفسهایشان عفیف، کمکشان به اسلام عظیم است.

ایّام کوتاهی صبر کرده اند که پشت سر آن راحتی طولانی خواهد بود، تجارت سود دهنده ای که پروردگاری کریم برای آنان فراهم کرده است. دنیا آنان را می خواهد ولی آنان او را نمی خواهند. دنیا در طلب آنان می آید ولی آن را عاجز می کنند.

مؤمنین و تلاوت قرآن

شبها قدمهای خود را کنار یک دیگر قرار می دهند در حالی که اجزاء قرآن را تلاوت می کنند، و آن را بگونه ای تلاوت می کنند که خود را با آن محزون می نمایند، و دوای دردشان را از آن جستجو می کنند، و احزانشان از گریه بر گناهانشان و درد جراحت اعضای باطنشان به هیجان می آید.

هر گاه آیه ای را مرور کنند که در آن تشویق باشد با طمع به آن اعتماد می کنند، و نفسشان از روی شوق به آن روی می آورد. چنین گمان دارند که آن آیه در برابر چشمان ایشان است و کمر خود را محکم می بندند و خداوند جبّار عظیمی را تمجید می کنند.

پیشانی ها و دستها و زانوها و انتهای قدمهایشان را بر زمین می نهند (1)، اشکشان بر گونه هایشان جاری می شود، و برای آزادی از آتش صدای خود را به تضرّع و زاری به درگاه خداوند بلند می کنند.

هر گاه به آیه ای که در آن ترساندن است برخورد کنند گوش و چشم قلبشان را به آن می سپارند و پوستشان جمع می شود و قلبشان از آن به ترس در می آید، و چنین می پندارند که صدای جهنّم و شعله های و نعره های وحشتناک آن در بیخ گوششان است.

یاد مرگ در مؤمنین

امّا روزها، آنان اهل بردباری، اهل علم، نیکوکاران و با تقوایان هستند. ترس آنان را

1- (2) کنایه از حالت سجده است.

مانند تیر نتراشیده کرده است. وقتی کسی نگاهشان می کند آنان را مریض می پندارد در حالی که مرضی ندارند، یا گمان می کند عقل خود را از دست داده اند، بلی مسأله بزرگی اینان را مشغول کرده است.

آنگاه که عظمت خداوند و قوّت سلطه او را بیاد می آورند به اضافه آنچه از یاد مرگ و مسیرهای هولناک قیامت که با آن مشغولند، این مطالب قلبهایشان را به وحشت انداخته و فکرشان را بر هم می زند و عقلهاشان را دچار فراموشی می کند، و پوستشان از یاد آن جمع می شود.

و آنگاه که حال خود را باز یافتند هر چه زودتر با اعمال پاکیزه به سوی خداوند رو می کنند. برای خداوند به عمل کم راضی نمی شوند و عمل بسیار را برای او زیاد نمی بینند.

فرار مؤمنین از تعریف دیگران

آنان خود را متّهم می دانند (1) و از اعمالشان ترس دارند. اگر کسی یکی از آنان را به پاکی یاد کند از آنچه می گویند می ترسد و با خود می گوید: (من بهتر از دیگران خود را می شناسم، و پروردگارم مرا بهتر از دیگران می شناسد. پروردگارا، مرا به آنچه می گویند مؤاخذه مفرما، و مرا بهتر از آنچه گمان می کنند قرار بده، آنچه را مردم نمی دانند بر من ببخش، تو عالم به غیبها و پوشاننده عیبها هستی).

علامات ظاهری مؤمن

از علامات هر کدام از مؤمنین این است که در آنان می بینی: قوّت در دین، عاقلانه فکر کردن هنگام نرمی، ایمان بهمراه یقین، حرص بر علم، فهم همراه فقه، علم همراه حلم، دلسوزی در خرج کردن، زیرکی همراه با مدارا، میانه روی در حالت استغناء، خشوع در عبادت، تحمّل در فقر، صبر در زمان شدّت، و رحم در آنچه برایش سختی

1- (3) یعنی خود را خوب نمی دانند و خودپسند نیستند.

می کشند (1)، عطا در حق، مدارا در کسب، پاکی در حلال (2)، نشاط در هدایت، گناه دانستن و دوری از طمع، نیکی همراه با استقامت، و خودداری هنگام شهوت.

علامات باطنی مؤمن

مدح و ثنای کسی که او را نمی شناسد مؤمن را مغرور نمی کند و بررسی اعمالش را رها نمی کند. خود را در عمل مقصّر می بیند و اعمال صالح انجام می دهد. او کسی است که روز را بپایان می برد در حالی که همّتش شکر است و روز را شروع می کند در حالی که شغلش ذکر است. با حالت حذر شب را به صبح می رساند. با سرور صبح می کند، بر حذر از آنچه بر حذر داشته شده، و خوشحال بخاطر آنچه از فضل و رحمت به او رسیده است.

اگر نفسش در آنچه برایش ناخوشایند است بر او فشار بیاورد، خواسته او را در آنچه باعث خوشحالی اوست به او نمی دهد. سرور او در چیزی است که همیشگی و طولانی است، و نور چشمش در چیزی است که از بین نمی رود. رغبت او در آنست که باقی می ماند، و زهد او در آن چیزی است که فانی می گردد.

صبر و خودداری مؤمن

او حلم را با علم، و علم را با عقل ممزوج می کند. او را می بینی که کسالتش دور، نشاطش دائمی، آرزوهایش نزدیک، لغزشهایش کم، اجلش را منتظر، قلبش خاشع، نفسش قانع، جهلش ناپیدا، کارش سهل، نسبت به حفظ دینش سختگیر، شهوتش مرده، غضبش فرو برده، اخلاقش سالم، همسایه اش از او در امان، تکبّر او ضعیف، به آنچه برایش مقدّر شده قانع، صبرش متین، کارش با حکمت، و ذکرش بسیار است.

ص: 541

1- (4) جمله (و رحمه للمجهود) بصورت فوق معنی شد.

2- (5) ظاهرا به این معنی است که در کسبهای حلال هم به مجرد حلال بودن اکتفا نمی کند و به پاکی آن تأکید می ورزد.

آنچه را که دوستان، او را در آن امانت دار دانسته اند برای کسی نقل نمی کند، و شهادت دادن را حتّی برای دشمنان کتمان نمی کند، و چیزی از حق را بعنوان ریا انجام نمی دهد و از خجالت هم حق را ترک نمی کند. از او خیر آرزو می شود و مردم از شر او در امان اند.

از کسی که به او ظلم کند گذشت می نماید، و هر کس او را محروم کند به او عطا می نماید، و هر کس از او قطع کند با او وصل می کند. بردباری از او دور نمی شود، و در آنچه مورد شک او است عجله نمی کند، و در آنچه برایش روشن است دقّت می کند.

جهلش دور، سخنش نرم، کار منکر او ناپیدا، کار نیک او معروف، سخن او راست، کار او نیکو است. خیر او می آید و شر او می رود.

او در لرزش های زندگی با وقار، در ناراحتی ها صابر، و در حال آسایش شکرگزار است.

کیفیت ارتباط مؤمن با مردم

مؤمن بر کسی که مورد بغض اوست ظلم نمی کند (1)، و در آنچه دوست می دارد مرتکب گناه نمی شود، و آنچه مال او نیست ادّعا نمی کند، و حقّی که برای اوست انکار نمی کند. قبل از آنکه بر علیه او در باره حقّی شهادت داده شود به آن اعتراف می کند.

آنچه را برای حفاظت به او سپرده اند ضایع نمی کند، و با القاب بد با دیگران مقابله نمی کند، و به حق کسی تجاوز نمی نماید، به حسد اقدام نمی کند و به همسایه ضرر نمی رساند و در مصائب شماتت نمی کند.

امانتها را ادا می کند. به نمازها سرعت می ورزد. از اقدام به منکرات سستی می کند.

امر به معروف و نهی از منکر انجام می دهد. در کارها با جهل وارد نمی شود، و بخاطر عجز از حق خارج نمی شود.

اگر ساکت باشد، سکوت او را غمناک نمی کند، و اگر سخن بگوید خطا نمی گوید، و

1- (6) یعنی بخاطر بغض از حد خود تجاوز نمی کند و نسبت به مبغوض خود ظلم روا نمی دارد.

اگر بخندد صدایش را بلند نمی کند. به آنچه برایش مقدّر شده قانع است. غیظ او را از خود بیخود نمی کند و هوای نفس بر او غالب نمی شود. بخل او را مقهور خود نمی کند و در آنچه مال او نیست طمع نمی کند.

با مردم رفت و آمد می کند تا بیاموزد، و سکوت اختیار می کند تا سالم بماند، و سؤال می کند تا بفهمد، و تجارت می کند تا غنیمت بدست آورد، و جستجو می کند تا علم پیدا کند.

در جای خیر سکوت نمی کند تا به آن افتخار کند، و نه برای این سخن می گوید که بر غیر خود تحمیل کند.

نفس او از دستش در سختی است و مردم از دست او در راحتی هستند. نفس خود را برای آخرتش به زحمت انداخته، و مردم را از خود راحت کرده است. اگر بر او ظلم شود صبر می کند تا خداوند برایش انتقام بگیرد.

دوری او از کسی که از او دوری می جوید بعنوان زهد و دور نگهداشتن خود از گناه است، و نزدیکی اش به کسی که به او نزدیک می شود نرمی و رحمت است. دوری او بعنوان تکبّر و بزرگی فروختن نیست، و نزدیکی اش بعنوان حیله و مکر نیست. او به کسانی از اهل خیر که قبل از او بوده اند اقتدا می کند، و مورد اقتدا برای کسانی از اهل خیر است که بعد از او می آیند.

تأثیر خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در همام

سلیم می گوید: همام صیحه ای زد و از حال رفت و بر زمین افتاد. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: (بخدا قسم از این مطلب بر او می ترسیدم)، و نیز فرمود: (موعظه های رسا به اهلش این چنین اثر می کند).

یک نفر به حضرت عرض کرد: یا امیر المؤمنین، شما چرا این کار را کردید. (1) حضرت فرمود: هر کس اجلی دارد که از آن رد نمی شود و سببی برای هر کس

1- (7) یعنی شما که می دانستید همام چنین عکس العملی خواهد داشت چرا به توصیف مؤمنین پرداختید.

وجود دارد که از آن تجاوز نمی کند. تو آرام باش و سخن خود را تکرار مکن، که شیطان این سخن را بر زبانت جاری کرد.

سپس (همام) سربلند کرد و فریادی کشید و از دنیا رفت. خدا او را رحمت کند.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 67 ص 345.

روایت از غیر سلیم:

1. کافی: ج 2 ص 226.

2. امالی صدوق: مجلس 84 ح 2.

3. صفات الشیعه (صدوق): ص 60 ح 35.

4. نهج البلاغه: ص 303 خطبه 191.

5. تحف العقول: ص 107.

6. کنز الفوائد کراجکی: ص 31.

7. تذکره الخواص: ص 138.

8. مطالب السؤول: ج 1 ص 151.

ص: 544

44 علم غیب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، سؤال مردم از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره نسبشان و بهشت و جهنم، عذرخواهی عمر از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، نسب و خلقت پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام، علی علیه السّلام واسطه بین خدا و مردم، حساب و قیامت بدست علی علیه السّلام.

علم غیب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس از سلمان و ابو ذر و مقداد چنین نقل کرده است:

عدّه ای از منافقین جمع شدند و گفتند: (محمّد برای ما از بهشت و نعمتهایی که خداوند در آن برای اولیاء و اهل اطاعتش قرار داده خبر می دهد، و نیز از آتش و گرفتاریها و خواری هایی که خداوند در آن برای دشمنان و اهل معصیتش قرار داده خبر می دهد، ای کاش در باره پدران و مادرانمان و جایمان در بهشت یا جهنم خبر می داد تا می دانستیم بر چه پایه ای در باره دنیا و آخرت عمل کنیم)! این خبر به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رسید. آن حضرت به بلال دستور دادند تا ندا کند مردم برای نماز جماعت جمع شوند (1). مردم جمع شدند بطوری که مسجد پر شد و بر اهلش تنگ شد. حضرت غضبناک و در حالی که دست مبارک را تا آرنج و پایش را تا زانو برهنه کرده بود بیرون آمد و از منبر بالا رفت. سپس حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

ای مردم، من بشری همچون شما هستم که پروردگارم به من وحی کرده است، و مرا به رسالت خود اختصاص داده و برای نبوّتش انتخاب کرده و بر همه فرزندان آدم فضیلت داده و مرا بر آنچه از غیبش خواسته مطّلع نموده است. پس هر سؤالی برایتان مطرح است از من بپرسید. قسم به خدایی که جانم بدست اوست، هیچ کس از شما در باره پدر و مادرش، و از جایش در بهشت و جهنم سؤال نمی کند. مگر آنکه به او خبر می دهم.

ص: 545

1- (1) جمله (فنادی بالصلاه جامعه) به صورت فوق ترجمه شده است. این ندا را وقتی خبر مهمی بود و از مردم می خواستند تا همه حاضر شوند اعلام می کردند.

این جبرئیل است که در سمت راست من قرار دارد و از طرف پروردگارم به من خبر می دهد. پس از من بپرسید.

سؤال مردم از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره نسبشان و بهشت و جهنّم

مرد مؤمنی که خدا و رسولش را دوست داشت برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا، من کیستم؟ فرمود: تو عبد اللَّه بن جعفر هستی، و او را به پدرش که نسبتش به او خوانده می شد نسبت داد. او هم با چشم روشن نشست.

سپس منافق مریض القلبی که خدا و رسولش را مبغوض می داشت برخاست و گفت: یا رسول اللَّه، من کیستم؟ فرمود: تو فلانی پسر فلانی چوپانی در طایفه بنی عصمه هستی و آن طایفه بدترین طایفه در ثقیف هستند که معصیت خدا را کردند و خدا آنان را خوار کرد.

آن مرد نشست در حالی که خداوند او را خوار کرده و نزد همگان مفتضح نموده بود، و قبل از آن مردم شکی نداشتند که او بزرگی از شجاعان قریش و از رؤسای آنان است! سپس منافق مریض القلب دیگری برخاست و گفت: یا رسول اللَّه، آیا من در بهشت خواهم بود یا جهنم؟ حضرت فرمود: علی رغم گمانت در آتش! او نشست در حالی که خدا او را خوار کرده بود و نزد همگان آبرویش رفته بود.

عذرخواهی عمر از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

عمر بن خطاب برخاست و گفت: خداوند را به پروردگاری، و به اسلام بعنوان دین و به تو یا رسول اللَّه به پیامبری راضی شده ایم، و از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می بریم. یا رسول اللَّه، ما را عفو کن خدا ترا عفو کند، و بر ما بپوشان خدا ترا بپوشاند.

حضرت فرمود: غیر از این سؤال کن، تو چیز دیگری طلب می کردی ای عمر! عمر گفت: یا رسول اللَّه، عفو از امّتت را می خواهم!

نسب و خلقت پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السّلام

امیر المؤمنین علیه السّلام برخاست و عرض کرد: یا رسول اللَّه، نسب مرا بیان کن که من کیستم تا مردم نزدیکی مرا با تو بدانند.

فرمود: ای علی، من و تو از دو ستون نور که از زیر عرش معلّق بودند خلق شدیم.

آن دو نور مشغول تقدیس خداوند بودند دو هزار سال قبل از آنکه خداوند مخلوقات را خلق کند.

سپس خداوند از آن دو ستون نور دو نطفه سفید در هم پیچیده خلق کرد. بعد آن دو نطفه را از صلبهای بزرگوار به رحمهای پاکیزه و پاک منتقل کرد. سپس نصف آن را در صلب عبد اللّه و نصف دیگر را در صلب ابو طالب قرار داد. پس جزئی منم و جزئی تو هستی. و این قول خداوند عز و جل است که می فرماید: وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدِیراً (1)، یعنی: (اوست که از آب بشری خلق کرد و آن را بصورت خویشاوندی و دامادی قرار داد، و پروردگار تو قادر بود).

علی علیه السّلام واسطه بین خدا و مردم

ای علی، تو از من و من از توام. گوشت تو با گوشت من و خون تو با خون من مخلوط شده است. تو سبب بین خدا و خلق او بعد از من هستی. هر کس ولایت تو را انکار کند رابطه ای که بین او و خداوند است قطع می شود و به درجات پائین جهنّم می رود.

ای علی، شناخته نشد خداوند جز با من و سپس به وسیله تو. هر کس ولایت تو را انکار کند ربوبیّت پروردگار را انکار کرده است.

حساب قیامت بدست علی علیه السّلام

ای علی، تو علامت بزرگ خداوند در زمین بعد از من، و رکن بزرگ در قیامت

1- (2) سوره فرقان: آیه 54.

هستی. هر کس در سایه تو پناه بگیرد رستگار خواهد بود، چرا که حساب خلایق به تو سپرده شده و بازگشتشان نزد توست. میزان میزان تو، صراط صراط تو، موقف قیامت موقف تو و حساب حساب تو است.

هر کس تکیه گاهش تو باشی نجات می یابد و هر کس با تو مخالفت کند سقوط می کند و هلاک می شود. خدایا شاهد باش. خدایا شاهد باش.

سپس حضرت از منبر پائین آمدند. درود خدا بر او و خاندانش باد.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 22 ص 147 ح 141.

45 اهانت مردی از قریش به اهل بیت علیهم السّلام، عکس العمل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در مقابل اهانت به اهل بیت علیهم السّلام، خلقت و نسب پیامبر و اهل بیت علیهم السّلام، انتخاب اهل بیت علیهم السّلام از میان اهل زمین، علی علیه السّلام ولیّ هر مؤمن و سکون زمین و کلمه تقوی، انتخاب دوازده امام علیهم السّلام بعنوان حجج الهی.

اهانت مردی از قریش به اهل بیت علیهم السّلام

ابان از سلیم از سلمان نقل می کند که گفت: برنامه قریش چنین بود که هر گاه در مجالسشان می نشستند و مردی از اهل بیت را می دیدند سخن خود را قطع می کردند.

یک بار که کنار هم نشسته بودند یکی از آنان گفت: (مثل محمد در میان اهل بیتش نیست مگر مانند درخت خرمایی که در زباله دانی روئیده باشد) !!!

عکس العمل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در مقابل اهانت به اهل بیت علیهم السّلام

این خبر به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسید. آن حضرت غضبناک شد و به منبر رفت و بر فراز آن نشست تا مردم جمع شدند. سپس برخاست و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: ای مردم، من کیستم؟ گفتند: تو پیامبر خدایی.

فرمود: (من پیامبر خدایم، و من محمد بن عبد اللَّه بن عبد المطلب بن هاشم هستم)، و حضرت همچنان نسب خود را ذکر کردند تا به (نزار) رسیدند (1).

خلقت و نسب پیامبر و اهل بیت علیهم السّلام

سپس فرمود: بدانید که من و اهل بیتم نوری بودیم که در پیشگاه خداوند- دو هزار سال قبل از آنکه آدم خلق شود- حضور داشتیم (2). و چنین بود که وقتی آن نور تسبیح

1- (1) در باره نسب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به حدیث 14 پاورقی 44 مراجعه شود.

2- (2) جمله (کنّا نورا یسعی) به صورت فوق ترجمه شده است.

می گفت ملائکه به تسبیح آن تسبیح می گفتند.

وقتی خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد، و سپس آن را در صلب آدم به زمین فرستاد. سپس آن را در صلب نوح در کشتی حمل نمود. بعد آن را در صلب ابراهیم به آتش پرتاب کرد.

سپس خداوند ما را همچنان در صلبهای محترم منتقل می کرد تا آنکه ما را از بهترین معادن از نظر اصالت و با کرامت ترین مکانها از نظر رشد، از بین پدران و مادران خارج ساخت، بطوری که هیچ کدام از آنها هرگز بصورت زنا با یک دیگر ملاقات نداشتند.

بدانید که ما فرزندان عبد المطلب سادات اهل بهشت هستیم: من و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و مهدی.

انتخاب اهل بیت علیهم السّلام از میان اهل زمین

بدانید که خداوند نظری به اهل زمین نمود و از بین آنان دو نفر را انتخاب کرد: یکی من که بعنوان فرستاده و پیامبر مبعوثم نمود، و دیگری علیّ بن ابی طالب و به من وحی کرد که او را برادر و دوست و وزیر و وصیّم و خلیفه ام قرار دهم.

علی علیه السّلام ولیّ هر مؤمن و سکون زمین و کلمه تقوی

بدانید که او صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. هر کس او را دوست بدارد خدا او را دوست دارد، و هر کس با او دشمنی کند خدا با او دشمنی می کند. او را جز مؤمن دوست نمی دارد و جز کافر مبغوض نمی دارد.

او قوام زمین بعد از من و باعث آرامش آن است. او کلمه تقوای خداوند و ریسمان محکم اوست. می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خداوند نور خود را به کمال می رساند اگر چه کافران را خوش نیاید .(1)

1- (3) اشاره به آیه 8 از سوره صفّ.

بدانید که خداوند نظر دومی نمود و بعد از ما، دوازده وصی از اهل بیتم انتخاب نمود، و آنان را انتخاب شدگان امّتم قرار داد. آنان یکی پس از دیگری مثل ستارگان در آسمان هستند که هر ستاره ای غایب شود ستاره دیگری طلوع می کند.

آنان امامان هدایت کننده هدایت شده اند که حیله کسانی که بر آنان حیله کنند، و خواری کسانی که ایشان را خوار کنند به آنان ضرر نمی زند.

آنان حجّتهای خداوند در زمین، و شاهدان او بر خلقش، و خزانه داران علمش، و بیان کنندگان وحیش و معدنهای حکمتش هستند.

هر کس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر کس از آنان سرپیچی کند معصیت خدا کرده است. آنان با قرآن، و قرآن با آنان است. از قرآن جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

پس شاهدان به غائبان برسانند. پروردگارا شاهد باش، پروردگارا شاهد باش، و این را سه مرتبه فرمودند.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 22 ص 148 ح 142.

روایت با سند به سلیم:

1. غیبت نعمانی: ص 52.

2. فضائل شاذان: ص 134.

ص :551

46 بالاترين فضائل امير المؤمنين عليه السّلام از لسان ابو ذر و مقداد:

اشاره

ملائكه در اطاعت از على عليه السّلام و برائت از دشمنان او، اتمام حجت بر امّتها با على عليه السّلام، على عليه السّلام واسطه و حجاب بين خدا و مردم، ولايت على عليه السّلام طهارت قلب، مقامات انبياء عليهم السّلام در سايه نبوّت و ولايت، على عليه السّلام شاهد بر مردم و حساب رس قيامت، على عليه السّلام مظهر صفات الهى.

بالاترين فضائل امير المؤمنين عليه السّلام از لسان ابو ذر و مقداد ابان بن ابى عياش از سليم بن قيس نقل مى كند كه گفت: به ابو ذر گفتم: خدا تو را رحمت كند، عجيب ترين مطلبى كه از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله شنيده اى كه در باره على بن ابى طالب عليه السّلام فرموده برايم نقل كن.

ملائكه در اطاعت از على عليه السّلام و برائت از دشمنان او

ابو ذر گفت: از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله شنيدم كه مى فرمود: (در اطراف عرش نود هزار ملائكه هستند كه تسبيحى و عبادتى جز اطاعت على بن ابى طالب و برائت از دشمنانش و طلب مغفرت براى شيعيانش ندارند).

گفتم: خدا تو را رحمت كند، مطلب ديگرى هم بگو. گفت: از آن حضرت شنيدم كه مى فرمود: (خداوند، جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل را به اطاعت على و برائت از دشمنان او و استغفار براى شيعيانش اختصاص داده است).

اتمام حجت بر امّتها با على عليه السّلام

گفتم: مطلب ديگرى هم بگو. گفت: از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله شنيدم كه مى فرمود: (خداوند همچنان بوسيله على عليه السّلام در هر امّتى كه پيامبر مرسلى در آنان بوده اتمام حجّت مى نمود، و

آنکه بیشتر به علی علیه السّلام معرفت داشت درجه او نزد خداوند عظیم تر بود).

علی علیه السّلام واسطه و حجاب بین خدا و مردم

عرض کردم: خدا تو را رحمت کند، مطلب دیگری هم بگو. گفت: آری، از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: اگر من و علی نبودیم خدا شناخته نمی شد، و اگر من و علی نبودیم خدا عبادت نمی شد، و اگر من و علی نبودیم ثواب و عقابی نبود.

علی را هیچ پرده ای از خداوند نمی پوشاند و هیچ حجابی بین او و خداوند مانع نمی شود. او خود حجاب و واسطه بین خدا و خلقش است.

ولایت علی علیه السّلام طهارت قلب

سلیم می گوید: سپس از مقداد پرسیدم و گفتم: خدا تو را رحمت کند، بهترین مطلبی که در باره علی بن ابی طالب علیه السّلام از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده ای برایم نقل کن.

گفت: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود (خداوند در پادشاهی خود یگانه است. او خود را به انوارش (1) شناسانید، و سپس دستورات خود را به آنان سپرد و بهشتش را بر ایشان مباح نمود.

هر کس از جن و انس که خدا بخواهد قلب او را پاک گرداند ولایت علی بن ابی طالب را به او می شناساند، و هر کس که خدا بخواهد بر قلب او پرده بکشد معرفت علی بن ابی طالب را در باره او امساک می کند.

مقامات انبیاء علیهم السّلام در سایه نبوت و ولایت

قسم به خدایی که جانم بدست اوست، آدم مستوجب آن نشد که خدا او را خلق کند و از روحش در او بدمد، و نیز توبه او را بپذیرد و او را به بهشتش باز گرداند مگر بخاطر نبوّت من و ولایت علی بعد از من.

1- (1) ظاهرا منظور از انوار همان چهارده معصوم علیهم السّلام هستند که خداوند خود را به آنان شناسانیده است.

قسم به آنکه جانم بدست اوست ملکوت آسمانها و زمین به ابراهیم نشان داده نشد و خداوند او را دوست خود قرار نداد مگر بخاطر نبوّت من و اقرار به علی بعد از من.

قسم به آنکه جانم بدست اوست، خداوند با موسی سخن نگفت و عیسی را بعنوان آیت خود بر جهانیان معرفی نکرد مگر بخاطر نبوّت من و معرفت علی بعد از من.

قسم به آنکه جانم بدست اوست، هیچ پیامبری به نبوّت نرسید مگر بخاطر معرفت او (1) و اقرار به ولایت ما. و هیچ مخلوقی از جانب خداوند اهلیّت پیدا نکرد که خدا به او نظر کند مگر با بندگی در مقابل خدا و اقرار به علی بعد از من.

سپس مقداد سکوت کرد.

علی علیه السّلام شاهد بر مردم و حساب رس قیامت

گفتم: مطلب دیگری هم بگو.

گفت: بلی، از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: علی حاکم و مدبّر این امت و شاهد بر آنها و متصدّی حساب آنان است.

اوست صاحب مقام اعظم و راه حقّی که طریق آن آباد (2) است، و او صراط مستقیم خداوند است.

بوسیله او بعد از من از ضلالت هدایت می یابند و از کوردلی ها به بینش دست می یابند. بوسیله او نجات یابندگان نجات می یابند، و از مرگ به او پناه برده می شود و بوسیله او امان از ترس می آید. با او گناهان محو و ظلم دفع می گردد و رحمت نازل می شود.

علی علیه السّلام مظهر صفات الهی

او چشم بیننده خداوند و گوش شنوای او و زبان گویای او در خلقش، و دست باز او

1- (2) (الف) خ ل: معرفت من.
2- (3) (الف) خ ل: روشن است.

به رحمت بر بندگانش، و وجه او در آسمانها و زمین و جنب راست و آشکار او است (1).

او طناب قوی و محکم، و ریسمان قابل اعتماد او است که از هم گسیختگی ندارد، و باب خداوند است که از آن باید وارد شد و خانه خداست که هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود.

او علم خداوند بر صراط در روز برانگیختن مردم خواهد بود. هر کس او را بشناسد بسوی بهشت نجات خواهد یافت، و هر کس او را انکار کند بسوی آتش سقوط خواهد کرد.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 40 ص 95 ح 116.

1- (4) (جنب اللّه) اشاره به آیه قرآن است که در این باره آمده و حاکی از کمال تقرّب به درگاه خداست.

47 فارق بین ایمان و کفر ولایت علی علیه السّلام.

فارق بین ایمان و کفر، ولایت علی علیه السّلام ابان از سلیم نقل می کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که می گفت:

علی علیه السّلام بابی است که خداوند آن را باز کرده است. هر کس داخل آن شود مؤمن، و هر کس از آن خارج شود کافر است (1).

هلالی، سلیم بن قیس - انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، 1جلد، نشر الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم ؛ ؛ ص556

ایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 40 ص 97.

روایت از غیر سلیم:

1. کافی: ج 2 ص 388 ح 16.

2. کافی: ج 2 ص 388 ح 18.

3. کافی: ج 2 ص 389 ح 21.

4. ارشاد القلوب: ص 179.

5. فردوس الاخبار دیلمی، به نقل بحار: ج 40 ص 76.

ص: 556

1- (1) در کتاب احتجاج طبرسی: ج 1 ص 66 نقل کرده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در خطبه غدیر فرمود: (خداوند تعالی می فرماید: من علی را علم بین خود و خلقم قرار دادم. هر کس او را بشناسد مؤمن است، و هر کس او را انکار کند کافر است، و هر کس در بیعت او دیگری را شریک کند مشرک است، و هر کس با ولایت او مرا ملاقات کند داخل بهشت می شود، و هر کس با دشمنی او مرا ملاقات کند داخل آتش می شود).

48 وقایع سقیفه از لسان ابن عبّاس:

اشاره

ارتداد اکثریت مردم بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، ضروری ترین برنامه های امیر المؤمنین علیه السّلام پس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله.

1. اقدامات و هجوم اهل سقیفه برای بیعت اجباری: دعوت غاصبین از امیر المؤمنین علیه السّلام برای بیعت و عکس العمل آن حضرت، هجوم و آتش زدن در خانه امیر المؤمنین علیه السّلام، زدن حضرت زهرا علیها السّلام، عکس العمل امیر المؤمنین علیه السّلام در مقابل جسارت به حضرت زهرا علیها السّلام، تصمیم به قتل حضرت زهرا علیها السّلام و عکس العمل امیر المؤمنین علیه السّلام، بیرون آوردن امیر المؤمنین علیه السّلام از خانه.

2. کیفیت بیعت اجباری با ابو بکر: اوّلین سخن امیر المؤمنین علیه السّلام هنگام بیعت اجباری، تهدید اوّل به قتل برای بیعت اجباری، دفاع بریده اسلمی از امیر المؤمنین علیه السّلام، دفاع سلمان از امیر المؤمنین علیه السّلام، دفاع ابو ذر و مقداد و عمار از امیر المؤمنین علیه السّلام، تهدید دوم به قتل برای بیعت اجباری، دفاع ام ایمن و ام سلمه از امیر المؤمنین علیه السّلام، تهدید سوم به قتل برای بیعت اجباری، تهدید چهارم به قتل برای بیعت اجباری، تهدید پنجم به قتل برای بیعت اجباری.

3. غصب فدک: استدلال حضرت زهرا علیها السّلام برای بازگرداندن فدک، منع عمر از نوشتن سند و ردّ فدک، عیادت ابو بکر و عمر از حضرت زهرا علیها السّلام، نفرین حضرت زهرا علیها السّلام بر ابو بکر و عمر.

4. شهادت و تدفین حضرت زهرا علیها السّلام: وصیت های حضرت زهرا علیها السّلام، عکس العمل شهادت حضرت زهرا علیها السّلام بین مردم، نماز و تدفین مخفیانه حضرت زهرا علیها السّلام، قصد عمر برای نبش قبر حضرت زهرا علیها السّلام و عکس العمل امیر المؤمنین علیه السّلام.

5. نقشه قتل امیر المؤمنین علیه السّلام: توطئه ابو بکر و عمر و خالد برای قتل امیر المؤمنین علیه السّلام، پشیمانی ابو بکر هنگام اجرای نقشه قتل، عکس العمل امیر المؤمنین علیه السّلام در توطئه قتل، عکس العمل اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام در توطئه قتل حضرت، عکس العمل زنان بنی هاشم در توطئه قتل امیر المؤمنین علیه السّلام.

وقایع سقیفه از لسان ابن عبّاس

اشاره

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: نزد ابن عبّاس در خانه اش بودم و عده ای از شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام هم همراه ما بودند. ابن عبّاس برای ما صحبت کرد و از جمله سخنانش چنین گفت:

ارتداد اکثریت مردم بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

برادرانم، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت، و آن روزی که از دنیا رفت هنوز او را در قبرش نگذاشته بودند که مردم عهد را شکستند و مرتدّ شدند و بر مخالفت با امیر المؤمنین علیه السّلام اتّفاق کردند.

ضروری ترین برنامه های امیر المؤمنین علیه السّلام پس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

آن حضرت به امور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مشغول شد تا آنکه از غسل و کفن و حنوط آن حضرت فارغ شد و او را دفن نمود. سپس مشغول جمع قرآن شد، و بجای مشغول شدن به فتنه های مردم، به وصیّت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پرداخت. هدف و همت او ریاست نبود، چرا که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره مردم به او خبر داده بود.

1 اقدامات و هجوم اهل سقیفه برای بیعت اجباری

دعوت غاصبین از امیر المؤمنین علیه السّلام برای بیعت و عکس العمل آن حضرت

آنگاه که مردم دچار فتنه آن دو نفر (ابو بکر و عمر) شدند، و جز علی و بنی هاشم و ابو ذر و مقداد و سلمان و عدّه ای کم کسی باقی نماند، عمر به ابو بکر گفت: (همه مردم با تو بیعت کردند بجز این مرد و اهل بیتش و این چند نفر. اکنون سراغ او بفرست).

ص: 558

ابو بکر پسر عموی عمر را که به او (قنفذ) گفته می شد سراغ حضرت فرستاد و به او گفت: ای قنفذ، سراغ علی برو و به او بگو: (خلیفه پیامبر را اجابت کن)! قنفذ رفت و پیام را رسانید. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: (چه زود بر پیامبر دروغ بستید، پیمان را شکستید و مرتد شدید. بخدا قسم، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله غیر مرا خلیفه قرار نداده است. ای قنفذ باز گرد که تو فقط پیام رسانی. به او بگو: علی به تو می گوید: (بخدا قسم پیامبر ترا خلیفه قرار نداده (1) و تو خوب می دانی که خلیفه پیامبر کیست)! قنفذ نزد ابو بکر بازگشت و پیام را رسانید. ابو بکر گفت: (علی راست می گوید، پیامبر مرا خلیفه خود قرار نداده است)! عمر غضبناک شد و از جا جست و بپا ایستاد. ابو بکر گفت: (بنشین). سپس به قنفذ گفت: (نزد علی برو و به او بگو: امیر المؤمنین ابو بکر را اجابت کن)! قنفذ آمد تا نزد علی علیه السّلام وارد شد و پیام را رسانید. حضرت فرمود: (بخدا قسم دروغ می گوید. نزد او برو و به او بگو: بخدا قسم نامی را که از آن تو نیست بر خود گذاشته ای، تو خوب می دانی امیر المؤمنین غیر توست).

قنفذ بازگشت و به ابو بکر و عمر خبر داد. عمر غضبناک از جا برخاست و گفت: (من ضعف عقل و ضعف رأی او را می شناسم!! و می دانم که هیچ کار ما درست نمی شود (2) تا آنکه او را بکشیم!! مرا رها کن تا سر او را برایت بیاورم)!! ابو بکر گفت: (بنشین)، ولی عمر قبول نکرد، و ابو بکر او را قسم داد تا نشست. سپس گفت: ای قنفذ، نزد او برو و به او بگو:

(ابو بکر را اجابت کن).

قنفذ آمد و گفت: (ای علی، ابو بکر را اجابت کن). علی علیه السّلام فرمود: (من مشغول کار دیگری هستم، و کسی نیستم که وصیّت دوستم و برادرم را رها کنم و سراغ ابو بکر و آن ظلمی که بر آن اجتماع کرده اید بیایم) (3).

ص: 559

1- (1) (ب): پیامبر غیر مرا خلیفه قرار نداده است.
2- (2) (الف) خ ل: کار او (با ما) درست نمی شود مگر آنکه او را بکشیم.
3- (3) (ب) و (د): سراغ باطل شما بیایم.

هجوم و آتش زدن در خانه امیر المؤمنین علیه السّلام

قنفذ رفت و به ابو بکر خبر داد. عمر غضبناک از جا جست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و به آنان دستور داد تا هیزم و آتش با خود بیاورند.

سپس براه افتاد تا به در خانه علی علیه السّلام رسید در حالی که حضرت فاطمه علیها السّلام پشت در نشسته بود و سر مبارک را بسته و در رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله جسمش نحیف شده بود.

عمر پیش آمد و در را زد، و بعد صدا زد: (ای پسر ابی طالب، در را باز کن)! حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: (ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ ما را به حال خودمان رها نمی کنی) (1).

عمر گفت: (در را باز کن و گر نه خانه را بر سر شما آتش می زنیم)! فرمود: (ای عمر، از خدای عز و جل نمی ترسی، که داخل خانه ام می شوی و بر منزل من هجوم می آوری) (2)؟

ولی عمر تصمیم بر بازگشت نگرفت، و آتش طلب کرد (3) و آن را کنار در شعله ور ساخت بطوری که در آتش گرفت. سپس در را فشار داد (و در باز شد).

زدن حضرت زهرا علیها السّلام

حضرت زهرا علیها السّلام روبروی عمر در آمد و ناله زد: (یا ابتاه! یا رسول اللّه)! عمر شمشیر را- همچنان که در غلافش بود- بلند کرد و بر پهلوی (4) حضرت زد (5). فاطمه علیها السّلام فریاد زد.

عمر تازیانه را بلند کرد و بر بازوی آن حضرت زد. فاطمه علیها السّلام ناله زد: (یا ابتاه)!

ص: 560

1- (4) (ب) و (د): آیا ما را به حال خودمان رها نمی کنی؟
2- (5) (ب) و (د): و خانه ام را آتش می زنی.
3- (6) (الف) خ ل: و این بار با آتش آمد.

4- (7) (ب): به دو پهلوی حضرت زد.
5- (8) کلمه (وجأ) که در عبارت عربی بکار رفته بمعنای ضربتی است که ضارب بی پروا می زند تا به هر جایی پیش آمد اصابت کند و ملاحظه طرف مقابل را نمی کند.

عکس العمل امیر المؤمنین علیه السّلام در مقابل جسارت به حضرت زهرا علیها السّلام

ناگهان امیر المؤمنین علیه السّلام برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را تکانی داد و بر زمین زد و بر بینی و گردن او کوبید و تصمیم به قتل او گرفت.

ولی سخن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و وصیّت او در باره صبر و تسلیم را بیاد آورد، و فرمود: (ای پسر صُهاک (1)، قسم به خدایی که محمّد را به نبوّت کرامت داد، اگر نبود مقدّری که از طرف خداوند نوشته شده می فهمیدی که تو نمی توانی داخل خانه ام شوی) !

تصمیم به قتل حضرت زهرا علیها السّلام و عکس العمل امیر المؤمنین علیه السّلام

عمر فرستاد و کمک خواست. مردم رو به خانه آوردند و داخل شدند. خالد بن ولید شمشیر از غلاف بیرون کشید تا فاطمه علیها السّلام را بزنند! امیر المؤمنین علیه السّلام با شمشیر بر خالد حمله کرد. او حضرت را قسم داد، و حضرت هم دست نگهداشت (2).

بیرون آوردن امیر المؤمنین علیه السّلام از خانه

مقداد و سلمان و ابو ذر و عمّار و بریده اسلمی پیش آمدند و برای کمک امیر المؤمنین علیه السّلام داخل خانه شدند، و طوری شد که نزدیک بود فتنه ای بپا شود.

علی علیه السّلام را بیرون بردند و مردم هم پشت سر او آمدند. سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی رحمهم اللّٰه به دنبال آن حضرت براه افتادند در حالی که می گفتند: (چه زود به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله خیانت کردید و کینه هایی که در سینه ها داشتید بیرون آوردید).

بریده بن خصیب اسلمی گفت: (ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و وصیّش و بر دخترش

1- (9) (صُهاک) نام مادر عمر است.

2- (10) (ب) و (د): خالد بن ولید شمشیر برهنه کرد تا بر علی علیه السّلام بزند. زبیر با شمشیرش بر او حمله کرد، ولی امیر المؤمنین علیه السّلام او را قسم داد و او هم دست نگهداشت. (الف) خ ل: ... امیر المؤمنین علیه السّلام بر او حمله کرد، ولی او حضرت را قسم داد و حضرت دست نگهداشت.

حمله می کنی و او را می زنی، در حالی که قریش سوابق تو را خوب می دانند).

در اینجا خالد شمشیرش را در حالی که در غلاف بود بلند کرد تا بریده را بزند، ولی عمر او را گرفت و از این کار بازداشت.

2 کیفیت بیعت اجباری با ابو بکر

اوّلین سخن امیر المؤمنین علیه السّلام هنگام بیعت اجباری

امیر المؤمنین علیه السّلام را در حالی که گریبان او را گرفته و می کشیدند نزد ابو بکر رسانیدند.

همین که چشم ابو بکر به حضرت افتاد فریاد زد: (او را رها کنید)! حضرت فرمود: (چه زود بر اهل بیت پیامبرتان حمله کردید! ای ابو بکر، به چه حقّی و به چه میراثی و به چه سابقه ای مردم را بر بیعت خود ترغیب می کنی (1)؟! آیا تو دیروز به امر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله با من بیعت نکردی)؟

تهدید اوّل به قتل برای بیعت اجباری

عمر گفت: ای علی، این سخن را کنار بگذار. بخدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می کشیم. حضرت فرمود: (در این صورت بنده خدا و برادر مقتول پیامبر خواهم بود)! عمر گفت: (بنده خدای مقتول درست است، ولی برادر مقتول پیامبر درست نیست)! حضرت فرمود: (بدان بخدا قسم، اگر نبود مقدّر خداوند که ثبت شده و پیمانی که دوستم (پیامبر) با من عهد کرده و من هرگز از آن نخواهم گذشت، می فهمیدی که کدامیک از ما یارمان ضعیف تر و عددمان کمتر است). در این حال ابو بکر ساکت بود و سخنی نمی گفت.

1- (11) (ب) و (د): دعوت می کنی.

دفاع بریده اسلمی از امیر المؤمنین علیه السّلام

بریده برخاست و گفت: ای عمر، آیا شما آن دو نفر نیستید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به شما گفت:

(نزد علی بروید و بعنوان امیر المؤمنین بر او سلام کنید)، و شما دو نفر گفتید: آیا این از دستور خدا و دستور پیامبرش است؟ و آن حضرت فرمود: آری.

ابو بکر گفت: ای بریده، این جریان درست است، ولی تو غایب شدی و ما حاضر بودیم، و بعد از هر مسأله ای مسأله دیگری پیش می آید! عمر گفت: ای بریده، تو را به این موضوع چه کار است؟ و چرا در این مسأله دخالت می کنی؟! بریده گفت: (بخدا قسم در شهری که شما در آن حکمران باشید سکونت نخواهم کرد).

عمر دستور داد او را زدند و بیرون کردند!

دفاع سلمان از امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس سلمان برخاست و گفت: (ای ابو بکر، از خدا بترس و از این جایی که نشسته ای برخیز، و آن را برای اهلش واگذار که تا روز قیامت به گوارائی از آن استفاده کنند، و دو شمشیر بر سر این امت اختلاف نکنند).

ابو بکر به او پاسخی نداد. سلمان دو باره همان سخن را تکرار کرد. عمر او را کنار زد و گفت: تو را با این مسأله چکار است؟ و چرا در مسأله ای که در اینجا جریان دارد خود را داخل می کنی؟

سلمان گفت: ای عمر آرام بگیر! ای ابو بکر، از این جایی که نشسته ای برخیز و آن را برای اهلش واگذار تا بخدا قسم به خوشی تا روز قیامت از آن استفاده کنند. و اگر قبول نکنید از همین طریق خون خواهید دوشید و آزادشدگان و طردشدگان و منافقین در خلافت طمع خواهند کرد. بخدا قسم، اگر من می دانستم که می توانم ظلمی را دفع کنم یا دین را برای خداوند عزّت دهم شمشیرم را بر دوش می گذاردم و با شجاعت با آن

می زدم. آیا بر جانشین پیامبر خدا حمله می کنید (1)؟! بشارت باد شما را بر بلا و از آسایش ناامید باشید.

دفاع ابو ذر و مقداد و عمار از امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس ابو ذر و مقداد و عمار بپا خاستند و به علی علیه السّلام عرض کردند: (چه دستور می دهی؟ بخدا قسم اگر امر کنی آنقدر شمشیر می زنیم تا کشته شویم).

حضرت فرمود: (خدا شما را رحمت کند، دست نگهدارید و پیمان پیامبر و آنچه شما را بدان وصیّت کرده بیاد بیاورید). آنان هم دست نگه داشتند.

تهدید دوم به قتل برای بیعت اجباری

در حالی که ابو بکر بر منبر نشسته بود عمر به او گفت: چطور بالای منبر نشسته ای در حالی که این (مرد) نشسته و با تو روی جنگ دارد و بر نمی خیزد در بین ما با تو بیعت کند؟

آیا دستور نمی دهی گردنش زده شود (2)؟! این در حالی بود که امام حسن و امام حسین علیهما السّلام بالای سر امیر المؤمنین علیه السّلام ایستاده بودند. وقتی سخن عمر را شنیدند گریه کردند و صدای خود را بلند کردند که: (یا جدّاه، یا رسول اللّٰه).

امیر المؤمنین علیه السّلام آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید، بخدا قسم بر کشتن پدرتان قادر نیستند. این دو کمتر و ذلیل تر و کوچکتر از آن هستند.

دفاع امّ ایمن و ام سلمه از امیر المؤمنین علیه السّلام

ام ایمن نوبیّه- که در کودکی پرستار پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بوده- و نیز امّ سلمه پیش آمدند و گفتند: (ای عتیق (3)، چه زود حسد خود را نسبت به آل محمّد علیهم السّلام آشکار ساختید).

1- (12) (ب) و (د): شمشيرم را بر دوشم می گذارم و با آن قومی را كه بر جانشين پيامبر و خليفه او در امّتش و پدر فرزندانش ادعای اميری كنند می زدم.
2- (13) (الف) خ ل: گردنش را بزنيم؟ !
3- (14) (عتيق) لقب ابو بكر است.

عمر دستور داد آن دو را از مسجد خارج کنند و گفت: (ما را با زنان چه کار است) !

تهدید سوم به قتل برای بیعت اجباری

بعد عمر گفت: ای علی، برخیز و بیعت کن. حضرت فرمود: اگر نکنم؟ گفت: بخدا قسم در این صورت گردنت را می زنیم (1) ! حضرت فرمود: بخدا قسم دروغ گفتی ای پسر صُهاک، تو قدرت بر این کار نداری، تو پست تر و ضعیف تر از این هستی.

تهدید چهارم به قتل برای بیعت اجباری

خالد بن ولید از جا برخاست و شمشیرش را بیرون کشید و گفت: (بخدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می کشم) ! امیر المؤمنین علیه السّلام به طرف او برخاست و جلو لباسش را گرفت و او را به عقب پرتاب کرد (2) بطوری که او را بر قفا به زمین انداخت و شمشیر از دستش افتاد !

تهدید پنجم به قتل برای بیعت اجباری

عمر گفت: ای علی بن ابی طالب، برخیز و بیعت کن. حضرت فرمود: اگر نکنم؟

گفت: بخدا قسم در این صورت تو را می کشیم.

امیر المؤمنین علیه السّلام سه مرتبه با این سخن حجت را بر آنان تمام کرد و سپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد.

ابو بکر هم بر دست او زد و به همین مقدار از او قانع شد.

سپس حضرت به طرف منزلش حرکت کرد، و مردم در پی حضرت به راه افتادند.

1- (15) (الف): گردنت زده می شود.
2- (16) (د): سپس او را بلند کرد.

3 غصب فدک

استدلال حضرت زهرا علیها السّلام برای بازگرداندن فدک

ابن عبّاس گفت: به حضرت زهرا علیها السّلام خبر رسید که ابو بکر فدک را به تصرّف خود در آورده است. آن حضرت همراه زنان بنی هاشم بیرون آمد تا بر ابو بکر وارد شد.

سپس فرمود: ای ابو بکر، می خواهی زمینی را از من بگیری که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آن را برای من قرار داد و از زمینی که مسلمانان با حمله و جنگ آن را بدست نیاورده اند به من بخشید؟ آیا پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نفرموده است: (مواظبت و احترام هر کسی را نسبت به فرزندانش بعد از او باید مراعات کرد؟ تو هم می دانی که آن حضرت برای فرزندش غیر فدک چیزی باقی نگذاشته است).

منع عمر از نوشتن سند و ردّ فدک

وقتی ابو بکر سخن آن حضرت و زنان همراه او را شنید دواتی خواست تا سند فدک را برای او بنویسد.

عمر وارد شد و گفت: ای خلیفه پیامبر! برایش ننویس تا در مورد آنچه ادعا می کند شاهد بیاورد. حضرت فرمود: آری، شاهد می آورم. عمر گفت: چه کسی؟ فرمود: علی و امّ ایمن. عمر گفت: شهادت زن عجمی که فصیح صحبت نمی کند قبول نیست. علی هم آتش را به دور قرص نان خود جمع می کند (1).

حضرت زهرا علیها السّلام برگشت در حالی که چنان از غیظ پر شده بود که قابل توصیف نبود، و بعد از آن مریض شد.

1- (17) (ب): مال را بسوی خود می کشد.

عیادت ابو بکر و عمر از حضرت زهرا علیها السّلام

علی علیه السّلام نمازهای پنجگانه را در مسجد بجا می آورد. هر بار که نماز می خواند ابو بکر و عمر به او می گفتند: (دختر پیامبر چطور است)؟! تا آنجا که بیماری حضرت شدّت یافت. باز هم از حال حضرت سؤال کردند و گفتند: (بین ما و او مسائلی واقع شد که خود بهتر می دانی، اگر صلاح بدانی از او برای ما اجازه بگیر تا از گناهمان نزد او عذرخواهی کنیم)؟ حضرت فرمود: این با شماست.

آن دو برخاستند و کنار در خانه نشستند. علی علیه السّلام نزد فاطمه علیها السّلام آمد و فرمود: (ای زن آزاد (1)، فلانی و فلانی پشت در هستند و می خواهند بر تو سلام کنند، چه صلاح می دانی)؟

حضرت زهرا علیها السّلام عرض کرد: خانه خانه تو و زن آزاد هم همسر توست، هر چه می خواهی انجام بده. فرمود: (پوشش سرت را محکم کن). آن حضرت هم سر خود را پوشانید و رویش را به طرف دیوار گردانید.

نفرین حضرت زهرا علیها السّلام بر ابو بکر و عمر

ابو بکر و عمر وارد شدند و سلام کردند و گفتند: از ما راضی باش، خدا از تو راضی باشد. حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: چه چیزی شما را به این کار وادار کرده است؟ گفتند: ما به بدی خود اعتراف می کنیم و امیدواریم ما را ببخشی و کینه ما را از دل بیرون آوری.

فرمود: اگر راست می گوئید، در باره آنچه از شما سؤال می کنم به من خبر دهید، چرا که من چیزی از شما سؤال نمی کنم مگر آنکه می دانم شما آن را می دانید. اگر راست بگوئید می دانم که شما در آمدنتان راست می گوئید. گفتند: هر چه می خواهی سؤال کن.

فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدید که می فرمود: (فاطمه پاره تن من است، هر کس او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده است)؟ گفتند: آری. حضرت دستها را بسوی آسمان بلند کرد و فرمود: (خدایا این دو مرا اذیت کردند. من شکایت این دو را

1- (18) کلمه (آزاد) برای سخن بعد است که (چه صلاح می دانی)، یعنی اختیار با توست و من به تو تحمیل نمی کنم.

به پیشگاه تو و پیامبرت می نمایم. نه بخدا قسم، هرگز از شما راضی نمی شوم تا پدرم پیامبر را ملاقات کنم و آنچه شما انجام دادید به او خبر دهم، تا در باره شما حکم کند).

اینجا بود که ابو بکر صدای وای و ویل بلند کرد و به شدّت به جزع و فزع افتاد. عمر گفت: ای خلیفه پیامبر، از سخن زنی جزع و فزع می کنی؟!

4 شهادت و تدفین حضرت زهرا علیها السّلام

وصیّت های حضرت زهرا علیها السّلام

ابن عبّاس می گوید: حضرت زهرا علیها السّلام بعد از رحلت پدرش پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله چهل شب ماند. (1) وقتی بیماریش شدّت یافت علی علیه السّلام را صدا زد و فرمود: (ای پسر عمو، حال مرا که می بینی، من تو را وصیت می کنم که با دختر خواهرم زینب ازدواج کنی تا برای فرزندانم مثل خودم باشد. و برای من تابوتی آماده کنی، که من دیدم ملائکه آن را توصیف می کردند. و بر جنازه من و دفنم و نماز بر من احدی از دشمنان خدا حاضر نشوند).

ابن عبّاس می گوید: این همان سخن امیر المؤمنین علیه السّلام است که فرمود: مسائلی بود که برای ترک آنها راهی نیافتم، چرا که قرآن طبق آن بر قلب محمّد صلی اللّٰه علیه و آله نازل شده بود (2): یکی جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین که دوستم پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله مرا به جنگ با آنان وصیّت کرده و بر سر آن با من پیمان بسته بود، و دیگر تزویج امامه دختر زینب که فاطمه به من وصیّت کرده بود.

عکس العمل شهادت حضرت زهرا علیها السّلام بین مردم

ابن عبّاس می گوید: حضرت زهرا علیها السّلام همان روز (3) از دنیا رفت. صدای گریه زن و مرد

1- (19) کلمه (بقیت) یا (لبثت) که در اینجا به کار رفته دو احتمال دارد: 1- حضرت چهل روز بعد از پدر بزرگوار زنده ماند. 2- حضرت تا چهل روز- در

عین مریضی- حالش بهتر بود و بعد از آن شدّت یافت.
2- (20) (ب) و (د): دو مسأله که بر ترک آن دو راهی نداشتم مگر آنکه بر آنچه بر محمّد صلی اللّه علیه و آله نازل شده کافر شوم.
3- (21) منظور از (همان روز) یا روز چهلم است، و یا همان روزی که حضرت وصیّت فرمود.

مدینه را به لرزه در آورد، و مردم مانند روزی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفته بود متحیّر ماندند.

ابو بکر و عمر هم بعنوان تسلیت به امیر المؤمنین علیه السّلام آمدند و گفتند: (ای ابو الحسن، برای نماز بر دختر پیامبر بر ما سبقت مگیر).

نماز و تدفین مخفیانه حضرت زهرا علیها السّلام

شب که شد علی علیه السّلام عبّاس و فضل و مقداد و سلمان و ابو ذر و عمّار را صدا زد.

عبّاس جلو رفت و بر آن حضرت نماز خواند (1) و او را دفن کردند.

صبح که مردم برخاستند ابو بکر و عمر به همراهی آنان آمدند و قصد داشتند بر حضرت زهرا علیها السّلام نماز بخوانند. مقداد گفت: دیشب حضرت فاطمه علیها السّلام را دفن کردیم! عمر رو به ابو بکر کرد و گفت: به تو نگفتم، آنها زود این کار را می کنند؟! عبّاس گفت: آن حضرت وصیّت کرده بود شما دو نفر بر او نماز نخوانید.

قصد عمر برای نبش قبر حضرت زهرا علیها السّلام و عکس العمل امیر المؤمنین علیه السّلام

عمر گفت: بخدا قسم ای بنی هاشم، شما حسد قدیمی تان را نسبت به ما هرگز ترک نمی کنید. این کینه هایی که در سینه های شماست هرگز از بین نمی رود (2). بخدا قسم قصد کرده ام قبر او را نبش کنم و بر او نماز بخوانم! امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بخدا قسم ای پسر صُهاک، اگر چنین قصدی نمایی دستت را بسویت بر می گردانم، بخدا قسم اگر شمشیرم را بیرون کشم آن را غلاف نخواهم کرد مگر با گرفتن جان تو! (اگر می توانی) قصدت را عملی کن. در اینجا عمر شکست خورد و سکوت کرد و دانست که علی علیه السّلام هر گاه قسم یاد کند آن را عملی می کند.

سپس علی علیه السّلام فرمود: ای عمر، تو همان کسی نیستی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قصد کشتن تو را

1- (22) این صورت ظاهری قضیّه است، و طبق احادیث خود امیر المؤمنین علیه السّلام قبلا بر بدن حضرت نماز خوانده بود. بحار: ج 43 ص 188 و 193 و 215 مراجعه شود.

2- (23) (ب) و (د): آیا وقت آن نشده است که این کینه هایی که در دل شماست از بین برود؟ !

نمود و سراغ من فرستاد. من در حالی که شمشیر به کمرم بسته بودم آمدم و به سویت حمله کردم تا تو را بکشم، ولی خداوند عز و جل آیه نازل کرد که: فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (1)، یعنی: (نسبت به آنان عجله مکن که برایشان آماده کرده ایم).

لذا ابو بکر و عمر و مردم برگشتند.

5 نقشه قتل امیر المؤمنین علیه السّلام

توطئه ابو بکر و عمر و خالد برای قتل امیر المؤمنین علیه السّلام

ابن عبّاس می گوید: آنان در بین خود نقشه کشیدند و مذاکره کردند و گفتند:

(تا این مرد زنده است هیچ کار ما به درستی انجام نخواهد شد)! ابو بکر گفت: برای قتل او چه کسی مناسب است؟ عمر گفت: خالد بن ولید! سراغ خالد فرستادند و گفتند: ای خالد، نظرت در باره کاری که می خواهیم بر عهده تو بگذاریم چیست؟ خالد گفت: هر چه می خواهید بر عهده ام بگذارید. بخدا قسم اگر قتل پسر ابو طالب را بر عهده ام قرار دهید انجام می دهم. گفتند: بخدا قسم، تصمیمی غیر از این نداریم. گفت: من برای این کار حاضرم.

ابو بکر گفت: وقتی به نماز صبح ایستادیم تو کنار علی بایست در حالی که شمشیر همراهت باشد، و وقتی سلام نماز را دادم گردن او را بزن! گفت: باشد. و با این تصمیم از یک دیگر جدا شدند.

پشیمانی ابو بکر هنگام اجرای نقشه قتل

ابو بکر در باره دستوری که برای قتل علی علیه السّلام داده بود به فکر فرو رفت و تشخیص

1- (24) سوره مریم: آیه 84.

داد که اگر چنین کاری انجام دهد جنگی شدید و فتنه ای طولانی بپا خواهد شد. لذا از دستوری که به خالد داده بود پشیمان شد و آن شب تا صبح خوابش نبرد. سپس به مسجد آمد در حالی که صفهای نماز بر پا بود. جلو رفت و برای مردم نماز خواند و در همان حال به فکر رفته بود و نمی دانست چه می گوید.

خالد بن ولید در حالی که شمشیر به کمر بسته بود آمد و کنار امیر المؤمنین علیه السّلام ایستاد، و آن حضرت متوجه قضیّه شده بود (1).

همین که ابو بکر تشهّد نماز را تمام کرد قبل از آنکه سلام دهد فریاد زد: (ای خالد، آنچه به تو دستور دادم انجام مده، که اگر انجام دهی تو را به قتل می رسانم) و سپس از راست و چپ سلام نمازش را داد (2).

عکس العمل امیر المؤمنین علیه السّلام در توطئه قتل

امیر المؤمنین علیه السّلام از جا حرکت کرد و گریبان خالد را گرفت و شمشیر را از دستش بیرون آورد. سپس او را بر زمین زد و روی سینه اش نشست و شمشیرش را گرفت تا او را بکشد.

اهل مسجد جمع شدند تا خالد را خلاص کنند ولی نتوانستند. عباس گفت: او را بحقّ قبر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قسم دهید که دست بردارد. آن حضرت را به قبر رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله قسم دادند و حضرت او را رها کرد. او هم برخاست و به منزلش رفت.

عکس العمل اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام در توطئه قتل حضرت

زبیر و عباس و ابو ذر (3) و مقداد و بنی هاشم آمدند و شمشیرها برکشیدند و گفتند:

1- (25) (ب): علی علیه السّلام مطلب را زیر نظر داشت.
2- (26) از راست و چپ سلام داد، طرز سلام دادن عامه در نماز است که در آخر نماز یک بار به سمت راست توجه کرده سلام نماز را می گویند و یک بار به سمت چپ توجه کرده سلام می گویند.

3- (27) در (ب) و (د): سلمان بجای ابو ذر آمده است.

(بخدا قسم دست از کارهایتان بر نمی دارید تا سخن بگوید و عمل کند) .(1)

در اینجا در بین مردم اختلاف افتاد و در هم پیچیدند و اضطرابی ایجاد شد.

عکس العمل زنان بنی هاشم در توطئه قتل امیر المؤمنین علیه السّلام

زنان بنی هاشم بیرون آمدند و فریاد زدند و گفتند: ای دشمنان خدا، چه زود دشمنی با پیامبر و اهل بیتش را ظاهر ساختید. دیر زمانی بود که چنین تصمیمی را در باره پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله داشتید ولی نتوانستید.

دیروز دختر او را کشتید، و امروز می خواهید برادرش و پسر عمویش و وصیّش و پدر فرزندانش را بقتل برسانید؟ بخدای کعبه قسم، دروغ گفته اید، شما به قتل او دست نخواهید یافت.

و طوری شد که مردم ترسیدند فتنه عظیمی بپا شود.

روایت از کتاب سلیم:

1. بحار: ج 8 قدیم ص 56.

2. بحار: ج 43 ص 197 ح 29.

3. بحار: ج 81 ص 256 ح 18.

4. عوالم، جلد حضرت زهرا علیها السّلام: ص 220 ح 1.

روایت با سند به سلیم:

1. کتاب بهار تألیف حسین بن سعید اهوازی، بنقل ابن طاوس در الیقین: باب 115.

روایت از غیر سلیم:

1. احتجاج طبرسی: ج 2 ص 119.

1- (28) (ب) و (د): تا سخن بگوئیم و عمل کنیم.

بخش دوّم تتمه متن کتاب سلیم

اشاره

در نوع (ج) از نسخه های کتاب- که کاملتر است- احادیثی آمده که در (الف) و (ب) و (د) وجود ندارد، بجز حدیث 58 که در نوع (ب) نیز هست. این 22 حدیث در این فصل از شماره 49 تا 70 ذکر می گردد. برای اطلاع بیشتر به ص 181 مقدمه مراجعه شود.

ص: 573

49 ناگفته هایی از جریان (انّ الرجل لیهجر):

اشاره

سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غیاب عمر، نوشتن کتف و شاهد گرفتن بر آن، برنامه ای که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای نوشتن کتف در نظر داشت. تأیید این حدیث.

ناگفته هایی از جریان (انّ الرجل لیهجر):

اشاره

سلیم بن قیس می گوید: از سلمان شنیدم که می گفت: بعد از آنکه آن مرد (عمر) آن سخن را گفت (1) و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله غضبناک شد و (کتف) را رها کرد، از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که فرمود: (آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نپرسیم چه مطلبی می خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می نوشت احدی گمراه نمی شد و دو نفر هم اختلاف نمی کردند)؟

سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غیاب عمر

من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام باقی ماندند. من و دو رفیقم ابو ذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی علیه السّلام به ما فرمود: بنشینید.

حضرت می خواست از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سؤال کند و ما هم می شنیدیم، ولی خود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ابتداء فرمود: (برادرم، نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟! جبرئیل کمی قبل از این نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امّت است و رفیقش (ابو بکر) گوساله آن است (2)، و خداوند تفرقه و اختلاف را بعد از من بر امّتم نوشته است. لذا جبرئیل به من دستور داد

1- (1) منظور همان سخن عمر است که وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله در ساعات آخر عمر کتف طلب کرد تا در آن چیزی بنویسد که مردم هرگز گمراه نشوند، عمر گفت: (پیامبر هذیان می گوید)! و بدین وسیله از نوشتن کتف مانع شد. منظور از (کتف) هم استخوان پهن شانه گاو یا شتر است که برای نوشتن از آن استفاده می کردند.

2- (2) (ج) خ ل: او سامری این امت و رفیق گوساله آن است.

بنویسم آن نوشته ای را که می خواستم در کتف بنویسم و این سه نفر را بر آن شاهد بگیرم. برایم ورقه ای بیاورید).

نوشتن کتف و شاهد گرفتن بر آن

برای حضرت ورقه ای آوردند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی یکی املا می فرمود و علی علیه السّلام بدست خویش می نوشت.

همچنین فرمود: من شما را شاهد می گیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در امّتم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین اند.

راوی می گوید: از نام امامان جز دو نفر بنام (محمد) و (علی) بیادم نماند و در نام بقیّه ائمه علیهم السّلام به اشتباه افتادم (1)، ولی توصیف حضرت مهدی و عدالت او و برنامه اش (2) را شنیدم و اینکه خداوند بدست او زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد.

برنامه ای که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای نوشتن کتف در نظر داشت

سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من خواستم تا این را بنویسم، سپس آن را به مسجد ببرم و عموم مردم را دعوت کنم و آن را برایشان بخوانم و آنان را بر آن شاهد بگیرم. ولی خداوند نخواست و آنچه اراده کرده بود مقدر نمود.

تأیید این حدیث

سلیم می گوید: در زمان حکومت عثمان با ابو ذر و مقداد ملاقات کردم، و آنان

1- (3) این اشتباه از سلمان یا سلیم یا ابان نمی تواند باشد زیرا در موارد مختلف همین کتاب نام امامان علیهم السّلام از قول ایشان تصریح شده

است. پیداست که در اینجا بعنوان تقیّه این سخن گفته شده تا ظالمین نام امامان علیهم السّلام را ندانند و آنان را نشناسند.
2- (4) (ج) خ ل: علم او.

همین مطلب را برایم نقل کردند.

سپس امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام را در کوفه ملاقات کردم. آنان هم بطور سرّی همین مطلب را برایم نقل کردند و هیچ کم و زیادی نکردند، گویی با یک زبان سخن می گفتند.

این حدیث شباهت به اواخر حدیث 13 دارد. برای مدارک به آنجا مراجعه شود.

ص: 577

50 منع پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از خوابیدن در مسجد، حلیّت مسجد برای پیامبر و علی علیهما السّلام، علی علیه السّلام دورکننده نااهلان از حوض کوثر.

منع پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از خوابیدن در مسجد

سلیم بن قیس از جابر بن عبد اللّٰه انصاری نقل می کند که گفت: روزی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نزد ما آمد در حالی که در دستش چوبه ای تازه از درخت خرما بود و ما در مسجد آن حضرت جمع بودیم. حضرت ما را می زد و می فرمود: در مسجد نخوابید.

حلیّت مسجد برای پیامبر و علی علیهما السّلام

جابر می گوید: ما بیرون رفتیم و علی علیه السّلام هم خواست با ما بیرون آید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود:

برادرم، کجا خارج می شوی؟ برای تو در مسجد حلال است آنچه برای من حلال است.

تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، خداوند به موسی دستور داد تا مسجد پاک و پاکیزه ای بنا کند که در آن جز خود و دو پسرش شبر و شبیر همراه او کسی ساکن نشود.

علی علیه السّلام دورکننده نااهلان از حوض کوثر

برادرم، قسم به آنکه جانم به دست اوست تو دورکننده (نااهلان) از حوضم به دست خود هستی همان طور که کسی شترهای بیمار (جرب) را از شتران خود دور می کند.

گویی مقام تو را کنار حوضم می بینم که همراهت عصایی از چوب عوسج است. (1)

روایت از غیر سلیم:

1. مناقب ابن شهرآشوب: ج 2 ص 194.

2. مناقب خوارزمی: ص 60.

3. مستدرک حاکم: ج 3 ص 138.

1- (1) (عوسج) درختچه ای خاردار است. منظور این است که با آن چوب نااهلان را دور می کنی.

51 ندای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حلّیت مسجد برای خاندان آن حضرت.

ندای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حلیّت مسجد برای خاندان آن حضرت

سلیم بن قیس می گوید: از امیر المؤمنین شنیدم که می فرمود: گویا پیامبر صلی اللّه علیه و آله را در صحن مسجدش می بینم که می فرماید:

(بدانید که مسجد من برای جنب و حائض حلال نیست جز من و برادرم و دخترم و همسرانم و خدمتکارانم و خانواده ام، آیا شنیدید؟ آیا برایتان روشن کردم؟ پس گمراه نشوید)، و این مطلب را با صدای بلند ندا می فرمود.

روایت از غیر سلیم:

1. مناقب ابن شهرآشوب: ج 2 ص 194.

2. سنن بیهقی: ج 7 ص 65.

3. سیره حلبیه: ج 3 ص 375.

ص: 579

52 راهنمایی سلمان و ابو ذر و مقداد به امیر المؤمنین علیه السّلام در زمان عمر، غصب نامها و القاب امیر المؤمنین علیه السّلام توسط ابو بکر و عمر.

راهنمایی سلمان و ابو ذر و مقداد به امیر المؤمنین علیه السّلام در زمان عمر

سلیم بن قیس می گوید: در زمان حکومت عمر بن خطاب نزد سلمان و ابو ذر و مقداد نشسته بودم. مردی از اهل کوفه آمد و برای درخواست ارشاد و هدایت نزد آنان نشست.

آنها به او گفتند: بر تو باد به کتاب خداوند که ملازم آن باشی و به علی بن ابی طالب که او با کتاب خداست و از آن جدا نمی شود. ما شهادت می دهیم از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدیم که می فرمود: (علی با قرآن و با حق است. به هر سو بگردد می گردد (1)، او اوّل کسی است که به خدا ایمان آورد، و اوّل کسی از امتم است که روز قیامت با من مصافحه می کند. او صدیق اکبر و (فاروق) جداکننده بین حق و باطل است. او وصیّ من و وزیرم و خلیفه ام در امتم است و طبق سنّت من می جنگد).

غصب نامها و القاب امیر المؤمنین علیه السّلام توسط ابو بکر و عمر

آن مرد به آنان گفت: پس چرا مردم ابو بکر را (صدیق) و عمر را (فاروق) می نامند؟

سلمان و ابو ذر و مقداد به او گفتند (2): مردم نام غیر آنان را بر آنها گذارده اند همان طور که خلافت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و امیر المؤمنین بودن را به آنان نسبت می دهند، در حالی که این نام

1- (1) عبارت در کتاب فضائل چنین است: علی با حق و حق با اوست، می گردد هر سو که حق او را بگرداند.
2- (2) از اینجا تا آخر حدیث در کتاب فضائل چنین است: مردم به حق علی علیه السّلام جاهلند. همان طور که آن دو نفر به خلیفه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله جاهلند به حق امیر المؤمنین علیه السّلام هم جاهلند. این دو نام، اسم آن دو نیست و اسم غیر آنان است. بخدا قسم علی علیه السّلام صدیق اکبر و فاروق نورانی است. بخدا قسم علی علیه السّلام خلیفه پیامبر و امیر المؤمنین است. آن حضرت به ما و آن دو دستور داد و همگی بر او بعنوان امیر المؤمنین و فاروق نورانی و صدیق اکبر سلام کردیم.

برای آنان نیست و اسم غیر آنان است.

علی علیه السّلام خلیفه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین است. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ما را و آن دو را نیز به همراه ما دستور داد و بر علی علیه السّلام بعنوان امیر المؤمنین سلام کردیم.

روایت با سند به سلیم:

1. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 230.

2. فضائل شاذان: ص 145.

3. نزهه الکرام: ص 557.

روایت از غیر سلیم:

1. مناقب ابن شهرآشوب: ج 3 ص 62.

ص :581

53 علت انتخاب جنگ توسط امیر المؤمنین علیه السّلام در جمل و صفّین، مظلومیّت دائمی امیر المؤمنین علیه السّلام و دفاع آن حضرت از خود.

علت انتخاب جنگ توسط امیر المؤمنین علیه السّلام در جمل و صفّین

سلیم می گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که در روز جمل و روز صفّین می فرمود:

(من نظر کردم و یکی از دو راه را در پیش روی خود دیدم: یا کفر به خداوند و انکار آنچه خدای تعالی نازل کرده است، و یا جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر. من جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را بر کفر به خداوند و انکار آنچه خدا نازل کرده و گرفتاری به زنجیرها در آتش جهنم ترجیح دادم، (البته) آنگاه که یارانی پیدا کردم.

مظلومیّت دائمی امیر المؤمنین علیه السّلام و دفاع آن حضرت از خود

فرمود: من از زمانی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفته همچنان مظلوم بوده ام. اگر قبل از امروز (1) یارانی برای احیای کتاب و سنّت می یافتم- همچنان که امروز یافته ام- می جنگیدم و نشستن برایم جایز نبود.

روایت از غیر سلیم:

1. کتاب صفّین (نصر بن مزاحم): ص 474.

2. تفسیر عیاشی: ج 2 ص 77 ح 23.

3. حلیه الاولیاء: ج 1 ص 85.

4. تاریخ دمشق: ج 35 ص 900.

5. فتوح ابن اعثم: ج 3 ص 264 و 284.

6. الاخبار الطوال: ص 188.

7. نظم درر السمطین: ص 118.

8. نزهه الابرار بروایت علّامه امینی در ثمرات الاسفار.

1- (1) یعنی روز جمل یا صفّین.

54 حذر از سه نفر در مورد دین، عصمت مناط اطاعت از پیامبر و ائمه علیهم السّلام، آسیاب ضلالت و گمراهی، راه اهل بیت علیهم السّلام راه خداوند، اهل بیت علیهم السّلام شاهدان بر مردم، آیاتی از قرآن در شأن اهل بیت علیهم السّلام.

حذر از سه نفر در مورد دین

سلیم بن قیس می گوید: از علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم که می فرمود: پیامبر صلی اللّه علیه و آله چنین فرمود:

بر دینتان از سه نفر بر حذر باشید:

مردی که قرآن را خوانده تا آنجا که آثار سرور را بر خود می بیند (1) بطوری که گوئی لباسی از ایمان او را به حالتی که خدا می خواهد تغییر داده است. در این حال شمشیر بر روی برادر مسلمان خود می کشد و تهمت شرک به او می زند.

عرض کردم: یا رسول اللّه، کدامیک به مشرک بودن سزاوارترند؟ فرمود: آنکه تهمت شرک می زند.

و دیگر، مردی که نقلها و گفته ها او را از راه صحیح منحرف کرده است، بطوری که هر گاه گفته ای تمام می شود نظیر آن را طولانی تر از آن می گوید. چنین کسی اگر دجّال را دریابد پیرو او می شود.

و دیگر، مردی که خداوند عز و جل به او قدرتی داده است، و او گمان کرده اطاعت او اطاعت خداوند و معصیت او معصیت خداوند است. ولی دروغ می گوید، هرگز اطاعت مخلوقی با معصیت خالق نمی شود، و اطاعت از کسی که معصیت خدا می کند جایز نیست.

عصمت، مناط اطاعت از پیامبر و ائمه علیهم السّلام

اطاعت مخصوص خداوند و پیامبرش و اولی الامری است که خداوند آنان را با

1- (1) (ج) خ ل: آثار سرور بر او ظاهر می شود.

خود و پیامبرش قرین کرده و فرموده است: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (1)، یعنی: (از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر و از صاحب اختیاران از خود اطاعت نمایید).

خداوند به این جهت دستور به اطاعت از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله داده است که آن حضرت معصوم و پاک است و به معصیت خداوند دستور نمی دهد، و نیز دستور به اطاعت از صاحبان امر داده است زیرا آنان معصوم و پاک اند و به معصیت خداوند دستور نمی دهند.

آسیاب ضلالت و گمراهی

سلیم می گوید: بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السّلام حدیث پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را به پایان رسانید فرمود:

باید آسیاب ضلالتی باشد. آنگاه که آن آسیاب بر پا شد آسیا می کند و آسیا کردن آن دندانه هایی خواهد داشت، و دندانه هایش تیزی آن است، و شکستن آن با خداوند است (2).

راه اهل بیت علیهم السّلام راه خداوند

نیکان عترتم و پاکان خاندانم، بردبارترین مردم در کودکی و داناترین آنان در بزرگی هستند.

بدانید که خداوند بوسیله ما تنگی و زمان سخت را به فرج می رساند و به دست ما دروغ را تغییر می دهد (3).

بدانید ما اهل بیتی هستیم که حکم ما از حکم خدا است و سخن راستگو را شنیده ایم. اگر دنبال راه ما بیایید و طریقه ما و آثار ما را پیروی کنید با روشنگری های ما

1- (2) سوره نساء: آیه 59.
2- (3) این عبارات همه بصورت کنایه است و نوعی از ابهام دارد. در اواسط حدیث 17 همین کتاب (ص 378) نظیر این عبارات آمده است.

3- (4) یعنی دروغ بودن آن را روشن می کند و آن را به راست تغییر می دهد.

هدایت می یابید، و اگر با ما مخالفت کنید هلاک می شوید. و اگر به ما اقتدا کنید ما را همراه کتاب خدا در پیش روی خود می بینید، و اگر با ما مخالفت کنید با این کار جز به خودتان ضرر نمی زنید.

اهل بیت علیهم السّلام شاهدان بر مردم

خداوند اهل هر زمانی را مورد سؤال قرار خواهد داد و شاهدان از ما بر آنان را در هر زمانی دعوت خواهد کرد. هر کس راست بگوید ما به صدق او شهادت می دهیم، و هر کس دروغ بگوید او را تکذیب می نمائیم.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ترساننده، هدایت کننده و فرستاده بر جن و انس تا روز قیامت است. بعد از او نبیّ و پیامبری نیست، و بعد از قرآن کتابی نازل نمی شود.

برای اهل هر زمانی هدایت کننده و راهنما و امامی است که آنان را هدایت می کند و راهنمایی می نماید و به کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان ارشاد می نماید. هر هدایت کننده ای از دنیا برود یکی مثل خود را جانشین قرار می دهد. آنان با قرآن و قرآن با ایشان است. آنان از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنان جدا نمی شود تا بر سر حوض کوثر نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله وارد شوند.

آیاتی از قرآن در شأن اهل بیت علیهم السّلام

ما اهل بیتی هستیم که پدرمان ابراهیم علیه السّلام بر ایمان دعا کرده و فرموده است: فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ (1)، یعنی: (قلبهایی از مردم را طوری گردان که به آنان میل داشته باشند).

مقصود خداوند از این آیه فقط ما هستیم.

و ما هستیم که خداوند قصد کرده است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تا آخر سوره (2)، (ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع

1- (5) سوره ابراهیم: آیه 37.

2- (6) سوره حج: آیه های 77 و 78.

و سجده بجا بیاورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار خیر انجام دهید به امید اینکه رستگار شوید) (تا آنجا که می فرماید: تا در این باره پیامبر بر شما و شما بر مردم شاهد باشید ...)، پیامبر صلی اللّه علیه و آله شاهد بر ما است و ما شاهدان خداوند بر خلقش و حجّت های او در زمینش هستیم.

ما هستیم که خداوند قصد کرده در کلامش: وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ (1) تا آخر آیه، (و این چنین شما را امّت وسط قرار دادیم تا شاهدان بر مردم باشید). هر زمانی امامی از ما دارد که شاهد بر اهل زمان خود است.

روایت با سند به سلیم:

1. خصال صدوق: ج 1 ص 157 باب 3 ح 133.

2. علل الشرائع: ج 1 ص 123 باب 102 ح 1.

ص: 586

1- (7) سوره بقره: آیه 143.

55 اعترافات سعد بن ابی وقّاص در باره امیر المؤمنین علیه السّلام

اشاره

اتمام حجّت سلیم بر سعد در مسأله عزلت او (1)

اتمام حجّت سلیم بر سعد در مسأله عزلت او، فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان سعد، جنگ خیبر از لسان سعد، واقعه غدیر از لسان سعد، دلیل نادرست سعد در عزلت.

اعترافات سعد بن ابی وقّاص در باره امیر المؤمنین علیه السّلام

اتمام حجت سلیم بر سعد در مسآله عزلت او

سلیم بن قیس می گوید: با سعد بن ابی وقّاص ملاقات کردم و به او گفتم: من از علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که فرمود: (از فتنه اخینس (2) بپرهیزید، از فتنه سعد بپرهیزید، که او به خواری حق و اهل آن دعوت می کند).

سعد گفت: خدایا من به تو پناه می برم از اینکه علی را مبغوض بدارم یا او مرا مبغوض بدارد، و از اینکه با علی بجنگم یا علی با من بجنگد، و از اینکه با علی دشمنی کنم یا علی با من دشمن باشد!!

فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان سعد

(سعد گفت:) علی خصالی داشته که برای احدی از مردم نبوده است:

او صاحب سوره برائت است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: (از قول من جز کسی که از من باشد مطلبی را ابلاغ نمی کند).

و آن حضرت در روز جنگ تبوک فرمود: (3) (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی بجز نبوّت، که پیامبری بعد از من نیست).

و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله دستور داد هر دری را که به مسجد باز است مسدود کنند جز در خانه

1- (1) منظور از عزلت او، کناره گیری اش از بیعت و اختیار خانه نشینی در خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام پس از عثمان است.
2- (2) (اخینس) یعنی عقب مانده و دوری گزیننده. و صیغه مصغّر دلالت بر بی ارزشی او دارد. و منظور همان سعد بن ابی وقّاص است چنان که تصریح شده است.
3- (3) در کتاب فضائل در اینجا اضافه دارد: تو وصیّ من هستی ...

علی. عمر بسیار کوشید تا حضرت به اندازه شکافی (1) بقدر دو چشمش به او اجازه دهد (که از منزلش به مسجد باز باشد) ولی پیامبر صلی اللّه علیه و آله مانع شد. در همان جا بود که حمزه و عباس و جعفر گفتند: (در خانه های ما را مسدود کردی ولی در خانه علی را رها کردی)؟

حضرت فرمود: من آنها را مسدود نکردم و در خانه او را من باز نکردم، بلکه خداوند آنها را مسدود کرد و در خانه او را باز کرد.

و وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله بین هر دو نفر از اصحابش برادری ایجاد کرد، علی علیه السّلام عرض کرد:

بین هر دو نفر از اصحابت برادری قراردادی و مرا رها کردی؟ پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: (تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم).

جنگ خیبر از لسان سعد

در روز خیبر هنگامی که ابو بکر و عمر از دشمن شکست خوردند پیامبر صلی اللّه علیه و آله غضب کرد و فرمود: چه شده است اقوامی را که با مشرکین برخورد می کنند و سپس فرار می کنند؟ فردا پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند. ترسو و فرارکننده نیست و برنمی گردد تا خداوند خیبر را بدست او فتح کند.

وقتی صبح شد نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله جمع شدیم و من روی خود را به آن حضرت نشان دادم (2).

حضرت فرمود: (برادرم کجاست، علی را برایم فراخوانید). علی علیه السّلام را نزد او آوردند و متوجه شدیم که چشم درد دارد و از شدت آن دست او را گرفته اند (و او را در راه رفتن راهنمایی می کنند)، و لباسی بر تن دارد که غبار آرد بر روی آن نشسته چرا که مشغول آسیا کردن برای خانواده اش بوده است.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله دستور داد تا سرش را بر دامن آن حضرت گذارد و در دو چشمش آب دهان مبارک ریخت. سپس لشکری برای او ترتیب داد و برایش دعا کرد. آن حضرت باز نگشت مگر آنکه خداوند برایش فتح کرد و صفیّه دختر حیی بن اخطب را نزد پیامبر صلی اللّه علیه

و آله آورد. حضرت صفیّه را آزاد کرد و سپس او را به ازدواج خود در آورد و آزادی او را مهریّه اش قرار داد (3).

ص: 588

1- (4) در کتاب فضائل: سوراخی.
2- (5) این را سعد بن ابی وقّاص می گوید، و منظورش این است که خود را نشان حضرت دادم تا شاید مرا بفرستد.
3- (6) یعنی وقتی صفیّه در جنگ اسیر شد کنیز حساب می شود و حضرت مالک او می شود. برای اینکه حضرت بعنوان زن آزاد با او ازدواج کرده باشد او را آزاد کرد و همین آزاد کردن را مهریّه او حساب کرد.

واقعه غدیر از لسان سعد

ای برادر بنی هلال (1)، بالاتر از این روز غدیر خم است. پیامبر صلی اللّه علیه و آله دست او را گرفت و دو بازوی او را بالا برد در حالی که من به او نگاه می کردم، و فرمود: (آیا من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر نیستم)؟ گفتند: آری، فرمود: (هر کس من صاحب اختیار او بوده ام علی صاحب اختیار اوست. خدایا هر کس او را دوست دارد دوست بدار و هر کس با او دشمن است دشمن بدار. حاضران به غایبان اطلاع دهند) (2).

دلیل نادرست سعد در عزلت

سلیم می گوید: سعد رو به من کرد و گفت: من شک کردم و هیچ گاه خود را به کشتن نمی دهم!! اگر علی بر من در فضیلتی که در آن حاضر نبودم سبقت گرفته است، من چنین گمان نمی کنم که خطاکار یا گناه کار باشم. البته او بر حق است (3)!!

روایت از کتاب سلیم:

1. اثبات الهداه: ج 2 ص 185 ح 902.

روایت با سند به سلیم:

1. فضائل شاذان، بروایت بحار: ج 42 ص 155 ح 23.

2. کتاب روضه، به روایت بحار: ج 42 ص 155 ح 23.

ص: 589

1- (7) این را سعد به سلیم می گوید، و اشاره اش به این جهت است که سلیم هلالی و از طایفه بنی هلال است.
2- (8) در کتاب فضائل چنین اضافه دارد: و آزاد به غلام خبر دهد.
3- (9) منظور سعد از این سخنان توجیه کار غلط خویش در کناره گیری از بیعت امیر المؤمنین علیه السّلام است. سعد که از چهره های شناخته شده نفاق است، برای حفظ آبروی ظاهری خود از یک سو می گوید: من فضائل علی علیه السّلام را انکار نمی کنم، و از سوی دیگر می گوید: من در تشخیص خود اشتباه کار یا گناهکار نیستم و من چون شک کرده ام خود را

به کشتن نمی دهم!!! و ما فراموش نمی کنیم که همین سعد در توطئه قتل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در عقبه هنگام بازگشت از حجه الوداع شرکت داشته و در جمیع جنگهای زمان ابو بکر و عمر و عثمان بعنوان یکی از بزرگترین سرلشکرهای مسلمین قلمداد شده است. او تمام شکها و نفاقهایش را هنگام بیعت و خلافت و جنگهای امیر المؤمنین علیه السّلام بیاد آورده است و نخواسته خود را به کشتن بدهد!!!؟

56 عدم حضور مهاجرین و انصار در مقابل علی علیه السّلام در جنگهای جمل و صفّین و نهروان، خبر سعد بن ابی وقّاص در باره رئیس خوارج.

عدم حضور مهاجرین و انصار در مقابل علی علیه السّلام در جنگهای جمل و صفّین و نهروان

ابان می گوید: سلیم گفت: حتی یک نفر از مهاجرین و انصار همراه طلحه و زبیر نبود. و نیز همراه معاویه هیچ کس از مهاجرین و انصار نبود، و نیز همراه خوارج در روز نهروان احدی از مهاجرین و انصار نبود.

خبر سعد بن ابی وقّاص در باره رئیس خوارج

سلیم می گوید: از سعد شنیدم که (مخدج) را یادآور شد، علی علیه السّلام فرمود: (کشته شد شیطان ناپیدا) (1).

و فرمود: از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود: (مادر او کنیزی از طایفه بنی سلیم و پدرش شیطانی است)!

1- (1) عبارت عربی (قتل شیطان الوهده) است، که احتمالا به معنای (مرده باد شیطان ناپیدا) است. کلمه (وهده) بمعنی زمین پست و یا گودی در زمین است که ظاهرا کنایه از ناپیدا بودن شیطنت اوست چنان که در بیابانی وسیع چنین حالتی حاکم است.

57 سخن سه نفر عزلت گزیدگان از بیعت امیر المؤمنین علیه السّلام.

سخن سه نفر عزلت گزیدگان از بیعت امیر المؤمنین علیه السّلام سلیم بن قیس می گوید: روزی نزد محمد بن مسلمه و سعد بن مالک و عبد اللّه بن عمر (1) نشستم. از آنان شنیدم که می گفتند: ما می ترسیم که بخاطر تخلّف از یاری علی و همراهی نکردن او در جنگ با گروه متجاوز، هلاک شده باشیم.

من گفتم: خدایا من از علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: (پیامبر صلی اللّه علیه و آله به من دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کنم).

سلیم می گوید: آنان گریه کردند و گفتند: علی علیه السّلام راست و نیک گفته است. او هرگز به خدا و پیامبرش جز نسبت حق نداده است. ما بخاطر تخلّفمان از یاری او و خوار کردن او استغفار می کنیم.

1- (1) این سه نفر همان کسانی هستند که بعد از عثمان از بیعت با امیر المؤمنین علیه السّلام و به جنگ رفتن همراه او کناره گرفتند. و سعد بن مالک همان سعد بن ابی وقاص است.

58 تبرّک به خاک پای امير المؤمنين عليه السّلام احتجاجات ابان بن ابى عيّاش بر حسن بصرى:

اشاره

دو فضيلت امير المؤمنين عليه السّلام از لسان حسن بصرى، احاديث دروغين حسن بصرى در توجيه نفاقش، اعتراف حسن بصرى به خلافت بلا فصل امير المؤمنين عليه السّلام، حسن ظنّ حسن بصرى نسبت به ابو بكر و عمر، روايات تقيّه براى توجيه نفاق حسن بصرى، دولت ابليس پس از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله، كيفيّت بيعت مردم با امير المؤمنين عليه السّلام پس از قتل عثمان، دفاع حسن بصرى از ابو بكر و عمر، ابو بكر و عمر اوّلين پايه گذاران گمراهى امّت، اعتراف همه اصحاب پيامبر صلى اللَّه عليه و آله به خلافت بلا فصل امير المؤمنين عليه السّلام، جريان نماز ابو بكر، هزار باب علم امير المؤمنين عليه السّلام، اعترافات حسن بصرى در باره جنگهاى امير المؤمنين عليه السّلام، خلط نفاق با تقيه در نظر حسن بصرى.

تبرّک به خاک پای امير المؤمنين عليه السّلام

سليم بن قيس مى گويد: از سلمان شنيدم كه مى گفت: پيامبر صلى اللَّه عليه و آله به امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:

(اگر نبود كه عده اى از امتم بگويند آنچه مسيحيان در باره عيسى بن مريم گفتند، در باره تو سخنى مى گفتم كه امتم در پى آثار قدمهايت در خاک باشند و آن را ببوسند) (1).

1- (1) در بحار: ج 68 ص 137 از جابر نقل كرده است: وقتى امير المؤمنين عليه السّلام با فتح خيبر به حضور پيامبر صلى اللَّه عليه و آله بازگشت آن حضرت به او فرمود: (اگر نبود كه عده اى از امتم در باره تو بگويند آنچه مسيحيان به حضرت مسيح عيسى بن مريم گفتند، امروز در باره تو سخنى مى گفتم كه از كنار هيچ گروهى عبور نكنى مگر آنكه خاک زير پاى تو و اضافه آب وضويت را بردارند و به آن شفا طلب كنند.

احتجاجات ابان بن ابی عیاش بر حسن بصری

دو فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام از لسان حسن بصری

ابان می گوید: در خانه ابو خلیفه (1)، این حدیث را از سلیم بنقل از سلمان برای حسن بصری نقل کردم. حسن بصری گفت: (بخدا قسم در باره علی دو حدیث شنیده ام که هرگز آنها را نقل نکرده ام). و سپس جریان سلام ملائکه بر امیر المؤمنین علیه السّلام (2) و حدیث روز احد (3) را نقل کرد.

ابان می گوید: من بعد از نقل او، آن دو حدیث را در صحیفه سلیم یافتم که از

جبرئیل آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه، ما و ملائکه از این گونه فداکاری و مواسات علی با تو تعجب کردیم. حضرت فرمود: ص :593

1- (2) ابو خلیفه حجاج بن ابی عتاب دیلمی همان کسی است که در زمان حجاج عده ای در بصره در خانه او مخفی شده بودند. به سرآغاز کتاب (ص 196) مراجعه شود.
2- (3) در بحار: ج 39 ص 95 از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله در شب جنگ بدر از مردم داوطلب خواست که سراغ آب برود. امیر المؤمنین علیه السّلام داوطلب شد و بیرون رفت. آن شب، شبی سرد همراه با وزش باد و تاریک بود. حضرت مشک آب را برداشت و بیرون آمد. وقتی به چاه رسید، سطلی پیدا نکرد. بناچار داخل چاه شد و پائین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد و براه افتاد. از مقابل او باد شدیدی آمد. آن حضرت نشست تا ردّ شد و برخاست. سپس باد دیگری وزید و حضرت نشست تا آن هم ردّ شد و برخاست. سپس باد دیگری وزید و حضرت نشست تا ردّ شد. وقتی آمد پیامبر صلی اللّه علیه و آله پرسید: یا ابا الحسن، چه چیزی تو را به تأخیر انداخت؟ فرمود: با وزش بادی برخورد کردم و سپس وزش باد دیگری و سپس با وزش دیگری که لرزه ام گرفته بود. حضرت فرمود: ای علی، می دانی آن چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: آن جبرئیل بود همراه هزار نفر از ملائکه، و او و آنها بر تو سلام کردند. سپس میکائیل همراه هزار ملائکه عبور کرد، و او و آنها بر تو سلام کردند. سپس اسرافیل همراه هزار ملائکه عبور کردند، و او و آنها بر تو سلام کردند.

3- (4) در بحار: ج 20 ص 85 نقل می کند که در روز جنگ احد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اشاره کرد به گروهی از دشمن که از طرف کوه احد پائین می آمدند. امیر المؤمنین علیه السّلام به آنها حمله کرد و آنان را فراری داد. سپس به گروه دیگری اشاره فرمود و امیر المؤمنین علیه السّلام بر آنها حمله کرد و آنان را فراری داد. سپس به گروه دیگری اشاره فرمود و باز بر آنها حمله کرد و آنان را فراری داد.

امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کرد و از خود حضرت شنیده بود.

ابان می گوید: وقتی این دو حدیث را در بین خود نقل کردیم من و او تنها شدیم و مردم متفرق شدند جز من و ابو خلیفه، و من آن شب را نزد او ماندم.

احادیث دروغین حسن بصری در توجیه نفاقش

(ابان می گوید:) حسن بصری آن شب گفت: اگر نبود روایتی که مردم از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل می کنند، چنین گمان داشتم که همه مردم از زمانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفته هلاک شده اند مگر علی و شیعیانش.

گفتم: ای ابو سعید (1)، حتی ابو بکر و عمر؟ گفت: آری.

گفتم: ای ابو سعید، آن روایت چیست؟ گفت: سخن حذیفه که (قومی نجات پیدا می کنند و تابعین آنها هلاک می شوند)! پرسیدند: ای حذیفه، این دیگر چطور می شود؟

گفت: (قومی که سوابقی دارند و در کنار آن بدعتهایی ایجاد کرده اند. سپس قومی که سوابقی ندارند در بدعتهایشان تابع آنان می شوند. آنان با سوابق خود نجات می یابند و تابعینشان بخاطر بدعتهای آنان هلاک می شوند) (2).

و دیگری کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به عمر- هنگامی که برای قتل حاطب بن ابی بلتعه از آن حضرت اجازه می خواست- حضرت فرمود: (ای عمر، تو چه می دانی؟ شاید خداوند نظری به گروه اهل بدر فرموده (3) و ملائکه اش را شاهد گرفته که من آنان را آمرزیدم، پس هر چه می خواهند عمل کنند) (4).

و دیگری حدیث جابر بن عبد اللَّه انصاری که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دو چیز را که باعث و علّت می شوند یادآور شد. گفتند: یا رسول اللَّه از دو باعث و علت، مقصودتان چیست؟ فرمود:

1- (5) (ابو سعید) کنیه حسن بصری است. و اینکه می گوید: (حتّی ابو بکر و عمر) یعنی با آن حدیث می پنداری که ابو بکر و عمر هلاک نشده اند؟ !
2- (6) یادآور می شود که این حدیث از جعلیّاتی است که حسن بصری برای توجیه نفاقش ذکر می کند.
3- (7) (ب): به خاندانی نظر فرموده.
4- (8) داستان حاطب بن ابی بلتعه در حدیث 15 پاورقی 8 بنقل از بحار: ج 21 ص 94 و 121 گذشت.

(هر کس با خدا ملاقات کند در حالی که به او شرک نورزد داخل بهشت می شود، و هر کس خدا را ملاقات کند در حالی که به او شرک می ورزد داخل آتش می شود). من هم در باره ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بخاطر همین روایات امید نجات و سلامتی دارم (1) !

اعتراف حسن بصری به خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السّلام

ابان می گوید: گفتم: اگر خلافت از طرف خدا و رسولش فقط برای علی علیه السّلام باشد نه برای دیگری، آیا بدعت ابو بکر و عمر را مثل بدعت عثمان و طلحه و زبیر حساب می کنی؟

حسن بصری گفت: ای احمق (2)، مبادا بگوئی: (اگر برای او باشد ...) ! بخدا قسم خلافت برای علی است و برای آنان نیست. چگونه فقط برای او نباشد بعد از آن چهار خصلت که موثّقین بیشمار از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله برایم نقل کرده اند.

پرسیدم: آن چهار خصلت کدام اند؟

گفت: سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و منصوب نمودن او در روز غدیر خم.

و کلام آن حضرت در جنگ تبوک که: (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی بجز پیامبری)، اگر غیر از پیامبری چیز دیگری هم بود حضرت آن را استثنا می کرد و یقینا می دانیم که خلافت غیر از نبوّت است.

و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آخرین خطابه ای که برای مردم ایراد کرد و بعد از آن داخل خانه اش شد و دیگر بیرون نیامد تا خداوند او را بنزد خود فرا خواند، فرمود: (ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسّک کرده اید هرگز گمراه نمی شوید.

کتاب خدا و اهل بیتم. خداوند لطیف و خبیر با من عهد کرده که این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند مانند این دو- و حضرت در این حال دو انگشت سبّابه خود را کنار یک دیگر قرار دادند- نه مانند این دو- و حضرت در این حال انگشت سبابه خود را کنار انگشت وسط قرار دادند- چرا که یکی از این دو جلوتر از

1- (9) (ب) و (د): گفتم: ای ابو سعید، با همین سه روایت در باره ابو بکر و عمر و عثمان امیدوار هستی؟ گفت: آری.
2- (10) (ب): ای برادرم.

دیگری است. به این دو تمسّک کنید تا گمراه و روگردان نشوید. از آنان تقدّم و پیشی نجویید که هلاک می شوید، و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما داناترند (1) .

و دیگر اینکه پیامبر صلی اللّه علیه و آله به ابو بکر و عمر- که دو نفر از هفت نفر بودند (2) - دستور داد تا به علی علیه السّلام بعنوان (امیر المؤمنین) سلام کنند.

حسن ظنّ حسن بصری نسبت به ابو بکر و عمر

حسن بصری ادامه داد: ای برادر عبد القیس (3) بجان خودم قسم، اگر برای ما جایز باشد که برای عثمان و طلحه و زبیر استغفار کنیم در حالی که بدعتها و کارهای خلاف آنان به حدی رسیده که برای ما ظاهر شده است، در این صورت جایز است برای ابو بکر و عمر هم استغفار کنیم (4) .

امّا طلحه و زبیر، که من شاهد بودم آنان به خواست خود و بدون اجبار با علی بیعت کردند. سپس بیعت خود را شکستند و خونهایی را که خدا حرام کرده بود بخاطر رغبت در دنیا و حرص بر ریاست و حکومت ریختند. هیچ گناهی بعد از شرک به خداوند، بالاتر از ریختن خونهایی که خداوند حرام کرده نیست.

و امّا عثمان، او سفیهان را مقرب کرد و متقیان را دور کرد، و رانده شده پیامبر صلی اللّه علیه و آله را

1- (11) از جمله (ای مردم ...) تا اینجا عبارت در (ب) چنین است: ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم: کتاب خدا و عترتم در اهل بیتم. و آن دو ریسمانهای کشیده شده بین آسمان و زمین هستند. به آن دو تمسّک جوئید تا گمراه نشوید، چرا که آن دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر مانند این دو نزد من وارد شوند- که حضرت در این حال دو انگشت سبابه و وسط خود را به یک دیگر چسبانیدند. از آن دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آنان عقب نمانید که از دین خارج می شوید.

2- (12) (ب): دو نفر از نه نفر بودند. یعنی در بین هفت نفر یا نه بودند که برای این برنامه آمده بودند.
3- (13) این خطاب به ابان بن ابی عیاش است که از طایفه بنی عبد القیس بوده است. به ص 30 و 126 این کتاب مراجعه شود.
4- (14) نکته ای که حسن بصری از آن تغافل کرده این است که اولا پایه گذار همه فتنه ها و آماده کننده همه زمینه ها برای عثمان و طلحه و زبیر، آن دو نفر یعنی ابو بکر و عمر هستند، و ثانیا بدعتها و خلافهای ابو بکر و عمر بسی بزرگتر از عثمان و دیگران است.

پناه داد (1)، و اولیاء خداوند: ابو ذر و عده ای از صالحین را تبعید کرد، و مال را ثروت بین ثروتمندان قرار داد و بغیر آنچه خداوند نازل کرده حکم کرد و بدعتها و کارهای خلاف او بیشتر و بالاتر از آن است که شمرده شود. بزرگترین آنها سوزاندن کتاب خدا بود (2) و فجیع ترین آنها چهار رکعت نماز خواندن او در منی بعنوان مخالفت با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بود (3).

روایات تقیه برای توجیه نفاق حسن بصری

ابان می گوید: گفتم: اصلحک اللّٰه، رحمت فرستادن تو بر عثمان و قائل بودنت به فضیلت او چه می شود؟

گفت: من این کار را می کنم تا اولیاء و دوستان طاغی (4) و تجاوزکار و زورگو و ظالم او یعنی حجاج و قبل از او ابن زیاد و پدرش زیاد بشنوند. مگر نمی دانی آنان هر کس را به بغض عثمان و حبّ علی و اهل بیتش علیهم السّلام متّهم بدانند تبعید می کنند و او را قطعه قطعه می نمایند و او را می کشند؟

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: (مؤمن حق ندارد خود را ذلیل کند). پرسیدم: ذلیل کردن خود چگونه می شود (5)؟ گفت: خود را در معرض بلائی قرار دهد که طاقت آن را ندارد و نمی تواند در مقابل آن استقامت کند.

از علی علیه السّلام شنیدم که در روز قتل عثمان، از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل می کرد: (تقیه از دین خداست، و هر کس تقیه نکند دین ندارد. بخدا قسم اگر تقیّه نبود در دولت ابلیس خداوند عبادت نمی شد)!! مردی پرسید: دولت ابلیس چیست؟ فرمود: (هر گاه امور مردم

1- (15) منظور حکم بن ابی العاص است که در حدیث 25 پاورقی 59 گذشت.

2- (16) در باره سوزاندن قرآنها توسط عثمان به حدیث 11 پاورقی 56 مراجعه شود.

3- (17) منظور این است که نماز مسافر باید قصر یعنی دو رکعتی خوانده شود ولی عثمان عمدا آن را چهار رکعت خواند. در الغدیر: ج 8 ص 101 نقل کرده: در سال 29 هجری عثمان به سفر حج آمد و در منی خیمه ای بر پا کرد و نماز را در عرفه و در منی تمام خواند. وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام به او اعتراض کرد، پاسخ داد: این نظری است که از خود داده ام! به بحار: ج 8 قدیم ص 312 مراجعه شود.

4- (18) (ب): آزادشده گان.

5- (19) (ب): گفته شد: یا رسول اللّٰه، چگونه خود را ذلیل می کند؟

را امام ضلالت بدست بگیرد آن دولت ابلیس بر آدم است، و هر گاه امام هدایت آن را در اختیار بگیرد آن دولت آدم بر ابلیس است) (1).

دولت ابلیس پس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

حسن بصری ادامه داد: سپس امیر المؤمنین علیه السّلام آهسته به عمار و محمد بن ابی بکر فرمود و من هم می شنیدم: (از زمانی که پیامبرتان رحلت نموده بخاطر ترک من و پیروی تان از غیر من دولت ابلیس بوده اید) !

کیفیت بیعت مردم با امیر المؤمنین علیه السّلام پس از قتل عثمان

بعد از آن امیر المؤمنین علیه السّلام سه روز از مردم پنهان شد. مردم او را طلب کردند و در خانه ای چوبی در طایفه بنی نجّار نزد او آمدند و گفتند: ما سه روز در این امر مشورت کردیم و احدی از مردم را سزاوارتر از تو به خلافت نیافتیم. تو را بخاطر امّت محمد صلی اللَّه علیه و آله قسم می دهیم که مبادا ضایع شوند و امور آنان را غیر تو بدست بگیرد.

مردم با آن حضرت بیعت کردند و اوّل کسانی که با او بیعت کردند طلحه و زبیر بودند. آن دو بعد از آن به بصره آمدند با این گمان که به اجبار بیعت کرده اند، ولی دروغ می گفتند.

مردی از منطقه (مهره) (2) نزد حضرت آمد و در این حال محمد بن ابی بکر کنار حضرت بود و من هم می شنیدم. حضرت به او فرمود: ای برادر مهره، آیا آمده ای بیعت کنی؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا بر سر این عقیده با من بیعت می کنی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حالی از دنیا رفت که خلافت حق من بود. پسر ابو قحافه به ظلم و تجاوز بر این حق ما چنگ انداخت و بعد از او عمر این کار را کرد؟ آن مرد عرض کرد: آری. و طبق همین

1- (20) (ب) و (د): هر گاه امام هدایت امور را بدست بگیرد دولت حق بر ابلیس است، و هر گاه امام ضلالت بدست بگیرد دولت ابلیس است.

2- (21) (مهره) منطقه خشکی در جزیره العرب بین حضرموت و عمّان است.

عقیده با اختیار و بدون اجبار با آن حضرت بیعت کرد.

ابان می گوید: به حسن بصری گفتم: آیا همه مردم بر این اعتقاد بیعت کردند؟ گفت:

نه، با کسانی که از آنان در امان بود و به آنان اطمینان داشت بر این اساس بیعت کرد.

دفاع حسن بصری از ابو بکر و عمر

ای برادر عبد القیس (1)، اگر برای ما جایز باشد که برای عثمان استغفار کنیم با آن گناهان کبیره و کارهای قبیح که مرتکب شده است، در این صورت برای ما جایز خواهد بود برای ابو بکر و عمر هم استغفار کنیم، چرا که آنان از ریختن خونها خود را آسوده نگهداشتند و در حکومت خود عفاف نشان دادند و خودداری کردند و رفتار نیک داشتند!! آنان ظلم و خلط (2) کردن های عثمان را مرتکب نشدند، و کار طلحه و زبیر را نیز انجام ندادند که بیعت را شکستند و خونها را بقصد دنیا و حکومت ریختند، در حالی که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده بودند که از آنچه مرتکب شدند و به انجام رساندند نهی می کرد. آنان امر خدا و رسولش را بعد از اتمام حجّت و شاهد ترک کردند چرا که امر خدا و رسول را سبک می شمردند.

ای برادر عبد القیس، اگر بگوئی (ابو بکر و عمر هم از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده بودند آنچه در باره علی علیه السّلام فرموده بود)، این مطالب را عثمان و طلحه و زبیر هم شنیده بودند ولی آنان مرتکب آن جنگ و خونریزی ها شدند در حالی که این دو از ارتکاب آن خود را کنار نگه داشتند (3)!!

1- (22) چنان که قبلا هم ذکر شد این خطاب حسن بصری به ابان بن ابی عیاش است که از طایفه بنی عبد القیس بوده است.
2- (23) در (ب) بجای تخلیط است.
3- (24) نفاق و تجاهل حسن بصری در چنین مواردی باطن او را بخوبی نشان می دهد. امّا اینکه ابو بکر و عمر خود را از خونریزی ها کنار نگه داشتند، باید گفت مگر شهادت حضرت فاطمه زهرا و فرزندش حضرت

محسن علیهما السّلام بزرگترین جنایت آنان نیست؟ مگر این همه خونهایی که در زمان آن دو در جنگها ریخته شد به حساب آنان نیست؟ و آیا آنان پایه گذار فتنه هایی نیستند که دامنه اش به حکومت عثمان و فتنه های طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و یزید و بعد از آنها منجر شد؟ و آیا همه خونهایی که تا روز قیامت بنا حق ریخته می شود به حساب آنان نیست؟ ائمه علیهم السّلام چنین فرموده اند اگر چه حسن بصری ها خود را به تجاهل می زنند. و امّا اینکه در حکومت خود عفاف نشان دادند و رفتار خوش داشتند، در این باره باید گفت عفاف و رفتار خوش را چگونه معنی کنیم. البته منافقی چون حسن بصری نفاق ابو بکر و عمر در شکل حکومت و زندگیشان را خواهد پسندید، ولی شیعه و تاریخ شیعه بیدارتر و هوشیارتر از آن است که فریب ظاهر نفاق را بخورد و از جنایات چشم بپوشد.

ابو بکر و عمر اولین پایه گذاران گمراهی در امّت

ای برادر عبد القیس، اگر بگوئی ابو بکر و عمر اوّل کسانی هستند که این راه را باز کردند و پایه گذاری نمودند و با چنگ انداختن به آنچه که یقینا می دانستند در آن حقّی ندارند و خداوند آن را برای غیر ایشان قرار داده (1)، فتنه و بلا را بر امت وارد کردند. و اینکه آن دو بعنوان (امیر المؤمنین) بر علی علیه السّلام سلام کردند، و هنگامی که حضرت آن دو را به سلام کردن بر او امر کرد گفتند: آیا این از طرف خدا و رسولش است؟ فرمود:

(آری، از طرف خدا و رسولش است)، اگر این را بگوئی سخن بجائی گفته ای.

هنگامی که ابو ذر حدیث سلام کردن آن دو بعنوان (امیر المؤمنین) همراه خود و مقداد و سلمان را نقل می کرد، بمن گفت: از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدیم که می فرمود: (هیچ امتی امور خود را بدست کسی نمی سپارند در حالی که عالم تر از او در میان آنان باشد مگر آنکه کارشان رو به سقوط می رود تا به آنچه ترک کرده اند بازگردند).

اعتراف همه اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله به خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السّلام

ای برادر عبد القیس، ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و همه اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله شکی نداشتند و در این باره اختلافی بین آنان نبود که علی بن ابی طالب علیه السّلام اوّلین آنان در اسلام و بیشترین آنان از نظر علم و بالاترین آنان در زحمت برای جهاد در راه خدا و مبارزه با اقران و جانفشانی برای حفظ پیامبر صلی اللّه علیه و آله بود.

1- (25) (ب): و خداوند علی علیه السّلام را نسبت به خلافت از آن دو سزاوارتر می دانسته است.

هیچ مسأله مهمی و ناراحتی و مبارزه با شجاعی و فتح قلعه ای برای پیامبر صلی اللّه علیه و آله پیش نیامد مگر آنکه علی علیه السّلام را بخاطر اطمینانی که به او داشت و فضیلتی که از او می دانست پیش می فرستاد.

(همچنین اصحاب شکی نداشتند در اینکه) علی علیه السّلام عالمترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبرش است و نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از همه محبوبتر است، و اینکه او وصیّ پیامبر صلی اللّه علیه و آله است.

و اینکه او در هر روز و شبی با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ورود و خلوتی داشت که هر گاه سؤال می کرد حضرت جواب عطا می فرمود و هر گاه سکوت می کرد حضرت ابتداء سخن می گفت (1).

(و شکی نداشتند که) علی علیه السّلام بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در علم و فقه به احدی نیاز پیدا نکرد.

همه آنان به او احتیاج داشتند، ولی او به احدی احتیاج نداشت. او سوابق و مناقب و مطالبی از قرآن که خدا در باره او نازل کرده بود داشت که برای احدی از آنان نبود. و از همه آنان در بخشش دست و سخاوت نفس و شجاعت در جنگ (2) بالاتر بود.

هیچ خصلتی از خصال خیر نبود که برایش نظیر و شبیه و همتایی در آن باشد همچنان که در زهد در دنیا و اجتهادش چنین بود (3).

از جمله آنچه خداوند او را مخصوص آن کرده اینکه اوائل زندگی خود را برای مردم مطرح کرد و معلوم شد احدی از مردم در هیچ خیری بر او سبقت نگرفته، و پیامبر صلی اللّه علیه و آله هرگز احدی را بر او امیر قرار نداده و هرگز احدی در نماز بر او مقدّم نشده است (4).

جریان نماز ابو بکر

ابان می گوید: گفتم: ای ابو سعید، آیا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به ابو بکر دستور نداد تا برای مردم نماز جماعت بخواند؟

1- (26) (ب) و هر گاه سکوت می کرد بر آن حضرت املا می فرمود.

2- (27)- (ب): شجاعت قلب.
3- (28) (ب): .... همتایی در دنیا و نه در جهاد و نه در پرهیزکاری و نه قوت در امر خداوند نداشت. از جمله آنچه خداوند او را به آن اختصاص داده اینکه در فضیلت بر مؤمنان اوّل همراه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فضیلت داشت. (یعنی: در بین مسلمانان اوّلیه بر دیگران ترجیح داشت، و نسبتش به آنان همچون پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود.
4- (29) (ب): هرگز امیری را بر او فرمانده قرار نداده و امام جماعتی را در نماز امام بر او قرار نداده است.

گفت: ای ابان، کجا رفته ای؟ ! اوّلا علی علیه السّلام همراه مردمی نبود که به ابو بکر دستور داد تا برایشان نماز بخواند (1)، آن حضرت با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود و پرستاری او را می کرد. آن حضرت به علی علیه السّلام وصیت می نمود و علی علیه السّلام هم نمازهایش را همراه حضرت می خواند.

و ثانیا این نماز برای ابو بکر هم به انجام نرسید. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیرون آمد و ابو بکر را عقب زده (2) و خود برای مردم نماز خواند (3).

1- (30) البته این بعنوان فرض است، یعنی اگر فرض کنیم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چنین دستور داده باشد. و در واقع این نظر حسن بصری است.
2- (31) (ب): بخدا قسم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیرون آمد و ابو بکر را از محراب کنار زد و ...
3- (32) در اینجا مناسب است جریان کامل نماز ابو بکر را نقل کنیم. در بحار: ج 28 ص 110 و ج 8 قدیم ص 25 از حذیفه بن یمان در نقل وقایع روزهای آخر عمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چنین نقل می کند: بلال مؤذن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود و در وقت هر نماز اذان می گفت. اگر آن حضرت قدرت بیرون رفتن داشت او را کمک می کردند و بیرون می آمد و برای مردم نماز می خواند، و اگر نمی توانست به علی بن ابی طالب علیه السّلام دستور می داد و آن حضرت برای مردم نماز می خواند. در آن بیماری علی بن ابی طالب علیه السّلام و فضل بن عباس دائما کنار حضرت بودند. آن شبی که افراد تحت فرمان اسامه وارد مدینه شدند، هنگام صبح بلال اذان گفت و طبق عادت آمد تا به آن حضرت اعلان نماز را خبر دهد. ولی دید بیماری حضرت شدت یافته و از ورود او جلوگیری شد. از سوی دیگر عایشه، به صهیب دستور داد تا سراغ پدرش ابو بکر برود و او را آگاه کند که بیماری پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شدت یافته و نمی تواند به مسجد برود، و علی بن ابی طالب هم مشغول امور آن حضرت و مشاهده اوست و نمی تواند برای نماز جماعت حاضر شود. تو به مسجد برو و برای مردم نماز بخوان چرا که این حالی است که برایت گوارا خواهد بود و بعد از این هم دلیلی برای تو خواهد بود). حذیفه می گوید: مردم در مسجد منتظر پیامبر یا علی علیهما السّلام بودند که طبق عادت روزانه ایام بیماری حضرت برایشان نماز بخوانند. در همین گیر و دار بودند که ابو بکر وارد

مسجد شد و گفت: (بیماری پیامبر شدت یافته و به من دستور داده برای مردم نماز جماعت بخوانم)! یکی از اصحاب گفت: چگونه تو چنین حقّی داری در حالی که تو از لشکر اسامه هستی. بخدا قسم هرگز کسی را نمی شناسم که سراغ تو فرستاده باشد و نه به تو دستور نماز داده باشد. سپس بلال مردم را مورد خطاب قرار داد و گفت: (همچنان بمانید- خدا شما را رحمت کند- تا من از پیامبر در این باره اجازه بگیرم). سپس به سرعت آمد و درب خانه را به شدت کوبید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله صدای در را شنید و فرمود: این در زدن شدید چیست؟ ببینید چه خبر است؟! فضل بن عباس بیرون آمد و درب را باز کرد و با بلال مواجه شد. پرسید: بلال چه خبری داری؟ بلال گفت: ابو بکر وارد مسجد شده و جلو رفته و در جای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله ایستاده و چنین گمان می کند که آن حضرت به او این دستور را داده است. فضل گفت: مگر ابو بکر در لشکر اسامه نیست؟! بخدا قسم این همان شرّ عظیمی است که دیشب وارد مدینه شده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله این خبر را به ما داده است. فضل بن عباس وارد خانه شد و بلال را هم همراه خود برد. حضرت پرسید: بلال، بیرون چه خبر است؟ بلال خبر را برای آن حضرت بیان کرد. حضرت فرمود: (مرا بلند کنید، مرا بلند کنید، مرا به مسجد ببرید. قسم به آنکه جانم بدست اوست برای اسلام بلا و فتنه عظیمی نازل شده است). سپس بیرون آمد در حالی که سر مبارک را بسته بود و بین علی علیه السّلام و فضل بن عباس قرار گرفته بود و پاهای مبارکش به زمین کشیده می شد و به این صورت وارد مسجد شد. در همین حال ابو بکر در محراب حضرت ایستاده بود، و عمر و ابو عبیده و سالم و صهیب و افرادی که شبانه وارد مدینه شده بودند اطراف ابو بکر را گرفته بودند، و اکثر مردم از خواندن نماز خودداری کرده بودند تا ببینند بلال چه خبری می آورد. وقتی مردم دیدند پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وارد مسجد شد و آن طور حالت سختی از بیماری دارد، این مطلب را بسیار بزرگ شمردند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله جلو رفت و ابو بکر را از پشت سر کشید و او را از محراب دور کرد. ابو بکر و افرادی که با او بودند پشت سر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله متواری شدند. مردم آمدند و پشت سر آن حضرت به نماز ایستادند در حالی که حضرت نشسته بود و بلال برای مردم تکبیر می گفت تا نماز حضرت پایان یافت. بعد حضرت نگاهی کرد و ابو بکر را ندید. لذا فرمود: ای مردم، آیا از پسر ابو قحافه و اصحابش تعجب نمی کنید که آنها را فرستادم و زیردست اسامه قرار دادم و به آنان دستور دادم به سمتی که فرستاده شده اند بروند، ولی آنان مخالفت کردند و برای ایجاد فتنه به مدینه برگشتند؟ بدانید که خداوند آنان را در فتنه انداخته است.

هزار باب علم امیر المؤمنین علیه السّلام

حسن بصری گفت: بخدا قسم، از علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: پیامبر صلی اللّه علیه و آله در بیماریش، برای من کلید هزار باب از علم را باز کرد که هر بابی هزار باب را باز می کند (1).

اعترافات حسن بصری در باره جنگهای امیر المؤمنین علیه السّلام

اعترافات حسن بصری در باره جنگهای امیر المؤمنین علیه السّلام (2)

حسن بصری ادامه داد: سپس مرحله دوّم زندگی اش را شروع کرد که بر ظلم صبر کرد (3)، تا وقتی که یارانی پیدا کرد و بر سر تأویل قرآن جنگید همان طور که بر سر تنزیل

1- (33) (ب): از هر بابی هزار باب باز می شود.
2- (34) با توجه به اینکه حسن بصری از مخالفین امیر المؤمنین علیه السّلام در جنگهای جمل و صفّین و نهروان بود و به حضرت اعتراض می کرد که چرا خونهای مسلمین را به زمین می ریزد!!
3- (35) منظور ظلم ابو بکر و عمر و عثمان است.

آن جنگید (1). او امر به معروف و نهی از منکر انجام داد و در راه خدا جهاد کرد تا شهید شد، و با حالتی پاکیزه و پاک و سعادتمند و شهید و مطهّر خدا را ملاقات کرد، و با آنان که خدا و رسولش به او دستور جنگیدن با آنها را داده بودند یعنی ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیده بود.

خلط نفاق با تقیه در نظر حسن بصری

ابان می گوید: حسن بصری این سخن را در اوائل عمرش در اوّل حکومت حجاج در حالی که در خانه ابو خلیفه متواری بود می گفت، و او در آن روز از شیعه به حساب می آمد.

وقتی بزرگ شد و مشهور گشت و از او شنیدم که در باره امیر المؤمنین علیه السّلام سخنان ناروا می گوید، با او خلوت کردم و آنچه (در اوائل عمرش) از او شنیده بودم برایش یادآور شدم. در جواب گفت: این مطالب را نسبت به من کتمان کن. من این سخنان را می گویم تا خونم را حفظ کنم، و اگر چنین نکنم چوب بر سرم بلند می کنند.

روایت از غیر سلیم:

1. بحار: ج 40 ص 81.

2. اللوامع النورانیّه: ص 373.

3. اللوامع النورانیّه: ص 376.

4. مناقب ابن شهرآشوب: ج 1 ص 264.

ص: 604

1- (36) عبارت در (ب) و (د) چنین است: سپس فضیلت دیگری بر مردم اتخاذ کرد. نخواست به ظلم کمک کرده باشد و لذا دست نگه داشت و خانه نشینی اختیار کرد تا آنکه یارانی پیدا کرد و بر تأویل قرآن جنگید همان طور که پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر تنزیل قرآن جنگید.

59 دعای امیر المؤمنین علیه السّلام در جنگهای جمل و صفّین و نهروان.

دعای امیر المؤمنین علیه السّلام در جنگهای جمل و صفّین و نهروان سلیم بن قیس می گوید: هر گاه امیر المؤمنین علیه السّلام در جنگهای جمل و صفّین و نهروان با دشمن روبرو می شد سوار بر قاطر شهباء- که همان قاطر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود- رو به قبله می کرد و می فرمود:

(اللّهمّ بسطت الیک الایدی و رفعت الابصار و افضت القلوب و نقلت الاقدام. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ)، (پروردگارا، دستها به سوی تو باز شده و چشمها بسوی تو بالا رفته و قلبها بسوی تو متوجّه شده و قدمها بسوی تو رهسپار شده است. پروردگارا بین ما و قوممان به حق فتح کن که تو بهترین فتح کنندگان هستی).

این را در حالی می فرمود که دستها را بالا برده بود و اصحاب آن حضرت آمین می گفتند.

روایت از غیر سلیم:

1. کتاب صفّین نصر بن مزاحم: ص 230 و 477.

2. کتاب فتوح ابن اعثم: ج 3 ص 304.

3. کتاب صفّین جلّودی، بروایت سید بن طاوس در مهج الدعوات: ص 96.

ص: 605

60 بالاترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام از قرآن، بالاترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام از پیامبر صلی اللّه علیه و آله، بیماری امیر المؤمنین علیه السّلام در سفر و دعای پیامبر صلی اللّه علیه و آله، استهزای ابو بکر و عمر به دعای پیامبر صلی اللّه علیه و آله.

بالاترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام از قرآن

سلیم می گوید: مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و در حالی که من هم می شنیدم عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السّلام، بالاترین منقبت خود را به من خبر بده. فرمود: آنچه خداوند در کتابش در باره من نازل کرده است. عرض کرد: خداوند در باره تو چه نازل کرده است؟

فرمود: کلام خداوند: أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ (1)، (آیا کسی که دلیلی از جانب پروردگارش دارد و شاهدی از خود پشت سر اوست). من شاهد نسبت به پیامبر صلی اللّه علیه و آله هستم.

و کلام خداوند: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ (2)، (کسی که علم کتاب نزد اوست)، خداوند مرا قصد کرده است (3).

سپس حضرت هر آیه ای که خداوند در باره او نازل کرده بود ذکر فرمود (4).

هلالی، سلیم بن قیس - انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، 1جلد، نشر الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم ؛ ؛ ص606

بالاترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام از پیامبر صلی اللّه علیه و آله

آن مرد عرض کرد (5): بالاترین منقبت خود را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله بفرمائید.

1- (1) سوره هود: آیه 17.
2- (2) سوره رعد: آیه 43.

3- (3) در کتاب احتجاج این عبارت را اضافه دارد و مثل کلام خداوند: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ، و كلام خداوند: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ و غير اينها.

4- (4) متأسفانه اين حديث بطور كامل نقل نشده تا همه آنچه در باره امير المؤمنين عليه السّلام در قرآن نازل شده را از لسان خود آن حضرت بشنويم.

5- (5) در كتاب احتجاج عبارت چنين است: (سليم) می گويد: عرض كردم ...

فرمود: منصوب کردن آن حضرت مرا در غدیر خم، که به امر خدای تبارک و تعالی ولایت را از جانب او برایم اقامه نمود. و دیگر سخن او که فرمود: (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی) (1).

بیماری امیر المؤمنین علیه السّلام در سفر و دعای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

فرمود: من با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به سفر رفتم، و این قبل از آن بود که حضرت همسرانش را به حجاب امر کند. من به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله خدمت می کردم و آن حضرت خدمتگزار دیگری نداشت.

آن حضرت بجز یک لحاف، رواانداز دیگری نداشت و عایشه هم همراه او بود.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بین من و عایشه می خوابید و ما سه نفری جز همان یک لحاف چیزی نداشتیم.

هر گاه حضرت برای نماز (2) بر می خاست وسط لحاف را بین من و عایشه پایین می آورد بیماری امیر المؤمنین علیه السّلام در سفر و دعای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله (3)

تا لحاف به زیراندازی که زیر ما بود برسد و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بر می خاست و نماز می خواند.

یک شب مرا تب گرفت و بیدارم نگه داشت. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بخاطر بیداری من بیدار ماند، و آن شب را بین من و محل نماز خود به صبح رساند که مقداری نماز می خواند و سپس نزد من می آمد و حال مرا می پرسید و به من توجّه می کرد، و تا صبح کارش همین بود.

وقتی صبح شد نماز صبح را با اصحابش خواند و سپس فرمود: (خدایا، علی را شفا و عافیت بده او امشب از دردی که داشت مرا بیدار نگه داشت). با این دعا از بیماری که قبل از آن داشتم خلاص شدم.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بعد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: برادرم، بشارت باد ترا- و این سخن را طوری فرمود که اصحابش می شنیدند-. عرض کردم: یا رسول اللّٰه، خدا تو را بشارت خیر دهد و مرا فدایت گرداند.

1- (6) در کتاب احتجاج اضافه دارد: (مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست).
2- (8) در کتاب احتجاج: برای نماز شب.
3- (7) این جریان در حدیث 36 ص 495 همین کتاب نیز ذکر شد.

فرمود: من (1) از خداوند چیزی نخواستم مگر آنکه به من عطا کرد، و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه مثل آن را برای تو خواستم. من از خدا خواستم که بین من و تو برادری قرار دهد، و چنین کرد، و از او خواستم تو را صاحب اختیار هر مؤمنی (2) بعد از من قرار دهد، و چنین کرد.

استهزاء ابو بکر و عمر به دعای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

دو نفر (3)، یکی به دیگری گفت: از آنچه از خدا خواسته چه مقصدی داشته است (4)؟ بخدا قسم یک پیمانه خرمای خشکیده در پوستی خشکیده بهتر از چیزی است که از خدا خواسته است!! اگر از پروردگارش خواسته بود ملائکه ای بر او نازل کند تا او را بر علیه دشمنش کمک کنند، یا گنجی بر او نازل کند تا بر اصحابش خرج کند (5)- که به آن احتیاج دارند!- بهتر از این چیزی بود که درخواست کرده است (6).

آن دو به یک دیگر گفتند: پیامبر علی را به هیچ حق یا باطلی (7) دعوت نمی کند مگر آنکه درخواست او را اجابت می نماید (8).

روایت با سند به سلیم:

1. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 231.

2. نزهه الکرام: ص 558.

3. المناقب الفاخره فی العتره الطاهره، بنقل سید هاشم بحرانی در حلیه الابرار: ج 1 ص 109.

1- (9) در کتاب احتجاج: من امشب ....
2- (10) در کتاب احتجاج: هر مرد و زن مؤمنی.
3- (11) منظور ابو بکر و عمر است که به کنایه آورده شده است.
4- (12) در کتاب احتجاج: می بینی از خدا چه خواسته است؟!
5- (13) در کتاب احتجاج: که به او و اصحابش نفع داشته باشد.
6- (14) در کتاب احتجاج: برای اصحابش بهتر بود.

7- (15) کلمه (حق یا باطلی) سخن ابو بکر و عمر است که این عبارت را بکار برده اند.

8- (16) در آخر حدیث در نسخه ها این عبارت در متن آمده است: (محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام این حدیث را نقل کرده است). و احتمالا این عبارت از کلام ابان بن ابی عیاش است که از اصحاب امام باقر علیه السّلام بوده است.

اشاره

.1 سفارشات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با خاندانش در آخرین لحظات عمر: دعوت و اجتماع فرزندان عبد المطلب، در لحظات آخر عمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، بیرون رفتن همسران پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از مجلس بنی هاشم، معرفی صاحبان ولایت برای بنی عبد المطلب، پیشگوئی از بلاهای بنی عبد المطلب، پیشگوئی از دوازده امام هدایت و دوازده امام ضلالت، دستور به بنی عبد المطلب در مورد اطاعت از علی علیه السّلام.

.2 پیشگوئی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از مصائب اهل بیت علیهم السّلام در آخرین لحظات عمر: پیشگوئی از مصائب امیر المؤمنین علیه السّلام، پیشگوئی از مصائب حضرت زهرا علیها السّلام، پیشگوئی از مصائب امام حسن علیه السّلام، پیشگوئی از حکومت بنی عباس و حکومت اهل بیت علیهم السّلام.

1 سفارشات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با خاندانش در آخرین لحظات عمر

دعوت و اجتماع فرزندان عبد المطلب در لحظات آخر عمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

سلیم می گوید: به ابن عباس- در حالی که جابر بن عبد اللَّه انصاری کنارش بود- گفتم:

آیا هنگام وفات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حاضر بودی؟ گفت: آری، وقتی بیماری حضرت شدّت یافت هر جوان بالغ و زن و بچه ای که عقلشان می رسید از فرزندان عبد المطلب را جمع کرد.

آن حضرت فقط آنان را جمع نمود و غیر آنان همراهشان وارد نشدند بجز زبیر که بخاطر صفیّه (1) او را داخل کرد، و نیز عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید، و سپس فرمود: (این سه

1- (1) صفیّه عمّه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است و زبیر فرزند اوست.

نفر هم از خاندان ما هستند) (1) و فرمود: (اسامه از موالی ما (2) و از ما است). و این در حالی بود که پیامبر صلی اللّه علیه و آله او را بر لشکر امیر قرار داده و برای او پرچمی آماده کرده بود، و ابو بکر و عمر هم در آن لشکر بودند. هر یک از ابو بکر و عمر به دیگری گفتند: (کارش به اینجا رسیده که این کودک غلام را بر ما امیر قرار می دهد)! اسامه از پیامبر صلی اللّه علیه و آله اجازه گرفت تا با حضرت خداحافظی کند و بر او سلام کند، و این کار او با اجتماع بنی هاشم مصادف شد و او همراه آنان داخل شد. ابو بکر و عمر هم از اسامه اجازه گرفتند تا بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله سلام کنند و اسامه به آن دو اجازه داد.

بیرون رفتن همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله از مجلس بنی هاشم

ابن عباس گفت: وقتی اسامه- که از بنی هاشم به حساب می آمد و حضرت او را بسیار دوست می داشت- همراه ما وارد شد پیامبر صلی اللّه علیه و آله به همسرانش فرمود: (از حضور من برخیزید و مرا با اهل بیتم تنها بگذارید). همه آنان بجز عایشه و حفصه برخاستند! حضرت نگاهی به آن دو کرد و فرمود: (مرا با اهل بیتم تنها بگذارید). عایشه در حالی که دست حفصه را گرفته بود برخاست و از غضب بخود می پیچید و می گفت: (تو را با آنان تنها گذاشتیم)! بعد وارد خانه ای چوبی شدند.

معرفی صاحبان ولایت برای بنی عبد المطلب

پیامبر صلی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: (برادرم، مرا بنشان). امیر المؤمنین علیه السّلام آن حضرت را نشانید و به سینه تا گلویش تکیه داد. سپس آن حضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

(ای بنی عبد المطلب، تقوای الهی پیشه کنید و خدا را بپرستید. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید و اختلاف نکنید. اسلام بر پنج پایه بنا شده است: ولایت و نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حج. ولایت برای خدا و رسولش و برای مؤمنینی

1- (2) به قرینه کلام پیداست که از خاندان حضرت بودن نسبی است یعنی در این حد که در این مجلس باشند.

2- (3) کلمه (مولی) که در اینجا بکار رفته ظاهرا بمعنای (آزاد شده) است.

است که زکات را در حال رکوع می پردازند (1) و هر کس ولایت خدا و رسولش و کسانی که ایمان آوردند را بپذیرد، (بداند) که حزب خداوند غالب هستند) (2).

ابن عباس گفت: در اینجا سلمان و مقداد و ابو ذر هم آمدند، و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بهمراه بنی عبد المطلب به آنان هم اجازه داد.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللَّه، آیا این آیات شامل همه مؤمنین است یا مخصوص بعضی از ایشان است؟ فرمود: مخصوص بعضی از آنان است که خداوند آنان را در بیش از یک آیه قرآن با خود و پیامبرش قرین نموده است.

سلمان پرسید: یا رسول اللَّه، آنان کیانند؟ فرمود: اوّل آنان و افضلشان و بهترینشان این برادرم علی بن ابی طالب است- و در این حال دست مبارک بر سر امیر المؤمنین علیه السّلام قرار دادند- سپس این پسرم بعد از او- و دست مبارک را بر سر امام حسن علیه السّلام قرار دادند- سپس این پسرم بعد از او- و دست مبارک بر سر امام حسین علیه السّلام قرار دادند- و اوصیاء نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری خواهند بود. آنان ریسمانهای محکم خداوند و دستاویزهای مورد اعتماد اویند. آنان حجت خدا بر خلقش و شاهدان او در زمین اند.

هر کس از آنان اطاعت کند، خداوند را و مرا اطاعت کرده است، و هر کس از آنان سرپیچی کند از خداوند و از من سرپیچی کرده است. آنان با قرآن و قرآن با آنان است.

قرآن از آنان جدا نمی شود و آنان از قرآن جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من وارد شوند.

پیشگوئی از بلاهای بنی عبد المطلب

فرمود: ای فرزندان عبد المطلب، شما بعد از من از ظالمین قریش و جاهلان و طاغیان عرب سختی و بلا و اتحاد بر علیه شما و به ذلت کشیدن و حمله بر شما و حسد و تجاوز نسبت به شما خواهید دید. پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید.

1- (4) اشاره به آیه 55 از سوره مائده است.
2- (5) اشاره به آیه 56 از سوره مائده است.

ای فرزندان عبد المطلب، هر کس خدا را با عقیده به یگانگی او و اقرار به رسالت من ملاقات کند او را داخل بهشت می نماید و عمل ضعیف او را قبول می کند و از بدی های او گذشت می کند.

پیشگوئی از دوازده امام هدایت و دوازده امام ضلالت

ای فرزندان عبد المطلب، من بر منبرم دوازده نفر از قریش دیدم که همه آنان گمراه و گمراه کننده بودند و امّتم را به آتش دعوت می کردند و از راه راست به عقب بر می گرداندند: دو نفر از دو طایفه (1) قریش، که مثل گناه همه امت و عذاب همه آنان برای آن دو است، و ده نفر از بنی امیه. دو نفر از ده نفر از فرزندان حرب بن امیّه (2) و بقیه از فرزندان ابی العاص بن امیّه (3) هستند.

از اهل بیت من دوازده امام نیز هستند که همه آنان به بهشت دعوت می کنند: علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری خواهند بود. امام آنان و پدرشان علی است، و من امام برای علی و برای آنان هستم. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. قرآن از آنان جدا نمی شود و آنان از قرآن جدا نمی شوند تا بر سر حوض نزد من آیند.

دستور به بنی عبد المطلب در مورد اطاعت از علی علیه السّلام

ای فرزندان عبد المطلب، از علی اطاعت کنید و تابع او باشید و ولایت او را بپذیرید و با او مخالفت نکنید و از دشمن او بیزاری بجوئید. او را کمک کنید و یاری دهید و به او اقتدا کنید تا به راه درست رفته باشید و هدایت شوید و سعادتمند گردید.

ای فرزندان عبد المطلب، از علی اطاعت کنید. من اگر حلقه در بهشت را بگیرم و برایم راهی بسوی پروردگارم باز شود و به سجده بیفتم و به من بگوید: (سر بردار،

1- (6) یعنی ابو بکر که از طایفه بنی تیم و عمر که از طایفه بنی عدی است.

2- (7) حرب بن امیه همان ابو سفیان است و منظور از دو نفر معاویه و یزید هستند.
3- (8) هشت نفر بقیه بنی مروان هستند که از اولاد مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیّه هستند.

درخواست کن تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا قبول شود)، در چنین حالی احدی را بر شما بنی عبد المطلب مقدّم نمی دارم.

گفتند: یا رسول اللّٰه، شنیدیم و اطاعت می کنیم.

2 پیشگوئی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از مصائب اهل بیت علیهم السّلام در آخرین لحظات عمر

پیشگوئی از مصائب امیر المؤمنین علیه السّلام

سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رو به امیر المؤمنین علیه السّلام کرد و فرمود: برادرم، بزودی قریش بر علیه تو متّحد می شوند و بر سر ظلم و مغلوب کردن تو سخنشان یکی می شود. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن. بدان که شهادت پشت سر توست. خدا قاتل تو را لعنت کند.

پیشگوئی از مصائب حضرت زهرا علیها السّلام

سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رو به دخترش کرد و فرمود: تو اوّلین نفر از اهل بیتم هستی که به من ملحق می شوی، تو سیّده زنان اهل بهشت هستی. تو بعد از من ظلم و کینه خواهی دید تا آنجا که زده می شوی و استخوانی از استخوانهای پهلویت می شکند.

خدا قاتل تو را لعنت کند و امرکننده و راضی به آن و کمک کننده و یاری دهنده بر علیه تو و ظلم کننده به شوهر و دو پسرت را لعنت کند.

پیشگوئی از مصائب امام حسن علیه السّلام

و امّا تو ای حسن، امّت با تو عهدشکنی می کنند. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و

گر نه دست نگهدار و خون خود را حفظ کن که شهادت پشت سر توست.

خدا قاتل تو و کمک کننده بر علیه تو را لعنت کند، چون آن کسی که تو را می کشد ولد الزنا پسر ولد الزنا پسر ولد الزنا است. ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را برای ما انتخاب کرده و دنیا را برای ما راضی نشده است (1).

پیشگوئی از حکومت بنی عباس و حکومت اهل بیت علیهم السّلام

سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله رو به ابن عبّاس (2) کرد و فرمود: بدانید که اوّل هلاک بنی امیّه- بعد از آنکه ده نفر از آنان به حکومت رسیدند- بدست فرزندان تو خواهد بود. از خدا بترسند و در باره فرزندان و عترت من مراقب باشند. دنیا برای احدی قبل از ما باقی نمانده و برای احدی بعد از ما باقی نمی ماند. دولت ما آخرین دولت هاست، که بجای هر روز دو روز و بجای هر سال دو سال خواهد بود (3). از ما و از فرزندان من است کسی که زمین را از عدل و داد پر می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد.

روایت از کتاب سلیم:

1. فضائل السادات: ص 291.

روایت با سند به سلیم:

1. غیبت شیخ طوسی: ص 117.

2. غیبت شیخ طوسی: ص 203.

ص: 614

1- (9) ذکر نشدن امام حسین علیه السّلام در اینجا احتمال سقط از طرف راویان را دارد، بخصوص کلمه (ولد الزنا) بودن خود و پدر و جدّ در باره قاتل امام حسین علیه السّلام در موارد دیگر نیز بکار رفته است. البته در باره قاتل امام حسن علیه السّلام هم صدق می کند.
2- (10) ظاهرا این خطاب به عباس باشد چون راوی حدیث ابن عباس است. البته منافاتی هم ندارد که خطاب به ابن عباس باشد و فقط در

انشای عبارت اشتباه شده باشد.
3- (11) یعنی بجای هر روز که غاصبین از حکومت ما غصب کردند دو روز و بجای هر سال دو سال حکومت خواهیم کرد.

62 سؤال سلمان در باره وصیّ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و جواب الهی،

اشاره

انتخاب چهارده معصوم علیهم السّلام از میان خلق، نزول آیه تطهیر و تفسیر آن، پیشگوئی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از حضرت مهدی علیه السّلام، شرکت در جزای سنت حسنه و سیئه، علی علیه السّلام وزیر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از طرف خداوند، تبرّک به خاک پای امیر المؤمنین علیه السّلام.

سؤال سلمان در باره وصیّ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و جواب الهی

سلیم می گوید: از سلمان شنیدم که می گفت: به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله عرض کردم: یا رسول اللَّه، خداوند قبل از تو پیامبری مبعوث نکرده مگر آنکه جانشینی دارد، ای پیامبر خدا وصیّ تو کیست؟ فرمود: ای سلمان، در این باره مطلبی از طرف خداوند برایم نیامده است.

مدّت کوتاهی مکث کرد و سپس فرمود: ای سلمان، در باره مسأله ای که سؤال کردی از جانب خداوند برایم وحی آمد (1). ای سلمان، من تو را شاهد می گیرم که علی بن ابی طالب وصیّ من و برادرم و وزیرم و جانشینم در خاندانم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. او ذمّه مرا بری ء می کند و قرض مرا می پردازد و بر سر سنّت من می جنگد.

انتخاب چهارده معصوم علیهم السّلام از میان خلق

ای سلمان، خداوند توجهی به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دوّمی نمود و برادرم علی را از میان آنان انتخاب کرد. و به من امر کرد و من هم سیّده زنان اهل بهشت را به ازدواج او در آوردم.

سپس نظر سومی نمود و فاطمه و جانشینان را انتخاب کرد: یعنی دو پسرم حسن و حسین و بقیّه آنان از فرزندان حسین. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. قرآن از ایشان جدا نمی شود و آنان از آن جدا نمی شوند مانند این دو- و حضرت دو انگشت سبّابه خود

1- (1) پیداست این گونه پاسخ که به این سؤال فرموده برای نشان دادن اتصال جواب به منبع وحی است.

را کنار هم قرار دادند- تا آنکه یکی پس از دیگری بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

آنان شاهدان خداوند بر خلقش و حجّت او در زمینش هستند. هر کسی آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. همه آنان هدایت کننده و هدایت شده اند.

نزول آیه تطهیر و تفسیر آن

این آیه در باره من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسرم و جانشینان یکی پس از دیگری نازل شده است که فرزندان من و فرزندان برادرم هستند: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (1). (خداوند خواسته است رجس و بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند). ای سلمان، آیا می دانید (رجس) چیست؟

سلمان عرض کرد: نه. فرمود: شکّ است، آنان هرگز در باره چیزی که از جانب خدا آمده باشد شک نمی کنند. ما در ولادتمان و در طینتمان تا حضرت آدم پاک هستیم، از هر بدی پاک و معصوم هستیم.

پیشگوئی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از حضرت مهدی علیه السّلام

سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دست مبارک را بر امام حسین علیه السّلام زد و فرمود: ای سلمان، مهدی امت که زمین را از عدل و داد پر می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد، از فرزندان این است. امام پسر امام، عالم پسر عالم، وصی پسر وصی است. پدرش که قبل از اوست امام و وصی و عالم است (2).

عرض کردم: ای پیامبر خدا، مهدی افضل است یا پدرش؟ فرمود: پدرش از او افضل است. اوّلی آنان (3) مثل اجر همه آنان را دارد چرا که خداوند بوسیله او آنان را هدایت کرده است (4).

1- (2) سوره احزاب: آیه 33.
2- (3) اشاره به اینکه این رشته امامت تا حضرت مهدی علیه السّلام متصل است.

3- (4) منظور از (اوّلی) امیر المؤمنین علیه السّلام است، و یا منظور از آن هر امام قبل از امام دیگر است.
4- (5) احتمالا منظور از هدایت، آن است که در امامت مقتدای ایشان است.

شرکت در جزای سنّت حسنه و سیئه

هر کس به هدایتی دعوت کند اجر خود و مثل اجر کسانی که تابع او شده اند را خواهد داشت، بدون آنکه از اجر آنان کم شود.

و هر کس به گمراهی دعوت کند گناه خود و مثل گناه کسانی که تابع او شده اند را خواهد داشت بدون آنکه این مطلب از گناه آنان کم کند.

علی علیه السّلام وزیر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از طرف خداوند

ای سلمان، موسی از پروردگارش خواست تا برای او وزیری از خاندانش قرار دهد.

خداوند هم برادرش هارون را وزیر قرار داد.

من هم از پروردگارم خواسته ام برایم وزیری از خاندانم قرار دهد. خداوند هم برادرم را قرار داد تا پشتم را به او محکم کنم و در امور او را شریک نمایم. خداوند خواسته مرا قبول کرد همان طور که برای موسی در باره هارون قبول کرد.

تبرّک به خاک پای امیر المؤمنین علیه السّلام

ای سلمان، اگر نبود که امتم در باره برادرم علی افراط کنند مانند افراط مسیحیان در باره عیسی بن مریم، سخنی در باره او می گفتم که مردم در پی آثار قدمهای او بر خاک می افتادند و آن را می بوسیدند.

ص: 617

63 سخنی که غیر علی علیه السّلام نمی تواند بگوید.

سخنی که غیر علی علیه السّلام نمی تواند بگوید سلیم می گوید: از علی علیه السّلام شنیدم که بر منبر کوفه می فرمود:

قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، سخنی خواهم گفت که احدی قبل از من نگفته و احدی بعد از من نخواهد گفت مگر کذّاب: (من بنده خدا و برادر پیامبرش هستم. از پیامبر رحمت ارث برده ام، و با بهترین زنان امّت ازدواج کرده ام، و افضل جانشینان هستم).

مردی از خوارج برخاست و گفت: (من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم) !! در همان جا مرگ او را گرفت و از جایش حرکت نکرد تا مرد (1).

روایت از غیر سلیم:

1. عیون الاخبار: ج 2 ص 62 ح 262.

2. ارشاد شیخ مفید: ص 186.

3. امالی شیخ طوسی: ج 1 ص 83.

4. مناقب ابن شهرآشوب: ج 2 ص 186.

5. مناقب ابن شهرآشوب: ج 2 ص 187.

6. خرائج راوندی: بروایت بحار: ج 41 ص 206.

7. فرائد السمطین: باب 44.

8. فرائد السمطین: باب 57.

9. کنز العمال: ج 6 ص 396.

10. الاستیعاب: ج 2 ص 460.

11. تاریخ ابن کثیر: ج 7 ص 335.

12. تهذیب التهذیب: ج 7 ص 337.

1- (1) این معجزه امیر المؤمنین علیه السّلام بود و ثابت کرد غیر آن حضرت حقّ گفتن چنین کلامی را ندارد.

64 علم نامتناهی امیر المؤمنین علیه السّلام.

علم نامتناهی امیر المؤمنین علیه السّلام سلیم می گوید: از علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: (پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هزار باب از علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شد).

سلیم می گوید: من شک نکردم که آن حضرت صادق است، و در این باره از احدی سؤال نکردم.

روایت از غیر سلیم:

1. بحار: ج 40 ص 127 باب 93. این روایت را بطور متواتر از کتب شیعه و عامه نقل کرده است.

ص: 619

65 سؤال امیر المؤمنین علیه السّلام از رئیس یهود و رئیس نصاری، علی علیه السّلام عالم به تورات و انجیل و قرآن، تفرقه امتها پس از پیامبران و فرقه ناجیه، فرقه های محبّین اهل بیت علیهم السّلام.

سؤال امیر المؤمنین علیه السّلام از رئیس یهود و رئیس نصاری

سلیم می گوید: من و امیر المؤمنین علیه السّلام نشسته بودیم و مردم هم اطراف آن حضرت بودند که رئیس یهودیان و رئیس مسیحیان نزد آن حضرت آمدند.

حضرت رو به رئیس یهودیان کرد و فرمود: یهودیان به چند گروه متفرّق شدند؟

گفت: این مطلب نزد من در کتابی نوشته شده است. حضرت فرمود: خدا بکشد رئیس قومی را که چنین سؤالی در باره دینش از او می شود و می گوید: (آن در کتابی نزد من نوشته شده است).

سپس حضرت به رئیس مسیحیان فرمود: مسیحیان به چند گروه متفرق شدند؟

گفت: (فلان تعداد)، ولی اشتباه گفت. حضرت فرمود: اگر تو هم مثل رفیقت می گفتی بهتر از این بود که بگویی و اشتباه کنی.

علی علیه السّلام عالم به تورات و انجیل و قرآن

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام رو به آن دو و مردم نمود و فرمود: بخدا قسم من به تورات از اهل تورات عالم ترم، و به انجیل از اهل انجیل عالم ترم، و به قرآن از اهل قرآن عالم ترم.

من به شما خبر می دهم که به چند گروه متفرق شدند.

تفرقه امتها پس از پیامبران و فرقه ناجیه

از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: یهودیان بر هفتاد و یک گروه متفرق شدند. هفتاد

فرقه آنان در آتش و یک فرقه در بهشت هستند، و آنان کسانی اند که تابع وصیّ حضرت موسی شدند.

مسیحیان بر هفتاد و دو گروه متفرق شدند. هفتاد و یک فرقه آنان در آتش و یک فرقه در بهشت هستند، و آنان کسانی اند که تابع وصی حضرت عیسی شدند.

امّت من بر هفتاد و سه گروه متفرق می شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت اند، و آنان کسانی اند که تابع وصیّ من هستند.

فرقه های محبّین علی علیه السّلام

سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دست مبارک را بر شانه علی علیه السّلام زد و فرمود: سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه، همگی دوستی و محبّت تو را عقیده خود قرار داده اند، ولی یک فرقه از آنان در بهشت و دوازده فرقه در آتش هستند (1).

1- (1) این حدیث در کتاب فضائل شاذان بروایت از سلیم با اختلاف در عبارات نقل شده است که در اینجا عینا نقل می شود: سلیم بن قیس می گوید: در مسجد کوفه خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام رسیدم و مردم اطراف آن حضرت بودند. در همین حال رئیس یهودیان و رئیس مسیحیان نزد حضرت آمدند و سلام کردند و نشستند. جمعیّت گفتند: ای مولای ما، تو را بخدا قسم می دهیم، از اینان بپرسی تا ببینیم چه می کنند. حضرت به رئیس یهودیان فرمود: ای برادر یهودی. عرض کرد: لبّیک. فرمود: امت پیامبرتان بر چند گروه متفرق شدند؟ عرض کرد: این مطلب نزد من در کتابی مخفی است. فرمود: خدا بکشد قومی را که تو رئیس آنان هستی! در باره مسأله دینش از او پرسیده می شود، می گوید: (این مطلب نزد من در کتابی مخفی است). سپس حضرت رو به رئیس مسیحیان کرد و فرمود: امت پیامبرتان به چند فرقه تقسیم شدند؟ عرض کرد: (بر فلان تعداد) و اشتباه گفت. حضرت فرمود: اگر تو هم مثل رفیقت می گفتی بهتر از آن بود که بگوئی و خطا کنی و ندانی. در اینجا حضرت رو (به مردم) کرد و فرمود: ای مردم، من از اهل تورات به توراتشان و از اهل انجیل به انجیلشان و از اهل قرآن به قرآنشان عالم ترم. من می دانم که امتها به

چند گروه تقسیم شده اند. برادرم و حبیبم و نور چشمانم پیامبر صلی اللّه علیه و آله این مطلب را به من خبر داده، آنجا که فرمود: یهودیان بر هفتاد و یک گروه متفرق شدند که هفتاد فرقه آنان در آتش و یک فرقه در بهشتند و آنان کسانی اند که تابع وصیّ او شدند. مسیحیان بر هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند و آنان کسانی اند که تابع وصیّ او شدند. و بزودی امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنان کسانی هستند که تابع وصیّ من شدند،- و در این حال پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر شانه من زد-. سپس فرمود: هفتاد و دو گروه پیمان خداوند را در باره تو شکستند و یک فرقه در بهشتند، و آنان کسانی هستند که محبّت تو را دارند و آنان شیعیان تو هستند.

روایت با سند به سلیم:

1. فضائل شاذان: ص 140.

2. کتاب الروضه، به نقل بحار: ج 28 ص 130 ح 20.

3. الصراط المستقیم بیاضی: ج 2 ص 37.

روایت از غیر سلیم:

1. خصال صدوق: باب 70 ح 11.

2. امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 137.

3. احتجاج: ج 1 ص 391.

ص: 622

66 کتاب وقایع جهان نزد امیر المؤمنین علیه السّلام:

اشاره

سخنان ابن عباس پس از شهادت امام حسین علیه السّلام، پیشگوئی از مصائب اهل بیت علیهم السّلام در کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام، پیشگوئی از حکومت غاصبان در کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام، عکس العمل ابو بکر و عمر هنگام تعلیم هزار باب علم امیر المؤمنین علیه السّلام، پیشگوئی از تعداد لشکر و از حکومت بنی عباس، اهمیّت کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام نزد ابن عباس.

کتاب وقایع جهان نزد امیر المؤمنین علیه السّلام

سخنان ابن عباس پس از شهادت امام حسین علیه السّلام

سلیم می گوید: وقتی امام حسین علیه السّلام به شهادت رسید ابن عباس به شدت گریه کرد و سپس گفت: چه چیزها که این امت بعد از پیامبرش دید! خدایا من تو را شاهد می گیرم که من دوستدار علی بن ابی طالب و فرزندانش هستم و از دشمنان او و دشمنان فرزندانش بیزارم، و در مقابل امر آنان تسلیم هستم.

پیشگوئی از مصائب اهل بیت علیهم السّلام در کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام

ابن عباس گفت: روزی در ذی قار خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شدم. حضرت کتابی را برایم بیرون آورد و فرمود: ای ابن عباس، این کتابی است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر من املا فرموده و دست خطّ خودم است.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین، آن را برایم بخوان. حضرت آن را خواند و در آن بود همه آنچه از زمان رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تا زمان شهادت امام حسین علیه السّلام اتفاق افتاده و اینکه چگونه کشته می شود و چه کسی او را می کشد و چه کسی او را یاری می کند و چه کسانی

همراه او شهید می شوند. آن حضرت بشدت گریه کرد و مرا به گریه در آورد.

از جمله آنچه برایم خواند این بود که با خود آن حضرت چه می کنند، و چگونه حضرت زهرا علیها السّلام شهید می شود، و چگونه پسرش امام حسن علیه السّلام به شهادت می رسد و چگونه امت به او غدر و حیله می کنند. وقتی کیفیت قتل امام حسین علیه السّلام را خواند بسیار گریست، و سپس آن کتاب را بست، و بقیه آنچه تا روز قیامت واقع می شود باقی ماند (1).

پیشگوئی از حکومت غاصبان در کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام

در آن کتاب- از جمله آنچه حضرت برایم خواند- جریان ابو بکر و عمر و عثمان و اینکه هر یک از آنان چقدر حکومت می کنند و اینکه با علی علیه السّلام چگونه بیعت می شود (2)، و واقعه جمل و سیر عایشه و طلحه و زبیر، و واقعه صفین و کسانی که در آن کشته می شوند، و واقعه نهروان و جریان حکمین، و حکومت معاویه و کسانی از شیعه که او می کشد، و برنامه ای که مردم نسبت به امام حسن علیه السّلام انجام می دهند، و جریان یزید تا آنجا که منتهی به قتل امام حسین علیه السّلام شد.

من همه اینها را از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم، و همان طور که حضرت خوانده بود بدون کم و زیاد واقع شد. من خط آن حضرت را می شناختم و در آن کتاب دیدم که تغییر نکرده و زرد نشده بود (3).

وقتی حضرت آن کتاب را بست عرض کردم: یا امیر المؤمنین، ای کاش بقیّه کتاب را هم برایم می خواندی. فرمود: نه، ولی برایت نقل می کنم. مانع من این است که آنچه ما از خاندان و فرزندانت خواهیم دید در آن آمده است و مسأله فجیعی است که ما را می کشند و با ما عداوت می ورزند و حکومتی بد و قدرتی شوم دارند. دوست ندارم آنها را بشنوی و غمناک شوی و تو را ناراحت کند، ولی برای تو نقل می کنم.

1- (1) در کتاب فضائل: در آن کتاب آنچه شده و آنچه تا روز قیامت خواهد شد نوشته شده بود.

2- (2) در کتاب فضائل: بر علی بن ابی طالب چه و چگونه واقع خواهد شد.
3- (3) زرد نشده بود یعنی کم رنگ نشده بود. در کتاب فضائل: پاک نشده بود.

عکس العمل ابو بکر و عمر هنگام تعلیم هزار باب علم به امیر المؤمنین علیه السّلام

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هنگام رحلتش دست مرا گرفت و برایم هزار باب از علم گشود که از هر بابی هزار باب باز می شد. در این حال ابو بکر و عمر به من نگاه می کردند و آن حضرت به این مطلب اشاره می فرمود.

وقتی بیرون آمدم آن دو به من گفتند: پیامبر به تو چه گفت؟ من هم سخن آن حضرت را برای آنان نقل کردم. آنان دست خود را تکان دادند و سخن مرا تکرار کردند. سپس پشت کردند در حالی که سخن مرا تکرار می کردند و با دستان خود اشاره می نمودند.

پیشگوئی از تعداد لشکر، و از حکومت بنی عباس

ای ابن عباس، حسن از کوفه همراه فلان تعداد مرد به استثنای یک نفر نزد تو می آید (1).

ای ابن عباس، وقتی حکومت بنی امیه از بین برود اوّل کسانی از بنی هاشم که به حکومت می رسد فرزندان تو هستند، و کارهایی می کنند!

اهمیّت کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام نزد ابن عباس

ابن عباس گفت: اینکه نسخه آن کتاب از آن من بود نزد من محبوبتر بود از آنچه آفتاب بر آن تابیده است (2).

روایت با سند به سلیم:

1. فضائل شاذان: ص 141.

2. کتاب روضه، به نقل بحار: ج 28 ص 73 ح 32.

1- (4) تفصیل این مطلب در ص 477 همین کتاب گذشت.
2- (5) در کتاب فضائل: ای کاش آن کتاب را نسخه برداری کرده بودم، چرا که نزد من از آنچه آفتاب بر آن می تابد محبوبتر است.

67 سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام در بصره پس از جنگ جمل:

اشاره

تهیّه مقدمات جنگ صفّین توسط معاویه، بیعت با ابو بکر و عمر قبل از دفن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله، اقدامات امیر المؤمنین علیه السّلام در مقابل غصب خلافت، سکوت امیر المؤمنین علیه السّلام بخاطر اسلام و هدر ندادن خون خود، عمر و عثمان چگونه مقام خلافت را غصب کردند؟ بیعت امیر المؤمنین علیه السّلام پس از قتل عثمان، غائله عایشه و طلحه و زبیر، عایشه امتحان خداوند برای مسلمانان، تناقض غاصبین در ضابطه تعیین خلیفه، برنامه امیر المؤمنین علیه السّلام برنامه هارون علیه السّلام، پیشگوئی امیر المؤمنین علیه السّلام از جنگ صفّین و نهروان، ضابطه برنامه های امیر المؤمنین علیه السّلام در جنگ و سکوت، پیشگوئی از قاتل امیر المؤمنین علیه السّلام و عذاب او، شناخت و معرفی ابو بکر و عمر در شدّت عذاب و لعن، ضابطه کلّی ولایت و برائت، معرفی و نجابت محمد بن ابی بکر، التزام گرفتن از ابو بکر و عمر و عثمان بر عدم مخالفت با امیر المؤمنین علیه السّلام، معرفی دوازده امام علیهم السّلام در حضور ابو بکر و عمر و عثمان، تفسیر رؤیای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در باره غاصبین، پیشگوئی امیر المؤمنین علیه السّلام از جنایات زیاد.

سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام در بصره پس از جنگ جمل سلیم می گوید: در حضور امیر المؤمنین علیه السّلام بودم هنگامی که پس از غلبه بر اهل جمل به خانه زیاد بن عبید رفت (1). خانه پر از اصحاب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بود که در بین آنان عمار و ابو الهیثم بن تیهان و ابو ایوب و عدّه ای از اهل بدر که حدود هفتاد نفر می شدند، حضور داشتند. زیاد هم در اتاق بزرگی شبیه مهمانسرا بود.

1- (1) از آنجا که زیاد از زمان عمر در بصره سابقه داشت امیر المؤمنین علیه السّلام در پایان جنگ نزد او رفت، و این صرفا یک جنبه اجتماعی داشته، و الّا در آخر همین حدیث حضرت از جنایات زیاد پیشگوئی فرمود. در (ج) خ ل: بجای (عاد)، (دعا) است که به معنی (دعوت کرد) یا (فرا خواند) است.

تهیّه مقدمات جنگ صفّین توسط معاویه

در این هنگام مردی نامه ای از یکی از شیعیان در شام برای آن حضرت آورد که:

(معاویه مردم را برای جنگ ترغیب کرده و آنان را برای خونخواهی عثمان دعوت نموده است. از جمله سخنانش که مردم را با آن تشویق کرده این است که گفته: علی عثمان را کشته و قاتلین او را پناه داده است، و او بر ابو بکر و عمر طعن می زند و ادّعا می کند خلیفه پیامبر است و از ابو بکر و عمر به خلافت سزاوارتر بوده است. در اثر تبلیغات معاویه عموم مردم و قاریان قرآن تحریک شده اند و بجز عده کمی همه نزد معاویه جمع شده اند).

بیعت با ابو بکر قبل از دفن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

سلیم می گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: امّا بعد، من چه چیزهایی از این امّت بعد از پیامبرشان از زمانی که آن حضرت رحلت نموده دیده ام.

عمر و اصحابش که بر علیه من متّحد شدند، ابو بکر را بپا داشتند و با او بیعت کردند در حالی که من مشغول (1) غسل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و کفن و دفن او بودم، و هنوز از آن فراغت نیافته بودم که با او بیعت کردند و با دلیل و حق من در مقابل انصار استدلال کردند. بخدا قسم او و آنان که با او متّحد شدند بطور یقین می دانستند که من از ابو بکر به خلافت سزاوارترم.

اقدامات امیر المؤمنین علیه السّلام در مقابل غصب خلافت

فرمود: وقتی اجتماع آنان بر ابو بکر و ترکشان نسبت به خود را دیدم، آنان را به خدای عز و جل (در مورد حقّم) قسم دادم، و فاطمه علیها السّلام را بر چهارپایی سوار کردم و دست دو پسرم حسن و حسین را گرفتم تا شاید برگردند، و احدی از اهل بدر و سابقه داران از

1- (2) (ج) خ ل: عمر ابو بکر را بپا داشت و همراه اصحابش که بر علیه من متحد شدند با او بیعت کرد، در حالی که من مشغول بودم.

مهاجرین و انصار را باقی نگذاشتم مگر آنکه از آنان کمک خواستم و به یاری خود دعوت کردم و در باره حق خود آنان را قسم دادم، ولی مرا اجابت ننمودند و یاری نکردند.

شما ای کسانی از اهل بدر که حاضر هستید می دانید که من جز حقّ نگفتم.

گفتند: یا امیر المؤمنین، راست گفتی و نیکو گفتی. ما از این کارهایمان استغفار می کنیم و به درگاه خداوند توبه می نمائیم.

سکوت امیر المؤمنین علیه السّلام بخاطر اسلام و هدر ندادن خون خود

سپس فرمود: از طرفی مردم به جاهلیت قریب العهد بودند، و من از تفرقه امت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و اختلاف سخن آنان ترسیدم، و به یاد آوردم آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با من عهد کرده بود زیرا آن حضرت به من از آنچه انجام دادند خبر داده بود، و به من دستور داده بود که اگر یارانی یافتم با آنان جهاد کنم و اگر نیافتم دست نگهدارم و خون خود را حفظ کنم.

عمر و عثمان چگونه مقام خلافت را غصب کردند؟

سپس ابو بکر خلافت را به عمر برگرداند، در حالی که بخدا قسم او بطور یقین می دانست که من از عمر به خلافت سزاوارترم. باز هم تفرقه را خوش نداشتم، لذا بیعت نمودم و گوش فرا دادم و اطاعت نمودم.

سپس عمر مرا در بین شش نفر قرار داد و کار را به دست عبد الرحمن بن عوف سپرد. ابن عوف هم با عثمان خلوت کرد و خلافت را برای او قرار داد به شرط آنکه آن را به ابن عوف باز گرداند و بعد با او بیعت کرد. باز هم تفرقه و اختلاف را خوش نداشتم.

بعد عثمان به عبد الرحمن بن عوف حیله کرد و خلافت را از او دور نمود. ابن عوف هم از او اظهار برائت نمود و خطابه ای ایراد کرد و عثمان را از خلافت خلع نمود همان طور که کفش خود را از پایش بیرون آورد.

سپس ابن عوف مرد و وصیّت کرد که عثمان بر جنازه او نماز نخواند. فرزندان ابن عوف هم چنین پنداشتند که عثمان او را مسموم کرده است.

بیعت امیر المؤمنین علیه السّلام پس از قتل عثمان

سپس عثمان کشته شد و مردم سه روز جمع شدند و در باره حکومت خود به مشورت پرداختند. سپس نزد من آمدند و با رغبت و بدون اجبار با من بیعت کردند.

غائله عایشه و طلحه و زبیر

سپس، زبیر و طلحه نزد من آمدند تا برای عمره از من اجازه بگیرند. من از آنان عهد و پیمان گرفتم که بیعت مرا نشکنند و بر من مکر نکنند و غائله ای بر علیه من بپا نکنند.

سپس به مکه رفتند، و بعد عایشه را همراه خود نزد اهل شهری بردند که جهلشان بسیار و فهم دینشان کم بود، و آنان را به شکستن بیعت من و حلال شمردن خون من وادار کردند.

عایشه، امتحان خداوند برای مسلمانان

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام عایشه و خارج شدن او از خانه اش و آنچه در باره آن حضرت مرتکب شده بود را یادآور شد.

عمّار عرض کرد: یا امیر المؤمنین، از ذکر او خودداری کن که او مادر توست) ! (1) حضرت سخن در باره او را رها کرد و مطلب دیگری را شروع کرد، ولی بار دیگر او را ذکر کرد و شدیدتر از آنچه دفعه اوّل گفته بود فرمود.

عمّار عرض کرد: (یا امیر المؤمنین، از ذکر او خودداری کن که او مادر توست) ! باز هم حضرت از ذکر او اعراض کرد، ولی بار سوم بازگشت و شدیدتر از آن فرمود.

سلیم می گوید: عمّار عرض کرد: (یا امیر المؤمنین، از ذکر او خودداری کن که او مادر توست).

فرمود: (هرگز خودداری نمی کنم ! من با خداوند هستم بر ضد کسانی که با او مخالفت کنند. خداوند شما را بوسیله مادرتان امتحان کرده تا بداند با خدا خواهید بود یا با مادرتان) !!

1- (3) یعنی از این جهت که همسران پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله (ام المؤمنین) لقب یافته اند.

تناقض غاصبین در ضابطه تعیین خلیفه

سلیم می گوید: سپس امیر المؤمنین علیه السّلام بیعت ابو بکر و عمر و عثمان را یادآور شد و فرمود: (بخدا قسم، اگر مسأله آن طور باشد که آنان می گویند ...، ولی نه بخدا قسم آن طور نیست که آنان می گویند)، و سپس حضرت سکوت فرمود. عمّار عرض کرد: مگر آنان چه می گویند؟

فرمود: می گویند: (پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله احدی را خلیفه قرار نداد و مردم به حال خود واگذاشته شده اند تا مشورت کنند). ولی به غیر آنچه (به گمان ایشان) به آن امر شده اند عمل نمودند (1).

مردم بدون مشورت و رضایت احدی با ابو بکر بیعت کردند، و سپس من و اصحابم را مجبور به بیعت کردند. سپس ابو بکر بدون مشورت با عمر بیعت کرد. سپس عمر خلافت را بین شش نفر شوری قرار داد و همه مهاجرین و انصار را- بجز این شش نفر- از آن خارج کرد و گفت: (صهیب سه روز (2) برای مردم امام جماعت باشد). بعد به مردم دستور داد: (اگر سه روز گذشت و این شش نفر کار خلافت را تمام نکرده بودند گردنشان زده شود، و اگر چهار نفر متحد شدند و دو نفر مخالفت کردند آن دو نفر را بکشند) ! سپس سه روز در باره من مشورت کردند و بیعتشان با مشورت عموم مردم بود، بعد هم آن کاری که دیدید کردند (3) !

برنامه امیر المؤمنین علیه السّلام برنامه هارون علیه السّلام

سپس فرمود: موسی به هارون فرمود: ما مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ ... وَ لَمْ

ص: 630

1- (4) یعنی با همین سخنی که به دروغ به آن حضرت نسبت می دهند نیز مخالفت کردند.

2- (5) (صهیب) غلام عمر بود، و منظور از سه روز این بود که این شش نفر در طول سه روز مشورت، یکی را از بین خود انتخاب کنند.

3- (6) از جمله (سپس سه روز در باره من ...) منظور حضرت آن است که در بیعت عثمان چنان حکم ظالمانه ای برقرار بود، ولی پس از قتل عثمان با نظر عموم مردم مرا انتخاب کردند ولی باز هم دیدید که طلحه و زبیر و اتباعشان چه کردند.

تَرْقُبْ قَوْلِی (1) یعنی: (چه مانعی داشتی که وقتی دیدی گمراه می شوند تابع من نشدی؟!...

و سخن مرا مراعات نکردی)؟ من هم نسبت به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به منزله هارون نسبت به موسی هستم.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله با من عهد کرده که اگر امّت بعد از او گمراه شدند و تابع غیر من شدند، اگر یارانی یافتم با آنان به جهاد برخیزم، و اگر یارانی نیافتم دست نگه دارم و خون خود را حفظ کنم، و آنچه امّت بعد از او انجام می دهند را به من خبر داد.

پیشگوئی امیر المؤمنین علیه السّلام از جنگ صفّین و نهروان

آنگاه که بعد از قتل عثمان یارانی برای بپا داشتن امر خدا و احیاء قرآن و سنت یافتم دست نگه داشتن برایم جایز نبود. لذا دست خود را باز کردم و با این ناکثین (بیعت شکنان) (2) جنگیدم.

و من فردا ان شاء اللّٰه با قاسطین در سرزمین شام در مکانی که به آن (صفّین) گفته می شود خواهم جنگید.

بعد از آن با مارقین در سرزمینی از عراق که به آن (نهروان) گفته می شود خواهم جنگید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در این سه مکان دستور جنگ با آنان را به من داده است.

ضابطه برنامه های امیر المؤمنین علیه السّلام در جنگ و سکوت

من نه بخاطر عجز یا ترس یا کراهت از ملاقات پروردگارم دست نگه داشتم، بلکه بخاطر اطاعت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و حفظ وصیّت او چنین کردم.

وقتی یارانی یافتم نظری کردم و بین یکی از دو راه، طریق سومی نیافتم: یا جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر، و یا کفر به خداوند و انکار آنچه نازل کرده و گرفتاری به زنجیرها در آتش جهنّم و مرتد شدن از اسلام.

1- (7) سوره طه: آیه 94.
2- (8) یعنی طلحه و زبیر و اهل جمل، با توجه به اینکه این خطابه پس از پایان جنگ جمل ایراد شده است.

پیشگوئی از قاتل امیر المؤمنین علیه السّلام و عذاب او

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم به من خبر داده است که شهادت پشت سر من است و محاسن من بزودی از خون سرم خضاب خواهد شد، بلکه قاتل من شقی ترین مردم از اوّلین و آخرین است. مردی است (احیمر) (1) که او در خباثت برابر است با کشنده ناقه صالح و قابیل قاتل برادرش هابیل و بزرگ فرعونها و آن کسی که با ابراهیم در باره خداوند مخاصمه کرد و دو نفر از بنی اسرائیل که کتابشان را تحریف کردند و سنتشان را تغییر دادند. سپس فرمود: و دو نفر از امّتم (2).

شناخت و معرفی ابو بکر و عمر در شدّت عذاب و لعن

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بر عهده آن دو نفر است گناهان امّت محمّد صلی اللَّه علیه و آله. هر خونی که تا روز قیامت ریخته شود و هر مالی که به حرام خورده شود و هر زنی که به حرام تصرف شود و هر حکمی که در آن ظالمانه قضاوت شود بر عهده آن دو نفر است، بدون آنکه از گناه کسانی که آن را انجام داده اند چیزی کم شود.

عمار عرض کرد: یا امیر المؤمنین، آن دو نفر را بر ایمان نام ببر تا آنها را لعنت کنیم.

حضرت فرمود: ای عمار، آیا تو پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را دوست نمی داری و از دشمنش بیزاری نمی جوئی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: مرا دوست نمی داری و از دشمنم بیزاری نمی جوئی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: ای عمار، همین برایت کافی است. تو از آن دو نفر برائت جسته ای و آنان را لعن کرده ای اگر چه ایشان را به نامشان نشناسی!

1- (9) (احیمر) لقب قدّار بن سالف کشنده ناقه صالح است که در اینجا کنایه از ابن ملجم آمده است. در حدیث آمده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شقی ترین مردم که دو نفرند را به شما معرفی کنم؟ گفتیم: بلی یا رسول اللَّه فرمود: (احیمر) قوم ثمود که شتر را کشت، و آن کسی که ترا ای علی بر اینجا می زند- و حضرت دست مبارک بر سرشان گذاشتند- تا آنکه از اثر آن اینها تر شود- و حضرت

محاسن خود را گرفتند- به بحار: ج 32 ص 312 ح 276 و الغدیر: ج 6 ص 334 مراجعه شود.

2- (10) منظور ابو بکر و عمر است چنان که از عبارات بعد معلوم می شود.

عرض کرد: یا امیر المؤمنین، اگر آن دو را برای اصحابت نام ببری تا از آنها بیزاری بجویند بهتر از ترک آن است! فرمود: خدا سلمان و ابو ذر و مقداد را رحمت کند، آنها چه خوب آن دو نفر را می شناختند و برائتشان از آن دو و لعنتشان نسبت به آنان شدید بود.

عرض کرد: یا امیر المؤمنین فدایت گردم، آن دو را نام ببر! ما شهادت می دهیم که دوست بداریم هر کس را تو دوست بداری و بیزاری بجوییم از هر کس که تو برائت بجویی.

فرمود: ای عمار، در این صورت اصحابم کشته می شوند و جماعت من و اهل لشکرم و اکثریّت کسانی که اطراف من می بینی پراکنده می شوند!

ضابطه کلّی ولایت و برائت

ای عمار، هر کس موسی و هارون را دوست داشت و از دشمنان ایشان بیزاری جست از گوساله و سامری برائت جسته بود. و هر کس گوساله و سامری را دوست داشت و از دشمنان آنها بیزاری جست از موسی و هارون برائت جسته بود بدون آنکه خودش بداند.

ای عمار، هر کس پیامبر و اهل بیتش را و مرا دوست بدارد و از دشمنم بیزاری بجوید از آن دو نفر (1) بیزاری جسته است. و هر کس از دشمنان آن دو نفر بیزاری بجوید از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بیزاری جسته است بدون آنکه خودش بداند (2).

معرفت و نجابت محمّد بن ابی بکر

محمّد بن ابی بکر عرض کرد: یا امیر المؤمنین، نمی خواهد آن دو نفر را معرفی کنی که من آنها را شناختم! خدا را شاهد می گیریم که ولایت ترا بپذیریم و از همه دشمنانت بیزاری بجوییم، چه دور باشند و چه نزدیک، اوّل آنها و آخرشان، زنده آنها و مرده شان، حاضر آنها و غائبشان.

1- (11) یعنی از ابو بکر و عمر.
2- (12) منظور این نیست که برائت او از اهل بیت از روی جهل است، بلکه به این معنا که چنین شخصی نمی خواهد بفهمد که وقتی پیامبر و اهل

بیتش علیهم السّلام نسبت به ابو بکر و عمر در نقطه مقابل یک دیگر قرار دارند ولایت هر یک بمعنی برائت از دیگری است.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای محمّد خدا تو را رحمت کند، هر قومی نجیبی دارد که شاهد بر آنان و شفاعت کننده خوبانشان است. و بهترین نجیبان نجیبی است که از خاندانی بد باشد، و تو ای محمّد نجیب اهل بیتت هستی.

التزام گرفتن از ابو بکر و عمر و عثمان بر عدم مخالفت با امیر المؤمنین علیه السّلام

بدان که من برایت خبری خواهم گفت:

پیامبر صلی اللّه علیه و آله مرا فرا خواند در حالی که سلمان و ابو ذر و مقداد هم نزد آن حضرت بودند.

سپس حضرت عایشه را سراغ پدرش و نیز حفصه را سراغ پدرش و دخترش را سراغ همسرش عثمان فرستاد (1)، و آنان آمدند.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله حمد و ثنای الهی را بجا آورد و فرمود: ای ابو بکر، ای عمر، ای عثمان! من امشب دوازده نفر را بر منبرم در خواب دیدم که امّتم را از راه به عقب بر می گردانند. از خدا بترسید و بعد از من امر خلافت را به علی بسپارید و در این باره با او منازعه مکنید، و به او ظلم نکنید و بر علیه او با کسی متحد نشوید!! گفتند: ای پیامبر خدا، ما از این مطلب به خدا پناه می بریم! خدا ما را قبل از آن بمیراند!!!

معرفی دوازده امام علیهم السّلام در حضور ابو بکر و عمر و عثمان

سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: من همه شما را و هر کس از مرد و زن که در خانه هستند را شاهد می گیرم که: علی بن ابی طالب خلیفه من در امّتم، و صاحب اختیارتر بر مؤمنین از خودشان است.

وقتی او از دنیا رفت این پسرم خواهد بود- و حضرت دست بر سر امام حسن علیه السّلام قرار دادند- و وقتی او از دنیا رفت این پسرم- و حضرت دست بر سر امام حسین علیه السّلام قرار دادند- سپس نه نفر از فرزندان حسین علیه السّلام یکی پس از دیگری خواهند بود.

آنان هستند که خداوند در این کلامش قصد کرده: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ (2) یعنی: (خدا را اطاعت کنید و از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و اولی الامر خود اطاعت نمائید).

1- (13) منظور رقیه یا زینب دختر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله است که به ترتیب همسر عثمان بودند و هر دو بدست او بقتل رسیدند.
2- (14) سوره نساء: آیه 59.

سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هر آیه ای که در باره ائمه علیهم السّلام نازل شده بود را تلاوت فرمود (1).

تفسیر رؤیای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در باره غاصبین

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ابو بکر و عمر و عثمان برخاستند، و من با اصحابم ابو ذر و سلمان و مقداد ماندیم. فاطمه و حسن و حسین هم ماندند و همسران و دختران آن حضرت بجز فاطمه برخاستند.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: (این سه نفر را با نه نفر از بنی امیه- که فلانی از آل ابو سفیان (2) و نیز هفت نفر از اولاد حکم بن ابی العاص بن امیه از جمله آنانند- را دیدم که امّتم را به قهقری و عقب بر می گرداندند).

پیشگوئی امیر المؤمنین علیه السّلام از جنایات زیاد

امیر المؤمنین علیه السّلام این سخنان را می فرمود در حالی که خانه زیاد مملوّ از اصحاب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بود! سپس حضرت رو به آنان کرد و فرمود: آنچه شنیدید کتمان کنید مگر از کسی که طالب هدایت باشد. ای زیاد، در باره شیعیانم بعد از من از خدا بترس! سلیم می گوید: وقتی حضرت از نزد زیاد بیرون آمد رو به ما کرد فرمود: (بزودی معاویه او را بعنوان برادر خود ادّعا می کند (3) و او شیعیانم را می کشد، خدا او را لعنت کند).

روایت از کتاب سلیم:

1. اثبات الهداه: ج 2 ص 509.

ص: 635

1- (15) این اتمام حجت با حضور ابو بکر و عمر و عثمان و برای آنان بوده است. جای تأسف است که، راوی بعنوان اختصار همه آیاتی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در باره ائمه علیهم السّلام فرموده ذکر نکرده است تا از لسان خود آن حضرت بیادگار بماند.
2- (16) منظور معاویه بن ابی سفیان است.

3- (17) (ج) خ ل: (معاويه بزودى او را دعوت مى كند و او قبول مى كند و شيعيانم را مى كشد. لعنت خدا بر او باد). و منظور از برادرى معاويه همان است كه چون زياد بعنوان ولد الزنا معروف بود معاويه براى جلب خاطر او ادّعا كرد زياد پسر ابو سفيان و برادر خودش است كه تفصيل آن در پاورقى 8 از حديث 23 گذشت.

عقائد ابراهیم بن یزید نخعی (1) هنگام وفات و اقرار او به ائمه علیهم السّلام در کتاب سلیم از اعمش از خیثمه نقل کرده (2) که گفت:

هنگامی که ابراهیم نخعی در حال وفات بود به من گفت: (مرا به خود نزدیک کن)، من هم چنین کردم. گفت: (شهادت می دهم که خدایی جز اللّٰه نیست. یکی است و شریکی ندارد. و شهادت می دهم که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله پیامبر خداست و اینکه علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه وصیّ محمّد است، و حسن وصیّ علی، و حسین وصیّ حسن، و علی بن الحسین وصیّ حسین است) (3).

راوی می گوید: سپس ابراهیم نخعی از هوش رفت و افتاد. گفتم: (هی هی) (4) ! او به هوش آمد و گفت: غیر تو هم آن سخنان مرا شنید؟ ! گفتم: نه. گفت: بر همین عقیده زنده ام و بر همین می میرم، و علقمه و اسود (5) نیز همین عقیده را داشتند، و هر کس بر این

1- (1) ابراهیم نخعی ابو عمران ابراهیم بن یزید بن اسود از طایفه مذحج است که در سال 96 در کوفه وفات یافته است. علقمه و اسود هم که در این حدیث مذکورند عمو و دائی او هستند.
2- (2) عبارت در نسخه ها چنین است، ولی ظاهرا این حدیث از روایات ابان بن ابی عیاش به نقل از اعمش است که در کتاب سلیم آورده است.
3- (3) ابراهیم امامان را تا زمان خود ذکر کرده است.
4- (4) (هی هی) به عنوان بیدار کردن او که از هوش رفته بود، است.
5- (5) علقمه بن قیس بن عبد اللّٰه در زمان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بدنیا آمد و در سال 62 یا 73 در کوفه از دنیا رفت. و ظاهرا همان کسی است که در صفّین حاضر بود و شمشیرش را غرق در خون می کرد و در جنگ مجروح شد و یک پایش معیوب گردید. او در دینش فقیه و از قرائت کنندگان قرآن بود. او از افراد مورد اعتماد امیر المؤمنین علیه السّلام و از بزرگان تابعین و رؤسای آنان و زاهدانشان بشمار می آمد. اسود بن زید نخعی نیز از اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام بود که در سال 74 در گذشت.

عقیده نباشد چیزی از عقاید درست ندارد .(1)

روایت از کتاب سلیم:

1. اثبات الهداه: ج 1 ص 661 ح 851.

1- (6) منظور از این حدیث این است که سه نفر مذکور در آن که از بزرگان علمای اسلام به شمار می آیند با اینکه در ظاهر ولایت اهل بیت علیهم السّلام را مدعی نبودند ولی عقیده قلبیشان که هنگام مرگ بروز داده اند چنین بوده است.

69 ساعات آخر عمر امیر المؤمنین علیه السّلام متن وصیّتنامه امیر المؤمنین علیه السّلام

اشاره

ساعات آخر عمر امیر المؤمنین علیه السّلام: وصیّت امیر المؤمنین علیه السّلام و شاهدان، معرفی ائمه علیهم السّلام و سپردن ودایع امامت، کلام امیر المؤمنین علیه السّلام در باره ابن ملجم.

متن وصیّتنامه امیر المؤمنین علیه السّلام: تقوی، اسلام، اتحاد بر حق، اصلاح، صله رحم، ایتام، قرآن، همسایگان، حج و نماز، زکات، روزه، فقرا، جهاد، فرزندان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و اصحاب آن حضرت، زنان، امر به معروف، نیکی به یک دیگر، خداحافظی امیر المؤمنین علیه السّلام.

ساعات آخر عمر امیر المؤمنین علیه السّلام

وصیّت امیر المؤمنین علیه السّلام و شاهدان

سلیم می گوید (1): در وصیّت امیر المؤمنین علیه السّلام هنگامی که به پسرش امام حسن علیه السّلام وصیّت می فرمود حاضر بودم.

حضرت بر وصیّتش امام حسین علیه السّلام و محمّد و همه فرزندانش و اهل بیت و رؤسای شیعیانش را شاهد گرفت.

معرفی ائمه علیهم السّلام و سپردن ودایع امامت

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام کتابها (2) و اسلحه را به امام حسن علیه السّلام سپرد و فرمود: پسرم، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به من دستور داده به تو وصیّت کنم و کتابها و اسلحه ام را به تو بسپارم همان گونه

1- (1) این حدیث در کتاب (غیبت) شیخ طوسی از امام باقر علیه السّلام نقل شده و اوّل آن چنین است: امام باقر علیه السّلام فرمود: این وصیّت امیر المؤمنین علیه السّلام است، و این نسخه ای از کتاب سلیم بن قیس هلالی است که به ابان داده و برایش قرائت کرده است. ابان می گوید: آن را خدمت امام زین العابدین علیه السّلام خواندم و حضرت فرمود: سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند.

2- (2) در کتاب کافی و فقیه: کتاب.

که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من وصیّت فرمود و کتابها و اسلحه اش را به من سپرد. آن حضرت به من دستور داده تا به تو امر کنم که وقتی مرگت فرا رسید آنها را به برادرت حسین بسپار.

سپس حضرت رو به امام حسین علیه السّلام کرد و فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به تو دستور داده که آنها را به این پسرت بسپاری (1)- و در این حال حضرت دست نوه اش حضرت علی بن الحسین علیه السّلام را که در سنّ کودکی بود (2) گرفت و او را به خود نزدیک کرد و فرمود:

(پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به تو دستور داده که آنها را به پسرت محمّد (3) بسپاری. از قول پیامبر و از قول من به او سلام برسان).

کلام امیر المؤمنین علیه السّلام در باره ابن ملجم

سپس حضرت رو به پسرش امام حسن علیه السّلام کرد و فرمود: پسرم، تو بعد از من صاحب اختیار مردم و صاحب اختیار خون من هستی. اگر بخشیدی حق توست، و اگر کشتی یک ضربت بجای یک ضربت (که او به من زده است) بزن و او را قطعه قطعه مکن).

متن وصیّتنامه امیر المؤمنین علیه السّلام

اشاره

سپس فرمود: بنویس:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم این است آنچه علی بن ابی طالب به آن وصیّت نموده است:

وصیّت می کند که شهادت می دهد به اینکه خدایی جز اللَّه نیست، یکی است و شریکی ندارد. و محمّد بنده خدا و پیامبر اوست که او را به هدایت و دین حق فرستاده تا

1- (3) در کتاب فقیه و تهذیب عبارت چنین است: امیر المؤمنین علیه السّلام رو به پسرش امام حسین علیه السّلام کرد و فرمود:(پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به تو دستور می دهد که آنها را به پسرت علی بن الحسین بسپاری). سپس رو به امام سجاد علیه السّلام کرد و فرمود: (پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به تو دستور داده که آنها را به پسرت محمّد بن علی بسپاری ...).

2- (4) سنّ امام سجّاد علیه السّلام هنگام شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام دو سال بوده است.

3- (5) منظور امام باقر علیه السّلام است.

بر همه ادیان غالب کند اگر چه مشرکین را خوش نیاید.

نمازم و عبادتم و زندگی و مرگم برای خدای رب العالمین است که شریکی ندارد.

به این مطلب دستور داده شده ام و من از تسلیم شدگانم.

تقوی، اسلام، اتحاد بر حق، اصلاح

سپس ای حسن تو را و همه فرزندان و اهل بیتم را و هر کس از مؤمنین را که این نوشته من به او می رسد به تقوای خداوند پروردگارتان وصیّت می کنم. از این دنیا نروید مگر آنکه اسلام را پذیرفته باشید. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید (1).

من از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: (اصلاح بین افراد بهتر از نماز و روزه بسیار است، و کینه و فساد بین افراد زایل کننده دین است) (2)، و قوّتی جز با کمک خداوند نیست.

صله رحم، ایتام، قرآن، همسایگان

به فامیل خود توجه کنید و با آنها ارتباط داشته باشید، تا خداوند حساب را بر شما آسان کند.

خدا را خدا را در باره ایتام در نظر بگیرید، دهان آنان را تغییر ندهید (3) و آن عده از یتیمان که نزد شما هستند ضایع نشوند. از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: (هر کس مخارج یتیمی را بر عهده بگیرد تا او مستغنی شود خداوند در مقابل آن بهشت را بر او واجب می کند همان طور که به خورنده مال یتیم آتش را واجب می نماید).

خدا را خدا را در باره قرآن در نظر بگیرید. در عمل به آن دیگران از شما سبقت نگیرند.

1- (6) در کتاب فقیه در اینجا اضافه شده: (وَ اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ) یعنی نعمت خدا را به یاد بیاورید آن هنگام که دشمن بودید و خداوند بین قلوب شما را الفت داد.
2- (7) کلمه (حالقه) بمعنی تراشنده است که زایل کننده معنی شده است. عبارت در کتاب کافی (ج 7) چنین است: از بین برنده و زایل کننده دین فساد بین افراد است.
3- (8) یعنی غذای آنان در اثر بی سرپرستی تغییر نکند و غذای پست تر نشود. در کتاب کافی (ج 7) و تهذیب عبارت چنین است: دهان آنان یک روز خالی و یک روز پر نباشد. و در کتاب فقیه چنین است: صدایشان بلند نشود.

خدا را خدا را در باره همسایگانتان در نظر بگیرید. که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره آنان سفارش کرده است (1).

حج، نماز، زکات، روزه، فقراء، جهاد

خدا را خدا را در باره خانه پروردگارتان در نظر بگیرید. تا زنده هستید از شما خالی نماند، که اگر خانه خدا ترک شود به شما مهلت داده نمی شود (2). و کمترین چیزی که قاصد بیت اللَّه با آن بر می گردد آن است که گناهان گذشته او آمرزیده می شود.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره نماز، که بهترین عمل و ستون دین شماست.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره زکات، که غضب پروردگارتان را خاموش می کند.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره ماه رمضان، که روزه آن سپری از آتش است.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره فقرا و بیچارگان، با آنان در زندگی خود شریک شوید.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره جهاد در راه او با اموال و جانهایتان. در راه خدا دو نفر جهاد می کنند: امام هدایت، و مطیع او که به هدایت او اقتدا می کند.

فرزندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و اصحاب آن حضرت

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره فرزندان پیامبرتان (3). در بین شما مورد ظلم قرار نگیرند در حالی که قدرت بر دفاع از آنان داشته باشید.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره آن دسته از اصحاب پیامبرتان که بدعتی ایجاد نکرده اند و بدعت گذاری را پناه نداده اند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره آنان سفارش کرده، و

1- (9) در کتاب فقیه: خدا و پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله در باره آنان وصیّت کرده اند.

2- (10) یعنی عذاب و بلائی بر شما نازل می شود.

3- (11) (ج) خ ل: (ذمه پیامبرتان). در این صورت منظور اهل ذمه می شوند که تحت حمایت کشور اسلام هستند.

بدعت گذار از آنان و از غیر آنان و پناه دهنده بدعتگزار را لعنت کرده است.

زنان، امر به معروف، نیکی به یک دیگر

خدا را خدا را در باره زنان و غلامان و کنیزانتان در نظر بگیرید. در راه خدا از ملامت سرزنش کننده ای نترسید تا خدا شما را کفایت کند (1)، و با مردم سخن نیک بگوئید همان طور که خدا به شما دستور داده است.

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، تا در نتیجه ترک آنها خداوند امور را به دست اشرارتان بسپارد، و دعا کنید ولی خدا شما را اجابت نکند.

پسرانم، بر شما باد بر ارتباط و بخشش و نیکی نسبت به یک دیگر. از نفاق و قطع ارتباط و قهر با یک دیگر و تفرقه بپرهیزید. در نیکی و تقوی یک دیگر را کمک کنید و بر گناه و دشمنی، یک دیگر را یاری ندهید. تقوای خدا را پیشه کنید که عذاب خداوند شدید است.

خداحافظی امیر المؤمنین علیه السّلام

خداوند شما اهل بیت را حفظ کند، و پیامبرتان (2) را در میان شما حفظ نماید. شما را به خدا می سپارم و با شما خداحافظی می کنم (3).

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام همچنان (لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ) می فرمود تا از دنیا رفت. و این در اوّلین شب از دهه آخر ماه رمضان یعنی شب بیست و یکم، شب جمعه از سال چهلم هجرت بود.

ص: 642

1- (12) در کافی (ج 7) عبارت چنین است: خدا را خدا را در باره زنان و غلامان و کنیزانتان در نظر بگیرید، زیرا آخرین کلامی که پیامبرتان فرمود این بود که: (شما را در باره دو ضعیف سفارش می کنم: زنان و غلامان و کنیزانتان. نماز، نماز، نماز. در راه خدا از ملامت سرزنش کننده ای

نترسید، خداوند شما را از شر آنان که شما را اذیت می کنند و بر شما ظلم می کنند کفایت می کند.

2- (13) در کتاب غیبت: فرزندانتان.

3- (14) در کتاب غیبت: (بر شما سلام و رحمت خدا را می رسانم). البته این عبارت به معنی خداحافظی است.

روایت از کتاب سلیم:

1. اثبات الهداه: ج 1 ص 661 ح 852.

روایت با سند به سلیم:

1. کافی: ج 1 ص 297 ح 1.

2. من لا یحضره الفقیه: ج 4 ص 139 ح 484.

3. تهذیب: ج 9 ص 176 ح 714.

4. غیبت شیخ طوسی: ص 117.

5. اعلام الوری طبرسی ص 207.

6. الدر النظیم ابن حاتم شامی، به نقل سید بحر العلوم در مقدمه چاپ نجف کتاب سلیم: ص 15.

روایت از غیر سلیم:

1. کافی: ج 1 ص 298 ح 5.

2. کافی: ج 7 ص 51.

3. نهج البلاغه: ص 421 نامه 47.

ص :643

70 کمترین اعتقاد یک مؤمن، ولایت و برائت اجمالی و تفصیلی، کسی که حق را تشخیص نمی دهد، ناصبی مشرک و کافر است.

کمترین اعتقاد یک مؤمن

سلیم می گوید: به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کردم: یا امیر المؤمنین، آن مسأله ای که حتما باید معتقد بود چیست، و آن مسأله ای که اگر به آن معتقد شدم شک در غیر آن برایم جایز است کدام است؟

حضرت فرمود: هر کس شهادت دهد به اینکه خدایی جز اللّه نیست و یکی است و شریکی ندارد، و اینکه محمّد بنده خدا و پیامبر اوست، و به آنچه خدا نازل کرده و بپا داشتن نماز و پرداختن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و ولایت ما اهل بیت و برائت از دشمنانمان اقرار کند، و از هر مست کننده ای اجتناب کند.

ولایت و برائت اجمالی و تفصیلی

عرض کردم: فدایت گردم، اقرار به آنچه از جانب شما آمده اجمالا باشد یا باید تفسیر شده باشد؟ فرمود: نه، بلکه اجمالا کافی است.

عرض کردم: فدایت گردم، مست کننده چیست؟ فرمود: هر نوشیدنی که وقتی خورنده آن زیاد بنوشد مست می شود، یک جرعه بلکه یک قطره از آن هم حرام است.

عرض کردم: فدایت گردم، آنچه فرمودی روشن شد مگر مسأله ولایت. آیا همه بنی هاشم را شامل می شود یا مخصوص فقهاء و علمای شما است؟ و دیگر مسأله برائت از دشمنانتان، باید از کسانی که با همه شما دشمنی می کنند برائت اظهار کنیم یا حتی اگر کسی با یک نفر از شما دشمنی کند باید از او برائت جست؟

ص: 644

حضرت فرمود: ای برادر هلالی (1)، سؤال کردی جوابش را بفهم. اگر ولایت ما اهل بیت را اجمالا بپذیری و از دشمنان ما اجمالا برائت بجوئی برایت کافی است. اگر خداوند امامان از ما که اوصیاء و علماء و فقهاء هستند را به تو شناسانید، تو هم آنان را شناختی و به اطاعت آنان اقرار کردی و از آنان اطاعت نمودی، در این صورت مؤمن به خداوند و از اهل بهشت هستی. اینان افرادی هستند که بدون حساب وارد بهشت می شوند.

کسی که حق را تشخیص نمی دهد

اگر به یگانگی خدا معتقد شدی و شهادت دادی که محمّد رسول خداست، و قبول کردی مسائلی را که بین همه اهل قبله در آن اختلافی نیست و اتفاق دارند که خداوند به آنها امر کرده یا از آن نهی نموده است، و مسأله امامت و وصیّت و علم و فقه برایت مشکل شد، و علم آن را به خدا واگذار کردی، با اهل بیت دشمنی نکردی و از آنان برائت نجستی و در مقابل آنان علم دشمنی بر نیفراشتی، در این صورت تو نسبت به این مسائلی که نمی دانی جاهل حساب می شوی و از آنچه اهل فضیلت و ولایت به آن هدایت یافته اند گمراه هستی. مشیّت خداوند در باره تو جاری خواهد بود: اگر تو را عذاب کند بخاطر گناهت است، و اگر تو را ببخشد بخاطر رحمت او است.

ناصبی مشرک و کافر است

امّا کسی که عداوت ما را معتقد است و با ما دشمنی می کند، مشرک و کافر و دشمن خداست.

و عارفین به حق ما که به ما ایمان دارند، مؤمنین و مسلمین و دوستان خدا هستند.

1- (1) مخاطب سلیم بن قیس هلالی است.

بخش سوّم مستدرکات کتاب سلیم

اشاره

در این بخش 23 حدیث ذکر می شود که در کتب حدیث از سلیم بن قیس نقل شده و در نسخه های موجود کتاب سلیم وجود ندارد. این احادیث جزئی از کتاب او به حساب می آید زیرا آنچه از سلیم نقل شده از کتاب او بوده است.

ذکر این احادیث بعنوان تکمیل کتاب سلیم و عرضه نسخه کاملی از آن است که شامل همه روایات منقول از سلیم خواهد بود. به ص 181 از مقدمه همین کتاب مراجعه شود.

ص: 647

71 نشناختن امام یعنی مرگ جاهلیّت، معنای معرفت نداشتن به امام.

نشناختن امام یعنی مرگ جاهلیّت

سلیم می گوید: از سلمان و ابو ذر و مقداد- که رحمت خدا بر آنان باد- حدیثی از قول پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که فرمود: (هر کس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است).

معنای معرفت نداشتن به امام

سلیم این حدیث را بر جابر و ابن عباس عرضه کرد. آن دو گفتند: سلمان و ابو ذر و مقداد راست و نیک گفته اند. ما هم در این حدیث حاضر بودیم و از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیدیم.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّٰه، شما فرمودی: (هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد (1) به مرگ جاهلیّت مرده است)، یا رسول اللّٰه این امام کیست؟

حضرت فرمود: ای سلمان، از اوصیاء من اند. هر کس از امّتم بمیرد و امامی که او را بشناسد نداشته باشد به مرگ جاهلیّت مرده است (2). اگر نسبت به او جاهل باشد و با او دشمنی کند مشرک است، و اگر نسبت به او جاهل باشد ولی با او دشمنی نکند و با دشمن او هم دوستی نکند چنین کسی جاهل است ولی مشرک نیست.

روایت با سند به سلیم:

1. کمال الدین: ص 413 ح 15.

روایت از غیر سلیم:

1. عیون الاخبار، به نقل بحار: ج 23 ص 81 ح 18.

2. کنز الفوائد (کراجکی): ص 151.

3. مجمع الزوائد (هیثمی): ج 5 ص 224.

1- (1) در کتاب بحار: امامی بر او نباشد.
2- (2) در کتاب بحار: هر کس از امّتم بمیرد در حالی که امامی از آنان نداشته باشد، این مرگ جاهلیّت است.

72 دستور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به تکلم امیر المؤمنین علیه السّلام با خورشید، تکلم امیر المؤمنین علیه السّلام با خورشید در حضور ابو بکر و عمر و صحابه، تعجّب و بیهوشی حاضران از تکلم خورشید، تفسیر گفتار خورشید با امیر المؤمنین علیه السّلام.

دستور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به تکلم امیر المؤمنین علیه السّلام با خورشید

سلیم می گوید: از ابو ذر شنیدم که می گفت:

آقایم محمّد صلی اللَّه علیه و آله را دیدم که شبی به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: فردا به کوههای بقیع برو و بر مکان بلندی از زمین بایست. وقتی خورشید طلوع کرد بر آن سلام کن. خداوند تعالی به او دستور داده به تو با صفاتی که داری جواب دهد.

تکلم امیر المؤمنین علیه السّلام با خورشید در حضور ابو بکر و عمر و صحابه

فردا امیر المؤمنین علیه السّلام بیرون آمد در حالی که ابو بکر و عمر و عده ای از مهاجرین و انصار همراه آن حضرت بودند، تا به بقیع رسیدند و حضرت بر مکان بلندی از زمین ایستاد. همین که خورشید طلوع کرد حضرت فرمود: (سلام بر تو ای خلق جدید خدا که مطیع او هستی).

صدایی از آسمان شنیدند و جواب گوینده ای را که می گفت: (سلام بر تو ای اوّل، و ای آخر، و ای ظاهر، و ای باطن، و ای کسی که به هر چیزی عالم هستی)!

تعجّب و بیهوشی حاضران از تکلّم خورشید

وقتی ابو بکر و عمر و مهاجرین و انصار سخن خورشید را شنیدند از هوش رفتند.

آنان بعد از چند ساعت بهوش آمدند در حالی که امیر المؤمنین علیه السّلام از آن مکان رفته بود! همگی خود را به حضور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسانیدند و عرض کردند: شما می گوئی علی بشری مثل ما است. خورشید او را با سخنانی مخاطب قرار داد که خداوند خود را با آن مخاطب قرار داده است!!

ص: 649

تفسیر گفتار خورشید با امیر المؤمنین علیه السّلام

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: از او چه شنیدید؟ گفتند: از خورشید شنیدیم که می گفت: (سلام بر تو ای اوّل) ! فرمود: راست گفته است، او اوّل کسی است که به من ایمان آورده است.

گفتند: از خورشید شنیدیم که می گفت: (ای آخر) ! فرمود: راست گفته است، او آخرین کسی است که با من تجدید دیدار می کند. او مرا غسل و کفن می کند و مرا داخل قبرم می نماید.

گفتند: از خورشید شنیدیم که می گفت: (ای ظاهر) ! فرمود: راست گفته است، همه علم من برای او ظاهر شده است.

گفتند: از خورشید شنیدیم که می گفت: (ای باطن) ! فرمود: راست گفته است. همه اسرارم در باطن اوست (1).

گفتند: از خورشید شنیدیم که می گفت: (ای کسی که به هر چیزی عالم هستی) ! فرمود:

راست گفته است. اوست عالم به حلال و حرام و واجبات و مستحبات و آنچه از این قبیل است.

همه برخاستند و گفتند: (محمّد ما را در ظلمت انداخت) !! و بعد از درب مسجد بیرون رفتند.

روایت با سند به سلیم:

1. عیون المعجزات: ص 4.

روایت از غیر سلیم:

1. فضائل شاذان: ص 69.

2. ما نزل من القرآن، به نقل کنز الفوائد نجفی، به نقل بحار: ج 41 ص 181. و مدینه المعاجز: ص 33 و تفسیر برهان: ج 4 ص 287.

3. ارشاد القلوب دیلمی: ج 2 ص 64.

4. الهدایه الکبری (نسخه خطی): ص 17.

5. فرائد السمطین: باب 38.

6. مناقب خوارزمی: ص 68.

7. ینابیع الموده: ص 140.

ص: 650

1- (1) در کتاب بحار: باطن همه اسرارم نزد اوست.

73 فايده محبّت امير المؤمنين عليه السّلام، منزلت محبّين على عليه السّلام نزد پروردگار.

فايده محبّت امير المؤمنين عليه السّلام

سليم از عبد اللَّه بن عباس نقل مى كند:

مردى خدمت پيامبر صلى اللَّه عليه و آله آمد و عرض كرد: آيا محبّت على براى من نفعى دارد؟ ! فرمود: واى بر تو! هر كس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر كس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر كس خدا را دوست بدارد خدا او را عذاب نمى كند.

منزلت محبّين على عليه السّلام نزد پروردگار

آن مرد عرض كرد: در باره فضيلت محبّت على عليه السّلام به من خبر بده. فرمود: بزودى در اين باره از پروردگارم سؤال مى كنم.

همان وقت جبرئيل نازل شد، و حضرت از او سؤال كرد و سخن آن مرد را براى او گفت. جبرئيل عرض كرد: (بزودى در اين باره از پروردگار سؤال مى كنم)، و بالا رفت.

خداوند به او وحى فرستاد: به محمّد انتخاب شده ام از من سلام برسان و به او بگو:

(تو نسبت به من همان گونه هستى كه من خواسته ام، و على نسبت به تو همان گونه است كه تو نسبت به من هستى، و محبّين على نسبت به من همان گونه هستند كه على نسبت به تو است).

راوى مى گويد: اين حديث دنباله دارد (1) و در آن آمده كه سئوال كننده ابو ذر بوده است.

روايت با سند به سليم:

1. كنز الفوائد كراجكى جزء چهارم، به نقل الجواهر السنيّه شيخ حر عاملى: ص 303.

روايت از غير سليم:

1. کنز الفوائد کراجکی جزء چهارم به نقل از مائه منقبه ابن شاذان، به نقل الجواهر السنیّه: ص 302.

ص: 651

1- (1) بسیار جای تأسّف است که حدیث بطور کامل بدست ما نرسیده است.

علی علیه السّلام اسبق سابقین و اقرب مقربین سلیم از امام حسن مجتبی علیه السّلام از پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که در باره کلام خداوند عز و جل وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ (1) (سابقان، سابقانند، آنان مقربانند)، فرمود:

(من با سابقه ترین سابقه داران به سوی خداوند و پیامبرش، و نزدیکترین مقرّبان به درگاه خدا و رسولش هستم).

روایت با سند به سلیم:

1. تأویل الایات الظاهره نجفی: ج 2 ص 642 ح 4.

2. کنز الفوائد کراجکی (نسخه خطی): ص 369.

روایت از غیر سلیم:

1. علامه امینی در کتاب الغدیر: ج 2 ص 306 این حدیث را با چند سند نقل کرده است.

ص: 652

1- (1) سوره واقعه: آیه های 10 و 11.

75 پیام مهمّ ابو ذر در ایّام حجّ در باره اهل بیت علیهم السّلام، مؤاخذه ابو ذر توسط عثمان و دفاع امیر المؤمنین علیه السّلام و مقداد.

پیام مهمّ ابو ذر در ایّام حجّ در باره اهل بیت علیهم السّلام

سلیم می گوید: در ایّام حج که من و حنش بن معتمر در مکّه بودیم، ابو ذر برخاست و حلقه در کعبه را گرفت و با بلندترین صدایش ندا کرد:

ای مردم، هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس مرا نمی شناسد من جندب بن جناده هستم، من ابوذرم.

ای مردم، من از پیامبرتان شنیدم که می فرمود: (مثل اهل بیتم در میان امّتم مثل کشتی نوح در میان قومش است. هر کس سوار کشتی شد نجات یافت و هر کس آن را رها کرد غرق شد (1)، و مثل اهل بیتم مثل باب حطه است) (2).

ای مردم، من از پیامبرتان شنیدم که می فرمود: (من در میان شما دو چیز باقی گذاشتم، مادامی که به آن دو تمسّک کنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و اهل بیتم ...) تا آخر حدیث (3).

مؤاخذه ابو ذر توسط عثمان و دفاع امیر المؤمنین علیه السّلام و مقداد

وقتی ابو ذر به مدینه آمد عثمان سراغ او فرستاد و گفت: (چه باعث شد که این برنامه را در ایّام حجّ بپا کردی؟ گفت: پیمانی بود که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با من عهد کرده بود و به من امر فرموده بود.

عثمان گفت: چه کسی به این مطلب شهادت می دهد؟ امیر المؤمنین علیه السّلام و مقداد

ص: 653

1- (1) در کتاب بحار: هر کس از کشتی عقب بماند غرق می شود.
2- (2) باب حطه در پاورقی 17 از سرآغاز کتاب در ص 197 بیان شد.
3- (3) در احتجاج طبرسی عبارت چنین است.

برخاستند و شهادت دادند، و بعد هر سه به راه افتادند.

عثمان گفت: این مرد و دو رفیقش گمان می کنند شخص مهمّی هستند !!(1)

هلالی، سلیم بن قیس - انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، 1جلد، نشر الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم ؛ ؛ ص654

ایت با سند به سلیم:

1. احتجاج طبرسی: ج 1 ص 228.

2. نزهه الکرام: ص 555.

روایت از غیر سلیم:

1. امالی شیخ طوسی: ج 1 ص 59.

2. امالی شیخ طوسی: ج 1 ص 359.

3. امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 75.

4. امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 96.

5. امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 127.

6. امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 247.

7. امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 343.

8. بشاره المصطفی: ص 106.

9. طرائف: ص 32.

10. تذکره الخواص: ص 323.

1- (4) خ ل: گمان می کنند در کار مهمّی هستند.

76 خطبه امام حسن مجتبی علیه السّلام هنگام صلح با معاویه:

اشاره

صلح با معاویه دلیل بر حقّانیت او نیست، اگر امت با امام حق بیعت می کردند، امّت امام حق را عمدا رها کردند، ریشه صلح امام حسن علیه السّلام عذر الهی، مردم بهترین را از دست دادند.

خطبه امام حسن مجتبی علیه السّلام هنگام صلح با معاویه سلیم می گوید: امام حسن علیه السّلام هنگامی که با معاویه اجتماع نمود، بر فراز منبر ایستاد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

صلح با معاویه دلیل بر حقّانیت او نیست

ای مردم، معاویه گمان می کند من او را برای خلافت سزاوار دانستم و خود را برای آن اهل ندانستم، و معاویه دروغ می گوید. من اختیارم بر مردم از خودشان طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش بیشتر است.

اگر امت با امام حق بیعت می کردند

به خداوند قسم یاد می کنم، اگر مردم با من بیعت می کردند و مرا اطاعت می کردند و مرا یاری می نمودند آسمان قطرات بارانش را و زمین برکتش را به آنان ارزانی می داشت، و تو ای معاویه در خلافت طمع نمی کردی (1).

امت امام حق را عمدا رها کردند

این در حالی است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده: (هیچ گاه امّتی امر خود را به کسی نمی سپارند که در بین آنان عالم تر از او باشد مگر آنکه کارشان همچنان رو به پائین

1- (1) خ ل: شماها- ای معاویه- در خلافت طمع نمی کردید.

می رود تا آنجا که به دین گوساله پرستان برسند) ! بنی اسرائیل هارون را رها کردند و به گوساله رو آوردند در حالی که می دانستند هارون خلیفه موسی است. این امّت هم علی را رها کردند در حالی که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده بودند که به علی علیه السّلام می فرمود: (تو نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی هستی بجز نبوّت، که پیامبری بعد از من نیست).

ریشه صلح امام حسن علیه السّلام عذر الهی

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از شرّ قوم خود فرار کرد در حالی که آنان را به خدا دعوت می کرد تا آنجا که به غار فرار کرد. اگر آن حضرت یارانی بر علیه آنان می یافت فرار نمی کرد. ای معاویه من هم اگر یارانی پیدا می کردم با تو بیعت نمی کردم.

خداوند هارون را در وسعت قرار داد هنگامی که او را ضعیف شمردند و نزدیک بود او را بکشند و یارانی بر علیه آنان نیافت. همچنین خداوند پیامبر را در وسعت قرار داد هنگامی که از قومش فرار کرد و یارانی بر علیه آنان نیافت. من و پدرم نیز از طرف خداوند در وسعت هستیم زمانی که امّت ما را رها کردند و با غیر ما بیعت کردند و ما یارانی نیافتیم.

اینها سنّت ها و مثلهاست که یکی پس از دیگری می آید.

مردم بهترین را از دست دادند

ای مردم، اگر ما بین مشرق و مغرب را بگردید کسی از فرزندان پیامبر، جز من و برادرم نخواهید یافت.

روایت با سند به سلیم:

1. احتجاج طبرسی: ج 2 ص 8.

2. العدد القویه: ص 51 ح 62.

روایت از غیر سلیم:

1. امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 171.

2. امالى شيخ طوسى: ج 2 ص 178.

3. البرهان، به نقل بحار: ج 72 ص 151 ح 29.

77 امام حسین علیه السّلام پسر امام و برادر امام و پدر امامان.

امام حسین علیه السّلام پسر امام و برادر امام و پدر امامان سلیم از سلمان فارسی نقل می کند که گفت:

خدمت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله وارد شدم. در این حال امام حسین علیه السّلام بر زانوی حضرت نشسته بود و حضرت در صورت او با دقّت می نگریست و بین دو چشم او را می بوسید (1) و می فرمود:

(تو سیّد پسر سیّدی (2)، تو امامی و پسر امام و برادر امامی، تو پدر امامانی. تو حجت خدا پسر حجت خدا هستی. تو پدر نه حجت خدا از صلب خود هستی که نهمی آنان قائم ایشان است) (3).

روایت با سند به سلیم:

1. کفایه الاثر: ص 46.

2. عیون الاخبار: ج 1 ص 41 ح 17.

3. اکمال الدین: ص 262 ح 10.

4. خصال: باب 12 ح 38.

ص: 657

1- (1) در کتاب خصال: بر زانوی حضرت نشسته بود و آن حضرت چشمانش را می بوسید و دهانش را می بوسید و می لیسید. و در کتاب موده القربی: گونه هایش را می بوسید.
2- (2) سیّد در اینجا به معنی آقا است.
3- (3) در کتاب مقتل خوارزمی عبارت چنین است: تو سیّد پسر سیّد پدر سادات هستی. تو امام پسر امام پدر امامان هستی. تو حجت خدا پسر حجت خدا پدر حجتهای خداوند هستی. نه نفر از صلب تو که نهمی آنان قائم ایشان است. و در کتاب موده القربی عبارت چنین است: تو سیّد پسر سیّد برادر سیّد هستی، تو امام پسر امام برادر امامی، تو حجت خدا پسر حجت خدا برادر حجت خدایی، و تو پدر نه حجت خدا هستی که نهمی آنان قائم ایشان است.

5. المائه منقبه: ص 124 منقبت 58.

6. استنصار کراجکی: ص 9.

7. مناقب ابن شهرآشوب: ج 4 ص 70.

8. منهاج الفاضلین (نسخه خطی): ص 242.

9. مقتل خوارزمی: ج 1 ص 145.

10. موده القربی: ص 95.

روایت از غیر سلیم:

1. کفایه الاثر: ص 30.

2. غایه المرام: ص 46 و 621.

3. حلیه الابرار: ج 1 ص 730.

4. موده القربی: ص 95.

5. المناقب المرتضویه: ص 129.

ص: 658

78 بهشت مشتاق چهار محبوب خدا و رسول، وسعت علم امير المؤمنين عليه السّلام، علم نزد امامان عليهم السّلام تا قيامت.

بهشت مشتاق چهار محبوب خدا و رسول

سليم مى گويد: روزى امير المؤمنين عليه السّلام بعد از بازگشت از جنگ صفين و قبل از جنگ نهروان بيرون آمد در حالى كه ما در مسجد نشسته بوديم. حضرت نشست و ما اطراف او را گرفتيم. مردى عرض كرد: يا امير المؤمنين، در باره اصحابت به ما خبر بده.

فرمود: بپرس.

حضرت جريان مفصلى را نقل كرد و سپس فرمود: من از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله شنيدم كه ضمن سخنى طولانى مى فرمود: خداوند مرا به دوست داشتن چهار نفر از اصحابم دستور داده است و به من خبر داده كه آنان را دوست دارد و بهشت مشتاق آنان است.

پرسيده شد: يا رسول اللَّه، آنان كيانند؟ فرمود: (على بن ابى طالب) و سپس سكوت كرد. گفتند: يا رسول اللَّه، آنان كيانند؟ فرمود: (على) و سپس سكوت كرد. گفتند: يا رسول اللَّه، آنان كيانند؟ فرمود: على و سه نفر همراه او. على امام و راهنما و هدايت كننده آنان است. منحرف و گمراه نمى شوند و بر نمى گردند، و روزگار بر آنان طولانى نمى شود و قلبشان را قساوت نمى گيرد. آنان سلمان و ابو ذر و مقداد هستند.

وسعت علم امير المؤمنين عليه السّلام

سپس جريانى مفصل نقل كرد. بعد پيامبر صلى اللَّه عليه و آله فرمود: (على را برايم فراخوانيد). من بطرف حضرت متوجه شدم (1)، و آن حضرت هزار باب از علم را كه از هر بابى هزار باب باز

1- (1) كلمه (كببت عليه) يعنى خود را روى آن حضرت انداختم كه به صورت فوق ترجمه شده است. در كتاب بحار: آن حضرت متوجه من شد.

بطور سری به من آموخت.

سپس امیر المؤمنین علیه السّلام رو به ما کرد و فرمود: از من سؤال کنید قبل از آنکه مرا نیابید.

قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را خلق کرد، من به تورات از اهل تورات عالم ترم، و به انجیل از اهل انجیل عالم ترم، و به قرآن از اهل قرآن عالم ترم.

قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را خلق کرد، هیچ گروهی نیست تا روز قیامت که به صد نفر برسد مگر آنکه من رهبر و راهنمای آنان را می شناسم.

از من در باره قرآن سؤال کنید. در قرآن بیان هر چیزی و علم اوّلین و آخرین است.

قرآن برای گوینده ای حرفی باقی نگذاشته است.

علم نزد امامان تا قیامت

فرمود: (تأویل قرآن را جز خداوند و فرو رفتگان در علم کسی نمی داند. آنان یک نفر نیستند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از آنان است. خداوند به او آموخته و آن حضرت هم به من آموخته است، و سپس در نسل ما تا روز قیامت خواهد بود). بعد حضرت چنین قرائت فرمود:

(بَقِیَّهٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ) (1) (بقیّه ای از آنچه آل موسی و آل هارون بر جای گذاشتند). و من نسبت به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بمنزله هارون نسبت به موسی هستم، و علم در نسل ما تا روزی که قیامت بر پا شود خواهد بود (2).

روایت با سند به سلیم:

1. تفسیر فرات: ص 9.

2. تأویل الایات الظاهره: ج 2 ص 555 ح 10.

1- (2) سوره بقره: آیه 248.

2- (3) در کتاب تأویل الآیات این عبارت را اضافه دارد: سپس حضرت این آیه را قرائت فرمود: وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ) یعنی: (آن را سخن باقی در نسل او قرار داد). و سپس فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نسل حضرت ابراهیم علیه السّلام است، و ما اهل بیت نسل حضرت ابراهیم علیه السّلام و نسل حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله هستیم.

79 انتخاب ناشایست مردم به اهل حق ضرر نمی زند، مردم نسبت به اهل بیت علیهم السّلام سه گروهند.

انتخاب ناشایست مردم به اهل حق ضرر نمی زند

سلیم می گوید: از علی علیه السّلام در ماه رمضان- همان ماهی که در آن شهید شد- شنیدم، در حالی که آن حضرت در میان دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و فرزندان عبد اللّٰه بن جعفر بن ابی طالب و شیعیان خاصّش بود، می فرمود:

مردم را با آنچه برای خود پسندیده اند بحال خود بگذارید، و در دولت دشمنتان سکوت را بر خود لازم بدانید، چرا که بدست گرفتن دیگری حکومت شما را و نیز دشمن تجاوزگر حسود شما را نابود نمی کند و به شما ضرر نمی رساند (1).

مردم نسبت به اهل بیت علیهم السّلام سه گروهند

مردم سه گروهند: گروهی به نور ما روشن هستند (2)، و گروهی بوسیله ما ارتزاق می کنند، و گروهی بوسیله ما هدایت می شوند و به دستور ما اقتدا می کنند و اینان کمترین گروهند. اینان شیعیان نجیب و حکیم و عالم و فقیه و با تقوی و با سخاوت هستند. خوشا به حال آنان و عاقبت بخیری نصیبشان باد.

روایت با سند به سلیم:

1. مختصر البصائر: ص 104.

ص: 661

1- (1) عبارت عربی روشن نیست و عین عبارت چنین است: الزموا انفسکم السکوت و دوله عدوکم، فإنه لا یعدمکم ما ینتحل امرکم و عدو باغ حاسد.
2- (2) از آنجا که در آخر حدیث فقط گروه سوم مورد تأیید حضرت هستند ظاهرا معنای این جمله چنین می شود: گروهی آبروی خود را از نسبت دادن خود به ما کسب می کنند.

ائمه علیهم السّلام شاهدان بر مردم و امت وسط سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند تعالی ما را قصد کرده با این کلامش: لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً (1)، (تا شما بر مردم شاهد باشید و پیامبر بر شما شاهد باشد). پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر ما شاهد است، و ما شاهدان خداوند بر خلقش و حجّت او در زمینش هستیم.

ما هستیم کسانی که خداوند جل اسمه در باره آنان فرموده است: وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً (2)، (و این گونه شما را امت وسط قرار دادیم) (3).

روایت با سند به سلیم:

1. مناقب بن شهرآشوب: ج 3 ص 87.

2. شواهد التنزیل حسکانی: ج 1 ص 92 ح 129.

3. تأویل الایات الظاهره: ج 1 ص 81 ح 64.

4. تفسیر مجمع البیان طبرسی: ج 2 ص 224.

5. کفایه الموحدین: ج 2 ص 140 و 179.

6. احقاق الحق: ج 14 ص 553.

روایت از غیر سلیم:

1. تفسیر برهان: ج 1 ص 159.

ص: 662

1- (1) سوره بقره: آیه 143.
2- (2) سوره بقره: آیه 143.
3- (3) احتمالا در اینجا (وسط) کنایه از واسطه بین خدا و خلق و بیان آیه قبل که شاهدان بر مردم تعبیر شده است. و شاید هم واسطه بین مردم و پیامبر صلی اللّه علیه و آله باشد کما اینکه از ما بعد آیه معلوم می شود که

می فرماید: لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً. و در تفسیر برهان: ج 1 ص 159 و 160 ده حدیث نقل کرده که منظور از امّت وسط ائمه علیهم السّلام هستند.

81 ائمه علیهم السّلام معدن کتاب و حکمت.

ائمه علیهم السّلام معدن کتاب و حکمت سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

(ما هستیم که خداوند بین ما رسولی را مبعوث کرد تا آیاتش را برای ما تلاوت کند و ما را تزکیه نماید و کتاب و حکمت را به ما بیاموزد) (1).

روایت با سند به سلیم:

1. تأویل الایات الظاهره: ج 2 ص 692 ح 1.

2. کنز الفوائد نجفی (نسخه خطی): ص 400.

روایت از غیر سلیم:

1. تفسیر برهان: ج 1 ص 325 ح 4.

ص: 663

1- (1) اشاره به آیه 2 از سوره جمعه و نیز آیه 164 از سوره آل عمران است که می فرماید: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ ...)، (خداوند بر مؤمنین منّت گذاشت که پیامبری از خودشان را در بین آنان مبعوث نمود تا آیات خداوند را بر آنان بخواند و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد).

تفسیر یاسین و آل یاسین سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نام مبارکش (یاسین) است، و ما هستیم کسانی که خداوند می فرماید:

سلام علی آل یاسین (1)، (سلام بر خاندان یاسین).

روایت با سند به سلیم:

1. تفسیر فرات: ص 131.

2. تأویل الایات الظاهره: ج 2 ص 498 ح 13.

3. تفسیر برهان: ج 4 ص 34 ح 7.

4. اللوامع النورانیه: ص 4 و 323.

روایت از غیر سلیم:

1. تفسیر قمی: ص 559.

2. معانی الاخبار: ص 121 ح 1 و 2 و 3 و 4 و 5.

3. امالی صدوق: ص 282.

1- (1) سوره صافات: آیه 129.

83 سؤال خداوند از ائمه علیهم السّلام.

سؤال خداوند از ائمه علیهم السّلام سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام چنین نقل می کند:

کلام خداوند عز و جل: وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ (1)، (این (قرآن) برای تو و قومت یادآور است و بزودی سؤال می شوید)، فرمود: ما قوم او هستیم و از ما سؤال خواهد شد.

روایت با سند به سلیم:

1. تأویل الایات الظاهره: ج 2 ص 561.

2. کنز الفوائد نجفی (نسخه خطی): ص 292.

3. اللوامع النورانیه: ص 371.

4. تفسیر برهان: ج 4 ص 146.

روایت از غیر سلیم:

1. تفسیر نور الثقلین: ج 4 ص 604.

2. تفسیر برهان: ج 4 ص 146.

3. بحار: ج 23 ص 187.

ص: 665

1- (1) سوره زخرف: آیه 44.

84 عذاب شدید در انتظار ظالمین آل محمّد علیهم السّلام.

عذاب شدید در انتظار ظالمین آل محمّد علیهم السّلام سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

کلام خداوند عز و جل: ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ (1)، (آنچه پیامبر صلی اللّه علیه و آله برای شما آورد بگیرید و آنچه شما را از آن نهی فرمود خودداری کنید، و از خدا- در باره ظلم به آل محمّد علیهم السّلام- بترسید، که عذاب خداوند- نسبت به کسانی که به ایشان ظلم کنند- شدید است).

روایت با سند به سلیم:

1. روضه کافی: ص 58 ح 21.

2. تأویل الایات الظاهره نجفی: ج 2 ص 678 ح 3.

3. تفسیر برهان: ج 4 ص 316.

4. کنز الفوائد نجفی (نسخه خطی): ص 336.

ص: 666

1- (1) سوره حشر: آیه 7.

تفسير (زنده بگور) در قرآن به شهيدان اهل بيت عليهم السّلام سليم بن قيس از ابن عباس نقل مى كند (1) :

كلام خداوند تعالى: وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ (2) ، (هنگامى كه در باره زنده بگور سؤال شود)، او كسى است كه در راه دوستى ما اهل بيت كشته شود.

روايت با سند به سليم:

1. تأويل الايات الظاهره: ج 2 ص 766 ح 4.

2. كنز الفوائد نجفى (نسخه خطى): ص 372.

روايت از غير سليم:

1. تفسير قمى: ج 2 ص 407.

2. كنز الفوائد نجفى (نسخه خطى): ص 444.

3. تفسير فرات: ص 203.

4. مناقب ابن شهرآشوب، به نقل تفسير نور الثقلين:

ج 5 ص 514.

5. تأويل الايات الظاهره: ج 2 ص 765.

6. مجمع البيان طبرسى در تفسير سوره تكوير.

7. بحار: ج 23 ص 256.

8. تفسير برهان: ج 4 ص 431 و 432.

1- (1) اگر چه تصریح به نام امیر المؤمنین علیه السّلام از اوّل این حدیث نشده ولی به دو قرینه باید از آن حضرت منقول باشد: یکی اینکه در آخر حدیث کلمه (مودّتنا اهل البیت) است که بمعنی (دوستی ما اهل بیت) است و پیداست که ابن عباس از اهل بیت نیست. و دیگر اینکه سلیم در طول کتابش تفسیر قرآن را از غیر معصوم علیه السّلام نقل نکرده است.
2- (2) سوره تکویر: آیه 8.

86 1. پایه های کفر 2. پایه های نفاق

اشاره

1. پایه های کفر: چهار پایه کفر، شعبه های فسق، شعبه های غلو، شعبه های شک، شعبه های شبهه.

2. پایه های نفاق: چهار پایه نفاق، شعبه های هوای نفس، شعبه های سازشکاری، شعبه های غضب، شعبه های طمع. سنن الهی و توبه به درگاه او.

1 پایه های کفر

چهار پایه کفر

سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود (1) :

کفر بر چهار پایه بنا شده است: فسق و غلو و شک و شبهه.

شعبه های فسق

فسق بر چهار شعبه است: جفا و کوردلی و غفلت و تجاوزکاری.

هر کس جفا کند حق را کوچک می شمرد (2) و عالمان دین را شدیدا مبغوض می دارد و بر گناه بزرگ اصرار می ورزد.

هر کسی کوردل باشد یاد خدا را فراموش می کند و در پی گمان می رود (3) و با خالق خود به مبارزه بر می خیزد و شیطان بر او الحاح می کند و بدون توبه و خضوع و غافل شدن از گناه (4) طلب مغفرت می کند.

1- (1) یادآور می شود: این حدیث شامل معانی پیچیده و مشکلی است که احتیاج به تفسیر دارد و در حدیث 8 همین کتاب قسمت اوّل این حدیث در پایه های ایمان ذکر شد. در آنجا یادآور شدیم که علامه مجلسی در جلد 86 بحار: ص 365 به تفسیر و توضیح عبارات مشکل این حدیث پرداخته است.
2- (2) در کتاب تحف العقول: مؤمن را کوچک می کند.

3- (3) در کتاب تحف العقول: اخلاقش زشت می شود.
4- (4) کلمه (غفلت) در اینجا بصورت فوق معنی شد.

هر کس غفلت کند بر نفس خود جنایت کرده و کارش معکوس و منقلب می شود و گمراهی خود را هدایت می پندارد و آرزوها او را فریب می دهد، و هنگامی حسرت و پشیمانی او را می گیرد که وقت آن گذشته و پرده از او برداشته شده و آنچه گمانش را نمی کرد برایش ظاهر شده باشد.

هر کس از امر خداوند تجاوز کند شکّ می کند، و هر کس شک کند خداوند بر او برتری نشان می دهد و او را به قدرت خویش ذلیل می گرداند و بجلالت خود او را کوچک می کند، همچنان که به پروردگار کریم خود مغرور شده و در کار خود (1) افراط نموده است.

شعبه های غلوّ

شعبه های غلوّ (2)

غلوّ بر چهار شعبه است: تعمّق و فرو رفتن در نظریّه و منازعه در آن و انحراف و لجاجت.

هر کس (بیش از حد) تعمّق کند (3) به حق باز نمی گردد و جز غرق شدن در امور پیچیده چیزی برایش زیاد نمی شود، و فتنه ای از او رفع نمی شود مگر آنکه فتنه دیگری او را در خود فرو می برد، و دینش از هم گسیخته می شود و در مسأله ای بهم پیچیده فرو می رود.

هر کس در نظریّه منازعه و مخاصمه کند، در اثر لجاجت طولانی به احمق بودن مشهور می شود (4).

هر کس انحراف پیدا کند نیکی به چشم او قبیح می آید و بدی به چشم او نیک می آید (5).

هر کس لجاجت کند راهها بر او کور می شود و کارش مورد اعتراض قرار می گیرد و بیرون آمدن از آن برایش مشکل می شود آنگاه که تابع راه مؤمنان نباشد.

1- (5) در کتاب تحف العقول: در زندگی خود.

2- (6) (غلو) در اينجا ظاهرا بمعناى بالا گرفتن خود در مسائل علمى است.
3- (7) معناى تعمّق در اينجا كاملا روشن نيست. معناى متن تا حدّى تقريب ذهنى است.
4- (8) در كتاب تحف العقول: هر كس منازعه و مخاصمه كند سستى بين آنان را قطع مى كند، و از طول لجاجت كارشان به گرفتارى مى كشد.
5- (9) در كتاب تحف العقول اين جمله را اضافه دارد: و به مستى ضلالت دچار مى شود.

شعبه های شک

شک بر چهار شعبه است: جدل و هوای نفس و تردّد و تسلیم شدن (1). و این همان کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَماری (2)، (پس به کدامیک از نعمتهای پروردگارت مجادله می کنی).

هر کس از آنچه نزد اوست وحشت کند به عقب بر خواهد گشت.

و هر کس در دین مجادله کند در شکّ و تردید می افتد، و اوّلین از مؤمنان از او سبقت می گیرند و آخرین از آنان به او می رسند (3)، و سمهای شیطان او را زیر پا می گذارند.

هر کس در مقابل هلاکت دنیا و آخرت تسلیم شود بین این دو هلاک می شود، و هر کس از آن نجات پیدا کند از زیادی یقین است (4)، و خداوند مخلوقی کمتر از یقین خلق نکرده است.

شعبه های شبهه

شبهه بر چهار شعبه است: اعجاب و خوش آمدن از زینت، و فریب دادن نفس، و توجیه کجروی ها، و پوشاندن حق به باطل.

به این صورت که زینت از دلیل منحرف می کند و فریب دادن نفس را به شهوت می اندازد، و کجروی صاحبش را به انحراف عظیمی می اندازد، و پوشاندن حق به باطل ظلماتی روی هم است.

و اینها، کفر و پایه ها و شعبه های آن است.

1- (10) خ ل: جدل و ترس از حق و تردّد و تسلیم در مقابل جهل و اهل آن.
2- (11) سوره نجم: آیه 55.
3- (12) در کتاب تحف العقول عبارت چنین است: هر کس در دینش تردّد داشته باشد اوّلین از او سبقت می گیرند و آخرین به او می رسند.
4- (13) این جمله را می توان این طور معنی کرد: از برکت یقین است.

2 پایه های نفاق

چهار پایه نفاق

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: نفاق بر چهار پایه است: هوای نفس و سازشکاری و غضب و طمع.

شعبه های هوای نفس

هوای نفس بر چهار شعبه است: ظلم و دشمنی و شهوت و طغیان.

کسی که ظلم کند امور پیچیده اش زیاد می شود و مردم او را رها می کنند و بر علیه او کمک می کنند.

هر کس تجاوز کند مردم از شر او در امان نیستند (1) و قلب او سلامت نمی ماند و در شهوات نمی تواند نفس خود را کنترل کند.

هر کس نفس خود را در شهوات ملامت نکند در امور خبیث فرو می رود (2).

و هر کس طغیان کند عمدا و بدون دلیل گمراه می شود (3).

شعبه های سازشکاری

سازشکاری بر چهار شعبه است: بر مغرور شدن و آرزو و بر حذر بودن و عقب انداختن وعده ها.

و این بدان صورت است که بر حذر بودن از حق باز می دارد، و عقب انداختن وعده ها

1- (14) در کتاب تحف العقول: از کسی که به او اطمینان کند خود را در امان نمی بیند.
2- (15) در کتاب تحف العقول: در حسرتها فرو می رود و در آن شناور می شود.

3- (16) در کتاب تحف العقول: بدون عذر و دلیل گمراه می شود.

موجب تفریط در عمل تا هنگام اجل می شود و اگر آرزو نبود انسان حساب آنچه در آن است را می دانست، و اگر انسان حساب آنچه در آن است را می دانست بطور ناگهانی از وحشت و ترس می مرد. و مغرور شدن باعث کوتاهی انسان در عمل می شود (1).

شعبه های غضب

شعبه های غضب (2)

غضب بر چهار شعبه است: تکبر و فخر و غیرت کاذب و تعصّب.

هر کس خود را بالا بگیرد به حق پشت می کند. و هر کس فخر کند به فسق و فجور مبتلا می شود، و هر کس غیرت کاذب نشان دهد بر گناهان اصرار می ورزد، و هر کس را تعصّب بگیرد ظلم می کند. و چه بد چیزی است در پل صراط کاری که بین پشت کردن به حق و فسق و فجور و اصرار بر گناهان و ظلم باشد.

شعبه های طمع

طمع چهار شعبه است: خوشحالی و شادی بیش از حد و لجاجت و روی هم انباشتن (3).

خوشحالی نزد خداوند پسندیده نیست، شادی بیش از حد عجب است، و لجاجت بلایی است برای کسی که او را مجبور به کشیدن بار گناهان کرده است. و روی هم انباشتن (4) لهو و بازی و مشغولیّت است و تبدیل کردن چیزی که پست تر است به چیزی بهتر می باشد.

و اینها، نفاق و پایه ها و شعبه های آن است.

سنن الهی و توبه به درگاه او

خداوند بر بندگانش قاهر است. یاد او بلند و وجه او با جلالت است و هر چه خلق

1- (17) در کتاب تحف العقول عبارت چنین است: و مغرور شدن به دنیا و تفریط در آخرت و تفریط در عقب انداختن وعده ها به کوردلی می کشاند. و اگر عمل نبود انسان حساب آنچه در آن است را نمی دانست.
2- (18) کلمه (حفیظه) به دو معنی آمده است: 1- غضب. 2- تعصّب در حفاظت چیزی.
3- (19) در تحف العقول: تکبر.
4- (20) در تحف العقول: تکبر.

کرده زیبا خلق کرده است. دو دست او باز و رحمت او و هر چیزی را گرفته است و امر او ظاهر و نور او نور دهنده است و برکت او جوشان است و حکمت او نور می دهد. کتابش شاهد و حجّت او غالب و دین او خالص است. سلطان او ظاهر و کلمه او بر حق و میزان او از روی عدل است و پیامبران او ابلاغ کرده اند.

خداوند بدی را گناه، و گناه را فتنه، و فتنه را آلودگی قرار داده است. نیکی را رضایت (1)، و رضایت را توبه، و توبه را پاک کننده قرار داده است.

هر کس توبه کند هدایت می یابد، و هر کس به فتنه بیفتد گمراه می شود تا مادامی که به درگاه خدا توبه نکرده و به گناه خود اعتراف ننموده است (2). هیچ کس جز هلاک شونده بر علیه امر خداوند حرص و طمع نمی کند.

اللّٰه ! اللّٰه ! چه وسعت دارد آنچه از توبه و رحمت و بشارت و حلم عظیم نزد خداوند است. و چه ترسناک است (3) آنچه از قیدها و جهنّم و بلاهای شدید که نزد خداوند است.

هر کس به اطاعت او دست یابد کرامت او را بخود جلب می کند، و هر کس در معصیت او وارد شود وبال عقاب او را خواهد چشید، و بزودی پشیمان می شوند.

روایت با سند به سلیم:

1. کافی: ج 2 ص 391 ح 1.

روایت از غیر سلیم:

1. خصال صدوق: باب 4 ح 74.

2. نهج البلاغه: ص 473.

3. تحف العقول: ص 109.

ص: 673

1- (21) در کتاب تحف العقول: غنیمت.

2- (22) در کتاب تحف العقول در اینجا اضافه دارد: و نیکی را تصدیق کند.
3- (23) در کتاب تحف العقول: چه زشت است.

87 علم لازم و علم غير لازم.

علم لازم و علم غير لازم سليم مى گويد: از امير المؤمنين عليه السّلام شنيدم كه به ابو الطفيل عامر بن واثله كنانى مى فرمود:

اى ابو الطفيل، علم دو نوع است: علمى كه مردم چاره اى جز نظر در آن ندارند كه آن رنگ اسلام است. و علمى كه مردم مى توانند نظر در آن را ترک كنند كه آن قدرت خداوند عز و جل است (1).

روايت با سند به سليم:

1. خصال: ج 1 ص 47.

ص: 674

1- (1) اين حديث حامل معناى دقيق و مهمّى است و احتياج به تفسير دارد و مى توان دو نوع علم مذكور در آن را چنين معنى كرد: اوّل علومى كه با ياد گرفتن آن دين اسلام كه پذيرفته از نظر ظاهر اعتقادى و اخلاقى و احكامى جلوه مى كند كه همان دوره معارف اسلام است. دوم: علومى كه اين جهت را ندارد و لذا ترک يادگيرى آن جايز است و آن تفكر در ذات خدا و كيفيت قدرت اوست.

88 آیه و دعا برای آسانی وضع حمل.

آیه و دعا برای آسانی وضع حمل سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

من دو آیه از کتاب منزل خداوند می شناسم که وقتی وضع حمل زن مشکل شد برایش در پوست آهویی نوشته می شود و آن را بر کمرش (1) می بندد. (و آن این است:) (بسم اللّه و باللّه، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (2) هفت مرتبه. یا أَیُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ، إِنَّ زَلْزَلَةَ السّٰاعَةِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ، یَوْمَ تَرَوْنَهٰا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّٰا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذٰاتِ حَمْلٍ حَمْلَهٰا وَ تَرَی النّٰاسَ سُکٰاری وَ مٰا هُمْ بِسُکٰاری وَ لٰکِنَّ عَذٰابَ اللّٰهِ شَدِیدٌ (3) یک مرتبه.

این دو آیه بر ورقه ای نوشته می شود و با نخی از کتان نتابیده بر ران چپ او بسته می شود. وقتی فرزندش را بدنیا آورد همان ساعت آن را باز کن و در این کار سستی مکن.

و نیز نوشته می شود (4): (حیّ ولدت مریم و مریم ولدت حیّ، یا حیّ اهبط الی الارض السّاعه باذن اللّه تعالی).

روایت با سند به سلیم:

1. طب الائمه علیهم السّلام: ص 35.

ص: 675

1- (1) در عبارت عربی کلمه (حقویها) است که به معنای محل بستن بند شلوار است، و در متن (کمر) معنا شده است.
2- (2) سوره انشراح: آیه های 5 و 6.
3- (3) سوره حج: آیه های 1 و 2.
4- (4) این دعا یا به ضمیمه دو آیه قبل است یا دعای مستقلی است که برای سختی وضع حمل می نویسند. و ظاهر کلام حضرت این است که این دعا مستقل باشد.

89 بهشت بر فحّاش حرام است، فحّاش لاابالی ولد الزنا یا شریک شیطان است، علامت لاابالی.

بهشت بر فحّاش حرام است

سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

خداوند بهشت را حرام کرده بر هر فحّاش بدگفتار کم حیا که باکی ندارد چه می گوید یا چه به او گفته می شود.

فحّاش لاابالی، ولد الزنا یا شریک شیطان است

اگر در باره چنین شخصی تحقیق کنی او را جز ولد الزنا یا شریک شیطان در نطفه اش نخواهی یافت.

به آن حضرت عرض شد: یا رسول اللَّه، آیا در بین مردم هم کسی که شیطان در نطفه اش شریک باشد وجود دارد؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: آیا قول خداوند عز و جل را نمی خوانی: وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ (1)، یعنی: (با آنان در اموال و اولاد شریک باش)؟ !

علامت لاابالی

عرض شد (2): آیا در بین مردم هم کسی هست که باکی نداشته باشد چه می گوید یا به او چه گفته می شود؟

1- (1) سوره اسراء: آیه 64.
2- (2) این عبارت در کتاب کافی و تفسیر عیاشی چنین است: راوی می گوید: مردی از فقیهی پرسید: آیا در بین مردم کسی هست که مبالاتی نداشته باشد به او چه بگویند؟ او گفت: هر کس متعرض مردم شود و به آنان ناسزا بگوید در حالی که می داند او را رها نمی کنند، این همان کسی است که مبالاتی ندارد چه می گوید و به او چه گفته می شود.

فرمود: بلی، کسی که متعرّض مردم می شود و در باره آنان سخنی می گوید در حالی که می داند مردم او را رها نمی کنند، این همان کسی است که باکی ندارد چه می گوید و چه به او گفته می شود.

روایت با سند به سلیم:

1. کتاب زهد حسین بن سعید: ص 7 ح 12.

2. تفسیر عیاشی: ج 2 ص 299 ح 105.

3. کافی: ج 2 ص 323 ح 3.

ص :677

90 کم سخن گفتن علامت بینش.

کم سخن گفتن علامت بینش سلیم از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: (از شناخت دینی شخص آن است که در آنچه برای او فایده ای ندارد کم سخن بگوید).

روایت با سند به سلیم:

1. امالی شیخ طوسی: ج 2 ص 235.

91 بشارت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره حضرت مهدی علیه السّلام، زندگی در دولت حضرت مهدی علیه السّلام.

بشارت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره حضرت مهدی علیه السّلام

سلیم از سلمان فارسی نقل می کند که گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چنین فرمود:

ای مردم آیا شما را به (مهدی) بشارت ندهم؟ گفتند: آری. فرمود: بدانید که خداوند تعالی در امّتم سلطانی عادل و امامی دادگر مبعوث می کند که زمین را از عدل و داد پر می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. او نهمی از فرزندان پسرم حسین است. نام او نام من و کنیه او کنیه من است.

زندگی در دولت حضرت مهدی علیه السّلام

بدانید که خیری در زندگانی بعد از او نیست. و انتهای دولت او چهل روز قبل از روز قیامت خواهد بود.

روایت با سند به سلیم:

1. کفایه المهتدی فی معرفه المهدی علیه السّلام: ص 307 به نقل از کتاب (اثبات الرجعه) فضل بن شاذان.

ص: 679

92 مقام علی علیه السّلام در آسمانها و زمین، شباهتهای امیر المؤمنین علیه السّلام به انبیاء علیهم السّلام، نام علی علیه السّلام در بهشت.

مقام علی علیه السّلام در آسمانها و زمین

سلیم بن قیس می گوید: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است (1):
علی در آسمان هفتم مانند آفتاب در زمین هنگام روز است، و در آسمان دنیا مانند ماه در زمین هنگام شب است.

خداوند تعالی به علی علیه السّلام نصیبی از فضیلت عطا کرده که اگر بر اهل زمین قسمت شود همه را در بر می گیرد، و به او نصیبی از فهم عطا کرده که اگر بر اهل زمین قسمت شود همه را شامل می شود.

شباهتهای امیر المؤمنین علیه السّلام به انبیاء علیهم السّلام

نرمی رفتار او به نرمی رفتار حضرت لوط علیه السّلام، و اخلاق او به اخلاق حضرت یحیی علیه السّلام، و زهد او به زهد حضرت ایّوب علیه السّلام، و سخاوت او به سخاوت حضرت ابراهیم علیه السّلام، و زیبایی او به زیبائی حضرت سلیمان بن داود علیه السّلام، و قوّت او به قوّت حضرت داود علیه السّلام شباهت دارد.

نام علی علیه السّلام در بهشت

علی را نامی است که بر هر حجاب و پرده ای در بهشت نوشته شده است.

پروردگارم به من بشارت داده است ... تا آخر حدیث (2).

روایت با سند به سلیم:

1. الانوار النعمانیه: ج 1 ص 24 بنقل از شیخ صدوق.

ص: 680

1- (1) در سند این حدیث واسطه بین سلیم و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به عنوان اختصار حذف شده است.
2- (2) جای تأسف است که بقیّه حدیث به دست ما نرسیده است.

93 سبقت علی علیه السّلام از همه سابقین، فداکاری امیر المؤمنین علیه السّلام برای پیامبر صلی اللّه علیه و آله، فضیلت قرابت و انتساب به پیامبر صلی اللّه علیه و آله، تعلیم صلوات توسط پیامبر صلی اللّه علیه و آله، حلیّت خمس و حرمت صدقه بر اهل بیت علیهم السّلام.

سبقت علی علیه السّلام از همه سابقین

سلیم بن قیس از امام حسن مجتبی علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

(خداوند می فرماید:) (1) السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ (2)، (سابقین اوّل از مهاجرین و انصار و آنان که به نیکی پیرو آنان شدند ...). همچنان که سابقین بر کسانی که بعد از ایشانند فضیلت خاصّ دارند همان طور علی بن ابی طالب علیه السّلام بخاطر تقدّمش بر همه سابقین فضیلت خاصّ بر آنان دارد.

فداکاری امیر المؤمنین علیه السّلام برای پیامبر صلی اللّه علیه و آله

خداوند می فرماید: أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ (3)، (آیا آب دادن به حاجیان و آبادسازی مسجد الحرام را مانند کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده قرار دادید)؟

علی بن ابی طالب علیه السّلام بود که دعوت پیامبر صلی اللّه علیه و آله را اجابت کرد و با جان خود او را یاری نمود.

فضیلت قرابت و انتساب به پیامبر صلی اللّه علیه و آله

سپس عمویش حمزه سید الشهداء بود. در حالی که افراد بسیاری همراه پیامبر صلی اللّه علیه و آله

1- (1) داخل پرانتز در متن عربی وجود ندارد و برای تنظیم مفهوم آورده شده است.
2- (2) سوره توبه: آیه 100.
3- (3) سوره توبه: آیه 19. (آب دادن حاجیان) شرافتی بوده که خداوند امیر المؤمنین علیه السّلام را بر آن فضیلت داده است.

به شهادت رسیده بودند، ولی حمزه بخاطر قرابتش با پیامبر صلی اللّه علیه و آله آقای آنان بود. خداوند برای جعفر دو بال قرار داده که با آنها همراه ملائکه در بهشت هر جا که بخواهد پرواز می کند. این بخاطر مقام آن دو به قرابتشان با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و منزلتشان نسبت به آن حضرت است.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله در بین همه شهدائی که همراه آن حضرت شهید شدند فقط بر بدن حمزه هفتاد نماز خواند.

و خداوند برای همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله- بخاطر انتسابشان با پیامبر صلی اللّه علیه و آله- فضیلتی بر زنان دیگر قرار داد (1).

و خداوند نماز در مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله را بر هزار نماز در سایر مساجد فضیلت داد، مگر مسجدی که حضرت ابراهیم علیه السّلام در مکّه بنا کرده است، و این بخاطر انتساب آن به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و فضیلت آن حضرت است.

تعلیم صلوات توسط پیامبر صلی اللّه علیه و آله

پیامبر صلی اللّه علیه و آله صلوات را به مردم یاد داد و فرمود: بگوئید: (اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنّك حمید مجید)، (خدایا بر محمّد و آل محمّد درود فرست همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، تو سپاس شده و تمجیدشده ای).

حقّ ما بر هر مسلمانی این است که با هر نمازی بر ما صلوات بفرستد، و این فریضه واجبی از جانب خداوند است (2).

حلیت خمس و حرمت صدقه بر اهل بیت علیهم السّلام

خداوند غنیمت (3) را بر پیامبرش حلال کرده و برای ما نیز حلال کرده است، و

1- (4) البته در متن قرآن خداوند برای همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله شرائطی تعیین کرده که با مخالفت آن به تصریح قرآن عذابشان دو

برابر است.
2- (5) ظاهرا اشاره به صلواتی است که در تشهّد نماز واجب است.
3- (6) یکی از موارد خمس که در قرآن تصریح شده غنیمت است که می فرماید: ... وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ ...، و حضرت به همین مورد اشاره فرموده اند.

صدقه ها را بر آن حضرت حرام کرده و بر ما نیز حرام کرده است.

این کرامتی است که خداوند ما را بدان اکرام فرموده و فضیلتی است که با آن ما را فضیلت داده است.

روایت با سند به سلیم:

1. تفسیر فرات (چاپ تهران، محقّق): ص 169 ح 217. همین حدیث در چاپ نجف تفسیر فرات در ص 56 با حذف اسناد ذکر شده است.

2. شواهد التنزیل: ج 1 ص 336 ح 345.

روایت از غیر سلیم:

1. امالی طوسی: ج 2 ص 174 مجلس 3 بنقل از امام صادق علیه السّلام از پدرش از امام زین العابدین علیه السّلام.

هلالی، سلیم بن قیس - انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، 1جلد، نشر الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، 1416 ق.

شهادت اویسی و عمار و خزیمه در صفین

شهادت اویس و عمار و خزیمه در صفین سلیم میگوید: در میدان جنگ صفین، اویس قرنی را بعد از شهادتش دیدم که پیکرش بین پیکرهای عمار و خزیمه بن ثابت افتاده بود.

ص: 684

اولین کسی که روز قیامت خدمت پیامبر ترانه وارد می شود

سلیم میگوید: از سلمان شنیدم که میگفت: اولین فرد این امت که نزد پیامبرش وارد خواهد شد اولین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابیطالب لایه است. و خراب شدن این خانه(1) بدست مردی از فرزندان فلانی (ی ع ری ب ابن) است.

ص: 685

1- (1)منظور از (این خانه) یا خانه خداست یا خانه نبوت. این اسم رمزی که در متن آمده نیز اشاره به اولین خرابکنندگان یکی از این دو خانه است. اگر منظور خانه خدا باشد چند بار مورد هجوم و تخریب قرار گرفته که اول آنها بدست یزید پس از شهادت امام حسین لایه و دیگری بدست حجاج در ماجرای ابن زبیر است. و اگر منظور (خانه نبوت) باشد اولین تخریبش بدست اصحاب سقیفه بوده است. چنانکه در احادیث کتاب سلیم آمده در ماجرای سقیفه ابوبکر و عمر اولین خرابکنندگان آنند. آنان به خانه علی و فاطمه با پاها که بیت نبوت و امامت است هجوم آوردند، و ابوبکر از فراز منبر فریاد برآورد که (اگر علی بیعت نکرد خانه را با اهل آن به آتش بکشید) !! و همین ندا را عمر بر در خانه تکرار کرد که: (یا علی، از خانه برای بیعت بیرون بیا وگرنه خانه را با اهل آن به آتش میکشیم! تا آنجا که بر در خانه آتش افروختند و آن را سوزاندند و شکستند و بدون اجازه وارد شدند و با ضرب و شتم به اهل خانه هجوم آوردند و بانوی بانوان را مورد ضرب و شتم قرار دادند بطوری که منجر به شهادت آن حضرت و فرزندش حضرت محسن ابیه شد و طناب برگردان صاحب خانه امیرالمؤمنین البته انداختند و شمشیرها بالای سرش گرفتند تا اگر بیعت نکند او را بقتل برسانند. این اولین قدم در تخریب بیت نبوت و امامت بود و همچنان ادامه یافت تا منجر به شهادت سید الشهداء امام حسین بافته شد و خیمه های آن حضرت را آتش زدند و اهل خانه را به اسارت بردند. این تخریب در طول چهارده قرن همچنان ادامه داشته تا حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله فرجه از کنار خانه خدا قیام کند و از مخربین خانه نبوت انتقام بگیرد. امیرالمؤمنین بالتا در قنوات نماز مخربین خانه نبوت را لعنت میکرد و میفرمود: (اللهم العن صنمی قریش ... پروردگارا دو بت قریش را لعنت کن ... خدایا بر آنان و یارانشان لعنت فرست که خانه نبوت را خراب کردند

و در آن را بستند و سقف آن را پایین آوردند و آن را زیر و رو کردند و اهل آن را آواره نمودند و یارانشان را متفرق ساختند و کودکانشان را کشتند و منبر او را از وصی او و وارثش خالی نمودند... پروردگارا، آنان را عذابی فرما که اهل آتشی از آن به فزع در آیند).

روایت با سند به سلیم:

۱. المثالی (ابن شهر آشوب، خطی): ص 638.

روایت از غیر سلیم:

1. شرح الاخبار : ج 1 ص 178.

ص: 686

سنت و بدعت، اجتماع و تفرقه

سلیم می گوید: ابن کوارا از امیرالمومنین علیه السلام درباره و بدعت، و اجتماع وتفرقه سوال کرد.

حضرت فرمود: ای ابن کوا، سوال را بخاطر سپرده ای، به جواب آن توجه کن:

بخدا قسم، سنت همان سنت محمد صلی الله علیه وآله است، و بدعت هرچیزی است که از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله بگیرد. بخدا قسم اجتماع، همراهی با اهل حق است اگر چه کم باشند، و تفرقه، اجتماع با اهل باطل است اگر چه بسیار باشند.

روایت با سند سلیم:

1. کنز العمال: ج1 ص 378 ح 1644.

ص: 687

پیشگوئی پیامبرصلی الله علیه و آله از آینده امت: آینده بنی امیه و بنی عباس و

حکومت اهل بیت صلی الله علیه و آله، شش نفر لعنت شده در قرآن.

سلیم از سلمان چنین نقل می کند: آنگاه که بیماری پیامبر تربیت شدت یافت خدمت

آن حضرت وارد شدیم. حضرت به مردم فرمود: مرا با اهل بیتم تنها بگذارید. مردم

برخاستند و من نیز همراه آنان برخاستم. فرمود: ای سلمان، تو بنشین که از ما اهل بیت هستی.

آینده بنی امیه و بنی عباس و حکومت اهل بیت صلی الله علیه و آله

آنگاه پیامبرصلی الله علیه وآله نقلیه حمد و ثنای الهی بجا آوردند و سپس فرمودند: ای فرزندان عبدمناف، خدا را بپرستید و شریکی برای او قائل نشوید. اگر به من اجازه سجده داده شود،(1) احدی را بر شما مقدم نخواهم داشت.

من بر فراز همین منبرم دوازده نفر را دیدم که همه از قریش بودند. دو نفر از فرزندان ابوسفیان حرب بن امیه و بقیه از فرزندان ابیالعاص بن امیه.(2) همه اینان گمراه و گمراه کننده اند، و امت مرا از راه راست وادار به عقبگرد میکنند.

سپس پیامبرصلی الله علیه وآله به عباس فرمود: بدان که هلاکت بنیامیه بدست فرزندان توست.

ص: 688

1- (1)در بعضی روایات تصریح شده که در روز قیامت پیامبر نقشی در پیشگاه پروردگار به سجده میافتد و بعد سر برمی دارد و خداوند به او اجازه شفاعت می دهد، و آنگاه حضرتش شفاعت را آغاز می نماید. بنا بر

این (اجازه سمسح جاله)) در این حدیث اشاره به شفاعت است که سمجله مقدمه آن خواهد بود.

2- (2)نظیر این مطلب در حدیثهای 25، 42 ،61 ، 67 کتاب نیز آمده است، و منظور این دوازده نفر : اول ابوبکر و عمر هستند. فرزندان ابوسفیان هم معاویه و یزید هستند. فرزندان ابیالعاص هم هشت نفرند که اول آنان عثمان است و بقیه از بنی مروانند.

بعد فرمود: درباره عترتم که اهل بیت منند از خدا بترسید، که دنیا برای احدی قبل از ما دوام نداشته و برای ما هم باقی نخواهد ماند و برای احدی بعد از ما هم دوام ندارد.

سپس پیامبریتانی به علی فرمود: دولت حق بهترین دولتهاست. بدانید که شما بعد از

آنان در برابر هر روز دو روز و در برابر هر ماه دو ماه و در برابر هر سال دو سال حکومت

خواهید کرد.

شش نفر لعنت شده در قران

سپس پیامبر این فرمود: شش نفرند که خداوند در کتابش آنان را لعنت فرموده است: کسی که به قرآن چیزی اضافه کند، کسی که مقدرات خداوند را قبول نداشته باشد، کسی که نسبت به عترت من آنچه خدا حرام کرده(1) مراعات نکند، کسی که سنت مرا ترک کند، کسی که غنائم مسلمانان را به خود اختصاص دهد، کسی که به زور بر مردم مسلط شود تا عزیزان خدا را ذلیل و آنانکه خدا ذلیل قرار داده عزیز نماید.

روایت با سند به سلیم:

1. شرح الاخبار : ج 3 ص 489 ح 1419.

ص: 689

1- (3)منظور آنست که خداوند اذیت آنان را حرام کرده و هر کسی ایشان را اذیت کند مورد لعنت خداوند است.

موقعیت شیعه بین مردم سلیم میگوید: به امیرالمؤمنین خانه عرض کردم: خاندان من با من قطع رابطه می کنند ولی من ارتباطم را با آنان حفظ می کنم، و آنان مرا از بخششهای خود محروم می کنند ولی من به آنان عطا می کنم، و دربارۀ من سخن ناروا میگویند ولی من آنان را مورد عفو قرار می دهم، و رو در روی من سخن زشت میگویند ولی من خودداری می کنم. حضرت فرمود: مردم را بیاد دارم که برگی بدون خار بودند، ولی امروزه خاری هستند که برگی ندارند! (1) عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، اکنون چه باید کرد؟ فرمود: خود را هدف تیرهای انان قرار ده برای روز احتیاجت. بعد فرمود: شیعیان ما سه گروهند:گروهی به ما نیکی می کنند، و گروهی به مردم نیکی می کنند، و گروهی دوستان ما را دوست می دارند و با دشمنان ما دشمنی می کنند. این گروه اولیا و برگزیدگان و حکما و علما هستند. خوشا به حالشان و عاقبتشان نیکو باد.

روایت با سند به سلیم:

کوفی): ج 2 ص 171.

ص: 690

1- (1) همانطور که خود سلیم در سؤال توضیح داده منظور تحمل تیرهای زبانی و عملی مردم است، با این هدف که انسان در دنیا با همین مردم سر و کار دارد و بهمین جهت باید رفتار ناروای آنان را تحمل کند.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109